دایرة المعارف
جامعه‌شناسی تاریخی ایران
جلد اول

تاریخ
زندگی اقتصادی و سیاسیان
و طبقات اجتماعی ایران
از دوران ماقبل تاریخی تا پایان ساسانیان

غلامرضا انصافپور

شرکت

دایرة‌المعارف
جامعه‌شناسی تاریخی ایران
جلد اول

تاریخ
زندگی اقتصادی و سیاسیان
و طبقات اجتماعی ایران
از دوران ماقبل تاریخی تا پایان ساسانیان

نوشته
غلامرضا انصافپور

نشر اندیشه
تهران، ۲۵۳۵

چاپ دوم

چاپ‌دوم این کتاب در آذر ۲۵۳۵ درچاپ افست نیلوفر بچاپ رسید

شمارهٔ ثبت در دفتر کتابخانهٔ ملی : ۶۰۰ بتاریخ ۳۵ ۲۵

بها ۵۰۰ ریال

فهرست مندرجات

بخش اول

روستاها و روستاییان ایران دردوران ماقبل تاریخی

عنوان	صفحه
توضیح	۱۵
آغاز زندگی در نخستین موقعیت جغرافیایی ایران	۱۹
پیدایش مسکن (خانه)	۲۴
ابزارکار (سابقه خیش و داس و دیگر صنایع روستایی)	۳۱
اوضاع عمومی دهکده‌ها در دوره نوسنگی در ایران	۴۸
پیدایش کشاورزی	۵۳
پیدایش دامداری	۶۷
آغاز آبیاری (فن قنات یا کاریز)	۸۲
فن‌انبار کردن و اندوختن	۸۷
نقش زن در نخستین تحولات اجتماعی	۹۱
تقسیم کار و مبادلات: پایان نظام عشیره‌یی (اشتراکی) و آغاز پیدایش طبقات	۹۶
مالکیت دسته جمعی بروسایل تولید در نخستین جوامع اشتراکی (یا خانوادگی)	۱۰۳
دین در دوران ماقبل تاریخی ایران	۱۰۹
اخبار روایتی از پیدایش و تشکیل نخستین جوامع روستایی	۱۱۳
انعکاس اوضاع روستاهای ماقبل تاریخی ایران در اوستا	۱۲۲
آب و فن آبیاری	۱۲۳
کارگر روستا برترین آفریدگان	۱۲۴
کشت و ورز	۱۲۵
دامداری	۱۲۷
سازمان اجتماعی و طبقات	۱۲۸

بخش دوم

شکفتگی تولید و آغاز مرحله جدید زندگی روستایی در دوران ایلامی‌ها و مادی‌ها

اوضاع جغرافیایی خاستگاه ایلامی‌ها ومادی‌ها و نمایی از وضع نخستین روستاهای غربی ایران ۱۳۲
نام‌ها و عناوین مشتق از ده ۱۳۵
کشاورزی ۱۳۹
دامداری (مادی‌ها، اولین استادان پرورش اسب) ۱۴۳
آبیاری مصنوعی ۱۴۸
اقطاع داری (فئودالیسم دولتی) ۱۵۱
پیدایش بردگی ۱۵۴
فئودالیسم و بردگان زمین (سرف‌ها) ۱۵۷
کار زنان به‌صورت کرتس ۱۵۹
نوع پرداخت اجرت‌ها ۱۵۹
روستاییان و ارتش‌ها ۱۶۰
مسکن ۱۶۱
انبار ۱۶۲
مقدمه‌یی برشیوه تولید آسیایی در ایران ۱۶۵

بخش سوم

وضع روستاها و زندگی روستاییان و دیگر طبقات اجتماعی ایران در دوره هخامنشی‌ها

موقعیت طبیعی پارس ۱۸۶
کشاورزی ۱۸۹
قنات، چاه، سد وکانال ۱۹۵
دامداری ۲۰۱
مصالح بنای خانه‌های روستایی ۲۰۴
واحد اندازه‌گیری زمین ۲۰۶
اوزان و مقادیر ۲۰۸
تناسب قیمت‌ها نسبت به‌مزد و مصرف ۲۱۰
وام و رواج بانکداری ۲۱۵

بردگی ۲۲۰
اقطاع‌داری (فئودالیسم دولتی) ۲۲۸
فئودالیسم (خصوصی) ۲۳۳
روستاییان (سرف) ۲۳۶
مباشر ۲۳۸
خرده مالکین ۲۴۰
اعضای خوش‌نشین روستاها ۲۴۲
صنایع ۲۴۴
علل کودتای گئومات مغ ۲۴۶
مالیات ۲۴۹
مواقع جنگ و نزول‌اجلال شاهان ۲۵۳
تولیدکنندگان ارزشهای فرعی و متصدیان خدمات اجتماعی ۲۵۵
بازرگانان ۲۵۶
قضات ۲۵۷
افراد سپاهی ۲۵۸
خدمه وکارگزاران دربار ۲۵۸
چاپارچی‌ها ۲۵۹
مهمانخانه‌داران ۲۶۰
کارگران ۲۶۰
پیشه‌وران وکسبه ۲۶۱
دین و اخلاق وعادات مردم ایران در دوره هخامنشیان ۲۶۳
اخلاق و آداب و رسوم ۲۶۸
علل‌انقراض هخامنشیان ۲۷۱

بخش چهارم

نوسانهای شرایط زندگی روستاییان و وضع دیگر طبقات اجتماعی ایران در دوران سلوکیان و اشکانیان

نقش عامل جغرافیایی در وضع اقتصادی وسیاسی مردمان شرقی‌وشمال شرقی ایران ۲۸۰
کشاورزی و دامداری ۲۸۲
روش آبیاری ۲۸۶
اقطاع‌داری (فئودالیسم دولتی) ۲۸۹
فئودالیسم (خصوصی) ۲۹۰
روستاهای‌پولیسی و مستعمره ۲۹۸

سرف ۳۰۵
صنایع ۳۰۹
بردگی ۳۱۱
روستاییان هنگام جنگ‌ها ۳۲۱
زمین‌های اشتراکی ۳۲۴
خرده مالکین ۳۲۶
املاك خالصه و وقفی ۳۳۰
سازمان اداری و ساختمان شهر و ده ۳۳۲
خانه و وضع زندگی ۳۳۳
خوش‌نشین‌های نظامی؟. ۳۳۴
مالیات ۳۳۵
گروه‌های مختلف اجتماعی دیگر... ۳۴۰
پادشاه و درباریان ۳۴۰
هیئت حاکمه ۳۴۱
کارگزاران دولت ۳۴۳
پلیس راه ۳۴۳
افراد سپاهی ۳۴۴
مغ‌ها ۳۴۵
بازرگانان ۳۴۵
کارگران ۳۴۶
هنرمندان ۳۴۶
دین و عادات و اخلاق ۳۴۸
علل سقوط سلوکیان و اشکانیان ۳۵۲

بخش پنجم

بن‌بست مناسبات ناهنجار اقتصاد روستایی در دوره ساسانیان

ساسانیان دربن‌بست ۳۵۸
ماهیت اجتماعی‌رستاخیز مانی ۳۶۸
کشاورزی و دامداری ۳۸۳
فنون آبیاری ۳۹۰
اقطاع‌داری ۴۰۲
فئودالیسم (خصوصی) ۴۰۸

صرف	۴۱۷
بردگی	۴۲۰
دهقانان	۴۲۳
دهقانان و خرده مالک‌ها	۴۳۰
وضع دهقانان و روستاییان در ارتش و موقع جنگ	۴۳۳
اقسام مختلف ملکداری	۴۳۹
املاک وقفی و متعلق به‌معابد	۴۴۰
املاک خالصه	۴۴۱
املاک اشتراکی	۴۴۱
خوش‌نشین	۴۴۴
سازمان اداری ووضعیت دیه‌ها	۴۴۵
صنعت	۴۴۸
مزد و مصرف	۴۵۰
اندازه‌ها و وزن‌ها و پیمانه‌ها	۴۵۱
آلات موسیقی و رامشگری	۴۵۲
مهمان‌نوازی روستاییان	۴۵۴
ویژگی‌های دین دوره ساسانیان و تاثیرات آن در زندگی روستاییان	۴۵۶
طبقات	۴۶۵
ماهیت رستاخیز مزدک ومزدکیان	۴۷۸
اصلاحات	۴۹۳
ادامه بحران	۴۹۶
مالیات	۵۰۲
علل انقراض	۵۲۴
فهرست اعلام	۵۳۸

تشکر و قدردانی

درمطلع این کتاب فریضه ذمه خود می‌دانم تانسبت به اشخاص عزیزی که حقی وسهمی در پیشبرد تألیف وانتشار این کتاب دارند بدینوسیله مراتب حق‌شناسی خود را به جای آورم.

قبل ازهمه از کارگران عزیز چاپخانه فاروس، از آقای ناصر علیمردانی متصدی شعبه کتاب‌چینی و حروف‌چینان آقایان عبدالرضا علیمردانی، مقصود صادق‌زاده، علی فرزانجاه و متصدی ماشین‌چاپ آقای حسین بابائی و متصدی صحافی آقای غلامحسین عابدی که بازحمت ودقت بسیار در کار این کتاب کوشیدند تشکر می‌کنم همچنین از آقای اسماعیل جواهرمنش مدیر چاپخانه که با توجه و هوشیاری خاص در چاپ این کتاب مراقبت نمودند قدردانی می‌نمایم.

ازاولیای شرکت سهامی انتشار که با حسن‌نیت و توجهات معنوی در چاپ این کتاب سرمایه‌گذاری و بهترین مصالح و مواد را جهت زیبایی و نفاست آن کارسازی کرده‌اند کمال امتنان را دارم.

ازآقای موسوی گرمارودی که قبل ازچاپ بامطالعه‌یی برای این کتاب اهمیتی فوق انتظار قایل و درچاپ وانتشار فوری آن تصریح وشخصاً و رأساً در این مقصود به‌وسیله شرکت سهامی انتشار اقدام کرده‌اند تشکر می‌کنم.

ازسرکار خانم دنیاداری و دیگر متصدیان کتابخانه ملی و آقای دادار رئیس کتابخانه دانشکده علوم اجتماعی واز سرکار خانم مقدم رئیس کتابخانه مجلس که هریك باصمیمیت واخلاص کتابهای لازم‌را در اختیار مولف قرارداده‌اند تشکر می‌کنم.

ازآقای دکتر اسدالله کفافی که با ارائه بعضی منابع معتبر و از آقای غلامحسین امیرخانی که با خوشنویسی روی جلد و از آقای اسماعیل دارالشفایی که با فراهم کردن بعضی تسهیلات مرا مرهون محبت ولطف خود ساخته‌اند کمال تشکر را دارم.

ازاستادان آقای خسروخسروی و آقای جواد صفی‌نژاد که مرا به تألیف این کتاب برانگیختند و راهنمایی‌های اولیه را نمودند سپاسگزارم. به‌خصوص باز وظیفه‌دارم از آقای جواد صفی‌نژاد که هم کتابخانه شخصی خود را در اختیارم قراردادند و هم ضمن تألیف و نگارش مطالب کتاب جریان کار را با احساس مسئولیت و قدرگزاریهای فوق‌العاده تعقیب و مرادر انجام این امر تشویق می‌نمودند تشکر کنم.

از آقای اقبال یغمایی که کتابخانه شخصی خود راباا خلاص بزرگوارانه و لطف خاص در اختیارم گذاردند و از آقای مسعود رجب‌نیاکه اولا ترجمه کتاب پارتیان خودراکه به‌زودی ازطرف وزارت فرهنگ وهنر منتشر خواهد شد قبل از چاپ برای مطالعه از اینجانب دریغ نکردندوثانیاً اجازه دادندکه ازکتابخانه معظم ومعتبر اداره کل روابط فرهنگی وزارت فرهنگ وهنر استفاده کنم وهمچنین از متصدی این کتابخانه آقای بهرام دانشگر که اجرای این امر را صمیمانه تقبل کردند نهایت امتنان را دارم.

ازاستاد اجل آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور که درانجام این کار رهین کسب فیض‌های معنوی ازحضورشان هستم بسیارسپاسگزاری می‌کنم.

بالاخره از همه عزیزان و دوستان گرانقدری که به‌نحوی درتألیف این کتاب مدیون‌شان هستم و در حقشناسی بدینوسیله تقصیر نموده‌ام معذرت می‌خواهم و متقابلاً جزاین ازدستم برنمی‌آیدکه برایشان آرزوی سلامتی وسعادت وبهروزی بکنم.

مؤلف

توضیح

موضوع این‌کتاب چنانکه از نام آن برمی‌آید درباره تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران است.

یك عنوان دیگر بالای نام اصلی‌کتاب روی جلد اضافه شده و آن «جامعه‌شناسی‌تاریخی‌ایران»است،تا بتواند نمودار روشی باشدکه در بررسی مقولات‌تاریخی وتحقیق دراصول ارزشهای‌جوامع‌باستانی ایران دراین‌کتاب اتخاذشده است.

و اما دائرةالمعارف از این نظر به‌آن اطلاق شده‌که تا آنجاکه‌مقدور و در حد توانایی این مولف بوده از آوردن دانستنی‌ها و موضوعات‌موجود و اخبار ضروری‌کوتاهی ننموده است. شاید با توجه به‌تنوع بسیار عناوین فهرست مطالب‌هم عنوان‌دائرةالمعارف، بتواند تا نوبت اشتمالش به‌مجلدات بعدی‌برسد درسهم این مجلدکافی‌باشد. به‌خصوص‌که حد این عنوان ازپایان ساسانیان در نمی‌گذرد.

لازم به‌توضیح است که در این کتاب کوشش شده تا حقایق تاریخی براساس علمی در مقام طبقه‌بندی و تحلیل برآید و تطور و توالی حوادث‌و پدیده‌ها به‌وسیله تطبیق با واقعیت‌ها وبا توجه به‌اهمیت نسبی‌شان شناخته شود.

پدیده‌شناسی در زمینه اجتماعی دراین‌کتاب از ده هزار سال پیش‌یعنی از دیرترین ازمنه تاریخ ایران مورد بررسی و مداقه قرار گرفته و به‌عقیده بسیاری از صاحبنظران تاریخ ایران سرآغاز تاریخ جهان است، چنانکه دوگل هم در جلد اول‌کتاب خود«خاطرات امید»می‌نویسد: «ایران‌کشوری است به‌اندازه تاریخ جهان کهنسال». به‌موجب همین مورد است که حتی مورخین غربی در مراحل نزدیك‌تر،تاریخ اروپا را با تاریخ مادها ابتدا می‌کنند.

در این‌کتاب حتی اعمال شاهان و جنگها و رویدادها براساس‌زیربنای اجتماعی یعنی از نظر روابط تولیدی و کیفیت نیروهای مولده و علت‌های اقتصادی تعریف شده است.

یك نکته را هم نباید از یاد بردکه انقلاب فکری از وقتی در کشور ما آغاز می‌شود که ما با نظر واقع‌گرایی به‌تاریخ خود بنگریم. چنانچه ما در بیان تاریخ و گذشته خود صادق و صمیمی باشیم آنوقت است که قادر خواهیم بود تمام جهات مسایل اجتماعی امروز کشور خود را درك‌کرده و در حل آنها توفیق یابیم.

بخش اول

روستاها و روستاییان ایران
در دوران ماقبل تاریخی


ایران
از شمالی ترین تا غربی ترین نواحی
در تمدنهای خوزستان و یک اورزه پیش از تاریخ
برداشته از کتاب سیر تاریخ گوردون چایلد
CARPATHES
Cucuteni
Fresd
Dunube
MER NOIRE
CAUCASE
MER CASPIENNE
SCYTHIE
MER D'ARAL
CHORESME
SOGDIANE
Merw
Amou
AFGHANISTAN
DRANGIANE
GANDHARA
PENDJAB
Djelam
Harappa
Satledje
Indus
RADJPOUTANA
Mohenjo-Daro
Chanhu-Daro
SIND
BELOUTCHISTAN
MACEDOINE
Troie
Sesklo
Dimini
GRECE
Mycènes
Tirynthe
LYDIE
CARIE
PHRYGIE
Monts Taurus
LYCIE
CILICIE
Boghaz-Keui
Gordium
CAPPADOCE
Alishar
Kanes
Kultepe
ANATOLIE
KIZWATNA
Mersin
Tarse
Kirkemish
Alep
SYRIE
Ras-Shamra
Enkomi
CHYPRE
Byblos
Tyr
Liban
Mt Carmel
Meggido
Natouf
Jéricho
PALESTINE
Gaza
Coossos
CRÈTE
MER MÉDITERRANÉE
Mt Ararat
ARMENIE
L. de Van
KURDISTAN
L. d'Urmiah
Tell Halaf
Tell Brak
Tepe Gaura
Nineve
MITANNI
Hassuna
ASSYRIE
Assur
Jarmo
Qatna
MÉSOPOTAMIE
Mari
Samarra
Tepe Sialk
Tepe Giyan
Khafadje
Mts Zagros
LORISTAN
Euphrate
Kish
Jemdet Nasr
Suse
IRAN
BABYLONIE
Nippur
Tepe Musiun
SUMER
Ummia
Uruk
Lagash
El Obed
Eridu
ELAM
Persépolis
CARMANIE
GOLFE PERSIQUE
OMAN
Hélsopolis
Mérimdé
Memphis
Lac Fayoum
Gerzeh
Sinai
Tasa
Badari
Thinis
El Amra
Abydos
Négada
Gebel-el-Arak
Thèbes
Hierakonpolis
GOLFE ARABIQUE
ÉGYPTE
Sites Préhistoriques
Villes

آغاز زندگی

درنخستین موقعیت جغرافیایی فلات ایران

طبق مدارك زمین‌شناسی، سرزمین ایران، در دورهٔ معروف به‌باران در زیر آب قرار داشت. چنانکه دریاچه‌های خزر، حوض سلطان، رضاییه، نیریز، هامون و نمکزارهای کویرهای مرکزی و جنوب شرقی بازماندهٔ این دوره است. پس از پایان دورهٔ باران، در نتیجه کم شدن بارندگی و تبخیر آبها، قلل و نقاط مرتفع از زیر آب بیرون آمد. بالاخره با پیدایش خشکی‌ها و دریاچه‌های داخلی می‌رفت تا محیطی مساعد برای زندگی بشر فراهم آید.

رفته رفته کناره‌های دامنهٔ شمالی البرز و جلگه کرانهٔ جنوبی دریایی آن، با بیشه‌های انبوه پوشیده شد. در قسمت غرب، زاگرس با یك رشته کوه‌های کوتاه‌تر که دریای جنوب را از فلات تفکیك می‌کند پدید آمد و در میان حلقه زنجیر این دو کوه،رشته‌کوه‌هایی‌کوچك‌ترکه این نواحی‌را نیزازهم جدا می‌سازد واقع‌گشت. وجوه اختلاف این بخش‌ها بایکدیگر، فقط طرز ترکیب عنصرهای مشترك آنها ـ کوه،بیابان و باریکه‌های زمین حاصلخیز ـ گشت.

در بخشی وسیع از مرکز، بیابان‌های برهنه وصعب‌العبور و در بخشهای دیگر آن، یا دریاچه‌های نمك و یا خاك شور قهوه‌یی سرخ فام به‌عرصهٔ وجود آمد. حتی

کوه‌های آنهم خشك بود و بی‌درخت و اغلب بدون بوته. میان کوه و بیابان خاك خوب بود، که فقط به‌آب نیاز داشت. و آب هم کمیاب بود.

انسان ماقبل تاریخی فلات ایران، در شکاف کوه‌ها و غارهای طبیعی که در بستر خشك شده رودهای قدیمی واقع بود زندگی می‌کرد و برای به‌دست آوردن خوراك وزنده ماندن، در یك نبرد دایمی بسرمی‌برد. شرایط زمانی و مکانی که‌معلول خشك شدن دریاها و به‌وجود آمدن لایه‌های زراعتی در مصب رودخانه‌ها بود، به‌جماعت‌های ماقبل تاریخی ایران امکان داد که به‌مرحله تازه‌یی از سیر زندگی قدم گذارند. زیرا در نتیجهٔ شرایط مساعد طبیعی دره‌های حاصلخیز و دشت‌ها از مراتع و درختان سبز و خرم پوشیده شد و بالطبع جانوران ازکوه‌ها متوجه این نواحی گشتند و انسانها نیزکه قوت خود را از شکار جانوران تأمین می‌کردند به‌دنبال آنها ازکوه به‌دشت روی آوردند.

آدمیان ابتدایی در دشت‌ها ساکن شدند و با ابزار ساده اولیه به‌زراعت پرداختند. اما بامشکل کم‌آبی روبرو بودند. چراکه‌کوه‌های شمالی ایران جلوپیشرفت ابرهای باران زای شمالی را می‌گرفتند. فقط ازمیان‌گذرگاه‌هایی مانندکوههای غربی ایران پاره ابرهایی می‌توانست به‌داخل فلات ایران رخنه‌کند. باید به‌خاطر داشت‌که ایران و نواحی آفریقای شمالی درکنار مدیترانه، در یك عرض جغرافیایی قرارگرفته است. اگر در بخش غربی ایران میزان ریزش باران در حدود ۶۰۰ میلیمتر در سال باشد در بخش‌های شرقی هرچه پیشتر برودکم و کمتر می‌شود، تاآنجاکه درکویرهای مرکزی به ۵۰ میلیمترمی‌رسد. ازاینروی هیچ‌جا این مقدار ریزش‌باران بطورطبیعی برای رساندن حاصل کفایت نمی‌کرد ولی خوشبختانه قله‌های پربرف همین‌کوه‌های مانع، درمواقع گرمای هوا، به‌تدریج‌آب شده و به‌دشت‌های خشك سرازیر می‌گردد.

یکی از خصوصیات اصلی آب و هوای ایران خشکی بیش از حد تابستانهای آن است. چنانکه گفته شد با وجود این‌که وضع ایران جزو نواحی مدیترانه‌یی به‌حساب می‌آید، حتی در فصل سرما، از پاییز تا بهار، باران‌های مداومی نمی‌بارد. معمولاً نزول این باران‌ها در روزهای نسبتاً معدودی شدت می‌گیرد. گذشته از این، ایران سرزمین اختلاف‌های شدید درجه حرارت است. سرمای زمستان بسیار سخت ،

وگرماسنج گاهی تا ۲۰ و بعضی نقاط تا ۲۸ درجه زیر صفرپایین می‌آید. از آن طرف هم حرارت تابستان تحمل‌ناپذیر است وبسا اتفاق می‌افتدکه در ارتفاع ۱۲۰۰ متر در سایه، گرما از ۴۵ درجه تجاوز می‌کند.

تقریباً آب و هوای نـواحی مرکزی و شرقی و جنوبی ایران همانند است ولی با اینحال تعداد زیادی آب و هوای محلی در آن یافت می‌شود. در اینجاها مـــوقع بهار، برفها تقریباً بی‌خبر آب می‌شد. آب آنها دردامنه‌های برهنه سرازیر می‌گشت و راه‌های باریك را ویران می‌کرد و روستاها را ازهم جدا می‌ساخت. البته این‌جریان آبهای بی‌بندوبار و خروشان خانه خراب کن و دشمن‌کشتزارها، بعدها در جوی‌های ساخته دست آدمیان رام شده و زمین‌های زیر کشت را آبیاری می‌کرد. اما با شروع تابستان بار دیگر بسترها خشك می‌شد. از آن پس روستاییان آب را در تپه‌هایی کـه به‌نظر خشك می‌رسید جستجومی‌کردند. برای‌اینکه مبادا آب گرانبها در مقابل‌تابش تندآفتاب بخار شود و از دست برود، آنرا به‌طور زیر زمینی در قنات می‌بردند[1].

آنچه مسلم است، میزان بارندگی در دوران ما قبل تاریخی بیش از این‌زمان بود. و در نتیجه خشکی زمین‌های کویـــری تا این وسعت نمی‌رسیده چنانکه بعضی نقاط آن‌که اکنون خشك وخالی از سکنه افتاده قابل‌کشت وپوشیده از سبزه ودرخت بوده است .

گوردون چایلد می‌نویسد: «فلاحت در دوران نوسنگی هنگامی بـه‌ظهور رسید که در آفریقای شمالی(که با ایران دریك عرض جغرافیایی قرار دارد) وآسیای نزدیك (ایران) نسبت به‌زمان ما باران بیشتری می‌بارید.... در منطقه‌هایی‌که زمان ماخالی از هرگونه درخت است، درختان گوناگون فراوان روییده بود[2].»

در تایید این مدعا، دو مورد مثال، دربارهٔاینگونه نواحی‌که به‌وسیله‌باستان‌شناسان کشف گردیده در اینجا آورده می‌شود.

شهری که باستان‌شناسان ایرانی در سال ۱۳۵۱ بـــه سرپرستی آقای مهندس

۱ــ مستفاد ازتاریخ شاهنشاهی هخامنشی اومستد و مجله هنر و مردم و کتاب تمدن ایرانی، بونیفاسیو و چند تن دیگر از خاورشناسان .

۲ــ Gordon Childe, Man makes himself .P.88

حاکمی در حوالی شهداد امروزی یا خبیص سابق در منطقه کویر از زیر خاك بیرون آورده‌اند چنانکه معلوم است در دوران ماقبل تاریخی از موقعیت جغرافیایی مساعد و آب و هوایی بهتر برخوردار بوده است.

در کنار این شهر، در حدود ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد رود کوچکی جریان داشته که طبعاً زمین‌های مزروعی پیرامون این ناحیه را سیراب می‌ساخته، ولی‌زمانی ناگهان چنان سر به‌طغیان برمی‌دارد که تمام شهر را خراب می‌کند و یك لایه ضخیم از گل و لای روی خانه‌های گلی آن باقی می‌گذارد. طغیان آب به‌قدری شدید بوده که مسیر رودخانه‌را تغییر می‌دهد. وجود این رودخانه درکویر، درحدود ۴۴۰۰ سال پیش حاکی‌از میزان بارندگی بیشتردرنواحی مرکزی ایران‌نسبت‌به‌زمان ماست.

همچنین دیرین شناسان شوروی، در سال ۱۹۶۹، طی کاوش‌های خود درمناطق خشك‌کویری افغانستان درشمال شهر«اکچا»نزدیك بلخ سرزمینی‌راکشف‌کردند متمدن با شهری محصور ودهات متعددکه در۳۵۰۰ سال پیش دارای رودخانه‌هایی باسواحل سبز وآب‌های جاری زلال فراوان بوده چنانکه برای‌کشت‌گندم وجو در صحاری‌آنجا کفایت می‌کرده است.[۱]

آبادی خبیص (شهداد) و شهر و روستاهای آکچا در مناطق خشك و کویری کنونی ایران و افغانستان حدود ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش، نشانه ریزش آخرین دنباله بارانهای اولیه است‌که در آن زمانها و در آنجا ها رو به‌کاهش بوده و هنوز به‌ناچیزی امروزی نرسیده بوده است.

راجع به‌این تغییر آب و هوا از شدت به‌ملایمت، آلبرماله می‌نویسد: «کم‌کم باز آب و هوا تغییرکرده، در منطقه معتدله ملایم شد و حالت اعتدالی به‌خود گرفت که تا امروزهم ادامه دارد[۲]».

بنا به‌تحقیق‌دانشمندان دیرین شناس شوروی، جغرافیای طبیعی وانسانی ایران ماقبل تاریخ چنین تعریف شده: «کوهستانهایی که از هرطرف فلات ایران را احاطه نموده، با رودخانه‌های متلاطم، دره‌های زیبا و جنگل‌های فراوان خود نقاط مناسبی

۱ــ و.ساری ایندی. مقاله خبری در بولتن سفارت شوروی‌سال ۱۳۵۱.
۲ــ آلبرماله ـ ژول‌ایزاك. تاریخ ملل مشرق و یونان. ترجمهٔ عبدالحسین هژیر. صفحه ۸.

را برای کشاورزی و پرورش دام به‌وجود می‌آورد و همین امر بودکه موجبات انتقال زودرس به‌راه و رسم زندگی یکجانشینی را فراهم ساخت. ولی هرچه بیشتر به‌داخل فلات پیش برویم شرایط به‌یکباره تغییرمی‌یابد. رودخانه‌ها و دریاها ناپدید می‌شوند. آب وهوا بـّری می‌گردد. زمستانها بسیار سردوتابستانها سوزان است. باران‌به‌ندرت می‌بـارد. زمین کمتر قابـل کشت است و از رستنی‌هـا تهی است. جنگل‌هـایـی کـه کوهستانهای آن را می‌پوشانید، از درختان بلوط، سرو، کاج و تبریزی یعنی موادی که بهترین چوب ساختمانی را به‌وجودمی‌آورند سرشاربود. در دامنه زاگرس‌درختان میوه مانند گلابی، سیب، به، گیلاس وهلو به‌فراوانی وجود داشت.

در نقاط پرآب ودر زمین‌هایی که به‌خوبی آبیاری شده بـود، غلاتی از قبیل گندم، جو فراوان به‌عمل آمده ودامپروری گسترش زیادی یافته بود. در مناطق غربی بیشتر زندگی یکجانشینی (روستایی) ودر نواحی شرقی کوچ‌نشینی معمول بود. قبایل معمولاً به‌پرورش اغنام و احشام و اسب وشتر اشتغال داشتند. دشت‌های پرازنخجیر به‌بومیان امکان می‌دادکه به‌شکاربپردازند. قبایل شرقی مخصوصاً، از راه دامپروری گذران می‌کردند و قبایل غربی وشمال شرقی کشتکار بودند. کشاورزی تنها ازطریق ایجاد شیوهٔ تکامل یـافتهٔ آبیاری امکان‌پذیر بود. قبایل چـوپان چادرنشین غالباً به‌کشاورزان ده نشین حمله می‌کردند[1].

بطوری‌که از وندیداد برمی‌آید گویا در این دوره دسته‌های بی‌شماری دیـوان بدکار بودندکه پیوسته زندگی روستاییان بیچاره را تهدید می‌کردند[2].

بالاخره پس از این دوره، رفته رفته شیوهٔ زندگی روستاییان بـا تغییر ابـزار کار و پیشرفت نیروهای مولده به‌سوی ترقی و تکامل گرایید. از همین زمان است‌که می‌تـوانیم تاریخ آن را هـزارهٔ پنجم قبل از میلاد تعیین کنیم. مهاجرت‌ها، حمله‌ها، مبادلات سیاسی واقتصادی، جنگ‌ها و همزیستی‌ها و از همه مهمتر ارتباط تمدن‌ها و فرهنگهای مختلف آغاز گردید.

۱ــ تاریخ جهان باستان. جلداول. بخش ایران. محققین دیرین‌شناس اتحادشوروی.
۲ــ وندیداد ۱۰:۹، ۱۹ ـ ۴۳.

مسکن (خانه)

مسکن، از آغـاز زندگی انسان از غارهای طبیعی شروع و طی دهها هـزارسال رفته رفته بهخانههای شکیل مهندسی منجرمی‌گردد. این خانهها، ازهمان دوران‌ماقبل تاریخی درهرمنطقه جهان بهمقتضای موقعیت آب وهوا و وضع طبیعی بهشکلی بوده است.مثلاً در ایران در نقاط خشك و درمعرض حرارت تند آفتاب وسرماهای جلگهیی بهوسیله گل و یا خشتخام و در نقاط کوهستانی با سنگ و در نواحی شمالی دریای خزر با چوب ساخته میشده است.

روستانشینان درهرجا ، دربهکاربردن مصالح برای خانهسازی دوموردرا درنظر میگرفتند، یکی اقتضای وضع آب و هوا و دیگر موادیکه طبیعت در محیط زندگی در اختیارشان میگذاشت.

دیرینشناسان در یکی از غار های بیستون آلات و برخی از بقایای انسان های عصر حجر قدیم را بهدست آوردهاندکه محتملاً مربوط به ۷۵ هزارسال قبل ازمیلاد است. مردم آن دوران درغارها یا سوراخهایی زندگی میکردندکه در کوه بود.آنان این غارها یا حفرهها را با شاخههای درختان ویا پوست حیوانات شکاری میپوشاندند و در آنجاها بهزندگی خود از راه شکار ادامه میدادند[1].

۱ــ پیرروسو . تاریخ صنایع و اختراعات . صفحه ۲۲.

چند ده هزار سال پایین‌تر از این تاریخ، درهمان‌بخش یعنی در ناحیه کرمانشاه کنونی به‌خانه‌هایی شکیل ورنگ شده‌برمی‌خوریم که «برایدوود» دیرین‌شناس آمریکایی در بارهٔ آنها می‌نویسد: «.... قدمت آثار (گنج دره) نزدیك کرمانشاه بنا برتجربه، به‌طریقه کربن ۱۴، بین ۸۵۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد قرار دارد. بعد از آن(در روی آن طبقه) به‌لایه‌یی برمی‌خوریم که درآن‌آثاری ازساختمان‌ها، مانند دیواراتاق‌ها که چهارگوش و باخشت خام ساخته شده بودند ظاهر می‌شود. روی دیوارها را باگل صاف کرده بودند. درلایه‌های بالاتر به‌جای خشت خام چینه به‌کار رفته است و روی دیوارهای چینه‌یی را با گل سفید پوشانده‌اند[1].»

گیرشمن می‌نویسد: «در عهدی بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال قبل از میلاد، یعنی بعد از عهد باران که عهد خشك فرا رسید، انسان پیش از تاریخ که بیشتر درنجد ایران می‌زیست در سوراخهایی که در جوانب پردرخت کوه‌ها حفر می‌شد و بوسیله شاخه‌های درخت مسقف می‌گردید، روزگار می‌گذراند و یا غالباً یکی از غارها یا پناهگاه‌های سنگی متعدد را که اغلب آنها عبارت از بستر زیرزمینی رودهای کهن بود، اشغال می‌نمود.

چند هزار سال پس‌تر، باز انسان هنوز طرز ساختن خانه را نمی‌دانست و در زیر آلونك‌هایی که از شاخه‌های درختان درست شده بود خود را حفاظت می‌نمود. سپس به‌زودی چینه‌های مخروبه محقری برسر بقایای مساکن پیشین ساخته شد.انسان همچنانکه در این عهد به‌شکار خود ادامه می‌داد، فعالیت‌های فلاحتی را نیز توسعه می‌بخشید.

قدیم‌ترین محل سکونت آدمی که در دشت شناخته شده سیالك کاشان است که علائم سکونت اولیهٔ انسان در هزاره‌پنجم قبل از میلاد در این موضع در پایه تپه‌یی مصنوعی درست برفراز خاك بکر یافته شده است[2]».

آلبرماله می‌نویسد: «انسان چون به‌عهد سنگ صیقلی قدم گذاشت از حال وحشیگری به‌در آمده با گل و سرشاخه‌های درخت کلبه ساخته در آن مأوی گزیده و

۱ــ مجله هنر و مردم. شماره ۱۱۲ و ۱۱۳.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۹ ـ ۱۰.

از مجموع کلبه‌های خود دهکده‌یی ترتیب داده است[1]». گوردون چایلد هم در باره‌وضع خانه و مسکن مردم این دوره می‌نویسد: «خانواده‌های نئولیتیك درکلبه‌هایی ازچوب و نی و تنه درخت، سنگ و یا شاخه‌های جوان درخت‌ها که با گل رس اندوده شده بود بسر می‌بردند[2]».

علی‌الاصول به‌نظر می‌رسد موقعی‌که انسان جای خود را از مسان شکاف‌کوه‌ها و درون غارها به‌سطح هموار دشت‌ها و یا بالای تپه‌ها منتقل کرد در سیرزندگی خود مرحلهٔ جدیدی را در امر مسکن گشود. زیرا مساکن طبیعی یعنی حفره‌های زیر زمینی و غارها و شکاف‌کوه‌ها به‌دست او به‌مساکن مصنوعی یعنی خانه مبدل شد. چه‌انسان وقتی دردشت بی‌حفاظ یا بالای تپه خانه می‌سازد، اولاً زندگی اجتماعی خود را شکل داده و ثانیاً به‌تکنیك ابتدایی زندگی مجهز شده است و با این مقدمات مسکن او از برکت اجتماع و همپشتی خانه‌ها و اتحاد جای امنی در برابر خطر جانوران درنده و یا دشمنان احتمالی دیگر است.

در نقاط مسکونی عصر (حجر و مس) یا انئولیت هزاره چهارم قبل از میلاد در استخر فارس که به‌وسیله هرتسفلدکشف شده معلوم‌گشته که در آن عصرودر آن جای، مساکن‌گلی وعشیرتی ودسته‌جمعی بوده و طرز ساختمان‌آنها از دورهٔمادرشاهی حکایت دارد[3].

میتروپولسکی نیز دربارهٔهمین دوره می‌نویسد: «در اولین مراحل خانه‌سازی، در سیستم‌مالکیت‌دسته‌جمعی‌بروسایل‌تولید؛ خانه‌هاعمومی‌ساخته می‌شد. گاهی چندصد نفردریك خانه‌می‌زیستند[4]». وی‌همچنین‌می‌نویسد: «بالاخره پیشرفت ابزارکارکشاورزی به‌مردمان آن دوره امکان داد که مدت طولانی‌تری دریك نقطه اقامت کنند و رفته رفته شروع به‌ساختن خانه‌های چوبی دایمی‌کرده از زندگی‌کوچ‌نشینی دست بردارند و دریك محل سکنی گزینند[5]».

۱ــ تاریخ ملل مشرق و یونان. ترجمهٔ عبدالحسین هژیر صفحه ۸ .
۲ــ سیر تاریخ. صفحه ۴۵.
۳ــ I. Herzfeld, Steinozeitlicher Hügel in Perspolis, Iranische Denkmâler, Lief. 1-2 Berlin, 1932. SPA
۴ــ سیر تحولات اجتماعی. صفحه۴۹. ۵ــ سیر تحولات اجتماعی. صفحه۴۳.

اگر واحدهای جغرافیایی را به‌عنوان مقیاس تمدن‌ها در نظر بگیریم، خواهیم دید که اختلاف میان تمدن این واحدها، تنها معلول میل و ارادهٔ افراد نبوده بلکه موجبات مهم‌تری درآنها دخالت داشته است ومی‌توان این تغییرات را نتایج انطباق با محیط دانست. به‌این ترتیب باید گفت که هرقسمت از تمدن مادی، براثر واکنش در برابر محیطی مخصوص به‌وجود آمده. این تمدن شامل مجموع اختراعاتی است‌که انسان را برای تحمل شرایط اقلیمی و مبارزه با حیوانات، محافظت خود در برابر سیل‌ها و مخاطرات دیگر آماده می‌سازد. این اختراعات بی‌شمار، نسبت به‌احتیاجات هرجامعه ومحیطهای مختلف زندگی آنها تغییر می‌پذیرد. سکنه جنگل‌ها کارشان‌قطع اشجار و تهیه وسایل از چوب است. اسباب‌کار آنها لوازمی برای نجاری است‌که با آنها خانه خود را از چوب می‌سازند، و حال آنکه دشت‌نشینها از شاخه نازك درختها برای تهیه سبد واز چرم‌که دراختیار دارندبرای خانه استفاده می‌کنند. این عده‌به‌تبر برای این‌امور احتیاجی‌ندارند و در چادرهای پوستی، یا پناهگاههای زیرزمینی‌زندگی می‌کنند[1]. رالف‌لینتون می‌نویسد: «خانه‌های روستایی در فاصله زمانی بین ۵۰۰۰ تا ۳۵۰۰ قبل از میلاد در آسیای جنوب غربی به‌شکل مربع مستطیل بود که یا ازخشت ساخته می‌شد و یا از بوریا کـــه برچوب بست بدنه بسته می‌شد و روی آن گل‌اندود می‌گردید. برحسب‌کمی یا زیادی مقدارباران هرناحیه، بام خانه‌ها که همیشه کاهگلی بود یا مسطح ویا دو پهلو (به‌شکل شیروانی) ساخته می‌شد. رویهمرفته ساختمان این خانه‌ها نشان می‌دهد که یا در آن عهد در بسیاری ازنواحی، درختان قابل الوارکشی نایاب بود یا آنکه ده‌نشینان حاضر نبودند زحمت بریدن و آماده ساختن درختان را برخود هموار سازند[2]». شایدهم اره قابل الواربری نداشته‌اند.

دردره هلیلان، تقریباً نرسیده به‌شمال‌آن (واقع درلرستان) درنتیجهٔ‌حفاریهایی که به‌وسیلهٔ «مرتن‌سن Mortensen» در سال ۱۹۶۴ درتپه گوران انجام‌گرفته معلوم شده که در لایه‌های «باسال Basal» درگوران‌که مربوط به۶۵۰۰ سال قبل از میلاد است دهکده نیمه مسکونی وجود داشته‌که خانه‌های آن از چوب بوده است. اماهمین

۱ــ گوردون چایلد. سیر تاریخ. صفحه ۱۷.
۲ــ سیر تمدن. صفحه ۲۱۶.

دهکده تا سال ۵۸۰۰ قبل از میلاد به‌صورت یك دهکدهٔ کاملاً مسکونی در آمده که خانه‌های آن با آجر ساخته شده بود، در حالی که لایه‌های زیرین آجری نبودند. لایه‌های فوقانی کاملترین رده سفالهای رنگین و ساده را (که در زاگرس کشف شده) نشان می‌دهد[۱].

مرحله دیگر در توسعهٔ تمدن ماقبل تاریخی ایران در هزارهٔ چهارم قبل‌ازمیلاد که‌گیرشمن آنرا عهد دوم نامیده است، عبارت است از دوره‌یی‌که نسبت به‌دورهٔ قبل (که تا کنون مورد تحقیق قرار داده‌ایم) اندکی پیش رفته است. بقایای این عهد برروی آثار مربوط به‌نخستین دورهٔ سکونت بشر در دشت انـدوخته شده. به‌نظر نمی‌رسد که هیچگونه جنگ یا تغییر شدید اجتماعی موجب بهم‌خوردگی وضع این دهکده ماقبل تاریخی شده باشد، چه‌همواره از هرنفوذ خارجی مصون مانده است.

چون بشر غالباً در صدد تکمیل لوازم زندگی خود بود از تزیین و تکمیل خانه‌ها و مساکن خویش غفلت نمی‌ورزید، خانه وسیع‌تر گردید و دارای درهایی شد که محل نصب آنها اکنون مشهود است. چینه‌جای خود را به‌خشت گلی که تازه اختراع شده بود داد. اما در این عهد، خشت فقط کلوخه‌یی از خاك بود که آنرا در کف دست با خشونت درست کرده و در آفتاب خشك می‌کردند. گودی‌های داخل‌آن که به‌وسیله انگشت ابهام ایجاد می‌شد خود موجب اتصال ملاط می‌گردید.

آجر این مزیت را برچینه داشت که به‌دیوار نظم بیشتری می‌داد و مانع ترك خوردن آن می‌شد. رنگ قرمزکه با آن دیوارهای اطاق را می‌اندودند وسیله تزیین داخلی به‌شمار می‌رفت. این رنگ مخلوطی بود از اکسید آهن با عصاره میوه که در نجد ایران بسیار عمومیت داشت. این نمونهٔ خوبی است‌که سلیقه بشر را برای تنوع آزمایش‌ها و استعداد وی را برای اختراع نشان می‌دهد.

درهمین‌جا (سیالك) در زیر خاك کوفته، نزدیك اجاقی، در جایی‌گودکه‌مختص جام وکاسه بود، درعمقی قریب به ۱۵ یا ۲۰ سانتیمتر میت را به‌طرز خمیده ومنحنی دفن می‌کردند. لطف ذوق که در نظم و ترتیب خانه‌ها نشان داده شده در ظروف‌گلی جدید نیز منعکس است. در این دوره‌که دهکده به‌سرعت ترقی می‌کرد، طرزکارکردن

۱ــ آثار باستانی و تاریخی لرستان به‌تحقیق حمید ایزدپناه.

اجتماعی بود، و همگی در ساختمان خانه و هموار کردن زمین و آبیاری با یکدیگر اشتراك مساعی داشتند.

مرحله دیگردر تکامل تمدن ما قبل تاریخی ایران با عهد سوم سیالك مشخص می‌شود، وشامل تعداد بسیاری از سطح‌های فوقانی است‌که مربوط به‌بخش اعظم‌هزاره چهارم قبل از میلاد است. در این زمان در معماری ماده جدیدی ظهور کرد، بدین معنی‌که آجر بیضوی شکل متروك گردید وبه‌جای آن آجر صاف مستطیل که با خاك نرم ساخته می‌شد و هنوز هم مورد استعمال است به‌کار برده شد. محله‌های دهکده‌که کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ آنها را قطع می‌کرد، به‌وسیله مرزها از یکدیگر جدا می‌گردید. دیوارهای خارجی خانه‌ها برای کسب نور و سایه دارای فرو رفتگی‌ها و برجستگی‌ها بود و پی‌آنها گاهی برسنگ‌های خشك نهاده می‌شد. درها همچنان پست و تنگ بود و ارتفاع آنها معمولا از ۸۰ تا ۹۰ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کرد. پنجره نیز متداول بود و عموماً به‌طرف کوچه‌های ده باز می‌شد. قطعات سفالی بزرگ که در دیوارکارمی‌گذاشتند ، خانه را از رطوبت حفظ می‌کرد. تزیین داخلی همچنان‌بارنگ قرمز صورت می‌گرفت. اما رنگ سفید هم در این عهد پدید آمد. مرده را هنوز در کف خانه دفن می‌کردند در حالیکه اعضای بدن به‌طرف شکم کشیده می‌شد. همراه میت مقدار بسیاری لوازم در قبر می‌نهادند[۱].

در هزاره سوم قبل از میلاد در سیالك خانه‌ها با دقت بیشتر ساخته می‌شد ولی درها همچنان پست و کوتاه بود. در مدخل اجاقی قرار داشت دارای دوقسمت‌که‌یکی برای طبخ غذا و دیگری از قرار معلوم ، مختص نان پختن بود. در یك طرف، خمره کوچکی برای (خنك نگهداشتن) آب درزیر زمین قرار داده بودند. در این خانه،اثاثه و لوازم مختصری از گل کوفته مشاهده می‌شود که هرچند بدوی و مقدماتی است معهذا احتیاج به‌تاقچه‌ها باچینه‌های‌کوچك سنگی را برای‌نگهداری اشیاء وآذوقه‌های مختلف میرساند[۲].

بطورکلی در ۲۰۰۰ قبل از میلاد نه‌فقط روستاها، بلکه مراکز روستایی دراثر

۱ــ گیرشمن . ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۴ تا ۱۸.
۲ــ گیرشمن. ایران ازآغاز تا اسلام.صفحه ۳۰.

انتقال تمدن‌های خود به‌یکدیگر درآخر عهد حجر متاخر و ظهور عهد مفرغ درسراسر پهنه ایران پیشرفت وترقی کردند. اومستد از چادرهای نمدین‌که گویا وسیله اسکان کوچ نشینان بوده در آسیای مرکزی وشرق ایران سخن می‌گوید وهمچنین می‌نویسد: «ازخانه‌های چوبین مانند آنهایی‌که پشته‌های‌خاکسترشان‌درجلگه‌های ارومیه‌بازمانده است‌می‌شنویم[1]».

با توسعه روستاها و پیدا شدن مراکز روستایی وتجمع ثروت در آنها ونزدیك شدن ارتباطات و تکامل ابزار کار و سلاحهای دفاعی و تعرضی، تضادها و جنگ‌ها برای فراچنگ آوردن ثروت‌های بدون زحمت شروع می‌گردد. از اینروی روستاها و مراکز روستایی (شهرك‌ها) به‌داخل حصارها کشیده می‌شوند.

دیاکونوف می‌نویسد: «درآغاز هزاره دوم قبل از میلاد پدید آمدن حصارهای دفاعی درگرداگرد نقاط مسکونی در«گی تپه» و«تورنگ تپه» نزدیك استرآبادکنونی، از افزایش ثروت حکایت می‌کند[2]».

تغییر و تکامل ساختمان مساکن روستاهای ایران از دوران ماقبل تاریخی تا دوران باستانی‌وتاریخی چندان چشمگیرنبوده، چه‌عامل‌اصلی این تغییروتکامل، ابزار کار است‌که‌طی هزاران سال‌تقریباً به‌همان صورت‌اولی خود وشاید فقط‌کمی‌کارآمدتر باقی‌مانده بود و علت دیگر این عدم پیشرفت خانه‌ها ودر مجموع خانه‌های روستایی، عامل‌موقعیت‌آب وهوا،سوانح طبیعی‌وتهاجمات‌دشمن وبالاخره پس ازپیدایش‌طبقات، فقر ناشی از استثمار شدید ملاکین و مالیات‌های گزاف وخانه خراب‌کن بوده است.

۱ــ اومستد. شاهنشاهی‌هخامنشی. صفحه ۲۲.
۲ــ تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف صفحه ۱۶.

ابزارکار

سابقه خیش و داس و دیگر صنایع روستایی

چنانکه کـــاوش‌های دیرین‌شناسان معلوم داشته، نیای اولیه انسان حیوانـات کوچك را به‌وسیله اشیاء سنگی شکارمی‌کرده واز سنگ برای شکستن لاك خرچنگ و لاك‌پشت استفاده می‌جسته است. استفاده منظم وبه‌جا ازابزارهای طبیعی‌سرانجام سبب شدکه انسان اولیه سعی‌کند تااشیاء دردسترس خودرا بااحتیاجاتش انطباق دهد وسپس برای انجام‌کارهای‌مختلف‌ابزاربسازد تابدین‌طریق به‌کارآگاهانه Conscious labour برسد. درجریان‌فعالیتهای‌خود این‌انسان سنگ افزاری، توانست‌اشیاء موجوددرطبیعت را به‌وسایلی در خدمت نیازمندیهای خود تبدیل سازد.[1]

گوردون چایلد می نویسد: «می‌توان حدس زد که نخستین ابزار را انسان از تکه‌های چوب و استخوان‌که‌کمی تیز شده ویا با شکسته ویا تراشیده شدن می‌توانسته قالب دست باشد ساخته است[2]».

ابزارهای چوبی و استخوانی ویا سنگی به‌انسان اولیه امکان دادکه استفاده از

۱ــ د. ك. میتروپولسکی . سیر تحولات اجتماعی از عهد باستان تا سده هیجدهم . ترجمه م. پ. کاشانی صفحه ۸.

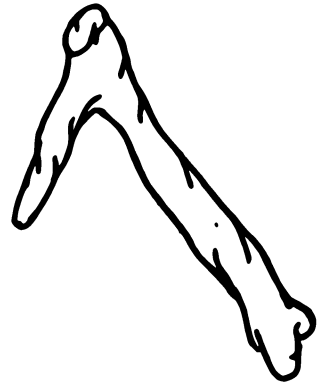
۲ــ Gordon Child .Man makes himself .P .48

ارزشهای مادی خود را به‌میزان قابل توجهی افزایش دهد. بشر با این ابزارها شروع به‌کشتن حیوانات بزرگ وقوی‌کرد وبدین ترتیب مقادیری موادگوشتی مقوی به‌رژیم غذایی خود افزود. اویاد گرفت روی پوست حیوانات کارکند و ازآنها برای حفاظت بدنش ازسرما استفاده‌کند.

انسان ابزارهایش‌را برای ساختن پناهگاه به‌کار برد وبدین‌سان رفته‌رفته تولید ارزش‌های مادی اساس زندگی جامعه بشری گردید . انسان باپیشرفت تولید وتأثیر فعالانه‌اش برطبیعت، پی بردکه از طریق ارزشهای مادی ساخت خودش خیلی بهتر می‌تواند احتیاجات خویش را برطرف‌کند.

ابزارهای انسان درجریان‌کار پیوسته تکمیل می‌گردید. ازاین طریق وابستگی بشر به نیروهای طبیعی‌کمتر وکمتروتفوق قدرتش برطبیعت استوارتر می‌گشت.سطح تکامل ابزارکار انسان ، تعیین کننده میزان تسلط او برنیروهای طبیعی است[1].

ابزارسازی، حتی ساده‌ترین شکل آن‌انسان را ازدنیای حیوانات متمایزمی‌کند،



بیلچه چوبی
برداشته از کتاب سیر تمدن رالف لینتون

زیرا هیچ حیوانی استعداد کارآگاهانه ندارد، هیچ حیوانی حتی نمی‌تواند ساده‌ترین ابزار را بسازد. گذر از مرحلهٔ استعمال ابزارهای موجود درطبیعت مثل چوب وسنگ

۱— سیر تحولات اجتماعی. مستفاد از صفحه ۱۴ تا ۲۳.

به‌ابزارسازی آگاهانه، بزرگترین جهش درتکامل طبیعی به‌شمارمی‌رود ونشان دهندهٔ گذر از مرحلهٔ میمون آدم‌نما به‌انسان است.

در اثر تکامل طبیعی، اجداد انسانی استعدادکارکردن را به‌دست آوردند وکار به‌نوبه خود برپیشرفت‌انسان وتکامل بیولوژیك‌اواثرگذاشت. کارمفید انسان، تمایزی درکارکرد اندامهای خلفی وقدامی او پدیدآورد. اندام‌های قدامی‌کـــه وظایف‌کار را برعهده‌گرفتندکسب مهارت نموده چیره‌دست وهماهنگ‌شدند. کاربا وضع قائم، بدن انسان را تثبیت وبه‌تکامل دیگراعضای بدنش‌کمك‌کرد[1].

رالف لینتون نیزدرهمین باره می‌نویسد: «هیچ جانوری نمی‌تواند اشیاء ومواد طبیعی را برای مصرفی معین به‌شکل خـاص درآورد، ویا حتی ابزاری را که یك بار برای منظوری به‌کار برده در محلی محفوظ‌کند وباردیگر همان ابزار را در راه همان منظور نخستین استعمال نماید. به‌طور خلاصه استعمـــال ابزار در دست بشر نمونه و مظهر دیگری از آن خاصیت عجیب مغز انسانی است‌که ما را به‌درك دو زمان گذشته وآینده قادر می‌سازد وبه‌ما اجازه می‌دهدکه‌کردار خود را با در نظرگرفتن توالی امور سیر زمان طرح‌ریزی‌کنیم.

انواع فراوان ابزارهایی‌که حتی بـه‌دست اعضای بدوی‌ترین جامعه‌های بشری ساخته شده تنها از راه تخصص یافتن افراد، در حرفه‌های مختلف به‌وجود آمده است واین خود یکی از عالمگیرترین الگوهای تمدن به‌شمار می‌رود[2].»

***

انسان ابزارساز نخست در شرق نزدیك پیدا شده است. پیش از نخستین دوره باران ویخبندان سخت، اوبه‌خردکردن وتراشیدن سنگ چخماق دست‌زده بود. با این ابزارهای چخماقی می‌توانیم جای‌پای پیشرفت او را از میان دومین وسومین وآخرین دگرگونی‌های آب وهوا دنبال‌کنیم، در پایان دوران این دگرگونی‌ها اوهنوز درسطح فرهنگ دوره‌کهـن سنگی یا حجر قدیم بـود. در این سالها نه تنهـــا در فن ساختن ابزارهای‌سنگی واستخوانی پیشرفت‌کرده بلکه خانـواده‌را نیزپدیدآورده بودکه ازراه

۱ــ سیر تحولات اجتماعی. صفحه ۸.
۲ــ سیرتمدن. صفحه ۷۰ و ۷۱ .

شکار نگاهداری می‌کرد. در این وقت باکندن غار خانه می‌ساخت، نیروهای خطرناك طبیعت را با جادو رام می‌کرد وخشنود می‌ساخت و یـا از خود می‌راند، و به‌زندگی آن سوی قبر امیدوار شده بود[1].

دربهارسال ۱۹۴۹ درحفاریهایی‌که درکوه‌های بختیاری واقع درغرب اصفهان انجام گرفت، آثار بقایای زندگی انسان ده هزار سال قبل از میلاد درغار «تنگ‌پبده Pabda» شناخته شد. در اینجا انسان‌برای‌تهیه‌خوراك خودبه‌شکارمی‌پرداخت‌وبرای‌این منظور حیله را بیش از اعمال قدرت به‌کار می‌برد. وی به‌طرز استعمال چکش سنگی، تبرسنگی‌دستی (تبری‌که به‌چوبدستی شکافـــدار متصل بود)آشنایی داشت. همهٔ اینها ابزارهای بدوی است‌که به‌وسیلهٔ صیقل اندکی از ناهنجاری آنها کاسته می‌شد. آلات استخوانی ازقبیل درفش‌که‌ازاستخوان‌حیوانات می‌ساختند، به‌مراتب‌کمترازمصنوعات سنگی متداول بود. لیکن انسان درآن موقع یك‌نوع ازظروف سفالین ناهموار را که به‌طور ناقص پخته بود به‌کار می‌برد و در پایان دوره سکـونت در غار این ظروف از فرط دودخوردگی به‌رنگ سیاه سیر درآمـده بود. ایـــن نوع ظروف نیز با قدیم‌ترین بقایای‌آثارانسان دردشت (نه‌غار)پیدا شده، وبنابراین نشانه مهمی برای ارتباط میان این دومرحله سکونت‌یعنی غار و دشت می‌تواند باشد[2].

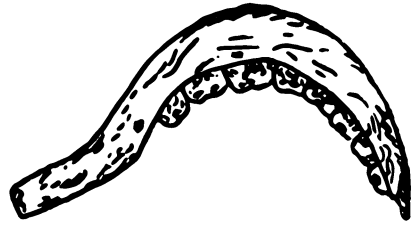
چند سال پیش هیأتی‌ازباستان‌شناسان آمریکایی‌که درناحیهٔ «تپه سراب» نزدیك کرمانشاه مشغول‌کاوش بودند، آثاری به‌دست آوردندکه بنابرگفتهٔ آنها وتأیید عموم دیرین‌شناسان متعلق‌به‌حدود نه‌هزار سال پیش‌است. درحدود نه‌هزار سال‌پیش‌دراطراف «تپه سراب» مردمی زندگی می‌کرده‌اندکه آثارشان هنـوز موجود است. قسمت مهم این آثار، ابزار وآلات سنگی است که مورد استفاده آنها قرار می‌گرفته و در مکانی که مورد اقامت آنها بوده باقی‌مانده وامروز به‌دست باستان‌شناسان آمریکایی افتاده است. قسمت مهم این آثار اکنون در موزه ایران‌باستان نگهداری می‌شود[3].

***

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحهٔ ۴.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۹.
۳ــ مجله هنر و مردم. شماره ۱۱۲ - ۱۱۳.

درخاورنزدیك (بخش غربی ایران وبین‌النهرین) تمدن «تیغه سنگی» باتحولات تدریجی روبه تکامل گذاشت. ظاهراً این نواحی از لحاظ شکار و جانوران فقیر بوده ولی درعوض انواع بسیاری از گیاهان دانه‌دار (درفلات ایران واطراف سواحل شرقی دریای مدیترانه) می‌رویده است. اقوام متعلق به تمدن تیغه‌سنگی که ساکن این‌نواحی شدند به‌تدریج توجه خودرا ازشکارجانوران به جمع‌آوری گیاهان معطوف ساختند وکم کم اساس تغذیه‌خودرا برپایه برداشت خرمن‌های‌سالیانه استوار کردند. چراکه هرجا غذاهای گیاهی به‌مقدارفراوان وبه‌طور دایم موجود باشد طبعاً اقوام آذوقه‌گردآورنده می‌توانند درآن اقامتگاه‌هایی برای خود ترتیب دهند و برای همیشه مستقر شوند ودر خاورنزدیك نیزاوضاع به‌همین قرار بود. باگذشت زمان تمدن «تیغهٔ سنگی»این منطقه به‌شعبه‌های محلی‌بسیارمنشعب شدکه‌هرکدام از پاره‌یی جهات بادیگران‌اختلاف داشت ولی درعین حال همه پیرو وپروردهٔ همان تمدن «تیغه سنگی» اصلی‌بودند. درکلیهٔ‌این نقاط اشیاء وادوات بسیار از استخوان وشاخ‌گوزن ساخته می‌شد.

مهم‌ترین اختراع فنی‌که در خاور نزدیك به‌عمل آمد. ساختن داس بودکه یکی از ابزارهای اساسی دنیای قدیم به‌شمار می‌آید. نخستین داسها از قطعهٔ منحنی چوبی ساخته می‌شدکه درطول لبهٔ داخلی آن یك ردیف خرده‌های سنگ چخماق لب تیز پهلوی یکدیگر نصب می‌کردند تا تیغهٔ برنده‌یی برای آن تشکیل شود واین درمنطقهٔ خاور نزدیك (ایران وبین‌النهرین) بودکه به‌تبعیت از روش جمع‌آوری غلات وحشی برای اولین‌بار فن‌کشاورزی پدیدارگشت[1].



داس از چوب وخرده سنگهای لب تیز
برداشته از کتاب سیر تمدن رالف‌لینتون

۱ــ رالف لینتون . سیر تمدن. صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹.

درکاوش‌هایی‌که در سال ۱۹۴۱ در غار کمربند به‌عمل آمده معلوم شده‌که در حدود نه‌هزار وششصد سال پیش ، این ناحیه در تصرف مردمی بوده‌که فرهنگ آنها (یعنی نوع زندگی‌آنها) فرهنگ عصر حجر قدیم بوده است وبا حربه‌های ابتدایی از راه شکار زندگی می‌کرده‌اند. درسومین طبقه آثارشناسی این‌غارآثاری اراستخوانهای گراز وهمچنین سفال و داس سنگی پیدا شده‌که مربوط به ۶۸۰۰ سال پیش دانسته‌اند و در چهارمین طبقه‌که زمان آن ۸۰۰۰ سال پیش برآورد شده نیزآثارگوسفند وبز و خوك اهلی‌کشف شده و داس سنگی بـــرای دروکردن وآثار سفالهای تازهٔ دیگر.... وجود آثاری از داس سنگی واز حیوانات اهلی وظروف سفالین به‌نحو خیلی واضحی دلالت می‌کندکه بین ۹۶۰۰ سال پیش و ۸۶۰۰ سال پیش انقلابـــی در طریقه تأمین معیشت این مردم به‌وقوع پیوسته است واین مردم‌کشاورزی وپرورش حیوانات اهلی وصنعت سفال‌سازی را شروع‌کرده بودند[۱].

«برایدوود» باستان‌شناس معروف امریکایی می‌نویسد: «آثارگنـــج تپه نزدیك کرمانشاه‌که بنابه آزمایش‌کربن ۱۴ مربوط ۷۰۰۰ تا ۸۵۰۰ سال پیش از میلاد است نشان می‌دهدکه آلات وافـزار در آن زمان در این ناحیه هنوز از سنگ است و داس‌هایی سنگی (یعنی داس‌هایی‌که باقطعات سنگ درمیان دوچوب قرارمی‌گرفت) پدیدار می‌شودکه‌گاه‌کاسه‌هایی سنگی‌هم‌درکنارآن‌است. تعدادی زیادی مجسمه‌های‌کوچك از حیوانات اهلی شده باگل خـام وحتی بعضی قطعات ظـــروف گلی دیده می‌شودکه در نتیجه حریقی‌که اتفاق افتاده پخته شده‌اند[۲].

رالف‌لینتون می‌نویسد: درآن‌زمان غلات رسیده شده را باداس‌هایی می‌بریدند که از چوب یا شاخ گوزن ساخته شده ولبه درونـی آن دارای یك رده ورقه‌های لب نیز سنگ چخماق بودکه آنرا بران‌کرده بود[۳].

سابقه‌کهن داس ودیگرابزار روستایی درایران مرکزی تا۵۰۰۰ سال‌پیش‌ازمیلاد مسیح معلوم شده . گیرشمن دربارهٔ تحقیقات خود در سیالك‌کاشان مربوط به‌این عهد می‌نویسد: ابزارکارهمه ازسنگ بود، ازقبیل‌کاردکه ازسنگ چخماق می‌ساختندوتیغه

۱ــ ن. جی. بریل. ابدیت ایران صفحه ۴۶ .
۲ــ مجله هنر ومردم. شماره ۱۱۲ - ۱۱۳. ترجمه عیسی بهنام.
۳ــ سیر تمدن. ۲۱۶.

داس صیقلی وتبر صیقلی شده وآلت تراش[1].

آخرین داس ومقداری مصنوعات دیگر روستایی مربوط به‌پایان دوران ما قبل تاریخی ۳۵۰۰ سال پیش طی حفاریهای سال ۱۹۶۹ توسط باستان‌شناسان شوروی در حوالی شهرباستانی آکچال نزدیك بلخ پیدا شده‌که از برنزاست[2]

به‌طورکلی گوردون‌چایلد درباره وضع کارآمدی ابزارهای‌فلزی‌وغیرفلزی برنده دراواخر دورهٔ ما قبل تاریخی می‌نویسد: ذوب فلزات به‌طورآگاهانه‌کمی پس‌از ۳۵۰۰ قبل از میلاد در خاور باستان به‌وفور معمول‌گشت. اما چون فلز به‌سختی از سنگ استخراج می‌شد درامورتولیدی نمی‌توانست عمومیت پیداکند. چراکه همان ابزارهای پرداختهٔ سنگی که بامهارت به‌کار برده می‌شد می‌توانست تا حد زیادی امراحتیاجات را از پیش‌ببرد . گر چه بیل سنگی خوب به کار کشاورزی می‌آمد ولی می بایست زود به‌زود تعویض می‌شد ویك تیغه چخماقی‌که در بریدن لاشه یا برای دروکردن ویا تمیزکردن چرم ویا برای تراشیدن مو به‌کار می‌رفت زودکند می‌شد. ولی درجایی‌که سنگ چخماق فراوان بود . در عرض چند دقیقه امکان داشت چاقو و یاتیغ دیگری ساخت . بـــا تبر، یا تبرزین‌سنگی درختان‌را قطـــع‌می‌کردند وآنرا صاف می‌ساختند وحتی با سرعت وسهولت تبرهای مسی می‌توانستندکرجی بسازند[3].

***

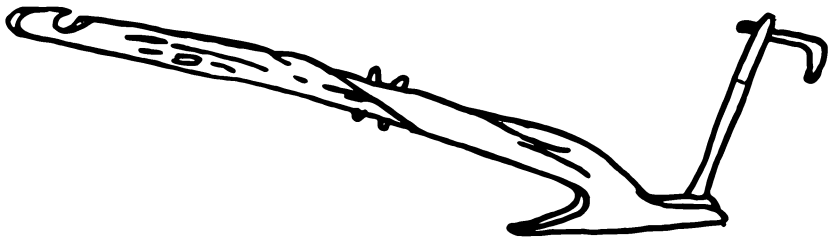
دربارهٔ چگونگی پیدایش خیش ویا اینکه خیش از چه آلت ساده‌تری به‌وجود آمده اطلاعی در دست نداریم. لیکن-شکی نیست که اولین خیش‌ها آلتی کاملاً ساده بوده‌اند.مثل تنهٔ نهالی‌که درفاصله‌دوسوم ازانتهای بالایی آن یك‌شاخهٔ‌فرعی جداشده باشد سرشاخهٔ فرعی را قطع کرده آنرا نوك‌تیز می‌ساختند تا در زمین فروبرود وآن‌را بشکافد وطرف دیگر تنهٔ نهال را به‌مالبند یا یوغ یك جفت دام بارکش می‌بستند و کشاورز انتهای دیگر چوب را چون سکانی برای هدایت خیش در دست می‌گرفت. از آنجایی‌که شاخهٔ فرعی خیلی زود در اثر سایش از بین می‌رفت بعدها یك شاخهٔ محکم

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام، صفحهٔ ۱۲.

۲ــ گزارش بولتن سفارت شوروی دورهٔ سال ۱۳۵۱. نوشته: و. ساری ایندی.

۳ــ Man makes himself. P.121

از چوب بادوام ساخته به‌بدنهٔ خیش افزودند وپس از آنکه فلزکاری متداول شد، آنرا از فلز ساختند. هنوز در بیشتر نقاط آسیا خیش‌هایی از همین نـوع ابتدایی (چوبی) مورد استعمال است. البته چنین خیشی نمی‌تواند شیار عمیقی در زمین حفرکند ویا کلوخهای سخت را از هم بشکافد ولی با این وصف در آن اراضی نیمه‌خشك آسیای جنوب غربی که مهد پیدایش خیش بوده، استعمـال همـــان آلت تکامل نیـــافته، در بارآوردن‌غلات‌اثری به‌سزاداشته‌است.



خیش بدوی
برداشته از کتاب سیرتمدن رالف لینتون

تأثیر خیش وکارگاه بافندگی در وضع اجتماعی حتـی از تأثیر چرخهای ارابه عاجلتر و دامنه‌تر بود. در تمدن نوسنگی‌آسیای جنوب غربی (ایران) تقسیم‌کار از این قرار بودکه امورکشت و زرع‌وکوزه‌گری وساختن حصیر و زنبیـل وپرورش‌کودك و طبخ‌به‌عهدهٔ زنان بود. یعنی‌تقریباً شبیه‌آنچه‌که هم اکنون نیز درمیان اکثرکشاورزان جهان مرسوم است. واما مردان به‌کارهای شکار وجنگ ونگهـداری دامهای اهلی و ساختن اشیایی از چـوب وسنگ می‌پرداختند. با ظهـــور خیش دست مردان نیز به‌کار کشاورزی‌کشیده شد. زیرا لازم بودکه برای‌استعمال‌آن ازجانوران اهلی استفاده‌کنند. این تغییر وضع به‌خصوص در مورد محصولاتی‌که مـــی‌بایستی در یك زمان به‌مقدار زیاد جمع‌آوری‌شود به‌حداعلی رسید. استعمال خیش درمحوطه‌های‌کوچك وباغچه‌های اطراف منزل پرزحمت وکم صرفه است وعموماً دراینگونه نقاط همان کج‌بیل باغبانی برای هرنوع‌کشاورزی مناسب‌تر است. اهمیت و مقام زن درامورکشاورزی نیز تا آن زمان بودکه در باغچه و محوطه نـزدیك مطبخش دانه‌هایی می‌کاشت و با رسیدگی و

مراقبت دائمی آنها را بارور می‌ساخت، ولی بـــا روی‌کار آمدن خیش و روش تولید محصول به‌مقدار فراوان، کار سنگین مزارع وسیع به‌دوش مردان افتاد. حتی‌امروزهم در بسیاری از دهات درعین‌حال که‌کار مزارع وسیع‌به‌دست مردان انجام می‌یـابد زنان نیز درباغچهٔ دورخانه‌شان محصولاتی بار می‌آورند وهرچه‌هم ازمصرف تغذیه خانواده زیاد آید به‌نفع شخصی خود به‌فروش می‌رسانند[1].

پیرروسو سابقهٔ ابتدایی‌ترین‌آلت‌کشت (خیش) را تا ۷۵ هزار سال قبل شناخته می‌نویسد: «شاید چوبدستی و عصا قدیم‌ترین چیزی باشدکـــه انسان پیرامون غارهای بیستون در عصرحجر قدیم‌یعنی ۷۵۰۰۰ سال پیش‌برای خود ساخته وازآن درکارزارها و فعالیت‌های‌کشاورزی استفاده‌کرده است[2].»

پس از معمول‌شدن‌کشت وبرداشت ابتدایی غلات، رفته رفته خیش روبه‌تکامل نهاد وازشکلی به‌شکل‌کارآمدتری درآمد. گوردون چایلد دربارهٔ تکامل خیش درغرب ایران یعنی همانجایی‌که ۷۵۰۰۰ سال‌پیش‌ابتدایی‌ترین خیش‌وجودداشته‌می‌نویسد: «آن زمان ابتدا زمین را به‌وسیلهٔ چوبی‌نرم می‌ساختند وبعدها به‌تدریج این‌چوب جای خود را به‌شاخ گوزن واز آن پس به‌کج‌بیل سنگی داد. با این خیش‌کارآمدتر زمین را بهتر می‌خراشیدند ودانه می‌پاشیدند وچون مدت مقرر می‌گذشت به‌مدد داسی‌که از چخماق دندانه‌دار ساخته ودر دسته چوبی تعبیه‌کرده بودند محصول را درومی‌کردند[3].»

بدیهی است از زمان پیدایش اولین آلت‌خراش زمین یعنی یك‌نوع‌خیش خیلی ساده تا رسیدن‌آن‌به‌مرحله فلز، ده‌ها هزارسال طول‌کشیده. این‌تطور در همه‌جا یکسان نبوده است. بسیاری ازدیرین‌شناسان براین عقیده‌اندکه اولین خیش‌ها آلتی‌بسیار ساده بوده است. کشاورزان معمولاً یك شاخه ازتنهٔ نهالی را قطع ونوك آنرا تیز می‌کردند تا در زمین فرو رود وآنرا بشکافد وضمناً طرف دیگر شاخه را به‌حیوان بارکش و یا گاومی‌بستند وخودآن طرف تیزچوب را به‌دست می‌گرفتند تاخیش را درحال شکافتن زمین هدایت‌کنند. چون شاخه فرعی دراز مماس بازمین زود ازبین می‌رفت بعدها که

۱ــ رالف لینتون . سیرتمدن. صفحه ۱۱۲، ۱۱۳.
۲ــ تاریخ صنایع و اختراعات. پیرروسو. ترجمه حسن صفاری صفحه، ۲۲.
۳ــ سیر تاریخ. گوردون چایلد ترجمه احمدبهمنش صفحه، ۵۰ـ۵۲.

فلزکاری متداول شد آنرا از فلز ساختند. دیاکونوف می‌نویسد: «در بعضی نواحی‌که زراعت توسعه می‌یافت، نه به یاری‌کلوخ‌کوب سنگی بدوی، بلکه از آلتی شبیه‌گاو-آهن مربوط بـــه ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد که به وسیلهٔ دام کشیده می‌شد، استفاده می‌کردند[۱]»

دیرین شناسان درباره‌سیرتکامل‌زندگی اقتصادی و صنایع وابزارکار روستاهای ما قبل تاریخی از خیش تا دیگر صنایعی کـه به فنون گوناگون روستایی منجر شده می‌نویسند: روزی در یکی از نواحی جنوب غربی آسیا به این فکر افتادندکه دو گاو را به‌وسیله یوغی بهم اتصال دهند وبه وسیله آنها گاو آهنی را که از قطعه‌یی چوب و میله‌یی فلزی تشکیل می‌یافت به حرکت در آورند. به این وسیله قـــدرت حیوانی جانشین انرژی انسانی شد و رفته رفته ازدیـــاد محصول با این تدبیر تا چهل برابر گردید[۲].

گوردون چایلد می‌نویسد: «در روزگاری‌که دربعضی‌روستاها از گاو به‌عنوان وسیله حمل و نقل یا حیوان بارکش استفاده می‌کردند عده‌یی به فکر افتادندکه برای کشیدن کج بیل و تسطیح زمین از گاو استفاده کنند. از این روی از یك جفت گاو و گاو آهن استفاده کردند. برای بهره برداری بیشتر از نیروی کشش حیوانات، یوغ و مالبند اختراع شد. شانـه‌های پهن حیوان نقطه اتکای مناسبی جهت تحمل ساز و برگ جدید بود و مانع تنفس و حرکت او نمی‌گردید.[۳]»

دیاکونوف درباره‌سابقه استفاده ازگاو وگاوآهن درایران می‌نویسد: «مادی‌ها از خیش و بستن گاو به آن.... در هزاره دوم و حتی پایان هـزاره سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند[۴].»

***

ابتدا غلات به وسیله سنگهای سنگین و ناصاف خرد می‌شد و به صورت ماده

۱ــ تاریخ ماد صفحهٔ ۱۸۳ ــ ۱۸۴.
۲ــ تاریخ صنایع و اختراعات. پیرروسو، صفحهٔ ۴۴.
۳ــ سیر تاریخ. ترجمهٔ احمد بهمنش، صفحهٔ ۷۴.
۴ــ تاریخ ماد. دیاکونوف صفحهٔ ۴۵.

غذایی‌درمی‌آمدکه چاشنی‌آن مخلوطی‌از خاك وشن ریزه بود وبه‌همین سبب دندانهای سالخوردگان را تا شروع لثه‌ها فرو می‌سایید. این مخلوط گاهی روی آتش برشته و یا اغلب در آب جوش پخته می‌شد. همچنین نوع نرمتری ازآرد غلات را باآب خمیر کرده روی سنگ‌های مسطح داغ و یـا در سطح خارجی کوزه‌هایی که درون‌شان پر از آتش زغال بود به‌صورت تافتون‌های‌کلفت می‌پختند. خمیر ورآمده یا چاشنی، رازی بود که می‌بایستی چندین قرن بعد مکشوف شود. ولی سمنو کردن غله و تخمیر جـو برای آبجو سازی به طور قطع حداقل در چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح معمول بوده است.

در هر دهکده بعدها محل مخصوصی برای خرمن کوبی درست کردند که سطح آن را با گل رس هموار می‌ساختند که غالباً چهار طرف آن به دیواره سنگی‌کوتاهی محدود می‌گـردید. این زمین خرمن کـوبی در عین حال به عنوان محل مناسبی برای تشکیل اجتماعات نیز مـــورد استفاده قرار می‌گرفت . برای جمع‌آوری غله یا آنقدر خوشه‌ها را به زمین می‌کوبیدند تا دانه‌هایش جدا شود و یا آنها را بـه شکل دایره برزمین پخش می‌کردند و چهار پایان را بـه چرخیدن و لگدکوب‌کردن آنها وا می‌داشتند . سپس با باد دادن خرمن‌کوبیده شده، پوسته و دانه را ازهم جدا می‌ساختند. پوسته به مصرف سوخت می‌رسید وکاه برای کاهگل کاری و یـــا برای علوفه چهار پایان مورد استفاده قرار می‌گرفت[1].

با تکامل‌کشت و درود، جدا کردن دانه‌های‌گندم وجو از پوست ـخرمن‌کوبی، بوجاری و برای تبدیل دانه‌ها به آرد آسیا معمول‌گشت. درتپه جری مرو دشت‌بیست کیلو متری‌تخت‌جمشید آسیا دستی‌های سنگی پیدا شده که بعض کارشناسان آنها را مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد می‌دانند.

پیش از اختراع آسیا،گندم را در هاون سنگی می‌کوبیدند و گاهی بعد ازآنهم چنان می‌کردند. ولی بیشتر اوقات برای تهیهٔ آرد، غلات را روی سنگی بـــه شکل نعلبکی ریخته به‌کمك سنگ دیگری آنرا آرد می‌کردند. بالاخره همین وسیله بودکه به تجربه رفته رفته منجر به‌اختراع آسیا شد. مردمان آن زمان که آرد کردن گندم

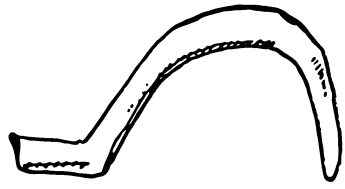
۱ــ رالف لیینتون.سیر تمدن. صفحهٔ ۲۱۶ و ۲۱۷.

را آموخته بودند به تهیه خمیر دست یافتند. بعدها ایـــن خمیر را روی سنگ داغی قرار می‌دادند و از آن چیزی مانند نان به دست می‌آوردند.

تهیهٔ نانهای‌شیرینی یا آش وآبگوشت اشکالی نداشت، ولی عمل آوردن نان، گذشته ازتنور مخصوص، مستلزم اطلاعاتی در بیوشیمی بود تا بتوان خمیرمایه لازم را نیز تهیه کرد. این‌اطلاعات مقدماتی در بیوشیمی راه‌بهشت تازه‌یی یعنی مشروبات تخمیر شده را بر مردم گشود[1].

گیرشمن می‌نویسد: «درتپه‌های ما قبل تاریخی، در نزدیکی تخت‌جمشید یـــك تنور نان پزی پیدا شده‌که حکایت دارد بر اینکه ایرانیان از تخمیر اطلاع داشته‌اند. زیرا خمیرنان، خمیرترش لازم دارد تـا موجب برآمدن خمیر یعنی تخمیر آن‌گردد. و همین امر مقدمه‌ایست برای تخمیر آبجو و بی دلیل نیست که اینهمه آلات و ظروف آبجو خوری دربین ظروف سفالین دوره ما قبل تاریخی ایران به خشم‌می‌خورد.[2]»

گیرشمن درباره تحقیقات خود در سیالك کاشان می‌نویسد: دهکده در ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در این منطقه به سرعت ترقی کرد. ابزار کار همه از سنگ



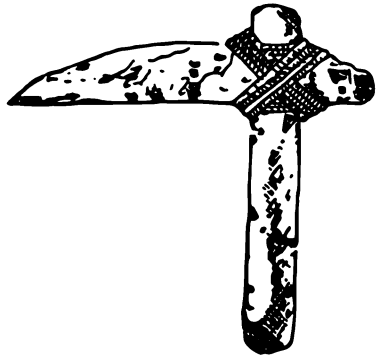
داس مربوط به‌دورهٔ سیالك‌کاشان. (۳۰۰۰ ق.م.)
ازکتاب صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش ازتاریخ

بودوداس صیقلی و خیش که از خیلی پیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت. در ایـــن زمان نخستین پیشرفت در فن کوزه‌گری در جـوامع روستایی پیدا شد که آن نقش‌اندازی بر روی ظروف‌بود. ظروف مزین دراین عهد عبارت بود از کاسه‌های ناهموارو بی‌دوام‌که پایه‌آنها به‌شکل ظرف تخم‌مرغ‌وپوشیده ازاندودی سفید رنگ بودکه روی

۱ــ سیر تاریخ. صفحه، ۵۰ تا ۵۵.
۲ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۴.

آن‌خطوط افقی و عمودی رسم‌شده بود. با مطالعه دقیق‌تر معلوم می‌شودکه این تزیین تقلیدی از طرز سبد سازی است. زیرا هنوز چیزی از آن زمان نگذشته بود که انسان سبدهایی را به‌عوض ظرف‌به‌کارمی‌برد که روی آنها را با گل رس اندوده ودرآفتاب خشك کرده بود. بنابراین اکنون نیز با نقاشی همان حالت تقاطع ترکه‌های سبد را مجسم می‌ساخت . تعداد قابل ملاحظه‌یی حلقه‌های دوك که از گل رس پخته یـــا از سنگ ساخته شده نشان‌آن است‌که انسان‌آن عهد مبادی صنعت نساجی را می‌شناخته است. حتی در این‌زمان ساکنان یك دهکده زندگی منفرد ومجزا از دیگرروستانشینان نداشته‌اند.[1]

درکتاب صنایع و تمدن مردم فلات ایران‌آمده: اولین سلاحی که انسان برای دفاع از خود اختراع کرد تبر سنگی است و برای ساختن آن یك قطعه سنگ پهن را انتخاب و در نتیجه ساییدن به سنگ‌های دیگر لبهٔآنرا تیز ساخت. پس ازآن انتهای چوبی را شکاف داد وطرف باریك تبر را در آن داخل کرد و با الیاف یـــا طناب و



تبر سنگی دوره پیش از تاریخ
برداشته از کتاب صنایع وتمدن مردم ایران پیش از تاریخ

ریشه‌های درخت محکم کرد بطوری‌کـــه تبر سنگی کاملاً در انتهای چوب جـــای می‌گرفت. همچنین دراین‌کتاب نوشته: درنواحی مختلف مصر وکلده و ایلام (ایران

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تااسلام. صفحات ۱۳ تا ۱۶ .

غربی) تعداد زیادی سنگهای دندانه‌دار پیدا کرده‌اند که در ابتدا معلوم نبود برای چه کاری‌است. بعدها آقای «فلیندوس پیتری» معین نمودند که مردم پیش از تاریخ داس‌های خود را در نتیجهٔ پهلوی هم قرار دادن این سنگهای دندانه‌دار تهیه کرده‌اند.[1]

طبق گزارش پولتن وزارت فرهنگ وهنر طی کاوشهایی که توسط گروه باستان شناسان ایرانی اخیراً (سال ۱۳۵۱) در دشت لوت بـه عمل آمده، اشیاء وآثاری پیدا شده که نه تنها از لحاظ قدمت (اواخرهزاره چهارم و اوایل هزاره سوم قبل ازمیلاد) اهمیت بسیار دارد، بلکه هـریك از آنها از لحاظ هنری و شیوه ساخت معرف تمدن مردم یکجا نشین روستایی آن عهد ناحیه شرقی ایـران است. حاصل کاوش‌های این گروه، سفالهای نقش داربا علامات نشانه‌یی، ظروف سفالین به رنگهای خاکستری و نخودی ، علایم و حروفی‌است که فراوانی آنها وجود خط را تأیید می‌کند. پارچه و حصیرهای ساده نقشدار که ظرافت و بافت بسیار جالب‌آنها مراتب هنرمندی اقـوام ماقبل تاریخی‌ساکن درناحیه «آقوس شهداد»را معلوم می‌دارد. تعدادی ظروف سنگی از جنس مرمر و استانیت که در نهایت ظرافت و استادی تـراشیده شده است و اشیاء مختلف فلـزی که نشانی از مهارت فلز کاران قوم «آقوس شهداد» درهـزاره سوم قبل‌از میلاد است تمدن قوم مزبور را همپایه تمدن شوش و سایر ممالك همزمان خود نشان می‌دهد.

آثاری که از آقوس شهداد به دست آمده معلوم می‌دارد که چه مصنوعاتی در سه تا چهار هزارسال پیش از میلاد می‌توانسته مورد استفاده مردم روستانشین ایران قرار بگیرد. بعض ایـن اشیاء عبارتند از: بزکدان سنگی که روی آن نقش برجسته مار چنبره زده‌یی دیده می شود ، قوری فلزی لوله‌دار، بشقاب با تصویر غزال، گـرز چهار پر مخروطی، طشتك از جنس مفرغ به قطر چهل سانت. صفحهٔ نقره شبیه برگ درخت، مهره لاجورد به شکل نقش برجسته مار. جالب آنست کـه روی اغلب این اشیاء با نقش مار تزیین شده است.

آثاری که طی حفاری‌های دیرین شناسان در نقاط مختلف ایران به دست‌آمده معلوم می‌داردکه صنایع ما قبل تاریخی مردم فلات ایران فقط نمودار ابـزاری برای

۱ــ صنایع و تمدن مردم فلات ایران صفحه ۱۱.

رفع نیازهای زندگی نبوده بلکه بسیاری ازآنها در هریك ازدوره‌های ما قبل‌تاریخی آیتی از روح شاعرانه و زیبا پسند مردم این سامان از دیرباز می‌باشد.

یکی از دیرین شناسان دربارهٔ حس زیباپسندی مردم روستانشین ماقبل تاریخی ایران می‌نویسد: نزدیك هزاره پنجم پیش از میلاد، در ایران، دهکده‌های کـــوچك بسیاری پناهگاه مردمان‌کشاورز صلحجو بودکه حس زیباپسندی خود را با سفالهای چرخی نازك که با نقش های بسیار زیبا و نـــازك کار زیور داده شده بود خرسند می‌کردند . نقش‌های رسمی پرکار ولی زنده از گل و گیاه و جانوران بومی‌که بیشتر دلبستگی به زیبایی نقش را نشان می‌دهند .... و این الگویی برای هنرهـــای آینده فلات ایران شد[1].

آثاری که طی حفاری‌های مارلیك در گیلان کشف شده شاهکارهـــای حیرت انگیزی از صنایع مردم یکی از مراکز روستانشین ایران در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد به دست می‌دهند. این آثارکه در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود از چنان هنر صنعتی بر خوردار است که بیننده به سختی می‌تواند تصورکندکه آنها به‌دست مردمانی متعلق به چهار هزار سال پیش ساخته شده‌اند.

دکتر عزت الله نگهبان در کتاب مارلیك که گزارش حفاریها و پژوهش‌هایی است که به سرپرستی خود او انجام شده درباره نفوذ مکتب هنری مارلیك در خاور میانه می‌نویسد: «.... حفریات مناطق گیلان و همچنین سایر نواحی مجاور فـــلات ایران به خصوص در مکانهایی که مربوط به این دوره هستند ضروری به‌نظرمی‌رسد، تا بتوان در آینده کاملاً ثابت نمود تا چه اندازه مکتب هنری مارلیك در خاورمیانه نفوذ داشته و دامنه این نفوذ در فلات ایران و همچنین خاورمیانه تـا کجا کشیده شده است.»

محقق نامبرده درباره تأثیر و تشابه صنایع هنری مارلیك در مقایسه بـا دیگر آثـار سایر نقاط ایران وخارج ازکشور ما می‌نویسد: «در آثـــار مشکوفه از حفاری مارلیك با حفریاتی مانند قبرستان ب تپه سیلك کاشان، تپه گیان نـــزدیك نهاوند، شوش و آثار به دست آمده از حفریات لرستان، خوروین نزدیك کرج، گـــگ تپه،

۱ــ Donald E. Mc Cown, «The Material Cultur of Early Iran. JNES.I (1942), P. 242.



ظروف سفالی منقوش مربوط به‌دوران ماقبل تاریخی تپه سیالك کاشان
برداشته ازکتاب باستان‌شناسی ایران‌کهن ـ واندنبرگ.

حسنلو در آذربایجان، زیویه درکردستان، تپه حصار دامغان، کلاردشت مازندران، نقاط حسن زمینی، بشتاشنی، لنکران، آقا اولر؛ سامتاورو در طالش در داخل حدود ایران و همچنین میتانی در دره خابور، انگومی در قبرس، نقوش برجسته آشوری درآشور، رازشمرا درسوریه و تل‌الفارح‌درخارج‌ازحدود ایران قابل مقایسه می‌باشد[1]».

صرفنظر ازآثارصنعتی‌فلزی‌که تمامی درموزه ایران باستان موجودوعکس‌های آن نیز در کتاب مارلیك مشهود است لازم می‌نماید درباره‌کیفیت پارچه در مارلیك که نمونه‌یی از رشد صنعت ریسندگی و بافندگی مردم مراکز روستانشین ایران ما قبل تاریخی است چند سطری از کتاب مارلیك نیز نقل شود: «در حفاری (چراغعلی تپه) آثار نسبتاً متنوعی از پارچه و نوار و نخ به‌دست آمد. اگر چه پارچه‌های به‌دست آمده از تکه‌های پوسیده‌کوچکی تجاوز نمی‌کندولی از نظربافت تنوع داشته وتار و پود پارچه بنابر مورد مصرف‌آن تغییر نموده است. تکه‌های پارچه، نوارهای پارچه ، قیطان یا نخ های تابیده به دست آمده ، بخوبی تنوع و پیشرفت نساجی را در آن زمان به ثبوت می‌رساند[2].»

و باز درباره پوشاك در این دوره اومستد چنین می‌نویسد: «از چرم و پارچه‌های بافته برای پوشاك، از چادرهای نمدین مانند آنهایی که در آسیای مرکزی یافت می‌شود...[3]».

تکامل‌وتأثیرصنایع‌بخش‌های‌مختلف مراکز روستایی‌ماقبل‌تاریخی‌را دریکدیگر هرتسفلد نیز این طور بیان می‌کند: «در آثار مکشوفه در سیالك دنباله تمدن نهاوند «تپه‌گیان»دیده می‌شود و مصنوعاتی از مس وقشرهای فوقانی متعلق‌به عصر مفرغ‌که مربوط به ۲۰۰۰ قبل از میلاد است حاکی از آخرین مرحله تکامل (عمومی) سفال رنگی ایران است[4]».

۱ــ مارلیك. دکتر عزت الله نگهبان. صفحهٔ ۴۵ ـ ۴۶.
۲ــ مارلیك . صفحهٔ ۲۵ ـ ۲۶
۳ــ نقل ازتاریخ شاهنشاهی اومستد. صفحهٔ ۲۲.
۴ــ نقل از تاریخ ایران باستان دیاکونوف صفحهٔ۴۸.

اوضاع عمومی دهکده‌ها

در دوره نوسنگی[1] درایران

مهم‌ترین مرکز دنیای قدیم برای اهلی ساختن گیاهان وجانوران منطقهٔ آسیای جنوب غربی (از شرقی‌ترین تا غربی‌ترین حدود ایران) بود. اصول تغذیه و اقتصادی که در عصر نوسنگی در منطقهٔ آسیای جنوب غربی به وجود آمـد اساس و منشاء عموم تمدن‌های دنیای قدیم-به استثنای آسیای جنوب شرقی و ژاپن و آفریقای واقع در مرز جنوب صحرا-قرار گرفت.

به موجب اطلاعات دقیق و مستند حدود ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد در بیشتر نواحی این سرزمین زندگی ده نشینی بر قرار شده بود و عموم قبایل مختلف بـا یك نوع الگوی کلی و متشابه به حیات خود ادامه می‌داند و به عبارت دیگر در اساس زندگی ازیك منبع تمدنی مشترك سهم می‌بردند. گرچه ممکن بود اقوام مختلف مثلاً برای تزیین اشیاء سفالین خود اشکال ونقوش متفاوتی به‌کار برند و یافرضاً خانه‌های خود را با اندك تفاوتی بر پا سازند ونظایر آن، لیکن شباهت‌های عمده و اصلی روش زنـدگی‌شان خیلی بیشتر از آن بود که محلی برای اهمیت و خود نمایی اینگونـه

۱ــ Neolithic age بنا به‌تشخیص گوردون چایلد درکتاب Man makes himself P.87 بین ۸۰۰۰ تا ۱۰٬۰۰۰ قبل از میلاد است.

اختلاف جزیی باقی بگذارد. درنتیجه چنین استنباط می‌شودکه هرگاه‌گیاه یاجانوری در یك محل اهلی می‌شد به فاصله کوتاهی روش استفاده از آن گیاه و جانور به هر ناحیه دیگری که وضع محیط اجازه می‌داد اشاعه می‌یافت. آنچه به طور تقریب می‌توان گفت اینست که در دنیای قدیم کلیهٔ این اختراعات اساسی و پیشرفت‌های مهم در فاصله زمانی مابین ۵۰۰۰تا ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد درهمین منطقه‌آسیای‌جنوب غربی‌به وجود آمده اند.

در اوایل دورهٔ نوسنگی مردم به گروه‌هایی مجتمع در دهکده‌ها زندگی می‌کردند. بی‌شك گروه‌های ساکن دهکده‌های مجاور بر سر چراگاه‌ها با یکدیگر به‌مخاصمه برمی‌خاستند، همچنانکه به طور دائم جانوران اهلی مورد دستبرد قرار می‌گرفتند، لیکن‌در عین حال فقدان هرنوع‌سنگر بندی و وسایل دفاعی مثل حصار در اطراف دهکده‌ها یا قرارگاه‌های عصر نوسنگی خود دلیل بر آنست که جدالهای آن مردمان با یکدیگر آنقدرها سخت نبوده است.[۱]

ریموند فورون می‌نویسد: وقتی‌انسان برای نخستین بار پس ازطول تاریخ چند صدهزارساله حیات‌خود، به‌فکرتأمین‌غذایی‌آیندهٔ‌خویش افتاد وبرای برداشت محصول بذر افشاند وحیوانات وحشی را رام کرد حدود شش هزار سال پیش از میلاد بود.[۲]

انسان دورهٔ نوسنگی هنوز از راه شکار حیوانات وصید ماهی و میوهٔ درختان معاش خود را تأمین می‌کرد، ولی به محض آنکه به کشاورزی و گله‌داری پرداخت مکان ثابتی برای زندگی اختیارکرد و در روستاهای‌کوچك ساکن شد. هنوز هم‌چوب وسنگ تراشیده (سیلکس) مورد استفادهٔ وی بود. ضمناً تبرهای صیقلی هم می‌ساخت و هنرسفالگری را کشف و یا تکمیل کرد.

در دهکده‌های دورهٔ نوسنگی هر خانواده چیزهایی را که نیاز داشت تولید می‌کرد. زنها به‌شخم‌زدن‌مزارع، کوبیدن وپختن‌غلات، نخ‌ریسی وبافت و تهیهٔ لباس، ساختن سفال وتهیه زینت‌آلات واشیاء سحرآمیز می‌پرداختند و مردان‌هم درکنار آنها

۱ــ رالف لینتون. سیر تمدن. صفحهٔ ۲۱۴ تا ۲۱۶.

۲ــ مقدمهٔ ریموند فورون، عضو فرهنگستان علوم ماوراء بحار بر کتاب سیرتاریخ گوردون چایلد.

همچنان به زراعت اراضی و ساختن کلبه و مواظبت دامها و شکار و تهیه ابزار کار و اسلحه اشتغال داشتند.

روستاها نیز خود احتیاجات خویش‌را مرتفع می‌ساختند. تـأمین غذا و تهیهٔ مصالح مورد نیاز از موادی‌که در همان مکان وجود داشت، (سنگ، استخوان، چوب و گل‌رس و غیره) در هر یك از دهکده‌ها انجام می‌گرفت.

روستاییان درآغازدوره نوسنگی، هنوز به علت عدم آشنایی با تولید فنی به وسیلهٔابزار فلزی، مازاد قابل مبادله‌نداشتند ودادوستدی میان آنان با دهکده‌های دور و نزدیك صورت نمی‌گرفت. با این وصف دهکده‌یی‌که در واحه‌های میان صحراها، یا در قعر دره‌یی محصور ازکـــوهها و یا در ناحیه‌یی‌درخت مثل جنگلهای بدون جاده واقع شده بود با خارج تماسهای اتفاقی داشت از اینرو هرجامعه‌یی آدابی مخصوص‌و و سازگار با محیط خود داشته است[1].

محتملاً منبع عمده ثـروت در روستاهای منطقه آسیای جنوب غـربی در عصر نوسنگی، پرورش اغنام ومواشی بوده است که با وضع آن منطقه تولید منافع بسیار می‌نموده است. لیکن پیدا شدن تعدادی از گنجینه‌ها نشان می‌دهد که همچنین عادت به‌جمع‌آوری سرمایهٔ کلان و اشیاء گرانبها نیز درآن زمان مرسوم بوده است. بی‌شك بازار تجارت در میان دهکده‌های همسایه رواج داشته و حتی اشیاء قیمتی برای داد‌ـ وستد به‌فواصل بعید حمل می‌شده است.

نقشهٔ عمومی دهکده‌ها و وجود منزلگاههایی که محتملاً مسکن چند خانوادهٔ عمده و اصلی دهکده بوده وهمچنین پیدایش مقابری با اجساد متعدد در دورهٔ اندکی متأخرتر، به‌خوبی نشان می‌دهدکه در آن زمان یك نوع اصول خویشاوندی دامنه‌دار برقرار بوده و علاوه برآن درهر قرارگاه چند خانواده زندگی می‌نموده‌اند.

در ایـن دوره و در این منطقه مقررات ازدواج نسبت بـه‌آسیای جنوب شرقی بسیار ساده و مختصر بوده محققاً عده‌یی از خانواده‌ها که به‌منزله هسته مرکزی هر ـ دهکده وجماعتی بودند وجود داشتند ومی‌توان مسلم دانست‌که دراکثر این خانواده‌ها رسم براختیار یك زوجه بوده است. ازدواج درمیان افراد خویشاوندی‌که از یك‌نسب

۱ــ گوردون چایلد. سیرتاریخ. صفحه ۵۳ تا ۵۶.

بودند، بکلی ممنوع بود، لیکن برخلاف منطقهٔ آسیای جنوب شرقی محتملاً ازدواج مابین دهکده‌های همسایه رواج بسیار داشته است. همچنین تا اندازه‌یی معلوم شده که در آسیای جنوب غربی ازدواج به‌عنوان یك پیمان قانونی تلقی می‌شده نه به‌منزلهٔ سیرهٔ دینی و مقدس. به‌همین سبب همیشه در میان دو خانوادهٔ عروس و داماد ملك و مالی یا به‌عنوان کابین یا جهیزیه و یا بیشتر اوقات به‌هردو عنوان، دادوستد می‌شده است.

احتمال داردکه دهکده بزرگترین واحدسیاسی بوده است، ولی بدیهی است که عده‌یی از دهکده‌ها که صاحب زبان و تمدنی مشترك بوده‌اند، با یکدیگر ارتباط و بستگی‌هایی پیدا می‌کردند و حتی به‌ظن قوی در مقابل مهاجمان و بیگانگان با هم عهد اتحاد می‌بستند و یکی می‌شدند. رئیس هردهکده مردانش را به‌جنگ می‌برد و کارهای اجتماعی را اداره می‌کرد و مسلماً از قدرت خود در مورد فیصله دادن به مرافعات وحفظ آرامش درداخل جامعه‌استفاده می‌کرد. موقع انتخاب رئیس، آن‌کس که از همه‌لایق‌تر بود زمام امور را به‌دست می‌گرفت. از آنجایی‌که اهالی دهکده‌ها گروه کوچکی بودند که‌در برخورد و تماس دایمی با یکدیگر زندگی می‌کردند، طبعاً قدرت حقیقی در داخل هرجماعت به‌دست رؤسای خانواده‌ها ودیگر مردان مهم‌سپرده می‌شد و این همان وضعی است که هنوز در بسیاری از دهات امروزی متداول است. هنگام مشاوره‌مردان دهکده درجای مخصوص مثلاً اوایل غروب در خرمن‌گاه‌اجتماع می‌کردند و در بارهٔ مطالبی‌که مورد علاقه‌شان بود صحبت می‌کردند. هریك از افراد دهکده حق داشت در هرمطلبی اظهار نظرکند جز نوجوانان و اشخاص نا قابل.

آنگاه که افراد مهم دهکده صحبت می‌کردند دیگران با احترام تمام به‌سخنان او گوش فرا می‌دادند و معمولاً تصمیماتی که در این مواقع گرفته می‌شد غالباً به‌اتفاق آراء بود. همچنانکه در مورد جامعه‌های کوچك به‌طورکلی اشاره شد هریك از دهکده‌های عصر نوسنگی دارای مجموعه‌یی از آداب ومراسم بود که همه نوع کردار و رفتار افرادش را تحت نظارت می‌گرفت و آنها را مقید به‌رعایت قیودی‌می‌ساخت. همین وضع زمینه را برای پیدایش قوانین در دوره‌یی متأخرتر آماده ساخت.

برقراری زندگی ده‌نشینی براساس‌کشت غلات وپرورش جانوران شیرده‌موجب

ظهور مرحلهٔ جدیدی در تکامل تمدنهای همسنت آسیای جنوبی غربی گردید.

انتشار زندگی ده‌نشینی عصر نوسنگی از منطقه آسیای جنوب غربی(ایران) به نقاط دیگر، در اثر پراکندگی و مهاجرت اقوام صورت گرفت. افزایش منابع غذایی در نتیجه رواج کشت غلات و استفاده از شیر چهارپایان اهلی، مسلماً موجب تکثیر سریع نفوس گردید. آمار دقیق نشان می‌دهد که در محیط کاملاً مساعد یك دسته از آدمیان می‌توانند در مدت ۲۵ سال عدهٔ خود را دو برابر سازند. رواج این روش‌های بدوی کشاورزی که پس از اندك زمانی بکلی زمین‌های مزروعی را بی‌مایه و عقیم برجای می‌گذاشت خود عامل محرکی بود که اقوام بدوی را مجبور به‌مهاجرت از وطن می‌ساخت، ودر واقع مهاجران بسیار درهمان دوره از منطقهٔ آسیای جنوب‌غربی به‌اطراف پراکنده شدند[1].

با این‌وصف روستاییان درهرجاکه اسکان می‌یافتند هیچ عاملی جزناسازگاری محیط طبیعی و یا جنگ نمی‌توانست موجب جابه‌جایی و مهاجرت آنان گردد. گوردون چایلد می‌نویسد: در سراسر خاور نزدیك از ایران تا سوریه، زمین‌های زیر کشت اطراف‌روستاها،سرمایه‌های زیادی رابه‌شکل نیروی‌کارمصروف خود می‌داشت. این سرمایه‌گذاری‌ها انسان را وابسته به‌زمین می‌ساخت، به‌طوری که نمی‌توانست به‌آسانی از زمینی که عملاً سرمنشاء نعمت و تأمین نسبی زندگی او و خانواده‌اش می‌گشت دل بکند و عبث سر به‌هرسو بنهد[2].

۱ــ مستفاد ازکتاب سیر تمدن رالف‌لینتون. ترجمه پرویز مرزبان. ازصفحهٔ ۲۱۷ تا ۲۲۶

۲ــ Man makes himself .P.109

کشاورزی

مطالعه تاریخ زندگی اقتصادی بشر از آغاز، نشان دهنده تغییرات و تحولات اقتصادی پیوسته‌یی است که نتیجه آن، روش‌هایی است که درکشورهای پیشرفته‌مورد استفاده قرار گرفته و موجب تأمین آسایش و تغییرات کلی و حتی انقلابی درشئون زندگی آنان شده است. این مطالعه وکاربست نتایج آن، معرف تمدن ودانش‌هرملت و حلال مشکلات داخلی هرکشور است.

از مطالعه تحقیقات دانشمندان دیرین‌شناس برمی‌آید که در مرحله اول، یعنی در پانصدهزارسال و شاید دویست و پنجاه هزار سال پیش، که تاریخ ظهور بشربه‌طور متفرق است، انسان نیز مانند سایر حیوانات شکاری به‌صورت طفیلی می‌زیست و از آنچه طبیعت در دسترس اوقرار داده بود معاش خود را تأمین می‌کرد. این اقتصادکه اساس آن استفاده از میوهٔ درختان بود به‌قول مورگان، حالت توحش و گوشه‌گیری نام داشته است. تنهاوسیلهٔ زندگی اجتماعات بشری، درطول نودوهشت درصدتاریخ، همین اقتصاد بوده. این دوره،که به‌قول دیرین‌شناسان Palaeolithic یا نخستین‌عصر حجریا کهنه سنگی خوانده می‌شود، با دورهٔ معرفةالارضی پله‌ئیستوسن تطبیق می‌گردد. زندگی در مرحله استفاده از میوه‌های درختان هنوز هم در بین پاره‌یی از اجتماعات که در جنگلهای مالزی یا افریقای مرکزی بسر می‌برند و همچنین درمیان

مردم صحراهای شمال غربی استرالیا وآفریقای جنوبی معمول است.

تنها یك انقلاب اقتصادی و اجتماعی می‌توانست اجتماعات دورهٔ کهنه سنگی را از بن‌بستی که در آن قرار گرفته بودند، آزاد کند. شأن انسان این بودکه شریك طبیعت گردد نه‌آنکه طفیلی آن باشد.

در حدود هشتهزارسال پیش، پاره‌یی از مجامع شرق نزدیك گذشته از میوه درختان، از کشت زمین و تربیت حیوانات اهلی نیز استفاده کرده‌اند. این اقتصاد جدید را که مولد مواد غذایی بوده، مورگان، بربریت نامیده. این طرز زندگی را با صورت مقدماتی آن، باستان‌شناسان دورهٔ Neolithic یا دورهٔ نوسنگی می‌خوانند. این حساب کلی و مطابق پیشرفت عمومی بشر در سیر زندگی اقتصادی خویش است والا بودند جماعاتی هم در بعضی نقاط دور افتادهٔ زمین که تا قرن اخیر هنوز در مرحله نوسنگی بسر می‌بردند[1].

ریموندفورون می‌نویسد: این نوسنگی که مربوط به‌هزاره ششم پیش از میلاد است، ظاهراً در خاور نزدیك (ایران) که منشاء و مرکز غلات وحشی و حیواناتی‌قابل رام شدن بود، ظهورکرد. اما در هزاره پنجم تمدن نوسنگی در سراسر دنیا منتشر شد و این دوره‌یی است که در بین‌النهرین به‌تمدن یارمو Iarmo و در مصر به‌تمدن‌های باداری Badari و آمارتی Amarti معروف می‌باشد.[2]

هفت یا هشت هزارسال پیش از این، از غربی‌ترین تا شرقی‌ترین نواحی ایران، پوشیده از سبزه و گیاهان بود. در آن زمان یا مقدار بارش سالیانه به‌مراتب بیش از زمان حال بوده و یا آبها کمتر به‌هدر می‌رفته، لیکن به‌هرحال قسمت اعظم‌زمین‌های بایر و خشك کنونی درآن عهدسبز و خرم و منزلگاه شکارها وجانوران بود. باوجود این از قراین چنین برمی‌آید که در سراسر این ناحیه شکار به‌وفور یافت نمی‌شده و ساکنانش به‌طور عمده از دانه‌های گیاهان تغذیه می‌کرده‌اند. در این منطقه انواع بسیاری از گیاهان وجود داشت که مسلماً اسلاف گندم وجو وچاودار و جو دو سر

۱ــ گوردون‌چایلد. سیر تاریخ صفحه ۱۸ و۱۹.

۲ــ مقدمهٔ ریموندفورون، عضو فرهنگستان علوم ماوراءبحار برکتاب سیر تاریخ گوردون چایلد.

امروزی از آن جمله بوده است، همچنین انواعی چند ازگندم وحشی وجود داشت‌که به‌قدر کافی متمایز بود و مانع پیوند دو جنس ناجور می‌شد.



داس‌که از قطعه سنگ‌های دندانه‌دار تشکیل شده و متعلق به‌زمانی است
که هنوز مردم با فلز آشنایی نداشتند. (۵۰۰۰ ق.م.)
برداشته از کتاب صنایع و تمدن مردم ایران پیش از تاریخ

وجود داسهای چخماقی صیقلی در میان بقایای متعلق به‌عهد«نوسنگی» نشان می‌دهد که اقوام نخستین، قبل‌ازآنکه دست به‌کارکشت وزرع‌زده باشند غلات رادرو می‌کردند و این غلات از گیاهانی بودند که به‌آسانی اهلی می‌شدند و در اقلیم‌های گوناگون رشد ونمو می‌نمودند. در ابتدا تخم افشانی به‌این صورت بودکه چندگونه غلات مختلف را مخلوط با هم می‌کاشتند ولی با ترقی فن کشاورزی و به‌خصوص با پراکنده شدن اقوام غله‌پرور آسیای جنوب غربی (ایران) در سرزمینهای دیگر، به‌تدریج انواع گوناگون غلات از یکدیگر تفکیك و طبقه‌بندی شد. به‌نظر می‌آیدکه محصول مطلوب ساکنان‌آسیای جنوب غربی (ایران) در ازمنه نخست جو بوده‌است. ولی هنگامی‌که پاره‌یی ازاین‌کشاورزان به‌طرف شمال انتقال یافتند به‌تجربه‌دریافتند که جو به‌خوبی‌گندم به‌بار نمی‌آید و در نتیجه گندم را محصول اصلی خودساختند. در شمال منطقه‌یی که برای کشت گندم مساعد بود، چاوداروجوی دوسر محصول خوبی به‌بار می‌آورد.

عموم تمدن‌های بعدی که از این منشاء آسیای جنوب غربی منشعب شدند

تمدن‌هایی بودند که از طریق غله گردآوردن و غله پروردن به‌حیات و نشو و نمای خود ادامه می‌دادنـد. معهذا در همان نـواحی بعضی گیاهان دیگر از قبیل چند قسم چغندر و کلـم و همچنین پیاز و خیار اهلی شد. از میوه‌ها سیب و گلابی و بـادام و کمی دیرتر، انگور و انجیر و خرما و هـ چنین بزرك در آن منطقه کاشته و بارور می‌گردید.

گیاه‌شناسان روسی در ناحیه جنوب غربی آسیا دو مرکز پیدایش کشت گیاهان تشخیص داده‌اندکه یکی در شمال شرقی ایران ومغرب افغانستان قرار داشته ودیگری در آسیای صغیر. با وجـود این غلات وگیاهان این دومرکز به‌اندازه‌یی شبیه‌یکدیگر بوده‌اند که احتیاجی به‌تفکیك و تقسیم‌بندی آنها نیست[1].

رشد بازدهی کار به‌انسان امکان دادکه به‌نوع جدیدی ازتولید یعنی کشاورزی و دامداری بپردازد که به‌وقت و مراقبت بیشتری نیازمند بود تا به‌ثمر برسد. این‌امر هنگامی میسر گشت که بازدهی کار به‌درجه‌یی رسیده بـودکه بشر می‌توانست تازمان برداشت غلات و رسیدن تکثیر دامها با محصولات دیگر و غذاهای اندوخته خود ، امرار معاش کند.

لیکن انسانها کـه برای توسعهٔ بیشتر تـولید در نـواحی مختلف در مسیرهای متفاوتی می‌زیستند وگیاهان خوراکی، بخش عمده رژیم غذایی‌شان را تشکیل‌می‌داد، به‌تدریج به‌بلرافشانی پرداختند. با انتخاب بهترین گیاه و ایجاد شرایط مناسب کشت و در بعضی موارد حتماً از طریق پیوند گیاهان بشر توانست انـواع بهتری را پـدیـد آورد. این گذر تدریجی بشر، از انسان گردآورنده خوراکی‌ها، به‌انسان شخم‌زن‌ابتدایی از طریق ابزارهای مخصوص شخم، به‌انضمام مهارت‌ها و تجاربی میسر گشت که در اثر نسل‌ها زندگی از راه گردآوری گیاهان خوراکی به‌دست آمده بود.

این ابزار شخم عبارت بود از تکه چوبی که نوك آن به‌وسیله چاقوی سنگ چخماقی تیز و روی آتش زغال سوخته شده بود و یك کج بیل.

کشاورزی هنگامی پدید آمدکه زنان قبیله‌های ابتدایی شروع به‌افشاندن ارزن گیاهی که علف‌های هرزه رشد آنرا مانع نمی‌شد کردند. چاودار، جو، و گندم وغیره

۱ــ سیر تمدن . رالف لینتون. صفحه ۹۱.

جزو اولین گیاهانی بود که به‌دست انسانها کشت شدند. وقتی انسان پی‌برد گیاهان در زمین‌هایی که در اثر برگرداندن نرم شده بودند، بهتر می‌رویند با دقت زیادی شروع به‌شخم زدن زمین کرد و برای این کار اول از چوب‌دستهای سرتیز و بعد ابزار مخصوصی به‌نام کج‌بیل «hoe» استفاده کرد. ابزار اخیر شامل چوب بلندی بود که در یك انتهای آن سنگ چخماق تیزی قرار داشت. برای درو از داس استفاده می‌گردید. این داس ازچهارچوبی تشکیل می‌شدکه در یك سر آن تکه‌های سنگ‌چخماق کار گذاشته شده بود با گذشت زمان کشاورزی وسیله اصلی امرار معاش اکثریت قبیله‌های ساکن ایران و بین‌النهرین و فلسطین و مصر و.... گردید.

ابزار فلزی اثرات عظیمی در توسعه کشاورزی داشت. در این زمان جوامع کشاورزی در فلات ایران و بین‌النهرین، فلسطین، مصر، قسمتهای جنوبی آسیای مرکزی وجود داشتند. دراین زمان همچنین انواع شیوه‌های آبیاری مصنوعی‌متداول شد. فن آبیاری جدید، امکان داد تا کشاورزی به‌نواحی جدید برده شود و سطح زیر کشت و میزان برداشت افزایش یابد. از این پس وابستگی کشاورزی به‌شرایط‌طبیعی کمتر شد و محصولات بیشتری تولید گشت[1].

رالف‌لینتون می‌نویسد: در این موقع در غرب ایران محصولات عمده عبارت بود از گندم و جو و بعد از آن نوبت به‌عدس و نخود وپیاز و خیار وکدومی‌رسید، تا غذای روزانه را متنوع سازد. روستاییان پس از آغاز پیدایش کشاورزی که زمین دارای مایه و قوت فوق‌العاده بود کم‌کم لازم دیدند که مزارع را یکسال در میان کشت کنند تا محصول خوب به‌دست آید. بعداً رسم براین شد که مزرعه به‌فاصله‌سه سال در میان به‌کشت غلات اختصاص داده شود. به‌این ترتیب‌که سال اول غله وسال دوم سبزیجات در آن بکارند و سال سوم آنرا آیش بدهند[2].

***

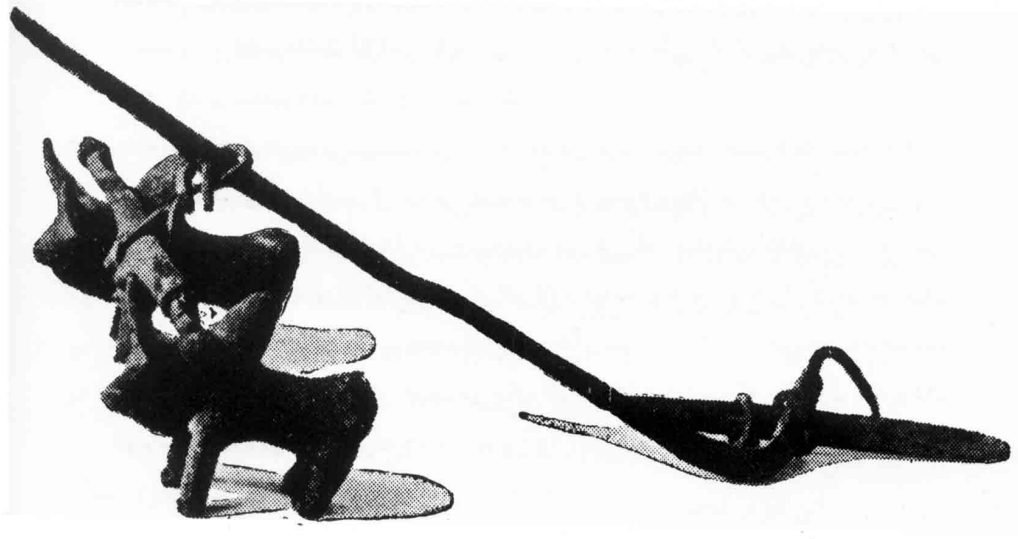
سابقه و قدمت‌کشاورزی وهمچنین روستانشینی (چنانکه ملاحظه شد) درایران از شرقی‌ترین تا غربی‌ترین نواحی آن ـ به‌هشت هزارسال می‌رسد.

۱ــ میتروپولسکی. سیرتحولات اجتماعی. صفحه ۴۱ ـ ۴۵

۲ــ رالف‌لینتون. سیر تمدن. صفحه ۲۱۶

جدیدترین نتایج مطالعات و تحقیقات علمی که توسط دیرین‌شناسان بعدی و تازه‌ترین کشفیات باستان‌شناسی که در نقاط مختلف ایران به‌عمل آمده باز به‌قدمت شروع کشاورزی و روستانشینی در فلات ایران چندهزارسال افزوده و همچنین وضع کار و محصولات کشاورزی و اوضاع عمومی روستاها و میزان پیشرفتهای جوامع انسانی یکجا نشین را در هرموضع و هرموقع از هزاره‌های قبل از میلاد روشن‌کرده؛ علاوه براین معلوم داشته‌که کشاورزی و روستانشینی در فلات ایران خیلی زودتر از مصر و بین‌النهرین شروع گشته است.

مطابق آخرین تحقیقات باستان‌شناسی معلوم شده بسیاری از مراکز جوامع انسانی (کشاورز و دامدار) از ده‌هزار سال تا سه‌هزار و پانصد سال پیش قدمت دارند. مانند: گنج‌تپه در انتهای شرقی دشت کرمانشاه ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد، تپه‌گوران لرستان ۷۰۰۰سال‌قبل‌ازمیلاد، تورنگ‌تپه‌وشاه‌تپه‌دراسترآباد ۳۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد، سیالک‌کاشان ۳۰۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد،گوی تپه نزدیك رضاییه ۴۰۰۰ سال‌قبل ازمیلاد،



نمونه مفرغی‌گاوآهن. کلیه این نمونه گاوآهن از مفرغ ساخته شده است. دراین نمونه گاوها، یوغ‌ـمحورـخیش و تیغه آن به‌خوبی ساخته و نمایش داده شده است. این نمونه طرزکشاورزی اواخر هزاره دوم‌واوایل قرن اول میلاد، مارلیك را نشان می‌دهد.
(ازکتاب مارلیك. دکترعزت‌الله نگهبان)

تپه‌حصار دامغان ۴۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد، تپه حسنلو و عقرب‌تپه ۲۰۰۰ قبل‌از میلاد، چراغعلی‌تپه ۱۱۰۰ قبل ازمیلاد، املش‌گیلان ۱۵۰۰ قبل از میلاد و همچنین تپه‌های شوش، تپه‌گیان نهاوند، تپه جمشیدی(درشمال خاوری‌الیشتر)، تل‌بگوم تخت جمشید و کلاردشت هریك از هزار تا سه‌هزار سال قبل‌از میلاد قدمت دارند.

پروفسور «برایدوود» دیرین‌شناس معروف آمریکایی درباره‌زندگی‌نخستین‌آدمیان فلات ایران تحقیقات ارجمندی نموده است. وی در شماره اول مجله «آرکئولوژی و یوانت» در صفحه‌ی ۱۶ چگونگی زندگی مردم ایران را درهزارهٔ هشتم قبل‌ازمیلاد چنین نقل کرده است:

کاوش‌های «گنج‌تپه» در انتهای شرقی دشت کرمانشاه توسط گروه باستان ـ شناسان آمریکایی‌که درسال ۱۹۶۶به‌عمل‌آمد،اطلاعات جالبی در اختیارما می‌گذارد. بنابر آزمایش روش کربن ۱۴ قدمت‌آثار مکشوف در این ناحیه بین ۸۵۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد قرارگرفته است. هنوز زود است بتوانیم اظهار کنیم‌که آیا مردم «گنج‌تپه» دراین زمان به‌کار زراعت آشنایی داشته‌اند یا فقط با شکار حیوانات‌وچیدن میوه درختان جنگلی ویا استفاده از بعضی حیوانات اهلی شده معاش می‌نمودند،ولی اطلاعات ما از ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح کامل‌تر می‌شود. اکنون برای مامسلم است که در این تاریخ از ناحیه «ژارمو» که درشمال شرقی کشور کنونی عراق قرار داردتا دره‌های حاصلخیز «زاگرس» در حوالی‌کرمانشاه وتا ناحیه‌خوزستان،اجتماعات کوچکی دردهکده‌های‌کوچك گرد هم زندگی می‌کرده‌اند و معاش‌آنها منحصربه‌شکار و خوردن میوه درختان جنگلی نبوده است، بلکه محصول غذایی خود را برای‌فصل‌های‌سیاه نیزانبار می‌کردند. این مطلب درمورد مکان تاریخی «گوران» و «تپه‌سراب» که اولی در «هلیلان» لرستان و دومی نزدیك کرمانشاه است نیز صدق می‌کند. در این نواحی مانند ناحیه «ژارمو» آثاری موجود است که نشان می‌دهد که انسان در آنجا اسکان یافته بوده و تشکیلاتی به‌وجود آورده بوده است.

درحدود ۵۷۵۰ سال پیش ازمیلادمسیح اجتماعات فوق وارد مرحله‌یی‌می‌شوند که در آن تربیت حیوانات اهلی و استفاده از آن عمومیت پیدا می‌کند، و با کاشتن حبوبات وسبزی‌های مختلف محصولاتی به‌دست می‌آمدکه‌درخانه‌ها برای ایام‌مختلف

سال انبار می‌شد. ایـن اعمال احتیاطی به‌خصوص در روستاهای جلگه، شوش پیش از هرجا معمول بود.

در این موقع، این طـرز زندگی جدید، یعنی تشکیل اجتماعـات روستایی در اطراف مراکز کوچك برای تربیت حیوانات اهلی و زراعت و انبار کردن محصول، در بعضی از نواحی مشرق دریای خزر نیز معمول گردیده بود.[۱]

دانشمندان دیـریـن‌شناس شوروی در نتیجه پـژوهش دسته جمعی خـود معلوم داشته‌اند که ایران یکی از کهن‌ترین کانونهای زراعت جهان است. حفاری‌های‌باستان‌ـ شناسی که طی سی سال اخیر به‌عمل آمده نشان می‌دهد که ایران در چهارمین هزاره قبل از میلاد واجد سطح عالی زراعت بوده است. در ضمن حفریات یاد شده دانـه‌های گندم وجوکه پنج تاشش هزارسال ازعمرشان می‌گذشت یافت شده است. بیشترگیاه‌ها و میوه‌های حوضه دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای مقدم و میانه که اکنون می ـ شناسیم در هزاره اول پیش از میلاد مسیح در ایران به‌عمل‌می‌آمده وکشت می‌شده.از آن‌جمله است،هلو،زردآلو،انجیر،انار،انگور،گلابی،موی بوته‌یی‌انگورو نخل‌ـخرما. درجنوب باختری درپیرامون رودکارون درخت زیتون غرس و پرورش‌می‌شده‌است[۲].

گوردون چایلدمی‌نویسد: مسلماً پرورش‌درخت میوه‌به‌دورانهای ماقبل‌تاریخی برمی‌گردد. انسان از وقتی کشت مو و غرس درختان میوه را شروع‌کرد که‌باتکنیك ابتدایی‌کشاورزی آشنایی یافته بود. انسان به‌تجربه رموزشاخه‌زنی،میوه‌چینی،پیوند و تلقیح مصنوعی را فرا گرفت[۳].

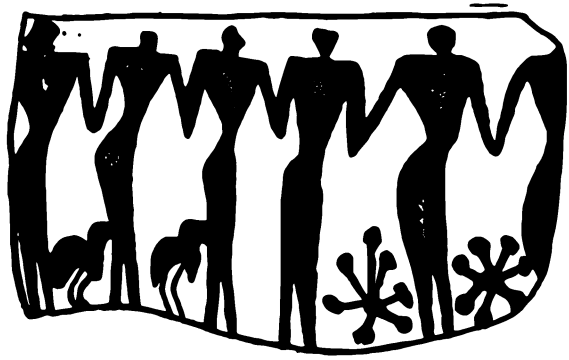
پروفسور پوپ می‌نویسد: در هزاره‌های چهارم وپنجم قبل‌ازمیلاد،اهالی‌فلات ایران زارع به‌تمام معنی بـوده‌انـد. حتی بایستی گفت این مـردمان اولین کشاورزان جهان می‌باشند و معلومات مربوط به‌زراعت از روستاهای این سـرزمین به‌سه منطقه رودخانه‌ها یعنی دره سند و ماوراءالنهر و بین‌النهرین منتقل گردیده است. جالب‌آن است‌که دانه‌ها و میوه‌ها در مصر و بین‌النهرین در اوایل هـزاره چهارم قبل از میلاد

۱ــ از مجله هنر و مردم شمارهٔ ۱۱۲ - ۱۱۳

۲ــ تاریخ ایران ازباستان تا سده هیجدهم. تالیف محققان دیرین‌شناس شوروی صفحه ٦.

۳ــ Man makes himself .P 110

به‌صورتی وجود دارند که فقط می‌توانند پس از گذشت هزارسال و شاید دو هزارسال از هنگام شروع اولیه کشاورزی به‌این حالت درآمده باشد و از این جهت شایدمعقول باشد بگوییم که مدتها قبل از پنجهزار سال پیش ازمیلادکشاورزی در جایی درنواحی خزر یا ایران رواج داشته است[1].



عده‌یی از مردم ماقبل تاریخ که هنگام برداشت محصول را جشن گرفته‌اند.
نقش‌روی قطعه‌یی از ظرف سفالی که ازتپه سیالك‌کاشان در طبقه (۳) به‌دست‌آمده
(موزه ایران‌باستان)

هیئت باستان‌شناس دانمارکی‌که اخیراً درتپه‌گوران لرستان تحقیقات باستان‌شناسی انجام داده‌اند به‌این نتیجه رسیده‌اندکه به‌احتمال زیاد علم‌کشاورزی‌که‌انقلاب تدریجی هم نامیده می‌شود، از لرستان آغاز شده است. باستان‌شناسان دانمارکی پس از حفاری عمودی در تپه گوران به‌آثاری دست یافته‌اند که می‌توان آنها را اولین آثار باقیمانده از عصر حجر مربوط به‌هفت‌هزار سال قبل از میلاد دانست. این آثار بطور محسوس به‌تمدن اولیه بشر و نخستین گامهایی که برای کشاورزی و دامداری برداشته شده مربوط است. حفاری‌های تپه‌گوران لرستان در روشن نمودن تاریخ‌اولیه بشر ـ یعنی تاریخ آن عصری که قبایل مهاجر و شکارچی عهد حجر برای نخستین‌بار اقدام به‌نگاهداری گله‌های بزوحشی و گوسفند و رمه نموده و شروع به‌کشت غلات کرده‌اند کمك مؤثری خواهد کرد[2].

۱ــ A Survey of Persian Art. Vol I.P.44 - 46
۲ــ کتاب روابط ایران و دانمارك از آغاز تا زمان حاضر. تألیف اینگلف‌بویسن.



صحنهٔ کارهای زراعی ـ نقش مهر استوانه‌یی برلوح محاسبهٔ قدیمی ـ دورهٔ آغـاز شهرنشینی جدید. نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم.
موزهٔ تهران ـ از جنس گل خام.
سراسر لوح از نقش مهر استوانه‌یی پوشیده شده است، کـه تصویر زارعین را در دو ردیف مخالف نشان میدهد. آنان با نوعی بیل یا شن‌کش کـه دارای سه دندانهٔ دراز است کار میکنند، و مانند اینست که زمین را بیل میزنند.
(برداشته از کتاب تاریخ عیلام. تألیف پیرامیت: ترجمه خانم شیرین بیانی)

پروفسور گیرشمن می‌نویسد: جو و گندم که بـومی ایـران است (و هنوز هم به‌صورت دیمی در این مملکت کشت میشود و محتملاً در سابق در زمین‌های‌رسوبی کاشته می‌شد) از ایران هم به‌مصر و هم به‌اروپا وارد می‌گردیده[1] است.

پیشرفت زندگی روستانشینی و ترقی تولیدات روستایی منجر بـه‌ایجاد مراکز بزرگتر اجتماعی یعنی شهر و پیدایش ثروت‌های طمع‌انگیز و درنتیجه انتخاب‌پادشاه برای رهبری جنگ در مواقع حمله، با مهاجمین غارتگر و دفاع از مـراکـز ثروت و نعمت می‌گـردد. اومستد می‌نـویسد: نزدیك به‌پایان دوره سنگ کهن (پائولیتیك) مردمانی از نوع خود ما در شرق نزدیك (ایران) زندگی می‌کردند. در این عهد گاو، گوسفند، بز، خوك خانگی شده بود. جو،گندم،کتان کشت می‌شد. از آن پس‌مردمان شرق نزدیك به‌دودسته جدا شدند. برخی صحراگرد و برخی روستایی ماندگار. درحالی کـه صحراگـردان اصولاً به‌همان صورت بازماندند، تمدن شهرنشینی و فـرهنگ در روستا رشد می‌کرد. روستاییان برای نگاهبانی خـود از خطر تهاجمات صحراگردان، پیرامون مراکز مسکونی خـود دیوار می‌ساختند و «پادشاه‌یی» برمی‌گزیدند تا مردان روستا را در جنگ رهبری کند[2].

از روی نتایج حفاریهای تپه حصار دامغان و تپه گیان نزدیك نهاوند و تپه سیالك نزدیك‌کاشان وگوی‌تپه نزدیك رضاییه‌که تاریخ هریك ازآنها را می‌توان‌دوره پایان هزاره چهارم وآغاز هزاره سوم قبل از میلاد دانست، معلوم شده‌که جامعه‌اولیه ایرانی در عصر حجر و مس (انئولیت) بسر می‌برده. درآن دوره علایم نخستین تقسیم مهم اجتماعی کار، تقسیم کار میان قبایل شبان‌پیشه و زراعت‌پیشه پدید آمـده بود. دردامنه‌کوه‌ها از جوی‌ها برای‌آبیاری استفاده می‌شد. فراوانی تصاویر دامهای بزرگ شاخدار و گوسفندان که برظروف آن دوره دیده می‌شود، از اهمیت دامداری در آن عهد حکایت می‌کند.

در نواحی زراعتی، نقاط مسکون دایمی (دهکده‌ها) که هنوز مستحکم نبودند ایجاد گشت. بعضی مصنوعـات مسین و بعدها آلات مسین پدید آمـد. مجموع این

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. گیرشمن. ترجمه دکتر محمدمعین. صفحه ۱۷.
۲ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی.ا.ت. اومستد. ترجمه دکتر مقدم صفحه ۴ ـ ۵

پیشرفتها امکان دادکه پیشه نساجی و کوزه‌گری ترقی بسیارکند. رفته رفته شرایطی برای انتقال (اندکی بعد) به‌دومین دوره مهم تقسیم کار اجتماعی، یعنی تقسیم کار به‌زراعت و پیشه فراهم آمد[1].

پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول که دومین مـــرحله تقسیم اجتماعی کار (تجزیه کامل‌تر پیشه‌ها از زراعت) بوده، مقدمه، پیدایش جامعه طبقاتی است. این امر شرط اقتصاد کالایی و عامل اختلاف وضع مالی می‌بوده است. در ایـن دوره اختلاف مردم از لحاظ میزان مال و منال از راه‌هـای مرسوم زمان یعنی استفاده از عدم تعادل تولیدات زراعتی ودامداری، شروع شد. دراین عهد ایران شرقی نسبت به غربی از لحاظ این دگرگونی عقب مانده بود. با این حـال در بعضی نـواحی شرقی ایران زراعت توسعه می‌یافت. آنهم نه‌به‌یاری‌کلوخ‌کوب سنگی بدوی بلکه‌از آلتی شبیه گاوآهن مربوط به۳۰۰۰ سال قبل ازمیلادکه بوسیله گاوکشیده می‌شد استفاده می‌گشت[2].

بالاخره بارتلد در باره اوضاع‌کشاورزی و قبایل و عشایرکوچ‌نشین‌وروستایی بخش شرقـی ایـران می‌نـویسد: «در بخش جنوبی قهستان نخل می‌رویید و کـرمان و مکران نسبت به‌خراسان بیشتر به‌داشتن آب و علف ممتاز و مسکن عشایر کوچ‌نشین بود. بـــدین جهت اهالی این صفحه زودتر زنـدگی روستانشینی اختیار کـردنـد. ضمناً از قول هرودوت می‌نویسد: کرمانیان جزو طوایف تخته قاپوی ایران‌محسوب می‌گردند[3].

از آنچه در این مقال آمد بـــرمی‌آید کـــه مردم روستانشین ایران سرمنشاء کشاورزی و دامداری و تمدن زندگی اولیه بشر بوده‌اند. برای تکمیل این اظهارات نظریات صریح‌تری از دانشمندان دیرین‌شناس براین مبحث افزوده می‌گردد.

گیرشمن می‌نویسد: «سکنه بدوی بین‌النهرین (کـــه دارای کشاورزی پیشرفته بودند) از همان نژاد و منشاء سکنه فلات ایران می‌باشند[4].»

۱ــ تاریخ ماد. ا.م. دیاکونوف. ترجمه کریم کشاورز. صفحه ۱۲۷ ـ ۱۲۸.
۲ــ همان کتاب صفحه ۱۸۳ ـ ۱۸۴.
۳ــ تذکره جغرافیای تاریخی ایران. بارتلد. صفحه ۱۹۴.
۴ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۶.



مأموران جمع‌آوری آذوقه در معابد: نقش مهر استوانه‌یی برلوح ـ دوره آغاز شهرنشینی جدید. نیمه دوم هزاره چهارم ق.م.

موزه لوور ـ ارتفاع: ۰/۳۲ متر. از جنس گل خام.

نقش‌این قطعه کروی‌شکل‌عبارت‌است از پرکردن‌ظروفی به‌اشکال‌مختلف، بخصوص کوزه‌های بزرك دو دسته‌یی (در بالا)، و یك ظرف که شبیه ظروف سه‌دهانه‌یی است. در پائین دوکارگر در حال انباشتن محصولات میباشند. یك نفر که فرمان میدهد، پشت‌سر یکی از این کارگران خم شده است.

(برداشته از کتاب تاریخ عیلام. تألیف پیرامیت. ترجمه خانم شیرین بیانی)

ستون‌لوید Seton Loyd می‌نویسد: «سومـــری‌ها (که آنهمه از سازمان‌های کشاورزی آنها تعریف شده) از سرزمین قبلی خودشان‌که در فلات ایران قرار داشت به‌بین‌النهرین آمدند[1]».

پروفسور پوپ درتأیید این خبر می‌نویسد: «در اواخر هزاره پنجم قبل‌ازمیلاد فلات سمت شرقی بین‌النهرین یعنی ایران دارای یك تمدن پیشرفته بوده است[2]».

کرویرز در کتاب Symbolik and mythologie که در سال (۲۱ - ۱۸۱۹) نوشته، اظهار می‌دارد منشاء تمام تمدن‌های جهان ایران است [3]». همچنین تورات‌این عقیدهٔ جدید دانشمندان دیرین‌شناس را که تمدن از فلات ایـــران به‌جلگه بین‌النهرین رفته چنین تقویت می‌کند: «و واقع شدکه چون از مشرق‌کوچ می‌کردند، همواره‌یی (زمین هموار) در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند[4]».

۱ـ The Art of .the Ancient Near East

۲ـ ASurvey of Persian Art. Vo.II Pope

۳ـ Western Response to Zoroaster.P. 20by .J.Duchense-Guillemen.

۴ـ تورات سفر پیدایش ـ آیه دوم . باب ۱۱.

دامداری

بشرکه طی ده‌ها هزارسال از راه شکار ورزی زندگی گذرانده بـــود، هنگامی یکجا نشین شد که آموخت چطور به‌وسیله کشت غلات و رام‌کردن حیوانات وحشی و دامداری، برای خود آذوقه پس‌انداز کند.

در باره پاسخ به‌این سوال‌که آیا اولین نواحی‌که بشر برای اسکان خوداختیار کرده، کنار رودخانه‌ها بوده، یا درپناه دامنه‌کوه‌ها و ارتفاعات و زمین‌های مرطوب ساحلی، بعضی‌دانشمندان دیرین‌شناس عقاید متفاوتی ابراز داشته وبعضی دیگرانتخاب هردوجا را تصدیق کرده‌اند.

اما از آنجا که هر شروعی ممکن نیست شرایطی مشابه شرایط شروع‌های دیگر داشته باشد به‌خصوص که در مراحل ادامه و تکامل باشد می‌تـوان گفت که به‌اغلب احتمال بیشترین انتخاب‌ها برای یکجانشینی و در پیش گرفتن کشاورزی و دامداری درکنار رودخانه‌ها و به‌اقل احتمال در سرزمین‌های مرطوب ساحلی و همچنین درپناه دامنه‌کوه‌هاوارتفاعات‌برای‌درامان ماندن ازخطرسیل وحمله‌های‌غافلگیرانه بوده است.

مثلاً آقای «کارلتون‌کون» درضمن‌کاوش‌هایی در غارهای «هوتو» و«کمربند» مازندران ادعا می‌کند که نخستین اجتماعات انسانی نه درکنار دهانه رودخانه‌ها ونه در ارتفاعات مشخصی به‌وجود آمده‌اند. زیرا بـــه‌عقیده او در غارهای واقع درکنار

دریای خزر در حدود ۱۰،۰۰۰ سال پیش وبالاتر ازآن، انسان‌هایی زندگی‌می‌کرده‌اند که معاش خود را با شکار حیوانات و ماهی‌ها و کاشتن غلات و استفاده از حیوانات اهلی می‌گذرانده‌اند[۱].

و همچنین‌ن.جی. بریل می‌نویسد: در هیچ نقطه دیگری‌ازدنیا تا کنون آثاری کشف نشده که به‌وجود کشاورزی و دامپروری و ساختن ظـــروف سفالین برعصری دلالت کندکـــه از آغاز غار کمربند قـــدیم‌تر باشد. در این غار تعداد خیلی زیادی استخوانهای بره و بزغاله، بازمانـــده ۸۶۰۰ سال پیش کشف شده‌کـــه مسلماً اهلی بوده‌اند[۲].

درباره پاسخ به‌این سؤال هم که آیا کشاورزی پیش‌تر از دامداری شروع شده یا بالعکس باید گفت که عقیده اغلب دانشمندان براین است کـــه کشاورزی زودتر شروع شده،گوردون چایلد می‌نویسد: بسیاری از محققین دیرین‌شناس براین عقیده‌اند که در همه‌جا کشاورزی پیش از دامداری و دامپروری معمول گشته است[۳].

وی ضمناً در کتاب دیگر خود می‌نـویسد: بسیاری از محققانی کـــه کارشان تشخیص نژادها ازروی‌آثار مادی Ethnographe اقوام است، عقیده دارندکه‌گله‌داری نتیجه شکار بوده و کشاورزی در این مورد دخالتی نداشته و روش مختلط زراعت‌و گله‌داری نتیجهٔ غلبهٔ اقوام گله‌دار برکشاورزان می‌باشد. معذلك نظردیـرین شناسان این است‌که قدیمترین مجامع نوسنگی Neolithic که تاکنون شناخته شده‌ده‌نشینانی بوده‌اند که‌کارکشاورزی وگله‌داری راباهم انجام‌می‌دادند. دامهاکه‌توجه‌کاملی‌ازآنها می‌شد و از خطر حیوانات درنده مصون بودند رو به‌ازدیاد گـذاشتند و صاحبان آنها با همه مزایایی که از آنها به‌دست می‌آمد آشنا شدند و از شیر گاو و بزومیش‌وپشم گوسفند بهره‌برداری می‌کردند و این طرز استفاده‌ها مطمئناً نتیجه پـرورش صحیح و انتخاب که ناظربه‌جنس‌خوب بودصورت می‌گرفت‌و چون مخصوصاً گوسفندهـــا در زندگی غیر اهلی، دارای پشم مختصری می‌باشند. از این پس تأثیر انسان بر طبیعت

۱ــ مجله هنر و مردم. شماره ۱۱۶ ترجمه عیسی بهنام.
۲ــ ابدیت ایران. صفحه ۴۶
۳ــ Man makes himself.P.66.67

آشکار می‌گردد[1].

«کارلتون.س.کون C.S.Coon» استاد دانشگاه فیلادلفیاکه در سالهای۱۹۴۹ و۱۹۵۱ از چند غار واقع در مازندران مثل غار اعلی تپه و غارکمربند و غار هوتوو غار رستم قلعه بازدید نموده‌طی‌تحقیقات خود درغار کمربند (نزدیك بهشهر) چنانکه قبلاً هم یاد شد معلوم ساخته‌که‌در دوره مزولیتیك جدید مردمان غارکمربند زندگی خود را با شکار آهو یا بزکوهی و گوسفند وبزوحشی می‌گذرانده‌اند. این دو حیوان اخیررا درآن زمان به‌تدریج اهلی کردند و درخدمت خود قرار دادند. در دوره بعدی ئئولیتیك قدیم ساکنان غار مزبور اوقات خود رامصروف تربیت حیوانات اهلی می‌کردند و گله‌های بز و گوسفند خود را به‌چراگاه‌می‌بردند[2].

به طور کلی درباره تقدم دامداری ـ همانطور که پژوهشگرانی چون‌کار لتون س. کون. عقیده دارند ـ می‌توان گفت ممکن است بعض از مردمان مزولیتیك متأخر در دامنه‌کوه‌ها و یا درپناه ارتفاعات، ابتدا مبادرت به رام‌کردن ونگهداری جانوران وحشی کرده باشند. ولی چون کشاورزی که همراه یکجا نشین به طور اعم پیش از دامداری پیدا گشته و از این جهت هم مبدأ تاریخ تمدن شناخته شده، اعتبار عام یافته‌است.

ریچارد.ن.فرای می‌نویسد: مردم شناسان می‌گویند زندگی شبانی روشی است پیشرفته و رشدکرده‌که پس از روستانشینی وجامعه‌کشاورزی پدید آمده واین جامعه اخیرهم پس از مرحله شکار پیدا شده است. بدین ترتیب پدران ایرانیان و هندیان پس از آنکه درجایگاه‌اصلی خویش‌با شیوه‌کشاورزی‌خو یافته، باروش زندگی شبانی آشنا شدند و آنرا پیش گرفتند[3].

پیرروسو در باره اینکه شکار در اولین مرحله زندگی بشر یعنی خیلی پیش‌از یکجانشینی‌یگانه وسیله معاش وسیرکردن شکم وی بوده می‌نویسد: شکارچیان‌بدوی در اطراف بیستون عصر حجر قدیم ۷۵ هزارسال قبل برای آنکه طعامی به‌دست‌آورند

۱ــ سیر تاریخ. گوردون چایلد. ترجمه احمد بهمنش. صفحه ۴۲
۲ــ مجله هنر و مردم. شماره ۱۱۶.
۳ــ میراث باستانی ایران - ریچارد.ن.فرای. صفحه ۴۲

به‌دو دسته تقسیم می‌شدند تا دسته دیگر حیوان شکاری را نزدآنها براند. مدتهاطول کشید تا انسان بـه‌اختراع تیروکمان تـــوفیق یافت و توانست با این حربه حیوانات تندرو نظیر آهو وگوزن را به‌آسانی از پای درآورد وشاید چوبدستی حربه‌یی قدیم‌تر از آن بوده است[1].

رالف‌لینتون می‌نویسد: نخستین محققان تاریخ تمدن تصور می‌کردندکه‌اهلی کردن جانوران پیش از پیدایش کشاورزی معمول بوده ولی اکنون برما تقریباً مسلم است کهٔ به‌غیر از بعضی‌موارد استثنایی‌همواره کشاورزی(که همزمان با روستانشینی بوده)قبل ازاهلی ساختن جانوران‌رواج یافته. زیرا غیر ممکن‌است قبایلی‌که دایماً در جستجوی غذای خود سرگردانند، بتوانند جانورانی را رام خود سازند و همه‌جا آنها را با خود ببرند.

به‌تحقیق، اقـــوام بشر پس از آنکه شروع بـــه‌برداشتن محصولات کشاورزی نمودند و در منازل دایمی اقامت گزیدند توانستند اکثر انواع جانوران اهلی را کهما امروز به‌گرد خودداریم رام وهمدم خویش سازند. به‌طورکلی اهلی ساختن چهارپایان و جانوران صورت نگرفت، مگر آنکه اقوام بشر زندگی روستایی پیدا کردنـد و در دهکده‌ها ساکن شدند[2]

برجسته‌ترین مورد استثنایی از این قانون کلی یعنی رام کردن جانوران، سگ است. در کتاب وندیداد ۱۳ آمده: «سگ برای گله‌داری وشکار موجود با ارزشی‌بود و چون یك عضو گرامی خانواده با مسئولیت‌های معین و پاداشهای فراخـــور با آن رفتار می‌شده است». به‌نظر می‌رسد این گـزارش وندیداد پس از آشنایی بشر بـــا دامداری و یکجانشینی آمده باشد. بـــه‌گمان مؤلف این کتاب، سگ تنها حیوان و اولین حیوانی بوده که به‌میل خود برای کسب خوراك و سیر کردن شکم‌وحفظ خـود از مخاطرات و سرما وبرف به‌سکونتگاه‌های آدمیان (غارها) روی آورده، یا به‌دنبال دسته‌های اولیه آدمی افتاده واهلی شده است. ولی رالف‌لینتون می‌نویسد: مشارکت سگ درزندگی انسان از اوایل عصر نوسنگی شروع شد وممکن است نتیجه یك‌نوع

۱ــ تاریخ صنایع و اختراعات. پیرروسو. ترجمه حسن صفاری. صفحه ۲۲.
۲ــ سیرتمدن صفحه ۸۵



رام شدن سگ بوسیله انسان در عهد مزولیتیك (حجرمتوسط)
(برداشته از کتاب سیر تاریخ. گوردون چایلد)

همزیستی متقابل و یا انگل شدن سگ به‌انسان و یا انسان برسگ بوده باشد. سگ‌با شامه‌حساس وگوش‌تیزشنوایش‌می‌توانست انسان‌شکارچی را به‌وجود طعمه یاازنزدیك شدن دشمن‌آگاه سازد. انسان هم با انداختن استخوان و باقیمانده‌های غذایش‌پاداش او را می‌داد[1].

گـوردون چایلد می‌نـــویسد: در مجامع Mesolithic میان سنگی، تنگدستی شدیدی حکومت می‌کرد. ازاینروی درپایان‌دوره یخبندان حیوانات شکاری‌به‌مهاجرت روی‌آور شده بودند. انسان دراین موقع به‌گروه‌های‌کوچك در جنگلهای وسیع،نقاط بی‌درخت جنگلها، کنار دریاچه‌ها، طول رودخانه‌ها یاکناره‌های دریاها پراکنده بود،

۱ــ سیرتمدن. صفحه ۸۸۶

و از راه صیدماهی روزگار می‌گذراند. در همین ایام، سگ که کمك گرانبهایی در شکار گوزن و سایر شکارهای جنگلی می‌توانست باشد مورد استفاده بشر قرارگرفت. قبل از این از مدتها پیش، گرگ و شغال در حوالی قرارگاه‌های انسان دیده می‌شد و چون این حیوانات پس مانده و مازاد غذاها را می‌خوردند ناچار از رفت و آمد آنها جلوگیری نمی‌کردنـــد ولی سگ در واقع متحد انسان بشمار می‌رفت و کمك او در شکار گشت و در ازاء این خدمت سهمی از غذای افراد داشت[1].

از وقتی آدمیان از گرسنگی‌های مداوم نجات یافتند، با جـــرأت به‌نقاط دور دست و به‌میان جنگلها رفته به‌شکارورزی پرداختند، از لحاظ مواد غذایی تا حدی تأمین ودر اثراین بهبود راه پیشرفت‌شان به‌سوی کشاورزی و دامداری و یکجانشینی هموار گشت که‌سگ بـه‌مثابه بزرگترین کمك و محافظ و مـدافع و یار بشر ظهـور کرد.

کوروفکین می‌نویسد: در نزدیکی سکونتگاه انسان‌ها، سگ‌های وحشی‌زندگی می‌کردند. آنها از باقی‌مانده غذای انسان می‌خوردنـد. این سگ‌هـا با پارس کـردن به‌انسان‌ها می‌فهماندند که جانداران دیگری در نزدیکی آنها زندگی می‌کنند. خلاصه سگ به‌انسان خوگرفت و به‌زندگی در پیش او پرداخت و همراه او به‌شکار می‌رفت. سگ‌ها در پیدا کردن وکشتن جانوران به‌انسان‌کمك می‌کردند. سگ نخستین‌حیوان خانگی بود. این حیوان هم یار شکارچی به‌حساب می‌آمد و هم نگهبانی با وفا.

شکارچیانی که تیر وکمان داشتند و سگ نیز همراهشان بود، بیشتر ازگذشته که فقط نیزه و چماق داشتند، گوشت به‌دست می‌آوردنـد. بارها پیش آمـد کـه در خانواده به‌اندازه کافی غذا وجود داشت. بـدینجهت شکارچیان بزها، خوك‌ها و سایر حیوانات شکار شده را نمی‌کشتند، بلکه آنها را به‌محل زندگی خود می‌بردند. بدین ترتیب، انسان، خوك، بز، گوسفند و گاو را اهلی‌کرد[2].

قابلیت اهلی شدن در جانوران گوناگون متفاوت است. در درجه اول آنهایی قابلیت اهلی شدن دارندکه قدرت‌بدنی زیادداشته باشند، تا بتوانند درمقابل‌بدرفتاری

۱— سیر تاریخ صفحه ۳۸

۲— ف.پ. کوروفکین. تاریخ دنیای قدیم. ترجمه: م. بید سرخی. صفحه ۳۵.

و بی‌مواظبتی صاحبان و مضیقه‌های احتمالی محیط مصنوعی خود دوام بیاورند ودر عین‌حال آنقدر خاصیت مأنوس شدن به‌افراد آدمی و محل زندگی‌شان داشته باشند که حتی اگر آزاد و بی‌قید وبندهم‌بمانند جایگاه خود را ترک‌نکنند. نکته شایان‌توجه آنکه مهمترین ملاك و شرط اهلی شدن جانوران این است‌که درحال اسارت و زندگی خانگی نیز قادر به‌تولید مثل باشند. رالف لینتون می‌نویسد: به‌نظر می‌رسد که‌بیشتر جانوران اهلی کنونی نیز در منطقه جنوب غربی آسیا (ایران) رام شده تحت اختیار انسان در آمده‌اند. همچنین نژادهای‌گوناگونی از گاوان و گوسفندان و بزان وخران در این ناحیه از انواع وحشی بومی جدا شده به‌دست بشر پرورش و تربیت یافتند.

تقریباً در همان زمان که‌کشاورزی ابتدایی شکل می‌گرفت و دامداری مراحل اولیه خود را طی می‌کرد، اولین قدم در جهت رام‌کردن حیوانات وحشی و شکارآنها از طریق راندنشان به‌داخل تله‌ها بود.

حیواناتی که به‌داخل حصارها رانده می‌شدند، ذبح نمی‌گردیدند بلکه از آنها به‌عنوان ذخیره گوشت نگهداری می‌شد. در ابتدا زندگی حیوانات اسیر به‌درازا نمی‌کشید ولی‌با گذشت زمان این حیوانات رابرای مدت طولانی‌تری نگهمیداشتند تا بالاخره آنها شروع به‌تولید مثل می‌کردند.

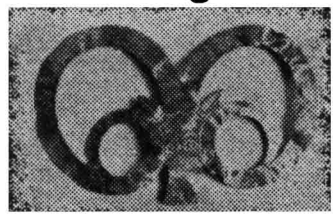
دامداری‌عامل مهمی درتکامل‌زندگی انسان به‌شمار می‌رفت، زیرا هنگام‌سختی گوشت مورد نیازش به‌جای شکار از این طریق تأمین می‌شد. اولین گله‌داران از گله‌های خود به‌عنوان منبع گوشت، شیر، پوست و پشم استفاده می‌کردند[1].

از قراین چنین برمی‌آیدکه خروس (وخانواده‌اش) نیز در ابتداء به‌علت بعضی اعتقادات جادویی اهلی شد. نیای این جانور که پرنده‌یی وحشی و جنگل‌نشین بود، نیز گاهگاهی در هنگام شب و همیشه قبل از سپیده‌دم یعنی در همان موقعی که کلیه اشباح و ارواح می‌بایستی با شتاب به‌جایگاه خود در دل خاك بازگردند بانگ برمی‌داشت[2].

بین ۶۰۰۰ و ۳۰۰۰ سال قبل از میلادانسان آموخت که چگونه گاونرو باد را

۱ــ میتروپولسکی. سیر تحولات اجتماعی. صفحه ۴۶.
۲ــ رالف لینتون. سیر تمدن. صفحه ۹۸.

به‌سلطه و اختیار خود در آورد و به‌عبارت دیگر خیش و ارابـه و قایق بادبان‌دار را اختراع کند. استفاده از گاو نر یا الاغ و استر را نخستین اقدامات مؤثر بشر در راه



شمایی هنری ازسر گاو.مربوط به۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاد. تپه حصار
(برداشته ازکتاب‌باستان‌شناسی‌ایران واندنبرگ)

تسخیر نیروهای طبیعی می‌توان به‌شمارآورد. از این زمان بودکه بشر نیروی‌عضلاتی خود را کمتر و نیروی دماغی خود را بیشتر بـــه‌کار می‌گـرفت و رفته رفته از کار طاقت‌فرسای جسمی خود می‌کاست.

شاید اولین کاری کـــه بشر از گاو کشیده همان شخم‌زدن زمین باشد. در این مرحله مردی با دوگاو و یا یك گاو در یك روز می‌توانست زمین خیلی وسیعتری را که یك زن با کج بیل روی آن‌کار می‌کرد شخم بزند. از این پس به‌تدریج قطعه‌زمین به‌مزرعه تبدیل و کار کشاورزی آغاز می‌گردد[1].

میتروپولسکی می‌نویسد: همزمان با پیشرفت کشاورزی و به‌کارگرفته شدن ابزار فلزی در مناطقی که شرایط طبیعی برای کشاورزی نا مساعد بود دامداری توسعه یافت.

در هزاره پنجم الی چهارم قبل از میلاد قبایل زیـــادی از مناطـــق نیمه‌حاره گوسفند، بز، خوك، خر،گاو وانواع بزکوهی را اهلی‌کرده بودند. دامداری سودمندتر ازشکاربود وقبایلی‌که همیشه شکارچی بودند به‌خصوص در دشتها تدریجاً به‌گله‌داری روی آوردند. مناطقی وجود داشت‌که درآن گله‌داری ازکشاورزی نافع‌تر بود. در آنجا بعضی قبایل مزارع‌خود را به‌قصد دامداری ترك‌کردند. این قبایل گله‌دارگوشت، شیر، لبنیات، پوست، پشم وغیره تولید می‌کردند. قبایل کشاورز هم متقابلاً مقادیر نسبتاً زیادی غـــلات و انواع سبزی و میوه و محصولات مشتق از اینهـــا را تولید

۱ــ Man makes himself. P 122

می‌نمودند[1].

برخلاف مجامع ابتدایی معاصر که هنوز از مرحلهٔ زراعت ساده تجاوز نکرده‌اند، مجامع نوسنگی آسیای جنوب غربی ومدیترانه، و اروپا تا آلب، برای تهیه گوشت به‌گله‌داری می‌پرداختند. اتفاقاً درنواحی آسیای جنوب غربی که گندم وجو هم می‌رویید گوسفند وگاو وبز وخوك وحشی نیزوجـــود داشت و ساقه غلات و سبوس‌آن، که به وسیله زنان کاشته می‌شد، غذای حیواناتی بودکه به‌دام شکارچیان می‌افتادند. مردها بیشتر مواقع، حیواناتی را که از بیابانها گریخته وبه‌واحه‌ها نزدیك شده بودند، رام می‌کردند[2].

این قبایل قدیمی آسیای جنوب غربی نخستین مبتکرانی بودندکه طریقه شیر دوشیدن را نیزکشف کردند و این امر یکی از پیشرفتهای اقتصادی است که در تاریخ بشر به‌وقوع پیوسته. شاید اولین جانوری‌که شیرش مورد استفاده بشر قرارگرفته بز بوده است. زیرا وزن و جثه‌اش چنان بودکه انسان نخستین می‌توانسته حریفش شود و او را در پنجه اختیار خود درآورد. این مطلب همچنین از روی اولین تصاویری که از طرز شیر دوشیدن به‌دست ما رسیده ثابت شده است. این تصاویر نشان می‌دهد که افراد انسانی مستقیماً در عقب چارپایان قرارگرفته‌اند تا از طرف زیر دمشان شیر آنها را بدوشند وبه‌یقین می‌توان گفت که اگر بنا بود انسان اولین تجربیات خود را با دوشیدن جانوری به‌درشتی وپرزوری گاو شروع‌کند آنقدر دچار زحمت می‌شد که از همان ابتدای امر از این فکر منصرف می‌شد[3].

به‌احتمال قوی وحشت از قحطی مردم عهدحجر صیقلی را برآن داشت که بعد از اقدام به‌زراعت به‌ذخیره کردن گوشت بپردازند و این امر مبدء گله‌داری گردید. «رنه‌تئونن René Teuenin» در این خصوص چنین می‌نویسد: «یکی از خانواده‌های آدمی که خود را در خطرگرسنگی می‌دید صلاح دانست‌که مقداری غذا ذخیر کند وبه این منظور معمول‌ترین حیوانی از محل را کـــه نگهداری آن آسان‌تر بود وبهتر از سایر حیوانات امکان داشت رام و مطیع باشد در دسترس خود نگاهداشت. بعدها این

۱ــ سیر تحولات اجتماعی، صفحه۶۲.
۲ــ سیر تاریخ. صفحه ۴۲.
۳ــ سیر تمدن ــ اثررالف لینتون. ترجمه پرویزمرزبان. صفحه ۸۳ به‌بعد.

حیوان در محلی که او را نگهداشته بودند زاد ولدکرد و تبدیل به‌حیوان اهلی شد[1].

اومستد می‌نویسد: نزدیك پایان عصر حجر قدیم مردمانی از نوع خود ما در شرق نزدیك (ایران) زندگی می‌کردند. در این دوره‌گاو وگوسفند وبز وخوك نزد آنان خانگی شده بود[2]

هرتسفلد نیز می‌نویسد: تصویر خوك وبز وگوسفند برظروفی که با چرخ کوزه‌گری بدوی ساخته شده بود و مجسمه‌های کوچك‌گاو نر وماده از وجود دامداری وبه‌ظن غالب، دامداری در شرایط اسکان حکایت می‌کند[3].

درباره اهمیت دامداری در نخستین مرحله اسکان انسان در شرایط زندگی روستایی «برایدوود» می‌نویسد: شاید به‌نظر این مطلب ناچیز می‌آید که انسان‌هایی گرد یکدیگر جمع شوند و دهکده‌یی به‌وجود بیاورند وگوسفند وبزی نگاهدارند و از شیر وپشم آن استفاده کنند، ولی اگر توجه بیشتری بشود این مطلب به‌خوبی روشن خواهد شدکه این امر مرحله بسیار مهمی از پیشرفت بشر در راه ترقی وکسب تمدن بوده است ومن تصورمی‌کنم‌که اهمیت آن از تحولاتی‌که درقرن شانزدهم تا هیجدهم میلادی در اروپا انجام گرفت کمتر نباشد[4].

در دوره نئولیتیك‌جدید، از زمانی‌که ساکنان‌غارکمربند به‌کارزراعت‌پرداختند وبا هنر بافتن وگوزه‌گری آشنایی پیدا کردند پشم و شیر بز هم مورد استفاده آنان قرارگرفت. کمی بعد خوك وبزکوهی اهلی شد. بنابراین زراعت واهلی شدن حیوانات در این ناحیه را می‌توان در آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد قرار داد. آثاری‌که از غارکمربند و «هوتو» نزدیك تریجان پیدا شده همه مکمل یکدیگرند. آزمایش‌هایی که با کربن ۱۴ به‌عمل آمده نشان داده‌که طبقات نئولیتیك یا سنگ جدید غار هوتو متعلق به‌حدود شش هزار سال بیش از میلاد است.... باقیمانده‌های استخوانهایی نیز به‌دست آمده که یکی از آنها جمجمه یك دختر دوازده ساله از نوع انسان نئاندرتال

۱ــ تاریخ صنایع و اختراعات. ترجمه حسن صفاری صفحه ۳۲.

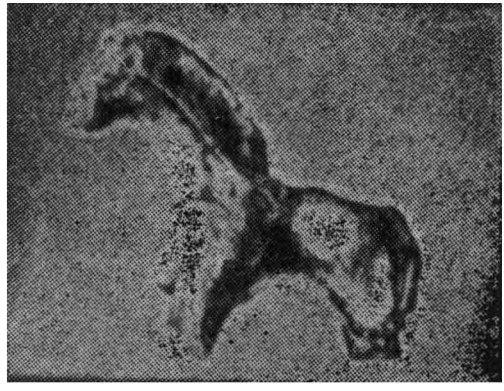
۲ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۵.

۳ــ E. Herzfeld, Seinozeitlicher Hügel in Persepolis, Iranische Denkmâler, Lief, 1 - 2. Berlin,1939, SPA I.

۴ــ مجله‌هنر و مردم. شماره ۱۱۳ ــ ۱۱۴.

بود ونمونه‌هایی از غلات و ذیگ وچنگال از جنس شاخ حیوان که از عهد نئولیتیك قدیم بود در این‌طبقه دیده شد[1].

دیرین‌شناسان سابقه بسیار دوری از تربیت و نگهداری اسب در فلات ایران می‌دهند. پروفسور Gordon Child می‌نویسد: به‌طوری‌که حدس زده می‌شود. اسب برای اولین بار در فلات ایران اهلی شده است. در غاری‌که اخیراً نزدیك کرمانشاهان توسط آقای «فرانك هل» استاد دانشگاه راین تکزاس کشف شده، استخوانهای اسب نیز ضمن بقایای‌انسانهای متعلق به ۲۰ هزار سال‌قبل یافت‌شده که‌دلالت‌برقدمت نگهداری این حیوان در این منطقه دارد[2]. همچنین استخوانهای اسبی در سیلك کاشان به‌دست آمده که معروف به‌اسب «پرزژوالسکی» است‌که یکنوع اسب قوی وکوتاه‌قد است‌که برای بارکشی بسیار مناسب می‌بوده است[3].

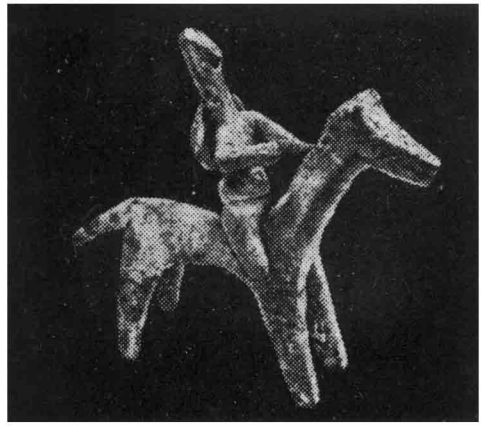


مجسمه اسب مربوط به۱۵۰۰ قبل از میلاد
کشف شده در روستاهای شهر ماقبل تاریخی آکچا نزدیك بلخ

گوردون چایلد می‌نویسد: «اسب در حدود ۲۵۰۰ قبل ازمیلاد درآسیای نزدیك (ایران) مورد استفاده بشر قرارگرفت. از این زمان آثاری به‌دست نیامده که گواه برآن باشدکه براسب سوار می‌شده‌اند.اما رواج دوشیدن شیر وبارکشی از این حیوان

۱ــ باستان‌شناسی ایران‌باستان.تألیف لویی‌واندنبرگ. ترجمه‌دکترعیسی‌بهنام. صفحه۳ تا۵.
۲ــ Man Makes Himself by Gordon Child P. 74
۳ــ ایران از آغاز تا اسلام. گیرشمن صفحه ۱۶.

محقق شده است. اسب در حدود ۱۶۵۰ قبل از میلاد از ایران به‌مصر برده شد[۱].



سوارکار جنگی. مجسمه‌برنزی. املش. ۱۲۰۰ قبل ازمیلاد.
(برداشته ازکتاب شاهکارهای هنرایران. گیرشمن.)

درآغاز هزاره دوم قبل از میلاد، در آنموقع که پدید آمدن حصارهای دفاعی درگرداگرد نقاط مسکون (روستاها) ومراکزبزرگتر روستایی ازافزایش ثروت حکایت می‌کند، در «گی تپه»، «تورنگ تپه» نزدیك‌استرابادکنونی (همان هیرکانی باستانی) دامها ثروت اصلی را (با حفظ تولیدات زراعتی)تشکیل می‌دادند ونکته مهم‌این است که تعداد دامهای کوچك، خوك ، بز وبه‌خصوص گوسفند ، رفته رفته از دامهای بزرگ بیشتر می‌شد. براثر افزایش تعداد دام‌ها مسأله تأمین مراتع برای ایشان پیش آمد[۲]. ریچارد.ن.فرای‌می‌نویسد: زندگی‌دردامنه‌های‌زاگرس ویاالبرزازبرای‌کشاورزان دشوار نبود و دشتهای پهناوری‌که‌کنار بیابانهای نمکزار واقع هستند، چراگاه خوبی برای اسبان وگاوان وگوسفندان به‌شمار می‌رفتند[۳].

با بردن اسبها به‌مراتع، اهالی اندك اندك شیوه زندگی نیمه‌اسکان یافته را پذیرفتند و در تابستان دامها را به‌کوهستان‌ها می‌بردند. دراین دوره (همانطورکه‌قبلا درمبحث‌کشاورزی‌گفته شد) نخستین‌تقسیم بزرگ اجتماعی‌کار صورت گرفت وقبایل

۱ــ Man makes himself P. 124
۲ــ تاریخ ماد. ا.م. دیاکونوف. صفحه۱۶۰.
۳ــ میراث باستانی ایران صفحه ۱۹.



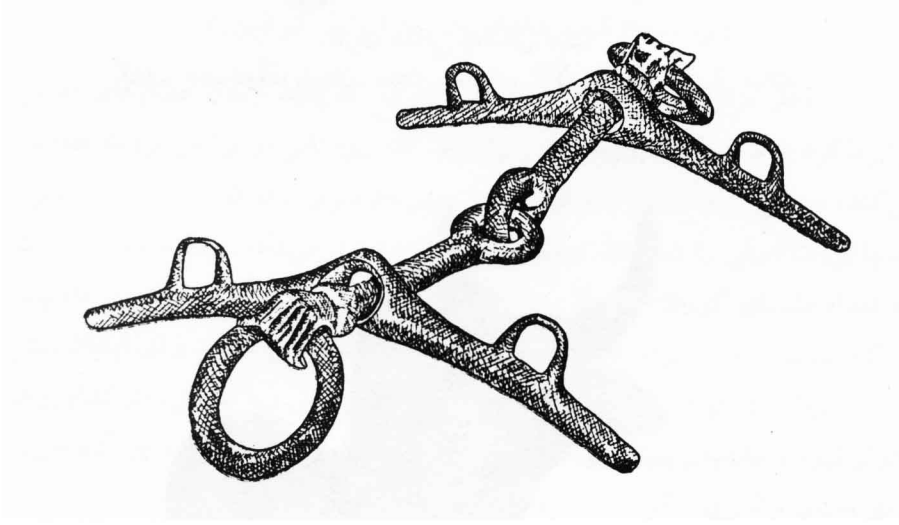
ظرف سفالی به‌شکل اسب
کشف شده درآذربایجان. متعلق به‌اواخر قرن یازدهم قبل از میلاد



ظرف سفالی به‌شکل‌گاو. کشف شده در تپه مارلیك. متعلق به‌قرن ۱۰ تا ۱۲ قبل ازمیلاد

زراعت‌پیشه وشبان‌پیشه پدید آمدند. ازدیگرسوبعضی قبیله‌ها درتولید انواع گوناگون مواد خام (مثلاً فلزات) وپیشه‌های گوناگون تخصص یافتند.

گاو نیزازخیلی قدیم در ایران‌به‌کار زراعت‌گماشته شده‌بود. در دامغان مجسمه بسیارکوچکی از برنز پیدا شده‌که موضوع آن عبارت ازدوگاوی است که به‌گاوآهن بسته شده و زارعی از عقب آنها را می‌راند و ایـــن مجسمه متعلق به ۱۵۰۰ قبل از میلاد است. (موزه ایران‌باستان‌گنجینه دامغان). دربین‌اشیاءبرنزی‌لرستان مجسمه‌های کوچك گاو فراوان است. در روی یکی از سفال‌های کاشان متعلق به ۱۴۰۰ قبل از میلاد انسان درکنارگاوی که مشغول آب خـــوردن از جویبار است نشان داده شده. بطوری‌که در این مقال آمد تربیت حیوانات اهلی در ایران خیلی زودتر از سایر نقاط دنیا معمول گردید.



دهانه اسب لرستان
برداشته ازکتاب هنر ایران. آندره‌گدار قرن هشتم قبل‌از میلاد

مثلاً درحفریات باستان‌شناسی لرستان تعداد زیادی دهانه‌های بـــرنزی اسب پیدا شده (موزه ایران باستان) که به ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ قبل از میلاد تعلق دارند.
درموارد متعدد در روی ظروف سفالی نقش‌سگ‌های شکاری باریك‌اندام دیده

می‌شود، به‌ویژه در شوش و همچنین در لرستان مجسمه‌های کوچکی‌از سگ گله پیدا کرده‌اند (موزه ایران باستان). در تپه حصار دامغان هم در دوره ما قبل تـــاریخی گله‌داری معمول و سگ پاسبان گله‌ها بوده، و مردم این ناحیه‌نیز در آن روزگار حتی شهرنشین شده وکار مهم‌شان زراعت بوده است.

قنات (کاریز)

موقعیت طبیعی ایران در جلکه‌ها، ازهمان دوران ما قبل تاریخی، بواسطه‌کمی بارندگی و رطوبت، روستانشینان را برای تهیه آب لازم جهت‌کشاورزی‌به‌استفاده از طرق آبیاری مصنوعی واداشت. چنان‌که اسناد دیرین‌شناسی نشان می‌دهد، آوردن آب از منابع فرازها به‌نشیب‌ها فقط از راه قنات یا کاریز می‌توانست میسر باشد. چرا که به‌جریان انداختن آب در سطح زمین‌های خشك و در برابر تـابش تند حرارت آفتاب صحرایی جز آنکه این ماده حیاتی را به‌هدر دهد نتیجه‌یی نمی‌توانست داشته باشد.

اومستد می‌نویسد: روستانشینان ما قبل تاریخـــی ایران برای‌کشاندن آب به مزارع، این ماده حیاتی را در تپه‌هایی که خشك به‌نظر می‌رسیـد جستجو می‌کردند. برای آن‌که مبادا آب گرانبها بخارشود و از دست برود، آنرا در زیرزمین در قنات می‌بردند، تا زمین‌های خشك را آبیاری کنند. وی همچنین با استناد به‌اوستا اظهار می‌دارد: ساختن راه‌های آبی زیرزمینی سخت کار، جهانی بودکـه در آن جایی برای مرد تن‌پرور نبود[1].

از قدمت کاریز در دوران ما قبل تاریخی گیـــرشمن چنین می‌گوید: «در همه ازمنه، در نجد ایران مسأله آب امری حیاتی به‌شمار می‌رفته است. از زمانهای ماقبل

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه۲۳ تا۲۸وکتاب وندیداد ۳: ۲-۶، ۲۳ــ ۳۳



نمایی ازامتداد دهانه‌های سرپوشیده چاه‌های یك قنات در حومه تهران.
فاصله دهانه هر میله چاه به‌اقتضا در هرنقطه ایران در حدود ۲۰ تا ۵۰ متر و در بعضی جاها تا ۲۰۰ متر می‌رسد.
طویل‌ترین قناتی‌که تاکنون در ایران زده شده از مادر چاه‌کـه اولین و عمیق‌ترین چاه تا مظهر آب یا محل خروج آب ۷۰ کیلومتر است.

تاریخی، این مملکت باوسایل مصنوعی‌آبیاری می‌شده است[1]».

پژوهندگان دیرین‌شناس شوروی دربارهٔ شیوه تکامل یافته آبیاری (در دوران ما قبل تاریخی ایران) که پدیده‌یی جـــز از قبیل قنات نمی‌توانسته باشد می‌نویسند: «.... قبایل غربی وشمال شرقی کشتکار بودند وکشاورزی تنها از طریق ایجاد شیوه تکامل‌یافته آبیاری امکان‌پذیربود[2]».

حفر قنـات وگذراندن آب در مسافتهـــایی دور تا حدود ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر بازهکشی در زیرزمین کاری است‌به‌حد زیاد درگرو اوقات طولانی وصبر وحوصله و و پشتکار.

ویل دورانت در جلد اول کتاب خود از زهـکشی در زیر زمین یا حفر راه آب به‌نام کاریز در دوران ما قبل تاریخی ایران نیز صحیت می‌کند[3].

میتروپولسکی درباره ایران در دوران ما قبل تاریخی می‌نویسد: کشاورزی در سرزمین‌های خشك وبایر، تنها در دامنه کوه‌ها که باران فراوان بود و چشمه و رودخانه وجود داشت امکان‌پذیر بود. در این نواحی انسان شروع به‌حفر نهرهای مصنوعی‌کرد تا آب را به‌کشتزارهای خود بیاورد. باگذشت زمان اوآموخت چگونه باکمك سدهاآب‌را بالا بیاوردوبا استفاده از مخزن‌های‌سنگی‌وآب انبارهای مخصوص آب را ذخیره کند. فن آبیاری کمك‌کردتا کشاورزی به‌نواحی جدید برده شود[4].

شیندلر سیاح معروف‌که در قرون نوزدهم به‌ایران آمده است گزارش می‌دهد که در نزدیکی دامغان امروزکه در قدیم Hekatombylos می‌گفتند هنوز آثار هشت رشته قنات عظیم دیده می‌شود که مربوط به‌چند هزار سال قبل است.

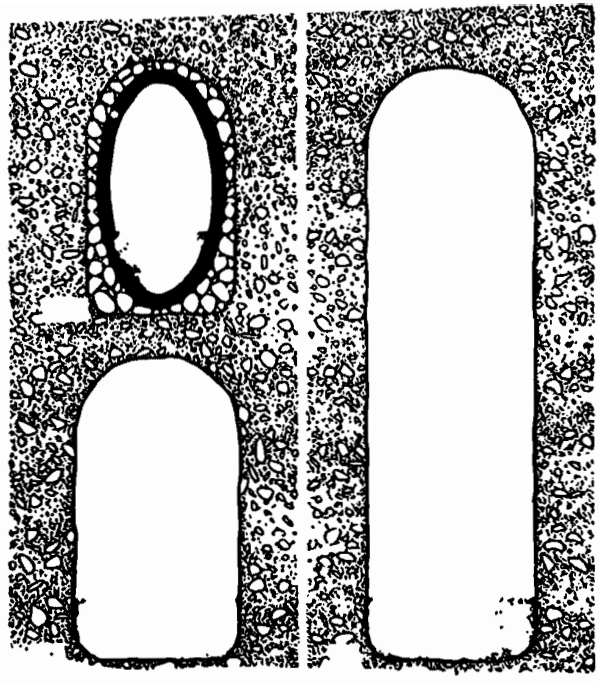
از مواردی‌که نشان می‌دهد قدمت قنات به‌چند هزار سال پیش و حتی دوران ما قبل‌تاریخی می‌رسد نتایج حفاریهای Koldway در بابل است. وی ازآثار قناتی‌که در بخش باغهای معلق بابل کشف کرده، معلوم داشته در آبگیری آن شیوه‌های

۱ــ گیرشمن ـ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۶.

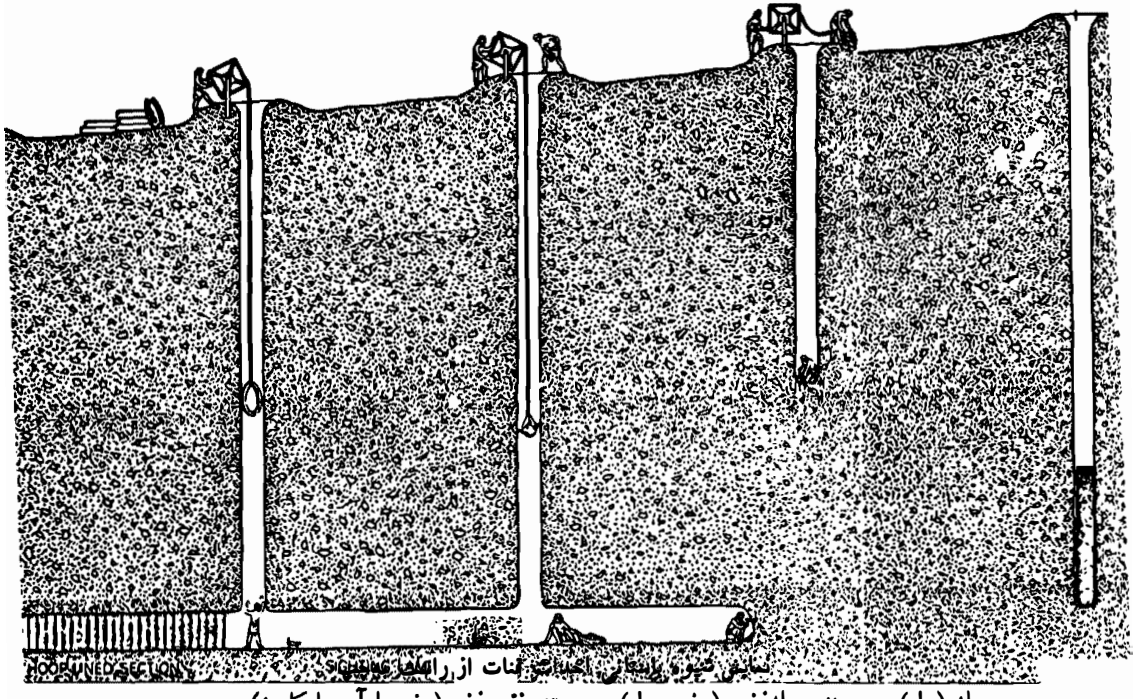
۲ــ تاریخ‌جهان باستان. جلد اول. بخش ایران. صفحه ۲۵۰. هیئت مورخان ومحققان اتحاد شوروی.

۳ــ ویل دورانت صفحه ۲۲.

۴ــ سیرتحولات اجتماعی. صفحه ۴۱.



نمایش مقطع قنات در سه شکل
سمت راست:
۱ـ مقطع بلند
سمت چپ:
۲ـ مقطع کول‌گذاری شده
۳ـ مقطع عادی



نمایش شیوه‌های احداث قنات از راست به چپ

۱ـ میله (چاه) ۲ـ میله‌زنی (حفر چاه) ۳ـ نقب‌زنی (حفر راه‌آب یا کاریز)
(حلقه‌های سفالی بیضوی‌که متصل ازپی یکدیگر گذاشته می‌شود). ۴ـ کول‌گذاری

جدیدی نسبت به‌مجاری‌آبهای دیگرآن منطقه به‌کار رفته‌که با ویژگی‌های قنات د فلات شباهت دارد.

گزارشی‌که Benassos در روش آبیاری باغهای معلق بابل ارائه داده موید گزارش Koldway وگویای قدمت و شروع احداث قنات از دوران ما قبل‌تاریخی و رفتن این فن از فلات ایران به‌بین‌النهرین وسایر نقاط جهان است[1].

۱ــ به‌مبحث‌قنات وآبیاری مصنوعی دربخش ایلامی‌ها ومادی‌ها درهمین‌کتاب مراجعه فرمایید.

فن انبارکردن و اندوختن

فن انبارکردن و اندوختن توشه، سرمنشاء قدرت و بقای زندگی آدمی است. آدمی از اواخر دوره میان سنگی Mesolithic با آموختن پس‌انداز، رفته رفته با فکر پیشگیری از حوادث سخت و مقابله با دشواریها در مواقع کمیابی یا نایابی آشنا گشت و بالاخره وجود انبار و ذخیره توشه‌که نمودار سرمایه زندگی و حفظ بقاء بود موجب پیدایش فکر کسب قدرت اقتصادی در فرد و جمع و پس از تکامل ابزارکار انگیزه بروز مکر تصاحب تولید اضافی و استثمار انسان از انسان و طمع در تصرف اندوخته‌های دیگران از راه جنگ گردید.

شایدانسان توشه‌اندوزی‌را از مورچه‌آموخته باشد، بلکه هم‌با تجربه‌های‌کوتاه در مواقع زیاد آمدن خوراك پس از هربار سیر شدن و استفاده ازآن در وعده دیگر بوده‌که کم‌کم به‌راه صرفه‌جویی‌وپس‌انداز رسیده است.

در مواقعی‌که انسان ازجنگل‌هاطعمه وخوراك‌به‌دست‌می‌آورد ودر غارهازندگی می‌کرد، هنوزبه‌فکر ذخیره‌کردن نیفتاده بود. برایدوود محقق امریکایی می‌نویسد: در دورانی که انسان ایرانی در غار «هوتو» و در غار «کمربند» در مازندران به‌سر می‌برد شاید روزها و ماه‌ها اتفاق می‌افتادکه با گرسنگی می‌گذراند. زیرا چیزی برای رفع گرسنگی خود انبار نکرده بود. همین محقق با استناد به‌کاوشهای هیئت دیرین‌شناس

امریکایی درگنج‌تپه‌کرمانشاه‌می‌نویسد انسان‌های‌این ناحیه‌در ۷۰۰۰ سال پیش ازمیلاد که با شکار حیوانات وچیدن میوه درختان جنگلی روزگارمی‌گذراندند پس‌از رسیدن به‌مرحله اجتماع در دهکده‌های کوچك محصول غذایی خود را برای فصل‌های سیاه انبار می‌کردند[۱].

برایدوود می‌نویسد: بسیاری از اجتماعات اولیه بشری‌که در دره‌های واقع در میان‌کوهستان‌ها وارتفاعات معینی به‌وجود آمده ودر مرحله شکارحیوانات وپرندگان به‌سر می‌بردند دانه حبوبات را که در اطرافشان به‌صورت خودرو می‌رویید جمع‌آوری و آنها را برای روزهای زمستان انبار می‌کردند[۲].

برایدوود طی اظهارات خود ضمناً انبارکردن آذوقه را همراه با یکجانشینی در دهکده‌های کوچك وبه‌طور مبهم همزمان با کشت به‌میان آورده است. اما به‌نظر مؤلف این کتاب چنان‌که از قراین و شواهد زندگی دوران ماقبل تاریخی آدمیان برمی‌آید، انسان طبعاً باید پس‌انداز و ذخیره کردن را خیلی پیش از تشکیل اجتماع در دهکده‌که همزمان با رسیدن به‌فن زراعت و دامداری بوده شروع کرده باشد. چرا که عامل اصلی کشانده شدن انسان به‌یکجانشینی به‌صورت اجتماع در روستا وکشت وبرداشت غلات و دامداری همانا پخته‌شدن‌اندیشه انبارکردن وتوشه‌اندوزی در دوران زندگی درغارها وجنگل‌ها و دومین مرحله نتیجه تجربیات گران آن بوده است.

باید گفت‌که اظهارات این محقق‌که به‌استناد حفریات دیرین‌شناسی وآزمایش کربن ۱۴ است در اصل درست می‌باشد ولی ازلحاظ نتیجه‌گیری نارسا به‌نظر می‌رسد. همین محقق همچنین می‌نویسد: «در حدود ۵۸۵۰ سال پیش از میلاد اجتماعات تپه‌گوران‌کرمانشاه وتپه‌سراب هلیلان وارد مرحله‌یی می‌شوند که در آن تربیت حیوانات اهلی و استفاده از آن عمومیت پیدا می‌کند و باکاشتن حبوبات وسبزی‌های مختلف محصولی به‌دست می‌آیدکه در خانه‌ها برای ایام مختلف انبار می‌کردند[۳].»

میتروپولسکی می‌نویسد: روی‌آوری به‌کشاورزی از وابستگی انسان به‌طبیعت

۱ــ مجله هنر و مردم شماره ۱۱۲و۱۱۳.
۲ــ همین مجله شماره ۱۱۶. دکتر عیسی بهنام.
۳ــ مجله هنر و مردم. شماره ۱۱۲ــ۱۱۳.

کاست زیرا بازدهی بیشترکارکشاورزی بشرراقادر ساخت، مقداری ازمحصولات خود را برای مصارف آینده ذخیره‌کند[1].

محقق نامدارگوردون چایلد نیزمانند برایدوود انبارکردن آذوقه را همزمان با کشت غلات واهلی‌کردن‌حیوانات خوش‌گوشت دانسته‌است. وی دراین‌باره می‌نویسد: «وقتی برای اولین‌بار مدارك باستان‌شناسی وجود اجتماعات عصر حجر جدید را در ایران ومصر آشکار ساخت، آثار انبارکردن‌آذوقه با کشت غله وگله‌داری توأم وبا هم به‌چشم می‌خورد[2]».

به‌نظر می‌رسدکه هم گوردون چایلد وهم برایدوود اساس نظریات خود را روی کشفیات‌مشهود ویافتن‌انبار درمحل‌زندگی‌آدمیان دردوران‌ما قبل تاریخی گذاشته‌اند که‌مبدء پیدایش آنرا همزمان با کشت و دامداری مبنی قرارداده‌اند، نه روی حساب آنچه پیش ازآن جریان داشته است. گیرشمن نیـــز برهمین اساس همچون دو محقق نامبرده اظهار عقیده کرده ومی‌نویسد: «انسان همچنانکه به‌شکار خود ادامه می‌داد فعالیت‌های فلاحتی را توسعه می‌بخشید و بدیـــن دونوع مشغولیت نوع سومی هم افزود وآن ذخیره‌کردن آذوقه بود، چه استخوان گاو وگوسفند اهلی در میان بقایای عهد اول پیدا شده است[3]».

نتیجه آنکه‌دامداری وکشاورزی فی‌نفسه معلول دوراندیشی است. کاشتن تخم امسال به‌قصدبرداشت آن یکسال دیگر ونگهداری وتکثیر آن قاعدة مرحله‌کامل توشه‌اندوزی است‌که دنباله طولانی فکر آن به دوران غارنشینی می‌رسیده است.

رالف لینتون می‌نویسد: غله پاك شده یا در چاله‌هایی‌که درون زمین‌های گل رسی‌سخت حفرگردیده بود ویا در انبارهای‌گلی به‌شکل‌کندوی زنبورعسل وبا بامهای کاهگلی ذخیره می‌شد. بدیهی است که با این وضع رخنه‌کردن موش به‌انبارهای غله غایله بزرگی بود[4].

همچنین گوردون چایلد می‌نویسد: اقتصـــاد دوران نئولیتیك (حجر متاخر)

۱ــ سیر تحولات اجتماعی صفحه ۴۵

۲ــ Gordon Child. Mam makes Himself. P. 71.

۳ــ ایران از آغاز تا اسلام.صفحه ۱۱.

۴ــ سیر تمدن. صفحه ۲۱۶

ایجاب می‌کرد که محصول به‌فراوانی فراهم آید تا ذخیره کافی برای به‌دست آمدن محصول جدید در اختیار باشد، بهمین منظور بوده‌که انبارها درتمام دهکده‌های عصر حجرجدید حتی درقدیم‌ترین‌آنها.... اهمیت به‌سزا داشت. انبارگندم ایشان‌گودالهایی بوده‌که در زمین حفر می‌کردند[1].

مؤلف این‌کتاب‌که در سال ۱۳۴۵ ازطرف مؤسسه‌مطالعات وتحقیقات اجتماعی دانشگاه برای تحقیقات روستایی به‌منطقه ایلام (ازشاه‌آباد غرب تا قصر شیرین) اعزام شده بود این قبیل انبارهای غلات را شخصاً در آن نواحی دیده است‌که همچنان به صورت گودالهایی به‌قطر وعمق دومتر در زمین حفر، و دهانه آنها با برآمدگی گنبد مانندی در سطح زمین پوشانیده شده بود.

۱ــ گوردن چایلد. سیر تاریخ ــ ترجمه احمد بهمنش صفحه ۵۱ تا ۵۲.

نقش زن در تحولات اجتماعی

در آغاز زندگی اجتماعات اولیه بشر،کانون‌خانواده مرکز قدرت قبیله بوده چون زن هم درخانه وهم دربیرون ازخانه، با مرد درکارتولید و رفع مایحتاج زندگی معاضدت داشته، در نتیجه این دو فعالیت، یعنی اداره‌کانون خانواده وکسب روزی و علاوه‌بر اینها خاصیت فوق‌العاده بچـــه زاییدن، ارزش و مرتبه زن را نسبت به‌مرد «یك‌کاره» برتر می‌ساخته و تعادل قدرت را به‌طور طبیعی به‌سود او متمایل می‌داشته است. از این زمان وبا این خصایص است که طلیعه دوره طـولانی مادرشاهی نمایان می‌شود.

ویل‌دورانت در این باره می‌نویسد: «در دوران مادرشاهی، حق فرمانروایی، حق قضاوت، حق توزیع و اداره‌امورخانواده و اجتماع وآنچه‌که‌زندگی‌اجتماعی بشر وابسته به‌آن می‌توانست‌باشد، همه‌دردست‌زن‌بوده است». همچنین‌می‌نویسد: «دردوره شکارورزی جزتعقیب شکار تمام‌کارهای دیگرخانواده به‌عهده زن‌بوده ومرد برای‌رفع خستگی شکار، قسمت اعظم سال را با خیال راحت به‌آسایش و تن‌پروری می‌گذرانده است. زن زیاد می‌زایید و نوزادان خود را بـزرگ می‌کـرد. کلبه یا خانه را خـــوب نگاهمیداشت و از جنگلها و مزارع خوراکی به‌دست می‌آورد. پختن و نظافت، تهیه لباس وکفش برعهده او بود. اختلاف مقاومت جسمی‌که اکنون میان زن ومرد وجود

دارد، درآن روزها چندان قابل ملاحظه نبود. این اختـــلاف نیروی جسمانی بیشتر از لحاظ شرایط زندگی و محیط پیدا شده و از حیث فطری بودن قابل اعتبار نیست. زن در این دوره از حیث بلندی قامت و بردباری وچاره‌اندیشی، نه‌تنها دست‌کمی از مرد نداشته بلکه موجودی بوده به‌مقتضای طبیعت کاملاً نیرومندکه می‌توانسته، ساعات درازی به‌کارهای دشوار به‌پردازد وبه‌هنگام حمله دشمن، به‌خاطر فرزندان و عشیره خود تا سرحد مرگ جنگ‌کند.[1]».

برتری خاصیت حیاتی و پیشروتر بودن زن، در دوران ماقبل تاریخی، به‌خاطر عشق به حفظ کانون خانواده و حفظ زندگی و نسل (بچه‌ها) می‌توان سهم او را در پایه‌گذاری ترقیات و تمدن عالی آتی بشر نسبت به مرد در مرتبه خیلی بالاتری قرار دهد. پرفسور گیرشمن می‌نویسد: در این جامعه بدوی وظیفه مخصوصی به عهده زن گذاشته شده بود. زن در فلات ایران گذشته از آنکه نگهبان آتش و اختراع کننده ظروف سفالین بود، می‌بایست چوبدستی‌به‌دست‌گرفته، درکوه‌ها به‌جستجوی‌ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی بپردازد.

نخستین مساعی زن درباب کشاورزی در زمین‌های رسوبی انجام گرفت، در همان حال که مرد اندك پیشرفتی حاصل کرده بود، زن با کشاورزی ابتدایی خود در دوره حجر متاخر دست به‌ابداعات تازه‌یی زد. در نتیجه عدم تعادلی بین وظایف زن و مرد ایجاد شد. زن صاحب مقامی برتر نسبت به مرد گشت. از این موقع است که ربةالنوع‌ها یا الهه‌ها مظهر شخصیت او گردید.

در چنین جوامعی زن کارهای قبیله را اداره می‌کرد و به مقام روحـانیت می‌رسید. در عین حال زنجیر اتصال خانواده به وسیله زنان صورت می‌گرفت. چه روی این برتری‌ها زن ناقل خون قبیله به خالص‌ترین شکل خود به شمار می‌رفت[2].

زن در دوران اسکان و روستانشینی بوده کـه با داشتن فرصت‌های زیـــاد، اوقات امن خود را به‌بی کاری نگذرانده و با تکرار کارها و تجربیات فراوان، به ابداعات بسیار و اختراعات بنیادی اولیه دست زده و همین زن پای بند بچه و خانه

۱ــ مشرق‌زمین گاهواره تمدن. کتاب اول. صفحات ۵۱-۵۲.
۲ــ گیرشمن . ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۹-۱۰.

و یکجا نشین بوده که پیش از اسکان در روستا از مشاهده ریخته‌شدن تخم گیاهان به خاك و روییدن مجدد آنها در حوالی کاشانه خود بـه راز کشت و برداشت غلات پی برده وسپس‌که‌کشاورزی پای بشر را به دشت‌کشاند و روستا ایجاد شد با حوصله و متانت به اهلی ساختن حیوانات دست زده است . هم او با تجربیاتی که در وظیفه جمع‌آوری ریشه گیاهان خـــوردنی و شناختن گیاهان و فصل رویش آنها داشت و بالاخره در نتیجه ادامه این امور و مشاهدات مداوم طولانی دانه‌هایی را که فـــراهم می‌آورد به‌مرحله‌آزمایش وکشت و ورز رسانید.

ف. پ. کورفکین می‌نویسد: زن‌ها هنگامی که دانه‌های خوردنی گیاهان را جمع می‌کردند کشف بسیار جالبی نمودند. آنها متوجه شدند که از هر دانه‌یی که به زمین نرم می‌افتد گیاهی می‌روید که آن گیاه دانه‌های جدیدی می‌دهد. کشاورزی از همین‌جا به وجود آمد.

مردها با تبر قطعه زمینی را برای کشت از بوته‌ها پاك می‌کردند . زن‌هـا خاك را با کلنگ نرم می‌ساختند و کلوخ‌های زمین را با دست خرد مـــی‌کردند و دانه را در خاك فرو می‌بردند. این گونه کشاورزی، کشاورزی کلنگی نـــامیده می‌شود . کشاورزی‌کلنگی زحمت بسیار زیادی داشت. یك خانواده‌کامل فقط می‌توانست قطعه زمینی کوچك را بکارد[1].

یك دیرین شناس دانمارکی می‌نویسد: هنگامی که مرحله چوپانی در زندگی انسان آغاز شد. دامداری به عهده زنان محول گردید و آتش کشف شد و کشاورزی به ظهور رسید که در جریان این حوادث و پیروزیها زن به راز حاصلخیزی زمین پی‌برد و گندم کاشت و درویدد[2].

از روی مدارك مربوط به علم آثار مادی بشر (اتنوگرافی) می‌توان حدس زد که پیوند گندم وحشی‌با بعضی از انواع دیگر وکشت‌آن وجدا کردن دانه‌های گندم وجو از پوست، خرمن‌کوبی، بوجاری، نان پختن‌و درست‌کردن آتش و تهیه‌آبگوشت در (روستاهای) فلات ایران و شمال غربی آسیا به وسیله زنان صورت گرفته است .

۱ــ تاریخ دنیای قدیم. صفحه ۳۶.

۲ــ اینگلیف بویسین. کتاب تاریخ روابط ایران و دانمارك از آغاز تا عصرحاضر.

آنان با ساختن سفال به‌علم شیمی، هنگام رشتن و نخ تابی بـــه علم فیزیك و از راه نساجی به علم مکانیك آشنا شدند و کشت کتان و پنبه راه گیاه‌شناسی را بـه روی آنان گشود[1].

از آنچه دیرین شناسان طی آزمایشها و پژوهش‌های خود روی بـازمانده‌های آثار کهن آدمیان ما قبل تاریخی بـه دست داده‌اند دانسته شده کـه کمتر ابداع و اختراعی بوده‌که درنخستین روزگاران به‌وسیله زن صورت نگرفته باشد. ویل‌دورانت می‌نویسد: «در اجتماعات ابتدایی قسمت اعظم ترقیات اقتصادی به دست زنـــان اتفاق افتاده است نه به‌دست مردان. زنان درآن هنگام‌که مردان قرن‌های متوالی فقط به شکار اشتغال داشتند ، بـه تدریج (در روستاها) زراعت را ترقی دادند و هـزاران هنر خانگی را ایجاد کردند که هریك روزی پایه صنایع بسیار بزرگی شده است.

ویل دورانت همچنین می‌نویسد: «زن ابتدایی نخست از پنبه ریسمان و پس از آن پارچه را اختراع کرد و نیز زن است که به اقرب احتمال سبب ترقی دوخت و دوز ونساجی و کوزه‌گری و سبدبافی ودرودگری‌گردیده وهم اوست‌که غالب اوقات به‌کار تجارت نیز می‌پرداخته و کانون خانوادگی را به وجود آورده و به تدریج به مرد ادب آموخته و هنر معاشرت و آداب اجتماعی را که بنیان معرفةالنفس و ملاط مدنیت می‌باشد به او تعلیم داده‌است.[2]

بنا به تحقیقات گیرشمن در سیالك کاشان، در هزاره پنجم قبل از میلاد مرد و زن هر دو علاقه داشتند (البته مرد تحت تأثیر زن) خـــود را آرایش کنند . گردن بندهایی از صدف ترتیب می‌دادند و حلقه انگشتری و دستبند را از صدفهای بزرگ یا سنگهای نرم می‌ساختند. محتملاً خالکوبی و یا لااقل بزك هم معمول بود و مواد آن را به کومك دسته هاون کوچکی در هاون ظریفی نـرم می‌کردند و این نشانـه‌یی است بر حس زیبایی شناسی مردم‌آن عصر و با به‌دست آمدن تعداد زیـادی حلقه‌های دوك نخ ریسی درآن ناحیه‌که ازگل‌رس پخته شده است معلوم شده‌که زنان روستایی ایران از هزاره پنجم قبل از میلاد به کار نساجی اشتغال داشته‌اند[3].

۱ــ گوردون چایلد. سیر تاریخ. صفحه ۵۰ تا ۵۶.
۲ــ مشرق زمین گاهواره تمدن. صفحه ۵۲. ۳ــ ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه۱۱ ــ ۱۲.

در دنیای قدیم هرجاکوزه‌گری با دست انجام می‌گرفته تولید کنندگان اشیاء سفالین زنان بوده‌اند و هرجا که چرخ کوزه‌گری استعمال می‌شده کوزه‌گران مرد بوده‌اند. رالف‌لینتون می‌نویسد: این عقیده عمومی که در جامعه ما شیوع یافته‌که زنان نمی‌توانند مکانیسین‌های خوبی از کار درآیند نتیجه و باقیمانده همان سنت قدیم است و گرنه در هنگام جنگ زنهایی که با ماشین آلات سروکار داشتند به خوبی نشان دادند که هیچ دست کمی از مردان ندارند. در تمدن نوسنگی آسیای جنوب غربی (ایران) امور کشت و زرع و کوزه‌گری و بافتن حصیر و پرورش‌کودك و طبخ به‌عهده زنان بود[1].

گوردون چایلد می‌نویسد: پس از آنکه زنان درجریان بهره‌برداری از گیاهان خوراکی که اجداد جو و گندم ما بودند، به فن زراعت و کاشتن این غلات آشنا شدند، مقدمات یك انقلاب اقتصادی و اجتماعی فراهم‌گردید و افزایش محصول سبب گردید که جمعیت در جوامع روستایی رو به فزونی گذارد[2].

چون زن در دوران ما قبل تاریخی نقش عظیمی در اداره خانه و توزیع مواد غذایی و کار و فعالیت نیز در خارج از خانه داشته و همچنین دارای خاصیت خارق العاده تولیدمثل وزایش بوده درمراتب بالای اجتماع مقام‌عالی‌حاکمیت به‌شمار می‌رفته است. از این نظر دوران ما قبل تاریخی را دوران مادر شاهی می‌گویند. در این دوران به خاطر مقام عالی مادی زن، مردمان در همه جا ربةالنوعهایی به صورت او متصور و آنها را مورد پرسش قرار می‌دادند.

۱ــ رالف لینتون. سیر تمدن. صفحه ۱۱۲.
۲ــ سیر تاریخ. صفحه ۵۰ تا ۵۵.

تقسیم کار و مبادلات

پایان نظام عشره‌یی (اشتراکی) و آغاز پیدایش طبقات

نظام طایفه‌یی (عشیره‌یی) که طی زندگی دسته جمعی انسان شروع و تا ده‌هاهزار سال ـ ضمن کسب تجربه‌هاوتخصص‌ها برای حفظ بقاء و امرار معاش ـ دوام آورده بود با دست یافتن انسان به ابزارکار تکامل یافته و تولید ارزش اضافی، از بنیان دگرگون گردید.

جامعه شناسان نیز بر این عقیده‌اند که تجزیه نظام طایفه‌یی و تشکیل جامعه طبقاتی قبل از هرچیز بر اثر تکامل نیروهای مولد، مخصوصاً کشاورزی و دامپروری است که به رشته‌های اصلی فعالیت اقتصادی مبدل شده بود.

در برخی‌کشورها پیدایش‌کشاورزی و دامپروری تکامل یافته از عهد نوسنگی نوین آغاز می‌گردد ولی توسعه آن در عصر (انئولیت) که عصر استفاده از سنگ و مس می‌باشد تحقق می‌یابد. کار با مس در خاورمیانه (ایران) در حدود هزاره چهارم قبل از میلاد و در اروپا دیرتر یعنی در هزاره سوم قبل از میلاد شروع می‌شود.

رالف لینتون می‌نویسد: انواع فراوان ابزارهایی که حتی به دست اعضای بدوی‌ترین جامعه‌های بشری ساخته شده، تنها از راه تخصص یافتن افراد در حرفه‌های

مختلف به وجود آمده است. همچنین تقسیم‌بندی کار از لحاظ جنس زن و مرد در عموم اجتماعات تقریباً به یك صورت بوده و این صورت عمومی جهانی، اساسش بر حقایق فعلی و جاری و وضع طبیعی است. وظایف مختلف هر یك از دو جنس مرد و زن در امر تولید مثل پرستاری اطفال، بی‌شك از همان دوره‌های ابتدایی که از راه گرد آوردن آذوقه تغذیه می‌کرده‌اند باعث به وجودآمدن اختلافات گوناگون در نوع فعالیت‌های مخصوص زن و مرد شده است. ابتدایی‌ترین شکل تقسیم کار در خانواده یا حدود فراتر طایفه به این ترتیب بودکه در دوران شکارورزی و غارنشینی مرد به دنبال شکار می‌رفت و زن به بچه‌داری و جمع‌آوری گیاهان خوردنی و میوه و صید صدف و ماهی می‌پرداخت.

در مراحل بعد یعنی اوایل دوره روستانشینی ساختن آلات چوبی و همچنین بافتن مصنوعاتی که محتاج به نیروی زیاد است مثل بوریاهای خیزرانی که هنوز در بسیاری از مناطق حاره جهت دیوار وکف خانه استعمال می‌شود کار مردان بود. زنان در همه‌جا انواع حصیرها و زنبیل‌ها را می‌بافتند و شاید بتوان علت آنرا دراین دانست که این حصیرها و زنبیل‌ها برای حمل و نقل کودکان و همچنین میوه‌ها و دانه‌ها و ریشه‌های گیاهی که زنان جمع‌آوری می‌کرده‌اند وسیله خوبی بوده است. باز می‌بینیم که درمیان اکثر اقوام جهان یکی‌از ابزارهای عموم زنان بدوی «چوبك حفاری» و یا علف‌کن بوده که به اشکال گوناگون و حیرت انگیزی ساخته می‌شده است و آنان بدان وسیله زمین را شخم می‌زدند و یا گیاهان را می‌کندند. زنان باز بعدتر به‌کارکوزه‌گری و بافتن پارچه نیز می‌پرداختند[1].

در این زمان‌ها، قدرت تولید کار جوامع اشتراکی اولیه یا طایفه‌یی با آهنگی تند افزایش می‌یافت. کشاورزی و دامپروری تغییرات عمده‌یی به بار آورد. توسعه کشاورزی و دامپروری علاوه براین که سبب حاصل بخشی کار شد مبادله منظم کالا را نیز به وجود آورد. مبادلات‌که تا پیش از این به صورت پراکنده انجام می‌گرفت کم‌کم میان طوایف غیرو خودی معمول و رایج می‌گردید.

این مناسبات که حاصل تولید اضافی ابزارهای کار تکامل یافته بود موجد

۱ــ سیر تمدن. صفحه ۷۰ و ۷۱.

اولین تناقض میان مالکیت و توزیع شد. تقسیم کار که ابتدا بـه صورت کشاورزی جمعی و صنعت فردی و مالکیت و تولید و مصرف جمعی همراه بود رفته رفته بـا تولیدات پراکنده فردی و ابزارسازی به دست فرد، شرایط ایجاد تملك فردی را فراهم آورد.

رام‌کردن و پرورش جانوران که منبع تازه‌یی از ثروت بود بـه کار جمعی نیازی نداشت و این خود راه تمرکز ثروت را به صورت اموال شخصی گشود. بعدها در میان بسیاری از اقـوام دامها معیار ثروت و نجابت شد و حتی نام چهارپایان را برای نام‌واحد پول به کار بردند.

مرد شکارچی به شبان تبدیل شد و اهلی کردن چهار پایـان اورا به صورت کشاورز نیز درآورد. در این مرحله تنوع مشاغل غیر ازکشاورزی و دامداری به‌طور کلی به صورت فلز کاری، خانه سازی، درودگری، سفالگری، ارابه سازی، بافندگی و غیره ظاهر می‌شود. دراین زمان‌با وجود منسوخ شدن دوران مادر سالاری و آغاز دوره پدر سالاری وعلیرغم تقسیم اجتماعات انسانی به کشاورز ودامدار و نیزتناقض میان کشاورزی وصنعت‌هنوز همچنان رسم برابری وبرادری درمیان جماعات معمول بود.

با اینهمه رفته‌رفته افزایش قدرت‌تولید در رشته‌های گوناگون، مساوات‌میان افراد وابسته به رشته‌های مختلف تولید را از بین می‌برد و همراه با ایجاد مناسبات تولیدی تازه، عشیره یا طایفه به خانواده‌های مجزا تقسیم می‌شد و جامعه عشیره‌یی همخون جای خود را به جامعه عشره‌یی‌همجوار ومشترك المنافع می‌داد.

اندك اندك خانواده نسبت به زمین، حق تصرف و نسبت به احشام و ابزار و و مازاد تولید، حق حاکمیت می‌یافت. بدین سان مالکیت خصوصی و به دنبال آن توارث پدیدار گردید.

ا. م. دیاکونف می‌نویسد: قـدیمترین قشرهای تپه حصار دامغان و تپه گیان نزدیك نهاوند و تپه سیالك نزدیك‌کاشان وگوی تپه رضاییه طی حفاریها وآزمایشات باستان شناسی معلوم داشته کـه در پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد، علایم نخستین تقسیم مهم اجتماعی کار، تقسیم کار میان قبایل شبان پیشه و

زراعت پیشه در ایران پدید آمده بود. در دامنه کوهها از جوی‌ها برای آبیاری استفاده می‌شد. و برای نخستین‌بار غلات اهلی شده ـ محتملاً جو و گندم وحشی و گندم ـ کشت می‌شد. فراوانی تصاویر دامهای بزرگ شاخدار و گوسفندان که بر ظروف آن دوران دیده می‌شود از اهمیت خاص دامداری حکایت می‌کند. درنواحی زراعتی، نقاط مسکون دایمی (دهکده‌ها) ـ که هنوز مستحکم نبودند ـ ایجاد گشت، برخی مصنوعات مسین ـ و بعدها آلات مسین ـ پدید آمد. مجموع این پیشرفت‌ها امکان دادکه پیشه نساجی وکوزه‌گری ترقی بسیار کند. سپس به‌تدریج شرایطی برای انتقال (اندکی بعد) به دومین دوره مهم تقسیم اجتماعی کار ـ یعنی تقسیم به پیشه و زراعت ـ فراهم آمد. تزیینات پیچ در پیچ هندسی ظروف و محتملاً منسوجات از خصوصیات این دوره به شمار می‌رود که در طی آن مصنوعات کوزه‌گران و نساجان زمینه اصلی هنر نمایی و آفرینش هنری بوده است[1].

دومین تقسیم بزرگ‌اجتماعی‌کارکه صنایع‌دستی را از کشاورزی جدا می‌سازد موجب توسعه بیشتر این مبادلات می‌گردید اختراع برنز و کشف و استفاده از سنگ آهن، ساختن ابزار وادوات را به نحو محسوسی پیچیده‌ترساخت. مثلاً سنگ مس را ازمعدن استخراج می‌کردند و بادلوهای چرمی بالا می‌کشیدند و با چکش سنگی می‌کوبیدند و سپس آنرا با زغال چوب مخلوط کرده درکوره‌هایی‌که در خاك حفرکرده بودند می‌ریختند و به وسیله دم‌هایی هوای خارج را از راه لوله‌های گلی به‌داخل کوره وارد می‌کردند. برای بدست آوردن آهن از سنگ آهن، کوره‌های کوتاه سنگی و گلی را مورد استفاده قرار می‌دادند.

کلوخه‌یی که به‌این طریق‌به‌دست می‌آمد می‌بایست. مجدداً گداخته می‌شد تا اینکه به فلز مقاومی مبدل می‌گردید. برای این منظور آنرا سرخ می‌کردند و ضمن آنکه برآن زغال چوب می‌افزودندآنرا با چکش‌می‌کوبیدند. آهنگرابزارهای مختلفی از قبیل سندان، چکش، انبر، قلم، سوهان و غیره به‌کار می‌برد. پیچیدگی و تنوع عملیات فلز کاری ایجاب می‌کرد که افرادی به عنوان ریخته‌گر و آهنگر تخصص یابند.

۱ــ تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. صفحه ۱۲۸.

توسعه و تکامل فلزکاری، فنون صنایع را متنوع‌تر ساخت و این خود سبب تنوع پیشه‌ها و تقسیم بیشتر کار و مشاغل گردید. از هزاره سوم قبل از میلاد در ایران و همچنین هند وبین‌النهرین و مصر سفالگران حرفه‌یی به‌وجود آمدندکه به‌جای آنکه ظرف‌را بادست‌شکل‌دهندآنرا روی صفحه‌مدوری‌به‌نام‌چرخ‌کوزه‌گری، عمل‌می‌آوردند. در بالکان استفاده ازچرخ‌کوزه گری فقط از هزاره دوم قبل از میلاد آغاز گردید.

علاوه برکوزه‌گران و ریخته‌گران‌وآهنگران، صنعتگران دیگری نیز از قبیل: نجاران،بافندگان، جواهرسازان و سنگ‌تراشان وجود داشتند. بدین‌طریق بسیاری از رشته‌هااز اقتصاد خانگی جدا شده وبه‌صنعتکاران متخصص انتقال می‌یافتند و صنایع دستی‌ازکشاورزی جدا می‌گردید.

پیش از این، بیشتر داد وستدها، نه به‌صورت انفرادی وبه‌حساب شخصی افراد، بلکه بین طوایف و به‌وسیله رؤسا وریش‌سفیدان آنها انجام می‌یافت. مبادلات اولیه، بین‌یك جامعه اشتراکی وجامعه اشتراکی‌دیگر انجام می‌شد. بیش‌ازهرچیز وسایل‌زینتی واشیاء چرمی وشمش‌های فلز مبادله می‌گردید. هنگامی‌که مبادله بین قبایل تکامل یافت،برخی ازاین‌قبایل‌به‌سبب‌موقعیت‌جغرافیایی خود، نقش واسطه رابرعهده‌گرفتند.

دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، خصوصیت مبادله را تغییر داد وبه **تولید کالایی**، یعنی ساختن فرآورده‌هایی به‌منظور مبادله، منجرگردید. صنعتکاران حرفه‌یی (آهنگران، کوزه‌گران، بافندگان و غیره) تنها به‌کمك مبادله ثمره کار خود با سایر محصولات می‌توانستند، به‌موجودیت خودادامه دهند. به‌تدریج‌که مبادله نظم وترتیب می‌یافت، مفهوم ارزش و قیمت به‌وجود آمد. مبادله در آغاز امـــری اختیاری بود. مثلاً اگر امروز یك گوسفند در برابردوظرف، فردا همان گوسفند در برابر شش ظرف مبادله می‌شد. رفته رفته مبادله کالای هم ارز Équivalent برقرار می‌گردید. در این زمینه تکامل حرفه‌ها و صنایع سهم زیادی داشتند. از اینرو در رشته‌های صنعتی و حرفه‌ها، رابطه بین مقدارکار مصرف شده ومقدارکالایی‌که تولید گردیده مورد توجه قرار می‌گرفت. (زیرا این مشاغل برخلاف شکار، جمع‌آوری خوراکی، کشاورزی و دامپروری اولیه‌که تصادف و زمان در آن نقش بزرگی دارند، کمتر تابع تصادف و اتفاق هستند). صنعتکار نخستین‌کسی است‌که می‌توانست ارزش محصولی را برحسب

مقدار کاری که در تولید آن مصرف شده ارزیابی کند.

تولید کالایی- Production marchande - به‌تراکم ثـروت کمك می‌کرد و این امر ضرورت انبارکردن کالایی را که قابلیت نگاهـداری دارند بیش از پیش به وجود می‌آورد. غلات، میوه‌جات، ماهی و سایر مواد غذایی فسادپذیرند و حال آنکه دام، صدف‌های کمیاب و فلزات قیمتی را به‌خوبی می‌توان ذخیره کرد. اشخاص به جای آنکه ذخایر را به‌صورت طبیعی آن گرد آورند سعی می‌کنند که آنها را با صدف مروارید یا فلزات قیمتی مبادله کنند. زیرا صدف مروارید و فلزات گرانبها را می‌توان درصورت احتیاج با خوراکی، لباس، ظروف آشپزخانه ومانند اینها مبادله کرد. به‌عبارت دیگرمازاد تولید به‌تدریج به‌گنجینه وپول، تغییرشکل‌می‌یابد. گنجینه‌های انباشته گواه واقعی برقدرت خانواده پدر سالاری است.

به‌تدریج که مبادله تکامل می‌یافت و مفهوم ارزش دقیق‌تر می‌گشت، پـول به عنوان مقیاس ارزش و وسیله گردش کالا پدیدارگردید. مبادله (کالا = کالا) جای خود را به‌مبادله (پول = کالا) داد. درآغاز دام وسپس صدف‌مروارید، فلزات قیمتی و غیره به‌عنوان پول مورد استفاده قرار می‌گرفت[1].

گیرشمن درباره‌مصنوعات مختلفی که نمایشگرتنوع مشاغل ومبادلات واوضاع اقتصادی ایران درهزاره سوم پیش ازمیلاد است می‌نویسد: درتپه‌گیان نهاوند زندگی جامعه طایفه‌یی بدون تغییرات عمیق ادامه می‌یافت. فن کـوزه‌گری به‌شکل ظروف سفالین منقوش که بسیار نزدیك به‌ظروفی است کـه در شوش یافته شده و معـروف به سبك دوم است دوام یافت.

در مقابر مکشوف در این ناحیه، گوهرهای مفرغی و سیمین متعدد یافته شده، ازجمله‌آنهاطوقهاوگردن‌بندهای مروارید باگوهرهای آویزان است. سنجاقهای مفرغی که برای ثابت نگهداشتن دامن جامه بوده بسیار زیاد پیدا شده.

درتپه حصار دامغان، ظروف یك رنگ خاکستری سیاه جانشین ظروف منقوش گردید. در قسمت غربی نجد ایران، شواهد فعالیت روزافـزون، در فلزسازی مشهود

۱ــ تاریخ جهان باستان. جلد اول.مشرق. ترجمه مهندس صادق انصاری، دکترعلی همدانی، محمدباقر مؤمنی.صفحه ۹۲تا۹۴.

است. مخصوصاً درساختن اشیاءکوچکی که معمولاً ازمفرغ ساخته می‌شد. فلز مذکور درآن زمان کمیاب بود ومحتملاً از طلا و نقره بیشتر ارزش داشت. ایران در این زمان وارد عصر مفرغ می‌شود[1].

در هزاره دوم قبل از میلاد پیشرفتهای مهمی در تولیدات و زندگی اجتماعی مردمی که بعدها ماد خوانده شد، صورت گرفت. در آن زمان تولید مفرغ را کاملاً آموخته و چرخ کوزه‌گری درهمه‌جا به‌کار افتاده بود. در این موقع در بطون سازمان جماعت‌های عشره‌یی که هنوز وجود داشت، بهره‌کشی از بردگان به‌طور دایم‌التزایدی تکرار می‌شد[2].

تولید اضافی نیروی‌کاراندك اندك افزایش یافت و درنتیجه جنگ‌های قبیله‌یی که درگذشته گاه‌گاه به‌قصد ربودن چهارپایان و اموال وگرفتن اسیر، صورت می‌گرفت از رونق افتاد. جنگ به‌صورت اشغال منظم سرزمین‌های دیگران در آمد واز طریق عرف وسنت امری قابل احترام شناخته شد. به‌دنبال‌آن موقعیت فرمانده جنگی تقویت شد وتا موقعی هم که این فرمانده،فرماندهی جنگ را برعهده داشت به‌کارهای حقوقی وقضایی‌نیز می‌پرداخت، در تقسیم غنایم سهم بیشتری می‌برد.

در این دوره‌که نابرابری ثروت با حق توارث شکل می‌گرفت و در اثر تکامل ابزارکارکه تولید اضافی ارزشمندی به‌دست می‌داد، اسیران جنگی به‌طور روزافزونی به‌بردگی کشیده می‌شدند. بدین ترتیب نوعی از قدرت حاکمه شکل می‌گرفت که در تاریخ از آن به‌عنوان «دموکراسی نظامی» یاد شده است.

باسر برداشتن این دموکراسی نظامی‌که هدفی جز فرا چنگ‌آوردن هرچه بیشتر پول، زمین، دام و برده نداشت نظام عشیره‌یی و اشتراکی ازهم پاشید و برضد خود تبه بل شد. ارگان‌های‌عشیره‌یی‌به‌جای‌آنکه‌مجری اراده‌قوم باشند به‌صورت دستگاه‌های سلطه و فشار برآنان درآمدند.

بالاخره قدرت عشیره‌یی، رفته رفته، بـا توسعه مداوم تقسیم کار ومبادلات تجاری جای خود را به‌نظام طبقاتی داد.

۱ــ ایران ازآغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. صفحه ۴۳

۲ــتاریخ ماد صفحه ۱۵۹.

مالکیت دسته‌جمعی

بر وسایل تولید در نخستین جوامع اشتراکی (یاخانوادگی)

در ابتدا افراد بشرگله‌وار درگروه‌های بـــزرگ زندگـی می‌کردند. بنیان این زندگی‌گله‌وار ناشی ازسطح بسیار نازل نیروهای مولد بود. انسان، مجهز به‌ابتدایی‌ترین ابزارها، بقایش را تنها از طریق پیوستن به‌گروه‌های بزرگ انسانی می‌توانست تأمین کند. حتی برای جمع‌آوری علف‌ها و میوه‌ها وجود چنیـــن گروه‌های بزرگی ضروری بود. زیرا آنها می‌توانستند درمواقع هجوم حیوانات وحشی مشترکاً از خود دفاع کنند. وقتی‌انسان راه شکار را برای ادامه زندگی برگزید باکوشش‌های مشترك خود (از زن و مرد) موفقیت‌های بیشتری را در زمینه معاش تضمین کرد. کار تأثیر روزافزونی برپیشرفت این زندگی مشترك می‌گـذاشت. در ضمن تمامی فعـــالیت‌های تولیدی به‌تشکل هرچه بیشتر انسانها نیازمند بود.

کار باهم و برای هم، نمایشگر مناسبات تولیدی آن دوره بود. تمام افراد، هر یك مطابق تواناییش ارزشهای‌مادی تولیدوبه‌جامعه عرضه می‌کردند. برای‌هرگروه از مردم‌به‌این‌اقتضا، درهرسرزمین‌که‌ساکن می‌شدند،زمین و تمام ذخایرآن، اساس وسایل تولید را تشکیل می‌داد وبه‌طور مشترك بهره‌برداری می‌شد.

شکار وجمع‌آوری خوراکی‌ها، طرزتحصیل‌معاش انسان‌اولیه هیچ‌نوع مالکیتی به‌جزمالکیت مشترك‌زمین‌را امکان نمی‌داد. سطح پایین تکامل نیروهای مولد، خصلت اجتماعی کار و مالکیت دسته‌جمعی‌بروسایل تولید تعیین‌کننده سیستم توزیع یکسان ارزش‌های‌مادی اجتماعات‌اولیه بود.

مطابق‌این‌سیستم توزیع، تمام ارزش‌های مادی‌که ازطریق‌کار دسته‌جمعی افراد جامعه ایجاد می‌شد، به‌طور برابر درمیان اعضای جامعه توزیع می‌گشت. شکل دسته‌جمعی مالکیت بروسایل وابزارتولیدمتناسب باسطح تکامل نیروهای مولد جامعه بود.

کشاورزی و دامداری ابتدایی موجد اساس هیچ نوع مالکیتی به‌جـز مالکیت عمومی‌نبود. زیراحل مشکلات عمومی‌مثل زراعت با وسایل ابتدایی (به‌وسیله استفاده ازتبر سنگی برای پاك‌کردن جنگلها،کج بیل برای شخم زدن، چوب سرتیز برای حفر زمین) و راندن حیوانات به‌داخل حصارها جز ازطریق اتحاد تمام افراد جامعه اصولاً عملی نبود.کار دسته‌جمعی، مالکیت عمومی بروسایل اساسی تولید مثل زمین، شکارگاه‌ها، مخفی‌گاه‌ها وغیره راایجاب‌می‌کرد.وظایف‌خانه‌داری نیزبراساس‌اشتراك انجام می‌شد. زیرا مردم هنوز درخانه‌های عمومی بسر می‌بردندوگاهی چندصدنفر دریك خانه می‌زیستند[1].

گوردون چایلد می‌نویسد: مردم دوره نوسنگی دراروپا وآسیای غربی (ایران) معمولاً به‌صورت اجتماعات کوچك، دردهکده‌ها که درحدود ۴۰ تا ۲۶۰آر مساحت داشت زندگی می‌کردند وهردهکده شامل۸ تا۳۵ خانواده‌می‌شد. این‌مجامع‌سازمانهایی اجتماعی محسوب می‌شدندکه اعضای آنها کارهای عمومی را به‌کمك یکدیگر انجام می‌دادند. در این موقع تخصصی برای‌کارها وجـود داشته است وباید گفت کارها میان مرد وزن تقسیم شده بود. هرخانواده دوره نوسنگی چیزهایی را که مورد نیاز او بود تولید می‌کرده است[2].

عموم دانشمندان دیرین‌شناس وجامعه‌شناس براین عقیده‌اندکه در تمام دوران حجرها تا زمانی پس ازعصر مفرغ نیزسیستم حاکمیت براساس مالکیت دسته‌جمعی

۱ــ سیر تحولات اجتماعی. میتروپولسکی ترجمه م‌ـ ب‌ـ کاشانی‌صفحه۴۹.
۲ــ سیر تاریخ ــ گوردن‌چایلد. ترجمه احمد بهمنش. صفحه ۵۳.

بروسایل تولید معمول بوده است. این سیستم حاکمیت نه‌فقط درشرایط‌زندگی آدمی در غارها وشکاف کوه‌ها که از راه شکاروچیدن میوه‌های جنگلی امرارمعاش می‌کرده بلکه هزاران سال پس از آنهم که به‌دشت‌ها آمده، روستاها را ایجادکرده‌وبه‌زراعت وتربیت ونگاهداری حیوانات پرداخته‌پاییده بوده است. جالب‌آنستکه‌گاه‌آثار آن نیز حتی در روستاهای دوره ساسانیان نیز دیده می‌شود.

جامعه‌شناسان اروپایی وامریکایی این دوره را نظام اشتراکی اولیه می‌گویند. بنابه تحقیق دانشمندان این‌نظام تا صدها هزارسال ادامه داشته وحال آنکه تمام تاریخ جوامع طبقاتی (سیستم برده‌داری، ملك‌داری Feodalite ، سرمایه‌داری) به‌زحمت به‌پنج‌هزارسال می‌رسد[1].

اساس زندگی آدمیان در دوره‌های ما قبل تاریخی ظاهراً ازآن‌جهت برمالکیت دسته‌جمعی بر وسایل تولید و در نتیجه توزیع عادلانه محصولات آن بودکه بشر از همان مراحل اولیه زندگی دسته‌جمعی ثمره شیرین همکاری واتحاد وهمپشتی‌و برابری و اشتراك مساعی با یکدیگر را در مقابله با مخاطرات و مشکلات چشیده بود. در نتیجه همان رویه را در مراحل بعدی یعنی دوره شکل‌گرفتن کمی‌جوامع وکارآمدتر شدن کمی ابزارکار درروستاها ادامه داد وکاردستجمعی وتوزیع‌عادلانه‌دست آورده‌ها و محصولات‌کار خود را بین یکدیگریك قانون طبیعی شناخت.

اما درماهیت‌وباطن، عامل اصلی وجودچنین سیستمی در دوران ماقبل تاریخی نارسایی ابزارکار بود که از نظرکارآمدی به‌آن حد نرسیده بود که بشود با آن کالایی یا ارزشی بیش از مصرف یك‌نفر تولید کرد. یا به‌عبارت دیگرهنوز وسایل‌کار یا ابزار تولید در مرحله ابتدایی بود و آنچنان تکامل نیافته بودکه بتوان به‌وسیله آن تولید اضافی ویا ارزش اضافی به‌دست آورد. هرفرد از افراد بشر نمی‌توانست خوراك و مایحتاجی بیش از اندازه رفع حاجت یك نفر تولید کند، از این رو در این مرحله چون هنوز ارزش اضافی از محصول کار اضافی ممکن نبود با آن وسایل به دست آید. کسی به‌فکر تصاحب وسوء استفاده از محصول اضافی‌کار دیگران نیفتاده بود و هنوز فکر در استخدام گرفتن دیگران در امر تولید به‌منظور بهره‌کشی و

۱ــ تاریخ جهان باستان. صفحه ۴۲.

به‌طمع تصاحب تولید اضافی کار آنان‌پیدا نشده بود.

تمام افراد بالغ قبیله کارمی‌کردند. شکارکردن،چیدن‌میوه‌های درختان جنگلی و تهیه لباس ازپوست‌جانوران‌ـدرمرحله جلوترو تقسیم‌کارکاملترهم ـ زراعت، خانه‌ـ سازی، نگهداری دام، پشم‌ریسی‌وبافتن، به‌طور دسته‌جمعی صورت می‌گرفت. هرکس طبعاً وظایفی در مقابل جامعه طایفه‌یی به‌عهده داشت و این جامعه نیز دین و تکلیفی دربرابر فرد. بالمآل هریك ازافراد وجداناً خود را عضوی از اعضای جامعه می‌دانست و احساس مسئولیت می‌کرد.

بشر در این دوران، در اجتماعی آزاد وبـــدون مراتب بالا و پایین و فارغ از تسلط ارباب ستمگر ویا واهمه داشتن و نداشتن وکم وبیش مایحتاج روزانه زندگی می‌کرد.

درکتاب تاریخ جهان باستان آمده: «جامعه اولیه در اوج شکفتگی به‌طور عمده شکل طایفه‌یی دارد، و طایفه «Clan» خود یك‌هیئت اجتماعی است که با منافع اقتصادی ومعنوی ونسب مشترك و قرابت‌های خانوادگی به‌یکدیگر پیوند یافته‌انـــد. طایفه مادری نقطه آغاز جامعه اشتراکی طایفه‌یی می‌باشد واز اینرو در تکامل جامعه بشری مرحله‌یی اجتناب ناپذیر به‌شمار می‌رود و در نظام مـــادرسالاری، در زندگی اقتصادی و اجتماعی زن با مرد برابر است. زنان‌که اداره امور خانه را عهده‌دار بودند و سازمان دهندگان واقعی فعالیت تولیدی خانواده مادری به‌شمار می‌رفتند از احترام زیادی برخوردار بودند، حتی رئیس قبیله نیز ناچار بود به‌آنان احترام گذارد[1].

گوردون چایلد می‌نویسد: زندگی درکلان (خانواده) و تشکیلاتی که براساس خویشاوندی استوار بود ظاهراً تا مدتها پس از انقلاب نوسنگی ادامه داشت. بدویان همعصر ما نیز زمین را معمولاً ملك مشترك محسوب می‌دارند. هرخانواده، در سال، قسمتی ازاراضی رابرای‌کشت‌به‌اختیار می‌گیرد.ولی‌مراتع وچراگاه‌ها ازاموال عمومی است. دربین ملل کشاورز، زن عامل خویشاوندی است، چون در زندگی کلان‌کارهای مهم به‌دست زن انجام می‌شود و بـه‌همین مناسبت‌نقش اساسی به‌عهده اوست. مسئله

۱ــ تاریخ جهان باستان. صفحه۶۵.

قدرت واولویت زن Matriarcal نیزازهمین‌جا سرچشمه می‌گیرد وحال‌آنکه‌درجمعیت‌های شبانی برتری نصیب مردان و اختیارات در دست آنان Patriarcal بود[1].

نهرودرباره حکومت مشابه نظام اشتراکی‌آن زمان ایران درهند ماقبل تاریخی که طوایف آنان هم از اقوام مهاجر آریایی بودند می‌نویسد: «به‌تدریج دهکده‌های آریایی درهند تغییر وتکامل می‌یافت.... این دهکده‌ها تقریباً مستقل بودند و تحت اداره وحکومت شورای دهکده قرار داشتندکه ازطرف اهالی انتخاب می‌شدند. اغلب یك عده از دهکده‌ها یا شهرهای کوچك به‌یکدیگر ملحق می‌گشتند و تحت ریاست یك رئیس قرار می‌گرفتندکه مقامش‌انتخابی بود. گاهی دهکده‌ها با یکدیگر همکاری می‌کردند وبا کمك هم به‌ساختن جاده‌ها، کاروانسراها، ترعه‌های آبیاری واین قبیل چیزهای عمومی‌که برای استفاده مشترك مفید بود می‌پرداختند[2].»

تولید دسته جمعی، مالکیت دسته جمعی را ایجاب می‌کرد. انسانهای اولیه قلمرو شکار خود را ملك مشترك طایفه تلقی می‌کردند. مساکن و گاهی حتی بعضی وسایل‌کار (قایق‌های بزرگ وتور ماهیگیری) به‌طایفه تعلق داشت. درآغاز،حیوانات اهلی نیز جزواموال اشتراکی به‌شمار می‌رفتند ولی بیشتر ابزارها مال شخصی افراد محسوب می‌شد. تیروکمان، تبر، کلنگ و مانند اینها به کسانی تعلق داشت‌که آنرا ساخته‌و به کار می‌بردند. اقتصاد خانه نیز دارای خصلت اشتراکی بود.[3]

با تکامل ابزار کار از صورت نارسایی و فلزی شدن وسایل کشاورزی، جوامع یکسان و برابر نظام اشتراکی تجزیه شد. کشت مزارع به وسیله گاوآهن و پر بارتر شدن باغهای میوه، پرورش گله‌های بزرگ‌دام‌وآبیاری مصنوعی، همه اینها برحاصل بخشی‌کار به‌مقدار زیادی افزود. ازاین پس انسان می‌توانست بیش ازآنچه‌برای حفظ نیروهای خود و پرورش کودکان لازم دارد تولید کند. کشاورزان و دامپروران فرآورده‌هایی‌بیش‌ازآنچه شکارچیان وماهیگیران به‌دست می‌آوردند فراهم‌می‌ساختند. قبایل چوپان از رمه‌های خویش شیر، گوشت، پشم، چرم، استخوان، پهن خشك برای

۱ــ سیر تاریخ. صفحه ۵۹.
۲ــ نگاهی به تاریخ جهان. جلد اول. صفحه ۶۷. ترجمه محمود تفضلی.
۳ــ تاریخ جهان.باستان صفحه ۷۶.

تهیه سوخت و گرمابه دست می‌آوردند.

بدین‌ترتیب انسان موفق می‌شود، بیش از مصرف خود تولید کند و این امر استثمار رابه وجود می‌آورد که عبارت از تصاحب مرتب محصول مازاد بر مصرف تولیدکننده دیگری است.

اگر تا این زمان اسیران را می‌کشتند و یا در مهد طایفه و قبیله می‌پذیرفتند، اینك دیگر افزایش حاصل بخشی کار امکان می‌داد که از کار ایـــن زندانیان بهره برگیرند و آنان را به عنوان برده استثمارکنند. منشاء بردگی قبل از هر چیز جنگ بود. درکتاب تاریخ جهان باستان‌نیزآمده: رشد نیروهای مولده،یعنی ترقی‌کشاورزی، توسعه صنایع فلزی مس و برنز، پیشرفت سفال سازی و سایر حرفه‌ها در هزاره سوم و دوم در ایران اختلافات اجتماعی را شدیدترکرد و اشکال اولیه بردگی را به وجود آورد.[1]

از این وقت دوران چند صد هزار ساله نظام اشتراکی اولیه پایان یـــافت. و دوران اشکال گوناگون بهره‌کشی انسان از انسان آغاز شد.

۱ــ تاریخ جهان باستان. صفحه ۲۵۱

دین در دوران ماقبل تاریخی ایران

مردم روستاهای فلات ایران در ابتدا طبیعت را ستایش می‌کردند. برای هریك از مظاهر طبیعت خدایی قایل بودنـــد . خدایان مادی مثل آسمان، خورشید، ماه، آب وخاك و ستاره وخدایان معنوی مثل خرد، عدل و انصاف، مهر و صلح و خدای وجدان. چراکه‌می‌دیدند مائده‌هاوموهبت‌هاازآن عناصر است و خوشی وسعادت از این صفات.

بالاتر از همه خدایان، خدای آسمان اهورامزدا (خدای دانا) بود کـــه برای رستگاری آدمی از آن بالا با تاریکی اهریمن و بیماریها و دروغ و خشکسالی دریك نبرد دایمی بسر می‌برد. وخدای درجه دوم‌میترا یا مهر نام داشت‌که مظهرآن خورشید بود.

مهر خدای چراگاه‌های پهناور و نگهدارنده ستونهای خانه‌ها وچهارچوبه‌های در خانه‌ها بود. از خانه‌یی که خشنود بود به آن رمه‌های گاو و گوسفند و فرزندان خوب و زنان زیبا می‌بخشید. او نگهبان پیمانها و فریاد رس ستمکشیدگان و یـــار جنگاوران در دفاع از میهن‌شان بود.

خدای بسیار مهم دیگری ستایش می‌شد به نام آناهیتا کـــه مظهر آن ستاره ناهید بود. این الهه که خدای باروری وآب و باران و زراعت و آبـادانی و نعمت

فراوان بود در آبان یشت چنین وصف شده: «اوست زنی جوان و خوش اندام وبلند بالا و زیبا چهره، آزاده، نیکوسرشت، با بازوان سفید ستبرکه‌کمربند زرین تنگ به میان بسته، در گردونه خود نشسته، لگام چهار اسب‌سفید گردونه را به دست‌گرفته، اسب‌هایی که باد و ابر و باران و ژاله‌اند. تاجی همانند چرخی که بر آن صد گوهر درخشان درنشانده شده به سردارد و از آن تاج نیز نوارهای پر چین فروهشته، طوق زرین به گردن انداخته و گوشواره‌های چهارگوشی به گوش آویخته،کفش‌های زرین خود را با بندهای زرین بر پای استوارکرده، جامه‌یی‌از پوست خزکه‌مانند سیم وزر می‌درخشد در برکرده وبلندترین جایگاه آسمان نشستنگاه اوست.

اهورامزدا مقام ناهید را در کره خورشید بر قرار نمود. به فرمان اهورامزدا ناهید از فراز آسمان باران و برف و ژاله را فرو می‌بارد. از اثر استغاثه پرهیزکاران نطفه‌مردان و مشیمه زنان را پاك کند و زایش زنان را آسان سازد. شیر را تصفیه نماید، به گله و رمه بیفزاید و سراسر کشور از پرتو او، از خوشی و نعمت و ثروت برخوردار گردد[1]».

ناهید از فرازکوه‌هایش‌آبها راروان می‌کرد تادشت‌وبیابان را برای روستاییان به صورت کشتزار و باغ پر میوه درآورد.

خدای دیگر ماه بودکه گیاهان و درختان سبز را بر زمین می‌رویاند و ستاره بهرام (مریخ) خدای باد، گاو، اسب، اشتر، میش وحشی و بزنر بود.

یکی ازمهمترین ایزدان تیشتر ستاره سفید ودرخشان تیر بودکه با درخشندگی در آسمان صاف فلات تابنده است. چون سال نزدیك به پایان می‌رسید همه چشم به راه برآمدن او بودند و منتظر می‌شدند تا تیشتر برآید و محصولات زمین‌های روستاها خوش و پربرکت شود و زمین‌ها از آب چشمه‌ها سیراب گردد. تیشتر هر سال با دیو خشکسالی می‌جنگید و هر سال او را شکست می‌داد و خوشی و خرمی و سلامتی و خیر و برکت در کشت و دامداری به زمین روستاهای ایران می‌آورد.

از خدایان معنوی یکی چیستا Chista بود که مظهر خرد و حکمت و نگهبان و الهام دهنده آدمیان دانسته می‌شد. زرتشت، حکیم اول جهان، همواره در انجام

۱ــ یشت‌ها. پورداوود. جلداول. صفحه ۱۶۷

کارهای مشکل از این الهه یاری می‌طلبیده است. دیگر از ایـزدان اشی Ashi مظهر نعمت و ثروت و آسایش بوده که بدکاران را کیفر و نیکوکـاران را پـاداش نیز میداده است.

ایـزد رسستات Rasastat مظهر عـدل و انصاف دانسته می‌شده ایزد ارشتاد مظهر راستی و درستی ونگهبان خرمی گیاه‌ها وجاودانگی و یا راهنمای درماندگان بود[1].

اعتقاد بـــه طبیعت، توسط زرتشت در اوستا منعکس شده و مهم‌ترین عناصر و صفات مادی معنوی آن که هر یك مظهری داشته در این کتاب مورد ستایش قرار گرفته. ازجمله الوهیت مهر وآناهیتا که از دوران ما قبل تاریخی به زرتشت رسیده هم پس از او از طریق اوستا برجای مانده و در سراسر تاریخ باستان نیز ستایش می‌شده است.

یکی دیگر از اعتقادات انسان روستانشین ماقبل تاریخی ایران که اهمیت درجه دوم داشته توتم پرستی بوده است. هرطایفه‌یا مردم سامانی، به یك نوع حیوان یا گیاه‌که آنها را سر منشاء قدرت و خیر و برکت می‌دانسته‌اند معتقد بودند. مثلاً عقاب و شیر مظهر قدرت، سیمرغ و همای افسانه‌یی مظهر رستگاری و سعادت، گاو و بز مظهر نعمت و برکت، درخت مظهرخرمی وزندگانی شمرده می‌شده‌است.

در آسیای جنوب غربی، هر دهکده یا گروهی از دهکده‌های به هـم پیوسته، خدایانی مختص خود داشت. این خدایان یا مذکر بودند یا مؤنث، لیکن هر کـدام همسر یا جفتی از جنس مخالف خود داشتند که در مقام الوهیت به پایه ایشان نمی‌رسیدند.

گرچه‌هریك از خدایان مظهر یامعادل یکی از پدیده‌های طبیعی مانند خورشید و ماه وآسمان ودنیای زیرزمین بود و یا با پاره‌یی از فعالیت‌های خاص بشری چون جنگ و کشاورزی و غیره ارتباط داده می‌شد، معذلك هرگاه خیر و رفاه قوم ایجاب می‌کرد، قدرت هر یك از آن خدایان به همه جا و همه چیز احاطه می‌یافت.

در واقع هریك از خدایان درنظر مردمان به‌منزله مالك یا اربابی بود که همه

۱ــ یشت‌ها. جلد دوم. صفحه ۳۲۱.

کس نذرها و هدایای خود را به‌عنوان اجاره زمین مزروع به‌وی می‌پرداخت و درعین حال او را مسئول و موظف می‌دانست‌که وسایل رفاه و تأمین آذوقه ایشان را فراهم سازد. دامنه نظارت و حراست هریك از خدایان به‌همان ناحیه معین‌که متعلق به‌وی بود محدود می‌شد. چنانکه در دوره بعدتر در خاور نزدیك مشاهده می‌گردد، عقیده عمومی براین بودکه خدای هر دهکده فقط به‌ستایش و نیایش ساکنان قلمرو خود التفات می‌کند. و در خارج‌آن اعتنایی‌به‌دعاها و نیازمندیهای دیگران نشان نمی‌دهد.

هر دهکده دارای معبد یا زیارتگاه محلی بودکه عموماً برمحل بلندی درخارج دهکده قرار داشت و محتملاً در بعضی نقاط نیز یك نوع معبد بزرگ قبیله‌یی هم وجود داشت‌که درآن ساکنان چندین دهکده مجتمع می‌شدند[1].

در روستاهای ما قبل تاریخی دوره نوسنگی درهرجا یك رئیس تشریفات مذهبی و باروری وکشت گندم وجود داشت که او را سلطان گندم می‌گفتند. این سلطان‌رفته رفته عنوان پادشاه غیر روحانی به‌خودگرفت و وظایف یك‌فرمانده جنگی را انجام می‌داد. همین امر منشاء خدایی پادشاهان را که درآغاز ازمنه تاریخی آثاری از آن به‌چشم می‌خورد، مسلم می‌دارد چنانکه در مصر و بین‌النهرین و یونان، حتی دوره تاریخی‌هم، این قبیل تشریفات که به‌عهده سلطان خیالی گندم بود به‌وسیله پادشاهان انجام می‌گرفت[2].

۱ــ رالف لینتون ــ سیرتمدن.صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲.
۲ــ گوردون چایلد. سیر تاریخ. صفحه ۵۸ و ۵۹.

اخبار روایتی

از پیدایش و تشکیل اساس نخستین جوامع روستایی

محتوای کهن‌ترین روایات موجود که از پیدایش مبانی زندگی جوامع‌آدمیان نخستین حکایت می‌کند، می‌تواند آگاهی‌هایی توجه دهنده و تقریبی از چگـونگی و ترتیب پیدایی هریك از عوامل بنیادی زندگی روستایی آن زمان به‌ما بدهد.

این روایات می‌تواند حتی چشم‌اندازی دورتر از آنچه اتنولـــوژی از دوران ما قبل تاریخی ایران شناخته به‌دست دهـد. گرچه این چشم‌انـــداز مشکوك و یا غیر واقعی به‌نظر برسد. ارزشیابی روایات وافسانه‌ها، در زمینه شناخت پدیده‌های تاریخی نوعی آثارشناسی قیاسی بررهگذر استقراء و در جهت هدف تحقیق است. به‌عبارت دیگر سایه‌هایی حاکی از بودن‌هایی است که می‌توانسته به‌نوعی محتمل باشد.

اخبار احتمالی این بخش، ازقدیم‌ترین‌گزارشهای روایتی مثل بخش افسانه‌یی شاهنامهٔ فردوسی و شاهنامهٔ ثعالبی، تاریخ بلعمی و طبری و تاریخ مطهربن‌طاهرمقدسی و تاریخ ظهیرالدین مرعشی اتخاذ شده است.

این اخبار که محدود به‌زمان پیشدادیان است به‌ترتیب پدیده‌های گوناگـون اساس زندگی روستایی را بیان می‌کند. جایگاه زندگی نخستین انسانها، و کشتن و

دام‌پروردن، طعام پختن، آبیاری، پشم رشتن، جامه دوختن، غرس درختان، بوستان ایجاد کردن، میوه به‌عمل آوردن، استخراج فلزات و استفاده از آنها در ساختن‌ابزار و آلات کشت و سلاح‌ها بـــرای جنگ، در حصار کشیدن مساکـن اجتماعی، تقسیم مشاغل و روستاهایی که نام و نشان آنها را می‌دهد.

چون این بخش، از لحاظ روایتی بودن اعتبار محکمی ندارد و فقط به‌ملاحظه اینکه سرآغاز تاریخ کهن و حاوی وقایع محتملی می‌تواند باشد، پس از اخبارمستند ما قبل تاریخی و پیش از گزارش‌های معتبر دوره اوستا که مطابق حدسیات محققین باید بعد از پیشدادیان و حتی کیانیان باشد نقل گردیده است.

مطابق این روایات جایگاه کیومرث یا نخستین آدم، بلکه آدمیان در کـوه بود و پوشش او از پوست جانوران، ولی این آدم گویا بعدها رام کـردن حیوانات و لباس پوشیدن و طعام پختن را به‌همنوعان خود آموخته و به‌روایت دیگر آبادی‌هایی پدید آورده است:

«کیومرث را «گرشاه» یعنی پادشاه کوه نیز گفته‌اند و «گر» در فارسی‌به‌معنی کوه آمده است[1]».

«کیومرث شد بر جهان کدخدای — نخستین‌به‌کوه اندرون ساخت جای
سر تخت و بختش برآمد ز کوه — پلنگینه پـوشید خود با گـــروه
از او انـــدر آمد همی پـرورش — که پوشیدنی نه بد ونه خورش[2]».

«در تاریخ بلعمی آمده: «ایزد اندرجهان نخستین چیز مردی آفرید وگاوی.. و اندر شکاف کوه بودی[3]».

اما یکی دیگر از مورخین قدیم کارهای دیگری نیز به‌کیومرث نسبت می‌دهد: «گویندکیومرث نخستین کسی است که آبها را اندازه کرد و مردم را بـــه‌کشاورزی تشویق نمود و آرد کردن آموخت و ایشان را از سودهای طعام و شراب آگاه‌کرد[4]».

باز بلعمی آورده: «نخست کسی که جهان آبادان کرد کیومرث بود. مأوا و

۱ــ شاهنامهٔ ثعالبی ص ۲.
۲ــ شاهنامهٔ فردوسی.
۳ــ تاریخ بلعمی ص۱۲.
۴ــ آفرینش و تاریخ مطهربن‌طاهر مقدسی ص ۱۲۰.

نشست او اندر کوه بود. رسم پشم و موی رستن (رشتن)، او آورد تا از آن جامه‌ها کردند[1]».

ثعالبی می‌نویسد: «هوشنگ (دومین پادشاه پیشدادی) نخستین کسی است که آهن استخراج و بدان ادوات صنعتی ساخته و به‌آبیاری اراضی پرداخته و نیز مردم را به‌زراعت زمین و اهلی کردن حیوانات و حفر قنوات و غـرس اشجار و کشتن درندگان و استفاده از پوست آنان برای تهیه لباس و پلاس و کشتن گاو و گوسفند و خوردن گوشت آنها وادار کرده است و همچنین خانه ساختن[2]...» و فردوسی نیز روایتی همچون ثعالبی از هوشنگ آورده است:

«نخستین یکی گوهر آمد به‌چنگ — به‌دانش ز آهن جدا کرد سنگ
سر مایـه‌کـرد آهـن آبگـون — کز آن سنگ خارا کشیدش برون
چـو بشناخت آهنگری پیشه کرد — کجا زو تبـر اره و تیشـه کرد
چو این کرده شد چارهٔ آب ساخت — ز دریا برآورد وهامون نـواخت
به‌جوی آنگهی آب را راه کـرد — بـه فـر کیی رنج کـوتـاه کـرد
چو آگاه مـردم بـرآن بـرفـزود — پراکندن تخم و کشت و درود
بسیجید پس هرکسی نان خـویش — بورزید و بشناخت سامان خویش
از آن پیش کاین کارها شد بسیج — نبد خوردنی‌ها جز ازمیوه هیچ[3]»

بلعمی همچنان در بارهٔ هوشنگ آورده: «نخستین کسی که تخته ببریـد از درختان و درکرد خانه‌ها را هوشنگ بود و کانهای زر و سیم و مس و آهنین بیرون آورد و کاریز فرمود کندن تـا آب از زمین بیرون آورد... و آبها در جـوی‌هـا او براند و آبادیها کرد و فرش‌ها او فرمود کـردن کـه برزمین بازکشند و ایـن مـویها (پوستین‌ها) که در پوشند او پدید کرد چون روباه و سمور و سنجاب و سگان را او شکار آموخت[4]».

۱ـ تاریخ بلعمی ص ۱۲.
۲ـ شاهنامهٔ ثعالبی ص ۳.
۳ـ شاهنامهٔ فردوسی.
۴ـ تاریخ بلعمی ص ۱۲۸-۱۲۹.

از روایت‌های ثعالبی و فردوسی و بلعمی برمی‌آید که در دورهٔ هوشنگ بوده ده ده و(آبادی‌ها) پیدا شده،چه از ویژگی‌های یك‌واحداقتصادی در واحد روستا،خانه ساختن در کنار یکدیگر و «در کردن خانه‌ها» و داشتن ابزارکار و به‌جوی آبهاروان کردن و انداختن آن درکشتزارها، آهنگری، انجام کارهای دستی، اره کردن و تیشه‌زدن و فرش‌کردن اتاق‌ها، تن پوش موبین‌گرم داشتن برای شب‌های آبیاری‌وبسیجیدن هرکس نان خویش و سگ داشتن است برای پاسبانی ده و خانه.

در دورهٔ تهمورث زندگی روستایی با پدید آمدن کارهای نوتر و به خدمت گرفتن خر و اسب و اشتر شکوفاتر می‌شود. ثعالبی می‌نویسد: «طهمورث.... و به‌توسعهٔ زراعت و ایجاد مؤسسات مفید و عملیات جدید همت گماشت و تربیت و پرورش اغنام را در مراتع و استفاده از سگ را برای حفظ حیوانات اهلی از شر درندگان معمول ساخت. استفاده از طیور گوشتخوار و جانوران سبع برای شکار و تربیت اسبان وحشی را برای سواری به‌مردم آموخت و نیز درازگوشان اهلی را از وحشی جدا ساخت[1].»

مطهربن طاهر مقدسی آورده: «طهمورث پرورش دامها و استفاده از پشم و موی و بارکشی از آنها را به‌مردم آموخت[2]» و بلعمی نیز گوید: «براسب نشستن و زین‌برنهادن، او آورد و استر به‌جهان او آورد و خر براسب افکندن، تا استر موجود شود و اشتر را باربر نهادن و یوز را شکار آموختن و فارسی او نبشت[3]».

و روایات دیگر هست که تهمورث کتابت از دیوان آموخت و رواج داد. پیشرفت فعالیت‌ها وعوامل اقتصاد روستاها وافزایش تعداد روستاها وافزایش‌تولیدات روستایی و ترقی کشاورزی و دامداری و اسب سواری که بعد مسافات را کم‌می‌کند و پیدایش خط‌که‌گویا در زمانی است‌که،دولت و شهر برای مرکزیت دادن‌به‌روستاها به‌وجودآمده تمامی منسوب به‌دوره تهمورث است. از روایت فردوسی‌که طهمورث وعدهٔ کارهای سودمند می‌دهد وادعای بسط عدالت می‌نماید و اسباب ودستگاه شکار

۱ـ شاهنامهٔ ثعالبی ص ۴.
۲ـ آفرینش و تاریخ‌ص۱۲۰.
۳ـ تاریخ بلعمی ص ۱۲۹.

فراهم می‌کند بدین مرحله از پیشرفت جوامع انسانی می‌توان پی برد:

هرآن چیز که اندر جهان سودمند — کنم آشکارا گشایم ز بند
پس ازپشت میش وبره پشم و موی — برید و به‌رشتن نهادند روی
به‌کوشش از آن کرد پوشش بجای — به‌گستردنی هم بد او رهنمای
ز پویندگان هر که بد تیز رو — خورش کردشان سبزه و کاه و جو.
رمنده ددان را همه بنگرید — سیه‌گوش و یوز از میان برگزید
به‌چاره بیاوردش از دشت و کوه — به‌بند آمدند آنکه بد زآن گروه
بیاورد و آموختن‌شان گرفت — جهانی بدو مانده اندر شگفت
ز مرغان همان آنکه بد نیك ساز — چو باز و چو شاهین گردنفر از
چو این کرده شد ماکیان وخروس — کجا بر خروشد گه زخم کوس
بیاورد و یکسر چنان چون سزید — نهفته همه سودمندی گزید[1].

در دورهٔ جمشید از درآمد سرشار روستاها قدرت دولت در شهر مرکزحکومت بالا می‌گیرد. ارتش تجهیز می‌شود. امور خیریه و نظافت معمول می‌گردد، حمامها و و پلها ساخته می‌شود، آسیابهای بادی و آبی به‌گردش در می‌آید. کارگاه‌ها به‌وجود می‌آید. اسباب تجمل بیشتر و اساس رسم برقرار می‌گردد. ثعالبی می‌نویسد:

«جم برآن شد که هم خود را مصروف امور خیریه و انجام کارهای شایسته نماید. همچنانکه ساختن اسلحه و زره و زین و دهانه اسب و آلات و ادوات دیگر را به‌مردم آموخت ...هم آنان را به‌ساختن حمامها و آسیاب‌های آبی و بادی و پلهای سنگی و چوبی واستخراج معادن طلا ونقره ومس و سرب واداشت و بعداً خلق را به‌گرفتن مشك‌وعنبر و سایر عطریات واستعمال و استفادهٔ از آنها و سایرگیاههای طبی و ادویه و نباتات معطر و طرز به‌دست آوردن و ساختن معاجین از آنها[2]..» و فردوسی هم در این باره سروده:

«نخست آلت جنگ را دست برد — در نام جستن به گردان سپرد
به فر کیی نرم کرد آهنا — چو خود و زره کرد و چون جوشنا

۱ــ شاهنامهٔ فردوسی.
۲ــ شاهنامهٔ ثعالبی صفحه۶.

دگر پنجه، اندیشهٔ جامه کرد — که پوشند به هنگام بزم و نبرد
زکتان و ابریشم و موی و قز — قصب کرد پرمایه دیبا و خز
بیاموختشان رشتن و تافتن — به‌تار اندرون پود را بافتن
چو شد بافته شستن و دوختن — گرفتند از او یکسر آموختن[1]»

جمشید طبقات شغلی را با سپردن هرحرفه به‌داننده‌یی به‌وجود آورد و ایشان را به‌چهار طبقه تقسیم کرد که تا آخر دورهٔ ساسانیان هریك به‌قوت خود باقی بود. فردوسی از آنجمله مغان و جنگیان و پیشه‌وران را برمی‌شمارد و چهارمین طبقه را که روستاییان هستند چنین وصف می‌کند:

«بکارند و ورزند و خود بدروند — بگاه خورش سرزنش نشنوند
زفرمان سر آزاده و ژنده‌پوش — ز آواز بیغاره آسوده گوش
تن آزاد و آباد گیتی بدوی — بر آسوده از داور و گفتگوی[1]»

بلعمی گوید: «نخستین کسی‌که سلاح‌کرد او بود. پیش از آن سلاح مردمان از چوب بود. او شمشیر و حربه وکارد کرد. کرباس کرد و ابریشم و رنگهای‌الوان.. و دیوان را فرمود تا گرمابه‌نهادند و نوره بکار داشتند و مردم را بیاموختند و راه‌ها بنهادند. این اسپرغمها و بویهای خوش او بکار داشت. چون عود و عنبر و غالیه و رسم او آورد و مردم جهان را چهارگروه کرد. گروهی لشکریان، گروهی کشاورزان و گروهی دانایان و دبیران و گروهی پیشه‌وران[2]».

در این اخبار چنانکه ملاحظه می‌شود گاهی گونه‌هایی از ناهماهنگی زمانی در پیدایی عوامل و ابزارکار و پیشرفت فنون بروز می‌کند. در روایتی، ابداعی به‌دورهٔ یك پادشاه و در روایت دیگر همان ابداع به‌زمان پادشاه پیشتر و یا پس‌تر نسبت‌داده شده است. ولی وجود این ناهماهنگی، با ترتیب پیشرفت منظم آنها تناقض ندارد. از روایات مزبور بر می‌آید هرکدام این مورخین اخبار خود را از یك منبع گرفته‌که ضمن صحیح بودن وقایع اصلی و اعلام، فقط بعض فروع آنها تفاوت دارد مثلاً در تاریخ بلعمی آمده: «در زمان ضحاك به‌زمین اصفهان مردی بود کشاورزی کردی و

۱ــ شاهنامهٔ فردوسی.
۲ــ تاریخ بلعمی ۱۳۰-۱۳۱.

به‌دیهی، او را دوپسر بود بزرگ شده... عامل ضحاك این دو پسر بگرفت وبکشتند و کاوه به‌شهر اندر آمد و بخروشید[1]». که این با روایت فردوسی و ثعالبی با آهنگر بودن و تعداد پسران مغایراست.

درعهد ضحاك سخن از دهی آمده که کاوه در آن کشاورزی می‌کرد. در دورهٔ منوچهر نیز سخن از ده و دهقان است. طبری در تاریخ خود گوید: «و منوچهر از حصار بیرون آمد و به ری آمد و به مملکت بنشست و از لب جیحون تا حد یمن و مغرب پادشاهی او را گشت وداد خلق بگسترد و دهقان به‌هر شهری و هردهی بنشاندو جهان آبادان کرد[2]».

در تاریخ بلعمی آمده: «منوچهر شاه به‌هرشهری و هردهی دهقانان را گفت‌که آبادانی این شهر یا ده از شما خواهم و رعیت را بفرمود که فرمان این دهقانان‌کنید تا جهان آبادان شود[3]».

و در تاریخ طبری آمده: «بهر شهری دیهها فرمود و دهقانان را فرمود که‌این ده را آبادانی از تو خواهم»

منوچهر شاه پس از افزایش تعداد ده‌ها و آبادی‌ها سرفرمانی که بجای قانون تلقی می‌شده خطاب به‌روستاییان صادر می‌کند که در تاریخ طبری چنین آمده‌است:

«و حـــق رعیت برملك آن است که ایشان را نگاهدارد و رفق وآهستگی کند برآنچه طاقت آن ندارندوایشان را نگاهدارد و اگر آفاتی از آسمان یا زمین برکشت وبوستان فرود آمد به‌حاصل و بار آنان زیان رسد خراج آنچه به‌زیان آمده است از رعیت نستاند و اگر مصیبت بـزرگ شد از بیت‌المال رعیت را یاری‌دهد و ایشان را برعمارت خرابی‌ها مدد کند وپس ازآن به‌سالی یا به‌دوسال آن‌دادهٔبیت‌المال‌به‌رفق و مدارا باز ستاند[4]».

بلعمی از محصولات روستایی عهد منوچهر شاه کـــه در نواحی شهر آمل در طبرستان به‌دست می‌آید سخن می‌گوید: «... و به‌اخبار دیگر خواندم بیرون از این

۱ــ تاریخ بلعمی ص ۱۴۴.
۲ــ ترجمه تاریخ طبری صفحه ۲۶ مقدمه و حواشی از دکتر مشکور چاپ ۱۳۴۷.
۳ــ تاریخ بلعمی ص ۳۴۰.
۴ــ تاریخ طبری، طبع لیدن. ص ۴۳۷ ـ ۴۳۸.

کتاب، به‌کتاب فضایل شهرها، اندر فضیلت شهر آمل که آن قصبه طبرستان است که درآن همه چیز از خوراکی‌از طعام و میوه و شراب و افزارها و دانه‌ها و شکر و ترنج و جامه‌ها از پوشیدنی‌ها و فرش تابستانی و زمستانی و گلیم‌های الوان...[1]»

ظهیرالدین مرعشی در اخبار مقاومت منوچهر شاه در برابر افراسیاب از نام ووضع تعدادی از روستاهای طبرستان یاد می‌کند: «قدیم‌ترطرفی از اطراف طبرستان لارجان است که افریدون به دیه «ورك» که قصبهٔ آن ناحیه است در وجود آمد... مادر افریدون با متعلقان خود به‌پایان کوه دنیابند (دماوند) به‌دیهی که مذکور شد (ورك) پناه گرفت و چون افریدون (برسید) بـه‌جهت آنکه جبال ذی‌زرع و صحاری غیر ذی‌زرع بود به‌حدود سواد کوه به‌قریهٔ شلاب نقل کردند و مقیمان آنجا راتعیش از منابع باج وخراج گاوان حاصل می‌شد.

چون سن افریدون از مراهق بگذشت و جمعیت او رونق گرفت به ولایت‌لپور به‌دیهی به‌نام «ماوچکو» آمد... چون افریدون پیرشد مقام خود در «تمیشه» ساخت و این تمیشه که ذکر آن به‌تفصیل خواهد آمد ـ اکنون خرابه است و «تمیشه‌کـوتی» می‌خوانند و هنوز طلال و دمن آن در موضعی که «بانصران» می‌خوانند ظاهراست.

افراسیاب مقابل منوچهر در «دولاب» تهران لشگرگاه کرد هر روز به‌منوچهر چیرگی می‌یافت. چون منوچهر چنان دید بفرمود تا «قلعهٔ طبرك» را بساختند و اول کسی که قلعه بنیاد کرد او بود و به‌زبان طبری «طبر» کوه را گویند و چون درمیان صحرای قلعهٔ ری‌تپه بزرگ واقع است آن را طبرك می‌خوانند یعنی کوهك.

چون منوچهر به‌رستمدار در آمد، به«کورشید رستاق» نزول فرمود درقریه‌ای که به«چلندر» مشهور است و ما بین «ونوشه ده» و «قریـه کنس» خندقی عظیم حفر فرمود و آثارآن خندق هنوز موجود است و خود بالشکر آنجا ملتجی شد وعیال‌خود را به‌قریه «موز» که درآن زمان «مانهیر» می‌گفتند فرستاد. منوچهر بفرموددرصحرای «کجور» بالای «کوش» رودخانهٔ «موز» را که با سنگهای بسیار مسدود شده بود بشکافتند و آب را بـه‌ساحل بحر آورد و آن موضوع را «سی‌سنگان» می‌گـویند و افراسیاب در عقب آمده بود تا به بقعه‌یی که در آن زمان «خسروهابـاد» می‌گفتند و

۱ــ تاریخ بلعمی ص ۳۴۶

اکنون به «عدولده» مشهور است وآن ده در ناحیه «ناتل» رستاق است و دربالای‌آن ده درخت مازوی عظیم بود که الحال آن موضع را «شاه مازی‌بن» می‌گویند و خیمه افراسیاب به‌حوالی آن درخت زدند.

مقصود که چون منوچهرشاه، دوازده سال در مقابلهٔ افـــراسیاب بود، عمارت رویان و آن نواحی پدید آمد و در طبرستان مقام ساخت و حدود آن معین گردانید، از طرف مشرق «دنیاره» و غربی قریهٔ «ملاط» که آن قریهٔ شهر «هوسم» اکنون به «رودەسر» اشتهار دارد[1].

ظهیرالدین مرعشی در اخبار خود بعضی از روستاها را از عهد منوچهر نام می‌بردکه هنوز در زمان خوداو (۸۵۰ هجری) بوده ونام چندتای آنها مثل سوادکوه و ناتل و رودسر امروز هم برجا هستند.

۱ــ تاریخ طبرستان ورویان و مازندران از (صدوپنج تا صد و ده).

انعکاس اوضاع روستاهای ماقبل تاریخی ایران

در اوستا

از کتاب کهن اوستا چنین برمی‌آید کـــه زندگی در پهنه‌ور زمین ایـــران با کشاورزی و دامداری آغاز شده است. جهان‌بینی ایـرانی در آفرینش، در مقایسه با اقوام سامی به‌طبیعت خیلی نزدیك است. ایرانی از تخم خود و حیوان از تخم خـــود مانند گیاه از زمین می‌رویند و از همان آغاز زندگی به‌صورت گیاه سر برمی‌دارند: «کیومرث نخستین بشر را اهورامزدا بیافرید. او درمدت سی سال تنها درکوهساران بسر برد. درهنگام مرگ از صلب او نطفه‌یی خارج شده بواسطهٔ اشعهٔ خورشیدتصفیه گردید و در جـــوف خاك محفوظ بماند. بعد از چهل سال از آن نطفه (تخم) گیاهی به‌شکل دو ساقهٔ ریباس بهم پیچیده در مهرماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین برویدند. پس، ازآن شکل نباتی به‌صورت دو انسان تبدیل یافتند که درقامت وچهره شبیه به‌همدیگر بودند. یکی نر به‌نام «مشیه» و دیگری ماده به‌نام «مشیانه..» و نیز در بندهش آفرینش حیوانات بـــه‌مانند گیاه آمده است: «نخستین آفریـــدهٔ اهورامزدا ورزاو (گاو) بوده، اهریمن دیوآز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن‌گماشت. ورزا و (گاو) از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردید تا آنکه

مرد. درهنگام مرگ از هریك از اعضایش ۵۵ قسم ازحبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان‌بخش به‌وجود آمد. آنچه از نطفهٔ آن پاك و توانا بود به‌واسطهٔ نور ماه تصفیه‌گردید و از آن یك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانور دیگر تولد یافتند[۱]».

ابوریحان بیرونی در بارهٔ ماه‌که در نظر ایرانیان اولیه به‌مثابهٔ حافظ ستوران و مربی گیاهان و رستنی‌ها و پاك کننده نطفه گاو می‌نموده می‌نویسد: ایرانیان عهد او همچون نیاکان خویش می‌پنداشته‌اند که گردونه ماه بواسطه گاوی از نور که او را دوشاخ زرین و ده‌پای سیمین است کشیده می‌شود. این‌گردونه در شب شانزدهم دیماه یك ساعت‌ظاهرمی‌شود. کسی‌که آنرا مشاهده نموده حاجتی‌بخواهد روامی‌شود[۲].

آب و آبیاری

نخستین ایرانیان بابینش طبیعی خود اصلی‌ترین عناصرمادی را سرمنشاءحیات می‌دانستند. آب و آتش و هوا و خاك و ماه را ستایش می کردند. از هرودوت تا آگاتیاس Agathias یعنی از قرن پنجم پیش و قرن ششم بعداز میلاد، همه‌مورخین ستایش عناصر اصلی مادی رابه‌ایرانیان‌نسبت می‌دهند. هرودوت می‌نویسد: «ایرانیان خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد راستایش نموده، برای آنها فدیه و نیاز می‌آوردند[۳]».

ایرانیان بیش از تمامی عناصر اصلی مادی، آب را کـــه آثار آشکارتری در زندگی وکشاورزی دارد ارج می‌نهادند. برای‌آب ربةالنوعی همپایهٔ مهر واهورامزدا قایل بودند و برای او معابد عظیمی برپا کرده و این الهه را که به‌صورت زن مجسم شده بود ستایش می‌کردند. نام این ربةالنوع ناهید یا آناهیتا بود. اهورامزدا گوید: «سزاوار است که در عالم مادی آناهیتا را ستایش کنند. مقدسی که جان فزاست. مقدسی‌که فزاینده‌گله و رمه است، مقدسی‌که فزاینده گیتی است. مقدسی که فزاینده ثروت است. مقدسی‌که فزاینده مملکت است... ازبرای من ای زرتشت اسپنتمان این

۱ــ از مندرجات بندهش. نقل پورداود. ج ۲ یشتها ص ۴۴.
۲ــ آثارالباقیه ابوریحان بیرونی. ص ۲۲۶.
۳ــ Herodotus. I. 131 - 132.

آناهیدرابستای... من اهورامزدا (ناهید) را ازنیروی خویش پدیدآوردم. تا خانه وده و قریه مملکت را بپرورانم تا آنها را حمایت کنم، حفظ کنم، پاسبانی کنم...». «آب بی‌آلایش مقدس اردوی وهمهٔ گیاه‌های مزدا آفریده را خشنود می‌سازیم»[1]. ما آبهای از چشمه جوشنده و باهم‌گرد آمده و روان را می‌ستاییم. ما به‌سرچشمه‌های آب‌درود می‌فرستیم. به‌کوه‌هایی‌که از بالای آنها آب روان‌است درود می‌فرستیم. به‌دریاچه‌ها و استخرها درودمی‌فرستیم.»[2]

اهورامزدا در پاسخ این پرسش زرتشت‌که‌کجا بیش از همه زمین شاداب‌است، می‌گوید: «در آنجایی که زمین خشك است آب رسانند و در آنجایی که آبگیر است خشك‌کنند[3]». این می‌رساند که ایرانیان در دوران ماقبل تاریخی بافن خشك کردن باتلاقها و زراعت در آنها و فن آبرسانی به‌زمین‌های خشك،از جملهٔ بالطبع‌باکاریز (قنات) آشنا بوده‌اند. چنانکه اومستد بااستناد به‌وندیداد در بارهٔ قنات درآن‌روزگار می‌نویسد: «مهتر خانمان را می‌بینیم که دارای گاو،گوسفند، علوفه، تـــازی، زن، فرزند، آتش، شیر و همه چیز خوب است؛ با دانه، علف، و درختانی‌که هرگونه بار می‌دهند. زمین‌های خشك، با قناتهای زیرزمینی آبیاری می‌شود. گله و رمه افزونی می‌یابد وکودطبیعی‌فراوان است. ولی‌به‌دست‌آوردن‌این نعمت‌هاکار سخت‌می‌خواست، تخم افشاندن، نهال‌کاشتن، ساختن راههای آب زیرزمینی سخت‌کار،جهانی بودکه‌در آن جایی برای‌مردتن‌پرور نبود[4]».

کارگر روستا برترین‌آفریدگان

به‌روزگار اوستا، مرد و زن روستایی کارگر برترین ارجها را دارند. چرا که سینهٔ زمین را می‌شکافند، بذر می‌افشانند،گله‌ها را به چرا می‌برند. درخت می‌کارند. شیرگاوها وگوسفندها را می‌دوشند. آبها را در جویها انداخته به‌کشتزارهامی‌برندو آنچه راکه با رنج وکوشش خود به‌دست می‌آورند قدر می‌نهند و می‌ستایند:

۱ــ آبان یشت ازکرده ۱ و۲.
۲ــ هفتن یشت بزرگ. کرده ۴ ـ ۸.
۳ــ از فقره ۲تا ۲۷ فرگرد سوم وندیداد.
۴ــ وندیداد.

«خوشا به شما کشورهاکه آب جوی‌های شما بدون مانعی به‌سوی محصول و چراگاه و جهان مادی روان‌گردد». (تیریشت)، همچنین دریسناها[1] آمده: «این‌آب‌ها و زمین‌ها وگیاه‌ها و آبخورها را خواستار ستاییدنیم و دارنده این‌روستاهاراخواستار ستاییدنیم». الدنبـــرگ Holdenberg می‌نویسد: «در دین زرتشت کار وزحمت اجر بزرگی دارد. هرکس که در صحـرا زراعت می‌کند و احشام و سایر اموال خود را محافظت می‌نماید، به‌نیکی خدمت می‌کند».

و ایرانی‌پاك‌منش‌می‌ستاید پدیدآورنده روستاها ونعمات زندگی را: «فرنیرومند مزدا آفریده به‌دست نیامدنی را می‌ستاییم. آن فر بسیار ستوده زبردست، پرهیزگار کارگر چست را می‌ستاییم‌که برتر از سایرآفریدگان است. کارگر روستارامی‌ستایم[2]».

همچنانکه‌کارگران روستایی برترین آفریدگان شناخته می‌شدند، کسان بی‌کاره و مفتخوار را پست و فرومایه و خوار می‌داشته‌اند: «تو ای‌کسی که با دست چپ و دست راست در روی زمین کار نکردی، تو باید در آتیه پشت در دیگران تکیه زده، روزی خود را از آنان گدایی کنی. آری خوراك پس مانده و ریزه‌هایی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهدشد[3]».

کشت ورز

کشاورزی مقدس‌ترین کارها شمرده شده، مانند جهاد کننده‌یی در راه دین: «اهورامزدا می‌گوید: کسی‌که‌گندم می‌کارد به‌این می‌ماند که راستی می‌افشاند و دین مزدیسنا را از پیش می‌برد[4]».

آنچه در اوستا آمده محتوای زندگی و آرزوی انسان ایرانی در دیرین‌ترین روزگار این سرزمین است. برای اینکه دریابیم ایرانی در آن روزگار تا چه اندازه‌به خاك بارورارج می‌نهاده وکشت وورز را امری بنیانی در زندگی خود می‌دانسته چند فقره از وندیداد در اینجا آورده می‌شود:

۱ــ ـ۶ ـ۲۳ـ۳۳و صفحه۲۳کتاب اومستد ترجمه دکتر مقدم.
۲ــ زامیادیشت بند ۴۵.
۳ــ یشت‌ها. ج ۲ـ. ص ۳۰۶
۴ــ همان‌کتاب صفحه ۳۱۰.

«ای آفریدگار پاك جهان مادی؛ درکجا زمین بیش از همه شاد است؟ آنگاه گفت: اهورامزدا به‌راستی ای اسپنتمان زرتشت؛درآنجایی‌که مرد پاکدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شیر و زن و فرزند وگله برخوردار باشد وگاو و راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگی خوش باشد درآنجا فراوان باشد». این پاسخ نمودار اساسی‌ترین ضروریات یك روستا در یك واحد اقتصادی آن‌زمان‌است.

دیگر بار می‌پرسد زرتشت و اهورا مزدا پاسخ می‌دهد: «در آنجایی زمین شاد است‌که‌گله و رمه؛ خرد و بزرگ پرورانده شود و در آنجایی که گله و رمه فراوان باشد». همچنین اهورا مزداگوید: ای اسپنتمان زرتشت، زمین ناشاد است اگر مدت زمانی شیار نشده بایر بماند اگر مردی درروی این زمین با دست چپ و دست راست کشت‌وکارکند، این زمین به‌اوچنین‌گوید: ای مرد که در روی من با دست راست و دست‌چپ کارکردی‌همواره من در آینده بارور خواهم بود. همیشه بهره‌بخش خواهم ماند. گذشته‌از خرمن خوب همه‌گونه روزی از من برگیرید[1].

دربارهٔ نیروبخشی جو در یسنا چنین آمده است: «چون جوآفریده شد، دیوان سراسیمه‌شدند و چون رویید دیوان دل خود را باختند و چـــون گل آن سرزد دیوان نالیدند و چون جو بار آمد دیوان پا به‌گریز نهادند. بنابراین مردم را وادارکه اینرا در اندیشه بسپارند: کسی‌که نخورد نیرو ندارد تا کارهای سنگین زندگی پارسایی را انجام دهد. نیرو ندارد که کارهای کشاورزی را از پیش ببرد، نیرو ندارد که دارندهٔ فرزندان شود هرجانداری در جهان به‌خوردن زنده ماند و چون‌غذا نخورد دیرنکشد که بمیرد[2]».

عقایدزرتشت یك عامل ترقی برای‌آنزمان بودکه ازاینرومردم رابه‌روستانشینی و شهرنشینی و محبت به‌حیوانات اهلی‌وگوسفند وگاو وسگ و احترام به‌آب‌ودرخت و زراعت دعوت می‌کرد. احترام به‌سگ‌برای پاسبانی‌گله، احترام‌به‌گاو برای زراعت صرفاًبرای رفع احتیاج و بهبود زندگی مادی است. درآیین زرتشت نه‌فقط انسان به مبارزه با دروغگویان، بزه‌کاران، زیانکاران دعوت شده بلکه تأکید شده تا با تمامی

۱ــ از فقره ۲ تا ۲۷ فردگرد سوم وندیداد.
۲ــ یسنا ۲۹-۳۱.

جانوران موذی نظیر مار، کژدم، مگس، مورچه، موش‌نیز مبارزه شود. این جانوران زیانکار بدین جهت از مظاهر اهریمن معرفی شده‌اند، که در معرض نفرت قرارگرفته و ازمیان برداشته شوند.

دامداری

دامداری که درکنارکشاورزی رکن دیگر حیات اقتصاد روستایی است‌درموارد زیاد در هرجا ارج نهاده شده: «گله‌پرواری و مزرعه گندم سودبخش را، مهر دارنده دشت‌های فراخ و رام چراگاهان خوب بخشنده را و آب مزدا آفریده را می‌ستاییم. گله‌پرواری را می‌ستاییم[1]» نظر به‌پاداش روز جزا برای‌بهترین کارهای ما، فرمانروایان و فرمانبرداران را برآن تشویق می‌کنیم که‌به‌گله و رمه آسایش وعلوفه روا دارند و ما می‌خواهیم اهورامزدا راکه ستور و راستی بیافریند. آبها وگیاه‌های‌خوب‌بیافریند، روشنایی و همه‌چیزهای خوب بیافریند[2]».

«نیروازبرای‌ستور، درود به‌ستور، گفتارنرم از برای ستور، پیروزی‌ازبرای‌ستور پوشاك از برای‌ستور، کشت وورزاز برای‌ستور[3]» ودر مهر یشت آمده: «در آنجاهایی که ستوران‌آرام دارند وپناهگاه سالم‌ستوران است‌مهرتوانا نگران است». این فقرات ارزش‌نظامی‌اسب رایادآورمی‌شودو توجه به‌این حیوان را که باید در میدانهای‌نبرد و هنگام شکار و طی مسافات‌سوار خود را به‌سلامت بگرداند، با نگهداری در جای‌سالم و تغذیهٔ خوب و خوشرفتاری تأکید می‌کند و تعلیم می‌دهد و همچنین خواستار است که برای چراندن دامها هیچ مرزو مانعی وجود نداشته باشد. در یسناها (۱۲) در این باره می‌گوید: «من روا می‌دارم آزادی رفت و آمد، آزادی منزل برای‌کسانی که در روی زمین با چارپایان بسر می‌برند». چون که در زمین فراخ اهورا، آفریدهٔ بلند و پهن‌وکوهها و چراگاههای بسیار و آب فراوان‌بر آن است[4]»

گاو بزرگترین‌موهبت اهورامزدابه‌انسان برای‌کارآمدی و ارزش‌سودرسانی‌اش

۱ــ هفتن‌یشت‌کوچك
۲ــ هفتن‌یشت بزرگ. کرده ۱ و ۳
۳ــ بهرام یشت
۴ــ فروردین یشت فقره۹

مورد قدردانی قرارگرفته: «نیروی ما ازگاو است. قوت دل ما از گاو است، تفاخر ما منوط به‌گاو است. چیرگی ما مرهون‌گاو است. خوراك ما ازگاواست. پوشاك‌ماازگاو است شیارماکه‌براثر آن غذا از زمین‌بیرون‌آید به‌وسیلهٔ‌گاو انجام‌گیرد[1]»وبالاخره در یشت‌ها تمامی جانوران‌که آدمی از آنها بهره می‌جوید هریك جدا از دیگری‌ستوده می‌شود: «روانهای چهارپایان اهلی را می‌ستاییم: جانوران‌بری را می‌ستاییم.جانوران آبی را می‌ستاییم. پرندگان را می‌ستاییم. جانوران بیابانگرد رامی‌ستاییم.فروهرهای این جانور را می‌ستاییم».

سازمان‌اجتماعی وطبقات

سازمانهای اجتماعی که در گاتهاویشت‌ها ذکر شده بدون تردید تاریخ دوره ماقبل هخامنشیان ایران شرقی و نواحی منضم به‌آسیای میانه را منعکس کرده است. واحد اساس اجتماعی‌در آن دوره، ویس به‌شمار می‌رود، ویس یعنی‌قبیله و همچنین ده‌که نقطه سکونت قبیله است. ویس به‌خانواده‌و خانوارهای جداگانه یعنی‌به«نمانه» (درگاتها به«مانه») تقسیم می‌شود. چند ویس جزو قبیله، تشکیل«زنتو» می‌دهندواین اصطلاح در شمار نامهای دیگربدین‌ترتیب‌نام برده می‌شود: «نمانه،ویس،زنتوداخیو» داخیو یعنی ایالتی‌که قبیله و یا اتحادی از قبایل در آنجا می‌زیسته‌اند

در اوستا قدرت‌های پنجگانهٔ اجتماعی به ترتیب سلسله مراتب بدین‌عبارتند: نمانوپاتی (یعنی حکمران خانه)،ویسپاتی (حکمران خاندان یاده)،زنتوپاتی(حکمران قبیله) و داخیوپاتی (یعنی حکمران ایالت). حکومت پنجم زرتشت است (یعنی روحانیون).

در بخش آینده‌که به‌دوره مدی‌ها یا مادی‌ها مربوط است به تفصیل در باره سازمان‌های اجتماعی خانواده‌ها و دوده‌ها و مراتب بالاتر و مشتقات آن بحث خواهد شد. چه‌بنظرمی‌رسدکه دوره مادی‌هافصل‌مشترك بین ظهور زرتشت و تمدن‌هخامنشی‌ها باشد. با مطالعهٔ طرز سازمان اجتماعی مادها به‌یاد می‌آید که همان نحوهٔ سازمان

۱ــ بهمن یشت‌باب ۲۲ ـ فقره ۶۱

۲ــ مستفاد از تاریخ ایران باستان دیاکونوف- ترجمه روحی ارباب صفحات ۸۸ تا ۹۹.

روستاها و ایالات در اوستا با حفظ اساس سازمان خانواده و قبیله ملحوظشده است.

اوستا مردم را ازنظر طبقاتی به سه‌گروه جداگانه تقسیم نموده است. این طبقات سه‌گانه‌غالباً باهم نامبرده‌می‌شوند: «موبدان»، «جنگجویان» و «کشاورزان». فقط در یك مورد طبقهٔ دیگری هم به آنها افزوده شده و آن طبقه صنعتگران است.

زرتشتیان نیك آیین پیرواوستا،دامداران ده نشین وکشاورزان هستند.دشمنان آنان پیروان و پرستش‌کنندگان «دیوها»هستندکه قبل‌از هرچیزتحت این عنوان‌کوچ‌نشینانی را می‌توان نام بردکه در بین آنان «تور» مقام اصلی را حایزاست.

درگاتها سازمان چهارگانه اجتماعی بدین ترتیب آمده: «خانه، کشتزار، ایالت» یا مشروح‌تر: «خانه، ده،کشتزار و ایالت». در تحت عنوان کشتزار (شویترا) ظاهراً باید زمین رادرنظرگرفت‌که جنبهٔ عمومی‌دارد[1]».

۱ــ مستفاد از تاریخ ایران‌باستان. دیاکونوف. ترجمه روحی ارباب. صفحات ۸۸ تا۹۹.

بخش دوم

شکفتگی تولید

و آغاز مرحله جدید زندگی روستایی

در دوران ایلامی‌ها و مادی‌ها

اوضاع جغرافیایی خاستگاه ایلامی‌ها ومادی‌ها

و نمایی ازوضع‌نخستین روستاهای‌غربی‌ایران

در بخش ماقبل تاریخی، بدون آنکه بحثی در باره ایلام و یا ماد به‌میان‌آید، ازسابقه‌کهن دوران زندگی روستاییان‌ایران سخن رفت و حال‌آنکه از هزاره سوم قبل از میلاد به‌بعد متعلق به‌تاریخ ایلام وبعضاً ماد بوده‌که قلمرو اولی‌گاه ازبین‌النهرین تا سند ودومی ازکاپادوکیه ونینوا تا جیحون وبلخ می‌رسیده‌است.تاریخ اقوام‌ایلامی و مادی باکمی تفاوت با هم شروع می‌شود، اما تا اواخر قرن هشتم قبل از میلاد که قدرت مادی‌ها ظاهر شود، حکومت غالب با ایلامی‌ها بوده است.

در باره قدمت‌مادی‌ها، دیاکونوف می‌نویسد: «از آغاز قرن نهم پیش‌ازمیلاد، پس از یك وقفه سیصدساله، بار دیگر درباره سرزمین ماد اطلاعاتی به دست می‌آید[1]» که این مورد نمودار موجودیت ماد از خیلی جلوتر از هزاره نهم قبل از میلاد است. گیرشمن و نویسندگان تاریخ‌جهان باستان نیز همین‌عقیده را دارند. از اینرو دراینجا سیرچگونگی اوضاع‌روستاها دردوران ایلامی‌ها ومادی‌ها، توأمان تعریف می‌شود:

به‌علت وضع خشن و ناهموار طبیعت و تفرق واحه‌ها در مناطق صعب و

۱ــ تاریخ ماد. دیاکونوف. صفحه ۱۸۵

پراکندگی جمعیت در نواحی شرقی و مرکزی ایران؛ باو جود توسعه‌بیش از پیش خانواده در جوامع روستایی، قرنها پیشرفت و تکامل شهرنشینی به‌تأخیر افتاد. تنها مورد استثنایی، منطقه جنوب غربی دشت سوزیانا (شوش) بودکه (چون از رودهای کرخه وکارون سیراب می‌شود) و در امتداد طبیعی بین‌النهرین واقع است، از مزایای مشابه دشت اخیر متمتع بود.لذا، از آغاز هزاره‌سوم قبل ازمیلاد عامل کمی‌پراکندگی روستاها در این‌قسمت از ایران یك مرکزیت مدنی ایجادکرد و همین‌جابودکه‌نخستین دولت متمدن ایلام به‌وجود آمد.[1]

هنری‌فیلدامریکایی‌ثابت‌کرده‌که‌دسته‌هایی‌از اقوام آریایی درعهد(پالئولیتیك) دیرینه سنگی از دره‌های جنوبی ایران‌گذشته و عموماً به‌سمت شمال غربی‌هجرت‌گزیده و از تنگه‌های سلیمانیه و رواندوز وارد سرزمین کردستان شده به سمت شمال توجه نموده‌اند. اشیاء مصنوع انسان‌هایی که معروف به‌موستری (سازندگـــان و استفاده کنندگان از سنگ چخماق) هستند در غار نزدیك سلیمانیه کشف شده است[2].

استعداد وافری‌که زمین‌های غرب ایران با مراتع پرورش اسبهای خوش جنس و اشجار میوه‌دار وحاصلخیزداشت سبب شدکه‌بدواً تمدن در این بخش پدیدارگردد. از اینرو در غرب ایران قومی نیرومند و کوهستانی سکنی داشتند به‌نام مردم ایلام. این قوم در اوانی متجاوز از چهار هزار سال قبل از میلاد چندین شهر ساخته بودند که مهمترین آنها شوش بوده. محل شوش روی بلندی ولبه کوهی است‌که به تمام جلگه مشرف می‌باشد. تاریخ ایلام که مدتها مستور بود در نتیجه حفریات مسیو دمرگان J.De Morgan درشوش‌کشف شد[3].

پیرامیت Pierr Amiet می‌نویسد: در سراسر آسیای پیشین،واحدهای‌کوچك ده‌نشینان، در آغازکار ترجیح می‌دادند در نـواحی مرتفعی که مشرف بر دشت‌ها بود مسکن‌گیرند. مسلماً آباد ومزروعی ساختن این نواحی در وهله‌اول بسیار مشکل‌بود. شاید به همین دلیل است که در ابتدای این دوره از شوش و نواحی اطراف آن هیچ

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام.صفحه ۲۴.
۲ــکرد وپیوستگی نژادی و تاریخی او. رشید یاسمی. صفحه. ۲۰ـ ۲۱
۳ــ آلبرماله‌ـ ژول ایزاك. تاریخ ملل مشرق و یونان. ترجمه عبدالحسین هژیر. صفحه ۱۲۹.

آثاری باقی نمانده است. ولی به‌تازگی در حدود صدکیلو متری آن در دشتی کوچك که همسایه بین‌النهرین می‌باشد ویرانه‌های علی‌کش Alikosh در نزدیکی موسیان کشف گردیده‌که نشان می‌دهد این ناحیه از خیلی پیش از اختراع ظروف سفالی‌وشاید در حدود ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد مسکونی بوده‌است.

۳۰۰۰ سال بعد، چند ده پراکنده از دوره نئولیتیك یا حجر جدید در ناحیه سوزیان وجود داشته‌که جلوتر و معاصر باقدیمترین ویرانه‌های‌بین‌النهرین‌سفلی بوده است‌که امروزه کشف گردیده‌اند. پراکنـدگی این دهات و انقطاعی که در سیر تحول طبیعی صنعت آنها مشاهده می‌شود، و یا بنا به گفته لویی‌لوبرتن «قومی پراکنده، با مسکن‌گزینی متناوب وحرکت متوالی و فراوان معرف دسته‌های‌کوچك متحرکی‌است که از یکدیگر به دور افتاده بـودند. این افراد ابتدا بسـاختن ظروف سفالی خشتی پرداخته‌اند، ولی به‌زودی تزیینات نقاشی را به‌کار خود افزوده‌اندکه این تزیینات از آن پس شاخص تمدن‌کهن اولین‌کشاورزان درسراسر شرق قدیم بوده‌است.

در اوایل هزاره چهارم قبل از میلاد، احتیاج اولین دهاتی‌ها به تمرکز اموال و قدرت که تـراکم و تسلطشان از سایرین بیشتر بوده سبب گردید که در ارتفاع سراشیبی خفیف بستر شرقی رود «شائور» شعبه‌کوچك آبدیز، به‌سرعت مسکن‌گیرند و این محل مرکز منطقه کشاورزی وسیعی گردید که شاید از همان هنگام به نام شوش خوانده شد[۱].

همچنین پیرامیت می‌نویسد: کاسه‌ها ولیوانها و دیگهایی مسین که در ایلام با مرده دفن می‌کردند با پارچه‌های‌ظریفی‌که دورآنها بسته می‌شده و جایشان هنوز باقی است و اشیاء دیگر مانند آینه، داس‌های پهن و سنجاق همه معرف صنعت فلزکاری بسیار شکوفا در ایلام ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد است[۲].

کاوش‌هایی‌که درجنوب‌غربی فلات ایران، در شهرایلامی شوش صورت‌گرفته، به‌موجب متون سومری معلوم داشته در شرایط شرف ایجاد سیستم بردگی در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد، رشد نیروهای مولده، یعنی ترقی کشاورزی، توسعه صنایع

۱ــ تاریخ عیلام. تألیف Pierre Amiet. ترجمه خانم شیرین بیانی. صفحه ۱۹-۲۰
۲ــ همان‌کتاب صفحه ۱۲۱

فلزی مس و برنز، پیشرفت سفال سازی و سایر حرفه‌ها، اختلافات اجتماعی راتشدید کرده است[1].

درایران مرکزی،موقع‌پیدایش‌مفرغ(۲۰۰۰ق.م) تغییرات مهمی‌به‌ظهورنرسید. اما مراکز روستایی به‌علت ترقی تکنیك تولید روستاها توسعه یافت و با وجود کمی آب وشرایط نامساعد طبیعی تولیدات کشاورزی و صنعتی تا حدی ترقی کرد و میان ایران مرکزی و غربی شوش روابط تجارتی پدیدآمد[2].

نام‌ها و عناوین مشتق از ده

واژه«داهیو» یا «دنگهو» در اوستا با معنی وسیع‌تری در مورد کشور به‌کار رفته و همچنین واژه «VîS ویس» که معنی عشیره و تبار یا نقطه مسکون دهکده می‌دهد به‌صورت ویسپاتی به خدای ده یا خداوند ویش اطلاق می‌شده. معنی دیگر ده و مختصات آن: آب، زمین و رستنی‌ها شوئیثر است. شوئیثر بطور کلی به صاحب واحد یا واحدهای اراضی و به‌شخص بزرگ زمین‌دار یا فئودال گفته می‌شده وواژه شاه از شوئیثر مشتق شده است. ورز منحرف واژه ویس (ده) نیز است یعنی کار کردن در نقطه مسکون و واژه دژ هم از ده آمده است.

بطوری که کریستن‌سن می‌نویسد: از روزگار بسیار قدیم، ایرانیان جامعه دودمانی تشکیل داده بودند که از حیث تقسیمات ارضی مبتنی بر چهار قسمت بود: ۱- نمانه(خانه). ۲- ویس (قریه). ۳- طایفه (زنتو). ۴- دهیو(کشور)[3].

دیاکونوف می‌نویسد: «دنگهو،داهیو Dahyu در اوستابه‌معنی‌کشورنامشخص آمده و درگاتها مجموعی است بزرگتر از شوئیثر، شاه یا ساستار فرمانروای کشور ورئیس نیروهای مسلح که برخی ازسران قبایل یا فرمانفرمایان چند دنگهو را تحت سلطه و حکومت خویش درمی‌آورد. دهیو و دنگهو بموجب منابع آشوری در ابتدا وسعت خاکشان از قلمرو یك قبیله کوچك‌تر بوده است ولی بعداً معنی و محتوی

۱ــ تاریخ جهان‌باستان. صفحه ۲۵۱.
۲ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه۵۵.
۳ــ ایران درزمان ساسانیان. کریستن‌سن- ترجمه رشید یاسمی.

وسیعتری‌پیدا کرده‌که به قلمروساتراپ کوچك‌که یك‌واحدمشخص‌سیاسی‌و-علی‌القاعده تا حدی نژادی نیز بوده-یا یك سرزمین کوچك کشور گفته می‌شده در آن زمان هنوز مقتضیات ایجاد قدرت‌استبدادی‌موجود نبود وشاهکان‌مادی فعالیت مایشایی‌نداشتند.

هرودوت می‌گوید مادیها مجامع و مجالس خلق داشتند و بلاشك شوراهای شیوخ از بهترین مردمان نیزوجود داشته است. اوستا نیزاز اینگونه جلسات‌وشوراها به‌نام هنجمن Hanjamana (انجمن) و «ویاخ» و «یاخمان» یاد می‌کند.

دیاکونوف همچنین در باره ویس می‌نویسد: Vîs - این‌کلمه دومعنی دارد: الف - عشیره و تبار. ب - نقطه مسکون یا دهکده (مثل «وس Bec »که درروسی قدیم به‌همین معنی بود. اصل همان معنی نخستین است. ویس Vîs عشیره پدر شاهی است که از نیای مشترکی - که غالباً واقعی بوده نه‌اساطیری - پدید آمده‌است.

بنابر قطعه‌یی که از نبشته بیستون نقل شده، ویس واحد اقتصادی جامعه‌بود. ضمناً ویس تنها به‌معنی خانـدان و عشیره نیست، بلکه نام متداول دهکـده و نقطه مسکون نیز می‌باشد و این می‌رساند که در آغاز دهکده‌ها عشیرتی و خاندانی بودند. بنابراین «خداوند ویس» در اوستا « VîsPati» تنها پیروشیخ خانـدان و عشیره نبوده بلکه‌رئیس ده - ده‌خدا - نیز محسوب می‌گشت. بدین‌سبب این‌که درکتیبه‌های‌آشوری از عـده‌کثیری «بلی‌آلی Belali» یا «خداوندان ده» مستقل یاد شده است جای‌شگفتی نیست و ظاهراً این کلمه ترجمه «ویسپاتی»مادی «خداوند و صاحب ویس» می‌باشد.

«خداوند ده» شخصی بـود صاحب مقام و جانشین سرخانـدان دوران سازمان جماعت بدوی، ولی درزمانی‌که جامعه طبقاتی رفته رفته قوام می‌یافت این اشخاص صاحب مقام، گرایشی داشتند تا به‌طبقه اشراف و ممتازی‌که طبقه حاکمه رابه‌وجود آورد مبدل شوند.

محتملاً چنانکه ازنبشته بیستون برمی‌آید،نمایندگان این‌گروه، بیش‌ازدیگران اموال گوناگون در دهکده‌ها (یا خاندانها یا عشیرتها) یا با دهکده‌ها مالك بودنـد. ضمناً شاید، «خداوند ده» انتخاب می‌شد و مقام وی موروثی نبود. این نتیجه گـرفته می‌شود که ویس Vis «دهکده» به‌معنی «خاندان» و «عشیرت» نیز بود و در عین‌حال در جاهای دیگر به‌معنی «کدخدا» و «ریش سفید ده» نیز خوانده می‌شود.

با اینحال اگر جامعه‌یی که در اوستا از آن یاد شده و جامعه ماد (در قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد کـــه به‌آن مشابهت داشت) سازمـان اجتماعی‌شان کاملاً براصل خاندانی و خویشاوندی مبتنی می‌بود، تکوین طبقات در آنها غیر مقدور می‌گشت. چنانکه می‌دانیم آنجایی که جامعه در عوض تقسیمات عشیرتی و خانـــدانی از روی علایم ارضی تقسیم شود، این خود یکی از نشانـــه‌های پیدایش دولت است. بدین سبب دهکده‌ها (ویس‌ها) گاهی هم عشیرتی خالص نبودند و اگرهم حالت‌عشیرتی را حفظ می‌کردند بهر تقدیر، جزویك واحد ارضی جماعتی محسوب می‌گشتند که‌در کتاب «گاتها» شوئیشر نـامیده شده است. (عـادةً «بخش و بلوك» (بـــزیرك Bezirk ترجمه‌می‌شود یا مزرعه یا زمین شخم زده). شوئیشر واحد ارضی است و «آب وزمین و رستنی‌ها بدان تعلق دارد. ظاهـــراً بخش یا بلوك (شوئیشری) جماعت روستایی با «ورزان» که به‌زبان پارسی بـاستانی «وردن Vardana» یعنی دهکده یا نقطه مسکون گفته می‌شد مطابقت داشت. کلمه «ورزن - Varazana »با ریشه فعل «ورز Varaz» به‌معنی کار کردن نیز مربوط است. گمان می‌رود که ورزن نقطه مسکون یـا دهکده جماعت‌های روستایی مجاور یکدیگر بـــوده و ممکن است بـــا «ویس Vîs»یا دهکده انطباق‌پذیر باشد و یا چند ویس راکه به‌یکدیگر پیوسته بودند دربر می‌گرفته است. بنابراین شوئیشر گاهی در فهرست بالاتر از ویس است و گاهی جانشین آن.

شاید «ده - دژ» مقر فرمانفرمایان خردی بوده که در منابع آشوری مذکـــور است و در اوستا نیز به‌نام «ساستر Sastar » آمده است.

ناحیه‌یی که تابع این فرمانفرما بوده به‌دژوی مربوط بود. «خشاثرا» بـه‌معنی قدرت و قلمرو خوانده می‌شد. گرچه ممکن است که قدرت فلان یا بهمان فرمانفرما در بعضی موارد فقط در حدود یك ده مستحکم نفاذ داشته. این خداوند (پیر) ده که انتخابی بوده در عین حال داور انتخابی و رئیس دادگاه جماعت نیز بوده است[1].

در چنین شرایطی در زندگی روستایی آن زمان در میان مادی‌ها مردخردمندی بود به‌نام «دیوگ» که در دهکده خود بسیار محترم شمرده می‌شد. مادی‌های ساکن

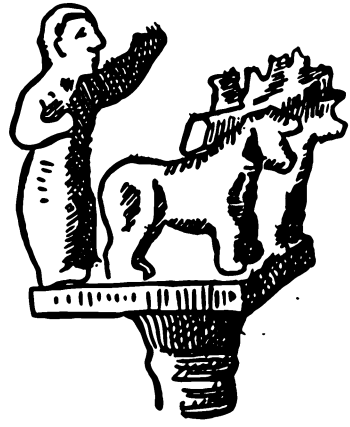
۱ــ برای اطلاع بیشتربه‌تاریخ ماد دیاکونوف. ترجمه‌کریم کشاورز. ازصفحه ۲۳۲ تا ۲۳۹ مراجعه شود.

دهکده چون دیدند کـــه او عدالت را بهتر وبیشتر ازدر میان مردم رعایت مـــی‌کند به‌داوریش برگزیدند.

چون دزدی و بی‌قانونی در دهکده زیاد شد، مادی‌ها در یکجا گـــرد آمدند و نطق‌ها ایرادکردند وبه‌قدرت سلطنت تمایل نشان دادند، تا اینکه «دیوک» یا «دیااگو» را حدود سالهای (۷۸۸ یا ۷۴۵ ق . م) به‌سلطنت برگزیدند و او اولین و سرسلسله پادشاهان ماد گردید.

کشاورزی

چنانکه ملاحظه شد، با وجود پراکندگی زیاد روستاها و کمی آب ونامساعد بودن شرایط طبیعی، کشاورزی در نواحی شرقی و مرکزی ایران در عهد ایلامی‌ها از هزاره سوم تا هزاره اول میلادی، به‌واسطه شکفتگی و رشدتکنیك تولید پیشرفت قابل توجهی کرد و همچنین در غرب به‌علت رودخانه‌های کارون و کرخه و روستاهای حاصلخیز و تولیدات صنعتی بیشتر، با پراکندگی کمتر جمعیت، پیشرفته‌تر از شرق



شخم به‌وسیله گاو نر ـ سر عصای ناتمام . قریب (۲۰۰۰ ق . م).
از کتاب تاریخ ماد. دیاکونوف

ونواحی مرکزی گشت و در نتیجه مرکز قدرت اقتصادی و حکومت ایران شد.

ریچارد.ن.فرای می‌نویسد: «رود کارون و شعبه‌های آن، دشت را حاصلخیز ساخته بود و در نتیجه خوزستان مرکز تمدن و دستگاه سیاسی گشت[1]».

دره قدیمی سوزیانا (سرزمین رودهای کارون و کرخه) که از لحاظ شرایط طبیعی شباهت زیادی با بین‌النهرین دارد، یکی از قدیمی‌ترین نواحی کشت غلات در آسیای نزدیك به‌شمار می‌رود ومرکزسفال منقوش (رنگین) می‌باشد. این سفال برای جوامع کشاورزی‌آسیا در زمان انتقال ازعصرحجربه‌دوره مس و تکامل تشکیلات‌اولیه اجتماعی نمونه بسیاربارزی است. ساکنان قدیم‌سوزیانا (ایلام) ظاهراً متعلق به‌هزاره پنجم قبل از میلاد هستند. آغاز سکونت زیاد در شوش که هزاران سال مرکز اصلی ایلام بوده به‌اواسط هزاره چهارم قبل از میلاد می‌رسد. این دوره مربوط به تشکیل تمدن شوش الف است که ظروف نازك‌ساخت دست با نقوش هندسی به‌رنگ سیاه و یا قهوه‌یی به‌همین دوره تعلق دارد. این نقش تا اندازه‌یی معتقدات مذهبی شکارچیان و کشاورزان این نواحی را مجسم می‌کند.[2]

هنری فیلد امریکایی ثابت کرده که انسان آریایی درعهد پالئولیتیك (دیرینه سنگی) در غرب ایران یك نوع غله کشت کرده که علماء آنرا «امر Emmer» گویند و آنرا اصل گندم زراعتی فعلی دانسته‌اند. در مقاله Schulz در نبات‌شناسی ۱۹۱۳ صفحه ۳ آمده این غله در حوالی کرند کشف شده است[3].

ساکنان ایران از دیرترین روزگار علاقه بسیار به‌داشتن باغ‌های زیبا و فرح‌انگیز داشته‌اند. در اولین آثاری که مردم فلات ایران در روی ظروف منقوش به‌درخت‌ها و شاخ و برگ‌ها از خود به‌جای گذاشته‌اند علاقه به‌باغ و باغداری را منعکس نموده‌اند.

مردم ایلام اصولاً برای باغها و بیشه‌ها یکنوع احترام فوق‌العاده قایل‌بودند و بیشه‌های متبرك جزو ابنیه دینی آنها محسوب می شده است و قسمتی از معابد

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸.
۲ــ تاریخ ایران باستان. م.م. دیاکونوف. ترجمه روحی ارباب. صفحه ۵۱.
۳ــ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او به‌قلم رشید یاسمی. صفحه ۲۰ ــ ۲۱.

آنها را تشکیل می‌داده است. سرپرسی سایکس می‌نویسد: در اساطیر بابلی آمده که چون گیلگامش پادشاه اساطیری بابل خواست به‌تلافی حمله‌یی کـــه خومبابا پادشاه ایلام به‌بابل‌آورده ومعابد بابل را ویران ساخته بود به‌خومبابا بتازد و او را غافلگیر کرده از پای در آورد. از زنی ساحره کمك خواست و دریافت که خومبابا در بیشه متبرکی بسر می‌برد. پس ترس از خود دور ساخته و با خـادم خود قـــدم به‌آن بیشه مقدس نهاد. در آنجا او به‌درختهای سرو آزاد رسید و لمحه‌یی درمقابل آنها باحال وجد و سرور توقف کرد و بلندی و قطوری آنها را تحسین کرد و مکانی را کـــه خومبابا در آنجا گردش می‌کرد درنظر آورد و دیدکه خیابانهایی در میان ردیف‌های درختان با کمال دقت و مراقبت در آنجا احداث کرده‌اند[1].

همچنین معروف است که بخت‌النصر در بابل باغهای معلقی برای زن ایرانی خود «امی‌تیس» دختر هووخشتر پادشاه ماد ساخت. این باغها برای خشنودی خاطـــر «امی‌تیس» به‌سبك باغهای مادی برصفحه بلندی ساخته شده بود و چنین به‌نظر می‌آمد که درختان آن معلق است. باغهای مزبور را یونانیهای باستان یکی از عجایب هفتگانه قدیم می‌شمرده‌اند[2].

در زمان اسکندر این باغهای‌معلق هنوز موجودبود و در ارك بابل قرارداشت و روی پایه‌های سنگی قرار گرفته بود. روی این پایه‌ها خاك رستی ریخته و در آن اشجار زیاد کاشته بودند. به‌مرور این اشجار به‌قدری نیرومند شده بودکه هشت‌ارش قطر و پنجاه پا ارتفاع داشت[3].

دره وسیع و حاصلخیزی‌که بنابه حکایت هرودوت، دیوکس (دیااگو)پایتخت خود را در آنجا (همدان) ساخته و هفت ردیف دیوار به‌دور آن کشیده بود، از دو دامنه کوه الوند تشکیل یافته و از رود مرادبیك چای وعـــده زیاد دیگری از نهرها مشروب می‌شد.بواسطه وفورآب همیشه در شهر واطراف باغات،میوه وانگور فراوان بود و زراعت هم می‌شد[4].

۱ــ جلد اول تاریخ ایران. سرپرسی سایکس. صفحه ۷۶.
۲ــ تاریخ ایران باستان. مشیرالدوله. جلد اول. صفحه ۱۹۳
۳ــ جلددوم همان‌کتاب صفحه ۱۳۹۷.
۴ــ بارتلد. تذکره جغرافیای تاریخی ایران. صفحه ۱۸۷.

اومستد از باغهای زیبا و میوه‌زارهای دلنشین زیر شهر وکشتزارهای بارآور وجلگه‌های پهناور اطراف همدان‌که از جویبارهای‌الوندآبیاری‌می‌شوند یاد می‌کند[1]. و دیاکونوف می‌نویسد: «مسلماً مانناى پیشین (آذربایجان ایران) مرکز اقتصادی و فرهنگی امپراطوری ماد بود. این ناحیه از دیگر نواحی از لحاظ اقتصادی پررونق‌تر بود و در آن ثروتمندترین کشتزارها و تاکستانها و بیشه‌ها وجود داشت[2]. چنانکه‌از تواریخ برمی‌آید در دوره مادها و حتی پیش از آنها یعنی دوره ایلامی‌ها به‌توسعه و پیشرفت کشاورزی و باغداری و تولیدات روستایی توجه فوق‌العاده‌یی می‌شده است.

۱ــ تاریخ‌شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۴۱.
۲ــ تاریخ ماد. صفحه ۳۹۶.

دامداری

مادی‌ها، استادان پرورش اسب

عموم دانشمندان دیرین‌شناس در هنر پرورش اسب نزدمادی‌ها و صدور آن از ایران به‌بین‌النهرین و عربستان و مصر و دیگر نواحی اتفاق نظر دارند. هنر استفاده‌از اسب که در میان مادی‌ها سابقه چند هزار ساله داشته، نشانه توانایی دیرینه این قوم در تحرك، در جنگ و بهره‌بـــرداری از امکانات و شرایـــط طبیعی و داشتن استعداد پیشرفت دردیگر زمینه‌های زندگی روستایی بوده است.

روستانشینان مادی با استفاده از اسب بود که از پراکندگی زیاد روستاها کاسته و فواصل را تا آنجا کوتاه کردند که در نتیجه برقراری‌روابط کالایی فراوان، مراکز روستایی و شهرك‌ها ایجاد گردید و به‌قدرت اقتصادی و سرانجام به‌دولت و حکـومت رسیدند. آنان با بهره‌مندی از همین امتیازات بود کـــه توانستند دولت نیرومند و وحشتناك آشور را منقرض و خاکش را متصرف شوند.

اگرچه پیشرفت کشاورزی و پرورش دامهای شاخدار درمیان مادی‌ها به‌اندازه پرورش اسب شهرت نداشت ولی ترقی‌ایشان درآن امورهم به‌نوبه خود مورد تصدیق دانشمندان دیرین‌شناس می‌باشد.

حفریاتی که در غرب ایران صورت گرفته آثار فراوانی‌به‌دست داده‌که شهادت به‌پرورش واستفاده از اسب در دوران ایلامی‌ها و مادی‌ها دراین‌ناحیه‌دارد.ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: آثار مفرغی ایلامی‌ها کـــه طی نبش قبرهای آنان در لرستان کشف شده، مقدار زیادی دهنه وستام و یراق و حلقه دهنه بـــه‌دست داده که نشان می‌دهد اسب در زندگی مردم ایلام بیش از هرچیز اهمیت داشته است[1].

دیاکونوف نیز وقتی از آغاز زندگی روستایی مادی‌ها در غرب ایران تعریف می‌کند می‌نویسد: «دامداری مردم اسکان یافته، به‌خصوص پرورش دامهای بزرگ شکل اصلی تولیدات بود. در عین‌حال‌که از زراعت وتـــاسیسات آبیاری نیزاطلاعات وسیعی داشتند[2].

تصویرگوسفندان وچهارپایان دراز شاخ روی سفالهای‌کشف شده درکوهستان زاگرس بسیار است که در دوره اول شوش De Morgan و در نهاوند Herzfeld و کرمانشاهان De Mecquenem و بوشهر و ری و شیراز و کاشان به‌دست آمـده است و حتی در سیستان و بلوچستان هم دیده شده است. بنابـــراین ارتباط تام بین آثار تمدنی ساکنان قدیم زاگرس با سایر اقوام ایران موجود است[3]. پیرامیت می‌نـویسد: از ۴۰۰۰ قبل از میلاد شوش تصاویرگوسفند را در مورد وقف و هدیه به‌الهه‌بزرگ، رئیس و نگهدار والا مقام شهر مشاهده می‌کنیم که خود نمودار رواج گله‌داری در آن زمان می‌باشد[4].

آشوریها استفاده از اسب را از مادی‌ها آمـوختند. گریشمن پس از آنکه از بی‌خبری آشوری‌ها از اسب و اسب سواری و کار آمدی آن در امور زندگی وجنگ صحبت می‌کند، در باره ناتـــوانی آنان در مقابلـه با سواره‌نظام مـــادی‌ها می‌نویسد: «برای‌محاربه با سواره نظام بایدسواره نظام تشکیل داد و این‌کاری بودکه آشوریان کردند. ایرانیان، قرنها پیش ازآنکه خود را مهیای محاربه با رومیان‌کنند

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۱۰۱.
۲ــ تاریخ ماد. صفحه ۲۳۱.
۳ــ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. به‌قلم رشید یاسمی. صفحه ۲۱. چاپ اول.
۴ــ تاریخ ایلام. پیرامیت. ترجمه خانم شیرین بیانی، صفحه ۲۷.

و آنان را مجبور به‌تشکیل سوارنظام سازند، در جنگ‌های خویش با آشور، قوم‌اخیر را به‌پذیرفتن این تغییر ملزم نمودند[1]». وآشوریان بعدها در دوره تسلط خودبرنواحی غربی ایران تقریباً جزاسب چیزی‌به‌رسم خراج از مادیها نمی‌گرفتند.دیاکونوف‌ضمن تأیید این مورد از دامهای بزرگ شاخدار و گوسفند که به‌وسیله مادی‌ها پرورش و تکثیر می‌شده و نیز از آشنایی آنان با پرورش شتران دوکوهان باکتریایی تعریف می‌کند[2]. و اومستد نیز از گله‌های گوسفند و بز و اسبان نسایی که اطراف همدان می‌چرند سخن می‌گوید[3].

در باره پرورش اسب در ایران زمان مادی‌ها هرودوت می‌نویسد: «اسب مادی دردوران قدیم شهرتی به‌سزاداشت.این اسبهاهمه پرخون وظریف وخوش اندم،متوسط و متناسب و پرجست وخیز هستند. پیشانی آنها راست ونیمرخشان هموار می‌باشد[4]». پیترمان می‌نویسد: اسبهای ایرانی با سلطنت ایرانیان نخستین درایران، از این‌کشور به‌آسیای صغیر وبین‌النهرین رفته و آشوریها ازبدواستقراردولت‌خود درصدد به‌دست آوردن اسب‌های‌ایرانی‌برآمده و برای رسیدن‌بدان‌آرزوی هرچندیکبار هجومی به‌ایران می‌آوردند و همواره در اندیشه غارت اسبان ایرانی بوده‌اند. نقش‌های برجسته‌یی که از آنها در این مورد به‌دست آمده شاهد این مدعاست[5].

در قرن‌های هشتم و هفتم قبل از میلادکشاورزی و دامپروری رشته‌های‌اصلی اقتصاد مادی‌ها را تشکیل می‌داد وحال‌آنکه صنایع دستی تازه روبه‌توسعه نهاده بود. مادی‌ها به‌عنوان‌پرورش‌دهندگان اسب شهرت‌داشتند و ازدیرباز از ارابه‌هایی‌که‌دارای چرخهای صفحه‌یی Discoïdeبود استفاده می‌کردند[6].

در سرزمین پارسی‌ها رشد زندگی روستایی ودامداری و وضع مناسبات‌تولیدی وتمدن در سطح مادی‌ها نبود. مهمترین فعالیت‌های اقتصادی چرانیدن گله‌های بزرگ

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۷۵.
۲ــ تاریخ ماد. ۲۴۲ ـ ۲۴۳.
۳ــ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۴۱.
۴ــ هرودوت. کتاب ۷. بند ۴ واسترابون ۱۳:۹
۵ــ اصل اسب. پیترمان. صفحه ۴۱۳.
۶ــ تاریخ جهان باستان. دانشمندان دیرین‌شناس شوروی. ج ۱ . ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

گوسفند وبز در دره‌های کوهستانها ونگهداری گله‌های گاوبود. در جلگه‌ها روستاها با کمك آبیاری از قنات‌ها یك کشاورزی ساده را از پیش می‌بردند. بطورکلی سادگی نسبت‌به‌مادهای خصیصه‌زندگی اقتصادی وروستایی پارسی‌ها بود. و حال آنکه مطابق الواحی که از نواحی ایلامی و مادی به‌دست آمده به‌گفته اومستد در همین زمان سندهای بسیاری مثل وامهای بذر، خوراك، سیم و قراردادهای معمولی بازرگانی، فروش زمین، ملك یا خانه یاکشتزارها واجاره‌نامه برای آنها و رسید پرداخت اجاره‌بها، فروش برده، صورت رعیتهای وابسته به‌زمین‌های زراعتی بزرگ و معاملات با آنها، صورت روستاییان آزادی که کار می‌کردند و موارد بسیار دیگر از این قبیل دیده می‌شود[1] که نسبت تفاوت فاحش پیشرفت تمدن ایلامی‌ها و بعداً مادیها را نسبت به‌پارسی‌ها نشان می‌دهد.



نقش برجسته بانوی بافنده منسوب به‌دوره ایلامیان
دومورگان: ازکتاب خاطرات هیئت فرانسوی در ایران. جلد یکم. پلان ۱۱

۱ــ تاریخ شاهنشاهی‌هخامنشی. اومستد. صفحه ۱۰۵

گوسفند وبز در دره‌های کوهستانها ونگهداری گله‌های گاوبود. در جلگه‌ها روستاها با کمك آبیاری از قنات‌ها یك کشاورزی ساده را از پیش می‌بردند. بطورکلی سادگی نسبت‌به‌مادهای خصیصه‌زندگی اقتصادی وروستایی پارسی‌ها بود. و حال آنکه مطابق الواحی که از نواحی ایلامی و مادی به‌دست آمده به‌گفته اومستد در همین زمان سندهای بسیاری مثل وامهای بذر، خوراك، سیم و قراردادهای معمولی بازرگانی، فروش زمین، ملك یا خانه یاکشتزارها واجاره‌نامه برای آنها و رسید پرداخت اجاره‌بها، فروش برده، صورت رعیتهای وابسته به‌زمین‌های زراعتی بزرگ و معاملات با آنها، صورت روستاییان آزادی که کار می‌کردند و موارد بسیار دیگر از این قبیل دیده می‌شود[1] که نسبت تفاوت فاحش پیشرفت تمدن ایلامی‌ها و بعداً مادیها را نسبت به‌پارسی‌ها نشان می‌دهد.

نقش برجسته بانوی بافنده منسوب به‌دوره ایلامیان
دومورگان: ازکتاب خاطرات هیئت فرانسوی در ایران. جلد یکم. پلان ۱۱

۱ــ تاریخ شاهنشاهی‌هخامنشی. اومستد. صفحه ۱۰۵

در قرن ششم قبل از میلاد اموال‌پارسیان عبارت ازمراتع و دام‌ها وشاید عده‌یی برده بود که هنوز مزارع وباغها و مؤسسات‌زراعتی نمی‌توانست بخش اصلی وخاص اموال یك‌فرد پارسی را تشکیل دهد تا از او یك ملاك بزرگ یا فئودال به‌وجود آورد. در این زمان سطح پیشرفت اقتصادی آنان در مرحله وضع مردمی که در اوستا از ایشان یاد شده بود. یعنی در مرحله انتقال جوامع اشتراکی اولیه به‌جوامع برده‌دار و رعیت‌دار ویا در شرف ایجاد برده‌داری‌که هنوز اغلب جماعات روستایی در سازمان عشیرتی و خانواده اشتراکی بسر می‌بردند و اعضای عادی آن با مشخصات نشانی‌های خرده اوستا به‌نام «واستری فشونیت Vastrya ـ Fshuyant» (دامداران کشاورز) خوانده می‌شده‌اند. از سوی دیگر دومین تقسیم اجتماعی کار ـ یعنی تجزیه پیشه اززراعت تازه‌آغازگشته بودکه اینهم‌نمودار دوره‌یی می‌باشدکه هنوز از مرحله دوره اوستا که از پیشه‌وران (Hüti) در ردیف کاهنان و بزرگان وکشاورزان و دامداران یاد می‌کند پیشتر نرفته بوده است[1].

هرودوت در داستان چگونگی نجات نوزاد ماندانا (کورش) از مرگ، ازگاو‌ـ چرانی صحبت می‌کند به‌نام میترداتس که‌گاوهای پادشاه را درکوه‌ها می‌چرانده[2] که ازآن می‌توان استنباط‌کردکه در اواخر سلطنت مادها دامپروری یا دامداری به‌صورت رشته‌یی که شکل کامل آن است رسیده بوده است.

۱ـ تاریخ ماد. دیاکونوف. صفحه ۲۳۱.
۲ـ تاریخ هرودوت. جلد اول. صفحه ۲۰۷.

آبیاری مصنوعی

در بخش ما قبل تاریخی، مطابق اسناد وندیداد و تحقیقات دیرین‌شناسان از سابقه خیلی کهن قنات (کاریز) سخن رفت. بازدر دوره‌ایلامی‌ها ومادی‌ها به‌اخبار بیشتری درباره‌فن آبیاری مصنوعی برمی‌خوریم ومی‌بینیم که در غرب ایران که مورد توجه دانشمندان باستان‌شناس است‌ساکنان‌آن از ابتدا به‌فکر کندن چاه وبالا کشیدن آب به‌سطح زمین بوده‌اند. درکاوش‌هایی که درسال ۱۳۴۴ به‌وسیله یک هیئت باستان‌شناس ایرانی در منطقه شوش انجام شد، درمحل شهر شاهی درضمن عملیات حفاری، به‌طبقات شهرباستانی شوش برنوعی چاه غیر ازکاریزبرای استفاده از آبهای زیرزمینی برخورده‌اندکه در اواخر هزاره سوم قبل‌از میلاد در غرب ایران معمول بود. آب این چاه بوسیله چهارپایان به‌سطح زمین بالا کشیده می‌شده است.

چنانکه مورخین و باستان‌شناسان معلوم داشته‌اند در دوره ایلامی‌ها فن آبیاری مصنوعی در شرق و غرب ایران معمول و نسبت به‌سابق پیشرفته‌تر بوده است. ریچارد.ن.فرای درباره فراوانی قنات در زمان مادی‌ها که نشانه پیشرفت و تکامل ابزاروفن‌آن از دوره ایلامی‌هابه‌بعد است می‌نویسد: «این مجراهایا جوی‌های‌زیرزمینی از روزگار باستان ساخته می‌شد. زیرا که «پولیبیوس Polybius» از وجود آنها به‌فراوانی در ماد خبر می‌دهد[1]».

۱ــ میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. صفحه ۵۱.

اومستد از جلگه‌های فارس که روستانشینان آن زمین‌های مزروعی خود را با کمك قنات آبیاری می‌کنند[1] ودیاکونوف نیز از تأسیسات آبیاری و اطلاعات وسیع مردم روستانشین این استان[2] دراین فن سخن می‌گویند. همچنین مورخ اخیر ضمن گفتگو از دامداری مادی‌ها، درباره استفاده روستاییان غرب ایران از امر آبیاری مصنوعی‌آگاهی به‌ما می‌دهد[3]. البته‌آبیاری بوسیله ایجاد نهرها بسیار معمول بوده، تمام باغهای میوه و تاکستانها و زمین‌های مزروعی اطراف همدان از رود مرادبیك‌چای و عده زیادی نهر به‌وفور آبیاری می‌شدند[4].

کتیبه‌های اورارتوری نشان می‌دهد که در اوایل هزاره اول میلادی درسرزمین اورارتور و در جنوب و شمال ایران عملیات مهم آبیاری معمول بوده و قنوات نیرومندی حفر می‌کردند که قسمتی از آنها با سنگ ساخته می‌شده و در نتیجه سرزمین‌های بایر را تبدیل به‌زمین‌های فلاحتی می‌کردند[5].

مشهور است که در نتیجه قدرت و تسلط کیاکسار پادشاه ماد (۶۲۴ و۵۸۴ ق.م) در دنیای آن زمان، بخت‌النصر پادشاه بابل به‌خواستگاری دختر او Nitokis رفت و این پیوند را وسیله جلب دوستی وبرکنار نگهداشتن سرزمین تحت فرمانروایی خود از تعرض احتمالی ایران قرار داد.

بنا به‌عقیده مورخین و باستان‌شناسان این ازدواج ارتباطی خاص با یك روش جدید آبیاری به‌سبك ایرانی دارد که در بابل به‌کار بسته شده بود. باستان‌شناس معروف Koldway طی حفریات خود در بابل درگوشه شمال شرقی برج جنوبی به‌این مورد برخوردکرده است. درصورتی‌که در بابل روش‌های آبیاری زیاد ومتنوع وجود داشته و این طریقه آبگیری در نوع خود چه در شهر بابل چه در تمام سرزمین عراق بی‌همتا بوده است.

این روش آبیاری باغهای معلق بابل کـــه بخت‌النصر برای همسر ایرانی خود

---

۱ ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه دکتر مقدم. صفحه ۱۰۵.
۲ ــ تاریخ ماد. صفحه ۲۳۱.
۳ ــ همان کتاب ۲۴۲.
۴ ــ بارتلد. تذکره جغرافیای ایران. صفحه ۱۸۷.
۵ ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۸۰

نیتوکیس‌ساخته بود باید توسط متخصصین ایرانی در این فن دربابل معمول شده باشد. آبهای تحت‌الارضی به‌وسیله دستگاه‌های آبگیری به‌شیوه ایرانی جمع‌آوری و برای مشروب ساختن باغات و مزارع قصر به‌کار می‌رفته است.

براساس گزارش Benassos این روش آبیاری را بخت‌النصر برای همسر ایرانی خود به مثابه آنچه در اکباتان معمول و رایج بوده هدیه کرده است، تا همسرش در جایی زندگی کندکه‌درآنجا مناظری شبیه مناظرمیهن‌خویش را ببیند. طبق توضیحات و تشریحاتی‌که درگزارش مذکور داده شده این سیستم آبیاری عبارت از همان قنات ایرانیان است‌که در ۲۶۰۰ سال پیش توسط ایرانیان در سرزمین بین‌النهرین به‌وجود آمده است[۱].

۱ ــ هنر آبیاری و سد سازی ایران، سخنرانی دکتر مهندس غلامرضا کورس استاد دانشگاه تهران. صفحه ۴۱.

اقطاع داری(فئودالیسم دولتی)

اقطاع به طور اعم قطعه زمینی بزرگ بوده از زمین‌های خالصه یا دیوانی یا وقفی یا مفتوحه و به طور اخص نیز گاه سهمی از محصول کـــه با شرایط و تعهدات متفاوتی به استانداران وفرمانداران یا اشخاص خاص برای مدتی معین یا تمام عمر و یا گاه بصورت موروثی واگذار می‌شده است. این سیستم زمینداری در ایران از بعد پیدایش طبقات و دولت یعنی ازعهد ایلامی‌ها تا پایان‌دوره قاجاریه بعضاً با عنوانهای دیگر مثل سیورغال وتیول معمول بوده است.

اقطاع دیوانی بـــه هرکس تعلق می‌گرفت به این معنی بود کـــه او حکومت ولایت و یا ایالت محل اقطاع را دارد. اقطاع منشأء قدرت اقتصادی شخص بود . به عبارت دیگر در هر زمان اعطای اقطاع به هر عنوان به مثابه شناختن حق حاکمیت بالفعل به‌اصطلاح امروز «defacto» یك امیر بریك ناحیه یایك‌ولایت یایك‌ایالت بوده است.

ازآثار مصیبت بار این سیستم آنکه. هرگاه پادشاهان قدرت اداره هربخش از کشور رانداشتند، فئودالهای اقطاعات را به‌طمع تصرف اقطاع یکدیگر به‌جنگ هم انداخته و با کشانده شدن اجباری روستاییان بیچاره به این جنگ‌ها، روستاها به خانه‌خرابی می‌افتاد.

در حقیقت اقطاع داری فئودالیسم دولتی درسیستم زمینداری است که ما در هر دوره از تاریخ ایران آنرا به نوبت باخصایص زمانی خود مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

اولین و قدیمترین موردآن در عهد «سوکالماه Sukkalmah» پادشاه ایلام بود که ادعا می‌کرد از جانب خدایان اختیارات دارد. این پادشاه استاندارانی در فرمانش بودند، هریك صاحب اقطاع که قدرت‌شان درجه به‌درجه نسبت به هم کمتر بود و با طی مدارج به مقام اعلا می‌رسیدند. با توجه به این امر مشاهده می‌شود که درآن زمان سیستم فئودالی به طور پردامنه و منظم عملی‌گردیده است و با واگذاری اراضی که در حقیقت اقطاع یا تیول محسوب می‌شدند زمینداران بزرگ یا فئودالها هریك در بخشی ازکشور حکومت می‌کردند. مدرك گرانبهایی که از شوش به دست آمده مؤید این نکته است[1].

دادن اقطاع یاتیول ازطرف پادشاه به‌اعضای فرمانبردار و یا وابستگان وکسان خود، ازهمان‌آغازجزء طبیعت سلطنت مطلقه بوده، چه تسلط به‌یك سرزمین بزرگ و اداره آن بدون سهیم کردن شرکا و همدستان و بدون دادن منافع کافی از اراضی، غیرعملی وناممکن بوده است. از این‌جهت درهرناحیه از ایران، آنجایی‌که ایلامی‌ها به‌سبب رشد مناسبات جوامع روستایی وتکامل نیروهای‌مولده‌و ایجاد مراکز روستایی (شهرك) زودتر، یا آنجایی‌که مادی‌ها و بعد از آنها پارسی‌ها پس ازگذشتن از مراحل فوق دیرتر به قدرت و حکومت رسیده‌اند، طبعاً این قاعده همراه پیدایش سلطنت و پادشاهی به ظهور رسیده است.

لمتون می‌نویسد: در روزگار قدیم، در قسمت غربی ایران و بین‌النهرین هر پادشاهی که می‌خواست به ماموران ولشکریان خود حقوق بدهد؛ (بجای‌آن) مقداری زمین به آنان می‌بخشید. این زمین‌ها در واقع متعلق به شخص شاه بود و آنها را به رسم بخشش وتیول به اطرافیان وفادار خود می‌داد وآنها حق نداشتند آن زمین‌ها را (به‌موجب مواد ۴۶ و۳۸ و ۷۱ قوانین حمورابی) به فروش برسانند و خریدار موظف

۱ــ تمدن‌های باستانی خاور نزدیك ـ ژرژ گنتو. کتاب جیبی. ترجمه علی اصغر سروش.

است چنین زمینی را به فروشنده پس بدهد. قانوناً اشخاصی که این زمین‌ها به آنان سپرده می‌شد، آنها را تصرف می‌کردند نه تملك وهرکدام از آنان در ازاء استفاده از از چنین زمینی مکلف به انجام دادن خدمت خاصی برای پادشاه بود. ضمناً او حق نداشت که از خود سلب مالکیت کند و یا ملك خود را به دیگری انتقال دهد[1].

۱ــ مالك و زارع در ایران. لمتون. ترجمه آقای امیری. صفحه ۵۱.

پیدایش بردگی

دانش جامعه شناسی تاریخی، سیستم‌های بردگی، فئودالیته و سرمایه‌داری و مراحل بعدی آنرا، زاییده خصلت مشترك تولید و تکامل‌ابزارکار در ادوار تاریخ تمام کشورها می‌شناسد. درباره منشاء بردگی در جوامع مادی، م. ادیاکونوف می‌نویسد: قلعه‌ها در آغاز هزاره اول قبل از میلاد خود گواه پیدایش اختلاف سطح ثروت و جنگ‌های میان شاهکان و دولتهای خرده پا بود و این دولتها و شاهکان که اساس عشیرتی داشتند، در جنگ‌های دایمی برای تصرف زمین‌های یکدیگر به سر می‌بردند و هرگاه اسیرانی از یکدیگر می‌گرفتند آنها را برده خویش می‌ساختند[1].

در اینموقع بود که دیگر اسیران را نمی‌کشتند و آنها را با ابزار کار تکامل یافته‌یی که مازاد تولید داشت به‌کار وا می‌داشتند و ارزش‌های اضافی تولید آنها را تصاحب می‌کردند. برده‌داران ابتدا برده‌داری را با به کار گرفتن اسیران جنگی و استثمار آنان شروع کردند. چون برده‌داران با بهره کشی روز افزون از برده‌ها توانستندثروت بیشتری‌بیندوزند ازاینروبرای‌حفظ منافع طبقاتی وگسترش‌سلطه خود، با اتحاد با یکدیگر در مقابل مردم بی‌برده وفقیر سازمان اقتصادی بهره‌کشی‌مشترکی به وجود آوردند. شاهکان با تکیه به این طبقه به طمع مزه شیرین داشتن برده‌های

۱ــ تاریخ ماد. صفحه ۴۴.

بیشتر هرزمان به‌سرزمین‌های مجاور خود حمله می‌کردند وبا شکار اسیران به‌برده‌های خود می‌افزودند.

کم‌کم پس از افزایش برده‌های بیگانه‌نوبت به‌بردگی‌کشاندن مردمان‌عشیره‌ها و قبیله‌های خودی رسید. هرقدر مال و ثروت صاحبان ملك و برده زیادتر می‌شد با وضع مقررات و ایجاد شرایط به نفع طبقه بالا، قدرت جذب دستمایه‌ها و اموال‌طبقه پایین درآنان بیشتر می‌گشت و در نتیجه‌مردمان کم برده و بی‌برده وفقیر رفته‌رفته همه چیز خود را از دست‌می‌دادند. آنان با دیدن تحلیل رفتن نیروی مالی و توانایی خود ناچار با درگروگذاشتن‌زمین‌ها ویادامهای‌خود به‌آنان مقروض‌می‌شدند. ادامه‌ی‌ـ دادن وگرفتن این وامها با بهره سنگین به سود برده‌داران بار سنگینی بود بر دوش وامداران ، تا اینکه کار آنان را به جایی کشانید که از عهده پرداخت بر نیامده و مایملك خود را رفته رفته ازدست دادند. بعد ازآن هم مجبور شدندبا درگرو گذاردن نیروی‌کارشان، خویشتن را نیزدراختیار برده‌داران در آورده ،برده شوند.بدین ترتیب برای برده‌دار و طبقه بالا، معنی همطایفه‌یی و عشیره‌یی از بین رفت و فرد همخون و قوم خویش هم در ردیف اسیر بیگانه‌درآمد.

گیرشمن پس از شرح تبدیل دهکده ما قبل تاریخی سیالك به شهری مستحکم، درباره مناسبات شاهکی وبزرگان برده‌دار بابردگان می‌نویسد: «روسای جدید نه تنها با امرای محلی، بلکه با یکدیگر هم می‌جنگیدند ... امیر (شاهك) با بزرگان تابع و ملتزم رکاب زندگی می‌کرد و بر روستاییان حکومت می‌نمود. وی درآمد خود را ازاملاك خویش‌تأمین می‌کرد. وبرای شکارکردن و صید ماهی و تربیت اغنام عوارض وضع می‌نمود. او مالك زمین‌های اختصاصی بود که کارگران برده‌در آن کار می‌کردند و روستاییان می‌بایست برای او همه نوع بیگاری و نیز به جهت امور عام المنفعه مانند ایجاد جاده‌ها ، قنوات ، پلها و استحکامات کار کنند[1]».

ایلام به‌خاطرموقعیت‌جغرافیایی مساعد و شرایط‌ممتاز مدنی‌خود در غرب ایران یکی‌از کانونهای مهم‌برده‌داری آسیا بود.کاوش‌های شوش و پرسپولیس با به دست‌ـ دادن متون سوری از هزاره سوم قبل از میلاد نشان می‌دهد که در ایلام در دره‌های

۱ــ ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه ۷۰.

کارون و کرخه یك دولت برده‌دار تشکیل شده‌بود.[1]

در زمان تشکیل دولت ماد درقرن‌هشتم قبل از میلاد در سرای امیران، غلامان وکنیزان و انواع پیشه‌وران برده وجود داشتند. بر اثر وقوع جنگ‌ها روند تمرکز ثروت و اختلاف درآمد سریع‌ترگشت وبرده‌داری نزد مادها رونق روزافزونی یافت[2]. درزمان هوخشتره درقرن ششم‌پیش‌ازمیلاد استفاده ازکار بردگان چه‌برای خدمتگزاری بزرگان وچه برای بهره‌گیری اقتصادی قوت گرفت . درکنار این امر دولت ماد از نیروی کار بردگان درامور کشاورزی و صنعتی و استخراج معادن و امور ساختمانی استفاده می‌کرد.[3]

۱ــ تاریخ جهان باستان. صفحه ۲۵۱.
۲ــ همان کتاب. صفحه ۲۵۳.
۳ــ به بحث شیوه تولید آسیایی صفحه ۱۶۵ مراجعه شود.

فئودالیسم وبردگان زمین (سرف‌ها)

مراکز مبادلات جوامع روستایی، در هر یك از بخش‌های ایران، با سیر ترقی و پیشرفت نیروهای مولده و تکامل روابط تولیدی به نوبت یکی پس از دیگر، منجر به جوامع‌شهری‌ومراکز قدرت اقتصادی‌شدند و ضمناً هربار درگرما گرم هریك‌از این تحولات زیرکان ونیرومندان هرکدام ازاقوام در هر ناحیه به‌اقتضای موقعیت تاریخی به‌نوبت‌درایلام، ماد،فارس، پارت، به‌فرمانروایی رسیدند. چراکه پارتی‌ها ازپارسی‌ها و پارسی‌ها از مادی و مادی‌ها ازایلامی‌ها عقب‌تربودند.

در موقعی که ایلام قرنهای متمادی رژیم توأمان برده‌داری وفئودالی را پشت سر گذاشته بود تازه نوبت حاکمیت سیاسی به ماد رسید. ماد در همان آغاز رسیدن به سلطنت، ضمن‌آنکه درشرف ایجادبردگی وسپس‌فئودالیسم‌بود،هنوز باز هم‌سازمان اجتماعی آن براساس عشیرتی VIS قرار داشت.

دیاکونوف با تأیید این مورد می‌نویسد: «مالکیت بر زمین به مرحله فئودالی نرسیده‌بود.اماصاحبان مراتع‌ودامها وزمین‌های‌مزروعی اکثریت داشتند[1]». دانشمندان دیرین شناس شوروی معتقدند به طور کلی سازمان اجتماعی ماد را می‌توان سازمان عشیرتی در حال پاشیدگی شمرد و توسعه دامـــداری و زراعت آن موجب پیدایش کار بردگان گشته بود.[2]

۱ــ تاریخ ماد صفحه ۲۲۸. ۲ــ تاریخ ایران. جلد اول. صفحه ۱۳. ترجمه‌کریم‌کشاورز.

جامعه ماد با تجزبه کامل، شکل کلاسیك خود را پیدا کرد که در آن دو طبقه مشخص در امر تولید به چشم می‌خوردند. یکی ملاکین بزرگ یـا فئودالها و دیگر کرتس‌ها یا برده‌ها و نیز روستاییان بسیار فقیر که بـا کرتس‌ها در شرایطی مشترك بسر می‌بردند. چون تولید بطور کلی و در هرحال درانواع خود خصلتی مشترك دارد تشکیلات اجتماعی وروابط طبقاتی‌درهردوره و درهرجانیز یکسان بوده‌است. درایران عصرمادها، فئودالیسم اساس تولید اجتماعی خود را روی‌کاربردگان زمین (سرف‌ها) و روستاییان فقیر که وضع مشابه آنان را داشتند گذاشته بود. بردگان زمین در فئودالیته ماد، همان‌ویژگی‌های سرف‌های اروپا را داشتند. فئودال صاحب زندگی و حیثیت انسانی آنها بود. از نظر حقوق مدنی در حاکمیت سیاسی حقی نداشتند، به‌زمین وابسته بودند و بیگاری می‌دادند.

اواسط سلطنت مادها فئودالیسم با مشخصات خاص خود ظاهر می‌شود. بزرگترین فئودالها پادشاه و خاندان سلطنت و بزرگان فرمانفرما بودند. دیاکونوف می‌نویسد: «به‌کار واداشتن کورتس به‌نفع پادشاه مبتنی به‌رسم بیغار (بیگاری) جماعت دهکده بوده است. بیغار وکار اجباری (روی زمین‌های فئودالها) از وظایف همه بود نه فقط اعضای فقیر جماعت روستایی حتی توانگران ده نیز بردگان خود را به‌بیگاری می‌فرستادند[1]».

مردان مستمند عضو جماعت آزاد روستا اغلب در اثر فشار ملاکین بزرگ یا فئودالها جزوکرتس‌ها یا وابستگان زمین که آنان را بردگان خانگی می‌خواندند درمی‌آمدند. دیاکونوف می‌نویسد: «مرد مستمند در این مورد، مسلماً همان آزاد مرد عضو جماعت روستا بود که وسیله زندگی در جماعت ـ یعنی زمین ـ را از دست داده، علی‌الرسم عضویت جماعت او، با از دست دادن زمین منتفی می‌شد. و چنین مرد مستمند، فردی از همه‌جا رانده وبی‌حق می‌گشت وچاره‌یی نداشت جزاینکه تحت حمایت مردی برده‌دار درآید و در نتیجه یك نوع استثمار نیمه پدر شاهی و نیمه‌برده‌داری پدید آمد»[2].

۱ــ تاریخ ماد. صفحه ۲۳۰.
۲ــ همان کتاب صفحه ۴۱۲.

دیاکونوف درباره ابتدای دوره فئودالیسم درشروع سلطنت مادها که مالکین معمولی در حال از بین رفتن بودند، از قول «و. ا. تیورین» می‌نویسد: کورتس‌ها یا برده‌های وابسته به‌زمین خارج از استخر، با شرایط خاص کارکه برای ایشان وجود داشت، ظاهراً نیروی کارگری خانواده‌های کشاورزان وشبانانی را که مستمند شده ولی هنوز تمام وسایل تولید را از دست نداده بودند و در جماعت روستایی خود سهم زمین داشتند تشکیل می‌دادند[1].

کورتس‌هاضمناًروستاییان‌فقیری‌هم بودندکه نیروی کار خود رابه‌ملاکین‌زمین یا فئودالها برای تأمین‌زندگی‌شان پیش‌فروش می‌کردند. مثل سلف‌خران امروزکه از پیش محصولات روستاییان را خـــریداری می‌کنند، آنان نیز اغلب در تمام عمر در چنین شرایطی زندگی می‌گذراندند. کرتس چنانکه آمد معنی کارگر برده و سرف‌هم می‌دهدکه در دوره مادها مفهومی ودر زمان هخامنشیان مفهوم‌وسیع‌تری داشته است.

کار زنان به‌صورت کرتس

زن و مرد روستایی باهم روی زمین کار می‌کردند. طبق جدولی که از روی تحقیقات باستان‌شناسی واسناد خزانه استخربه‌وسیله دیاکونوف تنظیم شده درکرتس‌های کشاورزی عده زنان و مردان روستایی برابر بوده است. اما در میان کارگران ساختمانی استخر، چون کارگران متخصص مرد به‌صورت دسته‌های‌کوچك علیحده‌یی درآمده بودند، در دیگر دسته‌ها واقعاً عده زنان از یك‌برابر ونیم تا دوبرابر مردان است. کرتس‌ها به‌مرد و زن وکودکان (دختر و پسر) مشخص بودند این موارد نشان می‌دهد که روی زمین‌ها و درکارهای ساختمانی نه فقط زنان و مردان روستایی بلکه کودکان (دختر وپسر) نیزکار می‌کردند.

نوع پرداخت اجرت‌ها

در پرداخت مواجب کورتس‌ها، پول نقره مأخذ قرار می‌گرفت. ولی بیشتر جنس (شراب وگوسفند) تحویل ایشان می‌شد. این مواجب جنسی صورت. جیره

۱ــ تاریخ ماد. صفحه ۲۲۸.

غذایی نداشت، بلکه شکلی از پرداخت پولی و نقدی بود. ظاهراً گیرنده می‌بایستی اجناس دریافتی را بعداً بفروشد[1]

روستاییان و ارتش‌ها

در متنی که از آشور بانیبال باقی است از جمله آمده: «..... من در فاصله یك ماه و بیست وپنج روز راه ایلام را تبدیل به‌یك ویرانه کردم. من در دهاتش نمك و سیلهو پروراندم. تمام متخصصین بدون استثناء از زن و مرد دهات و..... چهارپایان بزرگ وکوچك را که تعدادشان از ملخ بیشتر بود به‌منزله غنیمت به آشور فرستادم.[2] از متن این‌کتیبه و موارد مشابه آن برمی‌آیدکه جان روستاییان و آبادی‌ها و اموال آنها مثل مزارع و بوستانها ودامها دردوره ایلامی‌ها هنگام حملات آشوری‌هادرمعرض موحش‌ترین تباهکاری‌ها قرار می‌گرفت. گوردون‌چایلد می‌نویسد: پادشاهان آشور به‌کندن پوست سکنه نواحی یاغی و انباشتن پوست آنها از کاه، به‌خود می‌بالیدند و ریشه‌کن کردن درختان باردار و انهدام باغها در اراضی‌آباد و به‌طورکلی محوکامل آثار زندگی انسانی در نواحی مورد هجوم را از افتخارات خود می‌دانستند.[3]

در ابتدای تشکیل دولت ماد، روستاییان جماعات آزاد مادی، افراد ارتش ایران را تشکیل می‌دادند. دیاکونوف می‌نویسد: «جامعه مزبور با اینکه به‌مستمند و توانگر و تابع و ذی‌حقوق تقسیم شده بود ولی این تجزیه و تقسیم هنوز به‌درجه غایی نرسیده بود. جامعه‌یی بودکه هنوز بندگی درآن شیوع نداشت و رباخواری به‌احتمال قوی هنوز نقش مخرب خود را بازی نمی‌کرد.[4] هرمرد جنگی از لحاظ‌نظری کشاورزی بود عضو جماعت روستایی و بیش از همه‌چیز زراعت داشت.[5]

درآغاز اتحاد روستاهای مادی، سرمنشاء تشکیل دولت ماد و انتخاب دیااگو گردیدند و تاآخراین دوره باز افرادروستایی توده اصلی افرادارتش‌راتشکیل‌می‌دادند.

۱ــ تاریخ ماد. صفحه ۴۰۲ و ۳۹۹
۲ــ پیرامیت. تاریخ ایلام. صفحه ۷۱.
۳ــ سیر تاریخ. صفحه ۱۸۰.
۴ــ تاریخ ماد. صفحه ۳۶۵.
۵ــ تاریخ ماد صفحه ۴۰۸.

مسکن

وضع دهکده‌ها و نقاط مسکونی درآغاز هزاره اول قبل از میلاد عبارت بود از دهکده‌های عشیرتی ودهکده‌های مجاور قلعه یا پیرامون قلعه؛حتی یك خانه مادی- که درآن زمان‌از خشت خام ساخته می‌شده-هنوزدرضمن حفریات‌کشف نشده است.[1]

از نبشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که درخاك ماد، نقاط مسکونی مستحکم دژگونه‌یی «آلانی دننوتی Âlâni dannuti» و نقاط مسکونی‌کوچك دیگری‌دراطراف آن «آلانی سهروتی Âlâni Sehrüti» وجود داشته‌اند و ساکنان نقاط اخیرالذکر به‌هنگام ضرورت می‌توانستند به‌درون حصار دژ پناه ببرند. چنین دژی ممکن بود، نقطه مسکونی دایمی و یا پناهگاه موقتی باشد؛ یعنی حصاری‌که در درون‌آن مکانی خالی برای افراد و دام‌ها وجود داشته باشد.

دژهای مزبور ساختمانهای محکمی بودند، برارتفاعات و صخره‌های طبیعی و یا ـ گاهی برخاکریزها و تپه‌های مصنوعی. گرداگرد آنها لااقل یك دیوار (خارخار) و یا گاهی چندین حصارمتحدالمرکز(کی‌شو)کشیده شده بود. درطول حصاربرجهایی به‌فاصله‌های معین تعبیه شده بود و سربرجها و حصار بـــرای تیراندازی از کمان، کنگره‌دار بود.

در بعضی موارد در شیب تپه طبیعی، آنجایی که این دژ مرکز روستاها واقع شده بود دیواری با آجر ساخته می‌شدکه شیب را عمودی سازند. حصار اصلی وشاید کنگره‌ها، همچنانکه در اورارتور نیز متداول بود، بـــا سنگ ساخته می‌شد و بدنه حصارهای دیگر با خشت خام. اغلب دژها را طوری می‌ساختندکه خندق و یا مسیر طبیعی رودخانه‌یی دفاع از آن را تکمیل می‌کرد.

در اینموقع (حدود هزاره قبل از میلاد) شاهد اختلاف سطح مکنت افراد و جنگهای غارتگرانه و تصرف اموال غیر، همانا وجود قلعه‌هایی است‌که تصویر آنها به‌ما رسیده و علت پیدایش شان دفاع درمقابل آشوریان نبود، بلکه جنگ‌هایی بود که دایماً میان برخی از سران ماد جریان داشت. این‌قلعه‌ها در سرزمین‌های مادهمگی

۱ـ تاریخ ماد. صفحه ۴۴۷.

با حصار سنگی یا آجری و برجها بوده است.

دهکده‌ها و نقاط مسکون، تا اندازه‌یی جنبه عشیرتی داشتند ولی دژهای محل تمرکز ساکنان یا مراکز روستایی هرجا و احتمالا و دراکثر موارد مقر فرمانفرمایان بودند و وجود این قلاع خود گواه پیدایش اختلاف سطح ثروت و جنگ‌هـــای میان شاهکان دولتهای خرده‌پا بود. لازم است یادآور شویم که دژهای مزبور برای جنگ خانگی بود نه‌دفاع دربرابر آشوریان. اسیرانی‌که هرطرف از این جنگها مـی‌گرفتند برده خویش می‌ساختند[1].

همین‌موقع در مرکز ایران، دهکده ماقبل تاریخی سیالك‌که مورد تهاجم یـك طایفه‌سوار قرار گرفته بود، به‌یك شهر مستحکم تبدیل شد، تا بتواند با قدرت‌وتکیه به‌استحکامات آن، از خود و روستاهای حوزه‌اش دفاع کند.[2]

از به‌کاربردن مصالح ساختمانی مثل سنگ‌های تراش خورده و آجر وکاشی و غیره در چند هزار سال قبل از میلاد در شوش و چغازنبیل می‌توان به‌حدود امکان استفاده از این مصالح در روستاهای‌غرب ایران آگاه شد.

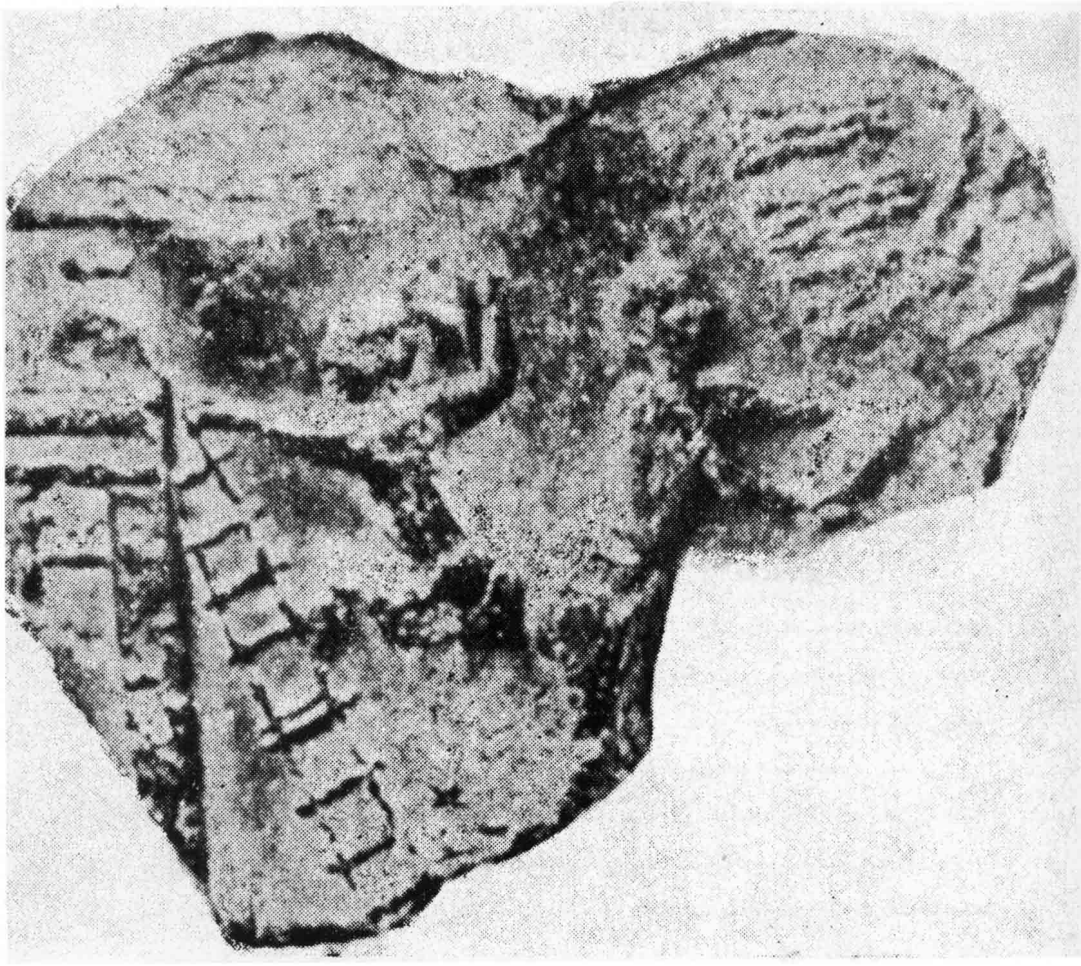
همزمان با دوره شوش و چغازنبیل وبه‌کار بردن چنان مصالح پیشرفته‌یی (در غرب ایران)، در شرق (نزدیك بافت‌کرمان) تمام مواد ساختمانی تپه یحیی ۴۵۰۰ و ۳۵۰۰ قبل از میلاد همه ازگل بوده، گلی دارای چسبندگی زیاد، چنانکه خانه‌هایی که اخیراً درآنجا از زیر شن بیرون آورده شده از آجر هم محکمتر می‌باشد.

انبار

کشاورزی سرشار نواحی غربی، این بخش از ایـــران را به‌صورت انبار غله درآورده بـود. همه‌جا درسنگ نبشته‌های آشوری سرزمین ایلام انبار غله و منبع محصولات‌کشاورزی خوانده شده‌است.چنانکه درزمان‌آشورنازیرپال(۸۸۵-۸۶۰ق.م) که آشوریان‌کوهستان‌اورامان را تصرف کردند به‌جای شهر قدیم. «اتلیلا Atlila» که

۱ــ به‌ماد دیاکونوف از صفحه ۲۳۱ تا ۲۴۴ مراجعه شود.

۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۷۰.



انبارکردن غله: نقش مهراستوانه برلوح ـ دوره آغاز شهرنشینی جدید. نیمهٔ دوم هزاره چهارم.

موزه لوور ـ مهری که به‌کوزه می‌بستند. از جنس گل خام.

در سمت راست دسته کردن کاه (؟) و پرکردن یك ظرف نشان داده شده است؛ و در سمت چپ کارگری ظروف پیمانه را که پر از دانه است برشانه‌اش نهاده و در حال بردن آن میباشد، وی از پله‌های نردبانی بالا میرود تا محصول را به‌انباری که دارای گنبدی است، برساند. انبارهایی‌نظیرآن درنقوش سایرالواح نیز دیده شده است.

(برداشته ازکتاب تاریخ عیلام. پیرامیت. ترجمه خانم شیرین بیانی)

انبار غله بـزرگی برای دولت آشور بوده شهری جدید بنا نهاد بـه‌نام‌دور آشور.[۱]

پیرامیت‌می‌نویسد: انبارهای‌بزرگی که‌درشوش‌وجود داشته ومحصولات‌زراعتی دراین‌انبارها گردمی‌آمده‌شاهدآن‌است که‌شوش‌یکی‌ازمراکزمهم‌محصول‌غله بوده‌است.[۲]

تا قرن هفتم قبل از میلاد که دولت قهارآشورحملاتی به‌کوهستانهای‌زاگرس می‌کرد ایالاتی را از ایلام جزو خاك خود ساخت‌که گذشته از هدف نظامی، مقصود او بهره‌برداری از زمین‌های پربرکت و انبارهای غلات آن بوده است.[۳]

۱ــ کرد وپیوستگی نژادی وتاریخی او. رشید یاسمی. صفحه ۴۹.
۲ــ پیرامیت. تاریخ ایلام. ترجمه خانم شیرین بیانی.
۳ــ کرد وپیوستگی نژادی. صفحه۶۱ .

مقدمه‌یی

بر شیوه تولید آسیایی در ایران

موضوع شیوه تولیدآسیایی از قرن هیجدهم تا به امروز همچنان به عنوان یك مسئله میان صاحبنظران علوم اجتماعی مورد بحث قرار داشته و هنوز هم با وجود جدیدترین امارات و قراین و شواهدی که می‌تواند به حل این مسئله منجر گردد نظر نهایی اعلام نشده است.

بدتر ازهمه‌آنکه بعضی باکشاندن مبحث این موضوع‌به‌بیراهه، مشکلات‌گمراه کننده‌یی هم برآن افزوده‌اند که گیج کننده‌تر از هیئت بطلیموس شده است.

و حال‌آنکه شیوه تولید آسیایی‌آنچنانکه وانمود شده، با شیوه تولید اروپایی تفاوت ندارد، به معنی تفاوت فاحش و ماهوی که بتوان با تکیه بدان وانمودی، سیر تکامل اقتصاد اجتماعی شرق را از غرب جدا ساخت یا به‌پیرایه توجیهاتی، فـــرجامی غیر علمی برآن قایل گشت.

اصل شیوه تولید، چه در آسیا و چه در اروپا، ماهیتاً درمراحل خاص تاریخی خود بر یك منوال بوده و از لحاظاقتصاد اجتماعی بر اساس کیفیتی واحد قرار دارد. با وجود این یگانگی سیرت، باید توجه داشت که صورت این دو شیوه تولید بالطبع

به تبع اوضاع جغرافیایی وجمعیتی و تقدم و تأخر تاریخی، در هرکـــدام از دو قاره، نمی‌تواند شبیه هم باشد.

مطالعه سیر تکاملی زندگی اقتصادی بشر نشان می‌دهد که در هر جای کـــره زمین در هر دوره از تاریخ. صرفنظر از اختلافات جـــزیی اقلیمی و زمانی. اشکال نظام‌های اجتماعی تابع قـوانین تکامل ابزارکار وخصلت مشترك کیفیت تولید بوده و اساس آنها همانند است.

افراد بشر در همه جا، پس از گذر از مراحل کهن سنگی و میانه سنگی و نو سنگی به‌دوران مس و مفرغ و سپس آهن رسیده‌اند و طی ده‌ها هزار سال به انگیزه نیازی مشترك ابزار مشابه یکدیگر ساخته‌اند وبه وسیله آنها به‌یك نبرد دایمی‌با موانع و مشکلات برخاسته و آنچه را که خواسته‌اند فراچنگ آورده‌اند و بالاخره‌رفته رفته طبیعت را روی کره زمین مقهور خود کرده‌اند.

در دوران چند ده هزار ساله ابزار سنگی، همه‌جا تبرها و داسها و خیش‌ها و سلاحها از سنگ ساخته شده و به‌کار گرفتن و یا استفاده از حیوانات مثل مرغ و دام در دوره‌یی معین از تکامل صورت گرفته و همچنین دامداری و کشاورزی و یکجا-نشینی درسن تکاملی خاص خود پدید آمده، بنابراین قانون سیستم‌های حاکم و نظام اجتماعی، به اقتضای رشد نیروهای مولده وطبیعت شرایط تولید اقتصادی و امکانات حیاتی در هرجا و هر زمان یکسان بوده است.

گرچه ممکن است گاه در اثر غلبه تمدن‌های قاهر زمان. ملی مثل ژرمن‌ها و اسلاوها یکباره از جامعه اشتراکی اولیه - بدون گذراز مرحله بردگی - به فئودالیسم رسیده و یا بسیاری‌ازجوامع‌ابتدایی مثل قبایل بدوی آفریقابا هجوم تمدن سفیدناگهان ازجامعه اشتراکی اولیه بدون گذر از مراحل بردگی وفئودالیته به‌نظام سرمایه داری چشم گشوده باشند ولی‌ممکن نیست جوامع بشری به‌طور عادی درسیر طبیعی تکامل زندگی اقتصادی خود بدون‌گذر ازمراحل شیوه‌های تولیدی: جامعه اشتراکی اولیه و بردگی و سپس فئودالیته به جامعه سرمایه‌داری رسیده باشند.

بحث در اینجا درباره **تمایز** وجه و یا شیوه تولید آسیایی و اروپایی است. با این سؤال که آیا بردگان و برده‌داران که در جوامع یونان و روم باستان طبقات

اصلی جامعه را تشکیل می‌دادنـــد ، در شرق چه موقعیتی از لحاظ قشری یـا طبقاتی داشته‌اند؟ و علاوه بر این فئودالیسم آسیایی با فئودالیسم اروپایی چه وجه اشتراك و چه وجه اختلافی دارد.

اساس نظریه تمایز بین شیوه تولید آسیایی و اروپـایی را حدود دویست سال پیش‌که هنوز دانش جامعه‌شناسی وباستان‌شناسی بدین پایه ازپیشرفت و ترقی نرسیده بود دانشمندانی‌چون: «آدام‌اسمیت[1]» و«جیمز میل» عنوان‌کرده‌اند وسپس دانشمندانی دیگر مثل: «ریچاردجـونز» و « جان استوارت میل» همان نظریات را (البته در حـد همان تمایز در شیوه تولید) تأیید نموده‌اند.

آدام اسمیت به نظام استبداد شرقی وتشابهی‌که از نظر تأسیسات عظیم اداری برای بهره‌برداری ازآب رودخانه‌ها در چین و هند و مصر قدیم وجـــود داشته است اشاره می‌کند و نظامات اجتماعی و اقتصادی این جوامع را متمایز از نظام فئودالی غرب می‌دادند[2].

دانشمندانی دیگر مـانند: «ماکس وبر» و «مارکس» و «انگلس» نظریـات صریح‌تری در مورد تمایز بین این دو شیوه تولید ابراز داشته‌انـد. ماکس وبر صریحاً مذعن به نوعی فئودالیسم «مبتنی بر «بنفیس» (اقطاع داری) است که در جوامع آسیایی بیشتر ازدیگر انواع فئودالی دیده می‌شود[3]».

مارکس‌برای شیوه‌تولیدآسیایی خصایصی شبیه سیر مراحل وجه تولید اروپایی قایل است. وی در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی می‌نویسد: «از جهات کلی انواع تولید آسیایی و باستانی و فئودالی و بورژوازی را می‌توان در حکم دوره‌هـــای اساسی از نظرمبانی اقتصادی جامعه‌دانست[4]».

آنچه موجب طرح تفاوت بین دو شیوه تولید آسیایی و اروپایی شده دخالت دولت در شرق در سیستم آبیاری بوده که در نتیجه حقوقی عالی و اختیاراتی فوق العاده برای او در سراسر سرزمین تحت فرمانروایی‌اش به وجود می‌آورده که ظاهراً

۱ــ Adam Smith اسکاتلندی ۱۷۲۳ تا ۱۷۹۰ نویسنده کتاب ثروت ملل.
۲ــ نظام فئودالی یانظام‌آسیایی. تألیف اشرف احمدی. ازانتشارات دانشگاه تهران. صفحه۵.
۳ــ همان کتاب صفحه ۱۵.
۴ــ وارگا، جهان نو. ترجمه حسن ایلخانی. شماره ۳.

ازقدرت تامه فئودالها می‌کاسته وآنان را ازداشتن استقلال کامل یك فئودال اروپایی محروم می‌داشته است.

مارکس در همین مورد می‌نویسد: «نظارت بر امور آبیاری در مشرق زمین که در آن تمدن در سطح پایینی قرار داشته و اراضی وسعت بسیار دارد، دخالت دولت مرکزی را ضروری ساخته است». انگلس نیز در شناخت ویژگی‌های نظام آسیایی به مارکس مدد رسانده است. چنانکه زمانی برای مطالعه منابع اصیل درباره دوره تاریخی، به خصوص به آموختن زبان پارسی پرداخته بود[1].

مارکس و همچنین انگلس درآثار خود بارها به وجه تولید آسیایی اشاره می‌کنند. انگلس در «آنتی دورینگ» می‌نویسد: «حکومتهای مستبدی که متناوباً در ایران و هندوستان پیدا شده و از بین رفته به خوبی می‌دانسته‌اند که هر یك مقدم بر هر چیز کارفرمای مجموعه امور آبیاری جلگه‌های اطراف رودخانه‌ها بوده‌اند، چه در غیر این صورت هیچگونه زراعتی در آن نقاط مقدور نبود[2].

وارگا می‌نویسد: اگر در آسیا مشاهده می‌گردد به‌جای مالکین‌خصوصی‌زمین، دولت به‌عنوان مالك زمین و در عین حال حاکم، مستقیماً درمقابل تولیدکننده بی‌واسطه قرارمی‌گیرد، درآن‌صورت بهره‌زمین ومالیات یکی خواهد بود ویا به‌عبارتی درست‌تر در چنین حالتی هیچگونه مالیاتی که متمایز از این نوع بهره زمین باشد، وجود نخواهد داشت. دولت در اینجا مالك عالی زمین است. در این‌مورد حاکمیت عبارت از مالکیت زمینی است که در مقیاس ملی متمرکز شده است و در عوض هیچگونه مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد. اگرچه تصرف و انتفاع خصوصی و جمعی ازآن صورت گیرد[3].

همچنین وارگا بر اساس نظریات مارکس و انگلس می‌نویسد : آنچه شرایط وجه تولید آسیایی را ترسیم می‌کند عبارت است از «شرایط اقلیمی وخواص ارضی، به ویژه بیابانهای وسیعی که از صحرای آفریقا شروع می‌شود و از عربستان، ایران،

۱ــ نظام فئودالی یا نظام آسیائی. صفحه ۷.
۲ــ وارگا، جهان نو. شماره ۳.
۳ــ ی. وارگا. جهان نو ـ شماره ۳.ترجمه حسن ایلخانی.

هندوستان و تاتارستان تا نواحی کوهستانی‌آسیا ادامه دارد، سیستم‌آبیاری مصنوعی به کمك کانال‌ها و تأسیسات آبیاری را اساس کشاورزی شرق قرار داده است.....: این احتیاج اولیه بهره برداری دسته جمعی و با صرفه... جبراً به دخالت حکومت متمرکز نیازمند بوده است.

وظیفه اقتصادی‌که تمام دول‌آسیایی عهده‌دارآن بوده‌اند، به خصوص سازمان کار اجتماعی از جمله این وظایف بوده است.»

ضمناً باید توجه داشت که مارکس مفهوم شیوه تولید آسیایی را برای تمام آسیا به کار نبرده، بلکه فقط نقاطی را مشمول‌آن دانسته که در آنها مقدار بارندگی برای تولیدات کشاورزی کافی نیست[1].

ظاهراً اشتمال نظریات‌دانشمندان درزمینه شیوه تولیدآسیایی حدود این چهار مورد است:

۱ـ مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و زمین متعلق به دولت است.

۲ـ جوامع روستایی بسته‌یی وجود دارندکه درچهار چوب یك اقتصاد طبیعی، صنعت را باکشاورزی در خود جمع کرده و پیوند داده‌اند.

۳ـ کار بردگی نقش عمده در تولید ندارد و در عوض دهقان آزاد زیر نفوذ دولت و به سود خود زمین را کشت می‌کند و به دولت مالیات میدهد. در اینجا دولت عامل اصلی استثمار است.

۴ـ دولت عامل اجـــرای عملیات عظیم اقتصادی و عمومی (از جمله آبیاری است) وبراساس این قدرت اقتصادی وهمچنین برپایه‌جوامع روستایی بسته، حاکمیت سیاسی خود را به شکل «استبداد مطلقه شرقی» اعمال می‌کند[2].

رویهمرفته عقاید صاحبنظران غربی‌درباره شیوه تولید آسیایی فقط درحد همان دخالت دولتها در سیستم آبیاری و تأسیسات آبرسانی و در نتیجه ابرقدرتی آنان در در حاکمیت است.

شاید اساس کلی این نظریات بر این مورد از روایت هرودوت باشدکه نوشته:

۱ــ جهان نو. ترجمه حسن ایلخانی.

۲ــ مقدمه تاریخ رم. اثر و. د. دیاکوف. ترجمه صادق انصاری و باقر مؤمنی.

سد بستن شاهنشاهان هخامنشی بر رود «آکس» و زدن بندها بر آن برای در درست گرفتن حقابه و زمام آبیاری کشتزارهای مردم خوارزم و گرگان و سیستان و سامانی است[1].

ولی علت حقیقی بستن این سدکه بر رود مرغاب بوده برای در اختیار داشتن زمام ماساژت‌ها و سکاها بوده که مردمی سرکش بوده‌اند نه گرفتن حقابه. چون در ایران‌آنقدر فئودال خصوصی‌که ازخاندان‌اشراف ثابت بوده واقطاع‌دارکه فئودالهای دولتی بودند و خرده مالك وجود داشت که بتوانند مستقل از دولت به زدن قنات‌و ایجاد مجاری آبیاری و بستن سد مبادرت کنند.

و دیگر چنانکه ملاحظه شد، این عقیده هم هست‌که کار بردگی نقش عمده در تولید ندارد. به طور کلی این نظریات دربارهٔ وضع بردگان و برده‌داران و سرفها و فئودالیسم در شرق عاری از جامعیت است و صریح و دقیق و روشن نیست و آنچه هست کلی و مبهم است.

مؤلف این‌کتاب نیز چون به قول معروف با مزجاة بضاعت لاجرم دراین دعوا شرکت جسته بر عهده خود می‌بیند تا آنچه را درباره شیوه تولید بردگی و فئودالی به طور اعم در آسیا و اروپا و به طور اخص در ایران می‌داند ارائه کند و بکوشد تا مقایسه‌یی بین آنها به عمل آورد.

البته در این بحث فقط به شیوه تولید آسیایی و ایرانی و مقایسه آن با شیوه تولید اروپایی در زمینه اشکال برده‌داری و فئودالی پرداخته می‌شود، نه بـــه اشکال نظامهای اقتصادی پیش و بعد آن که موضوع این گفتار نیست.

برای آنکه تفاوت کمی و غیر فاحش بین دو شیوه تولید آسیایی و اروپـــایی معلوم شود، ابتدا به بررسی شیوه تولید بردگی و سپس شیوه تولید فئودالی درشرق همچنین مقایسه آنها با غرب می‌پردازیم.

بردگی نخست در مصر و چین و هند و آشور و بابل پدید آمد. مصر باستان کانون ترویج‌برده‌داری بود و این سیستم قریب ۲۵۰۰ سال دوام داشت یعنی از پایان هزاره چهارم تا ۵۲۵ قبل از میلادکه مصریان مغلوب پارسیان شدند. در تاریخ جهان

۱ــ تاریخ هرودوت. کتاب ۳. بند ۱۱۷.

باستان جلد اول صفحه ۱۶۹ آمده که بردگی در جامعه مصر رواج داشت، قسمتی از آنان از اسیران حبشی و لیبی بودند. بردگان در تولید موقع خاصی نداشتند (یعنی طبقه اصلی تولید کننده آن کشور را تشکیل نمی‌دادند).

بردگی در بین‌النهرین از ۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از میلاد و در ماوراء قفقاز ۱۰۰۰ سال قبل ازمیلاد و آسیای میانه ۸۰۰ و ۷۰۰ قبل از میلاد معمول بود. کلده و آشور هم‌کانون ترویج نظام برده‌داری بود ودراین سرزمین‌ها بردگی‌با شکل‌کلاسیك خود تکامل حاصل کرد. درکتاب تاریخ جهان باستان جلد اول صفحه ۲۳۰ آمده در آشور هزارها برده در ارتش خدمت می‌کردنـــد کانال می‌کشیدند و ساختمانهای‌غول پیکر می‌ساختند. رفته رفته استفاده از کار بـــردگان وسعت می‌یافت و به خصایص برده‌داری در یونان نزدیك می‌شد.

در چین و هند بردگی با خصوصیات یك طبقه تـــولید کننده رواج داشت. قیام‌های عظیم بردگان درنیمه اول هزاره اول قبل ازمیلاد درچین‌که قرنهای متمادی طول کشید، از شدت استثمار برده‌داران از بردگان به مثابه یك طبقه تولید کننده حکایت می‌کند.

در تاریخ جهان باستان جلد اول صفحه ۲۶۵ آمده که از اواسط هـزاره سوم قبل از میلاد یك جامعه برده‌دار در هند وجود داشته که از نظر سطح و فرهنگ بـــا جوامع برده‌دار مصر و بین‌النهرین برابری می‌کرده است. همچنین تحقیقات باستان شناسان از تعداد زیادی اتحادیه‌های قبیله‌یی در هند که در آغاز هزاره اول پیش از میلاد به تشکیل دولت برده داری دست زده‌اند پرده برداشته است. در هند بـــاستان برده را «هال دوپا» می‌نامیدند و برده‌داران جزوبالاترین «وارنا» محسوب می‌شدند.

میتروپولسکی می‌نویسد: قوانین هامورابی‌مشخصات اصلی مناسبات تولید را نه تنها در بین‌النهرین بلکه در دولت‌های برده‌داری آسیای جنوب غربی و نزدیك عموماً روشن می‌کند.

در دولت بابل نیروهای حاکم را برده داران متوسط الحال و خرده پا تشکیل می‌دادند. محدودیت فوق‌العاده قوانینی که درباره بردگان دربرابر جامعه آزاد وجود داشته از سخافت شخصیت بردگان تا حد ابزار کار و یـــا چهار پایی تولید کننده

حکایت می‌کند. طبق قوانین هامورابی رساندن آسیب مهلك بـــه برده اشخاص و صدمه زدن به گله دیگران با جریمه نقدی مختصری مجازات می‌شد. اگـر کسی برده شخصی را می‌کشت لازم بود به جای آن برده خود را بدهد. مقام فامیل برده هرگـز به حساب نمی‌آمد. بردگان بدون هیچگونه محدودیتی خرید و فروش می‌شدند. آنها را می‌توانستند به عنوان هدیه تقدیم یا با بردگان دیگر تعویض نمایند و یا به عنوان بخشی ازارث به خویشان خود واگذار کنند. هرنوع تخطی از قوانین مالکیت که به وسیله برده‌داران وضع‌شده بود با بیرحمی‌شدید مجازات‌می‌شد. مجازات‌دزدیدن برده یا پناه دادن به برده فراری مرگ‌بود. هربرده با نشان‌مالك خود داغ می‌شد. بردگان نه تنها از وسایل بلکه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند.

بنابراین، حق حاکمیت کامل برده‌داران نه تنها بر وسایل تولید بلکه بر خود کارگران و بردگان اساس مناسبات تولید نظام بردگی را تشکیل می‌داد.

صرفنظر از جنگهای تجاوزکارانه‌یی‌که برپا می‌شد خود جامعه بابل بزرگترین منبع‌ذخیره برای تأمین توده عظیم بردگان‌بود. بسیاری‌از دولت‌های برده‌داری وجود دارایی‌های کوچك متعلق به‌صنعتگران وآزادان را تحمل می‌کردند. در بابل نیز چنین وضعی وجود داشت. در اینجا آزادان به سرعت استقلال خود را از دست می‌دادند و ناگزیر به صف بردگان می‌پیوستند. جمعیت آزاد بابل به دو دسته متمایز تقسیم می‌شدند. دسته اول از حقوق مدنی‌کامل و دسته دیگر به نام ماسکینوها Maskinu فقط ازپاره‌یی حقوق برخوردار بودند. اگرکسی به افرادی که دارای حقوق مدنی کامل بودند آسیبی می‌رساند به‌شخص متخلف آسیبی مشابه به عنوان جریمه وارد می‌شد. در حالی که اگر یکی از ماسکینوها آسیب می‌دید شخص مقصر را تنها جریمه می‌کردند. یك ماسکینو اگر متهم به دزدی می‌شد مجبور بود جریمه‌یی چندین برابر آنچه به فردی از دسته اول برای همین اتهام تعلق می‌گرفت بپردازد. درصورتی که یك ماسکینو برده‌یی را می‌دزدید(که جنایتی در برابر اساس نظام برده‌داری بابـــل محسوب می‌گشت) بی‌درنگ اعدام می‌شد.

افراد دارای حقوق مدنی کامل به ثروتمندان و بی‌نوایان تقسیم می‌شدنـــد. جمعیت بی‌نوایان برای اینکه بتوانند امرار معاش کنند مجبور بودند ابـــزارکار

و پول و غیره را از اعتبار قرض کنند (یعنی نیروی‌کار خود را پیش فروش نمایند). اگر شخصی بدهی‌های خود را پرداخت نمی‌کرد، کلیه دارایی خود را از دست می‌داد. بدین ترتیب آزادان بینوا شده، خود را در صف بردگان که آنها نیز به‌سبب عدم پرداخت قروض خود به‌این وضع دچارشده بودندمی‌یافتند جریان امربرای یك بدهکار ورشکسته بدین قرار بود که خود او (یا معمولاً یکی از اعضای فامیلش به صورت گرو) برای مدت مشخص برده دولت می‌شدکه در هرحال این کار سرانجام به برده شدن همیشگی مقروض و یا شخص گرویی او منجر می‌گشت. دراین میان نوعی تاجر برده پیدا شد که همشهریان خود را می‌خرید و آنها را به برده دارانی که از لحاظ نیروی کار در مضیقه بودند کرایه می‌داد.[1]

همچنین بود وجود تعدادی دولت‌های برده‌دار در ماورای قفقاز و ارمنستان که اولین آنها اورا رتور بود که در قرنهای ۹ و ۸ قبل از میلاد در نهایت قدرت بر سریر نظام برده‌داری فرمانروایی می‌کردند[2].

در آسیای مرکزی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد دولت‌های برده‌داری خوارزم وسپس دراوایل قرن اول میلادی امپراتوری بزرگ کوشان وارث‌آن گردید.

دریمن نیز تا پیش‌ازقرون۷ و٦ پیش از میلاد پادشاهی‌معان Mean kingdom دولتی برده‌دار بود که شامل حضرموت غربی و ساحل دریای احمر و شبه جزیره عربستان می‌شد. بازدرقرون ۷ و ٦پیش ازمیلادپادشاهی معان به‌وسیله دولت‌برده‌دار جدید التاسیس در سرزمین عربستان قدیم معروف به سبا تسخیرشد. (ناگفته‌نماند که بردگی در عربستان سعودی تازه در ششم‌نوامبر سال ۱۹٦۲ رسماً لغو شد[3]).

برده‌داری در آسیای صغیر از قرن ۵ و ۴ قبل از میلاد تا اواخر سده قبل از میلاد ادامه یافت. همچنین در دولت هیتانی Hethéens که طی هزاره دوم قبل‌ازمیلاد در نواحی غربی ایران تأسیس شد بندگی از طریق دامداری و رباخواری پدید آمد.

آیا با این تفصیل باز می‌توان دوره چند هزارساله ساله بردگی را در شرق

۱ــ مستفاد از سیر تحولات اجتماعی. ترجمه: م. پ کاشانی. از صفحه ۹۲ تا ۱۱۷.
۲ــ تاریخ جهان باستان. جلد اول. صفحه ۲۳۹.
۳ــ سیر تحولات اجتماعی. صفحه ۱۱۷.

کهن‌که گاه هم به‌مرتبه عالی خود تکامل یافته نادیده انگاشت؟ آیا چون با برده‌داری در یونان و روم باستان همدوره نبوده و در شکل‌بندی طبقاتی رقت داشته، باید گفت شرق بدون گذر از دوره بردگی به‌طور غیرکلاسیك به‌دوره فئودالی رسیده است؟.

حقیقت آنستکه آنچه موجب شده تا صاحبنظران غربی دوره چند هزار ساله بردگی را در شرق نادیده بگیرند و همچنین خصایص کلاسیك و طبقاتی آنرا با موارد بارزش به‌حساب نیاورند از آنروی است که (چنانکه گفته شد) آنان بردگی را از وقتی در آسیا مورد مطالعه قرار داده‌اند که دوره چند هزار ساله آن در شرق سپری شده و دنباله پروار آن درعالی‌ترین مرحله کیفیت تولیدی خود به‌یونان و روم انتقال یافته بود. این تباین زمانی، با تفاوت محلی خود چنان اشکالی در متن موضوع این مطالعه تولید کرد که دیگر انطباق بردگی شرق را با غرب غیرممکن ساخت.

بنابراین مطالعه و تطبیق اوضاع بردگی غرب با شرق‌که دیگر در اوان ظهور هخامنشیان وارد مرحله فئودالی شده بود؛ نمی‌تواند یك مقایسه صحیح باشد. (لازم به‌توضیح است‌که اغلب ایران‌شناسان و خاورشناسان غربی‌مثل‌کریستن سن، اومستد، هرتسفلد، ریچارد. ن. فرای وگیرشمن دوره هخامنشیان‌را دوره فئودالی دانسته‌اند).

از عللی‌که چرا درایران ـ به‌استثنای غرب آن‌که ازآب وهوای نسبتاً مرطوبی برخوردار است ـ حتی در هزاره دوم و نیمه اول هـــزاره اول قبل از میلاد بردگی همچون سایر نواحی شرق رواج نداشته عامل جغرافیایی است. وضع نامساعد طبیعی، فقدان رودخانه‌های پهنه‌ور و پاینده، خشکی مزاج هوا وکمبود بارندگی و آب، سبب پراکندگی زیاد جمعیت ، مانع پیدایش مراکز تولیدی بزرگ و پرجمعیت و ایجاد کانون‌های قدرت اقتصادی مهم شهری گردیده است.

در موقعی‌که برده‌داری در غرب ایران (در دوره ایلامیان) و در مراکز تمدن شهری مثل سیالك همزمان با اوج برده‌داری در هزاره‌دوم و نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد درآسیا و مصرمعمول بود، دربخش شرقی فلات به‌سبب نامساعد بودن شرایط جغرافیایی و پراکندگی زیاد جمعیت و عدم رشد نیروهـای تولیدی، چندان رواج نداشت و غالباً نظام اشتراکی و یا زندگی طبقاتی ابتدایی به‌شکل جماعات آزاد روستایی و طایفه‌یی همچنان دوره هزاران ساله خود را طی می‌کرد. در حالی‌که این

مراحل در غرب ایران از همان آغاز فرمانروایی ایلامیان سپری شده بود. از زمانی که پادشاهان ایلام خود را پدر و شاه و خدا نامیدند تجزیه و تلاشی نظام اشتراکی و طایفه‌یی به‌سرعت در آن مناطق شروع شد و نخستین جوامع طبقاتی پدیدارگشت. کاوش‌هایی‌که در جنوب غربی فلات ایران، درشهر ایلامی شوش و پرسپولیس صورت گرفته است رشد و تحول تمدن محلی را از دوران نوسنگی نشان می‌دهد. به‌موجب متون سومری از هزاره سوم قبل ازمیلاد در ایلام در دره‌های کارون وکرخه یك دولت برده‌دار تشکیل شده بود[1].

در آغاز هزاره اول پیش از میلاد دوحادثه مهم‌در ایران روی داد. یکی استفاده از آهن و دیگر سومین مهاجرت آریایی‌ها به‌سرزمین ایران. آهن و اسب و وسایل چرخدار تحول بزرگی در نیروهای تولیدی به‌وجود آورد.

تقسیم نواحی بین سران طوایف آریایی و تقسیم جوامع بی‌طبقه دیرین به جوامع طبقاتی سبب شد که در قرنهای نهم و هشتم پیش از میلاد جوامع ایرانی به‌سه طبقه متمایز تقسیم شود.

اول: امیر و بزرگان آریایی تابع او.

دوم: روستاییان که با وجود داشتن آزادی نسبی در جماعات طایفه‌یی و اشتراکی، تحت استثمار و رقیت امیر و بزرگان بودند.

سوم: بردگان که از آزادی و دارایی بهره‌یی نداشتند.

چنانکه گفته شددر زمان تشکیل دولت ماددر قرن هشتم قبل ازمیلاد درسرای امیران، غلامان وکنیزان و انواع‌پیشه‌وران برده وجود داشتندوطوایف متعدد هرقوم تحت اداره واحدی متمرکز شده و براثر وقوع جنگها روند تمرکز ثروت و اختلاف درآمد سریع‌ترگشت. بدین‌ترتیب برده‌داری نزد مادها بیش از پیش اهمیت یافت[2].

در زمان هوخشتره، در قرن ششم پیش از میلاد استفاده ازکار بردگان چه‌برای خدمتگزاری بزرگان وچه برای بهره‌گیری اقتصادی قوت گرفت. جامعه طبقاتی بیش از پیش رشد یافت. طبقه حاکم چه‌به‌صورت بزرگان اشراف برده‌دار و چه با

۱ــ تاریخ جهان باستان. جلد اول. صفحه ۳۵۱

۲ــ همان کتاب صفحه ۲۵۳

عنوان فئودال و اقطاع‌دار نماینده دولت، به‌تدریج بقایای روستاییان در جوامع اشتراکی و طایفه‌یی را که در حفظ شیوه تولید به‌طریق مالکیت دسته‌جمعی بروسایل تولید می‌کوشیدند به‌پرداخت انواع خراج و مالیات مجبور ساختند. درکنار این امر دولت ماد از نیروی کار بردگان در امورکشاورزی و صنعتی و استخراج معادن و امور ساختمانی استفاده می‌کرد.

مطالعه دوران هخامنشیان، سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان رواج برده‌داری را (نه به‌میزان هزاره‌های اخیر قبل ازمیلاد در دیگرکشورهای آسیائی) در سازمان‌های اجتماعی ایران نشان می‌دهد.

در دوران این سلسله‌ها ازکار بردگان درکلیه شئون اجتماعی و امور مختلف دولتی مثل خدمت در تشکیلات زندگی و فرمانروایی اشراف و فئودالها، در امور جنگی و سپاهی به‌طور اخص و به‌صورت کار در ساختمان کاخهـــا، راه‌ها، پلها و استخراج معادن به‌طور اعم استفاده می‌شد.

بردگان ومیزان‌کاربردگان در دوران ایران‌باستان هیچگاه طبقه عمده و نیروی اساسی جامعه را تشکیل ندادند و عامل مهم و اصلی تولید روستاییان بودند که نقش اساسی را در قیامها و عصیانها ایفا می‌کردند.

هریك از مباحث بردگی که در مطالب هردوره از سلسله‌های شاهنشاهی ایران باستان دربخش‌های آینده این کتاب عنوان شده می‌تواند نمایشگر وضع بردگی در دوره هرسلسله ازدودمانهای ایلامی‌ها، مادی‌ها، هخامنشی‌ها، سلوکی‌ها واشکانی‌ها و ساسانیان باشد.

***

وهمچنین است دربخش‌های آینده این کتاب درمورد مالکین فئودال، اقطاع‌داران فئودال و روستاییان‌سرف در هر دوره‌از ادوار سلسله‌ها که اکنون شیوه تولید به‌سیستم آن در ایران واروپا مورد مقایسه وعقاید صاحبنظران غربی درباره‌آن مورد بررسی قرار می‌گیرد:

لازم است قبل از وارد شدن به‌مبحث زیر به‌عقاید دانشمندان غربی در مورد شیوه تولید آسیایی که پیش از طرح‌و بررسی موضوع بردگی در بالا آورده شده و

همچنین به‌نظریات مؤلف این کتاب و نتایجی که از آن گرفته، توجه نمود.

گفته شد که دوره چند هزارساله‌بردگی آسیایی‌در شرق حدود ظهور شاهنشاهی هخامنشی به‌دوره فئودالی انجامید و دانشمندان مهمی چون: اومستد، کریستن‌سن، گیرشمن وریچارد.ن.فرای براین عقیده‌اند و هرتسفلد محقق عالیقدر نیز مانند آنان دوره‌هخامنشیان را با دوره تاریخی فئودالی یکی می‌داند[1].

وارگا درباره لزوم و اهمیت نظارت دولت در تأسیسات آبیاری و مهارکردن آبها وگسترش شبکه‌های آبرسانی درسرزمین پهناور ایران‌که موجد شاهنشاهی‌های عظیمی چون هخامنشیان می‌شود می‌نویسد: دولت در شیوه تولید آسیایی، شبکه‌های آبیاری را که ایجادشان جز در سرزمین‌های وسیع میسر نبوده و تولید کشاورزی جز از آن طریق بهیچروی در چنین نواحی خشك وکم آب ممکن نیست، می‌سازد وتنظیم می‌کند. این امر شامل حفاظت و جلوگیری از سیلابهای نامطلوب می‌گردد. چنین امری منجر به‌پیدایش حکومت‌های مقتدری می‌گرددکه اکثر به‌شکل استبداد آسیایی متظاهر می‌شود[2].

در اروپا، در دوران فئودالیسم کلیه وظایف دولت را ـ که هیچگونه نقش اقتصادی ندارد ـ تقریباً فئودال خود انجام می‌دهد. فئودال فردی است که به‌تنهایی نمودار همه‌گونه استثمار روستاییان است. اوبه‌کمك نیروهای مسلح‌برآنها حکومت می‌کند، محاکمه می‌کند، به‌زندان می‌اندازد، به‌مرگ محکوم می‌کند واعدام می‌کند. هرفئودالی آقای ملك خودش است. در بعضی از ممالك مثل لهستان و مجارستان (دربعضی ادوار) شاه‌فئودال‌را، فئودالهابرمی‌گزیدند. حوزه حکومت شاه فقط محدود به‌ملك‌فئودالی خودش بود و نه‌بیشتر. اگر شاه بزرگترین فئودال می‌شد اغلب فئودالهای ضعیف را تابع خود می‌نمود ولی چنین امری استثنایی بود.

حکومت فئودالی در اروپا ـ تا آن حدکه به‌طورکلی می‌توان سخن از وجود دولت به‌میان آورد، هیچگونه وظیفه اقتصادی، اداری و قضایی نداشت. همه اینها در اختیار چندین فئودال بود. حتی اداره جنگها در حقیقت با فئودالها بود. فئودال

۱ـ E. Hertzfeld, Iran in the Ancient East

۲ـ وارگا ـ جهان نو. شماره ۳.

دولتی در واقع جمع قشونهای فئودالها بود که تحت لوای خاص خود می‌جنگیدند. شاه می‌توانست اعلان جنگ بدهد و فئودالها اگر می‌خواستند می‌توانستند قوای خود را به‌جنگ نفرستند. جنگ در صورتی درمی‌گرفت که آنها هم می‌رسیدند[1].

اما درباره ساختمان سلسله مراتب طبقه فئودال در اروپای غربی تعریف دیگر نیزهست‌جامع وروشنگر که‌آقای حمید مؤمنی درمقدمه‌کتاب «دولت ونادرشاه افشار» از «م. ر. آرنووا» و «ك. ز. اشرفیان» از انتشارات دانشگاه تهران نوشته‌که عیناً در اینجا نقل می‌شود. این تعریف را از کتابهای دانشنامه کاسمیسکی و کشاورزی عهد مغول پتروشفسکی اتخاذ کرده است.

«در اروپای غربی، در آغاز دوران فئودالیسم، پادشاه یا سینیور بزرگ، زمین‌های‌کشور را بین چند نفر از درباریان خود (دوك‌ها وکنت‌ها و اسقف‌ها) تقسیم می‌کرد و هرکدام از آنها را، هم به‌عنوان فرمانده نظامی و سیاسی وهم به‌عنوان اداره‌کننده، به‌قسمتی از سرزمین خود می‌فرستاد. این فرستادگان که واسال (تابع) پادشاه‌نامیده‌می‌شدند خودبه‌سرزمینی‌که به‌آنها داده شده بود می‌رفتند،بساط حکومت خود را می‌گستردند و هرکدام از آنها مانند یك سینیور، سرزمین تحت فرمان خود را بین چند نفر از نزدیکان خود، باز بهمان ترتیب تقسیم می‌کردند. یعنی در واقع این سینیورهای درجه دوم هم‌که خود واسال سینیور بزرگ (پادشاه) بودند، برای خود واسال می‌گرفتند. این واسال‌های جدید نیز، هریك سرزمین زیر فرمان خود را بین چند نفر از نزدیکان خود باز به‌همان ترتیب تقسیم می‌کردند. یعنی آنها هم برای خود واسال می‌گرفتند. این امر یك سلسله مراتب به‌وجود آورده بود که به‌آن «هیرارشی فئودالی» یا «پلکان فئودالی» می‌گویند.

در این سلسله مراتب، شاه یا مالك عالی،سینیور بزرگ بود. سینیورهای درجه دوم (دوك‌ها، کنت‌ها و اسقف‌ها) از طرفی واسال پادشاه بودند و از طرف دیگر در سرزمین خود سینیوربه‌حساب می‌آمدند و خود واسال‌هایی داشتند و همینطور سینیور درجه سوم وبعد.

این سلسله مراتب به‌همین ترتیب ادامه می‌یافت تا اینکه سرانجام به رعیت

۱ــ وارگاه. جهان نو. شماره ۴.

وابسته‌یی ختم می‌شد که سینیور هیچکس نبود.

پلکان فئودالی(هیرارشی)به‌هرمی می‌مانست‌که شاه در رأس آن بود و تأبعیت و تقید فقط از طریق این سلسله مراتب عملی می‌شد. یعنی یك واسال کوچك مستقیماً از سینیور بزرگ اطاعت نمی‌کرد، بلکه از طریق سلسله مراتب وابسته و تابع او بود. قشون فئودالی هم براساس همین سلسله مراتب بود. دوك‌ها وکنت‌ها امرای این ارتش فئودالـــی بودند و هر واسال در زیر فرمان سینیور خود بود. سرانجام سربازان ساده قشون را روستاییانی تشکیل می‌دادند که به‌طرق مختلف از روستاها گردآوری شده بودند. «وظیفه» سربازی، خود یك نوع خاص بیگاری فئودالی بود. بهره‌کشی از روستاییان نیز ازطریق این سلسله مراتب فئودالی انجام می‌گرفت. بهره وبیگاری از طریق حکومت‌های محلی‌گردآوری می‌شد و از طریق همین سلسله مراتب سرانجام قسمتی ازآن به‌حکومت مرکزی می‌رسید. طبقه فئودال از طریق سلسله مراتب خویش از روستاییان بهره‌کشی می‌کرد[1].

درفرهنگ وبستر فئودالیسم چنین تعریف شده: فئودالیسم یك نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که در قرون وسطی براروپا مسلط بود. در این نظام زمین به‌وسیله سرف Serf که به‌زمین وابسته بود کشت می‌شد و زمین و سرف (رعیت) جزو املاك و اموال ارباب یا واسال Vassal بود و واسال وظیفه‌داشت در قبال این مالکیت برای ارباب بزرگتر یا سینیور سرباز تدارك ببیند ویاخدمات دیگری انجام دهد.

خلاصه تعریف سازمان اجتماعی فئودالیسم اروپایی بدین‌شرح است:

اول ـ بعد از شاه در رأس این سازمان اجتماعی ، فئودالی قرار داشته که او را سینیور و یا امیر ویا ملك می‌گفتند. این شخص یکی از افراد گروه حاکم یعنی مالکان بزرگ بوده است.

دوم ـ واسال، کارگزار وتابع ویاواسطه فئودال بوده بین اوورروستاییان سرف. او در مقابل سینیور یك سلسله وظایف مثل شرکت در شورا و پرداخت مبلغ معینی وجه نقد و.... خدمت نظام در رکاب فئودال بزرگ را برعهده داشته است.

۱ــ مقدمه کتاب دولت و نادرشاه افشار. ازانتشارات دانشگاه تهران.

سوم ـ سرف، یعنی تولیدکننده مستقیم در روستا که به‌طور دسته‌جمعی با زمین خرید وفروش می‌شدند و در مواقع معین و ضروری بیگاری می‌دادند و از هرگونه حقوق اجتماعی و حرمت انسانی در برابر خواسته‌های فئودال محروم بودند.

فئودال بزرگ شاه (سینیور) املاك خود را به‌صورت اقطاعات Bénéfices به واسال می‌سپرد و تا زمانی که این واسال زنده بود این ملك متعلق به‌او شناخته می‌شد. اما در اواخر قرن نهم بود که مالکیت اقطاعات موروثی شد.

اقطاع بردونوع بود. یکی Bénéfice که به‌طور مادام‌العمر واگذار می‌شد و دیگر آلو Alleu مالکیت بلاشرط موروثی زمین به‌واسال‌ها در مقابل همان وظایفی که در بالا شمرده شد. (به‌آلو در ایران عهد مغول سیورغال می‌گفتند).

فئودالیسم طی دوره سیزده، چهارده قرنی خود در اروپا بدون شك بی‌تغییر وثابت نمانده وهرچند قرن دگرگونی‌هایی می‌پذیرفته است. مثلامدتی اقطاع (بنفیس) معمول بوده، بعد به‌صورت سیورغال (آلو) درآمده، زمانی فئودالها در بخشی از اروپا مستقل ازسینیوربزرگ عمل می‌کردند و زمان دیگر مجبور به‌فرمانبرداریهایی یا خصوصیات پدر شاهی از او بودند ویا در بخش دیگر مالکیت فئودالی و اشرافی و اقطاع داری وخرده مالکی وانواع ملکداری رایج بوده است.

همین جنبه‌های ناهماهنگ و متفاوت را فئودالیسم شرق داشته و فئودالیسم کشور ما نیزکه از دوران باستانی تا دوران تاریخی و قرن اخیر دوام آورده است.

چهره فئودالیسم در هرجا و هر دوره به‌یك شکل بوده ولی هیئت و ساختمان اجتماعی آن هیچگاه درهیچ‌جا تفاوت ماهوی نداشته است. به‌جز نظریات «فردریك» و «کارل» که آنهاهم خیلی کلی است (چنانکه در اوایل ایـــن گفتار ملاحظه شد) تعریف‌های دیگر جامعه‌شناسان و خاورشناسان در مورد شیوه تولید آسیایی محدود و نارسا هستند. چون اعتبار عقاید محققین اخیر براساس اسناد و منابع خاص تاریخ دوره معینی است نه برشناخت قوانین تکامل طبیعت اجتماعی تاریخ و بنیادهای اقتصادی آن.

بنابراین عقاید محققین اخیرفقط شمایلی است از یـك دوره معین فئودالیسم در اروپا که تمام ادوار فئودالی دیگر را به‌سائقه همنامی شبیه آن تصورکرده‌اند.

سهس آنرا با شمایل دیگری که از فئودالیسم آسیا یافته‌اند مقایسه نموده در نتیجه چنان تعریف‌های نارسا و متباین به‌دست داده‌اند.

تنها وجه تمایز فئودالیسم آسیایی با اروپایی در این است که فئودالیسم در آسیا به‌خاطر نقش اول شاه و دولت در نظارت به‌سیستم آبیاری و توسعه شبکه‌های آبیاری و نیز به‌خاطر نقش درجه اول اقتصادی شاه‌ودولت در شیوه تولید، نسبت به اروپا جنبه پاتریمونیال Patrimonialism دارد.

آن مسئولیت نظارت برسیستم‌آبیاری‌هم‌نه‌آنقدربودکه موجب تخفیف‌موقعیت و تحدید منافع فئودالهای خصوصی (نه‌دولتی) و شاهکان (سرفئودالهای هراستان) گردد. چرا که عموماً قناتها و شبکه‌های آبیاری و حتی سدهای محلی به‌وسیله همین فئودالها و ملاکین متوسط وخرده مالك‌ها ایجاد می‌شد وشاه و دولت در سطح بالا به خاطراهمیت حیاتی امرکشاورزی برای حفظ وبقای مملکت وبرای اخذ مالیات نظارتی عالی وغیرمستقیم به‌وسیله کارگزاران خود می‌نمودند یا برای بعض مقتضیات سیاسی ونظامی وگاه اقتصادی و منافع املاك شاهی و اقطاعی بر رودهای بزرگ سدها وپلها می‌زدند و شبکه‌هایی آبیاری به‌وجود می‌آوردند کـــه اینهم با استقلال فئودالهای خصوصی درحوزه‌های خود منافات نداشت. اما اقطاع داران(فئودالهای‌دولتی) چون تابع (واسال) شاه بودند دربرابر اینگونه اقدامات وبرای‌کم وکیف امورکشاورزی و انجام تعهدات کارگزاری مسئول بودند وآن استقلال‌فئودالهای‌خصوصی را نداشتند.

این پاتریمونیالیسم گاه در دورانی مثل هخامنشیان و ساسانیـــان شدید وگاه در دورانی مثل مادیها و اشکانیها خفیف می‌گشت.

مشابه روابط تولیدی درسیستم‌فئودالی اروپایی حتی، تا پیش از تقسیم اراضی درایران نیز عمومیت داشت. دادن بهره مالکانه به‌صورت بیگاری که رعیت می‌بایست بخشی از هفته را به‌رایگان در زمین ارباب کارکند، دادن بهره مالکانه به‌صورت جنس (یا مالاجاره جنسی) از زمین به‌ارباب که گاه تا ۸۰ درصدد از محصول می‌رسید تحت عنوان مزارعه و محرومیت ازحقوق مستقل انسانی ومهجوریت ازقوانین مدنی و همچنین رسوم دیرین وابستگی به‌زمین همه شرایطی بود که هیچ تفاوتی با وضع سرفهای اروپا نداشت.

برای شناخت سیستم‌های حاکم اقتصادی باید زیر بنای نظام اجتماعی آنها را مطالعه کرد. موضوع فئودالیسم وضع زندگی اقتصادی سرفها یعنی اکثریت غالب تولیدکننده در شکل‌بندی اجتماعی آن است، که در شیوه تولیدشان در آسیا و ایران و اروپا هیچ تفاوتی نمی‌توان مشاهده کرد. اگر تفاوتی بین سیستم فئودالی آسیا و اروپا به‌چشم بخورد در شیوه بهره‌کشی و عناوین و شکل مراتب طبقه فئودال آن است، نه زیربنای نظام اجتماعی یعنی نیروهای مولده با روابط تولیدی یکسان آن که در هر دوقاره در هر زمان تحت یك شرایط و مقررات قرار داشتند.

بزرگترین نشانه زیربنایی بودن موقعیت سرفها، ثابت ماندن روابط تولیدی پس از هردست به‌دست شدن دولتها به‌وسیله دودمانهایی است که یکی پس از دیگر به‌سلطنت می‌رسیدند، نه تفاوت شکل طبقه بهره‌کشان فئودال نسبت به‌اروپا به‌خاطر ویژگی نظارت برتأسیسات آبیاری.

همیشه در تمام ادوار تاریخ فئودالی ایران سرفها، سرف بودند و در شرایطی بسیار توانفرسا روزگار می‌گذراندند وهیچگاه به‌قول ابوعلی محمد بلعمی «برزگران را درخواسته خویش امری نبود[1]».

و همیشه در تمام این ادوار فئودالهای ایران نیز همچون فئودالهای اروپا بودند، به‌صورت فئودالهای اقطاع‌دار و فئودالهای مالك اراضی وسیع که با خود کامگی با سرفها رفتارمی‌کردند. فئودالهای اخیر ازبزرگان اشراف و ازسران طوایف محلی بودند. اینان فئودالهای خاندانی و دودمانی ثابت قدیمی اشراف را در نواحی مختلف کشور تشکیل می‌دادند. یا به‌عبارت دیگر شاهکانی بودند که هریك غیر از فئودالهای اشراف درجه دوم مثل اروپا درقلمروخود سینیوری بودند و واسال‌هایی در در اقطاعات اعطایی تحت فرمانبرداری داشتند.

درکتیبه شاپور اول درکعبه زرتشت نام عده‌یی از شاهکان یا سر فئودالهای بزرگ منطقه‌یی برجـــای مانده، مانند: «شاه اپرنیـــك، شاه مرو، شاه کرمان، شاه سکستان، بیدخش هزاربد». و همچنین نام شاهکانی دیگر از دودمان هخامنشی مثل: «دیهین از دودمان وراز، ساسان از دودمان سورن، ساسان از اندیکان، پرویز از

۱ــ ترجمه تاریخ‌طبری. به‌اهتمام دکتر محمد جواد مشکور. صفحه ۱۴۷.

دودمان قارن، و (GwKy) از دودمان قارن و.....

اینان بودندکه به‌اقتضای مصالح فئودالی خود درهرایالت، شاهان بزرگ‌را با تبانی با یکدیگر خلع می‌کردند یا به‌تخت سلطنت می‌نشاندند و در مواقع حساس پادشاهی را از دودمانی گرفته به‌خاندانی دیگر تفویض می‌کردند که اخبار آنها به‌تفصیل در بخش‌های‌آینده آمده است.

بخش سوم

وضع روستاها و زندگی روستاییان و دیگر طبقات اجتماعی ایران در دوره هخامنشی‌ها

موقعیت طبیعی پارس

سرزمین پارس از همان آغاز نه آن ارتفاعات پر برف وآب‌خیز سرزمین ماد (آذربایجان و همدان) را داشت و نه‌آن دشتهای ایلامی سیراب از رودهای کرخه و کارون را. هوای خشك وآفتاب برهنه بالای دشت‌های تشنه و مدهوش‌آن رمق حیوان و نبات را می‌کشید. فقط آنجاهایی که گذرگاه جریان‌های برفآبه ارتفاعات بود و گاه از باران‌های پراکنده وکم دوام لب تر می‌کرد (همچنان که هنوز) زنـــدگی می‌توانست قابل تحمل و پاینده باشد.

موقعیت نامساعد طبیعی این سرزمین و دشواری‌های ناشی ازآن مردمانی قانع و پرکار و سخت‌جان در دامن خود می‌پروراند. مردمانی که از همان دوره‌های ماقبل تاریخی (چنانکه گفته شد) ده‌ها کیلومتر در دل زمین دست پیش برده وبا زدن‌کاریز منابع آبی ارتفاعات را فرا چنگ‌آورده به‌دشتهای تشنه می‌آوردند وباغها وبوستانها وکشتزارها ایجاد می‌کردند.

گرچه سرزمین پارس‌به‌واسطه خشکی‌مزاج وپراکندگی زیادجمعیت ودرنتیجه اقتصاد دیر شکوفا، بعد از ایلام و ماد به‌دوران رسید، در عوض توانست گذشته از شئون سیاسی و مدنی از لحاظ مبانی‌زندگی روستایـــی وکشاورزی و صنایع وارث تجربیات و تمدن آنان باشد.

م.م. دیاکونوف درباره گذشته دیرترمردمان‌پارس‌می‌نویسد: «دردوره نئولیتیك (حجر متأخر) ساکنان قدیم پرسپولیس با اصول کشاورزی ابتدایی آشنا بوده‌اند. تحقیقاتی‌که در سالهای اخیر صورت گرفته ثابت نموده که بدواً امرکشاورزی‌دراین سرزمین درکنار رودهای‌کوچك‌که از کوه‌ها فرو می‌ریخته پیشرفت کرده است. زیرا استفاده از دره‌های گسترده مستلزم انجام عملیات وسیع آبیاری و وجود تشکیلات بزرگ و اطلاع از فن کشاورزی است و این نوع تمدن(رودی)تنها به‌نقطه مسکونی مذکور اختصاص ندارد، بلکه درسایر نواحی فلات‌ایران‌هم تعمیم دارد.....». ضمناً این مورخ اضافه می‌کند: «حتی چنین‌پنداشته‌اندکه امرکشاورزی بدواً درفلات‌ایران پیدا شده است».

وی همچنین می‌نویسد: «سازمان ابتدایی جامعه پارس از لحاظ کلی و وعمومی شبیه سازمان ماد بود. هرودوت ازشش قبیله ده‌نشین بدین شرح یاد می‌کند: پازارگادها، مارافی‌ها، ماسپی‌ها، پانتی‌آلاها، دروسی‌ها وگرمانی‌ها (کرمانی‌ها[1]).

قبایل ده‌نشین فارس نیز با قبایل سایر نقاط ایران ارتباط نزدیکی داشته‌اند واین خاطره را که قبایل مذکور در زمان پیشتر جزو یك‌گروه واحد یا اتحادیه قبایل «آریا» مشتمل برشرق وغرب ایران بوده‌اند زنده نگاه می‌داشتند. در نزد زرتشتیان اصطلاح«آریا»فقط به‌قبایل‌ده‌نشین زرتشتی‌اطلاق‌می‌شد. درپرسید(پارس)امرکشاورزی فقط در بعضی از دشتها در شرایط استفاده ازآبیاری مصنوعی امکان‌پذیر است. طبیعت گرمانی (کرمان) که از مغرب وصل به‌پارس است با طبیعت آن شباهت دارد. با این تفاوت که بیابانهای کرمان مسافات زیادی را در برگرفته و واحه‌های آن به‌طرف شمال امتداد دارد[2].

در زمان هخامنشی‌ها دهات جنوب آباد و دشتها سبز و خرم بوده است. در سیاحت‌نامه‌یی که به‌نام فیثاغورث ثبت است نوشته: «چند روز پس از جشن تاجگذاری داریوش کبیر در شوش به‌عزم اقامت در پرسپولیس حرکت کردیم.... در عرض راه از دیدن چمنزارهای‌وسیع خرم‌که شبدر ماد تمام‌آنها را فرا گرفته بود،چشم

۱ــ تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب. صفحه ۴۵ تا۴۷.
۲ــ همان کتاب. صفحه ۹۶ ـ ۹۷.

محظوظ می‌گشت، این گیاهی است سودمندکه دریکسال سه‌بار برداشت می‌شود.

به‌دره‌ینی باصفاکه دویست تا سیصد روستای خوش ساخت‌کوچك و خوش‌منظر درآن بود رسیدیم. دیه‌ها را درختان بزرگ ازگرمای‌آفتاب در پناه‌خود نگهمیداشت. سرزمینی که معبر رود آراکس و رودهای کوچك‌تر دیگر است به‌حد کمال مزروع و معمور و در زمستان زمین‌ها زیر آب می‌ماند. این فصل بسیار کوتاه ایران را باید به‌کوه‌ها رفت و در آنجا بسر برد[1].

بونیفاسیو می‌نویسد: در زمانی که ایران تشکیل کشور شاهنشاهی می‌داده تصور می‌رود که بیست درصد اهالی آن چادرنشین بوده‌اند و شماره شهرنشین‌ها را به‌همین نسبت نیز تخمین زده‌اند. بنابراین روستاییان اکثریت عظیم مردم این کشور را تشکیل می‌داده‌اند[2].

بالاخره آلبرماله می‌نویسد: ساحل خلیج فارس که قسمت قوم پارس شد کم حاصل‌تر بود و بدین لحاظ مردم آن بیشتر از قوم ماد به‌حال کوه‌نشینی ماندند و به کشت و زرع زمین وگله‌داری مشغول شدند. قوم پارس رزم آزما و رشید بوده و بیش از غالب ملل مشرق قانون و رسوم آدمیت را رعایت می‌کرده است[3].

۱ــ سیاحتنامه فیثاغورث درایران. ترجمه‌یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملك‌سابق) چاپ ۱۳۱۴.
۲ــ تمدن ایرانی. تألیف چند تن از خاورشناسان. ترجمه دکترعیسی بهنام. صفحه ۱۷.
۳ــ آلبرماله ـ ژول ایزاك. تاریخ ملل مشرق و یونان. صفحه ۱۳۰

کشاورزی

امر کشاورزی که اصلی‌ترین سرمایه زندگی و منشاء قدرت اقتصادی و تجاری شهرها و منبع ثروت زمین‌داران بزرگ (فئودالها) و فرمانروایان و سرچشمه مالیات و تغذیه ارتشها به‌شمار می‌رفت مورد توجه خاص شاهنشاهان قرار داشت.

شاهنشاهان با نظارت مستقیم خود در پیشرفت و رونق کشاورزی فرمانها صادر می‌نمودند. به‌تشویق ویا تنبیه فرمانروایانی که در ترقی و یا تنزل آن دخیل بودند می‌پرداختند. برای سرکشی و مشاهده چگونگی مزارع به‌اقصی نقاط کشور سفرها می‌کردند و از همه مهمتر آنکه شخصاً در باغ ویا مزرعه نمونه‌یی که احداث کرده بودند گاه ویا ساعاتی در روز به‌کار مشغول می‌شدند. مورخین در خصوص وضع کشاورزی و محصولات آن، در زمان هخامنشیان اخبار جالبی به‌ما می‌دهند.

گزنفون می‌نویسد: مأمورین مخصوصی در دوره هخامنشیان وجود داشته که ناظر در امورکشاورزی و متصدی وصول‌مالیاتها بوده‌اند. شخص پادشاه درقسمتی از کشوربه‌سیرو سیاحت می‌پردازد ودر قسمت‌دیگرافراد مطمئن‌را اعزام می‌دارد. چنانچه ببینند که حکمرانانی، زمینی را مسکون و مزروع ساخته و آنرا با درختان میوه به فراوانی آراسته‌اند به‌پاداش، فرمانروایی ایالاتی دیگر را به‌آنها محول و مناصب بالاتر و هدایایی به‌آنها اعطا می‌کند، و همچنین گزنفون می‌نویسد: کورش صغیر در

ردیف سایر تمرینات نظامی به‌امورکشاورزی نیز اشتغال داشت وبا این رفتار خود می‌خواست اهمیت این کار را از لحاظ دولت خاطرنشان سازد.

طرز اداره و فن کشاورزی در بعضی از ایالات اصولاً با وضعی که در ادوار گذشته موجود بود تفاوتی نداشت. اما تجارت محصولات کشاورزی در این دوره اهمیت به‌سزایی یافت. جنبه محلی تجارت عبارت بود، از مبادله کالا بین مردم ده‌نشین وکوچ‌نشین. در سراسر ایران تجارت اشیاء زینتی و همچنین منسوجات که اغلب فراورده‌های روستایی بود و بعض از محصولات کشاورزی از قبیل غلات و خرما و غیره توسعه داشت[1].

فعالیت‌های روستایی و فن‌کشاورزی در ایران ۲۵۰۰ سال پیش نسبت به‌یونان پیشرفته‌تر ومبانی بهتری داشته است. گزنفون در این باب شرحی از قول سقراط نقل می‌کند و می‌گوید: آیا باعث شرمساری ماست که تقلید از شاهان پارس کنیم؟ این شاه چنانکه گویند یقین حاصل‌کرده که فن زراعت از تمام فنون دیگر زیباتر می‌باشد از اینرو آنرا مورد توجه خاص خود قرار داده است[2].

همچنین شاهان هخامنشی برای تشویق روستاییان به‌کشاورزی و آبادی مقرر داشته بودند که هرکس زمین‌های بی‌حاصل را به‌واسطه آبیاری آبادکند تا پنج پشت درآمد آن زمین‌ها ازآن او و اعقابش باشد[3]. مهمتر از همه آنکه‌گیرشمن می‌نویسد در آن زمان، در شاهنشاهی به‌منظور توسعه کشاورزی باطلاق‌ها را خشك می‌کردند[4].

درکتاب سیاحتنامه فیثاغورث، پس از تعریف ازسیستم جالب آبیاری باغهای قصر داریوش درباره باغداری وکشاورزی‌کردن شاه نوشته: دریکی ازباغها کشتزاری است. شاه باید بیل برداشته چهارمین بخش یك ساعت را در آنجا کشاورز باشد. در این بوستان کوچك داریوش بزرگ‌به‌یادمی‌آوردکه انسان است ودر حوایج بشریت با عموم مردم یکسان.

پس ازاتمام‌کار شاه با تنی چنداز دهقانان وروستاییان برخوان‌بنشست وچنین

۱ــ تاریخ ایران باستان. م. م.دیاکونوف صفحه ۱۵۶ تا ۱۶۶.
۲ــ گزنفون. کتاب اکونومیك. فصل ۴.
۳ــ پولیت: کتاب ۱۰ ـ بند ۲۸.
۴ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۳

گفت: من همتای شمایم. مازاد و توشه معیشت را به‌شما وامداریم. پایداری دولت از دسترنج شماست»[1].

ازگفته کتزیاس‌وسیاحتنامه به‌نام فیثاغورث در ایران، درباره‌ماحضر سفره‌ها، می‌توان محصولات کشاورزی ودامداری را در (۵۰۰ ق. م) شناخت. کتزیاس‌گوید: روزی پانزده‌هزار نفرازکارخانه شاهی غذا می‌خوردند وگوشت‌گاو وگوسفند وبزوشتر و اسب و غاز و شترمرغ و انواع طیور شکار به‌مصرف می‌رسید[2]. درکتاب سفرنامه فیثاغورث در یك مورد آمده که در روز برگزاری مراسم مذهبی در همدان مغان خوراك مخصوص این روز را که برنج و حبوبات، شیر، شراب، گل، میوه و خرما و انـار و خوردنی‌های دیگر با نباتات معطر بوده مصرف می‌کرده‌اند[3]. و در مورد دیگر ماحضر سفره هر وعده غذای دستگاه سلطنتی کـورش به‌شرح زیر آمده گرچه اعتبار کمیت آن ممکن است قابل تردید باشد اما مؤلف این کتاب علی‌رغم آن، فقطبه‌اصل وجود انواع فرآورده‌های کشاورزی و دامداری که ذکر شده توجه دارد.

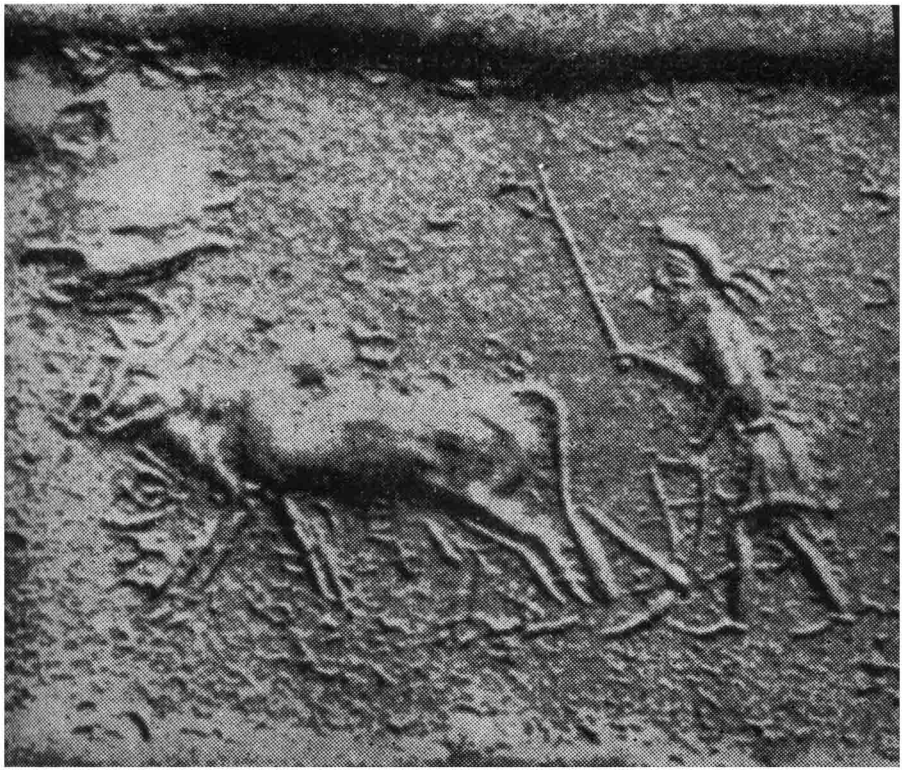
ماحضر سفره هر وعده غذای دستگاه سلطنتی کوروش بنا برگـزارش این کتاب عبارت بوده از:

۱ـ چهارصد گوسفند. ۲ـ صد گاو. ۳ـ سی بزغاله. ۴ـ چهارصـد غاز فربه. ۵ـ سیصد قمری. ٦ـ ششصد پرنده مختلف. ۷ـ ده ماریس شیرتازه. ۸ـ ده ماریس شیر مصنوعی. (ماریس ماد معادل ده کیل یونان قدیم). ۹ـ یك تالان سیر. ۱۰ـ نیم تالان پیاز. ۱۱ـ یك آرتاب زیره. ۱۲ـ ده آر تاب کنجد. ۱۳ـ پنج ماریس مربای انگور. ۱۴ـ پنج ماریس شلغم شور در سرکه پرورده. ۱۵ـ پنج ماریس «کبر؟».

درهروعده‌خوراك علاوه برهزارپیمانه‌آردمتوسط، چهارصدآرتاب(واحد مقیاس کیل و اجسام حدود ۵۵ دسیمتر مکعب) آرد گندم بسیار خوب صرف می‌شده است. مائده شاهان ایران و خاندان سلطنت ضمناً این چیزها راهم لازم داشته:

۱ـدویست‌آرتاب عصاره‌آرد. ۲ـ دویست‌آرتاب‌بلغور ۳ـ ثلث یك‌آرتاب‌خردل

۱ـ سفرنامه فیثاغورث در ایران. صفحه ۳۵ ـ ۳٦.
۲ـ تاریخ مشیرالدوله. جیبی. صفحه ۱۴٦۳
۳ـ سفرنامه فیثاغورث صفحه ۱٦۴.



مهری استوانه‌یی که کشاورز پارسی را درکار شخم زدن با جفتی «ورزو» نشان می‌دهد. برداشته ازکتاب «مجموعه مهرهای مشرق» تألیف «لویی دولاپورت». این مهر، در موزه لوور پاریس‌نگهداری‌می‌شود.

سیاه. ۴ـ ترتیزك خرد شده. مخلفات یك‌خورشت بسیار لذیذ باگوشت قیمه ومضافات سفره عبارت بوده از: ۱ـ ده آرتاب نمك. ۲ـ ده‌کاپتی زیره. ۳ـ سی‌مین رازیانه خشك. ۴ـ چهارکاپتی تخم‌کرفس. ۵ـ سه‌آرتاب بادام شیرین خشك. ٦ـ سه ماریس روغن بادام. ۷ـ پنج ماریس روغن شیر. ۸. پانصد ماریس شراب.

اگر شاه در بابل یا شوش باشد نیمه شراب سفره او از خرما و نیمه دیگر از انگورمهیا می‌شود وبقیه آن بدین‌ترتیب یاد شد: ۱ـ صد ماریس سرکه. ۲ـ صد ماریس مربع عسل غلیظ ۳ـ دویست بارکش چوب درشت. ۴ـ صدبارکش هیزم خرد. ۵ـ ده هزار بارکش کاه. ٦ـ پنج هزار بارکش علوفه. ۷ـ بیست هزارکیل جو برای اسبان و چهارپایان[1].

۱ـ سیاحتنامه فیثاغورث در ایران. صفحه ۱۰٦ ـ ۱۱۰.

داریوش شخصاً به‌کاشت درختان و انواع جدید آنهـــا علاقمند بود. نامه‌یی قابل توجه از او در دست است که به‌حاکم «گداتس Godatés» فرستاده شده است. وی در این نامه دستور می‌دهد که درآسیای صغیر و روسیه، گیاهان و درختان شرقی را بکارند. شاه می‌نویسد: «من نیت شما را دربهبود بخشیدن کشورم به‌وسیله انتقال وکاشت درختان میوه‌دار درآن سوی فرات، دربخش علیای‌آسیا، تقدیر می‌کنم....». این اُمر مربوط به‌تمایل یك والی برای ارضای هوس شاه نیست، بلکه کاملاً وابسته به‌سیاست اقتصادی است که دولت ایران ـ برای حداکثر توسعه کاشت نباتاتی که استعمال آنها وضع زندگی اتباع شاهنشاهی را بهتر می‌ساخته ـ به‌کار می‌برد. بدین وجه همچنین می‌توان دریافت‌که ایرانیان کوشیدند در دمشق نوعی مو ـ که در دربار آنان بسیار مورد توجه بود ـ بکارند. و همچنین نخستین درختان پسته حلب توسط آنان وارد شد. قریب به‌همین عهد است که در یونان فندق معروف به «پنت Pont» پیدا شد. هخامنشیان بودندکه‌کنجد را به‌مصر وبرنج رابه‌بین‌النهرین بردند. ایرانیان که چنین علاقه‌یی شدید به‌کشت و ورز نشان می‌دادند، نمی‌توانستند ازمسأله‌یی مهم مانند استفاده از جنگلها غافل بمانند. محققاً در اینجا نمی‌توان از استفاده علمی سخن را ند، بلکه باید گفت که نوعی مقررات در این باب وجود داشته است.[1]

باغ در همه ادوار تاریخ ازنظر ایرانیان به‌مقتضای موقعیت طبیعی نوعی جلوه وکشش خاص دارد. درختکاری به‌سبك‌ایرانی (بعدها)هم بین اعراب مسلمان و هم در هندوستان رواج یافت. و در قرون وسطی موجب الهام اروپاییان نیز شد[2]. ایرانیان برای تشویق درختکاری و باغداری ونگهداری درختان تا آنجا پیشرفتندکه هرودوت می‌نویسد: «خشایارشاه هنگام حرکت به‌سوی سارد درخت چنار بسیار زیبایی را مشاهده کرد و به‌قدری از آن خوشش آمد که مقداری زینت‌آلات طلا به‌آن هدیه‌کرد و یکی از سربازان جاوید خود را مأمور حفاظت آن درخت ساخت[3]»

گزنفون‌نیزمی‌نویسد: «درهرجا که شاه رود وهرجاکه اقامت‌کند،همیشه‌مراقب

۱ــ گیرشمن ـ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۴.
۲ــ تاریخ تمدن ویل‌دورانت Age of Faith.صفحه ۳۴۲.
۳ــ هرودوت. کتاب هفتم. فصل ۳۱.

است، درهمه‌جا باغهایی باشد پر از چیزهای زیبا که از زمین می‌روید. این باغها را پردیس (بهشت)می‌نامند. اگرهوامساعد باشدشاه اکثراوقات خود را دراینگونه باغها می‌گذراند. بعضی‌می‌گویند وقتی‌شاه می‌خواهد هدایایی‌بدهد، اول اشخاصی رامی‌طلبد که درجنگ‌ها رشادت کرده و امتیازاتی یافته‌اند. در درجه دوم اشخاصی را می‌طلبد که زمین‌ها را آبادکرده‌اند[1]».

یونانیان لفظ پره‌دیس را از ایرانیان اخذ کردند و از طریق آنان این لفظ در همه زبانهای زنده اروپایی رواج یافت و چون پردیس یا باغهای ایـــرانی فوق‌العاده زیبا بودند این باغها مترادف بهشت آسمانی شد. همچنین همین لغت باهمین مفهوم به‌صورت فردوس وارد زبان عربی گردید. گزنفون درباره ملاقات لیساندر (سردار قشون اسپارتی) با کورش صغیر شرحی‌آورده‌و متذکر می‌شود که کورش لیساندر را به‌تماشای باغ خود در سارد برد. لیساندر از دیدن زیبایی درختان و نظم و ترتیبی که در غرس آنها بکار رفته بود و از اینکه درختان از حیث قد مساوی و دریك خط کاشته شده و خطوط و زوایای مستقیم ترسیم می‌کردند و در عین حال موقع گردش هوایی معطر به‌مشامشان می‌خورد گفت: من از زیبایی این باغ در حیرتم ولی بیشتر ازکسی که به‌این درختها موقع غرس چنین نظم وترتیبی داده است[2].

همچنین درسفرنامه‌به‌نام فیثاغورث درباره درختکاری گلرگاه‌های روستانشین نوشته: ازکوه‌هایی که درختان بنه (صمغ معروف به‌تربانتین) و قطران (از انواع سرو) وگـــردکان داشت می‌گلشتیم. درختان ثمره پاکیزه دارند. در جاهای محفوظ (محصور) نهال‌های کوچکی هست که نوعی سیب آبدار لذیذ (مقصود هلو و شفتالو است) منقش به‌رنگهای ترو تازه از آنها عمل می‌آید[3].

به‌طورکلی‌بایدگفت عقاید زرتشت‌یك عامل‌ترقی‌برای‌آن‌زمان بود. چراکه‌مردم را به‌زندگی روستایی وشهرنشینی و محبت به‌حیوانات اهلی وگوسفند وسگ‌وگاو و احترام‌به‌آب ودرخت وزراعت دعوت می‌کرده است. احترام به‌سگ برای پاسبانی‌گله واحترام‌به‌گاوبرای زراعت صرفاً برای رفع‌احتیاج وبهبود زندگی‌مادی‌می‌بوده است.

۱ــ کتاب اکونومیك. گزنفون. نقل مشیرالدوله درتاریخ‌ایران باستان. صفحه ۱۵۰۵
۲ــ مشیرالدوله. صفحه ۱۵۰۴. ۳ــ سیاحتنامه فیثاغورث. صفحه ۱۲۶ - ۱۲۷

قنات، چاه، سد وکانال

«خدا این کشور را از دروغ و دشمن و **خشکسالی** حفظ کند». برجای مانده از نیایش داریوش بزرگ است برکتیبه بیستون که خطر خشکسالی را برابر بلای دشمن وآفت بنیان کن دروغ برشمرده و می‌رساند که آب تا چه اندازه در زندگی ایرانیان باستان اهمیت داشته و آفت خشکی و بی‌آبی به‌قدر دروغ و دشمن، خانه خراب‌کن و فلاکت‌بار است.

در این دوره همچنان گذشته چهار نوع روش آبیاری وجود داشته:

۱ـ رودخانه‌یی. ۲ـ چشمه جویباره‌یی. ۳ـ کاریزی. ۴ـ چاه دلوی.

باید سدسازی وکندن کانال را هم برآنها افزودکه درآن زمان به‌مقدار قابل توجهی تعمیم یافته است.

م. م. دیاکونوف می‌نویسد: «طرز اداره فن کشاورزی در بعضی از ایالات اصولاً باوضعی‌که درادوارگذشته موجود بود تفاوتی نداشت وتقریباً در همه‌جا پایه‌و اساس‌کشاورزی برآبیاری دستی بود[۱]». وهمچنین‌می‌نویسد: «به‌ویژه درپرسید (پارس) امرکشاورزی فقط در بعضی از دشتها در شرایط استفاده از آبیاری مصنوعی امکان‌ـ پذیر بوده است[۲]». بارتلد می‌نویسد: «در عهد هخامنشیان ایران درکارهای ساختمانی

۱ـ تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب. صفحه ۱۵۶ و ۱۵۷

۲ـ همان کتاب. صفحه ۹۷.

و آبیاری و ایجاد رشته‌های صنعتی جدید دست داشت[1]».

ریچاردن. فرای می‌نویسد: «سرچشمه‌عمده ثروت درشاهنشاهی هخامنشی زمین بود وکلید آبادانی زمین آب بود وآبیاری بزرگترین مشکل کارکشاورزی[2]. اومستد به از پیشبردن امرکشاورزی به‌کمك آبیاری از قناتها اشاره می‌کند[3] وگزنفون نیز درضمن‌شرح مسافرت خود در ایران، روش‌آبیاری پیشرفته ایران را می‌ستاید[4].

درباره وضع آبیاری در دوره هخامنشیان واهمیت حیاتی آن درماقبل ومابعد این عصر و وضع جغرافیایی ایران وطول کاریزها و لایروبی آنها گیرشمن می‌نویسد: در همهٔ ازمنه، در نجد ایران، مسأله آب امری حیاتی به‌شمار می‌رفته است. از زمانهای ماقبل تاریخ، این مملکت با وسایل مصنوعی آبیاری می‌شد و در عهد هخامنشی شبکه وسیعی از راهروهای زیرزمینی (قنات یا کاریز) موجود بود. حتی امروزه(همچنان‌گذشته‌های‌دور) ازبعضی مناطق،آبی‌را که درپای‌کوه‌ها به‌عمق چندین ده متر فرو رفته، به‌مراکزی‌که ممکن است ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر فاصله داشته باشد، نقل می‌کنند. در تمام دوره سال، هزاران نفر برای لایروبی قنات‌های قدیمی و حفر قنوات تازه‌کار می‌کنند. ازبرکت همین آب ونیز براثر بارانهای نافع در سلسله جبال زاگرس و البرز درکناره‌های داخلی این سلسله‌ها محوطه‌های مزروع روستانشین و واحه‌های آباد ایجاد شده است[5].

در زمان هخامنشیان غیر از قنات، نیز چاه و چرخ دلو آب که با گاویا استر می‌گشته، در آبیاری مزارع رواج داشته است. در سیاحتنامه فیثاغورث آمده که باغهای با صفا که از چرخابهای بزرگ آبیاری می‌شود قصر را احاطه کرده،گاوهای چرخاب چنان به‌این کار معتاد شده‌اندکه با نوازش ویا بدرفتاری هم نمی‌توان آنها را مجبورکرد یکبار بیش از صدبار روزانه یا (آن مدت معین گردش)گرد دایره خود بچرخند[6]. حفر قنات درمصر به‌وسیله ایرانیان معمول شده است. هنگامی‌که داریوش

۱ــ بارتلد. تذکره جغرافیای تاریخی ایران.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۲.
۳ــ تاریخ شاهنشاهی‌هخامنشی. صفحه ۹۴.
۴ــ Xenophon. Anabassis .58 .2
۵ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۶.
۶ــ سیاحتنامه فیثاغورث صفحه ۳۵.

مصر را فتح کرد، دستور داد تا به‌روش معمول آبیاری درایران قنواتی درآن سرزمین حفرکنند وبه‌مناسبت احـداث اولین کاریز به‌وسیله «سیلاکس Scylax» دریاسالار داریوش جشن مفصلی در مصر برپا شد. در لوحه‌یی که به‌افتخار احداث این قنات در مصر ایجاد شده و هنوز هم موجود است، سیلاکس گوید: «شیوه پارسی آبیاری را به‌وسیله حفر قنات درمصر معرفی نمودم[1]. همچنین به‌شهادت لوحه کشف شده‌یی کانال سوئز به‌وسیله ایرانیان حفر شده است.

استرابون نیز می‌نویسد: فراوانی نعمت وثروت در ایران‌براثرتوسعه‌کشاورزی وبه‌ویژه توجه به‌تهیه آب وآبیاری بوده و روستاییان از آب برف و قنات بهره‌ور می‌شده‌اند[2] علاوه برشکفتگی و رونق فعالیت‌های روستایی وافزایش سطح تولیدات کشاورزی و ترقی دامداری در عهد هخامنشیان، فنون زراعت مثل مهندسی زراعی و سدسازی وکندن کانال‌های بزرگ به‌منظور خدمت به‌امور روستایی پیشرفت و رواج زیادی داشته است. ازجمله از سد بزرگی باید یادکرد که آن را مهندسین وکارشناسان ایرانی عهد باستان به‌فرمان‌کورش در حوالی سغد و خوارزم ایجاد کرده‌اند. این سد مورد توجه واعجاب هرودوت قرارگرفته است. وی‌پس ازتوصیف خصوصیات طبیعی دشت خوارزم ورود بزرگ آن به‌نام «آکیس» می‌گوید این رود به‌پنج شعبه تقسیم می‌شود و زمین‌های مردم خوارزم را آبیاری می‌کند و هرشعبه از تنگه‌یی می‌گذرد.

هرودوت می‌نویسد: درآسیا جلگه‌یی هست‌که از هرطرف کوه‌هایی آنرا احاطه کرده و سلسله‌های به‌هم پیوسته آنها پنج تنگه به‌وجود آورده. این جلگه پیشتر به خوارزمی‌ها تعلق‌داشت. این جلگه درحدود اراضی خوارزمی‌ها وگرگانی‌ها وزرنگی‌ها (سیستانی‌ها) و سامانی‌ها واقع است. ازکوهی که این جلگه را احاطه کرده رودی جاری است «آکیس» نام. این رود در ابتدا به‌پنج شعبه تقسیم شده زمین‌های مردم این سامان را آبیاری می‌کرد وهرشعبه ازتنگی می‌گذشت ولی از وقتی‌که این مردمان به‌اطاعت پارسی‌ها درآمدند، تغییری پدید آمد.

چون شاهنشاه هخامنشی فرمود تا معبریا دهانه تنگه‌های هرپنج شعبه را ببندند

۱ـ فوریه ۱۹۲۳ Civil Engineering Magazin. by: M. A. Butler

۲ـ Strab. 16. 1,2. Diod. Cec. 2: 13 ,7

و در هریك دربندی بسازند. از این جهت آب رودکه دیگر مخرج نداشت تمام جلگه را فراگرفت وآنرا به‌دریاچه‌یی تبدیل ساخت. بنابراین مردمانی‌که از این آب استفاده می‌کردند دیگر نتوانستند جریانهای آنرا در اختیار داشته به‌کشتزارهای خود روان کنند. البته در زمستان به‌واسطه بارندگی فصلی نیازی به‌آن آب نداشتند ولی در تابستان برای کاشتن کنجد و ارزن و محصولات فصلـــی، جنبه حیاتی آب برای کشتزارها آشکار می‌شد. از اینرو این مردم با زنان خودشان به‌پارس می‌رفتند و جلو در قصرگریه می‌کردند و از شاه آب می‌خواستند وشاه هم در این موقع حکم می‌کرد که دربندی را بازکنند وآب بدهند وبعد این دربند را بسته دربنددیگر را برای مردم دیگر بازکنند ومن می‌دانم‌که شاه علاوه برمالیات، پولی زیاد هم برای آب می‌گیرد[1].

مشیرالدوله‌ضمن‌آنکه‌به‌این خبرهرودوت‌نکته‌یی‌گرفته‌در تأییدآن‌هم‌می‌نویسد: راجع به‌این روایت هرودوت باید گفت که از حیث جغرافیایی غریب به‌نظر می‌رسد، زیرا جلگه‌یی که از خوارزم تا سیستان ممتد و اطراف آنرا از هرطرف کوه‌هایی در احاطه داشته باشد و رودی به‌این جلگه وارد شده به‌خارج از آن به‌غیر از پنج تنگه راهی نداشته باشددرمشرق ایران نیست. گمان می‌رودکه مقصود هرودوت رود مرغاب بوده ولی به‌واسطه عدم آشنایی با جغرافیای مشرق ایران آنرا چنین توصیف کرده و ممکن است حدس خواننده به‌طرف اترك برود ولی این رود از حدود سیستان خیلی دور است. اما مرغاب فی‌الواقع از جلگه عبور می‌کند وبه‌مردمانی که هرودوت ذکر کرده، به‌جزگرگانی‌ها نزدیك است یا از اراضی آنها می‌گذرد (این رود در قرن بعد هم سدی داشت چنانکه درجای خود بیاید).

به‌هرحال از نوشته‌های هرودوت چنین مستفاد می‌شود کـــه شاهان هخامنشی سدهایی‌به‌این رود بسته بودند تا اراضی مجاور آن را آبیاری کند و در ازای آن حقابه می‌گرفتند. و نیز چنین به‌نظر می‌آید که از ایـــن کار مقصود تنها استفاده مالی نبوده یا اگر هم بوده، نظر سیاسی برتری برآن داشته‌اند. توضیح آنکه این رود در صحرای ترکمان گم می‌شود و در اینجاها در ازمنه قدیم ماساژت‌ها وبعض طوایف دیگر سکایی می‌زیستند. بنابراین طبیعی است تصورکنیم که دولت هخامنشی برای

۱ــ تاریخ هرودوت. کتاب ۳. بند ۱۱۷.

اینکه این مردمان را در اطاعت خود نگهدارد آب را دراین منطقه به‌دست خود گرفته بود، تا هر زمان که مردمان‌مزبور یاغی شده باعث به‌هم خوردن امنیت حدود گردند آب رابه‌روی آنان قطع‌کند. چه از خود روایت هرودوت هم این نظر تأیید می‌شود، چه‌مورخ مذکورگوید که هر زمان به‌آنها آب نمی‌دادند به‌دربارآمده با گریه وزاری درخواست آب می‌کردند[1].

از مطالعه این خبر هرودوت نخست آنکه می‌توان به‌میزان ترقی و پیشرفت فن آبیاری در ایران آن زمان پی برد و دانست که بـــا چه هنر و تخصصی رودی را مهارکرده و جریان آبهای آنرا چنان سخت تحت اختیار در می‌آورده‌اند. دوم آنکه دست‌اندازی دولت را به‌منظور مطیع ساختن قبایل نا مطمئن روی یك منبع حیاتی مثل آب و عجز آنان را در برابر این سیاست دریافت. سوم آنکه از میزان ارزش و تأثیر فقدان آب در نواحی کم آب شرقی ایران بزای کشتزارها و زندگی مردم آن آگاه شد.

بنا به‌گفته استرابون، پادشاهان هخامنشی، ضمناً از سدها به‌منظور نظامی نیز استفاده می‌کرده‌اند. چون‌فرات وکارون قابل‌کشتیرانی بودند ودوشهرعمده شاهنشاهی ایران یعنی شوش وبابل مشرف برآنها بود. پادشاهان هخامنشی نگرانی داشتند که مبادا کشتی‌های دشمن یا راهزنان دریایی ناگهان از این راه به‌کشورشان حمله کنند و دستبرد بزنند، لذا در این رودها وبه‌خصوص در جلوی کارون از سنگ سدهایی ساخته بودند و از این سدها آبشارهایی به‌وجود آمده بود که مانع عبور کشتی‌های بزرگ می‌گردیـــد[2]. در تأیید این عقیده آنکه وقتی اسکندر به‌ایران دست یافت با توجه به‌این منظور و از روی بدگمانی فرمان داد، این سدها را خراب کردند[3]. مورد اخیر درکتاب تاورنیه و نیبور در «مسافرت دریایی به‌عربستان» جلد دوم نیز تأیید شده است، اما آرنولد ویلسن عقیده داردکه این سدها دراغلب مـــوارد فقط به‌منظور آبیاری ساخته می‌شده است، چنانکه اکنون هم نظیر آنها در فـرات سفلی احداث

۱ــ تاریخ ایران باستان. مشیرالدوله. کتاب جیبی. صفحه ۱۵۰۶.

۲ــ Strab. 16 1, 9 Diod.

۳ــ Arrian History of Alexanders Expedition, BK. VII. Engl. Rook Lnodon .1818

می‌گردد. آثار سدهای کهن هخامنشی مزبور تاکنون نیز در این نواحی باقی است[1].

ریچارد.ن. فرای‌می‌نویسد: پیش‌ازآنکه شورویها دست به‌کارکاوش‌های پردامنه در آسیای میانه بزنند گمان می‌رفت‌که مشرق ایران و آسیای مرکزی سرزمینی بوده غالباً خالی از شهر و آبادی‌که بیابانگردان درآن سکونت داشتند، ولی کاوش‌هایی که در مرو و بخارا و جاهای دیگر شرق ایران شده این نظر را دگرگون ساخته است. زیرا اینك بروجود کانال‌های آبیاری بزرگ و آبادیهای پرجمعیت درنیمه اول هزاره اول پیش از میلاد در شرق ایران آگاه شده‌ایم[2].

در نتیجه می‌توان گفت روش آبیـــاری مصنوعی در دوره هخامنشی‌هـــا که ماحصل تجربیات‌تمدن‌های ایلامی ومادی‌بود درسراسرکشور توسعه بی‌سابقه‌یی یافت وبه‌حدکمال خود رسید.

۱ــ سرآرنولد ویلسن. خلیج فارس صفحه ۱۷. نقل تاریخ مشیرالدوله. ص ۱۵۱۰.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۶۳.

دامداری

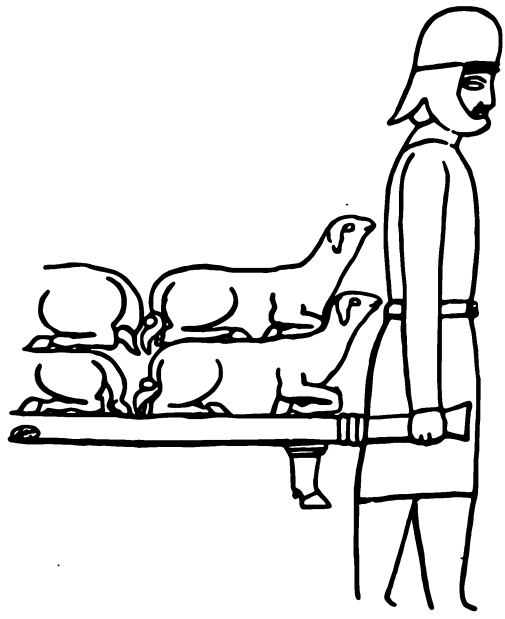
معمولاً پیشرفت کلیه شئون زندگی آدمیان در هر دوره از تاریخ، هماهنگ و به‌طور همه‌جانبه بوده و چنان نبوده و نیست که رشته‌یی از امور مستقل از دیگری بتواند بیش ازیك حد معین پیشتر بزند، چون اصولاً تمام دانسته‌ها و شناخته‌ها و پدیده‌های انسانی تحت تأثیر وبا تکیه به‌هم پیش‌می‌روند، و این جزو مکانیزم طبیعت زندگی اجتماعی‌آدمی است. دامداری نیز درعهد هخامنشیان همپای سایرشئون زندگی روستایی قرار داشته وبه خصوص با آن سابقه چند هزار ساله به‌فراورده‌های دامی و مشاغل ناشی از آن تنوع زیادی بخشیده بود.

در این دوره گله‌های بزرگ وکوچك به‌وسیله شبانان در سراسر ایران به‌چرا بود. در پادشاهی کورش بیش از پیش گله‌های بزرگ در انحصار پرستشگاه‌ها قرار داشتند. پرستشگاه‌ها آمارهای دقیقی از زایش و ازتلفات به‌وسیله جانوران وحشی و از دزدی ، از حیواناتی که چوپانان باز می‌گرداندند می‌گرفتند. مطابق سیاهه یکی از الواح، پرستشگاهی نزدیك هفتهزارگوسفند یکجا دریافت‌کرد. نه‌فقط اسب و استر، بلکه گاو وگوسفند و بز را نیز روی گوششان داغ می‌زدند[1].

میزان پرورش و تکثیر دام در این عصر از مالیاتی که از بابت گوسفند گرفته

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۱۱۰.

می‌شده معلوم می‌شود. بنا به‌تحقیق ویل دورانت، فقط از سرزمین ماد دویست هزار گوسفندبه‌عنوان کالای مورد نیازشاه اعطا می‌کردند که این غیر از مالیاتهای جنسی و نقدی بود[1].



نقش حجاری‌مردی‌مادی که با زنبه برای شاه‌گوسفند پیشکش‌می‌برد.
(موزه تخت جمشید)

ارزش وکارآمدی اسب در زندگی انسان موجب توجه فوق‌العاده به‌پرورش و اصالت نسل این حیوان شده بود. در بعضی از ایالات مخصوصاً در نواحی بیابانی ایران مرکزی و شرقی و همچنین درآسیای میانه که کوچ‌نشینان ونیمه کوچ‌نشینان سکونت داشتند، دامداری رواج داشت و اسب‌های نسایی که در ماد پرورش می‌یافتند شهرت به‌سزایی داشتند[2].

پرورش وتکثیر اسب موجب پدیدآمدن چراگاههای وسیع وگیاهان چراگاهی شده بود. گیرشمن می‌نویسد: اسپرس یا یونجه که بومی ایران است وبه‌حد وفور در

۱ــ ویل دورانت. صفحه ۵۲۶.
۲ــ تاریخ ایران باستان. دیاکونوف. صفحه ۱۵۶.

مدیا می‌روید ، خوراك خوبی برای اسبان می‌باشد. این گیاه در دوره هخامنشیان از ایران به‌اروپا برده شد و یونانیان به‌یونجه علف مدیا (Medic Grass) می‌گفتند و همچنین گیرشمن می‌نویسد: کبوتر سفید و طاووس و خروس که بومی آسیا هستند به‌وسیله ایرانیان به‌اروپا برده شده‌اند. ایرانیان‌گاو، گوسفند، بز وحیوانات مرکوب، خر، استر و اسب را تربیت می‌کردند و تربیت زنبور عسل بسیار معمول بود و عسل در این عهد به‌جای شکر به‌کار می‌رفت[1]. در این عصر از قرن چهارم اختراع کفشکی برای چارپایان بارکش، به‌منظور حفاظت سم آنها در جاده‌های سخت صورت گرفت و آنرا با مس و پوستین و موی اسب می‌ساختند. نعل حقیقی اسب فقط در قرن دوم یا اول قبل از میلاد اختراع گردید[2].

اومستد از روی یك لوح که سیاهه درآمد یك پرستشگاه را نشان می‌دهد از پشم گوسفند وموی بزیاد می‌کند. وی گوید: شیر و پنیرخوراك اصلی مردم روستاها بوده است[3].

۱ـ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۳ تا ۱۷۵

۲ـ همان کتاب صفحه ۱۷۹.

۳ـ اومستد. صفحه ۱۰۹. ۱۱۰.

مصالح بنای خانه‌های روستایی

گاه خانه‌های روستاییان از خشت ساخته می‌شد. خشت به‌فراوانی در قالب زده می‌شد. دریك خرید عمده ۲۵۰۰۰ خشت را پیمان بسته‌اند که ساخته و شمرده در انبار سپرده شود[۱].

به‌نظرمی‌رسد این نوع خانه‌ها به‌وسیله فئودالها برای روستاییان در واحدهای زراعی‌بزرگ فئودالی ساخته می‌شد تا روستاییان وابسته به‌زمین بیشتر مقید شده مهاجرت‌ویا فرار نکنند. چون انباری که خشت‌های خانه‌ها را مطابق پیمان شمرده و تحویل‌می‌گرفته جزو سازمان فئودالی یك روستا بوده است.

معمولاً خانه‌ها را با گل می‌ساختند. تمام را در چهار طرف دورادور یکدیگر، به‌ترکیب قلعه در می‌آوردند. م. ا. دیاکونوف درباره ترکیب خانه‌ها و مصالح آنها که تا پیش از دوره هخامنشیان هم معمول بوده می‌نویسد: «ساکنان قدیم پرسپولیس منازل مسکونی خود را ازگل می‌ساختند. این‌منازل دیوارهای‌کوتاه ونازکی داشت و از اتاقهای متعددی تشکیل می‌گردید. هرتسفلد می‌نویسد: در اینجا نمی‌توان گفتگو از خانه به‌میان آورد چون اتاق‌ها یك بنای بزرگ را تشکیل می‌دادند[۲] که همان

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی‌هخامنشی. صفحه ۱۲۲.

۲ــ تاریخ ایران باستان .م .م دیاکونوف. صفحه ۴۵ تا ۴۷.

صورت قلعه را پیدا می‌کرده است.

ظاهراً آنجاهایی که چوب در دسترس بوده، از جمله خانه‌های روستایی از چوب استفاده می‌کردند و گیرشمن نیز از بکار بـــردن آن در ساختمان منازل نیزیاد می‌کند[1].

حفاریهایی که توسط پروفسور توجی دانشمند ایتالیایی در سال ۱۹۶۲ در سیستان کنار رودهیرمند به‌عمل آمده مارا از وضع‌مسکن و خانه‌های روستاییان شرق ایران،زمان هخامنشیان آگاه می‌کند. در اینجا در میان نقاط باستانی متعددی مانند نادعلی، کرکو، قلعه‌تپه، بی‌بی‌دوست، کوه خواجه، شهر سوخته و قلعه سام و غیره، تپه‌یی به‌نام دهان‌غلامان وجود داشت. دهان غلامان تشکیل می‌شود ازیك‌حیاط مرکزی که با ردیف‌هایی از اتاق از چهار طرف احاطه شده است. تمام بنا ازگل خام ساخته شده که ما امروز به‌آن چینه می‌گوییم. خاك آن ناحیه به‌قدری نرم و چسبنده است که وقتی با آب مخلوط شد از آجر هم سخت‌تر می‌شود. به‌همین دلیل است که توانسته‌اند تقریباً آنرا سالم از زیر شن بیابان بیرون بیاورند.

جغرافی‌دانان‌عقیده‌مندند که ناحیه درانجیان به‌علت وجود رود هیرمند درایام سابق بسیار آباد بوده و حتی صحبت ازجنگل‌هایی شده‌که در این ناحیه وجود داشته است. ساختمان‌دهان‌غلامان نمونه‌یی ازمراکز روستایی وشکل عمومی روستاهای ایران از چند هزار سال پیش تا قرن اخیر است[2].

۱ــ ایران از آغازتا اسلام. صفحه ۱۷۴.
۲ــ مجله هنر ومردم. شماره۶۹.

واحد اندازه‌گیری زمین

اسناد باستان شناسی،فروش واجاره زمین وملك ودگرگونی‌های مهمی را در عهد هخامنشیان نشان می‌دهد. واحدهای اندازه‌گیری زمین عبارت بود از «اوبانو»، «اماتو»، «قانو» و «گار» که اولی بیست وچهار انگشت، دومی یك‌ارش حدود هیجده اینچ (۴۵ سانت) و سومی هفت ارش (۴۵×۷سانت) یا یك نی و چهارمی دو نی (۶متر وسی سانت) می‌شد.

بخش‌های کوچك زمین را با ارش مربع یا نی مربع اندازه می‌گرفتند. زمین‌ها وکشتزارهای بزرگ را با مقدار بذر غله که برای کاشتن لازم بود می‌سنجیدند. یك «گو» یایك «گاو» مساحتی‌بودکه $\frac{1}{2}$۲ بوشل‌امریکایی (هربوشل=۸گالن=۴/۵۴۶۱ لیتر×۸) بذرلازم داشت. یك «پی» تقریباً یك‌بوشل ویك «قا» برابر ده «گار» کشتزار یا ۶۷۵ فوت (۴۸ر۳۰×۴۰) مربع بود[1].

در بابل واحد مقیاس مسافت، مسافتی بود که شخصی رشید وبالغ در مدت دو دقیقه می‌توانست طی‌کند. این مسافت‌را یونانیانStade نامیدند. طول این مقیاس درهرمملکت مختلف بود. ایرانیهای قدیم این‌مسافت را «اسپرسا» می‌گفتند. در باب این مقیاس هم نظرها مختلف است. یعنی برخی آنرا معادل ۱۸۵ و برخی مساوی با

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۱۱۳.

۱۴۷ متر می‌دانند. ولی برابر نوشته‌های هرودوت و گزنفون و اراتستن این مقیاس را باید از ۱۸۹ تا ۱۵۰ متر دانست.

سی «اسپرسا» (یعنی رسیدن اسب در آن مدت معین) معادل یك فرسنگ است. بنابراین فرسنگ معادل ۴۴۴۳ یا ۵۵۵۰ متر بود

مقیاس‌هایی نیز وجود داشته که تصور می‌رود مقادیر محلی بوده، مانند گاما = ۳۲ سانتی‌متر، یعنی یك گام یا یك قدم) و (بازو = یك ارش = ۴۵ سانت) و (گاو = دوفرسنگ = حدود هزار متر).

کسوراسپرساازاین قراربود: (اسپرسا = ۳۶۰آرسنی یا ارش)، (آرسنی = ۳۰ انگشته). (انگشته = ٦ یوه) و (یوه = ۳۷ یا ۴۴ سانتی‌متر[1]). لازم است یادآوری شود که اندازه ارش که آنرا ارش‌شاه می‌گفتند ۴۵ سانت درازا داشته و واحد اندازه‌گیری پارچه و حتی‌مبنی اندازه‌های معمولی بوده‌که نام و عنوان داریوش روی آن حك شده بود[2].

۱ــ تاریخ ایران‌باستان. مشیرالدوله. صفحه ۱۴۹۷.

۲ــ اومستد. صفحه ۱۱۳

اوزان و مقادیر

اقتصاد روستاها، مانند گذشته‌های دور همچنانکه تا قرن اخیر که هنوز مبانی زندگی جوامع شهری به‌روستاها راه‌نیافته بود، براساس اقتصاد کالایی (کالا = کالا) نه (کالا = پول) قرار داشت. و معاملات پایاپای با اوزان و مقادیر و یا قرارهای معینی صورت می‌گرفت و کالا مبادله می‌شد.

اومستد می‌نویسد: در دوره هخامنشیان درحالی‌که پاره‌یی از فراورده‌های کشاورزی را به‌وزن می‌فروختند، غلات که روزی مردم کشور بود، با پیمانه‌فروخته می‌شد. واحد اوزان عبارت بود از: «قا»، «پی»، «گور». چون برای سنجش معمولی، «قا»، بسیار کوچك و «گور» بسیار بزرگ بود، پیمانه (ماشینهو) جایگزین آنها می‌شد. گرچه معمولی‌ترین پیمانه «پی» سی‌وشش «قا» بود، پیمانه‌های دیگری به‌اندازه سی‌وهفت و حتی چهل‌وپنج «قا» به‌کار می‌رفت.

داریوش می‌دانست که نخستین شرط کامیابی یك ملت داشتن اصول اقتصادی صحیح و در درجه بعد وزن‌ها برای سنجش میزان یا مقدار کالاهاست.

سنگی بود به‌نام «پیمانه شاه» (تقریباً برابر با بوشل امریکایی)، (هربوشل امریکایی = ۸ گالن = ۴٫۵۴۶۱ لیتر × ۸) که شاید من شاه که هنوز شنیده می‌شود یادگاری از آن وزن باشد. داریوش نیز سنگ دیگری به‌نام «کروشه» (حدود ۸۳

گرم) درآورد. چند وزنه صیقلی شده نوشته‌دار درکرمان و تخت‌جمشید و جاهای دیگر پیدا شده است. این وزنه‌ها به‌شکل هرم‌کوچکی است‌که سرآنها کاملا[2] گردشده است. از نمونه‌یی که در تخت جمشید پیدا شده می‌بینیم که وزنش اندکی کمتر از بیست ودو پوند (یکصدوبیست کروشه) (نزدیك ۱۰ کیلو) است که متن اکدی آن می‌گویدکه برابر بیست «منه» یا «پوند» (پوند=۴۵۳٫۵۹۲ گرم) چربتر است.

تاریخ چوبخط‌که نخستین وسیله حسابداری است به‌زمان هخامنشیان می‌رسد. نخستین واحد دادوستد «پیمان» جوبود. پس‌از چندی می‌شد فلزهای گرانبها راگاهی جانشین آن‌کنند. این فلزها را مرتب وزن می‌کردند و زمانی‌که سکه‌زدن آغازشد، نامهای سکه را از روی دستگاه کهن‌تر وزن‌کردن گرفتند[1].

واحد «منه» دربابل مینا گفته می‌شده‌که معادل یك کیلوگرام یا سیزده سیر وزن داشته و شصت مینای بابلی را یك تالان سنگین بابل می‌گفتند. به‌طورکلی در سراسر شاهنشاهی سه‌منه یا مینای متفاوت رواج داشته و مینای بابلی ۱۰۰۰ گرم و منه مادی ۵۶۱ و منه پارسی ۴۲۰ گرم بوده است.

تالان ایرانی نیز بردونوع بود: شصت منه پارسی را تالان طلا و شصت‌منه مادی را تالان نقره می‌گفتند. بنابراین تالان اولی ۲۵۲۰۰۰ گرم و دومی ۳۳۶۶۰ گرم وزن داشت. برای پیمانه‌ها یا سنجش به‌وسیله حجم، واحد مقیاس را «ارتبه» می‌نامیدند. آنهم بردو قسم بود. ارتبه مادی معادل ۵۲ لیتر و ارتبه پارسی‌مساوی با ۵۵ لیتر.

شکل واحد پول ومعادل ۷ گرم طلا بود.[2]

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحات ۱۰۸ و۲۵۱تا۲۶۰.

۲ــ مشیرالدوله ـ تاریخ ایران باستان. صفحه ۱۴۹۸.

تناسب قیمت‌ها نسبت به‌مزد و مصرف

قیمت جو درزمان هخامنشیان بسته به‌مظنه بابل بود. جو سرخرمن طبعاً از همیشه ارزان‌تر بود و درماه‌های بعد افزایش می‌یافت و درعین حال تازگی‌ویاکهنگی آن قیمتش را بالا و پایین می‌برد. گندم کمترکاشته می‌شد و به‌کار بردنش برای خوراك محدود به‌توانگران بود.

خوشبختانه برای مصرف روستاییان مزدور، خرما درسراسراین سده‌ها، ازجو، ارزان‌تر بود. اگر یك روستایی نمی‌توانست اغلب خود را با گرده نان جو سیرکند، اقلا می‌توانست یك‌مشت خرما بخرد که قوت زیاد به‌او بدهد.

درآغاز دوره هخامنشی‌ها با یك شکل (۷ گرم طلا) مـــی‌شد اقلا یك «گور» (واحد وزن) مواد مصرفی خرید کرد. پس بامزد میانگین یك ماه می‌توانستند پنج یا شش بوشل مواد غذایی به‌دست بیاورند. با تقسیم خرید میان خرما وجوکه گرانتربود یك‌نفر می‌توانست برای خودوخانواده‌اش جیره ماهیانه‌یی درحدود دوبوشل (هربوشل امریکایی = ۸ گالن = ۴٫۵۴۶۱لیتر × ۸) جووسه بوشل‌خرما فراهم‌کند. امابه‌زودی قیمت‌ها شروع به‌بالا رفتن‌کرد و یك سده دیگر قیمت‌ها دوبرابر شد، بی‌آنکه درمزد روستاییان برای جبران آن افزایشی پیدا شود.

۱ــ برای کسب اطلاع بیشتربه‌صفحه ۱۰۸ وصفحه‌های ۲۵۱ تا ۲۶۰ تاریخ شاهنشاهی‌اومستد مراجعه‌شود.

حتی بی‌چیزترین مردم درآن زمان می‌توانستند گاهی یك چاشنی سیر، کـه سبزی فروش محل آنرا دسته دسته روی تختگاه دکانش می‌فروخت به‌خوراك خـود بیفزاید. نزدیك به‌آغاز پادشاهی کـورش از یك خرید عمده ۳۹۵،۰۰۰ دسته سیر می‌شنویم. درناحیه‌یی که برای بارآوردن زیتون بسیار گـرم بود، روغن تخم کنجد تنها جایگزین چربی‌های حیوانی بود. بازهم روستاییان توانایی نداشتند که به‌اندازه قابل ملاحظه‌یی از روغن کنجد بکار ببرند، چون برای یك بـوشل «۸ گالن» تخم کنجد بایستی مزد دو ـ سه ماهشان را بپردازند. گرچه یك بوشل پیمانه روغن حدود یك «شکل» (۷ گرم طلا) قیمت داشت.

با سطح قیمت‌ها که این اندازه نسبت به‌مزدها بالابود، می‌توانیم یقین داشته باشیم که فقط آنها کـه نسبتاً کاروبارشان بهتر بود، روغن برای خـوراك به‌کار می‌بردند. فقط توانگران می‌توانستند آن را برای روغن مالی انسان وکمتر بـرای حیوان‌به‌کار ببرند. تلف‌کردن روغن گرانبها فقط‌برای پرستشگاه‌ها امکان‌پذیر بود.

می مرغوب فقط برای ثروتمندان بود. مردمان عامی (روستاییان) بایستی خود را با نوع‌های گوناگون نوشابه‌هـای تند خرسند سازند. از همه مردم پسندتر نبید (شراب) یا می خرما بود. گرچه به‌میزان کمتری قدر آبجو را می‌دانستند. قیمت‌ها طبعاً بسته به‌اینکه مشروب صاف یا سفید باشد، نو یا یکسال کهنه بود فرق می‌کرد. یك‌کوزه به‌اندازه از می خام را می‌شد با کمتر ازیك شکل به‌دست آورد.

بیگانه‌یی که از بابل دیدن کرده بود گزارش می‌دهدکـه نبیدی از بالاترین جوانه‌های درخت خرما می‌ساختندکه شیرین ولی سردردآور بود. آنهایی که توانایی داشتند می انگوری صاف بخرند تا هشت شکل برای یك‌کوزه می‌پرداختند.

انحصار دامها توسط پرستشگاه‌ها، بهای محصولات دامی را بالا می‌برد. حتی در یك عمده‌فروشی با یك شکل فقط دو پوند (هرپوند ۴۵۳٫۵۹۴ گرم) پشم می‌شد خرید. توانگران پانزده شکل که بیش از درآمد یك ساله یك روستایی بود برای فقط یك پوند پشم که با رنگ‌گران ارغوانی رنگرزی شده بود می‌پرداختند، با این وضع اگر روستایی یك جامه نو در سال می‌خرید در واقع خوشبخت بود.

چون یکصد ساقه کتان فقط یك شکل ارزش داشت، می‌توانیم بهای یك جامه

تمام شده را که کتان‌باف تمام می‌کرد بیانگاریم. در پادشاهی کورش قیمت میانگین یك گوسفند یا یك بز دوشکل بود. گرچه ادامه فرمانروایی هخامنشی قیمت‌ها را افزایش داد. گوشت گوسفند یا بره، یا بز، یا بزغاله در میان طبقه‌های پایین کمتر خورده می‌شد.

یکبار ازفروش اسب می‌شنویم که تقریباً چهارپوند (هرپوند، ۵۹۲ر۴۵۳ گرم) سیم به‌فروش رفت که برابر با مزد تقریباً ده سال یك کارگر عادی بود. حتی یك خر یا یك خرماده را کمترمی‌شد با پنج یا ده شکل خرید و ممکن بود قیمت آن تادوازده برابر این قیمت برسد.

در زمان کورش و داریوش اول قیمت‌های زمین زراعی برای هر «قا» ۶۷۵ فوت (هرفوت ۴۸ر۳۰ سانتی متر)، دو تا سه شکل بالا رفته بود. میوه زارها وباغ‌ها قیمت بیشتری داشت و زمین‌های مرغوب‌تر به‌قیمت‌های بالاتر سر می‌زد. اجاره زمین که در زمان کورش پانزده شکل بود در زمان داریوش اول به‌بیست و بالاتر رسید و در زمان اردشیر اول به‌چهل شکل ترقی کرد. اجاره بها در دو قسط از پیش پرداخته می‌شد. در آغاز ماه اول و قسط دوم در آغاز ماه «هفتم»[1].

چون بعض کارگران ساختمانی هم در شهرها از مردان آزادمستمند بی‌زمین و فصلی کار ویا اضافه جمعیت رانده شده روستاها بوده‌اند لازم است مزدی را هم که یك روستایی درکسوت کارگری در شهر دریافت می‌داشته متذکر شویم.

گیرشمن در این باره می‌نویسد: «محققاً نباید توقع داشت که قوانینی درمورد کارگران اجرا شده باشد. اما نشانه‌هایی از اقدامات مربوط به‌امور اجتماعی در الواح گنجینه تخت‌جمشید منعکس است. درآنجا مزد هرطبقه ازکارگران دقیقاً تعیین شده و مزد یك کودك، یك زن، یك مزدور یا پیشه‌ور متخصص مشخص شده است. حتی از این حد هم پیشتر رفته‌اند: به‌منظور احتراز از تقلب، معادل پولی همه محصولاتی را که به‌منزله مزد جنسی تأدیه می‌شده ذکرکرده‌اند وما بدین وجه می‌دانیم که یك خمره شراب یك «شکل» (تقریباً معادل ۷ گرم طلا) ویك‌گوسفند سه شکل ارزش داشته است». گیرشمن اضافه می‌کند: «درآن عهد مـــی‌بایست مراکزی برای جمع‌آوری

۱ــ مستفاد از صفحه ۱۰۹ تا ۱۲۴ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ارمستد. ترجمه دکتر مقدم.

کارگر وجود داشته باشد. زیرا در الواح تخت جمشید ذکر شده که کارگران از همه اقطار شاهنشاهی می‌آمدند[1].

رواج پول وضرب سکه در ایران عهد داریوش بزرگ حدود ۵۰۰ قبل ازمیلاد وضع مبادلات و دستمزدها را تغییرداد. ناگفته نماند که سکه‌پیش از این در لیدی در ۷۰۰ قبل از میلاد با مخلوطی از طلا و نقره ضرب شد و سپس در ۶۰۰ قبل ازمیلاد در دولت یونانی اژین، آتن وکرت که سکه‌های کوچکی از مس و نقره بود.

پیدایش پول به‌مکانیزم کیفیات اقتصادی در مناسبات اجتماعی سازمان داد و میان نیروهای مولده و روابط تولیدی‌اساس(کالا ـ پول) را جانشین (کالا ـ کالا) ساخت.

تعریف پول:

۱ـ پول سرمایه‌یی است‌قابل ذخیره و فاسدناشدنی،

۲ـ به‌آسانی قابل حمل‌ونقل،

۳ـ نمایشگر تبلور ارزش‌کالا درمبادلات،

۴ـ اسرارآمیزترین وسیله بهره‌کشی‌زحمتکشان،

۵ـ وبهترین وسیله تصاحب درآمدهای هنگفت ملی ازطریق افزایش‌گهگاه یا مداوم قیمتها.

گوردون چایلد می‌نویسد: ضرب سکه و رواج پول این بار انقلابی بود. حمل ونقل شمش‌های‌نقره، ترازو، سنگ‌ترازو ونیرنگ خریداران‌که سرب را با فلزگرانبها مخلوط‌می‌کردند. نقص‌های‌بزرگی‌محسوب می‌شدند. منتهی تا آن موقع‌منافع‌کشاورز تنهی دست که می‌خواست خیش آهنی یا ظرفی بخرد فدای منافع دستفروش ماهر بود وکارگرکه خود جنس دریافت می‌کرد نمی‌توانست از دستمزد خود به‌دلخواه استفاده کند.

مسکوك کوچك همه این مسایل را حل‌کرد. یك روستایی ازاین پس می‌توانست مازاد محصول مزرعه خود را به‌پول‌که استفاده ازآن آسان بود تبدیل‌کند و در خرید لوازم مورد نیازخودآن را به‌کاربرد. تولیدکنندگان‌کم سرمایه، یعنی خرده‌فروش‌ها،

۱ـ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۸۰.

متاع خود را درمقابل پول که صرفه‌جویی وپس‌اندازکردن آن امکان داشت به‌فروش می‌رسانیدند. کارگر دیگر مجبور نبود که دستمزد خود را (که تاآ ن موقع با جنس پرداخت می‌شد) بخورد. ظهور اقتصاد پولی به‌همه اجازه داد کـــه از مزایای تمدن بهره‌مند شوند. برعکس، تولید محصولات ارزان قیمت که مورد مصرف عموم بود، اقدام سودمندی به‌شمار آمد وکشاورز تهی دست می‌توانست به‌زراعت‌های تخصصی مانند زیتون بپردازد و روغن آنرا بفروش رساند.

اما پول، تولیدکنندگان کوچك را مطیع صاحب اختیار تازه‌یی کرد. این صاحب اختیار، پول‌دار رباخوار بود و متأسفانه هرجا که پول ظاهر می‌شد منفعت و رهن و بدهکارانی را که کارشان به‌غلامی می‌کشید همراه داشت[1].

اما،اومستدمی‌نویسد: اصلاحات پولی‌داریوش‌درشمارکمی‌ازجمعیت شاهنشاهی تأثیر داشت. در جاهای دورافتاده و مرزی داد وستدی که آهسته جریان داشت مانند گذشته انجام می‌گرفت. شك نیست، روستاییانی که زمین شخم می‌زدند هرگز پول حقیقی به‌دستشان رسیده باشد. حتی پیشه‌ورانی‌که درساختمانهای دولتی‌کار می‌کردند معمولاً جنس می‌گرفتند، گرچه مزد آنها با میزان پول حساب می‌شد. از اصلاحات پولی داریوش تنها بازرگانان سود می‌بردند[2].

۱ــ سیر تاریخ. ترجمه احمد بهمنش از انتشارات دانشگاه صفحه ۱۸۴.
۲ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۲۵۷.

وام و رواج بانکداری

ایجاد جاده‌ها، سرعت حمل و نقل با ارابه‌های سریع‌السیر، نزدیکی ارتباطات، انتقال ثروت روستاها به‌شهرها و همچنین رواج داد وستد میان شهر و ده، رونق بازرگانی داخلی و خارجی، تولید مصنوعات بازاردار در روستاها برای شهر، و تمرکز سوداگران و رباخواران وملاکین درشهر دست به‌دست‌هم‌داده منجربه‌پیدایش بانك‌ها گردید. به‌ویژه که ضرب سکه در عهد داریوش اول سطح‌فعالیت این بانکها را به‌مقدار فوق‌العاده‌یی افزایش داد.

گیرشمن درباره نوع فعالیت‌ها وکیفیت اجتماعی این بانکها می‌نویسد: «همواره براثر ورود مسکوکات، تجارت داخلی، شاید سریعتر از تجارت خارجی توسعه می‌یافت، هرچند که وی (داریوش) به‌موانعی مهم از جانب اقتصاد شدید املاك بزرگ ایالات وحتی ممالکی که جزو شاهنشاهی بودند، برمی‌خورد. همچنین سکه فعالیت بانکها را توسعه داد. دربین‌النهرین فعالیت بانکها بیشتر در هزاره دوم قبل از میلاد مجری بود، اما مهاجمات بزرگ آغاز عصر آهن، عدم امنیت جاده‌ها و و اغتشاشات کارها را بطئی کرد. شاهنشاهی پارسی برای بانکها امکاناتی به‌وجود آورد که هرگز در سابق وجود نداشت. اعمال بانکی تا آن زمان فقط توسط امرا و یا روحانیون انجام می‌گرفت و ندرتاً افراد عادی می‌توانستند بدان کار بپردازند. در

زمان هخامنشیان بانکهای حقیقی خصوصی تأسیس شد که اسناد و مدارك آنها مانند مدارك بانك اخلاف اژیبی Egibi ازمردم بابل- به‌دست آمده است. بعض دانشمندان نام مذکور را با یعقوب Jacob - یکی از افراد بنی‌اسراییل که در زمره جامعه یهودیانی بودند که نفی بلد شده بودند - یکی می‌دانند. تأسیس این بانك به‌قرن هفتم قبل از میلاد می‌رسد. این بانك امور رهنی، اعتبار متحرك و امانات را انجام می‌داد.

سرمایه آن در مورد منازل، مزارع، غلامان، چهارپایان کشتی‌های مختص حمل مال‌التجاره به‌کار می‌رفت. این بانك از عملیات مربوط به‌حساب جاری و استعمال چك اطلاع داشت. بانك دیگر متعلق به‌موراشی Murashshi از مردم نیپور Nippur و جدیدتر از بانك نخستین بود. این بانك وجه مال‌التجاره را اخذ می‌کرد، قنوات را حفر می‌نمود وآب را به‌کشاورزان می‌فروخت وانحصاراتی ازقبیل انحصار فقاع (آب جو) یا صیادی را - که با اخذ منافع واگذار می‌کرد - تأمین می‌نمود. مؤسسات دیگری، مشابه بانکهای‌شرقی دریونان- مخصوصاً درمعابدOlympia Delos، Dephi - ایجاد شد[1].

از بیش از ده هزار سندکارگزاری وبازرگانی که تقریباً میان دوره‌کلدی و دوره اول هخامنشی برابر قسمت شده وتـــا کنون نشر یافته و ششصد نامه‌یی که به پایوران بلند پایه نوشته شده و اکنون در دست است می‌توان شرح دگرگونی‌های کارگزاری، اجتماعی‌واقتصادی و وامدهی‌بانکهای عهد هخامنشی‌را درایران دریافت.

در میان این سندها که می‌توانیم به‌آنها رجوع کنیم، وامهای بذر، خوراك، سیم، قراردادهای معمولی بازرگانی، فروش زمین وملك یا خانه یاکشتزار، اجاره‌نامه برای آنها و رسید پرداخت اجاره‌بهـــا، فروش برده به‌شماره‌های بسیار، صورت رعیت‌های وابسته به‌ملکهای بزرگ (سرفها) و معاملات با آنها، صورت‌های دیگر پایوران یا روستاییان آزادکه‌کار می‌کنند، قراردادهای شاگردان کارآموز، گزارش پایوران بلندپایه و پایین وگزارش دادرسی‌ها و وچرهای‌دادگاهی دیده می‌شود.

کشورگشایی پارسیان نه فقط زندگی اقتصادی بابلیان را تغییری نداد بلکه اصول آنرا در سراسر شاهنشاهی بسط داد. سندهای بازرگانی را دوازده روز پس از

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. ۱۷۸.

فتح بابل با سال به‌تخت نشستن کورش تاریخگذاری می‌کردند. همان بانکدارها و خانواده‌های ثروتمند برکارگزاری و سوداگری تسلط داشتند. بهره به‌نرخ صدی بیست در سال ادامه داشت.

بی‌گمان مهمترین پدیده اقتصادی رواج بانکداری خصوصی و در نتیجه گسترش روزافزون اعتبار بود. کار وام دادن به‌کشاورزان در دست پرستشگاه ـ تنها واحد بزرگ اقتصادی ـ بود، و وام اصولاً به‌وابستگان پرستشگاه داده می‌شد. ولی پیش از این ملکداران آسوری مرتب بذر پیشکی به‌روستاییان داده بودند. این وامها بی‌بهره داده می‌شد و مرتب قرار براین گذاشته می‌شد که اگر وام سرخرمن پس داده نشد به‌آن افزوده شود، معمولا به‌نرخ صدی بیست وپنج به‌عنوان جریمه ونه به‌عنوان بهره حقیقی. این‌کار یك سودخوری روشنفکرانه بود. زیرا نه‌تنها از این جلوگیری می‌کرد که روستایی در چنگ وام‌دهنده سودپرست بیفتد، بلکه عاملی بود که او را همیشه زیر دین ملکدارش نگاه می‌داشت.

همین‌گونه بود در دوره هخامنشی. پرستشگاه یا پایوران‌آن، جو، خرما وگاهی فرآورده‌های دیگر به‌روستاییان خود وام می‌دادند. وام را بایستی سرخرمن دم در انبار پرستشگاه و طبق پیمانه یك بغ محلی پس بدهند، گاهی به‌ویژه ذکر می‌شد که وام بی‌بهره است. ولی اغلب نبودن بهره بدون ذکر آن پذیرفته فرض می‌شد. با این حال وام بی‌سود نبود، زیرا نه‌تنها ملکدار به‌جای جو وخرمای کهنه برابر آن را از محصول تازه می‌گرفت بلکه ممکن بود چیزهای دیگری چون کاه، علوفه خوب برای گاو وگوسفند، یا فرآورده‌های فرعی درخت خرما، شاخه‌های‌خشك ، برگ، جوانه، یا خرمای نارس به‌زمین افتاده‌که ارزش آنها در سرزمینی که هیچ چیز تلف نمی‌شد زیاد بود، به‌اصل وام افزوده شود.

بانکداران خصوصی همچون یك‌کار بازرگانی‌عمل می‌کردند. هرجا که اعتبار همچون‌یك معامله سوداگری به‌قاعده‌داده‌می‌شد وشهرت وام‌گیرنده‌خوب بود، صورت سندساده بود و تقریباً بدون استثنا بهره بیست‌درصدبود: «هرماهه به‌یك منه یك‌شکل سیم (۷ گرم طلا) افزوده می‌شد».

هرجا که اعتباروام‌گیرنده بیشترموردشك بود، یك جریمه سخت در صورتی‌که

وام‌در سررسید پرداخت نمی‌شدبه‌آن افزوده‌می‌گشت. یادداشت را ممکن بود. یك نفر دیگر پشت‌نویسی کندکه در صورت کوتاهی در پرداخت، او پاسخگو باشد ولی در بیشتر این وامهای شکدار بهره‌یی گرفته نمی‌شد، در عوض بجای این بهره، وام‌دهنده گروگانی می‌گرفت. یك خانه، یك تکه‌زمین، یا یك برده. نمونه نوشته یادداشت این بود: «هرگاه پول پس داده شد گروگان بازگشت داده خواهد شد؛ اجاره‌بهایی برای گروگان نخواهد بود. و بهره برای پول نخواهد بود».

به‌ظاهر، به‌خشودگی‌بهره‌ممکن است به‌نظر بیایدکه به‌سود بدهکار است. درواقع جایگزینی گروگان در برابرپول همه‌اش به‌سود وام‌دهنده بود. اگر بدهکار می‌توانست یك‌جوری پول را فراهم کند وگرو را باز یافت نماید بازهم بستانکار یا وامدهنده از خدمتگزاری برده، اجاره دادن خانه، یا از محصولات کشتزارگرویی بهره خود را برده بود که همه اینها خیلی بیشتر از بهره ثابت ارزش داشت. در همان حال وام‌دهنده تأمین بیش از اندازه برای پولی‌که وام داده بود در دست داشت، و اگر بدهکار در پرداخت کوتاهی می‌کرد ـ چنان که بی‌گمان اغلب پیش می‌آمد بستانکارگروگان را مفت به‌سود خود ضبط ساخته بود.

وامهای دیگری نیز بود که هم‌گرو وهم بهره می‌است. در پاره‌یی از آنها، حتی برای مقدارکم، شرط شده بود: «هرچه که در شهر و بیرون شهر از آن اوست گروست».

از سوی دیگرگاهی وامهایی می‌بینیم‌که نه بهره ونه‌گرو داشت، ولی اینگونه وام را بانکدارانی که کارشان رباخواری بود هرگز نمی‌دادند. این وامها برای کار راه انداختن میان خویشان ودوستان در مدت‌کوتاهی صورت می‌گرفت.

به‌طورکلی بهره را اغلب بایستی هرماه می‌پرداختندکه نتیجه‌اش بهره مرکب بود. گاهی ممکن بود بهره بماند تا اصل پرداخت شود. پرداخت وام به‌قسط معمول بود، وهربار رسید جداگانه داده می‌شد. وقتی که تمام وام پرداخت می‌شدـوگاهی بدهکاران‌خوشبخت پیدا می‌شدندکه بپردازندـ لوح اصلی بدهکاری‌را ازمیان می‌بردند که درآینده دیگر ادعایی نشود. پس می‌توان یقین داشت که لوحهایی که بازمانده وامهایی را نشان می‌دهند که دیگر بدهکاران نمی‌توانستند ازگرو در بیاورند.

هرچه این سندها را بررسی کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که در این دوره اعتبار تا چه اندازه زیاد به‌کارمی‌رفته. زمین وملك، خانه؛ چهارپایان، حتی بردگان نسیه خریده می‌شدند، در این فکر می‌افتیم که بالا رفتن غیرعادی قیمت‌ها شاید تا اندازه‌یی به‌آن چیزی بستگی دارد که امروزه تورم اعتبار می‌خوانیم. وقتی می‌بینیم که قسط آخری وام یك‌کشتزار را نوه خریدار اولی پرداخت می‌نماید در می‌یابیم که خرید به‌قسط شاید همان دشواریهایی را پیش می‌آورد که درآخرین دوره‌رکود بازار در امریکا دست داد[1].

این بانکها که تقریبا نقش بانك‌کشاورزی و اعتبارات روستایی را در دوره هخامنشیان ایفا می‌کردند، مرکزفعل وانفعالات مالی‌تولیدات روستایی وگاه اعتبارات بازرگانی بودند.

در تاریخ جهان باستان آمده‌که درشهرهای عمده‌انجمن‌های مالی و رباخواری تشکیل شده بود که حجره‌های صرافی آنها به‌محافل حاکم وحتی به‌سراسر ایالات امپراطوری پارس، با سودهای کلان وام می‌دادند[2].

۱ــ اومستد. شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه دکتر محمد مقدم. صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۷

۲ــ تاریخ جهان باستان. صفحه ۲۵۸. جلد اول.

بردگی

در «مقدمه‌یی برشیوه تولید آسیایی درایران»، (جلو بخش هخامنشیان)، گفته شد که دوره بردگی به‌طورکلاسیك در آسیا از چند هزار سال پیش از میلاد شروع و دوام عمرش تا زمان رسیدن به‌هخامنشیان پایان یافته و علاوه براین عامل پراکندگی زیاد جمعیت به‌خصوص در فلات و نواحی شرقی ایران مانع ایجاد روابط نزدیك اقتصادی و پیدایش مراکز فعالیت تولیدی مستعد نظام برده‌داری گردیده است. در نتیجه بردگان و برده‌داران به‌ویژه از زمان هخامنشیان به‌بعد دیگر در تمام شرق و ایران طبقات اصلـــی جامعه را تشکیل نمی‌دادند، بلکـــه درکنار طبقات اصلی یعنی فئودالها و سرفها، جنبه فرعی و قشری داشته‌اند.

مورخین و محققین بزرگی‌که کتاب‌های خود را از روی اسناد باستان‌شناسی و مدارك معتبر اتنولوژیك درباره تاریخ‌کهن و باستان ایران تألیف کرده‌اند همگی مثل اومستد، رومن گیرشمن، گوردون چایلد، ریچارد. ن. فرای، دیاکونوف‌ها و ریمون فورون و.... (ضمن تصدیق فئودالی‌بودن نظام اجتماعی دراین دوره) درمورد رواج برده داری در دوره هخامنشیان و سلسله‌های بعدی نیز همعقیده‌اند.

به‌همین اعتبار هم درکتاب «آب و آبیاری در ایران باستان» که به‌مناسبت جشن ۲۵۰۰ ساله بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، از طرف وزارت آب وبرق چاپ و

منتشر شده در اولین مقاله به رواج برده‌داری در ایران دوره هخامنشی ملعـــن و نتیجه‌گیری شده‌که: «وجود برده در جامعه‌یی هرگز دلیل حاکم بودن نظام برده‌داری نیست[1].

بنابراین برای سهولت دخول به‌این مبحث و روشن‌بینی بیشتر استعصاماً این سئوالات مطرح می‌شود:

آیا در دوره هخامنشیان ـ سیل اسیرانی را که جنگهای تقریباً دایمی، چه از کشورهای بیگانه و چه از سرزمین‌های عصیانگر خودی به‌ارمغان می‌آورد ـ ممکن بود به‌کار دیگری غیر از بردگی وادارند؟.

آیا وقتی زندگی قشرهای طبقه پایین مردم ـ که ازنوسانهای دایمی وتجزیه‌های اجتماعی و از فشار مالیاتهای سنگین برای جنگهای دایمی و مخاطرات آن از رمق می‌افتاد وناگزیر هرکس از بی‌نوایان برای نجات به‌وام با بهره‌های سنگین توسل می‌جست وبه‌فرجام از پرداخت آن عاجز می‌ماند ـ می‌توانست در بـــرابر طلبکار رباخوار به‌مسیری غیر از بردگی منجر شود؟.

آیا خصلت مشترك ابزارکار و مکانیزم روابط تولیدی در مناسبات اجتماعی ممکن است در هرمرحله تاریخی در نقاط مختلف جهان مغایر یکدیگر باشد؟.

دانش جامعه‌شناسی تاریخی‌به‌این‌پرسش‌ها جواب «نه» می‌دهد. درنتیجه می‌توان پذیرفت که بردگی و فئودالیته و سیستم‌های بعدی، ویژگی‌های کیفیت بنیادهای اقتصادی هردوره از تاریخ اجتماعی خود هستند.

درباره تأثیریك روش‌اجتماعی‌ازسرزمینی‌به‌سرزمین دیگر ونقش ابزار تولید در توسعه‌مناسبات آدمیان درتاریخ جهان باستان‌آمده: «برده‌داری نزد مادها بیش‌ازپیش اهمیت می‌یابد. وعلت پیشی جستن‌آنان در جاده تکامل، نسبت به‌سایر قبایل ایرانی، تماس با آشور و ایلام و مجاورت با شاهراه تجاری بزرگی بود که ضمن عبور از زاگرس، بین‌النهرین را به‌هندوستان متصل می‌ساخت[2]».

۱ــ مقدمه کتاب آب و فن آبیاری در ایران باستان. عنایت‌الله رضا. صفحه ٦. (وزارت آب و برق).

۲ــ تاریخ جهان باستان. صفحه ۲۵۳.

دگرگونی‌هایی هم که این گونه ارتباطات با اکناف شرق و غرب در عهد هخامنشیان به‌وجود آورد مشاغل بردگان را تنوع بخشید. به‌کارگرفتن خیل انبوه بردگان اسیر ازکشورهای بیگانه دست زنان را از صنایع که هزاران سال به‌آن اشتغال داشتند کوتاه کرد.

اومستد می‌نویسد: «در زمان کورش یك افزایش بیرون از اندازه جمعیت بردگان جای زنان رادرصنایع می‌گرفتند. واین سان سبب کاهش درآمدهای خانواده‌ها می‌شدند. شمار روزافزونی از این بردگان در داد وستدهایی که درگذشته به‌دست مردمان آزاد انجام می‌گرفت شاگردی وکارآموزی می‌کردند. آرایشگران و نانوایان برده پدید آمدند.[1] درشانزده هزار سندی‌که از این زمان در دست است درموارد زیاد از فروش برده به‌شماره‌های بسیار سخن رفته است[2].

لازم به‌یادآوری است که سرگذشت این بردگان همانا سرگذشت روستاییان است بردگانی که روی زمین به‌کشت و ورزگمارده شده بودند، بدون اینکه سرف باشند و روستاییانی که از روستاها به‌شهرهـــا مهاجرت کرده و در انجام کارهای ساختمانی و فنی روزگار می‌گذراندند.

نام آنانی‌که در شهرهاکار می‌کردند ـ چه ایرانی وچه بیگانه ـ «گرده Gerda» «گرد Gerd» بود، حتی از زمان ایلامی‌ها. این نام از همان آغاز از واژه «کرتش Kur ـ tash» اخذ شده و در حقیقت این کارگران را به‌صورت همان وابستگان زمین کرتس نگاه کرده وآنان را نیز به‌همان نام می‌خواندند. چرا که مثل وابستگان زمین وابسته به‌کار ساختمانها در شهر بودند. چون الواحی که از تخت جمشید به‌دست آمده نام این کارگران راکرتس نشان داده بعضی ازمورخین ودانشمندان این نام‌کرتس را فقط کارگران ساختمانی تخت جمشید تلقی کرده‌اند، و حال آنکه اسناد بابلی و آشوری پیش از آنها کرتس‌ها را روستاییان وابسته به‌زمین شناسانده و دیاکونوف در تاریخ ماد با استناد به‌آنها (چنانکه در بخش مادها آمد) و «و. ا. تیورین» از کرتس‌وابسته به‌زمین سخن می‌گوید. پس کرتس‌در اصل‌روستاییان‌سرف‌وابسته به‌زمین

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶

۲ــ همان کتاب صفحه ۹۸.

بودند و بعداً آنانی را هم که در شهرها کار می‌کرده‌اند چه برده وچه کارگـــر آزاد بهمان نام خوانده‌اند.

ریچارد. ن. فرای می‌نویسد: دست ورزان شاید به‌دوگروه تقسیم می‌شدند. خدمتکاران بومی و بندگان بیگانه خارجی. در فارسی باستان گویا واژه‌یی برای مفهوم اخیر بود که gerda می‌گفتند، و این در الواح ایلامی تـــخت جمشید با لفظ Kur ـ tash و در آرامی با کلمه gerd تأیید شده است. «کـــرتش Kur ـ tash» کارگرانی بودند که در ساختمانهای تخت جمشید کار می‌کردند که نه ایرانی بودند ونه آزاد، ایشان گویا بندگان خارجی بی‌شماری بودند که برآنان مردان آزاد ومتخصص ویا مباشر و ناظر فرمان می‌راندند. یك واژه دیگر در موردکرتس به‌کار می‌رفته که آن «مانیا» بوده که محققین دیگر نیز آورده‌اند: «اما به‌خدمتکاران بومی شاید بردگان ایرانی Maniya می‌گفتند. با اینکه در قسمت ایلامی کتیبه بیستون ترجمه فارسی باستان Maniya واژه کرتس به‌کار رفته می‌توان نتیجه گرفت که Maniya و gerad مرادف هستند.

بی‌شك یك بنده در روزگارکهن به‌کسی گفته نمی‌شد که دست وپا در زنجیر داشته باشد، و با زور ضربات تازیانه آسیا سنگی را بگرداند. بعضی از بندگان پیشه‌ورانی چیره‌دست یا دانشمندانی متبحر یا احیمنصبانی مسئول مقامات خطیر بودند[1]». اومستد نیز می‌نویسد: «بردگان اجازه داشتند برای خودشان به‌سوداگری بپردازند وکار به‌آنجایی می‌کشید که جای خرده بازرگان را بگیرند. تهدید رقابت بردگان به‌کارگران آزاد هم می‌رسید[2].»

در مرحله عشیرتی، جوامع به‌طور افقی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. مثلاً جوامع عهداوستامطابق ردیف زیر: یك خانواده‌دریك‌کلان (فامیل وعشیره)ویك‌فامیل در یك قبیله وقبیله و ایل‌در یك محدوده اسکان، همه‌در یك سطح گسترده می‌شدند.

۱ـ میراث‌باستانی ایران. صفحه ۸۷ ـ ۸۸. یا توضیحاتی ازGershevitch درکتاب Asia Major, 2. (1951), 141-142 وتوضیحات‌دیگرازهنینگ‌وبیلی‌ودرایورG. R.Drives در Aramic of the Fifth century, B. C. (Oxford, 1957), 39 درباره لفظ Maryakā فارسی باستان، رجوع کنید به: H. W. Bailey in Rncznih Orientalisty, 21 (1657).66.

۲ـ اومستد. شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۱۰۶.

چنین بوده‌در فارس:

۱ـ خانواده Nmana = پسر ویشتاسب

۲ـ کلان(فامیل وعشیره) Vis = هخامنشی

۳ـ قبیله‌و ایل Zantu = پارساگاد

۴ـ استان یا کشور (حدود اسکان)Dahyu = پارس

در چنین جوامعی انسان عضوی است در سطح، سطح افقی. و اما جوامع، در مرحله مدنی که روستاها در خدمت بازرگانی و تولیدکنندگان صنعتی شهرها وطبقه اشراف هستند ومناسبات اجتماعی بربنیاد اقتصاد کامل‌تر ونیروهای مولده پیشروتری است به‌طور عمودی مطالعه می‌شود. در چنین مرحله‌یی ترکیب جامعه هرمی شکل است. حداکثر ثروت به‌حداقل و حداقل آن به‌حداکثر افراد جامعه تعلق دارد. و غالباً مراتب ارزش و مقامات افراد به‌دانش ومعرفت و تخصص و خردمندی نیست، بلکه داشتن ثروت و املاك فراوان‌تر و انساب و وابستگی‌هاست. درجات این جامعه هرمی شکل به‌طور عمودی از بالا شروع وتا سطح گسترده آن تحمیل می‌شود.

در سرهرم رئیس اشراف و ثروتمندان و خاندان او، در مرحله بعد ملاکین بزرگ یا فئودالها، رباخواران، صاحبان مؤسسات تولید و سران سپاه و روحانیون خدمتگزار آنان (مغ‌ها) وبقیه که اکثریت هنگفت جامعه است، خرده مالکین، خرده سرمایه‌داران، کسبه، پیشه‌وران مردم آزاد فقیر و بردگان وسرفها قرار دارند.

در جوامع مدنی ایلامی و مادی و هخامنشی، ما نیز جامعه را به‌طور عمودی می‌نگریم گرچه بازهم در جوامع غیرمدنی آن دوره‌ها هنوز جوامعی با نظام و روابط افقی به‌همان صورت کهن خود یعنی عشیرتی ویا اشتراکی وجود داشته است.

نسبت استثمار برده‌داری در دوره هخامنشیان مثل غرب به‌سیستم‌های مراحل فئودالی و سرمایه‌داری شدیدتر بود. اسیرانی را که پس از هرجنگ چه در داخل وچه در خارج کشور می‌گرفتند به‌صورت برده به‌تصرف خـــود در می‌آوردند. گیرشمن می‌نویسد: «یکی از سرداران مادی داریوش اول به‌نام «داتیس» پس از تصرف شهر تریا و سوزاندن معابد و خراب کردن شهر همه سکنه را به‌بردگی به‌شوش فرستاد[۱]».

۱ــ گیرشمن ـ ایران‌از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۲۴.

سوداگری و منافع شخصی، خودی وبیگانه نمی‌شناسد. مردم آزاد ممکن بود براثر عدم توانایی درپرداخت وام ویاجنایتی که باز جامعه‌حاکم‌عامل‌آن بود به‌بردگی درآیند. در نتیجه به‌طمع به‌بردگی کشاندن مردم بی‌نوا، دادن وام توسط برده‌داران و رباخواران رواج داشت و عامل آن بانکها بودند که در هرجا وجود داشتند و وام با بهره سنگین بیست درصد می‌دادند. اومستد می‌نویسد: «براثر این وامها روز به‌روز برتعداد بردگان افزوده می‌شد. هرگاه وامدار قادر به‌پرداخت نمی‌شد تمام گرویی او، ملك، یا دام ویا برده به‌سود وام‌دهنده ضبط می‌شد. آن‌کسانی هم که گرویی نداشتند و قادر به‌پرداخت وام خود نبودند به‌صورت برده در می‌آمدند. پدران گاه فرزندان خود رامی‌فروختند». در میان الواحی‌که به‌ما رسیده اسناد زیادی که حکایت ازفروش بردگان دارد به‌چشم می‌خورد. سوداگران وبرده‌داران از ازدواج وفرزندکشی بردگان سود فراوان می‌بردند[1].

در تأیید به‌بردگی کشانده شدن وامداران توسط وام‌دهندگان، گوردون چایلد در مبحث اثرات پیدایش پول در زندگی مردم فقیر و تولیدکنندگان کوچك در زمان داریوش اول می‌نویسد: «اما پول تولیدکنندگان کوچك را مطیع صاحب اختیار تازه‌یی کرد. این صاحب اختیار، پول دار رباخوار بود و متأسفانه هرجا که پول ظاهر می‌شد منفعت و رهن وبدهکارانی را که کارشان به‌غلامی می‌کشید به‌همراه داشت[2]».

درباره راه دیگربه‌بردگی کشانده شدن، دیاکونوف می‌نویسد: مردان مستمند جماعت آزاد روستاها اغلب دراثر فشار مالکین بزرگ و فئودالها جزو بردگان شهر یا روستا در می‌آمدند. وچنین مردمی مستمندکه قطعه زمین خود را در جوامع آزاد روستا از دست داده و ازهمه‌جا رانده شده‌اند چاره‌یی نداشتند جزاینکه برای نجات خود وبلکه خانواده‌شان ازگرسنگی وفقر به‌مردی برده‌دار متوسل شوند[3].

اومستد در مبحث کارگزاری قانونهای داریوش از «مقرراتی که برای برده‌

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه دکترمقدم. صفحه ۱۱۴ ـ ۱۱۵.
۲ــ سیر تاریخ. ترجمه احمد بهمنش. صفحه ۱۸۴.
۳ــ تاریخ ماد. صفحه ۴۱۲.

فروشی دربرداشته[1]» سخن می‌گوید.

ریمون فورون درباره توسعه بردگی در زمان داریوش اول ضمن یك‌مقدمه چند سطری می‌نویسد: داریوش به‌ایجاد یك بازارعمومی مشترك در داخله امپراتوری عظیم خود مبادرت کرد وبرای بنای کاخ خود در ایران دستور داد که از چوب سدر لبنان، بلوط قندهار، طلای سارد، عاج هندوحبشه، مس ایران و مصر استفاده شود وبرای انجام این امور و اتمام کار، پیشه‌وران کشورهای مختلف را به‌کارگماشت و مسئله بردگی به‌صورت وسیعتری رایج شد[2].

ریچارد. ن. فرای می‌نویسد: در این‌دوره بردگی امری عادی و ضروری شمرده می‌شد. برخلاف کشورهای متحده آمریکا بیشتربردگان در خاور نزدیك از همان نژاد دارندگان خویش بودند وبا ایشان همزبان بودند. بردگی اصلاً نتیجه تنگدستی بود و انتقال از بردگی به‌آزادی وبه‌عکس چندان دشوار نبود. هرکس می‌توانست خود یا بستگان خویش را دربرابرپول یا وام بفروشد. البته بردگی نیز انواع بسیار داشت‌که از آن جمله تعهدات سخت برده و حقوق سخت و سنگین برده‌دار و آئین‌هایی نیز مانند آن بود. لوح‌های میخی بین‌النهرین پر است از قوانینی که برای برده‌داری گذاشته‌اند وتضمین دربرابرگریز برده و رفتاری‌که باید پس از مرگ برده با برده‌دار پیش گرفته شود.

برده را می‌شدبه‌فرزندی پذیرفت، یا آزادساخت. یا آنکه خود برده می‌توانست آزادی خویش را بخرد. بردگی تنها با پول رابطه داشت. بردگان را از اموال منقول می‌شمردند و ایشان را همچون پول می‌توانستند به‌کار ببرند و داد وستد کنند و در برابروام به‌گروبگذارند. باآنکه بیشتربردگان‌خدمتکارخانه بودند،درمیان برده خانه‌زاد یا آنکه از بازار خریداری شده بود ونیز میان برده وآزاد مرز چندان برجسته و نمایانی دیده نمی‌شد.

در زمان هخامنشیان به‌بردگانی‌هم برخورد می‌کنیم که دارای املاکی بودند و

۱ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۱۷۶ و ۱۶۳.

۲ــ مقدمه ریمون فورون . عضو فرهنگستان علوم ماوراء بحار برکتاب سیر تاریخ گوردون چایلد. ترجمهٔاحمد بهمنش. از انتشارات دانشگاه.

خود بندگانی‌نیزداشتند ومهرخاص خود درزیرمکاتبات به‌کارمی‌بردندوبه‌جای خدمت به‌ارباب یا دارنده خود، باج سرانه یا پاره‌یی از سود حاصل از تجارت خود را می‌دادند.

بردگی‌درایران دوره هخامنشیان کاملاً با آنچه‌درامپراتوری روم‌ویا کشورهای متحده آمریکا پیش ازجنگهای خانگی رواج داشت متفاوت بود[1]

۱ــ میراث باستانی آیران.ترجمه مسعود رجب‌نیا. صفحه ۲۴۶ و۲۴۷.

اقطاع‌داری (فئودالیسم دولتی)

چون در انقراض سلطنت آسیتاك آخرین پادشاه ماد، به‌وسیله خاندان هخامنشی، امثال هارپاك مادی همکاری داشتند، بدین ملاحظه کورش به‌ترکیب اقطاع داری وفئودالیسم در سرزمین مادها دست نزد و غیراز املاك سلطنتی و دولتی، در ملك و زمین کسی تصرفی ننمود. از اینرو تقریباً نه درماد اقطاعی پیدا شد ونه درپارس خاستگاه قوم خودش که به‌شود تصرف کرد وبه‌مأمورین وکارگزاران خودی داد.

در دوره هخامنشیان، زمینه‌های عینی فراوانی برای استقرار فئودالیسم اقطاعی در تمام‌قلمرو شاهنشاهی وجود داشت. قلمروهای خارج ازنواحی پارس و ماد که درشرق و شمال شرقی در حوزه تسلط و دسترسی بودند، وهمچنین کشورهای مفتوحه دور دست‌که سرزمین‌های فراوانی را برای اداره به‌روش اقطاعی در اختیار قرارمی‌دادند.

برای اداره کشورهای دوردست شاه والیان و کارگزارانی اعزام می‌داشت و در هرمحل به‌هریك سهمی از زمین‌های مرغوب به‌صورت اقطاع می‌داد تا با بهره‌برداری از آن با دلگرمی به‌مرکز فرمانفرمایی وابسته بمانند. اینان در املاك خود تسلطی نامحدود داشتند و قانون می‌گذراندند. قضاوت می‌کردند. برای خود نیروی مسلح نگاه می‌داشتند، مالیات جمع‌آوری می‌کردند که همه منبع سودهای بی‌حساب

بود. شاه متقابلاً از آنها انتظار داشت غیر از اخذ مالیات و فرمانبرداری در مواقع بحرانی با دادن سرباز وساز وبرگ جنگی مرکز را یاری کنند و در صورت آشوب در سرزمین‌های مربوطشان، امنیت را برقرارکنند. اقطاع دارانی هم بودند که در ایالت‌ها تحت نظر والی یا ساتراپ یعنی بزرگترین اقطاع دار ایالت قرار داشتند. مثلاً در این مورد مشیرالدوله از قول مورخین یونان باستان می‌نویسد: وگاهی در ازای خدمتی یا به‌ملاحظه سیاسی، ریاست شهر یا بلوکی را مـــادام‌العمر به‌شخصی واگذار می‌کردند. امور ناحیه مربوط (به‌این اقطاع‌دار) اگر شهر بود یا بلوک‌تحت نظارت ساتراپ اداره می‌شد[1].

ریچاردن. فرای می‌نویسد: «در زمان هخامنشیان نیز مانند دوران ساسانیان شاه اسماً مالك همه زمین‌ها بود و این زمین‌ها را به‌تیول و اقطاع می‌بخشید. پندار اینکه شاه بالاتر از قانون است و می‌تواند به‌پیروان و زیردستان رازدار خویش که ایشان نیز همه بنده او بودند زمین ببخشد بی‌شك منتهی به‌نظام فئودالی شد.

میان مایملك شاه و دولت فرقی نبود، زیرا که فرمانروا شخص شاه بود و خزانه مرکزی خزانه اوبه‌شمار می‌رفت. شهربانان وظیفه داشتند، بـاج ومالیات گرد آورند وآن را به‌صورت فلزات گرانبها به‌خزانه مرکزی بفرستند. باج‌های اضافی به‌خزانه مرکزی می‌ریخت. همه این باج‌ها به‌املاك و تأسیسات آبیاری شاه تعلق می‌گرفت[2]».

کریستن‌سن می‌نویسد: در شاهنشاهی هخامنشی یـك سلسله از گماردگان (گمارده = گماشته یعنی اقطاع‌دار و تیولدار) وجود داشتند. مثلا درآسیای صغیر خاندان‌کهنی از امرا تحت ریاست وفرمان شاهنشاه سلطنت می‌کردند، ولی شهربانان (ساتراپها) درکارآنها نظارت مؤثری داشتند. ازاین گذشته شاهنشاه گاهی گماردگان جدیدی ایجاد می‌کرد وبعضی از املاك خویش را به‌صورت موروثی با امتیازاتی (به اقطاع) به‌تملك آنان می‌داد. قدرت دودمانهای بزرگ در این عهد دیگر منحصراً به دهکده‌های کوچکی (ویس)، در پارس‌که از آن برخاسته بودند بستگی نداشت، بلکه

۱ــ تاریخ ایران باستان. کتاب ششم. صفحه ۱۴۶۸.
۲ــ ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۶

به‌قطعات بزرگی که اینان در سایرنقاط مملکت‌به‌تملك خویش‌گرفته بودند نیز مربوط بود. کسانی هم که به‌دودمانهای بزرگ منسوب نبودند از پارسی ومادی وحتی یونانیان تبعید شده از وطن ممکن بود در اثرعطای شاهنشاه صاحب اراضی و عنوان «فرمانروا» شوند. روابطاین اقطاع‌داران با شهربانان (ساتراپها) برای‌ما چندان واضح نیست. همینقدر معلوم است که کما بیش امتیازاتی داشته‌اند وظاهراً بعضی از حق مصونیت بهره‌مند بوده‌اند. چنانکه می‌توانسته‌اند مالیات رعایای خویش را پس از وصول به‌خود اختصاص دهند[1].

در مورد اقطاع در این دوره و پیش از آن واژه‌های دیگری به‌نام «قسطو» و «کمان» به‌کار رفته و لمتون ضمن آوردن سخن از وابستگی اقطاع به‌فئودالیسم، درباره اقطاع دارانی به‌نام کماندار می‌نویسد:

«در نوشته‌های اکدی از دو اصطلاح« Ilku و Qashtu قسطو» یاد شده که با فئودالیسم پیوندی دارند. نخستین واژه Ilku بر تیول‌های کهن بابلی یا بر خدمات فئودالی اطلاق می‌شد. ولی در دوره هخامنشی بعد از داریوش به واژه Qashtu بر می‌خوریم که اصلاً به معنی «کمان» یا (بخشی از زمین برای گذران یك کماندار) بود و به کسانی که خدمتهای نظامی به شاه کرده بودند داده می‌شد[2]».

به‌نظرمی‌رسد این‌کمانداران از مردم ساده و یا سربازان موقتی نبوده‌اند، بلکه حداقل ممکن است ازکمانداران حرفه‌یی صاحب‌مقام، صاحب خدمات شایان وحداکثر مرزبانان و یا فرماندهان گروه‌های کماندار ارتش بوده باشند. نام کمان هم به جای قسطو یا اقطاع دلیل برارواج اعطای اینگونه زمین‌ها به‌کمانداران یا ارتشیان بوده که به اختصار کمان خوانده می‌شده است.

ریچارد.ن. فرای دروصف این‌قسطوها می‌نویسد: «قسطوها که به‌عنوان تیول به خانواده‌ها داده می‌شد در تقسیم بندی مالیاتی جزوهترو Hatraیعنی سازمانی‌بودکه باجها راگرد می‌آورد و مأموربلند پایه‌یی به‌نام شکنو shakno برآن ریاست‌داشت[3]».

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. صفحه ۳۰.
۲ــ مالك و زارع. لمتون. صفحه ۵۰.
۳ــ میراث باستانی ایران.صفحه ۱۸۳.

زمین‌های فراوانی که درآن دوره وجود داشت دست شاه را در دادن اقطاع به هر بهانه برای جلب اشخاص به خود باز می‌گذاشت. به خصوص اواخر هخامنشیان اقطاع آنقدر زیاد شده بود که اساس قدرت هخامنشیان برآن قرار داشت.

لمتون درباره این گروه اقطاع داران می‌نویسد: «درزمان هخامنشیان مردمان مستطیعی که شخصاً حاجت به کشت زمین نداشتند موظف بودند که هرچه بیشتر در دربار حضور یابند. اگر این نوع کسان دارای فرزندی شایسته بودند به آنان مناصب عالی‌می‌دادند وغالباً پاداش زمین می‌بخشیدند. ازاین گذشته پیوسته عده‌یی از ایرانیان را به ولایات می‌فرستادند تا در آنجاها اقامت کنند و بدین منظور به آنان زمین عطا می‌کردند. این‌مهاجران هسته اصلی‌قوای نظامی‌شهرستانها وهمچنین شورای ایرانیان و خاندان شهربانان را تشکیل می‌دادند. سرچشمه قدرت هخامنشیان عبارت از املاك وسیعی شدکه در سراسر امپراطوری هخامنشی وجود داشت[1]».

گاه شاه یا وزیر و یایکی از گماشتگانش زمینی را که در گذشته بخشیده بود باز تقسیم می‌کرد و این کار موجب پدید آمدن فئودالهای کوچکی نیزمی‌شد[2].

باید یادآوری شودکه‌اقطاع داری و فئودالیسم‌خیلی‌پیش‌از هخامنشیان ومادها یعنی ازدوره‌ایلامی‌ها(چنانکه‌آورده‌شد) وجود داشته‌ولی دست به‌دست شدن سلطنت‌ها درپایان‌ها وآغازهای دیگر وستیزه‌ها وسر برداشتن‌های زمین‌داران بزرگ یا فئودالها در هر جا و در هر زمان برای استقلال و یا کسب امتیازات و قدرت بیشتر اقطاعات بسیاری را از گروهی سلب و به گروه دیگر نصب می‌کرد. این اقطاعات جدید هربار میان همکاران و همدستان فاتح تقسیم می‌شد.

والی‌ها یا ساتراپی‌ها ویا کارگزاران عالی مقامی که زمین‌های فراوانی برای بهره برداری به‌صورت اقطاع در سرزمین‌های دوردست داشتند، هرگاه موقعیت خود را در خطر و یا اوضاع را وخیم احساس می‌کردند، املاك خود را تقسیط‌کرده به‌زمین داران محلی و یاربا خواران و ثروتمندان خواه ناخواه می‌فروختند.

لازم است‌چنانکه پیش ازاین‌هم گفته شد یادآوری شودکه غالب شرق شناسان

۱ــ مالك و زارع. صفحه ۵۳ ـ ۵۴.

۲ــ ریچارد.ن.فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۶

و ایران شناسان غربی مثل کریستن‌سن،اومستد، هرتسفلد، گیرشمن، لمتون و ریچارد .ن. فرای و... دوره هخامنشیان‌را دوره فئودالی دانسته‌اند. چراکه برده‌داری دراین دوره برای‌کار تولیدی دراجتماعات ایرانی شکل اصلی واساسی روابط تولیدی جامعه را تشکیل نمی‌داده است و رواج برده‌داری همانقدر بوده که در مبحث بردگی‌مربوط به این بخش آمد.

فئودالیسم (خصوصی)

درحقیقت فئودالیسم خصوصی رویه دیگر فئودالیسم دولتی یا اقطاع داری است. تفاوت فئودالیسم خصوصی با اقطاع داری دراین‌است که املاك بزرگ فئودالی درملکیت حقوقی و شخصی و بدون قید و شرط صاحب آن بوده و حال آنکه املاك بزرگ اقطاعی دولتی بوده و جنبه اهدایی و سیاسی داشته و مالکیت آن مشروط و اعطا کننده می‌توانسته هرگاه با گماردن کسی دیگر به آن مقام، حق اورا ازآن زمین سلب کند. نا گفته نماند که اقطاع داران هم در اقطاعات خود بازمین و روستاییان همان مناسباتی را داشتندکه فئودالهای خصوصی. فئودالهای خصوصی از طبقه اشراف بودند که در رأس آنها هفت خاندان معروف قرار داشتند.

درباره این فئودالهای اشراف که هریك در ایالتی به طور دایم حاکم و مستقر بودند مشیرالدوله از قول هرودوت می‌نویسد:

«هفت خانواده درجه اول در رأس طبقه اشرافی جا گرفته بودند. این هفت خانواده امتیازاتی داشتند ازاین قرارکه می‌توانستندبی‌اجازه داخل سرای‌شاهان گردند مگر اینکه شاه درمیان زنان خود می‌بوده. مستشاران شاه وقضات شاهی ازمیان اینان انتخاب می‌شده. شاه می‌بایست زنان خودرا ازمیان دختران این خانواده برگزینند. این اشراف دارای املاك و اراضی وتیولات وسیع بودند ومالیات نمی‌پرداختند، ولی

در عوض می‌بایست در موقع لزوم به‌امر شاه به‌جنگ روند وسپاهی از پیاده و سواره مجهز سازند. بسیاری ازچیزها که در دوره هخامنشی وجود داشت برای دوره اشکانی و ساسانی هم محفوظ ماند[1].

چنانکه برمی‌آید فئودالهای خصوصی در دوره هخامنشیان به‌طورکلی برچهار دسته تقسیم می‌شدند:

۱ـ مالکین حقوقی و وارثین زمین‌های بزرگ که در شهرها سکنی داشتند و مباشرانشان زمین‌های‌آنان را اداره می‌کردند. اینان خواه وناخواه به‌اعتبار زمین و حقوق اشرافی که به‌ارث برده بودند در زمره بزرگان مملکت محسوب ویا در دستگاه سلطنت و یا در تشکیلات دولت صاحب مقام عالی نیز بودند.

۲ـ رؤسای ایلها وعشیرت‌ها که هرکدام برای خود از مرحله پدر شاهی گذشته در اثرگسترش و افزایش تصاعدی طوایف‌شان به‌خداوندگاری رسیده بودند. اینان دیگر به‌افراد همخون و همطایفه خود به‌چشم سرف یا برده نگاه می‌کردند.

۳ـ روحانیون (مغ‌ها) که هرکدام درناحیه‌یی سلطنت روحانی داشتند و به‌نام، پرستشگاه دارای مسافات زیادی املاك وقفی بودند که از مزایای شرعی وقانونی آن بهره‌مند می‌گشتند. برروی زمین‌های‌پرستشگاه‌ها هم روستاییانی‌گرسنه وابسته‌به‌زمین ومقروض کار می‌کردند که همنوعانشان در زمین‌های دیگر فئودالها. پرستشگاه‌ها، یا به‌عبارت بهتر مغان ازبرکت این زمین‌ها که شیره جان روستاییان را می‌کشیدند هر یك دارای خزانه مخصوص،مؤسسه‌بانکی وامدهی وخدم وحشم بودند ودر نازونعمت بسر می‌بردند[2].

۴ـ بانکداران و رباخواران که با ضبط زمین‌های وامداران و روستاییان خرده مالك به‌صورت فئودال درآمده و دایم از درآمد آنها معامله می‌کردند و اعتبار و وامهای جدید با سود ۲۰ درصد می‌گرفتند وهمچنین در این زمره بودند فئودالهای معدود دیگر مثل سوداگران و ثروتمندان که فقط روی زمین فعالیت داشتند.

محققین ومورخین با استناد به‌مدارك باستان‌شناسی، ضمن تشخیص تفاوت در

۱ــ تاریخ ایران باستان. کتاب ششم. قطع جیبی. صفحه ۱۵۰۰ وکریستن سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۲۹. ۲ــ به‌صفحه ۱۹۱ همین‌کتاب مراجعه شود.

نوع تصرف و مالکیت زمین اقطاعی و فئودالی، این دوسیستم زمین‌داری را نه از نظر شکل مالکیت متفاوت بلکه از جهت تشابه مناسبات فئودالی آنها با روستاییان یکسان ویکجا مورد مطالعه قرار داده‌اند.

درآمدسرشار وپیوسته زمین‌ها و روستاییان‌که به‌شهرها سرازیر بود، دربانکها و عروق فئودالیسم وارد می‌گردید و هر روز او را فربه‌تر می‌کرد. ریچارد.ن.فرای می‌نویسد: «هرچه در زمان داریوش اقتصاد پولی توسعه می‌یافت و پررونق‌تر می‌شد، وظایف نظام فئودالی بیشتر صورت تعهد پولی فئودالی به‌خود می‌گرفت. این امور با سیاست ایجاد شهرها که باعث‌رونق قدرت هخامنشیان می‌شد وبعدها ساسانیان هم از آن پیروی کردند دست به‌هم داده بود. دشوار شدن گردآوری مالیات با توسعه شهرها وتأسیس بانکها به‌تکامل سازمان فئودالی در سراسر شاهنشاهی می‌افزود. در اینجا مفهوم‌فئودالیسمی‌که به‌کارمی‌بریم با وجود اقطاعات‌باید بسیاروسیع وانعطاف‌پذیر باشد با این‌همه درفئودالیسم این دوره ایران مشخصات بسیاری دیده می‌شودکه با فئودالیسم قرون وسطی غرب همسان و همانند است[1]».

گزنفون حالات‌روحی‌یکی ازفئودالهای دوره هخامنشیان را از زبان «فرولاس» چنین بیان می‌کند: «آیا خیال می‌کنی اکنون که دارای مکنتی فراوانم، بیش ازآن زمان‌که در فقر وتنگدستی بسر می‌بردم، از لذت خوردن ونوشیدن و خواب و راحتی برخوردارم؟. نه چنین نیست. هرچه برثروتم افزوده می‌شود، بیشتر باید در حراست آن بکوشم وبیشتر جیره و مواجب بدهم وهم خود را مصروف نگهداری آن نمایم. امروز یکدسته از خدمتکاران و بندگان را باید نان بدهم وپوشاك برسانم. عده‌یی مریض می‌شوند، باید آنها را مداوا کنم. یك روزشبانم خبر می‌آوردکه گرگ گله‌ام را زده ونیمی ازگوسفندانم را کشته است. دیگری هراسناك می‌دود که گاوها به‌قعر دره پرتاب شده‌اند.سومی خبرمی‌آوردکه بیماری در اسب‌هاواسترهاافتاده است. روزی نیست‌که این‌قبیل خبرها خاطرم راملول نکند[2]».

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۵.
۲ــ گزنفون. کورش‌نامه. صفحه ۳۰۱.

روستاییان (سرف)

دربخش پیشین (دوره مادها) ملاحظه گردید که «کرتس» نیزهمانا سرف است که به‌نام برده خانگی خوانده می‌شد. یعنی بنده پای‌بند منافـــع خاندان فئودال که وابسته به‌زمین و مجبور به‌انجام بیگاری است. بی‌بهره از حقوق مدنی ومحروم از تعیین سرنوشت اجتماعی خود وبرکنار از شرکت در حاکمیت سیاسی، بالاخره کسی که با زمین خرید وفروش می‌شود وفئودال حاکم به‌حیثیت انسانی اوست.

در دوره هخامنشیان ـ همچنانکه دوره‌های بسیار بعدی ـ این روستاییان چنین سرنوشتی داشتند .م .م . دیاکونوف می‌نویسد: «قسمت اصلی اراضی کشور به‌وسیله کشاورزانی اداره می‌شد که روی زمین پادشاه زندگی می‌کردند و حق نداشتند آنرا ترك کنند و انواع مالیاتها و عوارض و خراج‌ها نیز می‌پرداختند. قسمتی از اراضی به‌معابد و شهرها نیز اختصاص داشت[1]».

همچنین م. م. دیاکونوف می‌نویسد: بعض فئودالها برای روستاییان خود در واحدهای بزرگ فئودالی با خشت خانه‌سازی می‌کردند تا روستاییان سرف، وابسته به‌زمین، بیشتر عملاً مقید شده مهاجرت ویا فرار نکنند[2].

۱ــ تاریخ ایران باستان. دیاکونوف. ترجمه روحی ارباب. صفحه ۱۵۶.
۲ــ همان کتاب صفحه ۴۵.

در ایران باستان، همچون مصر قدیم ویونان باستان این عقیده به‌مردم تحمیل شده بود که هرکس هرچه دارد، از مقام و ثروت و زمین وبرده ویا زمین‌هایی که تصرف کرده خدا به‌او بخشیده، در نتیجه او مالك و صاحب اختیار آنهاست «این سرزمین پارسیان که من مالك آنم دارای اسبان نیك ومردان نیك است. خدای بزرگ اهورامزدا آنرا به‌من داده[1]». مطابق این‌آیین منسوب به‌آسمان، سرف‌حق نداشت فکر کند که مقام و ثروت و زمین‌هایی که به‌وسیله آن ارباب رمقش را می‌کشید ازکجا آورده است. زیرا خدا به‌اوداده و اومتعلق به‌ارباب می‌باشد وارباب حاکم برسرنوشت و جان وهستی اوست. راجع به‌سرنوشت او و ارباب از پیش از خلقتشان در آسمان تصمیم گرفته شده است.

گیرشمن وابستگی روستاییان خودی و اسیران بیگانه‌یی را که به‌صورت برده درآمده وهمچون آنان روی زمین‌های فئودالها کار می‌کردند چنین توصیف می‌کند: «ملك بزرگ (فئودالی) مبنای محصول فلاحتی در عصر هخامنشیان بوده است، وآن توسط رعایای وابسته به‌زمین ـ که با خود زمین خرید و فروش می‌شدند ـ وهمچنین به‌وسیله غلامانی‌که براثر فتوحات همراه می‌آوردند، کاشت می‌گشت[2]».

گاه سرف‌ها را در ردیف خیش وگاو به‌اجاره می‌دادند. اومستد می‌نویسد: «تقریباً تمام چهارپایان‌که برای شخم زدن لازم بود ازآن ملك‌های بزرگ پرستشگاهی بود وبا رعیت (سرف)وآهن خیش به‌پیمانکاران وام داده می‌شد. معمولاً برای هر ورزگاو، یك رعیت ویك خیش می‌دادند[3]».

همه سرف‌ها فقط به‌کشت و ورز اشتغال نداشتند، بلکه عده‌یی از آنان در حقیقت سرف‌ها یا غلامان کارگر بودند و در حوزه قدرت فئودال مربوط، به‌کارهای صنعتی می‌پرداختند. گرچه در شهرها تولیدات صنایع دستی رواج یـــافته بود ولی کارهای دستی و مصنوعات سرف‌ها پس از رفع نیازمندی روستاها در بازار شهرها می‌توانست‌کالای پرسودی برای تجارت ارباب نیزباشد. گیرشمن دراین باره می‌نویسد:

۱ــ از لوحه زرین آریامنه. خط میخی پارسی باستان.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحهٔ ۱۷۵.
۳ــ اومستد. صفحه ۱۱۲.

«در شهرها به‌توسعه صنعت آغاز کردند. بدون آنکه املاك بزرگ فئودالی مصنوعات خود را که به‌دست رعایای کارگر ساخته می‌شد ترك کنند[1]».

با استناد به‌لوحه‌های گلی که ازشوش وبابل به‌دست آمده، اومستد ضمن شرح انواع وامها و معاملات، از سرفها سخن می‌گوید: «... در میان این سندها وامهای بذر، خوراك وسیم، .... فروش برده، صورت رعیتهای وابسته به‌ملکهای بزرگ و معاملات با آنها، صورت روستاییان آزادی که کار می‌کنند... دیده می‌شود. از این الواح چنین معلوم است که رعایای وابسته به‌زمین از لحاظ موقعیت اجتماعی، پایین‌تر ازکارگر آزاد بودند». وی‌همچنین می‌نویسد: «... درحالی‌که رعایای وابسته به‌زمین اغلب با ملکهای بزرگ پرستشگاهی بستگی دارند، بردگـــان معمولاً در دارایی طبقات بالاتر یافت می‌شوند[2]».

مشیرالدوله نیز درباره نظام سرف‌داری در جامعه فئودالی هخامنشیان تردید به‌خود راه نداده می‌نویسد: «هیچ نمی‌توان تصور کردکه برزگران آزاد بودندکه از جایی به‌جایی بروند. زیرا اینان (سرفهای وابسته به‌زمین) در دوره ساسانیان هم مقیدند. معلوم‌است‌که ایلات بواسطه طرز زندگی‌شان از این قاعده مستثنی و آزادتر بودند[3]».

با مطالعه موضوع شکایت آن فئودال ناراضی که چند صفحه قبل ازگزنفون نقل شد چنین برمی‌آید که چون سرف‌ها مثل چهارپایان جزو اموال فئودالی محسوب می‌شدند ارباب هـّم‌خود را مصروف‌نگهداری‌آنها می‌کرده، درموقع خود نان وپوشاك می‌رسانده، اگر بیمار می‌شدند، آنها را مداوا می‌کرده است. چنین به‌نظر می‌رسد که وضع زندگی سرفهای پرستشگاه‌ها به‌سختی و مشقت دیگر فئودالها نبوده است.

مباشر

مطابق اسناد به‌دست آمده، زمین‌داران بزرگ به‌هرعنوان. دارای گماشتگان

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۶.
۲ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی‌هخامنشی. صفحه ۹۸.
۳ــ تاریخ ایران باستان مشیرالدوله. قطع جیبی صفحه ۱۵۰۲.

یا مباشرانی بودند که به‌جای آنان با روستاییان به‌تصفیه حساب می‌پرداختند. این مباشران چون گماشته ارباب بودند ناگزیر به‌سود وی وبه‌زیان روستاییان کارسازی می‌کردند.

قطعاً حتی از خیلی پیشتر از دوره هخامنشیان، اقطاع داری و فئودالیسم مأموریت مباشران را از طرف ارباب برزمین و در برابر روستاییان ایجاب می‌کرده است. در اینجا فقط به‌دو مورد خبر ازمباشران دراملاك داخل قلمروهای عهد هخامنشی اشاره می‌شود که می‌تواند نمودار آن باشد که در تمام قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان مباشر رابط میان ارباب فئودال و سرف بوده است.

ریچارد.ن.فرای می‌نویسد: «املاك خاندان شاهی و نژادگاه پارسی در سراسر شاهنشاهی پراکنده بود. درنامه‌های (به‌دست‌آمده) آرامی «آرشام» که امیری هخامنشی بود به مباشرانش، شاهدی آشکار بروجود ملکداری با غیبت مالك در املاك خویش داریم[1].»

این مورخ همچنین درجای دیگرکتاب خود می‌افزاید: «در پاپیروس آرامی‌که در مصر یافت شده، تصویر جالبی ازاملاك ارشام نامی از شاهزادگان وابسته به‌خاندان هخامنشی و حاکم مصر به‌دست داده شده که وی بیشتر اوقات را در شوش یا بابل می‌گذراند وگماشتگان یا مباشرانی در املاك خود در مصر داشت[2]».

فئودالها گاه بانکها را مباشر خود قرار می‌دادند. این بانکها همان طورکه مالیات‌های املاك فئودالها را اخذ کرده به‌نماینده دولت مرکزی می‌پرداختند، گاه نیز از طرف فئودالها مأمور شده، به‌جای مباشر با روستاییان روبرو می‌شده‌اند. ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: «چنانکه ازاین اسناد برمی‌آید، بانك‌مورشو، باجها را از قسطوها گردآوری می‌کرده و آنها را به‌شکنوی هتروی آن منطقه می‌پرداخت و اوهم آنچه‌گرفته بود درخزانه مرکزی شاه می‌ریخت. شرکت بانکداری «مورشو Murashu» با شاهزادگان و مردم عادی معامله می‌کرد. گویا از زمین (مباشرت زمین) بیشتر برخورداری و سود می‌برد تا از بازرگانی».

۱ــ میراث باستانی‌ایران. صفحه ۱۷۵.
۲ــ همان کتاب صفحات۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶.

خرده‌مالکین

زیرطبقه مالکین بزرگ (فئودالها)، خرده مالکین قرار داشتند که جزو طبقه فعال و زحمتکش روستاها محسوب می‌شدند و از نظر منافع طبقاتی با اینان همبستگی داشتند. بعض‌خرده مالکین‌چنانکه‌گذشته (زمان مادها و پیش ازآن) یك یا چند برده یاکارگر مزدور آزاد در خدمتشان بود.

روی مدارکی که درباره داد وستد وام، از بانك‌ها و پرستشگاه‌های این دوره به‌دست آمده می‌توان حدس زد که اگر خرده مالکین نسبت به‌فئودالها، زمین‌های کمتری داشتند درعوض از نظر تعداد افراد هم‌صنف خود اکثریت عظیمی را دربرابر آنان تشکیل می‌دادند. درغیراین صورت ممکن نبودکسانی جز افراد این صنف آنهمه وام دریافت دارند. چرا که مالکین بزرگ نیازی به‌آن نداشتند که از سازمانهای وامدهی پرستشگاه‌ها آهن خیش ویا گاو اجاره کنند. به‌عبارت دیگر رواج سازمانهای فراوان وامدهی پرستشگاه‌ها درسراسرشاهنشاهی وبانك‌های محلی، از وجود یك‌جامعه خرده مالکی مهم وگسترده در تمام نقاط کشور به‌ما آگاهی می‌دهد.

مورد دیگری‌که گواه برکثرت‌گسترده خرده مالکین می‌تواند باشد آثار رسوم و تکالیفی است که روستاییان هنگام عبور شاه یا نزول دستگاه او به‌هرجا، با دادن پیشکش و پذیرش افراد سپاهش درخانه‌های خود داشتند، همچنین جنبه کلی قوانینی

است که برای وصول مالیات از روستاییان وضع شده بود، علاوه براین مقرراتی است که در مواقع جنگ به‌صورت تکالیف مختلف برعهده آنان بود.

خرده مالکین برای به‌دورنگهداشتن موقعیت خود، از مخاطرات جنگ، نزول دستگاه‌های‌شاهانه، ازخودسری‌های عمال دولتی‌وحفظ‌خود،ازتعرضات مأمورین‌مالیات و وامدهندگان ویا بزرگان و اقطاع‌داران که به‌زمین‌شان چشم طمع داشتند به‌طور گروهی ومتشکل خود را تحت حمایت نزدیك‌ترین فئودال خصوصی قرار می‌دادند.

ظاهراً خرده مالکی به‌علت خست موقعیت طبیعی زمین‌های مزروعی ایران و یك مقدار هم رواج دین ومنافع پرستشگاه‌هاکه از قبل اینان سود می‌بردند، همیشه در زیر طبقه فئودالها وبالای سرفها وزحمتکشان مزدور روستاها به‌عنوان یك طبقه بینا- بینی وجود داشته است. گرچه گیرشمن درباره این دوره می‌نویسد: «ملك کوچك وجود داشت، اما محتملاً نسبت به‌املاك بزرگ‌که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند کم اهمیت می‌نمود[1]». در این مورد باید گفت اگر نسبت اهمیت خرده مالکین به‌فئودالها کم بود تنها از نظرکم اهمیتی نقش اجتماعی و سیاسی آنان در دستگاه حاکم می‌توانست باشد که تمامی به‌وسیله فئودالها قبضه شده بود. و خرده مالکین نیز مثل کارگران آزاد و سرف‌ها مجالی برای نشان دادن اهمیت اجتماعی و موقعیت طبقاتی خود نداشتند.

تمامی قدرت اقتصادی و بورس بازار در دست فئودال‌ها و سوداگران بود. یك خرده مالك باید از راه وام و اجاره دام و ابزار وخرید گاو و اسب به‌قیمت گران کار خود را از پیش ببرد. اومستد می‌نویسد: «کشاورزان خصوصی (خرده مالکین) ناچار بودند برای خود گاو بخرند. به‌موازات چیزهای دیگر، قیمت گاو بالا رفت، در اثر رقابت پرستشگاه‌ها در این دوره کشاورز مستقل بیش از پیش پریشان گردید. قیمت چهارپایان بالا رفت[2]».

گیرشمن می‌نویسد: «این نوع املاك کـــوچك مخصوصاً در فارس - کشور مخدوم - که از مالیات و عوارض معاف بود و دهقانان آن‌آزاد ومالك زمین بودند،

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۵.
۲ــ تاریخ اومستد. صفحه ۱۱۲.

وجود داشت، گندم و جو، مو و زیتون کاشته می‌شد. گاو، گوسفند، بز و حیوانات مرکوب، خر، استر و اسب را تربیت می‌کردند. تربیت زنبور عسل بسیار رایج بود[1].

خرده مالکی در این دوره در فـــارس به‌جهاتی نسبت به‌دیگر نواحی ایران چشمگیرتر است. اول آنکه مردم آن به‌جوامع آزاد طایفه‌یی نزدیکتر و از نظر تکامل نظام ملکداری نسبت به‌اقوام غربی دورتر بودند. دوم آنکه اوضاع طبیعی سرزمین فارس بیشترمستعد ملکداری به‌شیوه خرده مالکی بود تا فئودالی. سوم آنکه سرزمینی بودکه دولت هخامنشیان از آنجا برخاسته، از این روی مالکین کوچك دراثر استفاده از برخورداری از مزایای آن مثل گرفتن کمك و تسهیلات کاری در روابط نزدیك بازرگانی ومعافیت ازدادن مالیات قادر به‌حفظ املاك خود و رونق آن بودند. چهارم آنکه در پناه دولت حاکم قومی، از تعرض فئودالها مصونیت داشتند.

خرده مالکی درشرق ایران‌هم به‌علل اوضاع نامساعد طبیعی و پراکندگی زیاد جمعیت و دیرپایی آثار جوامع طایفه‌یی خیلی بیشتر از غرب رواج داشت.

اعضای خوش‌نشین روستاها

تجزیه جوامع روستایی به‌دنبال نقض موازین مالکیت دسته‌جمعی بر وسایل تولید وپیدایش طبقات در روستاها ومراکز روستایی مثل شهرك‌ها، گذشته از به‌وجود آوردن یك اقلیت‌اجتماعی‌ازطبقه بالا مثل بزرگ زمین‌داران (فئودالها) وسوداگران، رباخواران و روحانیون خدمتگزار آنها، یك اکثریت عظیم هم از قشرهای گوناگون طبقه دیگر در مقابل آنها قرار داد که اغلب روی زمین ماندند که عبارت بودند از مالکین متوسط، خرده‌مالکین‌صاحب چند برده‌یا صاحب‌چندکارگر آزاد، خرده‌مالکین بدون برده وبدون کارگر آزاد مزدور و همچنین برزگـــران دایمی وابسته به‌زمین (سرف‌ها).

علاوه براینها مردمانی هم به‌صورت خوش‌نشین مثل کسبه و پیشه‌وران و کارگزاران خدمات عمومی که هیچیك در ده صاحب هیچ نسقی محسوب نمی‌شدند و بکلی فاقد وسایل و ابزارکار زراعتی مثل زمین، آب گاو وبذر بودند.

۱ــ گیرشمن. صفحه ۱۷۵.

عنوان بحث ما ناظر است به‌قشر اخیرکه منشاء آنها هم از «مردان مستمند عضو جماعت آزاد» است‌که هنوز به‌صورت برده یا «رعیت» زارع وابسته به‌زمین (سرف) در نیامده بودند. افراد این قشر آزاد یعنی خوش‌نشین‌ها به‌هرجا که صلاح می‌دانستند می‌رفتند وهرکارکه برایشان صرف داشت اختیارمی‌کردند و درهر روستایی که چرخ زندگی‌شان می‌گشت رحل اقامت‌می‌افکندند وبا مشاغلی مثل مزدوری روی زمین ویا کاسبی ویا پیشه‌وری امورات می‌گذراندند.

این مردان مستمند عضو جماعت آزاد به‌تشخیص دیاکونوف اغلب (البته نه همه) در اثر فشار مالکین بزرگ و فئودالها جزو بردگان شهر ویا روستا ویا بردگان خانگی روستا (که همان سرفهای وابسته به‌زمین‌های فئودالها باشند) درآمده بودند. وی می‌نویسد: «مرد مستمند در این مورد مسلماً همان آزاد مرد عضو جماعت بودکه وسیله زندگی در جمـــاعت ـ یعنی زمین ـ را از دست داده ـ علی‌الرسم ـ عضویت جماعت با از دست دادن زمین منتفی مـــی‌شد. و چنین مرد مستمندی که فاقد زمین می‌گشت، فردی ازهمه‌جا رانده وبی‌حق می‌شد وچاره‌یی نداشت جز اینکه برای نجات خود وبلکه خانواده‌اش از مرگ ناشی‌ازگرسنگی وفقر به‌مردی‌برده‌دار متوسل‌شود[1]».

آنچه مسلم است (چنانکه گفته شد) همه مردان مستمند جذب سازمان بهره‌کشی فئودالها و برده‌داران نشده و نمی‌شدند. بعضی هم از شعاع جاذبه این قطب‌ها گریخته اگر در ده خود نمی‌ماندند به‌دهات دیگر روی می‌آوردند وبدون اینکه صاحب زمین ویا صاحب نسقی باشند با پرداختن به‌مشاغلی مثل کاسبی و پیشه‌وری وخدمات عمومی، جامعه کوچك خوش نشین‌ده را به‌وجود می‌آوردند و عده دیگر هم به‌شهر رفته اگر به‌بردگی نمی‌افتادند یا کارگر مزدور می‌شدند یا با آموختن حرفه وفنی در ردیف پیشه‌وران صنعتگر شهر درمی‌آمدند.

اومستد درباره روستاییان اخیر در عصر هخامنشیان می‌نویسد: «سرخرمن پرستشگاه‌ها، شمار بسیاری ازکارگران خوش‌نشین را که مزدشان فقط روزی‌شان بود وبیش از رعیت (سرفهای) خودشان خرج نداشتند به‌کار می‌گرفتند[2]».

۱ــ تاریخ ماد .م .م . دیاکونوف. صفحه ۴۱۲.
۲ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۹ ؛ ۱.

از این مورد معلوم است که کارگران خوش‌نشین نامبرده کسانی جز همان مران مستمند بی‌زمین و از همه‌جا رانده نمی‌توانستند باشند، وآن رعیت‌های خودی نیزکسانی جز سرف‌ها نبودند که به‌زمین وابستگی داشتند.

صنایع

نمونه‌های صنایع دستی که در حفریات باستان‌شناسی به‌دست آمـــده، عموماً منسوب به‌شهرها است نه به‌روستاها که هرچه داشته به‌شهرها می‌داده و چیزی پاینده برایش نمی‌مانده تا در دل خود پنهان‌داشته باشد. روستاها به‌این‌سبب وبرای ساختمان بی‌بنیاد گلی و خشتی‌شان بیش ازآن بی‌پا و لاغر بودند که بتوانند برای مدتی دراز پس از متروك شدن بپایند. جثه و اسکلت نداشتند، همه را آن شهرهای آجری و سنگی پرافتخار می‌بلعیدند. برای همین است کـــه آثار صنعتی روستاییان را هم در حفریات باستان‌شناسی باید در شکم این شهرها جستجوکرد.

دربخش ما قبل تاریخی دیدیم که کانون سفال‌سازی، ریسندگی، بافندگی و ابزارسازی وبطورکلی تمام صنایع اولیه زندگی حتی زیورهای زنانه ومردانه تمامی روستا بوده است. این‌صنایع با اینکه دردوره مادها وهخامنشیان نیز همچنان با کمی پیشرفت در ده ادامهٔ داشته ولی وقتی با خود صنعتگر روستایی به‌شهر وارد شد وبه صورت حرفه درآمدوبه‌دست‌مردحرفه‌یی یك‌کاره افتادکه میتوانسته با حوصله ارزش کارخودرابهترعرضه‌کند، شکیل‌تروزیباترگردیده است.چون‌هریك ازرشته‌های صنعتی از نسلی به‌نسل دیگر منتقل می‌گشته و در عین حال از دیگر صنایع اقوام ایرانی و بیگانه که به‌شهر وارد می‌شده تأثیرمی‌پذیرفته‌ماحصل‌به‌شکل عالی خود متجلی‌می‌شده است. روستایی با پیدایش صنعت پرکیفیت‌تر درشهر ترجیح می‌داده که مایحتاج خود را مثل داس و تبر وبیل و آهن خیش و دیگر اشیاء مثل زینت‌آلات را از شهر (مرکز روستا) تهیه کند. صنعتگر ماهر روستا هم بـــا دیدن روی‌آوری روستاییان به‌بازار بزرگ ناگزیر زادگاه خود را ترك وبه‌شهر مهاجرت می‌کرد. بدین سبب صنعت در روستا عقیم می‌ماند. بازبه‌همین سبب پس ازاین‌دوره نباید چندان انتظاری ازپیـــ ت صنایع روستاها داشت.

مشیرالدوله از قول باستان‌شناسان و شرق‌شناسان غربی، اطلاعاتی از صنایع دستی دوره هخامنشیان به‌ما می‌دهد و می‌نویسد: «قالی‌بافی و قالی برای زندگی مردم صحراگرد و ده‌نشین و شهری از لوازم اولیه‌بود»، و سپس ازصنایعی‌مثل طوق و یاره (گردن‌بند و دست‌بند) پارچه‌های فاخر، کاشی‌هـا و جامها و کاسه‌ها و بشقاب‌ها و گلدانهای مرمر، میز و صندلی نقره یا طلا، زره‌های جنگی، مجسمه‌های فلزی که گلشته از شهریان، پیشه‌وران روستاها هم درتولید آنها دست داشته‌اند یاد می‌کند[1].

انبار شدن دسترنج روستاییان در خزاین طبقه بالا، کثرت طلا که از قلمروهای خارج از مرزهای شاهنشاهی می‌آمد، توجه سلاطین بنزیبیاتر کـردن شهرها کـه مرکز زندگی پرتجمل فئودالها و سوداگران، رباخواران می‌گردید، عامل مؤثری در رواج صنعت درشهرها و در نتیجه روی‌آوری روستاییان به‌شهرها می‌شد. ناگفته نماند فقط روستایی صنعتگر آزاد یا خوش‌نشین پیشه‌ور می‌توانست به‌شهر مهاجرت کند نه سرف. گیرشمن می‌نویسد: «در شهرها به‌توسعه صنعت آغازکردند، بدون آنکه املاك بزرگ مصنوعات خود را که به‌دست رعایای کارگر(سرف‌ها) ساخته می‌شد ترك کند. در وهله اول این مصنوعات عبارت بود از: نیم‌تنه، شلوار، کفش، همچنین اثاثه خانه که گاهی آنها را بسیار مجلل می‌ساختند و برای استفاده اغنیایی به‌کار می‌رفت که لوازم سفره طلا، نقره و مفرغ استعمال می‌کردند[2].

بدیهی است مصنوعات‌سرفهارا هم به‌شهرها می‌آوردندکه‌قطب روستاها بود و روستاییان دوست‌تر داشتند برای معامله و تماشاوافاده خریدهای‌کلی به‌آنجا مراجعه کنند.

۱ــ تاریخ ایران باستان. مشیرالدوله. صفحه ۱۵۱۳.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۶.

علل کودتای گئومات مغ

از آنجا که قدرت ذاتاً عامل تجاوز است، قدرت فوق‌العاده کورش وخاندان او و دیگر طوایف پارسی، نه فقط منجر به‌جهانگشایی شد، بلکه بنیاد پای گرفته اقتصاد فئودالی و اساس زندگی تمام طبقات مردم را نیز زیر ماشین جنگی خود از صدر تا ذیل خسته ومتزلزل ساخت. کورش احتمالاً برای تمرکز قدرت به‌دست خود از قدرت مستقل سیاسی (نه بهره‌کشی) فئودالها کاست. باید گفت جنگهای تقریباً پیوسته‌داخلی وخارجی‌کورش‌با مالیاتهای سنگین وتکالیف طاقت فرسایی‌که بردوش روستاییان می‌گذاشت، رمق این توده اصلی مردم ایران را تا جایی کشید که گذشته از خرده مالکین، حتی مالکین بزرگ وبازرگانان را به‌ستوه آورد. در نتیجه عناصر ضد خود را درجامعه‌یی‌که از آن برخاسته بود به‌وجود آورد. عوامل نارضایتی آنقدر شدید بودکه وقتی درگذشت وکمبوجیه سیاست پدر را ادامه داد، مغی در غیاب او برخاست و زمام حکومت و دولت را به‌دست گرفت.

بطور خلاصه عوامل اصلی نارضایتی عبارت بود از تشدید درجات بیگاری سرفها و تشدید استثمارکارگران و روستاییان سرف و برده و زحمتکشان آزاد به وسیله فئودالها وبرده‌داران هم به‌خاطر ادامه جنگهای کورش وهم به‌خاطر منافع شخصی، وصول غیرعادلانه مالیات که پارسیان معاف وسایرمردم ایران به‌اضعاف

مضاعف مشمول آن بودند[1]، خودسری‌های پرستشگاه‌های فئودال و روش سیاست اقتصادی و مذهبی آنها به‌نفع خاندان هخامنشی‌ها.

به‌نظر می‌رسد که گئومات مغ‌که به‌نام بردیا برتخت نشست یك عنصر ضد فئودال و ضدبرده‌داری و طرفدار آزادی برده‌ها و سرف‌ها بود. او برای از بین بردن نابرابری‌ها و ریشه‌کنی‌نارضایتی‌های‌عمیق اجتماعی فرمان داد: مراتع، اموال منقول (دامها) و اهل خانه (مقصود برده‌ها وسرف‌ها ـ کرتس‌ها ـ بودندکه فئودالها آنان را به‌جای اموال خانه «اهل خانه» می‌خواندند)، دهکده و املاك زمین‌داران بزرگ از فئودال و اقطاع‌دار مصادره گردد. همچنین گئومات فرمان داد پرستشگاه‌هـا را که کانون رباخواری و پایگاه روحانیون فئودال شده بود خراب کردند.

هرودوت می‌نویسد: مردم زیر دست (زحمتکشان شهرها و روستاها) با شادی گئومات‌را خوش‌آمدگفتند،زیرا اوبرای سه‌سال باجها وسربازگیریهارا معلق‌گذاشت. ولی آزادگان شهرستانها (اشراف فئودال، برده‌داران و رباخواران) از ویران کردن جاهای مقدس محلی (که کانون عوامفریبی به‌سود طبقه بالاوفئودالها بود) خرسند نبودند. به‌او وقت کافی داده نشدکه اصلاحات خود را استوار سازد. زیرا پس از هشت ماه فرمانروایی به‌دست داریوش کشته شد[2].

«داریوش شاه گوید: آنگاه مردی مغ به‌نام گئومات مردم را فریب داد که من برد یا پسرکورش و برادرکمبوجیه هستم. پس از آن همه مردم برکمبوجیه شوریدند. پارس وماد و نیز دیگر استانها هواخواه اوگشتند. او تخت را گرفت.... افزارها (مراتع) وگله‌ها و خانه‌هایی که گئومات مغ از مردم گرفته بود به‌ایشان برگرداندم. مردم پارس و ماد و دیگر سرزمین‌ها را به‌حال سابق باز آوردم. در ماد قلعه‌یی هست که نامش «سی‌کی هواتیش» و از دهستان نیسای است. آنجا من او (گئومات) را کشتم[3].»

از اقدامات دیگرگئومات آنکه سه سال مالیات را برمردم بخشید که از این

۱ــ هرودوت. ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۱۷۵.
۲ــ هرودوت. دفتر ۳، ٦۷. اومستد صفحه ۱۲۷.
۳ــ کتیبه بیستون بند. دهم.

مورد نیز برمی‌آیدکه چقدر زر و مال و ثروت به‌عنوان مالیات اخذ شده و در خزانه انباشته شده بود که او توانست با دلگرمی از وصول سه سال مالیات چشم بپوشد. برای تمام این اقدامات بود که به‌قول مورخین پس از آن که گئومات مغ با کودتای غافلگیرانه داریوش و دستیارانش کشته شد، دلهای مردم سراسر ایران از اندوه مالامال می‌شود وبه‌نشانه اعتراض همه‌جا آشوب به‌راه می‌افتد. از جمله قیام «آثرین» درخوزستان، قیام «فرورتی» درمادکه تمام مردمان هیرکانیه وپارت (گرگان وخراسان) به‌او پیوستند، قیام مردم پارس و ارمنستان به‌رهبری «وهیزدات پارسی»، قیام‌های دیگر در بابل و مرو وسیستان‌که هرکدام یکی پس از دیگر به‌تدریج به‌دست داریوش اول سرکوب شد. علت شکست‌آنان دراین بودکه یگانگی وهمکاری نداشتند وهنگام جنگ داریوش با هرکدام به‌یاری یکدیگر نمی‌شتافتند. در نتیجه هریك تنها تنها به‌کمك عوامل داخلی یعنی فئودالها، برده‌داران و رؤسای مذهبی (پرستشگاه‌ها) از داریوش شکست خوردند.

ناگفته پیداست‌که این شکست‌نتیجه اقتضای‌مکانیزم اقتصاد وطبیعت اجتماعی آن زمان بودکه نمی‌توانست با شیوه فرمانروایی مردم گرای گئومات متناسب و هماهنگ باشد.

آنچه ازکردارکورش کبیر و داریوش کبیر آمد پدیده‌ها یا نمودهایی بود علی‌رغم، که ضرورت تاریخ آنهارا ایجاب می‌کرد. شخصیت این دوکه هریك به‌نوبه در تاریخ باستان موجد ترقیات اقتصادی، وسیاسی و اجتماعی وگسترش سرزمین‌های ایران تا اقصی نواحی‌دنیای آنروزشدند خود زاییده ضرورت تاریخی واقتصاد اجتماعی زمان بود. والا کورش کبیرکه پس از فتح بابل آن اعلامیه صلح‌جویانه و انسانی را صادرکرد و داریوش کبیرکه‌با تدابیر وهوشمندی سیاسی واقتصادی خود کشور ما را به‌اوج قدرت و آبادانی رسانید در مقایسه با پادشاهان خونخوار آشور و پادشاهان تجمل‌پرست بابل و لیدی تفاوتی زیاد داشتند. اینان نه فقط نسبت به‌آنان بری از قساوت وبی‌رحمی مفرط بودند بلکه گاه نسبت به‌ملل مغلوب شفقت وگذشت داشتند و از قتل عامهای کینه‌جویانه نیز خودداری می‌کردند.

مالیات

معامله‌یی‌که داریوش اول باگئومات مغ و طرفدارانش‌کرد و اصلاحاتی‌که به عمل آورد، بیاد می‌آورد آنچه‌که انوشیروان درعهد ساسانیان بعداز ۱۰۵۰سال‌نمود چقدر به هم شبیه‌اند . جالب‌تر آنکه اقدامات این دو آنقدر سطحی بـــود که نه فقط نتوانست نارضایتی‌ها را تسکین ونابرابریهای مفرطرا تعدیل‌دهد، بلکه چنان‌زمینه‌یی به‌وجود آوردکه در هردو دوره پس از یك فاصله تاریخی‌کوتاه این دو دولت ایرانی به سختی به‌دست یونانیان و اعراب منقرض‌گشتند.

اومستد با ارائه نمودارها و اسناد دراین باره می‌نویسد: «.... ولی خیز بالا رفتن قیمت‌ها در آغاز پادشاهی داریوش به‌سطحی که برای بازمانده این دوره پایدار می‌ماند به‌اندازه‌یی‌سخت وناگهانی بودکه دیگرنمی‌توان شك‌کرد که این «اصلاحات» که با نیت خوب انجام گرفته بود، در ازهم پاشیدگی اقتصادی آینده سهمی داشته است[۱]».

ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: «داریوش اول درتعرفه مالیاتی اصلاحاتی کردکه رسوم سابق را شکست وگویا درسراسر شاهنشاهی رسمی یکسان برقرار شد. درگذشته مالیات هرجا با جای دیگر تفاوتی عظیم داشت، از اینرو داریوش در صدد برآمد که

۱ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی.صفحه ۲۶۴.

آنرا تثبیت و یکسان کند.

قبلا، آشوریان زمین را برحسب میزان سطح نمی‌فروختند، بلکه براساس مقدار محصول آن دادوستد می‌کردند. مادی‌ها مالیات را با برآورد مقدار محصول پیش از برداشت آن تعیین می‌کردند واین کار برای کشاورزان بس دشوار بود. مثلا در بین‌النهرین که هرسال کمیته‌یی حداقل میزان محصول خرما را پیش از برداشت آن برآورد می‌کرد و حتی اگر محصول آن‌سال اندك می‌شد بازکشاورزان ناچاربودند، مالیات مقرر رابپردازند. داریوش براساس برآوردی میزان مالیات ثابت سالانه زمین را برپایه معدل محصول زمین برای هریك از شهربانی‌ها و نیز معدل میزان محصول را تعیین کرد.

در زمان کورش وکمبوجیه مالیات معین وجود نداشت ومردمان تابع، هدایایی می‌دادند. پارسی‌ها کورش را پدر وکمبوجیه را آقا اما داریوش را تاجر می‌خواندند. اولی را چنین می‌نامیدند چونکه رأفت داشت و به‌سود همه کار می‌کرد و دومی را برای آنکه سخت و متکبر بود و سومی را بدان جهت که در هرکار چانه می‌زد[1].

هرودوت از شهربانی‌هایی یاد می‌کند که مرکزجمع‌آوری مالیات از روستاهای محیط خود بودند که باج (مالیات) می‌پرداختند، یا پیشکش می‌فرستادند و پول را برحسب تالان مـــی‌دادند. هرودوت‌نیز از (پارسه) یادمی‌کند کـــه هیچ باج (مالیات) نمی‌پرداختند ونیز ازمردم دیگری سخن‌می‌گوید که به‌جای مالیات پیشکش می‌فرستادند. اما داریوش دراصلاح مالیاتی خود میزان پیشکش‌ها را هم تعیین کرد.

با توسعه شهرها و تکامل سازمان‌های فئودالی درسراسر شاهنشاهی گردآوری مالیات اندك اندك دشوارترمی‌شد وبانکها برای تسهیل دراین امر درگردآوری مالیات به‌کمك آمدند. اسنادی داریم درباره شرکتی بازرگانـــی که از ۴۵۵ تا ۴۰۳ قبل از میلاد برپا بود. این شرکت که بانك مورشو نام داشت و شعبات آن در شهرها بود مالیات محصولات زمین‌ها را در هر جا جمع آوری می‌کرد و به خزانه مرکـــزی شاه می‌ریخت[2].

اومستد می‌نویسد: «پس ازآنکه حوزه قدرت هخامنشیان وسعت گرفت، کم کم

۱ــ تاریخ ایران باستان، مشیرالدوله. کتاب جیبی. جلد ۶. صفحه ۱۴۷۱

۲ــ ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۴ و ۱۸۵

پارسیان، یعنی قوم فرمانروا، از پرداخت مالیات معاف گردید. از دوره داریوش به‌بعد به‌عوارض مالیاتی ملل غیرپارسی افزوده شد. به‌باج استان پهناور ماد که به ۴۵۰ قنطار برآورد شده بود، صد هـزار گوسفند و پنجاه هزار اسب نسایی افزوده گردید[۱].

از قراین و شواهد برمی‌آیدکه گرچه نظم و ترتیبی درکار مالیات بندی بوده ولی دراخذ آن‌رعایت عدالت نمی‌شده ومعافیت مالیاتی‌پارس‌هاوسنگین‌کردن مالیات مردمان غیر این ناحیه‌حکم سلطه یك قوم فاتح را براقوام دیگر داشته است.

آلبرماله می‌نویسد: تکلیف عمده ساتراپ این بودکه مالیات را سرشکن‌کرده وصول و ایصال نماید. تنها قوم پارس از هرگونه عوارض معاف بود. با وجود این هردفعه‌که شاه از سرزمین آنان می‌گذشت، ناچار می‌بایستی تحف و هدایایی که رسم همه ایالات درچنین مواقع بود پیشکش‌کنند. ملل دیگرخراج نقدی وجنسی‌می‌بایستی می‌دادند. مجموع خراج نقدی به مبلغ‌گزافی می‌رسیده‌که ارزش آنرا مشکل است‌به تحقیق دانست ولی می‌توان گفت‌که یك میلیارد فرانك طلا قیمت داشته است. علاوه براین مصر صدوبیست هزار پیمانه گندم می‌داده وسیلیس ۳۶۵ رأس اسب مجلل (از قرار یك اسب درهر روز) و ماد صدهزار گوسفند و سه‌هزار اسب وچهار هزار استر و غیره، باز علاوه براین تدارك مخارج هرساتراپ وکسان او نیز با سکنه قلمرو اوبوده است[۲].

ابتدایی‌ترین شکل مالیات‌گیری بیگاری بود، به‌ویژه برای نگاهداری ولایروبی قناتها وکانالها که بی‌آنهازندگی اقتصادی‌کشور واین درآمدهای سرشار ممکن نبود ادامه‌پیداکند. نام‌آنهایی‌که به‌بیگاری‌گرفته می‌شدندوآنهاکه می‌مردند یامی‌گریختند وهمچنین جو وخرمایی‌که برای خوراك فراهم می‌گشت بادقت ثبت می‌شد.

بخش بزرگی از مالیاتها به جنس گرفته می‌شد، ولی روش‌های نوین مالیاتی داریوش تبدیل این مالیاتهای جنسی را به نقدی برای‌کسانی که توانایی مالی داشتند اجازه می‌داد.

۱ــ اومستد.شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۳۹۷

۲ــ تاریخ ملل مشرق ویونان. ترجمه عبدالحسین هژیر. صفحه ۱۳۹.

مالیات فرآورده‌های کشاورزی و دامداری پرستشگاهها «ده یك» (اشرو) به دولت پرداخت می‌شد. مالیات‌کل ازهمان فرآورده‌ها همه‌جا معمولا به‌تفاوت از ۲۰ تا ۳۰درصد تمام جنس بود. مالیات دیگری‌که به‌بازرس آبیاری (گوگالو) و به‌مالیات گیر (ماکسو) پرداخت می‌شد در نواحی گرمسیری بیشتر از خرما گرفته می‌شد. برای باربری ازروی رودها باجی وبرای‌گذر از دروازه شهرها عوارضی دریافت می‌گشت[۱].

درتاریخ جهان باستان آمده: «هرایالت مالیات نقدی یا جنسی، و یا به‌هر دوصورت، می‌پرداخت. درآمد سالانه داریوش ازمالیات به‌مبلغی قریب ۱۴۵۶۰تالان Talent می‌رسید(تالان‌طلا۲۵وتالان نقره۳۳۰کیلو وزن‌داشته). تنها مصرگندم‌مصرفی ۱۲۰/۰۰۰ جنگجوی پارسی را تأمین می‌کرد. اصلاحات نظامی واداری داریوش اول و وجود چندین مرکز بزرگ اقتصادی موجب توسعه تجارت داخلی، خارجی و حق عبور (ترانزیت) گردیدکه کانون‌های آن شهرهای عمده شرق مخصوصاً بابل بود. در این شهرها انجمن‌های مالی و رباخواری تشکیل شده بودکه امر وصول مالیات را در ایالات برعهده داشت واز این طریق ثروت سرشاری گرد می‌آوردند[۲]». درمورد درصد مالیات‌محصولات‌کشاورزی اومستد می‌نویسد: «مالیات‌کتان صدی بیست و پنج بود و یکصد ساقه آن یك شکل ارزش داشت[۳]».

گیرشمن می‌نویسد: «عهد هخامنشی، دولت مالیاتی وضع‌کرد که از املاك، مزارع، باغها، احشام ومعادن‌گرفته می‌شد. نوعی مالیات زمین وجود داشت‌که‌کاملا شبیه به‌مالیات برمصنوعات صنعتی بود (یعنی عشر). مالیاتی‌که توسط عمال جمع آوری می‌شد، درصندوق‌های ایالات‌گرد می‌آمد وسپس به‌خزانه ارسال می‌گردید. این وجوه صرف مخارج‌دربار، ادارات وقشون می‌شد. اما احتیاجات اقتصادی- به‌استثنای آنچه‌که‌مربوط به‌ساختن‌جاده‌هاوقنوات بود-کمترموردتوجه رهبران قرارمی‌گرفت[۴]».

۱ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۱۰۴و۱۰۵
۲ــ تاریخ جهان باستان. جلد اول. صفحه ۲۵۷و۲۵۸
۳ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان. صفحه۱۱۱.
۴ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۱۷۹

مواقع جنگ و نزول

روستایی بیچاره همیشه مرغی بود که هم در عروسی و هم در عزا سرش را می‌بریدند. اگر جنگ با خارجی بود و یا اگر داخلی که فئودالها شورش می‌کردند آنان را برخلاف میل‌شان با همنوع خود به‌جان هم می‌انداختند. هنگام شکست هم‌به جرم اینکه برضد حکومت مرکزی شورش کرده‌اند، شورشی قلمداد شده ، طعمه تیغ می‌گشتند. ازطرف دیگرچنانچه‌بزرگان‌موقعیت‌خودنمایی ویا قصد برگزاری مراسمی خوشحال کننده در هنگام نزول شاه یا اعیاد داشتند، باز بیگاری‌های طاقت فرسا و اخذ پول‌هایی برای دادن پیشکش کمرآنان را می‌شکست. ناامنی تنها منحصر به‌وقوع جنگ‌ها و غلبه این برآن نبود، بلکه روستاییان وحتی خرده مالکین در زمانی هم‌که صلح نسبی برقرار بود، تأمین‌نداشتند. چه مالك‌بزرگ یافئودال بنابر«اصل» اختلاف انداختن‌وحکومت‌کردن(که‌درآن زمان ضمناًسیاست خارجی دولت‌هم بود) روستاییان رابرای مسایل جزیی به‌جان‌هم می‌انداخت و یابهربهانه به‌ضبط و مصادره اموال آنها می‌پرداخت.

ریچارد.ن. فرای از قول گزنفون می‌نویسد: «درمواقع‌جنگ‌دردوره‌هخامنشیان ویران‌کردن و به‌آتش‌کشیدن روستاها، یکی از روش‌های نظامی رایج بود[1]».

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۱

همچنین ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: «هـــرگاه شاه سفر می‌کرد رنجی بیشتر بر مردم تحمیل می‌شد. زیرا روستاییان می‌بایست ، پیشکش‌ها و باجهای گوناگون به صورت پول (نه‌جنس) می‌پرداختند و برای ساختن وترمیم راهها بیگاری می‌دادند[1]».

یکی ازرسومی‌که تا پایان قرن۱۳هجری‌هم معمول بوداینکه هرگاه شاه‌درجایی نزول می‌کرد روستاییان موظف بودند سربازان اورا درخانه‌های خود جا داده وتغذیه کنند واگر در حال عبور بودند ناگزیر می‌بایست جیره آنها را می‌دادند.

ریچارد.ن.فرای درمورداخیرمی‌نویسد: «هرگاه‌که‌سپاهیان شاهنشاهی ازاستانی می‌گذشتند، مردم روستاهای‌آنجا ناچار بودند، جیره‌ایشان را فراهم‌کنندکه باری‌بس کمرشکن بود[2]».

هنگام جنگ فقط جنگ حکم می‌کرد. وضع‌کار روستاها و کشاورزی اهمیت خود را ازدست‌می‌داد. هرگاه‌کسانی درعین دادن قربانی برای جنگ برای حفظزندگی خویش به‌کشاورزی هم توجه‌نشان می‌دادند به سختی‌کیفر می‌دیدند.

ویل دورانت می‌نویسد: «یکبارچنان اتفاق افتادکه پدر سه فرزند درخواست کردکه یکی از آنان را از خدمت سربازی معاف دارند، شاه در مقابل این درخواست فرمان داد، تا هرسه پسر او را کشتند. پدر دیگری چهار پسر خود را به میدان جنگ فرستاد واز خشایارشا تقاضاکردکه پسر پنجم اورا برای رسیدگی به‌کارهای‌کشاورزی نزدش بگذارند. شاه دستور داد تا آن پسر را دوپاره کردند و هرپاره را در یکطرف راهی‌که قشون از آن می‌گذشت آویختند[3]».

۱ــ میرات باستانی‌ایران.صفحه ۱۸۶.
۲ــ همان‌کتاب صفحه ۱۸۰.
۳ــ تاریخ ویل دورانت. صفحه ۵۳۵.

تولیدکنندگان ارزش‌های فرعی

و متصدیان خدمات اجتماعی

پیشتر درباره طبقات اصلی اجتماعی که تولیدکنندگان عمده و اساسی دوره هخامنشیان بودند سخن رفت واکنون برای آنکه حتی‌الامکان از ناگفته‌هاکم گردد تذکره‌یی برگروه‌های مختلف دارندگان مشاغل دیگرکه درجنب طبقات اصلی به‌طور قشری فعالیت داشته‌اند نیزآورده می‌شود.

این دارندگان مشاغل چه آنهایی‌که ارزش‌های مادی وکالایی تولید می‌کردند و چه آنهایی که موجد امور فاقد ارزش بودند در کتب مورخین سرگذشت دقیق و مشروحی ندارند. فقط باذکر نامی یا اشاره‌یی زودگذر از آنان یادشده‌که برای‌آگاهی ما گرچه‌کافی نیست لااقل مغتنم است وقناعت به‌همین قدرشاید از ناخرسندی دانش پژوهان از این‌کمبود بکاهد.

مغان

درهر دوره از جوامع گذشته، کارگزاران دینی دارای نقش اجتماعی موثر و مهمی بوده‌اند. هرودوت می‌گوید: مغ‌ها کاهنان و مجریان آیین دینی بودند و سنن

دینی درنزد آنها محفوظ بود. بنابراین آداب ومراسم مذهب را فقطآنها می‌دانستند. این شغل موروثی بود، یعنی‌کسی نمی‌توانست مغ شود مگر اینکه از اولاد مغ باشد. ولی اولاد مغ‌ها می‌توانستند شغلی دیگر اختیار کنند. نفوذ مغ‌ها در دوره مادی بیش از دوره هخامنشی بود. اما اینکه چه تشکیلاتی داشته‌اند جوابی باین مسئله به‌واسطه فقدان مدارك نمی‌توان داد. از قراین چنین برمی‌آید که مغ‌ها در دوره هخامنشی می‌خواسته‌اند تعصبات مذهبی را حاکم کنند و نفوذی را که در دوره مادی داشته‌اند برگردانند، ولی داریوش اول چون دیده است این وضع بانظرسیاسی او وفق نمی‌دهد مانع آن شده است.

مراسم قربانی، تعبیر خواب یا اتفاق فوق‌العاده مثل‌کسوف و امثال آن نیز برابرنوشته‌های مورخین یونانی باآنها بود وفلسفه‌مذهب را آنها می‌دانستند. زیرا پلوتارك گوید که اردشیر درازدست به‌مغ‌ها امرکرد فلسفه مذهب را به‌تمیستوکلس بیاموزند.[1]

بازرگانان

معاملات عمده بازرگانی‌که دردوره هخامنشیان بادورترین نقاط متمدن دنیای آنروز مثل چین وهند و یونان و افریقا صورت می‌گرفته از وجود بازرگانان متمول وصاحب‌دستگاه‌وکاردان‌خبرمی‌دهد. این بازرگانان از حمایت‌کامل شاهنشاهان ایران برخوردار بودند.

این بازرگانان با وارد و خارج‌کردن مواد معدنی وکشاورزی وصنعتی موجب بازاریابی‌برای محصولات داخلی وتشویق تولیدکنندگان به‌ازدیاد انواع فراورده‌های مصرفی سودمند می‌گشتند.

دمرگان، انواعی ازکالاها رانام می‌بردکه به‌طور تجاری درداخل‌کشور ازایالتی به ایالت دیگر به بازار می‌رفته یا به‌کشور وارد یا صادر می‌شده است: سرب، مس، نقره و لاجورد آذربایجان ـ شمشاد وآهن گیلان و مازندران ـ لاجورد دماوند ـ مس

۱ــ تاریخ ایران باستان. مشرالدوله.کتاب ششم. صفحه ۱۵۰۱.

دامغان ـ فیروزه خراسان ـ طلای ماوراء سیحون ـ اسب‌های ممتاز و قالی همدان و گروس ـ مس وآهن مغرب دریاچه ارومیه ـ موم وقیر و نفت خوزستان ـ مس وسرب ونقره پارس و بختیاری ـ صدف ومروارید خلیج فارس ـ خاك طلا، ادویه، عطریات، پنبه، شاخ کرگدن، فیل، عاج، عود، صندل، فوفل وآبنوس هندوستان ـ مس و سرب و ابزار فلزی ارمنستان و کاپادوکیه ـ غلامان و کنیزان سفید، طلا و شمشاد درکلخید ـ آلات و ابزار فلزی،اسلحه، منسوجات،ازصنایع منبت‌کاری، ملیله‌دوزی و... آسور ـ قالی،کاشی‌های قیمتی، اشیاء زرگری، منسوجات، افسنطین، قیر، شتر مرغ و درنای کلده ـ ظروف طلا ومجسمه‌های فلزی لیدیه ـ آلات و ادوات آهنگری یونیه ـ اسبهای ممتازکیلیکیه ـ رنگ‌ارغوان، شیشه،بلورآلات، چوب وسدر فینیقیه ـ منسوجات‌کتانی، شیشه‌آلات، بلورمعدنی وکاغذ حصیری مصر ـ عاج، چوبهای‌قیمتی طلا وبلورمعدنی حبشه ـ کندر، دارچین و زغال اخته عربستان در سراسر شاهنشاهی هخامنشی مورد مبادلات تجاری قرارداشته همچنین از غله و حبوبات وانواع‌میوه‌ها ومشروبات گوناگون آنزمان باید یادکرد[1].

این کالاها گذشته از آنکه نمودار وسعت فعالیت تجاری بازرگانان عهد هخامنشی است ضمناً معرف وجود گروه‌های مختلف دارندگان مشاغل اجتماعی آن زمان می‌تواند باشد.

قضاوت

اما درباره شغل داوری و دادرسی وامور دادگاهی آمده‌که در شهرها داورانی بودند که به امور مردم رسیدگی می‌کردند. از لوحه‌هایی که در بابل به دست آمده، معلوم گردیده که امور قضایی این سرزمین در دوره هخامنشی تفاوتی با دوره‌های سابق نداشته است. اگر دعوایی درامری از امور حقوقی بالامی‌گرفت والی(ساتراپ) یا مرکز می‌توانست در مراحل دعوا و امور داوران دخالت کرده و مطابق نظر خود آنرا فیصله دهد. ازاسناد مصری‌معلوم‌گردیده‌که حقوق خانواده‌ها، معابد وروحانیون ومؤسسات درزمان هخامنشی‌هانسبت به‌آنچه درسابق بوده نیزتغییر نکرده وتقسیمات

۱ــ دمرگان، تمدن‌های اولیه. صفحه ۲۹۰. نقل مشیرالدوله صفحه ۱۵۱۱.

قضایی ولشکری هم به‌احوال سابق باقی مانده بود و نیز دیده می‌شود قباله‌ها واسناد معاملات را به‌خط مصری ودموتیك می‌نوشتند. دیوان عالی‌که برتمام قضات حکومت داشت شاه بود. نسبت‌به‌قضات شاهان خیلی سخت می‌گرفتند.

افراد سپاهی

درباره وضع افراد سپاهی مورخین عهد باستان و جدید نوشته‌اند: یك سپاه دایمی برای همیشه ایجاد شده بودکه عده نفرات‌آن به‌ده هزار می‌رسید وآنرا جاویدان می‌گفتند. افراد این سپاه همیشه آماده بودند تا به‌محض صدور حکم به‌هرجا حرکت کرده و دست به‌جنگ بزنند. سربازهایی نیز بودند که در ساخلوهای شهرها همیشه آماده دفاع بودند و، عده دژبانان هرشهر به‌قول هرودوت حدود ۲۴۰ نفر بوده است.

سربازانی که موقع جنگ برای سواره نظام و پیاده نظام می‌خواستند، غالباً اسلحه دفاعی عالی مثل زره و جوشن و کلاه خود نداشتند، سپرهایشان از ترکه بید بافته و نیزه‌هایشان کوتاه بود. اما جاویدانها اسلحه دفاعی بهتری داشتند. افـــراد لشکر ایران‌که از تیراندازان ماهر تشکیل می‌شد در جنگ از دور قوی بودند ولی در زمان‌کورش به جنگ تن به‌تن عادت داشتند.

خدمه وکارگزاران دربار

خدمه دربار عبارت بودند از خوان سالار، رئیس قصر، خواجه باشی‌هـــا و مفتش‌های درجه اول یا به‌قول هرودوت چشمها وگوشهای شاه سپس از شربت‌داران، میرشکاران و چاپارچی‌های‌مخصوص و ناظر دربار، ساز زنان و مطربان باید یادکرد.

اداره‌کشور باتشکیلاتی منظم از پیش می‌رفت. با هروالی (ساتراپ) ماموری هم از مرکز روانه می‌شد. این مامورکه درظاهر منشی‌باشی یا سردبیر والی (ساتراپ) بود، وظیفه داشت اعمال والی را تفتیش‌کندومرکز را از نتیجه مطلع دارد. به‌وسیله او مرکز می‌دانست‌که احکام صادره اجرا شده یا نه وگاهی مرکز مستقیماً با سردبیر مکاتبه می‌کرد. حفظ و وصول مالیاتها ونظارت برعدلیه حقوقی وبرپادشاهان دست نشانده و امرای محلی از وظایف ساتراپ بود. رئیس قشون، ساخلو ایالت را اداره

می‌کرد ولی از وقتی نفوذ مرکز ضعیف شد (ساتراپهـــا) ریاست قشون محلی را هم برعهده داشتند. گاهی در ازای خدمتی یا به‌ملاحظه سیاسی ریاست شهر یا بلوکی را مادام‌العمر به‌شخصی واگذار می‌کردند.

در اینگونه موارد امور شهر یا ولایت مستقلاً ولی تحت نظارت عالیهٔ والی اداره می‌شد. یعنی می‌بایست برای حفظ وحدت شاهنشاهی دستورهای والی را درباره امنیت عمومی و مالیاتها و رفع مناقشه بین دو محل، اجرا کنند. پادشاهان و امرای محلی حق داشتند با مرکز مراوده و مکاتبـــه کنند. کلیه قوای پادشاهان محلی می‌بایست درموقع جنگ جزو قوای عمومی دولت‌گردد. گاهی هم به‌ساتراپ‌ها اجازه می‌دادند که قشونی در محل داشته باشند ولی کلیه قشون دولتی ومحلی تابع پنج نفر سپهسالار بود. بنابراین می‌توان گفت که ایران هخامنشی به‌پنج قلمرو نظامی تقسیم می‌شد. هراستان برای جمع‌آوری مالیات چه جنسی وچه نقدی یك‌رئیس مالیات داشت.

چاپارچی‌ها

از مهمترین گروه‌خدمتگزاران دوره هخامنشی مأمورین راه‌ها و چاپارخانه‌ها بودند. در دوره هخامنشی به‌راه‌ها اهمیت می‌دادند، چه دولت وسیع شاهنشاهی بی‌راه‌های سهل‌العبور نمی‌توانست آنهمه کشورهای پراکنده را از سیحون تا قرطاجنه اداره کند. نوشته‌های مورخین یونانی و غیره نیز مؤید این مطلب است. چنانکه هرودوت مشروحاً خوبی راه‌های ایران را ستوده وگزنفون که خود راه آسیای صغیر را تا دجله پیموده گفته‌های هرودوت را تأییدکرده است. برای‌گذر از راهها هرودوت می‌نویسد که واحد مقیاس راهها فرسنگ است وبه مسافت هرچهار فرسنگ منزلی تهیه شده موسوم به‌ایستگاه. درسرحدات استانها قلعه‌هایی ساخته‌اندکه ساخلو دارد، در اینجاها و منزل‌های بین‌راه چاپارچی‌ها با اسبهای تندرو آماده‌اند. همیشه چابك‌سواری چاپار، نوشته‌های دولتی را از نزدیك‌ترین چاپارخانه برده به‌چاپاری‌که‌حاضر است می‌رساند و اوهم فوراً حرکت کرده آنرا به‌چاپارخانه دوم می‌برد و باز تسلیم چاپاری می‌کند. بدین منوال شب و روز چاپارها در حرکت‌اند و فرمانهای مرکز را

به‌مراکز شهرها و استانها می‌رسانند[1].

گزنفون تأسیس‌چاپارخانه‌را به‌کورش‌نسبت داده وگویدکه برای تعیین مسافت چاپارخانه‌ها از یکدیگر اول آزمایش کردندکه اسب در روز چقدر می‌تواند راه برود، بی‌آنکه خسته شود وآنگاه آنرا میزان قراردارند. سپس می‌نویسد درنا نمی‌تواند به سرعت‌چاپارهاحرکت‌کند[2] (هرودوت‌نیزنوشته جنبنده‌یی نمی‌تواند). وقتی‌می‌خواستند خبری را زود به‌مقصد برسانند مأمورینی بودند که بربلندیها آتش روشن می‌کردند.

مهمانخانه‌داران

گذشته از خدمه فراوانی که مأمورگرداندن چاپارخانه‌ها به‌نام چاپار بودند در بین هرمنزل به‌فاصله چهار فرسنگ مهمانخانه‌های خوب بنا و دایر بود که درآنها همه‌گونه خدمه مهماندار فعالیت داشت. در میهمانخانه‌های واقع درکوه‌ها ساخلو گذاشته بودند. هرودوت از خوبی راه‌ها و اسباب آسایشی که در میهمانخانه‌ها برای مسافرین مهیا بود خیلی تمجیدکرده ونظم وترتیب آنرا ستوده. هرودوت میهمانخانه را «Stathmos» نامیده‌که به‌زبان‌فارسی همان ایستگاه است.

کارگران

درباره وضع کارگران ودستمزدآنها ازالواحی‌که تحت‌عنوان‌کارگزارش لوحه‌های دیوان سرای تخت‌جمشید به‌دست‌آمده‌اندکی‌می‌توان آگاه‌شد. روی این‌الواح که اواخر ۱۳۱۲ شمسی هجری درگوشه شمالی صفه تخت‌جمشیدکشف‌گردیده به‌خصوص در لوحه‌های شماره ۳۹ و ۴۰ حواله‌هایی برای کارگران خزانه صادر شده که اکثر آنان زن هستند.

با توجه به‌ترجمه این الواح که درکتاب جرج کامرون[3] و همچنین در شماره اول مجله گزارش‌های باستان‌شناسی درج‌گردیده، مزد واجرت هرطبقه ازکارگران در

۱ــ هرودوت. کتاب ۸. بند ۹۸.
۲ــ گزنفون. تربیت کورش. فصل ۷.
۳ــ Persepolis Treasury Tablets

زمان داریوش کبیر دقیقاً تعیین شده. مزد کودك و مزد زن ومرد متفاوت است.

از این الواح برمی‌آید که مزد پسران و دختران متناسب با سن آنها پرداخت می‌شده است. مثلاً در لوح شماره ۵۳ نصف دستمزد یك ماهه به‌شرح زیر ثبت شده. ۳۷ نفرمردهرکدام سه‌شکل‌وسه‌چهارم شکل، ۶۷ نفرزن هرکدام ۲ شکل ونیم و ۱۵ نفر دخترهرکدام یك شکل ویك‌چهارم شکل. (برای‌اطلاع بیشتراز وضع کارگران به‌مبحث مزد ومصرف‌صفحه ۲۱۰همین‌کتاب مراجعه‌فرمائید).

پیشه‌وران وکسبه

مشیرالدوله درکتاب خود ازقول مورخین یونان باستان از دربان‌ها، آبدارها، نانواها، آشپزها، حمامی‌ها و پیشخدمت‌هایی سخن می‌گوید کـــه خدمتگزار بزرگان فئودال و اشراف بودند[1].

اومستد از نانواها، نوشابه‌سازها، قصاب‌ها، دوره‌گران، رختشویان، مسگران وپیشه‌ران نام می‌برد ومی‌نویسد ازاینان‌کمتر از شاروندان یا بانکداران، بازرگانان، پریستاران، پایوران (کارکنان) پرستشگاه‌ها وپایوران دولت می‌شنویم وسپس اومستد از جمعیت‌های بردگانی که جای پیشه‌وران آزاد را می‌گرفتند و صنایع را از دست زنان خارج می‌کردند وسبب‌کاهش درآمد خانواده‌ها می‌شدند سخن می‌گوید ومی‌نویسد شمار روزافزونی از این بردگان در داد وستدهایی که درگذشته به‌دست مردان آزاد انجام می‌گرفت شاگردی و کارآموزی می‌کـردند. آرایشگران و نانوایان برده پدید آمدند. تهدید رقابت بردگان به‌کارگران آزاد هم رسید ولی نه به‌آن اندازه.اگرچه ممکن بود برده‌ها برای کندن و نگاهداری کانال‌ها به‌کارکشیده شوند ولـــی شگفت است که در خود همین دوره بیشترینه کارگران کانال کارگران آزاد بـــودند. در شمار بسیاری از لوحه‌ها سیاهه پرداخت به‌سیم یا به‌جنس دیده می‌شود. درخواست برای کارگران مزدگیر به‌ویژه سرخرمن زیاد بود و گاهی این گله را بـــی‌بینیم که عده آنها کافی نبود. شگفت نیست که گاهی مزد این کارگران فصلی نسبت به فصول دیگر زیاد باشد. اصولا موقعیت یك سرف پایین‌تر ازیك کارگر آزاد بود ولی

۱ــ ایران باستان. صفحه ۱۵۴.

در واقع سرف بایستی خوشبخت‌تر بوده باشد. اگرچه مزدی دریافت نمی‌داشت با این حال چندان فرقی با مزدور نداشت. بردگی پایین‌ترین پله نردبان اجتماعی بود[1].

سوای اینها ضمناً در تاریخ‌های ایران عهد هخامنشی از زمره تولیدکنندگان غیراصلی اجتماعی، نام سنگتراشان، معماران، مربیان ورزشی وجنگی و معلمان و پیشه‌وران و سازندگان صنایع دستی گاه کم وگاه مشروح آمده است.

۱ــ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۱۰۵.

دین واخلاق و عادات مردم ایران

در دوره هخامنشیان

دین زرتشت یا به‌عبات کلی‌تر،دین باستانی ایرانیان، دین روستایی و کشاورزی و دامداری و دین اسکان و مدنیت است. «آن را می‌خواهیم، ای اهورامزدا و راستی زیبا که اندیشه کنیم و بگوییم وبورزیم آنچه را که بهترین رفتار است ـ که رامش و علوفه برای گاو نگهداشته شود. بده ای اهورامزدا که روستاییان برای همنشینی و دوستی دیرپا، افزون و ستبر آماده شوند. همچنین برزنهای روستاییان، همچنین انجمن‌های (غیردینی) که ما به‌آنها پیوسته‌ایم به‌راستی و درستکار باشیم[1]».

بیابانگردی مورد بیزاری و بیابانگردان دیو خوانده شده‌اند. نخستین زوج آدمی به‌مانند گیاه وبه‌صورت دوساقه ریباس آنهم در مهرماه که جشن روستایی است از زمین می‌رویند و نخستین یارانی که اهورامزدا به‌نخستین آدم می‌دهد گاو است برای زراعت و سگ است برای نگهبانی وبنه و زندگی روستایی.

در دوره هخامنشیان مظاهر طبیعت با سمبل‌های مربوط همچون دوران پیش از تاریخ[2] پرستش و ستایش می‌شده و اهورامزدا بالای همه خدایان و در ردیف او

۱ـ یسنا ۳۵ و ۴۰ و ۴۱. ۲ـ به‌صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۲ همین کتاب مراجعه شود.

وبالای تمامی خدایان دیگر مهر وآناهیتا قرار داشته است.

آناهیتا را به‌عنوان خدای باروری کشتزارها و بارنده برف و باران و ژاله و خدای زایش وپاك‌کننده شیر پستانها و فزاینده رمه‌ها وگله‌ها می‌پرستیدند و مهر را نیز می‌پرستیدند که او را خدای چهارستون خانه‌ها و نگهبان پیمانها وفریاد رس ستمکشیدگان ویار جنگاوران در دفاع از حق و میهن‌شان می‌پنداشتند.

درنوشته‌های هخامنشی‌اعم از لوحه‌های فلزی وگلی و سنگی وغیره درجاهایی می‌بینیم که از اهورامزدا به‌عنوان خدای خدایان و بزرگترین خدا و در جاهایی به عنوان خدایی در ردیف میترا وآناهیتا یاد شده‌که البته نام اوپیش ازنام آن دو است.

در قدیم‌ترین کتیبه‌ها (قرن هفتم قبل ازمیلاد) در لوحه‌های آریامنه و ارشامه نیاکان داریوش اول نوشته شده: «اهورامزدا خدای بزرگ که بزرگترین خدایان است» که نمودارآن است‌که درآن زمان خدایان دیگرکه همان مظاهر طبیعت بوده‌اند مورد پرستش قرار داشته‌اند.

پادشاهان هخامنشی در هنگام سختی‌ها از سه خدا طلب‌یاری می‌نموده و از آنان پایندگی و پیروزی مسئلت می‌داشته‌اند. چنانکه درسنگنبشته‌یی که از این دوره در تخت‌جمشید مانده، اردشیر دوم درنیایش خود چنین گفته: «به‌خواست اهورامزدا، این کاخ را که آسایشگاهی است ساختم. اهورامزدا وآناهیتا و میترا مرا به‌آنچه‌که ساختم از همه بدکنش‌ها نگهداری کنند.

باز همین شاهنشاه هخامنشی برسنگنبشته‌یی دیگرکه در شوش منقور است می‌گوید: «این کاخ را داریوش از نیاکان ساخت. در روزگـــار اردشیر پدر بزرگم آتش آنرا ویران کرد. من به‌خواست اهورامزدا وآناهیتا ومیترا آنرا دگربار ساختم. باشد که اهورامزدا وآناهیتا ومیترا مرا نگهدارند وآنچه من ساختم تباه نسازند» و همچنین نام این سه‌خدا را در ردیف یکدیگر در سنگنبشته‌های دوره اردشیر سوم نیز می‌بینیم و درجای دیگر ازگفته گزنفون با اعتقاد کورش کوچك به‌میترا و سوگندی که به‌آن یاد می‌کند برمی‌خوریم[1]. باید توجه داشت که آناهیتا همچنان تا زمان ساسانیان پرستش می‌شده وهمه می‌دانیم که ساسان نیای اردشیر بابکان موبد موبدان

۱ــ ایران باستان مشیرالدوله. بخش مذهب و آثار وکتیبه‌ها جلد ششم کتاب جیبی.

معبد آناهیتا بود ومعبد کنگاورهم از معابد این الهه بوده است.

در حقیقت ایرانیان دوران باستان به‌ویژه دوره هخامنشیان وپیش ازآن معتقد به‌تثلیث بودند و هرسه خـدا یعنی اهورامزدا و آناهیتا ومیترا را یکجا می‌پرستیدند بی‌جهت نیست که آناهیتا و میترا هریك همچون اهورامزدا به‌تفصیل در اوستا مورد ستایش قرارگرفته‌اند.

محقق معتبر ادیان باستانی ایران، آقای یحیی ذکاء نیز براین عقیده است. وی درمقاله‌یی تحت عنوان «پرتوی نوین بردین هخامنشیان» می‌نویسد: «اما درشروع به‌تحقیق درعقاید ومذهب هخامنشیان اساسی‌ترین ومهمترین مسئله اینست که بدانیم آیادرحقیقت شاهنشاهان‌هخامنشی پیرودین‌زرتشت‌بوده‌اند یا نه‌ومن نخست فهرست‌وار دلایل منفی دایر بر زرتشتی نبودن هخامنشیان را می‌شمارم که البته در مورد هریك ازآنها ادله و مطالب مفصلی می‌توان آورد که در اینجا مجال آن نیست:

۱ـ نامی از زرتشت درنوشته‌های‌هخامنشی برده نشده واین نا معقول وتا حدی غیرممکن است‌که بپذیریم مردمی طبق‌تعالیم پیغمبری زندگی‌کنندولی درهمه نوشته‌ها وآثار آنان نامی از مؤسس مذهب وپیام‌آورشان برده نشود. گذشته از این درهیچ نوشته‌یی از مورخان کلاسیك یونان چه تلویحاً وچه تصریحاً اشاره‌یی به‌زرتشت به عنوان پیامبر هخامنشیان نشده است.

۲ـ نه درسنگنبشته‌ها و لوحه‌ها و نه در نوشته‌های تاریخ نویسان باستانی، از اوستا به‌عنوان کتاب دینی وآسمانی هخامنشیان نامی برده شده ونه ازمطالب تعالیم آن یادی می‌کرده‌اند.

۳ـ به‌گواهی «گاتها» زرتشت یکتاپرستی را تعلیم میداده، در صورتی‌که بنابر مفادسنگنبشته‌ها ولوحه‌های هخامنشی‌ونوشته‌های‌مورخان‌قدیم، هخامنشیان به‌خدایان متعدد ایمان داشته‌اند.

۴ـ زرتشت درمراسم مذهبی خود صریحاً قربانی خونین حیوانات را منع‌اکید کرده، در صورتی‌که هخامنشیان در مراسم مذهبی خود، برای جلب رضایت خدایان خود، گاو، اسب، شتر وگوسفند قربانی می‌کرده‌اند.

۵ـ نوشیدن ماده سکرآور «هئومه» در مراسم مذهبی در تعالیم زرتشت منع و

تقبیح شده، درحالی‌که نوشیدن ونثار هئومه در مراسم مذهبی هخامنشیان به‌شدت رواج داشته است.

۶- بنابر اصول مسلم دین زرتشتی، دفن مردگان در خاك در تمام تاریخ دین زرتشت ممنوع بوده وبرای کسانی‌که این کار را انجام دهند کیفرهای سخت تعیین گردیده است. در صورتی‌که مردم ایران وشاهنشاهان هخامنشی در آن زمان مردگان خود رادرگورهای فردی و خانوادگی در سنگ وخاك دفن می‌کرده‌اند. به‌همین علت است که آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی برای ما باقی مانده ولی از آرامگاه‌های مقتدر ساسانی‌که‌کیش زرتشتی داشتند کمترین آگاهی نداریم.

۷- رابطه‌یی‌میان‌نامها والقاب‌شاهنشاهان هخامنشی ودین زرتشتی وجود ندارد و از نام قهرمانان مذهبی زرتشتی به‌جز «ویشتاسبه» یا گشتاسب که حامی زرتشت بوده هیچ اثر دیگری در آثار هخامنشی دیده نمی‌شود.

۸- می‌دانیم در اجتماعاتی که همه شئون زندگی تحت نفوذ و سلطه دین قرار داشت، نگاهداری حساب روزوماه و سال و تعیین مواقع جشن‌ها و عیدهای مذهبی، یکی از امور مهم‌کاهنان و مغان و مؤبدان و روحانیون به شمار می‌رفت و هردین و مذهبی، مطابق سیستم و سازمان خودگاهشماری و تقویم مخصوص به خود داشت. بنابراین، تقویم هرمردمی تاحدی می‌تواند یکی از راههای بازشناختن دین واعتقادات و مراسم مربوط به‌دین‌آنان باشد. دراین امور نیز می‌دانیم‌که گاهشماری هخامنشیان غیر ازگاهشماری اوستایی است ونامی ازماههای اوستایی درکتیبه‌ها و الواح پارسی باستان و ایلامی آن زمان دیده نمی‌شود. به‌همین دلیل‌کاملا مشهود است که آئین‌ها واعمال واعیاد مذهبی‌مخصوص زردتشی،در میان هخامنشیان جاری نبوده و تقی‌زاده و گایبار با همه‌کوشش وتحقیقاتی که به‌کار بردند بالاخره نتوانستند ثابت‌کنند که تقویم اوستایی جدید در دوره هخامنشیان وضع شده است.

۹- از اصول عقاید خاص‌زرتشتی و اصطلاحات معمول در آن، مثل: «امورت سپنته» و«امشاسپنته» و«یزنه» و«انگرمینو» وغیره اثری درنوشته‌ها وعقاید هخامشیان دیده نمی‌شود.

۱۰- توصیفی که هرودوت و دیگران از دین ایرانیان عهد هخامنشی می‌کنند،

هیچ نشانی ازدین زرتشتی درآن پیدا نیست و اغلب شواهـــدی ازشرك و چند خدایی بودن ایرانیان به دست می‌دهند و به آیین مـزدایی اشاره می‌کنند که هیچ ربطی بـا زرتشتیگری‌ندارد.

اما آنچه در میان عقاید هخامنشیان و آیین زرتشتی مشترك است و تاحدی می‌توان آنها راجزودلایل مثبت به شمارآورد نخست ازاشتراك‌در نام «اهورامزدا» که نام‌معبود پیروان هر دو مذهب است. دوم اشتراك در نام مهر و ناهید است‌که در نزد هخامنشیان از بغان (خدایان) و درنزد زرتشتیان جزو فرشتگان به‌شمار می‌روند. سوم پرستش و نیایش در برابرآتش و برپاداشتن آتشکده‌هاست ولی به‌ضرف اشتراك دراین موضوع‌ها نمی‌توان حکم برزرتشتی بودن هخامنشیان داد، زیرا به دلایل بسیارکه در اینجا مجال گفتن آنها نیست پرستش اهورا مزدا خیلی پیش از پیدایش دین زرتشتی درایران معمول بوده و مقام مهر وناهید نیزکه از مظاهر عالی طبیعت هستند درمرتبه خدایی با اعتقاد زرتشتیان و دین ساسانیان متفاوت است. همچنین بوده نیایش در برابر آتش و برپاداشتن آتشکده‌ها که هردو از رسم‌های بسیارکهن آریایی است‌که‌در میان همه مذاهب ایران قدیم مشترك بوده، اختصاص به‌دین زردتشتی ندارد[1].

درباره معتقدات و اصول معنویات زندگی‌مردم ایران دوره هخامنشی‌دوتن از بزرگترین شرق شناسان می‌نویسند: «اساس اعتقادات مذهبی ایرانیان قدیم براین بود که درعالم، خوبی و بدی مدام در جنگ‌اند.

نام منشاء بدی وعفریت شر اهریمن می‌باشدکه ذات‌الم و خدای ظلمت ودشمن بشر است که گاه به شکل ماری نمایانده شده . آنچه زشت و بدکار است از اهریمن می‌باشد.اومظهر تمام بلایا وعیوب است.اوست‌که برعفریت‌هاوشیاطین فرمان می‌دهد. این هر دو مظهر نیکی و بدی یعنی اهورا مزدا و اهریمن مدام درکار و با یکدیگر در جنگ هستند.

این پیکار تاهزاران سال طول‌می‌کشد ولـی عاقبت اهورا مزدا براهریمن پیروز می‌شود و نور وزندگی و حقیقت عالمگیر می‌گردد.

۱ــ مستفاد از متن سخنرانی آقای یحیی ذکاء که درششمین‌کنگره جهانی باستان شناسی وهنر ایران(اکسفورد ۱۹۷۲) ایراد شده، مندرج درمجله هنر مردم.

دین زرتشت به مردم تعلیم می‌دادکه انسان هرموقع مشغول‌کار خیراست چنان باشدکه به پرستش کردگار اشتغال دارد. بنابراین در ایران مذهب و عبادت و اخلاق یکی بود. انسان باید مواظب خوبی ظاهر و باطن خود باشد تا لطف اهورا مزدا شامل حال او گردد. باید انسان‌پرهیزکاری پیشه نماید و به هرمزدکمك‌کند تا خیر عالمگیر شود. به شخم زمین بپردازد و خانواده تشکیل بدهد ومخلوقات سودمند بەویژه سگ را برای گله‌بانی درپناه خود نگاهدارد وسعی‌کند نیت پاك و رفتار خوب داشته‌باشد.

مطابق دین زرتشت و اخلاق ایرانی مرد مقدس‌کسی است‌که :راین دنیای دنی جایگاهی بسازد وآتش و مواشی و زن وفرزند وگله‌های حوب درآن نگهدارد.هرکس که گندم به‌عمل آورد و درخت میوه در اراضی بنشاند، اوست که تخم صفا کاشته و به‌قدر رصد قربانی دین هرمزدرا بسط داده است[1].

اخلاق وعادات و رسوم

اخباری‌که از مورخین یونان باستان مثل هرودوت وگزنفون و استرابون در- باره اخلاق و عادات ورفتار مردم ایران در دوره هخامنشیان برجای مانده تنهامتعلق به یك قوم یا به یك طبقه یعنی اشراف و طبقه حاکم نیست بلکه به تمامی مردم از روستایی تا شهری ایران مربوط می‌شود. از مطالعه این اخبار می‌توان به ویژگی‌های نظام اجتماعی ومرحله پیشرفت و تمدن و عواملی که با سادگی و طبیعی بودن خود موجب ایجاد شاهنشاهی بزرگی در آن روزگار شده بود پی‌برد.

هرودوت می‌نویسد: پارسی‌ها روز تولدشان را بیش از هرروز دیگرسال محترم می‌دارند، و دراین روز آنها غذایی بیش از سایر روزها می‌پزند. درچنین روز آنهایی که متمولند در اجاق‌ها گاو و اسب شتر یا الاغی را کباب وکسانی که فقیرند به دام کوچکی اکتفا می‌کنند.خوراکهای اصلی درنزد پارسی‌هاکم‌وغذاهای فرعی زیاد است و یکی را پس از دیگری می‌آورند. شراب را خیلی دوست دارند. آب دهان انداختن یا قضای حاجت در حضور دیگران مذموم و ممنوع است. وقتی در کـــوچه‌ها به هم می‌رسند، ازکردار آنها می‌توان دانست‌که طرفین مساوی‌اند، یانه. زیرا درود باحرف

۱ــ آلبرماله ـ ژول‌ایزاك. تاریخ ملل شرق و یونان. جلد اول. صفحات ۱۴۱تا۱۴۲.

زدن به‌عمل نمی‌آید، بلکه آنها یکدیگر را می‌بوسند. مثلا اگر دو طرف مساوی و یا یکی از حیث مقام از دیگری قدری پایین‌تر باشد طرفین صورت یکدیگر را می‌بوسند و هرگاه یکی از طرف دیگر خیلی پست‌تر باشد به زانو درآمده پای طرف دیگر را می‌بوسد.

پارسی‌ها همسایگان خود را از همه بیشتر محترم می‌دارند و پس از همسایگان مردمانی راکه دورترند. بنابراین درجه‌احترام آنها بسته‌به مسافت است. کمترین احترام برای مردمی است که از آنها خیلی دورند. پارسی‌ها خودشان را خیلی بهتر از سایر ملل می‌دانند. از مردمان دیگر، آنهایی‌که به پارسی‌ها نزدیک‌ترند بهتر از دیگرانند.

پارسی‌ها عادات اجنبی را زودتر از سایر ملل می‌پذیرند. لباس مادی می‌پوشند زیرا آنرا زیباتر ازلباس بومی می‌دانند. دروقت جنگ جوشن‌های مصری برتن دارند.

بهترین صفت را، پس از رشادت، پارسی دراین می‌داند که پسران زیاد به دنیا آورد. به‌فرزندان ازسن پنجسالگی تا سن بیست فقط سه‌چیز می‌آموزند. اسب‌سواری، تیراندازی، راستگویی.

چیزی‌که برای پارسی‌کردنش ممنوع است‌گفتنش هم جایز نیست. دروغگویی را ننگین‌ترین عیب می‌دانند وپس از آن شرم آورترین نقص داشتن قرض است ودلیل عمده آن از جمله این است‌که‌گویند مقروض مجبور است دروغ بگوید.

در رود قضای حاجت نمی‌کنند، آب دهان نمی‌اندازند، درآن دست‌نمی‌شویند و نمی‌گذارند هم‌کسی چنین‌کارهایی بکند و رود را خیلی محترم می‌شمارند[1].

گزنفون نیز اخلاق وعادات و رفتار ایرانیان اوایل دوره هخامنشیان راستایش می‌نماید وهمان سخنان هرودوت را تایید می‌کند.

استرابون می‌نویسد: موقع ازدواج درایران اوایل بهار است. داماد تمام روز را از خوردن غذا خودداری می‌کند ولی قبل اینکه‌داخل اطاق زفاف شود قدری میوه یا مغز استخوان شتر می‌خورد.

ازسن ۵ تا ۲۴ سالگی به‌آنها می‌آموزندکه تیر و زوبین اندازند. سوار شوند و راستگوئی پیشه‌کنند. مربیان آنها اشخاصی بسیار پاکدامن و منزه می‌باشند. اینها

۱ــ تاریخ هرودوت. کتاب۱. بند۱۳۳ تا ۱۴۰.

قصه‌ها و حکایت‌های مفید برای نوباوگان می‌گویند.

جوانان باید قبل ازطلوع آفتاب برخیزند. صدای بوقی‌از مفرغ اینان رابیدار می‌کند. بعدآنها جایی جمع می‌شوند و به‌اندازه یك فرسخ دسته جمعی می‌دوند.سپس درسی راکه روزقبل خوانده‌اند از آنها می‌پرسند. دراین موقع جوانان باید بلندحرف بزنند تا شش‌هایشان ورزیده شود. به آنها می‌آموزند که در گرما و سرما ودر موقع بارندگی بردبار باشند، از سیلاب‌ها عبورکنند بی‌آنکه اسلحه و یا لباسشان تر شود. حشم را به‌چراگاه برند. تمام شب را در هوای آزادکشیك بکشند. میوه‌هـــای جنگلی مانند بلوط وگلابی بخورند.

غذای روزانه جوانان بعد ازورزش ودرس‌خواندن، نان ونان شیرینی و (بولاق اوتی)نوعی سبزی صحرایی مثل شاهی و عسل است. آشامیدنی‌شان همان آب است.

عصرهاکار جوانان این است: نشانیدن درختان، بریدن ریشه‌ها، تدارك‌اسلحه، اعمال جنگی و صیادی. جوانان نباید شکاری را که صید کرده‌اند بخورند بلکه باید آنرا به‌خانه ببرند[1].

این آداب و رفتار و اخلاق فقط محدود به‌دوره اوج و اعتلای ایران در دوره هخامنشیان است ولی باشروع دوره انحطاط تمامی آن خصال نیکو واژگونه ومتروك می‌گردد و جای آنرا تنبلی، ترس، تجمل پرستی و دروغگویی وبدکرداری می‌گیرد.

۱ــ هرودوت، کتاب ــ ۱۵ــ فصل ۳. بند ۱۷ تا ۲۲.

علل انقراض هخامنشیان

بی‌پایگی اصلاحات داریوش اول که در، از هم‌پاشیدگی اقتصادی آینده‌سهمی داشته[1]، تبعیض دراخذ مالیات که پارسی‌ها ازآن معاف ودیگراقوام ایرانی وغیرایرانی به‌اضعاف مضاعف مکلف به‌پرداخت آن بودند، ورشکستگی اقتصاد روستاها در گرو وامهای بانکها وپرستشگاه‌ها، دسته‌بندی‌ها و دورویی‌ها ویکدیگرکشی‌های درباریان، تجمل پرستی‌ها و به‌خود پردازی‌ها، فقر طاقت فرسای مردم و بی‌اعتقادی و بی‌تفاوتی آنان نسبت به‌وضع و امور جاری مملکت، از هم‌گسیختگی وحدت‌کارگزاران دولت درسراسر شاهنشاهی و خودسری‌های آنان، افزایش بی‌اندازه ثروتهای مولد فساد در دست‌اشراف و بزرگان، روی‌آوری به‌تن پروری ولذت‌جویی، رایج شدن رسم زبون ساختن دیگران به‌خاطر حفظ موقعیت خود، اعمال بی‌انصافی، بی‌عدالتی و ارتشاء از عمده‌ترین علل انقراض هخامنشیان است که ریشه تمامی آنها را در اساس، جز در نابرابری‌های بی‌رویه اقتصادی و ستم‌های ناشی از آن نمی‌توان یافت.

آثار شکست و انقراض ازهمان آغاز پیروزی پدیدار می‌گردد، آنگاه‌که پیروز به نخوت می‌نشیند، غفلت بپا می‌خیزد. توجه‌ازخرد واندیشه‌و واقعیات روی برتافته‌و به‌ذهنیات‌می‌گراید. گمان‌از قاعده‌تعمیم به‌ورطه‌استثناگرایی‌می‌افتدتوقعات‌وانتظارات

۱ــ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. اومستد. ترجمه دکتر محمدمقدم. صفحه ۲۶۴.

نفس خودپرست بندگی می‌طلبد، عجز وانکسار مردمان به‌تعظیم خود می‌خواهد. این تمنیات شأن و هدف و قاعده زندگی شناخته می‌شود. دو رویی، ظاهر سازی، ثروت اندوزی، تجمل پرستی، مقام‌گرایی، عیاشی، زن بارگی، دروغ، خیانت ارزش اجتماعی پیدا می‌کند. چون ماهیت چنین خواهش‌هایی غریزی وحیوانی است وغلبه هوسها وشهوات برخرد و اندیشه و دانش وتقوی است وصول به‌آن جز از راه ارتکاب انواع ستم‌ها و جنایت‌ها و دیگر رذایل میسر نیست. مـــردم در نظر اینان طعمه‌هایی هستند که باید خورده شوند. ضحاك‌ها مغزها راباندیشه‌هایش می‌خورند وضحاکیانش گوشت تن‌هارا.

ادامه این روش تمام عناصر ضد خود را پس از دوره‌یی می‌زاید. آنان‌که خود را طعمه می‌بینند، اگرهنوز ذلیل نشده باشند برای‌نجات خود به‌تلاش وتکاپومی‌افتند و در اثر درگیری با سختی‌ها وفشارهابه‌خود می‌آیند و چاره‌کار می‌کنند واگر ذلیل شده‌باشند و به‌چاره برنخیزند وقتی‌فرسودگی وضعف‌مردم خواران به‌نهایت رسیدیك دشمن خارجی از طرفی پیدا شده ، تر وخشك را باهم می‌سوزاند.

بارزترین آثار خشم وبیزاری یك ملت ستم دیده ـ اگر ذلیل شده باشد، سکوت و بی‌تفاوتی است نسبت به‌اوضاع و امور جاری مملکت و سپس صبر و انتظار برای رسیدن فرجی، ولو اینکه دشمن خارجی باشد.

آثار فقر بیش از پیش از همان‌آغاز سلطه هـخامنشیان در زندگی مردم ظاهر می‌شود.

اومستد می‌نویسد: پیش از هخامنشیان تندرستی طبـــقات پایین با آشامیدن مقدار زیادی شیرو خوردن پنیر به‌صورت‌های گوناگون حفظ می‌شد. شمارکم، اشاره به فراورده‌های شیری در سندهـای ما نشان می‌دهد که بهداشت مردم درهمان اوایـــل هخامنشیان آسیب دیده بود.

در دوره‌کلدی حدوسط قیمت یك خانه با زمینش هرنی ۱۵شکل بود، در دوره پادشاهی داریوش حدوسط ۴۰ شکل بود که نزدیك به‌سه برابر افزایش یافته بود. در زمان کلدیها یك خانه را می‌توانستند با ۱۰شکل‌کرایه کنند ولی در پادشاهی کورش کرایه ۱۵ شکل و در زمان داریوش‌به۲۰ و بالاتر از آن و در زمان اردشیر اول به۴۰ شکل رسید.

قیمت‌دامها بالامی‌رفت. برای بیشترپریشان کردن کشاورزخرده‌مالك‌پرستشگاه‌ها رقابت می‌کردند. این کشاورزان برای چهارپایانی‌که از نظر آیین بی‌عیب وپرداخته بودند سه‌چهار برابر قیمت عادی پول می‌دادند. پرستشگاه‌ها هنگام دریافت طلب خود از وامداران روستایی پیمانه‌مخصوصی‌به‌کارمی‌بردندکه بی‌شك به‌سوء استفاده‌کشانیده می‌شد[1].

محیلانه ترین روش‌های غارت مردم به‌وسیله هیئت‌های حاکمه جابر افـزایش قیمت‌هاست که هربار از این راه‌بی‌سروصدادرآمد ملی و دسترنج‌مردم را برای عقبـ انداختن‌مرگ سیستم‌اقتصادی منحطوظالم خود به‌کارمی‌برند. افزایش دایمی قیمت‌ها مردم‌را به تجربه باضعف دستگاه‌ها دراداره مملکت‌ونیت غارتگرانه‌آنان‌آشنامی‌سازد و رفته رفته از عواملی می‌گرددکه موجب ناامیدی همگانی و عصیان می‌گردد.

اومستد درباره علل انقراض هخامنشی‌ها می‌نویسد: «پارس دیرزمانی بودکه باج نمی‌پرداخت (صفحه ۳۹۶). درعوض از سراسر ایالات و اقوام شاهنشاهی آنقدر باجهای گزاف به طلا ونقره می‌گرفت وانبار می‌کردکه‌کانهای زر و سیم‌رو به خشك شدن می‌رفت. از اینهمه باج و پیشکش‌که می‌گرفت هیچ چیز به‌مردمان پس نمی‌داد، جز مبلغ بسیار ناچیزی به‌صورت سکه‌های طلا آنهم به مامورین وکارگزاران خود. سندهای بابلی گواه روشنی برکاهش به‌کار رفتن فلزهای گرانبهاست. تا زمانی این طلاها اعتبارادامه سوداگری‌را ممکن می‌ساخت ولی خـواستار شدن احمقانه خود زرو سیم درپرداخت باجها، شمار روز افزونی از ملکداران (خرده مالکین) را به دامان وامدهندگان نابکارمی‌انداخت‌که فقطدربرابرگروگان، پول‌می‌دادند وآن‌گروگان‌بکار بردن واقعی بردگان گرویی و ابزار کار و یا گاو.... بود که همه را در خدمت خود به‌کار می‌گرفتند واین همه تاآزاد شدن نامحتمل گروگان از دست می‌رفت. همچنان که پول سکه درپی انباشته شدن آن در دست وامد هنگان کمیاب می‌شد، اعتبارتورم را افزایش می‌داد و به‌تندی قیمت‌های بالا رونده وضع راتحمل ناپذیرتر می‌ساخت[2]».

فئودالها و سوداگران و رباخواران و همچنین ارباب روحانی پرستشگاه‌هاکه

۱ـ اومستد. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ازصفحه ۱۰۸ تا ۱۱۳.
۲ـ اومستد. صفحه ۴۰۶.

درخدمت طبقه خود درتحمیق مردم می‌کوشیدند ـ با تباه کردن زندگی مردم و خانه خرابی روستاییان ونیرنگهای افزایش‌قیمت‌ها به‌دستگاه‌تجمل وعیش ونوش و ارتفاع کاخهای ستم و فربهی خود می‌افزودند.

ویل‌دورانت در باره زندگی اشراف و طبقه مسلط عهد هخامنشیان چنین می‌نویسد: «خانه‌های زیبا و باغهای عالی داشتندکه گاهی به صورت شکارگاه و محل نگاهداری‌مجموعه‌های‌گوناگون جانوران درمی‌آمد.'درخانه‌های خود اثاثه‌گرانبهاجمع آوری می‌کردند از قبیل میزهایی‌که روپوش طلا و نقره داشت یا با این دوفلزگرانبها منبت‌کاری شده بود وتخت‌هایی‌که روپوش عالی آنها را ازکشورهای دیگرمی‌آوردند وفرش‌های نرمی‌که‌کف اتاق‌هـای خود را با آن مفروش می‌کردند، در جام‌های زرین شراب می‌نوشیدند ومیزها وطاقچه‌های‌اتاق راباگلدانهای ساخت بیگانگان‌می‌آراستند آواز خواندن و رقصیدن را دوست می‌داشتند واز نواختن جاز ونی وطبل و دف‌لذت می‌بردند. گوهرهای گرانبها درنزد آنها فراوان بود وبا آنها ازتاج وگوشواره‌گرفته تادستبندوکفش‌های مرصع می‌ساختند. مردان نیز به زیور آلات علاقمند بودندوگوش وگردن وبازوهای خود را با آنها می‌آراستند[1]».

ریچارد.ن.فرای هنگام سخن ازدرآمد خزانه‌ومایملك شاه هخامنشی می‌گوید: «هنوز از املاك و تاسیسات آبیاری شاه‌که دسترنج روستاییان را به‌صورت زر و سیم چون سیلی به‌صندوق‌های شاه می‌ریخت سخن نگفته‌ایم[2]».

گزنفون مورخ و سردار نامی یونانی‌که در لشکرکورش کوچك بود وپس از گرفتار شدن «کل آرخ» یونانی‌ها را به بوسفور رسانید، اخلاق و رفتار وخصوصیات ایرانیان دوره اعتلا را ستایش و دوره انحطاط را نکوهش می‌کند.

وی می‌نویسد: این مملکت پهناور به‌اراده یك نفرکه‌کورش بود اداره می‌شد. او اتباع خود را دوست می‌داشت و با آنها چنان رفتار می‌کـرد که با اولاد کنند. اتباعش هم او را پدر می‌دانستند ولی همینکه‌کورش درگذشت بی‌نظمی درمیان اولاد او نفاق انداخت.

۱ــ تاریخ تمدن. ویل دورانت. صفحه ۵۵۵
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۱۸۶.

سابقاً وقتی شاه یا یکی ازکسان او قسم یاد می‌کردند حتی نسبت به‌کسانی‌که مرتکب جنایتی بزرگ شده بودند سوگند خود را حفظ می‌کردند . اگر به‌کسی دست می‌دادند به‌قول خود وفا می‌کردند. اگر چنین نبود وچنین شهرتی نمی‌داشتند،اعتماد مردم نسبت به‌آنها همان می‌بودکه امروز هست.

اما درباره ثروت: دراین موضوع هم پارسی‌های امروز مانند پارسی‌های سابق نیستند. حالا نه فقط اشخاص جانی را به‌این مقصود حبس مـی‌کنند که از آنها طلا رشوه بگیرند تااز این راه مجازات شان رابخرند، بلکه با اشخاص بیگناه هم‌برخلاف انصاف چنین معامله می‌کنند. نتیجه این می‌شودکه اشخاص متمول‌هم مانند اشخاص جانی می‌لرزند.کسی نمی‌خواهد با دشمن جنگ کند. کسی نمی‌خواهد به قشون شاه ملحق شود. بنابراین هر مردمی که با پارس در جنگ باشند می‌توانند بی‌آنکه تیری رهاکنند در خاك آن به تاخت و تاز بپردازند. بی‌شك این وضع، مجازات بی‌عدالتی آنها نسبت به‌مردم است. این باز دلیلی است که روح آنان دیگر روح پارسی‌هـای سابق نیست.

اما درباره حفظ بدن: پارسی‌های‌کنونی مواظبت سابق را نسبت به بدن خود ندارند. چطور؟. درسابق باکار و ورزش وکوشش بدن خودرا نیرومند می‌ساختندولی اکنون عشق به‌کار وکوشش را فاقد شده‌اند. سابقاً برحسب قانونی دیگر، می‌بایست روزی فقط یکدفعه غذا صرف‌کنند تا باقی مانده روز را به‌کار و ورزش بپردازند ولی. اکنون به پرخوری وتن پروری عادت‌کرده‌اند.

سابقاً به‌قدری زود زود به‌شکار می‌رفتند که این ورزش‌کافی بود مرد و اسب را خسته نگاهدارد ولی از وقتی اردشیر و همراهانش می‌گسار شده‌اند از شکار بکلی صرفنظرکرده‌اند، اگرکسی موافق عادت قدیم باسواران خود به‌شکار برود موردبغض همگنان خود قرار می‌گیرد، زیرا نمی‌خواهند او از آنان بهتر باشد.

درسابق عادتی بودکه فرزندان را در محکمه حاضر می‌کردند تا محاکمات را گـوش کنند و با دادگستری از کودکی آشنا شوند، این عادت اکنون منسوخ شده است، زیرا همه به‌روشنی می‌بینند و می‌دانندکه در دادگاه حق به‌جانب کسی می‌شود که بیشتر رشوه بدهد.

امروز پارسی‌ها برخلاف سابق تنبل و تن‌پرور شده‌اند. بعض پارسی‌ها از فرط غرق‌شدن در مال و ثـروت و تجمل اکتفا نمی‌کنند به‌اینکه بربسترهای خیلی نـرم بخوابند،بلکه می‌خواهند پـایه‌های تختخوابهایشان هم برقالی‌هایی باشدکه مقاومت کف اتاق را نرمتر کند.

اما درباره اسباب میز: نه فقط ازاختراعات سابق خود چیزی نکاسته‌اند، بلکه همه‌روزه‌خوراکی‌های تازه اختراع می‌کنند ونیز برای غذاها، مخترعینی اززن و مرد درخدمت خود دارند. در زمستان اکتفا نمی‌کنندکه فقط سر وبدن و پاها را بپوشانند بلکه دستها را در دستکش‌های پوستی ضخیم نگاهمیدارند.

پارسی‌ها به‌تجملات خود می‌بالند، آنهم تجملاتی‌که باوسایل شرم‌آور به‌دست آورده‌اند. پارسی‌ها به‌نشستن برجاهای نرم بیش از نشستن روی اسب علاقه دارند.

اما درباره جنگ، سابقاً یك مؤسسه ملی بودکه ملکداران (فئودالها) درآنجا سواران خود را تربیت می‌کردند و آنها جزو سپاهی می‌گشتند و هنگامی که دفـاع محلی لازم می‌آمد، نگهبانان قلعه‌ها، حقوقی دریافت‌کرده عازم جنگ می‌شدند.ولی امروز آنها جزو خدمه شده‌اند. دربان، نانوا، آشپز، آبدار، حمامی، پیشخدمت سر میز غذا، خدمه‌یی‌که باید آقایانشان را در رختخواب‌کرده و درموقعش آنهارا بیدار و مشت‌مال کنند، عطر بزنند و در همه حال مراقب آنها باشند. این خدمه حالا فقط سوار می‌شوند و حقوق می‌گیرند. این وضع دلیلی را می‌رساند که دشمنان پارسی‌ها درمملکت آنها آسان‌تر از دوستان‌شان راه می‌روند و زندگی می‌کنند.

کورش برای اینکه زدوخوردهارا ازدورمنع‌کند، جوشنی به‌مردان واسبان داد و زوبینی به‌دست هریك‌سپرد تا اززدیك باهم بجنگند ولی‌حالا از دور جنگ می‌کنند واز نزدیك احتراز دارند. پیاده نظام هنوز هم مانند زمان‌کورش مسلح است، سپر و شمشیر و تبرزین دارد، ولی دل نداردکه اززدیك بجنگد. یعنی جنگ تن به‌تن‌کند.

خود پارسی‌ها خوب می‌دانند که حالا در فنون جنگی تاچه حد تنزل کرده‌اند. آنها خود را برای جنگ‌کمتر از دیگران می‌دانند و کسی از آنها (مقصود اشراف و فئودالهاست) به‌جنگ نمی‌رود، خواه با خودی‌ها بجنگد خواه با یونانی‌ها، مگراینکه عده‌یی یونانی درقشون خود داشته باشد. زیرا آنها روشی برای خود پیش‌گرفته‌اندکه

هیچگاه با یونانی‌هـا جنگ نکنند بجز اینکه عده‌یی از سپاهیان یونانی طرفدار و جزوشان باشد.

پارسی‌ها و مردمانی که تابع آنها می‌باشند امروز از حقیقت دور شده‌اند. احترامشان به پدر و مادر و انصافشان در باره خلق و شجاعتشان در موقع جنگ بر عکس آن شده که درسابق بود. اگر کسی مخالف عقیده من است برود و دراعمال آنان دقیق شود تابیبیند که افعال آنها قول مرا تأیید می‌کند یا نه».

مشیرالدوله می‌نویسد: این است نتیجه مقایسه‌یی که گزنفون بین زمان کورش بزرگ و زمان اردشیر دوم کرده و می‌توان گفت که راجع به هیچکدام از دو زمـان مذکورمبالغه نکرده،زیراعلاوه براطلاعاتی که ازمورخین دیگریونانی، مانند هرودوت، دیودور، پلوتارك و غیره درباره هر یك از دوره‌های اعتلا و انحطاط به ما رسیده که گفته‌های او را تایید می‌کند وقتی هم که خودمان کارهای ایرانیان را در اوایل دوره هخامنشی با کارهای آنها دراین زمان (زمان اردشیر دوم) مقایسه می‌کنیم می‌بینیم چه تفاوت فاحشی بین این دو دوره است.

گزنفون می‌خواهدبگوید که پارسی‌ها پس از اینکه به خط جهانگـیری افتادند پرورده ناز و نعمت گشته سست شدند واز فرط تن‌آسایی روحاً وجسماً ضعیف گشتند و دسایس و حیله و تزویر جای راستگویی، صداقت و وفای به‌عهد راگرفت، چراکه آن خصال ستوده از قوت نفس پارسی‌ها بود و معایب‌شان از تن پروری وتجمل‌پرستی و سستی‌یی که برآنها مستولی شد[1].

۱ــ تربیت کورش، کتاب ۸. فصل۸. و تاریخ مشیرالدوله. کتاب ٦. بخش اخلاق و عادات.

بخش چهارم

نوسانهای شرایط زندگی روستاییان و وضع دیگر طبقات اجتماعی ایران در دوران سلوکیان واشکانیان

نقش عامل جغرافیایی

در وضع اقتصادی و سیاسی مردمان شرقی وشمال شرقی ایران

اقوام سکایی یا پارتی که اغلب کوچ نشین و به ندرت یکجا نشین بودند از سرزمین‌های شمال‌شرقی ایران برخاستند. اقوامی از سومین نژادگان بزرگ آریایی که مقدر چنان بود با درهم شکستن جانشینان یونانی اسکندر پس از مادها و هخامنشیان به‌فرمانفرمایی سراسرخاك ایران برسند.

اقوام پارتی به همان نسبت که ازتمدن یکجا نشینی وتکنیك کشاورزی و رشد اقتصادی از هخامنشیان و مادها عقب‌تر بودند، دیرتر از آنها به‌حکومت رسیدند.

در سرزمین‌های شرقی وشمال‌شرقی ایران (به‌استثنای حدود رودهای جیحون و سیحون) میزان بارندگی تقریباً یك دهم دورترین نواحی غربی ایران است و همه‌جا زمین‌ها خشك وکوه‌ها برهوت می‌باشد.

از آنجا که محیط جغرافیایی می‌توانست عامل تعیین کننده وضع زندگی و شرایط رشد تاریخی جوامع انسانی باشد، زمین‌های خشك شرقی و شمال شرقی ایران آنقدرها درجذب وپای‌بندی به‌یکجا نشینی وفعالیت مدنی‌مساعد نبودکه غرب ایران، غربی که از رودهای فراوان و پرآب و بارندگی ده برابر بیشتر برخوردار است.

درنواحی شرقی، خشکی مزاج طبیعت‌موجب زندگی‌کوچ نشینی بیشتر ویکجا نشینی‌کمتر بود. پراکندگی روستاها و جماعات روستایی در رابطه انسانـــی آنقدر زیاد بودکه قادربه‌استفاده ازتجربیات ومعلومات یکدیگرنمی‌گشتند و درنتیجه‌تمامی مهجور و بی‌بهره از پیشرفتهای خود و تمدن غرب ایران بسر می‌بردند، و با وسایل ابتدایی درجوامعی ابتدایی زندگی می‌کردند و اغلب در شرایط کمون اولیه و بعضی بایك نوع مالکیت ابتدایی خصوصی درجوامع طایفه‌یی وعشیرتی اولیه می‌گذراندند.

بدین‌جهات‌مردم این سامان در دوران مادی‌ها وحتی‌تقریباً هخامنشیان به علت فقدان‌رشداقتصادی‌هنوزنمی‌توانستند منشاء قدرت سیاسی باشند. وقتی هم که دوران حکومت صدساله جانشینان اسکندر سپری‌گشت باز هنوزآن مردم یکجا نشین نبودند که‌درپیکار باآنان‌کشیده شدند،بلکه اقوام‌کوچ‌نشین ویا بدون تعارف بیابانگردپارتی بودند که توانستند با شاهکارهای نبردهـــای پیگیر خود موجب شکست یونانیان و راندن آنان از سراسر خاك ایران گردند. اقوامی که در اثر قرن‌های متمادی جنگ و برخوردهای دایمی با مشکلات و مخاطرات اگر به‌تمدنی سزاوار نرسیدند، درعوض دارای آنچنان روح سلحشوری وقدرت آمریت گشتند که براریکه فرمانفرمایی ایران تکیه زدند. اما عیب تأسف‌آور آنان‌که تربیتی با اقتصاد شبانی داشتند در عدم درك رشد مدنی روستاها و پیشرفت صنایع در شهرها بود که در نتیجه موجد فئودالیسمی قهار و غیرمدنی در ایران گشتند.

کشاورزی و دامداری

پدیده‌های کشاورزی در دوره کوتاه سلوکیان و سپس دوره پانصد ساله اشکانیان با تغییراتی تازه مواجه‌گشت. بین چین و ایران انواع محصولات درختی و زمینی مبادله ونیز انواع دیگر از ایران‌به‌یونان و همچنین ایتالیا برده شد و درآنجاها رواج یافت. داد وستد مازاد محصولات‌کشاورزی بین شرق وغرب دنیای آنروز به‌حد اعلای خود رسید.

یکی ازمستشرقین دراین‌باره می‌نویسد: «شاید یونانیان درباره فن‌کشاورزی و میوه‌ها و محصولات کشاورزی از مشرق زمین بیشترچیز آموخته باشند تا شرقیان از ایشان. می‌دانیم (چنانکه پیشترگفته شد) یونانیان یونجه‌را «گیاه مادی» هلورا «سیب ایرانی» و لیمو ترش‌را «سیب مادی» می‌نامیدند[1]». شاید در این زمان بودکه اختراع آسیا با چرخ آبگردان از مغرب نجد ایران درجهان پراکنده شد[2].

گیرشمن می‌نویسد: «عهد سلوکی با توسعه بسیارکاشت همه اقسام نباتات ممتاز است، این عهد دوره‌یی است‌که در اروپای جنوبی، مخصوصاً در ایتالیا، تحت تأثیر مشرق، مقداری‌ازنباتات وحیوانات تازه واردرا پرورش‌می‌دادند. مشرق‌مغلوب،

۱ـ R. J. Forbes, Studies in Ancient Technology. 2c. Leiden, 1955,) 47.

۲ـ میراث باستانی ایران صفحه ۲۴۴.

اروپا را مقهور کرد. پنبه، لیمو، خربزه، دانه‌کنجد، جوزشرقی، زیتون، خرما، انجیر، اردك وگاو آسیایی موجب انقلاب حقیقی در فلاحت وگله‌پروری ایتالیا گردید.

سلوکیان با آماده‌کردن‌زمین‌های‌زراعتی وزهکشی نواحی‌جدید، اراضی بایررا قابل کشت کردند. احتیاجات بازار مستلزم اعمال روش‌های معقول و مبانی علمی بود وفن فلاحت به‌شدت توسعه یافت تا حدی‌که در قرون وسطی و عهد اسلامی نیز از آن حد تجاوز نکرد. روشهای جدید در مواظبت مو به‌کار برده شد. گاوآهن جدید معمول‌گردید. سه دوره برداشت محصول از زمین‌های زراعتی عملی شد وطرق جدیدی درآبیاری و احداث جنگل و پرورش میوه‌ها و باغ‌ها مجری گردید[1].

همچنین گیرشمن می‌نویسد: «فن کشاورزی که در دوره یونانیان به‌طرازی بسیار عالی رسیده بود، در دوره اشکانیان روبه‌انحطاط گذاشت. اماپرورش‌حیوانات اهلی مثل پرندگان که در بازارهای خارجی مشتری بسیار داشت ترقی‌کرد. در تعقیب نخستین سفارتهایی‌که چین به‌ایران فرستاد، اسپرس(یونجه)،مو، خیار، پیاز، زعفران و یاسمن‌از ایران‌درچین وارد شد، ودرآن‌کشور شروع به‌کاشت‌آنها کردند. در عوض ایران از چین زردالو،کرم ابریشم واردکرد. نیشکر از هندوارد می‌شد و در همان‌عهد به‌کاشت آن شروع کردند[2]».

درحدود ۱۱۵ق. م. هیئتی از جانب امپراتور چین به‌دربار مهرداد دوم اعزام شدند تا با کشور ایران که از لحاظ موقعیت جغرافیایی، کشوری ترانزیتی به‌شمار می‌رفت درباره تسهیل امور تجارت بین‌المللی مذاکراتی به عمل آورند. از دوره خاندان «هان» دولت چین تصمیم‌گرفت هیئتی به‌ایران اعزام وشرحی راجع به‌اوضاع این مملکت به‌دولت متبوع خود گزارش دهد. این هیئت پس از انجام ماموریت به دولت متبوع خودگزارش می‌دهدکه درایران برنج،گندم و مو، زیاد کشت می‌شود. و در دورشهرها دیوارکشیده شده است[3].

م.م. دیاکونوف درمورد همین‌گزارش می‌نویسد: «چژان‌تسیان تخم رزانگور

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۳۶.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۸۷.
۳ــ تاریخ اجتماعی ایران. جلد۲. مرتضی‌راوندی صفحه ۵۶۱.

و پونجه را ازخاك پارت (ایران) بهچین برد[1]».

گوتشمید نیز ازهمین گزارش باز می‌نویسد: «... این ناحیه (نواحی ساحلی شمالی) سرزمین گرم ومرطوب است و درآنجا برنج کاشته می‌شود. بیشتر بهمازندران وگیلان مربوط است[2]».

درباره کشاورزی عهد اشکانـــی م. ا. دیاکونوف می‌نویسد: «در ایران عهد اشکانی روستاییان درامور تولید محصولات کشاورزی نقش عمده را ایفا می‌کردند. راجع‌به‌اوضاع واحوال کشاورزان در دوران سلطنت‌اشکانیان اسنادی‌که ازروم‌آورومان، به‌دست آمده تا اندازه‌یی این امور را روشن می‌کند».

این اسناد دلالت‌دارد برانعقاد قراردادهایی درباره‌فروش تاکستان به‌کشاورزان که ملك طلق‌آنها محسوب خواهد شد[3].

مطابق تحقیق دانشمندان باستان شناس شوروی: «در ایـــالات شرقی پارت دامپروری معمول بوده و در سرزمین‌های باختری آن و به‌خصوص بین‌النهرین علاوه بر دامپروری، کشاورزی نیزرونق داشت‌وصیفی‌کاری واحداث‌باغهای‌میوه‌وتاکستان‌ها به‌میزان وسیعی متداول بود واز میان غلات بیشتر به‌کشت‌گندم وجو می‌پرداختند[4]».

چنانکه از اوضاع این دوره برمی‌آید، سلوکیان که مردمانی شهرنشین بودند به‌روستاها و یکجا نشینی و توسعه کشاورزی بیشتر اهمیت می‌دادند تا اشکانیان که قبایلی دارای اقتصاد شبانی بودند. از اینروی در دوره آنان‌کشاورزی و درعهداینان دامپروری رونق یافته است.

به طورکلی ملکم‌کالج می‌نویسد: پایه اقتصاد پارت برکشاورزی و بازرگانی استوار بود وصنعت اهمیت چندانی نداشت. بیشتر ساکنان شاهنشاهی روزی خود را همچون خرده مالکان، شبانان، بندگان وابسته به‌زمین (سرفها)، مالکان عـمده و شاید دربعضی موارد «بندگان» در زمین می‌جستند. گوسفند و بز وگاو و خوك وخرو

۱ــ اشکانیان. م.م. دیاکونوف. صفحه۷۴.
۲ــ آلفردگوتشمید. تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان صفحه ۱۰۴.
۳ــ تاریخ ایران باستان. صفحه ۲۹۲ و پارتیان ملکم‌کالج. فصل چهارم.
۴ــ تاریخ ایران از دوران باستان تاسده هیجدهم. صفحه ۶۳.

شترپرورش داده می‌شد وحبوبات وگندم ومیوه وسبزی به عمل می‌آید.

گذشته از شراب‌که از انگورهای مرغوب تاکستانها به دست می‌آمد هرجا هم که خرما می‌رویید، شراب خرما ساخته می‌شد. پارتیان‌گوشت شکارونان فطیر تخمیر شده و میوه تازه وخشك وسبزی وبرای‌آنان‌که میسربود ماهی می‌خوردند. به‌خاصیت سبزی‌ها و ادویه‌هاآگاه بودند.

تربیت اسب رواج خاص داشت. ژوستن می‌نویسد: برپشت اسب به جنگ و مهمانی و کارهای عمومی وخصوصی می‌رونـــد و برپشت اسب سفرمی‌کنند و برآن می‌ایستند و دادوستد و صحبت می‌کنند. تنها بندگان پیاده می‌روند[1].

۱ـ پارتیان. فصل پنجم. ترجمه مسعود رجب‌نیا.

روش آبیاری

گرچه کشاورزی در دوره اشکانیان به‌پایه عهد سلوکیان نمی‌رسید ، ولی از گسترده‌ترشدن‌دامنه‌تجارت وافزایش‌کاریز(قنات)ها ودیگرامارات می‌توان دریافت‌که این‌امور، دراین عهد نسبت به دوره هخامنشیان پیش زده است. وجود کاریزهایی‌که به‌صورت تکنیك ثابت آبیاری از دوره‌های پیش ازیونانیان برجای مانده بود و تأثیر حیات بخش تجربی این فن برامورکشاورزی سبب شدکه جانشینان اسکندر نیز بـــه احداث‌کاریزهای جدید در زمین‌های جلگه‌یی ایران راغب شوند و این رویه در عهد اشکانیان همچنان دنبال‌گردد.

بطوری‌که‌گیرشمن می‌نویسد: دراثر توسعه طرق جدیدآبیاری درعهدسلوکیان سه‌دوره برداشت محصول‌اززمین‌های زراعتی عملی‌شده احداث‌جنگل وپرورش میوه‌ها و باغها مجری‌گردید. حتی ازاین‌هم پیشتررفته به‌خاطر رفت وآمدکاروانهای بیش‌از حد بازرگانی و برای حفظ امنیت، تجار گذشته از بنای کاروانسراها و آب انبارها قنوات را غالباً با سرمایه‌های شخصی به‌منظور تجارت حفر می‌کردند[1].

بیشتر زمین‌های قابل‌کشت شاهنشاهی نیازمند فراهـم کردن آبهایی بود تا بر آبهای رود وباران ناکافی، افزوده شود. آبیاری درآسیای غربی‌اهمیتی شگرف‌داشت

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه۲۳۵.

درایران اصلی آب‌را غالباً به‌وسیله قنات یاکاریز می‌آوردند.

زاماسب شترپان (شهربان) شوش را بامجسمه‌یی وکتیبه‌یی برپشت آن به‌سبب آوردن آب‌گوندیزوس به‌شوش سربلندکردند.

دراسناد اورامان حقابه موستان‌کوپائیس به‌تفصیل آمده است. یك بررسی در بخش دیاله عراق نمودار منتهای هوشمندی مردم درتوزیع‌آب به‌روزگارکهن است. در دوران سلوکی وپارتی درآبیاری این منطقه ابتکارهای بسیار به‌عمل‌آمده بی‌گمان در این هنگام ازچهارپایان برای جاری ساختن آب بهره می‌گرفتند و باکندن جوی‌ها و آبراهه‌ها آب رود را تا دور دست می‌رسانیدند. کارهای آبرسانی وتنقیه ومرمت و تعمیر راه‌های آبی بی‌گمان بسیار رایج بوده است[1].

یکی ازمستشرقین می‌نویسد: پیشرفت‌استفاده ازآبهای زیرزمینی وبهره‌برداری از آن به روش‌های‌گوناگون به‌جایی منجر شد که در این زمان چرخ آسیا، با چرخ آبگردان اختراع و ازمغرب نجد ایران درجهان پراکنده گردید[2].

گروه پژوهندگان دانشمند ایران شناس شوروی پس از یادآوری اینکه کمبود باران و توزیع نامساوی منابع آبی، ساکنان فلات ایران را ازعهد باستان به آبیاری مصنوعی‌متوسل‌ساخته‌می‌نویسند: «دراین‌دوره ازترعه‌های متفرع ازرودها و چشمه‌های کوهستانی وچاه‌ها وکاریزها استفاده می‌کردند. دالانهای زیرزمینی‌که برای روآوردن آبهای تحت‌الارضی حفر می‌گشت‌کاریز نامیده می‌شد. این‌کاریزها به‌وسیله چاه‌هایی با سطح زمین مربوط بودندکه برای تنقیه و پاك‌کردن‌کاریزها به‌کار می‌رفت[3]».

مفصل‌ترین ذکری‌که درتاریخ قدیم‌درباره‌کاریزهای ایران‌شده توسط «پولیبوس Polybus» مورخ رومی است. وی در تعریف جنگی‌که بین آنتیوکوس‌کبیر واشك سوم پادشاه اشکانی (از ۳۱۱ تا ۲۰۵ق.م) اتفاق افتاد، می‌نویسد: «اشك سوم انتظار این را داشت‌که آنتیوکوس تاایالت مدی‌پیش راند، اما این تصور را نمی‌کردکه‌وی بتواند با قوای زیاد جرأت عبور از صحاری بی‌آب و علف نواحی مرکزی ایران را

۱ـ Malcolm College. The Parthians.

۲ـ R.J.Forbes, Studies in Ancient Technology. 2. C. (Leiden, 1955). 87.

۳ـ تاریخ ایران از دوران باستان‌تاسده هیجدهم. صفحه ۶.

داشته باشد. زیرا دراین منطقه هیچگونه‌آبی درسطح زمین وجود ندارد، گرچه کاریزها و تونل‌های زیرزمینی وجود داردکه درطول امتداد خود با چاه‌های فاصله‌روی زمین دهان‌گشوده‌اند. این چاه‌ها وقناتهای زیرزمینی درصورت پیدا شدن و افتادن به‌دست دشمن می‌توانست احتیاجات آنها را از لحاظ آب تامین کند. وقتی اشك دید که آنتیوکوس جداً مصمم به عبور از صحراست، سعی کرد تا این‌کاریزها را خراب‌کند و دشمن را از دسترسی به‌آن محروم سازد[1].

در ایران زمان اشکانیان احداث قنات (کاریز) مورد توجه سران کشور نیز بوده است. م.م. دیاکونوف می‌نویسد: «در دوکتیبه منظوم مکشوف در شوش که در مدح زاماسپ ساتراپ سوزیان (شوش) نوشته شده بود (که یکی بریدگی‌های فراوان دارد وبه‌تاریخ ۳۷-۳۲ ق.م. است ودیگری ظاهراً نوشته‌یی است برپایه مجسمه مفرغی زاماسب و مربوط به‌سال ۱-۲ میلادی می‌باشد) شبکه جدید آبیاری را که «آبهای گوندیسی» (بور ویا شاخه آن) را برای حاصلخیزی کلرهایی که از قدیم تشنه آب بوده‌اند» رسانده، تمجید می‌کند. تکمیل قطعی شبکه آبیاری مرغیان (مرو) نیز در زمان پارتها صورت گرفته است.

در فلات ایران نیز زراعت فقط به‌مدد آبیاری مصنوعی مقدور بوده. درآنجا شیوه حفرکاریز پیش از روشهای دیگرمعمول بوده. کاریزها دالانهای زیرزمینی هستند که آبهای تحت‌الارضی را جمع‌کرده و سپس به‌جویهای روی زمین می‌رسانند. این روش اکنون نیز در ایران متداول است[2]».

همین اخبار عیناً درکتاب م.ا دیاکونوف نقل وتأیید شده، وی به‌عبارت دیگر می‌نویسد: «بااین شیوه آبیاری گندیسیا (هابور ویا شعبه آن؟) زمین‌های بی‌آب را آبیاری نموده است. در دوره پارتها طرزآبیاری مرغیان نیزتکمیل گردید[3]».

۱ــ نقل از سهم ایران در تمدن جهان ــ حمید نیر نوری. صفحه ۱۷.
۲ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان. کریم کشاورز. صفحه ۷۳ .۷۴.
۳ــ تاریخ ایران باستان .م.ا دیاکونوف. صفحه ۲۹۹.

اقطاع‌داری (فئودالیسم دولتی)

اعطای زمین به‌صورت اقطاع که جزو خصیصه کشورداری فاتحان وپادشاهان در جوامع فئودالی شناخته می‌شود، در دوره سلوکیان و اشکانیان نیز متداول بود.

درعهد سلوکیان از محل اراضی پادشاه برای تأسیس شهرهای تازه سهمی تعیین می‌شد وباز از همین اراضی به‌کسانی که خدماتی نسبت به‌پادشاه انجام داده بودند حصه‌یی اعطا می‌گردید[1]. دراین دوره، اقطاعاتی را که در زمین‌های پادشاه‌به‌کلنی‌های نظامی می‌دادند «کلر Kler» می‌خواندند[2].

پادشاهان سلوکی درباره واگذاری زمین مانند هخامنشیان رفتار می‌کردند. شاید فرض می‌کردند که زمین پرستشگاه نوعی دیگر از عطیه شاهی به‌پرستشگاه بود. بعضی از املاك قدیمی را به‌دوستان یونانی پادشاهی که تازه دیهیم برسر می‌گذاشت می‌دادند. زمین‌هـــای دیگر را نیز به‌اقطاع تقسیم می‌کردند. برخی دیگر را همان دارندگان ایرانی که درگذشته صاحب آن بودند ونیز مالکان دیگر همچنان درتصرف داشتند. زمین‌هایی‌که به‌شهرها واگذار می‌شد از زمین‌های شاهی بود[3].

موسی خورنی مورخ ارمنی می‌نویسد: ولرشك پس ازآنکه دربار خویش را

---

۱ تاریخ ایران باستان. صفحه ۲۴۳.
۲ــ اشکانیان. صفحه۱۹.
۳ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۲۳۰.

منظم کرد حکومت‌ها و اقطاعات وسیع به‌بزرگان دولت اعطا کرد. آنگاه موسی‌خورنی اقطاعاتی راکه این پادشاه اشکانی درارمنستان به‌اقطاع دراختیار فرمانبرداران خود گذاشته برشمرده است[1].

م.م. دیاکونوف از زمین‌های اقطاعی‌یی سخن می‌گوید که برای تأمین مخارج مراسم مذهبی پس ازمرگ شاهان پارتی اختصاص داده شده بود و زمین‌هایی‌که برای تأمین معاش و مخارج ساتراپ و مرزبان و رئیس مادون یا «دیزیت» و...[2].

چنانکه به‌یاد داریم، دردوران‌مادی‌ها وهخامنشی‌ها وحتی‌پیشترازآنهم مخارج ثابت کارگزاران، ساتراپی‌ها و فرمانداران شهرها و امثالهم از محل درآمد اقطاع بوده است.

فئودالیسم

دراین دوره اقتصاد فئودالی اساس حکومتها را در سراسر شرق تشکیل می‌داد. سلوکیان با اینکه با ایجاد شهرهای پولیسی (City ـ State) که مرکز جریان سرمایه‌های تجاری و تولیدات صنعتی بود در جهت مدنی کردن نواحی تحت قلمرو خود می‌کوشیدند ولی زور فئودالیسم در شرق بنا به‌وضع جغرافیایی و مقتضیات خاص تاریخی خود آن قدر زیاد بودکه مانع انجام این مقصود می‌گردید. این سیستم حاکم اصلی برمناسبات اجتماعی و روابط تولیدی بود.

بعد ازسلوکیان،اشکانیان‌که عادت به‌اقتصاد شبانی داشتند، بنیاد فرمانروایی خود را همچنان برسیستم مهیای فئودالی قرار دادند، چنانکه این سلسله مظهر و سمبل فئودالیسم شناخته شده است.

رواج و استحکام بنیادمالکیت‌های بزرگ به‌وسیله ابر قدرتهای فئودال پس‌از دست به‌دست شدن حکومت از هخامنشیان به‌جانشینان اسکندر فئودالیسم را تحت تأثیر خصایص نظام برده‌داری یونان یا تمدن‌هلنی قرار داد. ما در بخش‌هـــای آینده به‌خصوص درمبحث بردگی‌باآثارآن درنظام اجتماعی ایران عصر سلوکیان واشکانیان

۱ــ کریستن‌سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۶.
۲ــ اشکانیان صفحه ۷۳.

آشنا خواهیم شد.

ریچارد. ن. فـرای درباره موقعیت دست نیافتنی ایـن ابر قدرتهای فئودال حتی دربرابر شاهان سلوکی می‌نویسد: زمین‌های فئودالی در این دوره شامل بیشتر زمین‌های کشور می‌شد و مشتمل بود، برزمین‌هایی که فرمانروایان محلی و قبایـــل تصرف کرده بودند وشاهان سلوکی برآنان قدرت چندانی نداشتند و دیگر املاك بزرگی که‌مالکان‌بزرگ چون تیول به(اقطاع) ازفرمانروای هخامنشی گرفته بودند[1].

در زمان سلوکیان، در شرق ایران جوامع فئودالی شبیه فئودالیسم اروپا در قرون‌وسطی شده بود. گیرشمن می‌نویسد: «بلخ ناحیه‌یی ایرانی ودارای جامعه‌یی ملوك‌ـ الطوایفی Fèodale بودکه اشراف مالك زمین‌های آن درقصور حصین اقامت داشتند ومستملکات خود را اداره می‌کردند و دهقنت ناحیه نیز در دهکده‌های مستحکم انجام می‌گرفت[2]».

همه زمین‌ها، درهمین دوره به‌حکم فتوحات متعلق به‌شاه بود. معابد نیز دارای زمین‌هایی بودند هرچند ما اطلاعی از حدود املاك آنهادرایران نداریم، ولی از پیش بایدقبول کنیم که‌معابدمهمی مانندهگمتانه (همدان)،کنگاور یانهاوند می‌بایست دارای متصرفاتی بزرگ یا دهکده‌هایی باشند که رعایا و شاید بردگان برای تغذیه آن همه: روحانیون مرد و زن، مغنیان و مغنیات، مطربان، غلامان معابد و خدمتکاران، به‌کشت و ورز مشغول بودند[3]. این‌مورد به‌ماآگاهی می‌دهدکه معابدوهیربدان‌آن در دوره سلوکیان نیز نقش خود را به‌مثابه فئودال حفظ کرده بودند.

زمین‌های دیگر به‌افراد خانوده شاهی، درباریان، صاحبمنصبان و شهرها داده شده بود و قسمتی را هم فروخته بودند. زمین‌های مزبور مانند عهد هخامنشیان، در دست فئودالهای بزرگ ایرانی یا یونانی اداره می‌شد[4]. زمین‌ها متعلق به‌خانواده‌های شاهی، درباریان وصاحبمنصبان بدیهی است صورت اقطاع (فئودالیته دولتی) داشته و اما زمین‌های فروخته شده که به‌تصرف ملکی اشخاص درمی‌آمده املاك خصوصی

۱ـ ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۲۲۹.
۲ـ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه۲۱۸.
۳ـ همان کتاب. صفحه ۲۲۴.
۴ـ همان کتاب. صفحه ۲۲۵.

فئودالی محسوب می‌شده است. تا اینجا مربوط بـــود به‌دوره سلوکیان و اکنون به‌دوره اشکانیان می‌پردازیم.

قرائن و امارات فراوانی، از افزون شدن خصوصیات فئودالی که میراث دوره سلوکیان و ادامه آن بود در دستگاه حکومت پارتیان پس از مهرداد اول دیده شده، چنانکه می‌توان‌بسیاری از نشانه‌های خاندانهای فئودالی را نام برد[1].

درباره نظام اجتماعی و ماهیت فئودالی دولت‌های یونانی و ایرانی پس از هخامنشیان کریستن‌سن می‌نویسد: اسکندر وسلوکی‌ها که وارث سیاست هخامنشی به‌شمار می‌آیند تغییری دراصول واساس تشکیلات داریوش ندادند. وقتی هم اشکانیان به‌یاری و معاضدت بزرگانی که مانند خود آنها از قوم ایرانی شمال Dáha بودند بر ولایات پارت چیره شده سپس به‌تسخیر سراسر ایران پرداختند و دولت جدیدی تشکیل دادند باز اصول وسنن سیاسی عهد هخامنشی را حفظ‌کردند وشیوه هخامنشیان در مملکت‌داری متروك نشد.

اشکانیان و رجالی‌که از آغازکار با آنها بودند وبعدها چشم و چراغ دولت پارت به‌شمار آمدند، عیناً مانند داریوش ویارانش همه از رؤسای دوده‌های بزرگ بودند. این رؤسای دوده‌ها طبقه اعلای جامعه‌اشرافی را تشکیل می‌دادندکه اقتدارشان مبتنی برتملك اراضی موروثه (فئودالی) بود. بنابراین همینکه دولت پارت به‌وجود آمد اساس ملوك الطوایفی‌براین زمینه(یعنی نظام‌فئودالی) بسط وتوسعه کامل یافت[2].

دایرةالمعارف بریتانیا می‌نویسد سکاها یا اشکانیان دارای املاك و اراضی وسیع بودند و شورای سلطنتی از آنان تشکیل می‌شد[3]. در ایران عهد هخامنشی هفت خانواده بزرگ بودند که طبقه فئودالهای بزرگ را تشکیل می‌دادند و هرگاه‌اراده می‌کـــردند رعایای خویش را به‌هواداری از شاه برمی‌انگیختند و یا برضد او می‌شوراندند. بین آنان و روستاییان طبقه متوسطی از تیولداران جزء وجود داشت و حلقه‌یی‌که اینان را به‌تیولداران عمده می‌پیوست محکم‌تر از رشته‌یی بودکه شاه را

---

۱ Rostovtzeff, Dura and the Problem of Parthians Art. (not 113 of c 4.175).

۲ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۰.

۳ــ بخش پارتها Parthians.

به‌تیولداران بزرگ متصل می‌کرد[1]. درهرشهربان‌نشین (ساتراپ‌نشین) یك یا چند خانواده وجود داشت که حکومت در دست آنها بود ورؤسای این خانواده‌ها عبارت بودند از ملوك‌الطوایفی که هرکدام صاحب دهات و شهرهای بسیار بودند[2].

عنوان اشرافیت که در زمان هخامنشیان محدود به‌عده معینی ازفئودالها بود در دوره اشکانیان میان این طبقه عمومیت پیدا کرد. گیرشمن می‌نویسد: درجامعه ایرانی به‌طورکلی اختلاف عظیمی پیدا شد. مالکان عمده (فئودالها)، درباریان و صاحب منصبان (که صاحب اقطاعات می‌توانستند باشند)، نسلاً بعد نسل تشکیل اشرافیتی دادندکه‌درمقابل‌آن،طبقه‌یی نیزشامل مردم‌آزاد شهرها وروستاها ایجاد شد[3].

ریچارد.ن.فرای می‌نویسد: «خاندانهای بزرگ و دیوانیان وبزرگان و اشراف در دربار وسپاه نقش رهبری داشتند وهریك دارای پایگاه و رتبه‌ها و مزایای متعددی بودند که می‌توان گفت که لقب‌ها و عنوانها و دیگر سنت‌های فئودالی در دوران اشکانیان رونق و رواجی بسیارگرفته بود[4].

نام عده‌یی از خاندانهای برجسته و اصلی اشکانی دانسته شده وحتی می‌توان جای تیولهای بزرگ ایشان را نشان داد. از منابع عربی وبرخی اشارات یاد شده در متن‌های کهن یونانی و رومی می‌توان دریافت که کانون خاندان «کارن Karen» در نهاوند ماد بود وکانون خاندان «سورن Suren» در سیستان وکانون خاندان مهران نزدیك ری بود. خاندان اخیرشاید ازبعضی لحاظ باخاندان دیگری‌از ری به‌نام اسپندیاد Spandiad پیوندهایی‌داشتند.خاندان اسپهبت Spahpat درگرگان(؟) که‌شایدجانشین خاندان گیو یا خاندان zek درآتروپاتن (آذربایجان) بودکه دراواخر دوران پارتیان جانشین خاندانی از بزرگان آنجا شدند[5].

همچنین ریچارد.ن. فرای درباره‌کتیبه‌یی‌که نام خاندانهای بزرگ اشکانی در آن‌آمده می‌نویسد: «دراین‌کتیبه از سران خاندانهای بزرگ فئودالی پارتیان یاد شده

۱ــ کریستن‌سن. صفحه ۳۱ و ۳۲.
۲ــ Cambridge Ancient history Vo 9. P.590
۳ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۸۸.
۴ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۱۱ - ۳۱۲.
۵ــ همان کتاب. صفحه ۳۱۰.

است. نخست از خاندان وراز Varaz که نامی‌نواست. وراز شاید از خاندانهای شمال ایران باشد. زیراکه این نام غالباً چند جا به‌کار رفته‌که‌گویا با ارمنستان یاآذربایجان پیوندی داشته باشد، پس از ایشان پایگاه دوم در میان خاندانهای فئودالی سورن است وسوم دارنده اندگان Andegan و چهارم ازقارن وپنجم از اپورسام Apursam که لقب پرافتخار شکوه اردشیر را دارد[1].

ملکم‌کالج می‌نویسد: اشراف‌پارتی ، مانند اشراف هخامنشی عمداً به‌هفت خاندان تقسیم می‌شدند، با گروهی خاندانهای پایین‌تر. خاندان سورن در سیستان جایگاه وحق موروثی تاج برسرشاه گذاشتن داشت. خاندان کارن یا قارن‌که خاندان ایشان در نهاوند بود و خاندان گیودر هیرکانیا (گرگان) وخاندان مهران در ری. این امیران فئودال که در قلمرو خاص خویش فرمانروا بودند هریك دربارهایی به‌شیوه دربار پادشاهان اشکانی داشتند.

دستگاه برجسته وگرداننده کشور همان شورای خویشان و بستگان یا اشراف (فئودال)،درآثار استرابون‌است‌که باید همان‌سنای‌نقل‌شده در تاریخ ژوستن باشد. این شورامحل فراهم‌آمدن امیران تیولدار (اقطاع‌دار) و سران خاندانها(فئودالهای ثابت اشرافی)بوده است. شك نیست که با کاسته شدن پی‌درپی قدرت پادشاهان اشکانی در پایان حکومت آنان برنیروی این شورا افزوده می‌شد[2].

درست معلوم نیست‌که حکام ایالات چه ارتباطی باتیول و اقطاعات‌داشته‌اند. احتمال می‌توان دادکه تیولداران بزرگ غالباً به‌حکومت‌آن ایالتی منصوب می‌شدند که خود درآنجا دارای آب و خاك بودند. درهرحال حکومت‌های ولایات به‌افرادشش خاندان ممتاز و دودمان سلطنتی اختصاص داشته است. برای سنجش این حکام بـــا شهربانان دوره‌هخامنشی باید بگوییم‌که قلمرو حکام اشکانی خیلی‌کمتراز ساتراپهای هخامنشی بود. ولی قدرت واستقلال این‌حکام نسبت‌به‌آن‌شهربانان بیشتربوده است. چنین به‌نظر می‌رسد که نه تنها ولاتی که از تخمه شاهی انتخاب می‌شدند عنوان شاه داشتند، (چنانکه همیشه در ایران مرسوم بوده)، بلکه هـــریك از ایالات هیجده‌گانه

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۳۸.

۲ــ Melcolm College. The Parthians .IV .1967

اشکانی را یك پادشاهی می‌خواندند. قدرت سیاسی تیولداران بزرگ یـا فئودالها در شورای اشرافی‌تجلی‌می‌کردکه‌حدودی به‌اختیارات‌شاهنشاه می‌گذاشت. «یوستی‌نوس» این مجلس را سنا خوانده است و ما می‌دانیم‌که سرداران و حکام از میان اعضای‌این مجلس‌انتخاب می‌شدند. بنابراین حکـــومت وسرداری شغل موروثی نبوده است. عده قلیلی از اشراف درجه اول که عضو مجلس سنا بودند، حق اشتغال همه مقامات‌مهمه مثل مشاغل درباری و سایرکارهای عمومی را به‌خود اختصاص داده بودند[1].

دربخش‌اشکانیان تاریخ مرحوم مشیرالدوله درباره قدرت فئودالها وشاه‌آمده: «هرکدام از آنها (فئودالها) عده‌یی سوار جنگی نگاهمیداشت و این سوارها مـــوقع جنگ مورد استفاده واقع می‌شد. راست است کـــه شاه‌هم دسته‌یی برای حفاظت خود داشت و مستحفظین و قراولان او می‌توانستند از عهده سواران و طرفداران اعیان و اشراف (فئودالها) برآیند ولی دراین موارد (که خطر تسلط پادشاه برفئودالها می‌رفت) اعیان به‌کمك یکدیگر می‌آمدند تا حقوق و منافع‌شان محفوظ بماند[2]».

درمورد رقابت‌ها و تضادهای شاه با فئودالها کریستن‌سن می‌نویسد: «..... از مختصات آن تضادی است‌که میان قدرت شاهنشاه با قدرت نجبای ملوك‌الطوایف کـــه درعین‌حال عمال دولت‌هم به‌شمار می‌آمدند موجود بود» و پلوتارك دراین باره می‌نویسد: سورن درثروت و بزرگی و افتخار بعد از شاهنشاه شخص اول ایران بود. از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان به‌شمار می‌آمد. هنگام لشکرکشی هزارشتر بار وبنه او را می‌برد و دویست ارابه مخصوص حمل همسران و همخوابگان او بود. هزار سوار زره‌پوش وعده بیشتری سرباز سبك اسلحه در رکاب او می‌رفت. اورویهم ده‌هزار سوار داشت که قسمتی ازگماردگان و قسمتی از بندگان او بودند... عاقبت شاه از قدرت سورن به‌رشك آمد، با وجود قدرتی که داشت براو غلبه کـــرد. زیرا شاه وقتی با هریك از بزرگان درمی‌افتاد که میان آنان اتحاد وجود نداشت. اما اگر بزرگان یار می‌گشتند، غالباً او را خلع می‌کردند[3].

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. کریستن سن. صفحه ۳۳ و ۳۴.
۲ــ تاریخ ایران باستان. بخش اشکانیان. جیبی. صفحه ۲۶۸۵.
۳ــ تاریخ کریستن‌سن. صفحه ۲۹.

می‌توان گفت کـه هرگاه شاه تمام قدرت را به‌دست مـــی‌گرفت برخوردها و درگیری‌های فئودالها و اختلافات میان آنها کاسته و یا متوقف مـــی‌شد و درنتیجه مملکت از هرج و مرج آسوده وثبات و امنیتی نسبی برقرار می‌گردید. درمواقعی‌که روابط شاه واشراف فئودال تعادل پیدا می‌کرد، سپاهیان را به‌پادگانهای مرزی‌دایمی می‌گماردند، تنها هنگام ضرورت (جنگ) از فئودالها لشکر می‌خواستند[۲].

ملوك‌الطوایف یا فئودالهای هریك از بخش‌های مملکت دارای مراتبی بالاترو یا پائین‌تر بودند. گیرشمن دراین مورد می‌نویسد: نویسندگان عهد باستان، هیجده مملکت تـــابع پارتیان را نام می‌برند کـــه یازده‌تای آنها ممالك «برتر» محسوب می‌شدند و هفت دیگرمملکت«فروتر». ماد با سلسله پادشاهان‌اشکانی الاصل،درمرحله دوم قرار داشت و ارمنستان‌که پادشاهان آن از زمـان تیرداد از همان اصل می‌باشند درمرحله سوم واقع بود. بسیاری از این پادشاهی‌ها، مانند پارس ، الیمایی یـا خرسن (خراسان) هرکدام سکه خاص خود ضرب می‌کردند. بقیه کشور به‌ایالاتی تقسیم شده بودکه در رأس آنها غالباً رؤسای خاندانهای بزرگ فئودال پارت قرار داشتند، که عموماً شغل والی را به‌عنوان موروثی حفظ می‌کردند و بنابراین اختلاف چندانی‌بین تشکیلات‌آنان با تشکیلات سلسله‌های کوچك نبود. وضع فئودالی پادشاهی پارت‌که به‌وضع فئودالی اروپا در قرون وسطی بسیارشبیه و مبتنی برهفت خانواده بزرگ از جمله‌اشکانیان بود یادگار سنن‌هخامنشی می‌باشد. پس از این خانواده‌های فئودالهای بزرگ، نجبای کوچکتریا فارسان Chevaliers ، بالای‌طبقه سفلی روستاییان و رعایا (سرفها) قرار داشتند.

نجبای بزرگ‌که درآغاز نیروی شاهان پارت را تشکیل‌می‌دادند به‌مرورموجب سقوط ایـــن سلسله شدند. تشکیلات فئودالی بدعت پارتیان نبود. اینان آنـــرا از هخامنشیان به‌ارث بردند و به‌ساسانیان منتقل ساختند و این وضع مدتی دراز در عهد اسلامی به‌شکلی کاملتر حفظ شد. به‌هرحال نجبای فئودال، با ضعف شاهان اشکانـی در دست خود قدرتی را متمرکزکردند که اوضاع را دگرگون ساخت و روابط شاه را با رعایا (سرفها)به‌مهلکه‌انداخت. درسراسرتاریخ پارت نجبا گاهی باوسایل‌مخصوص

۱ــ پارتیان. ترجمه مسعود رجب‌نیا. فصل چهارم.

خود و گاه با اتکای خارجیان (غالباً روم) شاهان را عزل و نصب می‌کردند. هربار که پادشاهی درصدد تثبیت قدرت خود برمی‌آمد به‌عنوان ستمگری معزول می‌گردید. تقریباً در زمان تغییر هرپادشاه، جنگی داخلی ایجاد می‌شد و بسیاری از مدعیان خود را شاه می‌خواندند، بدون آنکه مردم بدانند حق با کیست. شاهانی که از تاج وتخت محروم می‌شدند، گاه به‌بدویان پناه می‌بردند و گاه به‌رومیان که در موقع مقتضی با لژیونهای خود ایشان را یاری می‌کردند[1].

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۶۴و۲۶۵.

روستاهای پولیسی و مستعمره

دربنیاد نظام اجتماعی دوران سلوکیان واشکانیان بادست به‌دست شدن‌دولتها دراصل نسبت به‌سابق چیزی تغییر نکرد. فقط در دوره اسکندر و سلوکیان در روش سرفداری در روستاهای پولیسی ومستعمره (کلنی) تعدیلی حاصل‌گشت. دراین دوره زمین‌هایی برای‌کشت ، دراطراف شهرهای پولیسی ایجاد می‌شدودولت این زمین‌ها را صورت اقطاع فقط بـــه چنان شهرها اعطاء می‌کرد. در اقطاعات پولیسی روستاییان بومی و در مستعمرات سربازان چه یونانی و یا چه ایرانی جای داشتند. روستاهـــای پولیسی واحدهای تولیدی و اقتصادی درخدمت شهرهای پولیسی بودند.

این شهرها دارای تشکیلات وسازمانی پولیسی یادولتشهریCity_state یاخود مختاربودند؛ یعنی مجمعی ملی مرکب از افرادکامل الحقوق جامعه وشورای انتخابی شهرو دادرسان انتخابی‌داشتند. جامعه شهرنه‌تنها حق داشت‌درتعیین وضع وسرنوشت حیات اجتماعی خودشرکت‌کند بلکه‌دارای‌امتیاز دیگری‌هم بودکه می‌توانست اراضی ملکی‌خصوصی مربوط‌به‌شهر خود، یعنی‌روستاهای پولیسی‌داشته باشد. بدین جهت‌در اطراف هرشهر اراضی نسبتاً وسیعی، متعلق به‌آن شهر وجود داشت. مردم روستایی این اراضی،به‌خزانه شهر مرتباً خراج (مالیات)می‌دادند.

شیوه ایجاد این شهرهامتفاوت بود: اولاً چندجماعت روستایی ونقاط‌مسکونی

نزدیك به‌یکدیگر را به‌صورت یك‌شهر درمی‌آوردند. ثانیاً کلنی‌های نظامی را به‌درجه پولیس (شهر) ارتقاء می‌دادند و یا به یك شهر بومی حقوق و عنوان پولیس اعطا می‌کردند. مثلا شهر قدیمی شوش درعهد سلوکوس اول به‌مرتبه «پولیس» رسید و به نام سلوکیه براوله خوانده شد. شاهان سلوکی از مداخله مستقیم در امور شهرها (پولیس‌ها) خودداری می‌کردند وترجیح می‌دادندکه نظر وخط ومشی خود را به‌واسطه واز طریق حزب هر شهر اعمال کنند.

از آنچه گفته شد چنین برمی‌آیدکه شهرها (پولیس‌ها)که مرکز بهره‌کشی از اراضی وسیع و روستاییان بودند، سازمانهایی شمرده می‌شدند بسیار مناسب و مفید به‌حال خود و دولت‌که بارسنگین ایجاد تشکیلات مالیاتی را از دوش دستگاه اداری دولت برمی‌داشتند. این شهرها گذشته از آنکه با مالیاتهای نقدی و جنسی روستاهای مربوط، مخارج ومایحتاج خود را تأمین می‌کردند، سهم دولت‌را نیزبه خزانه شاهی می‌فرستادند[1].

در آبادی‌های بنیان یافته به‌دست سلوکیان، از طرف شاه به‌مهاجران مقداری معین زمین داده می‌شد و این زمین به بازماندگان گیرنده اصلی پشتاپشت می‌رسید. گیرنده در قبال زمین‌مجبور به‌خدمت نظام بودویا بهتربگوییم هر سهم معین زمین، خدمت نظام‌را بی‌چون وچرا به‌دنبال داشت. حتی‌اگرگیرنده اصلی، زمین رامی‌فروخت تعهد خدمتش از میان نمی‌رفت. مهاجران موظف به‌وفاداری نسبت به‌شاه بودند و سرنوشت ایشان باسرنوشت شاه پیوسته بود.

بعضی ازمهاجرنشینان گاهی به‌شهرمبدل می‌شدند، چنانکه شوش چون Polis شد دارای حقوق وامتیازات شهرگشت وبه‌این طریق وابستگی آن به‌شاه ازمیان‌رفت، اما تعهدات نظامی‌گذشته مهاجرانی‌که در شوش جای گرفته بودند باز برجای ماند، زیرا که زمین‌ها درتیول شاه بود.چنانکه «تارن» می‌گوید: پدید آوردن یك Polis کار آسانی نبود زیراکه شهربه‌سازمان ونیز تقسیم‌بندی به‌قبیله‌ها وشورایی‌که برگزیدگان قبیله‌ها در آن رأی بزنند نیازمند است. از این گذشته شهر باید به بخش‌های متعدد قسمت شود و شهرداری و ورزشگاه داشته باشد. از اینگونه شهرها «رگه‌اروپوس

۱ــ م. م. دیاکونوف. اشکانیان. صفحات ۲۱تا۲۴.

Rega - Europos »(ری) که نزدیك تهران کنونی واقع بود و بلخ و اسکندریه آسیا (هرات) از این قبیل به‌شمار می‌روند.

هنگامی که به‌شهری زمینی داده می‌شد وضع کشاورزان بنده وابسته به زمین (سرف) بهبود می‌یافت، زیراکه ایشان آزاد می‌شدند و این ساکنان قدیم باجی به‌شهر می‌پرداختند. این مالیات را می‌توان پایه دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی دوره هلنیسم دانست و آن را با دگرگونی‌های دوره اسلام و فرنگی‌مآب شد ن دوره‌کنونی مقایسه کرد[1].

جای گرفتن یك شهریونانی نشین دربخشی ازکشور تأثیری شگرف درپیرامون خود داشت. زیرا سلوکیان درتوسعه آن شهر چیزی فروگذار نمی‌کردند. با آنکه در قلمرو سلوکیان شهرهای یونانی اصیل بسیار اندك بود، اما بسیاری از شهرها تقلید کاملی از شهرهای یونانی‌بودند. مهاجرنشین‌های نظامی یاکلنی‌هم‌در روستاهای بومی درکنار این شهرهاپدیدار می‌گشت[2].

ایجادشهرهای‌پولیسی‌وتوسعه‌آنها همراه بودبا ازدیاد ورونق واحدهای‌تولیدی صنعتی در شهرها که می‌رفت تا به استقرار سیستم سرمایه‌داری مبدل گردد. پیدایش جوامع پولیسی با خصایص مدنی، به‌رشد سرمایه‌داری و نیاز آن به کارگر آزاد و دستهای بیشتر برای تولیدات صنعتی در شهرها و رونق بازرگانی‌کمك می‌کرد. این خصیصه همان تضادی راکه میان دوسیستم فئودالیسم وسرمایه‌داری درموقع انقلابات کلاسیك غرب در قرن هیجدهم وجود داشت ایجاب می‌کرد، ولی ناکاری نیروهای مولده و نارسایی وناهماهنگی رشد نیروهای تولیدی درعهد سلوکیان سبب شدکه‌این پدیده‌نو به‌وسیله اشکانیان در آسیا متوقف ودر اروپا به واسطه استقرار دین شرقی مسیحیت قریب دوهزار سال به‌عقب بیفتد.

شاید بتوان گفت‌که اسکندر و جانشینان او باکاستن از قدرت دموکراسی‌های شهری و اخلال در پیشرفت علم و صنعت با روحیه ضد مدنی و فئودال زدگی خود، مهلك‌ترین ضربه را به‌تاریخ تحولات حیات بشری واردساخته‌اند. چنانکه معلوم‌است

۱ــ ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. صفحه ۲۲۴.
۲ــ همان کتاب. صفحه ۲۳۰تا ۲۳۱.

با ظهوراسکندرروح‌دموکراسی‌مدنی دریونان‌کشته‌شدوآتش فروزان آزادگی وحقیقت جویی‌این‌کشورکه‌کانون‌ظهوروانتشار علوم‌بودبه‌خاموشی‌گرایید، تا اینکه در قرنهای پانزدهم‌وشانزدهم، بشریت دریافت‌که باید راه سعادت و رستگاری خود را مجدداً با عطف به‌نقطه دوران دموکراسی و مدنیت یونان شروع کند.

سلوکیان با در انحصار گرفتن‌کارخانه‌ها و اختصاص منافع آنها به‌خود مانع رشدآزادسرمایه‌داری می‌گشتند. گیرشمن بدون اشاره به‌این مطلب می‌نویسد: «مملکت سلوکی، به‌وسیله سجیه خود، کشوری است سرمایه‌داری با تشکیلات بیت‌المالی‌قوی. شاه‌انحصارهای محصولات یاکارخانه‌ها را تکثیرمی‌کند وعملاً همه منافع را دردست خود متمرکز می‌سازد. عوارض‌کمرشکن ملت را خرد می‌کرد. زیرا فقط عده‌یی معدود ازافراد جامعه از ثروت برخوردار بودند. آنها عبارت بودند ازشاه سلوکی باخانواده خود، دربار او، عمال او، دارندگان انعامات وامتیازات و کسانی‌که به تجارت بین المللی مشغول بودند، و نظامیانی‌که در املاك استقرار داشتند. اما دستگاه بیت‌المال موحش بود. زندگی بسیار سخت بود. و دلیل اینکه مردم بیش ازپیش به‌افکار نجات و استخلاص ـ که بعدها موفقیت آنهمه ادیان: مسیحیت، بودایی و مانویت وابسته به‌آن‌بود ـ پناه می‌بردند[1]».

با رشد شهرها وترقی جوامع سرمایه‌داری درآنها قیدوبند سرف‌های روستاهای وابسته به‌پولیسها سست می‌گردید و می‌توانستند تا حدی خودمختاری داشته باشند. گیرشمن می‌نویسد: شهرها دارای زمین‌ها و املاکی بودکه روستاییان درآنهاسکونت داشتند و به‌کارکشاورزی مشغول و بدان املاك وابسته بودند. روستاییان‌گاه از سعه صدر جوامع شهری استفاده می‌کردند و به‌توسعه اجتماعات خود پرداخته، به صورت دهکده‌هایی‌که نوعی استقلال داخلی داشتند درمی‌آمدند.

زمین‌های‌کلنی یا مستعمره درهرجا به‌یك مرکز روستانی یا شهر پولیسی‌وابسته بود. مستعمراتی دردهکده‌های‌بومی‌ایجاد می‌شدویازمین‌هایی درقرب بومیان به‌یونانیان می‌دادند وگاهی نیز دو قوم مزبور را برای نظام اجباری درشهرها مجتمع می‌کردند. به‌هرکس مقداری زمین، یك خانه، بذر و چهارپا داده می‌شد. سربازان دراین زمین‌ها

۱ـ گیرشمن. ایران از آغاز تااسلام. صفحه ۲۳۷ـ۲۳۸.

می‌توانستند مجتمع گردند و حتی شهرهایی که همواره شامل سکنه مختلط ولی مجهز به‌نظم و تشکیلات یونانی بود ایجاد کنند. علاوه بربونانیان، و مقدونیان، مزدوران «میسیه Mysie» ، «کاپادوکیه Cappadoce » وحتی«تراکیه Thrace » به‌ایران‌وارد شدند[1].

م. م.دیاکونوف‌می‌نویسد: «در اراضی شاهی، کلنی‌های‌نظامی مستقرمی‌گشتند. افراد این کلنی‌ها قطعات زمین یا سهمیه‌هـــای ارضی که «کلر Kler » نامیده می‌شد دریافت می‌داشتند و دربرابر موظف بودند خدمت نظامی انجام دهند. ظاهراً افـــراد این کلنی‌ها به طور یکدست از یونانیان ومقدونیان نبودند، به‌هر تقدیر در کلنی‌های نواحی شرقی کشور عده‌یی از اهل محل وجود داشته است. برخی از کلنی‌های نظامی که از لحاظ اقتصادی درشرایط مساوی قـــرار داشتند و موقعیت‌شان از نظرگاه بسط بازرگانی مناسب بود به‌سرعت ترقی‌کرده به صورت شهر درآمدند و رسماً از طرف سلوکیه عنوان «پولیس» دریافت داشتند. چنانکه در صفحه قبل با آوردن نمونه‌هایی از تبدیل روستاها به‌پولیس به‌این مورد اشاره شده است. این اطلاعات از روی چرم و یا سفالینه‌هایی‌که درطی حفاریهایی در بین‌النهرین نزدیك مرزایران انجام شده‌به‌دست آمده است[2]. اتکای حکومت به‌همین افراد لشکری وابسته‌کلنی‌ها بود که در مواقع جنگ از هرناحیه‌کلنی‌نشین جمع‌آوری می‌شدند[3]».

گیرشمن می‌نویسد: «سلوکیان تشکیلات فلاحتی را که درایران عهد هخامنشی وجود داشت تضعیف‌کردند. عده‌یی از املاك بزرگ شاهی و خصوصی یا املاك متعلق به‌معابد را تقسیم نمودند و آنها را هدیه دادند. زمین‌ها را بین شهرهای پولیسی توزیع کردند ویا درآنها مستعمره نشینان نظامی را مستقر ساختند. این تغییرات موجب تعدیلاتی در وضع روستاییان که در جنب یونانیان قرار داشتند گردید.

در املاك‌دیگر، رعایا نوعی مستاجر به‌شمار می‌آمدند. اما هرجاکه ملك بزرگ تقسیم نشده بود وضع رعایا تابع انتظاماتی بود که تا حدی سرنوشت آنها را بهتر

۱ــ گیرشمن ـ ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه ۲۲۲و۲۲۳.
۲ــ م. م. دیاکونوف. اشکانیان.صفحه ۱۹ و ۲۰.
۳ــ همان‌کتاب. صفحه ۲۷.

می‌کرد. روستاییان وابسته به‌زمین‌های شهرهای پولیسی، به‌نوبت خویش تقریباً آزاد گردیدند[1]».

محقق است، آن گروه از اشراف ایرانی که با یونانیان همکاری می‌کردند و در اداره امور شرکت داشتند، مانند ملاکین بزرگ‌دارای مزایایی بودند. سکنه شهرها مانند یونانیان تحت حمایت یك قانون بودند وبخشی از روستاییان دارای آزادی‌یی بودند که بعدهادر زمان پارتیان و ساسانیان نخواهند داشت. اما ایرانی نمی‌خواست یونانی شود، بلکه آرزومند بود ایرانی بماند. اوآنچه را که تمدن خارجی برای وی می‌آورد می‌پذیرفت، ولی نمی‌خواست در آن ذوب ویا حل گردد[2].

اگر روش مملکت‌داری یونانیان براساس پولیسی توسط اشکانیان متوقف نمی‌شد و ادامه می‌یافت شاید ایران در ۲۰۰۰ سال پیش کانون علم وصنعت وانقلاب بورژوازی می‌شد وآن نهضتی را که اسکندر در یونان خاموش کرد وبعد از شانزده قرن اروپا با توجه به‌آن رنسانس کرد می‌توانست درکشورما شکوفا گردد.

ویل دورانت ضمن بحث در پیرامون تأثیر متقابل تمدن شرق وغرب دریکدیگر می‌نویسد: آسیا مغلوب غرب نشد. تمدن آن قدیم‌تر و عمیق‌تر از آن بودکه روح خود را تسلیم کند. توده‌های مردم به‌زبان‌های مادری خود حرف می‌زدند وخدایان اجدادی خود را می‌پرستیدند. آن اختلاط و پیوند نژادی و فرهنگی که رؤیایش را اسکندر درسر می‌پرورانید به‌وجود نیامد. خواص فرهنگ یونانی در روح شرقی نفوذ نکرد، تازه‌طلبی، اشتیاق به‌مادیت وتمایل به‌کمال و استقلال فردی یونانی تغییری در خواص شرقی‌ها ایجاد نکرد. برعکس باگذشت زمان نحوه اندیشه و احساس شرقی از داخل به‌قشر یونانیان حاکم نفوذکرد وتوسط آنان به‌مغرب رفت. دربابل تاجرشکیبای سامی وبانکدار یهودی بریونانی سبك مزاج تفوق یافت. خط میخی را حفظ کردند و زبان یونانی را در دنیای تجارت در درجه دوم اهمیت قرار دادند. ستاره‌شناسی و کیمیاگری جای هیئت و فیزیك را گرفت. سلطنت استبدادی شرقی نشان داد که از دموکراسی یونانی نیرومندتر است. شاهان یونانی و امپراتوران رومی برنسق سلاطین

۱ــ تاریخ گیرشمن. صفحه ۲۳۷.
۲ــ همان کتاب صفحه ۲۳۹.

شرقی تبدیل به‌خدایان روی زمین شدند و فرضیه حقوق آسمانی شاهان از طریق روم به‌قسطنطنیه وبعد به‌اروپای جدید (یا قرون وسطی) منتقل شد. یونانیان به‌شرق فلسفه دادند و شرق به‌یونان مذهب، و عاقبت مذهب برعلم فاتح شد و دنیای استثمار شده وخسته از جنگ با خوشحالی آنرا پذیرفت تا امید از دست رفته را بیابد ونامنتظرم‌ترین و عمیق‌ترین اثر فتح اسکندر شرقی شدن خاك اروپا شود[1].

باید یادآوری شود که زمین‌های بزرگ فئودالی که اکثر نواحی کشور را در برمی‌گرفتند باوجود روستاهای مربوط به‌شهرهای پولیسی ویا روستاهای مستعمره (کلنی) همه‌جا وجود داشته وفئودالها با همان سرف‌های وابسته، به‌روش زمین‌داری فئودالی خود همچنان ادامه می‌دادند. گیرشمن می‌نویسد: «درجنب املاك بزرگ (فئودالی) ایرانیان، زمین‌های فئودال‌های یونانی‌یا مقدونی هم وجود داشته است. سکنه این مستعمرات نزدیك دهکده‌های روستاییان ایرانی می‌زیستند[2].

با ظهور اشکانیان، اژدهای فئودالیسم شروع به‌بلعیدن شهرهای پولیسی با خصایص مدنی آن کرد چنانکه تا پایان این سلسله حتی آخرین آثار استخوان‌بندی آنرا هم تحلیل برد. اما از نظر سیاسی سهم خود را از آن نگهداشت و این سهم دمکراسی اشرافی بودکه آنرا در حاکمیت فئودالی‌اش راه داد، وتشکیلات خود را براساس قدرت دسته‌جمعی فئودالی و شوراهای مشورتی اشرافـــی نهاد. گیرشمن می‌نویسد: رأی اشراف‌که توسط «شورا» یا «سنا» اظهار می‌شد بسیاارزش داشت. شورای‌مزبورقدرت‌سلطنتی را محدود می‌کرد. مجمع دیگر عبارت ازمجمع«فرزانگان و مغان» بود که فقط به‌منزله هیأت مشاور پادشاه به‌شمار می‌رفت[3].

۱ــ تاریخ ویل دورانت. بخش ۳. صفحه ۱۶۳ـ ۱۶۳

۲ــ تاریخ گیرشمن. صفحه ۲۲۶.

۳ــ همان کتاب. صفحه۲۶۴.

سرف

در دوره اسکندر و سلوکیان چون سرفداری روی املاك پولیسی و مستعمره دور شهرها مقرون به‌صرفه نبود، شهر زمینی را که از شاه به‌اقطاع گرفته بود ظاهراً مستقیم‌ویاغیرمستقیم‌به‌عنوان اجاره به‌سرفها واگذار می‌کرد وآنان‌هم‌دربرابر، سهمی را که می‌بایست به‌شخصی به‌عنوان فئودال بدهند به‌صورت مالیات به‌شهر می‌دادند.

با وجودی‌که این دهکده‌ها، تحت تأثیر شهرهای پولیسی نوعی استقلال داخلی داشتند[1] و سرف درمواردی مشکل نمی‌دیدکه زمین را ترك کند معهذا باز به‌خاطر منافعی‌که برای‌صاحب زمین یعنی شهرداشت‌جزوسرمایه ومتعلقات زمین شمرده وبه‌آن وابسته‌بود. بیگاری می‌داد.درموقع‌مقتضی موظف بود به‌جنگ برود.حقوق اجتماعی وسیاسی جوامع شهرهای پولیسی را نداشت. به‌او چون برده وابزارکار می‌نگریستند. جمع این خصایص چیزی از سرف بودن او نمی‌کاست.

در چنین موقعی که‌کارگر آزاد گرفتن، از سرف در اختیار داشتن بیشتر سود می‌داد، سرف‌ها امکان می‌یافتند زمین خود را ترك کرده به‌شهرها که صورت یك جامعه سرمایه‌داری کال و خام را داشت جذب شوند.

سرمایه‌داران شهرها از قبیل صاحبان صنایع دستی وکارگاه‌ها، در جلب سرفها

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۲۲.

از روستاها به‌منظور در اختیار داشتن دستهای بیشتر در شهر برای پیشبرد کار خود می‌کوشیدند و این امر منجر به‌رهایی آنان از سرفی و تبدیل شدن‌شان به‌کارگر آزاد می‌گردید. اما جریان این تغییر با ظهور اشکانیان که مظهر فئودالیسم قهار بودند متوقف گردید.

ریچارد. ن. فرای می‌نویسد: هنگامی‌که به‌شهری زمینی داده می‌شد، وضع کشاورزان بنده وابسته به‌زمین (سرفها) بهبود می‌یافت. زیرا ایشان آزاد می‌شدندکه اگر به‌شهر روی نمی‌آوردند در برابرکار آزاد روی زمین باجی به‌شهر می‌پرداختند.

اما همین‌محقق درمورد زمین‌های‌دیگرمتعلق به‌فئودالها می‌نویسد: کشاورزانی که به‌زمین وابسته بودند(سرفها)نمی‌توانستند ازجایگاه خویش بی‌اجازه مالك فئودال یا گماشته دولت (از زمین‌های اقطاعی) بیرون بروند[1].

به‌قول Mendelsohn محقق امریکایی، پولیسی شدن شهرها ازیك طرف و ارزان‌تر بودن مزد یا خرج مزدور از بنده گرفتن از طرف دیگر مـــوجب گشت که سرف‌داری در امر ملکداری پیرامون شهرها صرف نکند. زیرا کار سرفها روی زمین دیگر نمی‌توانست با کشاورزی به‌روش اجاره‌داری سازگارباشد. چون وصول مالیات وکسب سود ازاینگونه‌زمین‌ها به‌طریق اجاره‌داری آسان‌تربود. مقرون به‌صرفه نبودن سرفداری در وضع کارگرکاردان آزاد دربرابر بندگان کاردان شهرها هم سرایت کرد. تازمان سلوکیان نسبت جمعیت بندگان زمین (سرفها) به‌جمعیت آزادان در اطراف شهرها زیاد نبود،جز در پرستشگاه‌ها و ملك‌های بزرگ (فئودالی[2]).

علی‌رغم این تغییر در پیرامون شهرها، باز چنان که در بالا اشاره شد تعداد سرفهای روی زمین‌های پرستشگاه‌ها و ملك‌های بزرگ‌که رویهمرفته شامل اکثریت هنگفت املاك می‌شدند خیلی زیاد تراز سرفهای روستاهای پولیسی و مستعمره‌ها بود. چون بازهم اساس اجتماعی دولت سلوکیان بربنیان فئودالیسم قرار داشت.

گیرشمن می‌نویسد: زمین‌های بزرگ در دست فئودالهای بزرگ ایرانی ویا

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲ــ Mendelsohn. (New York 1949) Slavery in the Ancient Near East
نقل از ریچارد.ن. فرای. صفحه ۲۴۶.

یونانی اداره می‌شد. از میان همه روستاییان آنان که در املاك متعلق به‌شهرها کار می‌کردند، محققاً از مزایای بزرگی بهره‌مند بودند[1].

در زمان سلوکیان‌قسمت عظیمی از اراضی مزروعی شاهی را جماعات روستایی سرف زیر قید سیستم فئودالی کشت و زرع می‌کردند و ملزم بودند مالیات ارضی نقدی ویا جنسی به‌پادشاه بپردازند و بیگاری‌هایی را به‌صورت کار رایگان «در خانه شاه» انجام دهند. درکتیبه‌های‌آسیای صغیراین روستاییان عضوجماعات به‌نام «لائوی واسیلی خوی» نامیده می‌شده‌اند که به‌معنی آدمهای پادشاه است. وقتی زمین‌های پادشاه به‌ملکیت مشروط برای بهره‌برداری‌به‌اشخاص(به‌اقطاع)واگذارمی‌شد سرف‌ها نیز منضم به‌آن می‌گردیدند[2].

در دوره اشکانیان‌هم، چنین قاعده‌یی معمول بود. کلیه زمین‌های واگذاری به صورت اقطاع با جماعت‌های روستایی‌که جزو اراضی شاهی بودند برای‌بهره‌برداری در اختیار درمی‌آمد[3]. دیاکونوف درباره‌دوره اشکانیان می‌نویسد: بردگان یاسرفهایی که در املاك خصوصی فئودالها کار می‌کردند، نوعی از اموال و تملکات آن املاك را تشکیل می‌دادند. بدین سبب اربابان این املاك را با بردگان یا سرفهای ساکن در آن می‌فروختند[4].

ملکم کالج درموارد بسیار درباره دوره اشکانیان با استناد به‌مدارك کتبی باستان‌شناسی از رواج سیستم سرف‌داری در زمین‌های فئودالها سخن می‌گوید. وی همه‌جا سرفها را بندگان وابسته به‌زمین می‌خواند. مثلاً در اول فصل پنجم کتاب خود پارتیان می‌نویسد: «بیشترساکنان شاهنشاهی روزی‌خود را همچون خرده مالکان یا شبانان»و«بندگان‌وابسته به‌زمین»وشاید دربعضی‌موارد «بندگان»در زمین می‌جستند. و در همین فصل از قول ژوستن و پلوتارك آورده که رعایای پـــادشاه به‌اقلیتی از آزادان و انبوهی بندگان وابسته به‌ارباب تقسیم می‌شدند.... بندگان و وابستگان اربابان فرودستان وکشاورزان وابسته به‌زمین (سرف) بودند، با آنکه در پارت

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۲۵.
۲ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان صفحه ۱۹.
۳ــ همان کتاب صفحه ۷۳.
۴ــ همان کتاب. صفحه۷۰.

بندگی و بنده‌داری‌هم وجود داشته است.

درفصل چهارم‌هم از خادمان ثابت و نوکران و بندگان (سرف‌ها)ی مالکان بزرگ که به‌دنبال‌ارباب خویشتن به‌جنگ‌می‌رفتند و نیزازده‌هزار بندگان(سرفهای) سورنا که به‌همراه اوبه‌جنگ رومیان گسیل شدند سخن می‌گوید[1].

۱ــ پارتیان. ترجمه مسعود رجب‌نیا.

صنایع

درعهد سلوکیان و اشکانیان روستاییان درامرتولیدات صنعتی با صنعتگران و پیشه‌وران شهری ـ همان ابنای روستاییان پیشین ـ همکاری و رقابت می‌کردند. سهم تولیدات صنعتی‌روستایی‌نسبت‌به‌شهری‌چندان متفاوت‌نبوده است. صنعتگران روستایی همچ ـنددوران هخامنشیان در روستاها و شهریان درشهرها هرکدام کار خود را ازپیش می‌بردند.

ویل دورانت می‌نویسد: در دوره سلوکیان غیر ازکشاورزان‌که طبقه مثمر و فعال جامعه را تشکیل می‌دادند، درد اخل دهات وشهرهای ایران عده‌یی به‌نام پیشه‌ور به‌کارهای دستی وفعالیتهای‌کوچك صنعتی مشغول بودند[1].

از ظاهر آنچه امروز از ساخته‌های دست مردان آن زمان یافت شده می‌تـــوان نسب روستایی و سهم او را در آنها شناخت. به‌ویژه سفالگری که‌کانون صنعت ساده آن در روستاها بوده است. گیرشمن می‌نویسد: درعهد پارتیان نیز نزدیك گورستانها و در خارج دیوارهایی‌که شهر را محاصره می‌کردکارگاههای‌کوزه‌گران وکارگاه‌های مجسمه‌های سفالین قرارداشت. ما چند عدد از آنها را درشوش تشخیص داده‌ایم. این هنرمندان برای اشخاص بالغ تابوت برای‌کودکان خمره میت‌می‌ساختند. ونیز به‌دست

۱ــ تاریخ ویل‌دورانت. بخش‌سوم. صفحه ۱۶۹.

آنان ظروف و جامهای سفالین ـ که به‌رنگ آبی یاخاکستری لعاب داده می‌شد ـ برای استعمال درزندگی خانوادگی، یابرای‌نهادن درمقابرمانند،قمقمه آبخوری زوار،ساخته می‌شد. همین‌کارگاه‌ها مجسمه‌هایی از ربةالنوع عریان‌که گاه آنها را با استخوان‌نیز می‌ساختند یا سواران برمرکب نشسته که ده‌ها عدد از آنها را در گورستان می‌توان یافت تهیه می‌کردند[1].

از صنایعی‌که در دوره سلوکیان رواج داشته و گیرشمن از آنها یادکرده یکی قالیبافی و دیگر نساجی[2] است که درآن زمان همچون ادوار بعد و حتی درقرن اخیر، بیشتر به‌وسیله روستاییان‌ساخته می‌شده است. سوای اینها، قلمزنی روی فلـــزات و حکاکی روی استخوان و ساختن زینت‌آلات‌ازصنایعی‌بوده که شاید روستاییان نسبت به‌شهریان درآنها سهم‌کمتری داشته‌اند.

۱ــ گیرشمن. صفحه ۲۸۲ـ۲۸۳

۲ــ همان‌کتاب. صفحه ۲۳۶.

بردگی

بردگی ازآغازپیدایش، ارتباط‌مستقیم بانوسانهای زندگی اقتصادی روستاییان داشته و منشاء آن روستا بوده است. گذشته از جنگ، خشکسالی و حوادث طبیعی دیگر مثل زلزله و سیل‌که روستاییان را از هستی ساقط و ناچار به‌بردگی می‌کشاند، عوامل‌بسیار دیگر نیز آنان رادچارهمین سرنوشت می‌ساخت‌مثل: از دست دادن زمین به‌عللی، پیش فروش‌کردن نیروی‌کار، گرفتن وامی‌که قادربه‌پرداخت آن نمی‌گشتند، به‌گروگذاشته شدن دربرابر دریافت وامی‌به‌وسیله یکی ازکسان خانواده خود، فروخته شدن به‌دست پدر خود برای نجات جان خواهر و مادر و برادر ازگرسنگی، به‌اسارت افتادن پس از جنگی خانگی یا خارجی‌که به‌هرصورت به‌عنوان برده یا باز به‌روستا برگردانده وبه‌کارهایی از قبیل دامداری، کشاورزی و خدمتکاری توانگران وادار و یا به‌شهرها گسیل به‌صورت برده خانگی، پیشه‌ور و تولیدکننده فنی درکارگاه‌ها، کارگر ساختمانی، کارگر جاده‌سازی، کارگر معادن و..... به‌بردگی به‌کار گمارده می‌شدند. این وضعی بوده که همیشه درآن دوران وجود داشته است.

ریچارد. ن. فرای می‌نویسد: «چون به‌تاریخ ایران باستان بنگریم با شگفتی درمی‌یابیم که پایه‌های اقتصادی آن در این زمان کاملاً یکسان وبی‌تغییر به‌جای

مانده و بردگی امری عادی و ضروری شمرده می‌شده است[1].

با این حال زمانهایی هم در اثر رکود وکسادی و یا رونق اقتصادی و ترقی و پیشرفت جوامع شهری وضع بردگان آسان یا مشکل وعده‌آنان زیاد ویا کم می‌شده است. مثلاً اواخر دوره هخامنشی و در دوره سلوکیان‌که فعل و انفعالات تولیدی و صنعتی در شهرها روبه‌ترقی وپیشرفت نهاده و تخصص درمیان بردگان بالاگرفته بود برارزش‌و حقوق بردگان افزوده شد.

فرای می‌نویسد: ارزش برده در زمان (اواخر) هخامنشیان وسلوکیان تا آنجا بالا رفت‌که مزدورگرفتن ازبرده‌گرفتن ارزان‌تر بود. کاربردگان درملك‌ها نمی‌توانست باکشاورزی اجاره‌داری رقابت کند و چنین بود وضع کارگرکاردان آزاد در برابر بردگان کاردان (درشهرها). پس تا زمان سلوکیان نسبت جمعیت بردگان به‌جمعیت آزادان ناچیز بود جز در پرستشگاه‌ها و ملکهای بزرگ.

در دوران شاهنشاهی سلوکیان چنین می‌نماید که بردگی در پرستشگاه‌ها و ملك‌های بزرگ بر بردگی درخانه و پرداختن به‌کارهای خانه برتری یافت. همواره از رسم پیشکش کردن کودکان یا بردگان خانه‌زاد برای کار در پرستشگاه‌ها پیروی می‌کردند. اسکندر بسیاری از ملکهای پرستشگاه‌های بزرگ ومهم یافت که در آنها گروهی انبوه از بردگان‌کار، یا کاهن یا هیربد را به‌گونه‌یی خدمت می‌کردند. بردگی برای پرستشگاه‌ها هم گونه‌های بسیار داشت و لازم شد تا قانونهای خاصی برای آن فراهم گردد. پیشکش‌برده‌به‌یکی‌ازخدایان گاهی در برابر رفتار بدی‌که نسبت به‌برده‌یی پیش گرفته شده بود وبرای گریز ازکیفر آن داده می‌شد. به‌این ترتیب که برده خانه‌زاد پس از مدتی خدمت در نزد ارباب خود به‌پرستشگاه می‌رفت و از آن پس جزو دارایی پرستشگاه شمرده می‌شد[2].

از اخبار مورخین باستان و ایران‌شناسان غربی چنین برمی‌آید که در دوره سلوکیان و همچنین دوره اشکانیان نه فقط روی زمین پرستشگاه‌ها، بلکه روی زمین اقطاع‌داران و فئودالهای محلی نیز جماعات زیادی برده درشرایط نیمه بردگی ونیمه

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۲۴۶.
۲ــ همان کتاب. صفحه۲۴۷ و۲۴۸.

سرفی درکنار سرفهاکار می‌کردند. اینان نیروی ذخیره جنگی‌ووسیله انجام همه‌گونه کار برای فئودال و پادشاه بودند وغالباً روی زمین‌های اقطاعی وابستگی‌یی همچون سربازان کلنی‌های نظامی سلوکیان داشتند. ایـــن بردگان زمین مورد توجه دولت و اقطاع‌دار مربوط بودندتا جایی‌که به‌قول مورخین، کارگر مزدورگرفتن‌از برده داشتن بیشتر به‌صرفه نزدیك بود.

با اینکه دوره‌اشکانیان دوره‌قوت‌و رونق فئودالیسم‌در ایران است معهذا چون تسلط صدساله اسکندر و سلوکیان مقدار زیادی از خصایص جوامع برده‌داری یونان وبعدها روم را به‌ایران انتقال داده بود، رواج بیش از اندازه برده‌داری هم یکی از رنگهای نفوذ تمدن هلنی در شرایط فئودالیسم قومی ایرانی می‌توانست باشد و این نفوذ هلنی تقریباً تا پایان دوره کلاسیك برده‌داری وآغاز استقرار فئودالیسم دراروپا، در ایران رواج داشت. به‌همین جهت است‌که محققین شوروی تا اواخر دوره اشکانی را دوره بردگی می‌خوانند.

برتری موقعیت برده‌های مذکور نسبت به‌سرفها و حتی بسیاری از مزدوران آزاد در آنها حس علاقه و فداکاری به‌دارندگان خویش به‌وجود آورده بود. ده‌هزار برده‌یی‌که همراه سورنا، کراسوس را شکست دادند وآن پنجاه هزار برده‌یی‌که ارتش آنتونیوس (فرمانده لشکر سزار و همسرکلئوپاترا ملکه مصر) را تار و مارکردند و همچنین در جنگهای دیگر..... حاکی از روابط بردگی در شرایط قومی و فئودالی ایرانی بوده است.

ظاهرا تشکیل ارتش‌هایی از ده‌هزار و پنجاه هزار برده چنانکه مورخین عهد باستان و محققین امروزی نوشته‌اند دریك جامعه فئودالی بعید به‌نظر می‌رسد. مثلاً سربازان سورنا که همه سوار و همه سکایی بوده‌اند، معمولاً کسانی جز سرف‌های املاك خداوند قوم خود نمی‌توانستند باشند. گرچه ممکن است بعضی هم ازآن میان از بردگان بوده‌اند ولی‌چه این بردگان اندك وچه‌آن سرفهای‌کثیر با تشابه واختلاط تقریبی موقعیت، برای چنان مرد مقتدری مفهومی غیر از بنده ویا برده نداشته‌اند.

در دوره اشکانیان چنان‌وضع سرفها و برده‌ها روی زمین‌ها اختلاط یافته بودکه مورخین کمتر از سرف و بیشتر از برده یاد می‌کنند، چون ازطرفی‌هم بردگان به‌خاطر

خصوصیت وابستگی بیشتر به‌ارباب فئودال ویا اقطاع‌دار ویا پادشاه محلی موقعیت چشم‌گیرتری داشتند وحال آنکه در حقیقت باز هم آن سرفها بودند که اکثریت هنگفت تولیدکنندگان کشور را تشکیل می‌دادند.

اگر در مباحث این بخش (اشکانیان) می‌بینیم میان زمین و برده رابطه وجود دارد و برده هم مانند سرف با زمین خرید و فروش می‌شود و بیگاری می‌دهد برای آنستکه آنان هم از متعلقات مالك خود و جزو اموال او بوده‌اند وبه‌طورکلی اینهمه تشابه با سرفها تغییری در موقعیت برده بودن آنها به‌وجود نمی‌آورد.

در زمان سلوکیان و اشکانیان جنگ از بهترین راه‌های شکار برده بود ـ که اگر از دست نمی‌دادند ـ ازسربازان طرف اسیر می‌گرفتند. م.م. دیاکونوف از: «.... تکمیل دایم عده بردگـان از محل اسیران جنگی که براثر جنگهای پادشاه به‌دست می‌آمدند»، صحبت می‌کند. چه بردگان وکارهای سختی‌که ازآنها کشیده می‌شد ممر درآمدهای هنگفت و از بنیادهای منافع اقتصادی دولت و طبقه برده‌دار و فئودال بود». همچنین م.م. دیاکونوف در این مورد می‌نویسد: «پولیس‌آن زمان یك سازمان وسیع و واجد نرمش فوق‌العاده بودکه به‌سود طبقه برده‌داران عمل می‌کرد وجماعت ذوالحقوق شهری را در برمی‌گرفت و از این رهگذر یکی از مهمترین تکیه‌گاه‌های اجتماعی دولت سلوکیه ـ که برمبنای برده‌داری قرارد داشت‌ـبه‌شمار می‌رفت[1]».

از منابع باستانی یونان و روم چنین برمی‌آیدکه اسیران جنگی را غالباً به پرستشگاه‌ها می‌دادند، اما به‌طورکلی اسیران، بردگان حکومت می‌شدند یا به‌ملکیت پادشاه درمی‌آمدند[2] گیرشمن نیز از خدمت بردگان روی زمین‌های پرستشگاه‌ها یاد می‌کند[3]. گاه که پادشاه قسمت‌هایی از زمین‌های خود را به‌اجاره ویا به‌طور مشروط در اختیارکسانی قرار می‌داده، از آنها می‌خواسته تا از اراضی مزبور برای کشت و همچنین احداث خانه و از برده‌های آن بدون پرداخت هیچگونه عوارض و حقوقی استفاده کنند. مالیات تمام این اراضی متقابلاً (به‌استثنای مالیاتی که می‌بایستی از

۱ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان. صفحه ۲۴.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۲۴۸.
۳ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۲۴.

مالك مشروط وصول شود) به‌خزانه پادشاه پرداخت می‌شده است[1].

غیر از اسیرانی‌که به‌بردگی پادشاه درمی‌آمدند، در صورت کمبود از بازار هم برای او برده می‌خریدند. دراجرای‌طرح‌های‌حکومت، مانندساختن راه‌ها غالباً‌ازبیگاران (سرفها) یا اسیران جنگی بهره گرفته می‌شد. بندگان و مردان آزاد هر دوناچار از دادن بیگاری بودند. در زمان سلوکیان به‌هنگام فروش برده می‌بینیم که در پیمان شرطی نوشته شده‌که بنده خدمت بیگاری خود را انجام داده است. از وجودبردگان مخصوصاً درکار مهم استخراج معدن که کاری خطرناك و دشوار بود بهره فراوان گرفته می‌شد. بیشتر بردگانی که در معادن کار می‌کردند از اسیران جنگی بودند. در ایران بنده‌داری همچنان ادامـــه یافت، اما کمتر به‌وجود انبوهی از بردگان، آنچنان‌که در روم بود برمی‌خوریم[2].

فئودالها همانطورکه جماعات زیادی از روستاییان را به‌شکل سرف در اختیار داشتند، عده‌زیادی‌هم ازپیشه‌وران رادر روابط تولیدی‌بردگی وابسته به‌خودنگهداشته واز ثمرات‌کار آنها براساس مناسبات برده‌داری بهره می‌جستند. وضع پیشه‌وران‌برده وابسته به‌سوداگران وکارگاههای صنعتی درشهرهانسبت به‌ابزار تولید به‌همان‌کیفیت بودکه وضع سرفها در روستاها به‌زمین.

بنابر نوشته آقای عنایت‌الله رضا در مقدمه کتاب آب و فن آبیاری در ایران باستان، «زمین داران بزرگ دودمان اشکانی (فئودالها) نه‌تنها به شکل مالك زمین بلکه به شکل بازرگانان بزرگی (عرضه وجود می‌کردند) که (هریك) صدها وهزاران پیشه‌ور دراختیار داشتند. نزدیکی مرزهای روم و راه‌های بازرگانی که از چین و هندوستان تا ایران‌کشیده شده بود سبب شد که میزان تولید کالاهای کشاورزی و متاع پیشه‌وران فزون‌تر شود[3]».

از شواهدی که ملکم‌کالج به استناد مدارك باستان شناسی ارائه نموده معلوم شده‌که در دوره پارتیان (اشکانیان) همچون دیگر ادوار باستان هم برده‌داری درکنار

۱ــ تاریخ ایران باستان .م.ا. دیاکونوف. صفحه۲۴۵.
۲ــ ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران.صفحه ۲۴۸.
۳ــ مقدمه‌آب‌وفن‌آبیاری درایران‌باستان.عنایت‌اقدرضا. ازانتشارات وزارت‌آب‌وبرق‌صفحه۶ .

سرف‌داری در روی زمین معمول بوده و هم درکارگاه‌های تولیدی صنعتی اربابان و هم به‌طور خدمه خانگی‌دردستگاه‌های اشراف‌که درموارد متعدد درکتاب پارتیان‌ازآن نیزسخن رفته است.

ملکم‌کالج در اول فصل پنجم کتاب خود ازکار بردگان در کنار سرفها روی زمین یاد می‌کند و درصفحات بعد همین فصل ازخرید وفروش برده واز «کارهای‌ساده وپرتکرار بردگان در امور فنی» سخن می‌گوید. وی همچنین‌می‌نویسد: باآنکه درپارت برده‌داری وجود داشته است، اما شواهد آن (جز درشهر یونانی دورا) فـــراوان نبوده است. امتیاز میان برده در جنگ به اسارت افتاده با آنان که برای ادای دین فروخته می‌شدند در اواخر اشکانیان آشکار شد. اما به‌طورکلی بندگی در پارت‌کمتر از سرف یعنی بندگان وابسته به‌زمین بوده است.

ملکم‌کالج هنگام سخن ازجمع‌آوری خراج، از مالیات فروش‌بندگان گزارش می‌دهد وهمچنین می‌نویسد: «دراسناد سلوکیه ازانواع مالیات برنمك وفروش بنده.. سخن رفته است». سپس‌ازکسانی یاد می‌کندکه خود را درمقابل وام به‌طور موقت به بردگی می‌سپردند. بدیهی است توالی چنین قراردادهایی‌که طبعاً اغلب آنها سرانجام به بردگی دایم به‌سود وام دهنده برده‌دار منجر می‌شده یکی از رایج‌ترین راه‌های به بردگی کشاندن مردم بی‌نوا بوده است. ملکم‌کالج مـی‌نویسد: «در پیمانی برپـوست آهو مورخ ۱۲۱ م. در دورا نوشته: «مردی برلاس نام مبلغی‌کلان‌برای یـك سال وام می‌گیرد، دربرابر اموال غیر منقول خویش به‌جای بهره متعهد می‌شود برای بستانکار خودکه فرهاد نامی است‌کارکند. این پیمان بادقت تاریخ گذاری و نام‌گواهان آن‌یاد شده است[۱]».

منابع اصلی ما درباره سازمان اجتماعی و اقتصادی ایران دوران پارتها، اولاً عبارت است ازگواهی‌های پراکنده و جسته وگریختـــه مولفان باستان و دیگر اسناد اقتصادی و تجاری عهد پارتها، به‌شرح زیر: چرم نبشته‌های مکشوف در اورامان و دورا ـ اوروپوس ، بایگانی مکشوف در«نسا» و همچنین قـــوانین عهد ساسانیان. این مجموعه با اینکه مربوط به‌دوران متأخرتر است ولی پدیده‌ها و حوادثی‌که قبل

۱ ـ Malcolm College. The Parthians

از تدوین آن وقوع یافته بوده درآن منعکس شده است.

از آغاز سلطنت‌میتیریدات‌اول، درکشور پهناور پارتهابرده‌داری رواج‌داشته. گواهی دیودور سیسیلی (XXXIV [۴۳۳]) شایسته توجه خاص است. وی می‌گوید که حاکم منصوب از طرف فراآت سوم در بابل ـ که گیمر نام داشت، عده کثیری از بابلیان را در سرزمین ماد همچون بردگان به‌فروش رسانیده بود. مسلماً در سرزمین ماد هم استفاده ازکار بردگان در امور اقتصادی متداول بوده، والاگیمر در آنجا خریدارانی نمی‌یافت.

اصطلاح متداولی که در ایران برای بردگان وجود داشته «بندك Bandak» بوده و کلماتی دیگر نیز ازقبیل «انشهریك Anshahrik» و «رسیك Rasik» نیزبرای این مفهوم به‌کار می‌رفته است.بردگان را درامور جنگی وخانگی‌وکشاورزی و معادن شاهی واقتصاد داخلی ومعابد (همچون دوره سلوکیان) مورد استفاده قرار می‌دادند.

میان‌بردگان به‌خصوص«بردگان انشهریك» مقامی‌خاص‌داشتند. ازایشان به‌طور کلی درکشاورزی استفاده مـــی‌شده. ایشان را در اراضی ارباب برده‌دار، که ملکی شخصی بوده«دستکرت Dashtkart» مستقر می‌ساختند وبه‌مثابه بخشی از اموال مالك می‌شمردندکه صورت سرف داشته‌اند. غالباً اینگونه بردگان آزادی‌یی نسبی به‌میزان یك دهم ویا یك چهارم کسب می‌کردند و این آزادی عملاً بدین معنی بودکه «برده انشهریکی»که به‌چنین آزادی‌نسبی‌نایل شده‌بود می‌توانست به‌نسبت ومیزان آزادی‌یی که کسب کرده از ثمره زحمت خویش استفاده‌کند. (اگر برده در زراعت کار می‌کرده بخشی ازمحصول زمینی‌که کشت کرده بود به‌وی داده می‌شد، چنانچه به‌نحو دیگری مورد استفاده قرارمی‌گرفته بخشی ازثمره‌کار او). «بردگان ـ انشهریکان» می‌توانستند این حق خویش را به‌اخلافی‌که پس از آزادی نسبی ایشان به‌دنیا آمده بودند منتقل کنند. ممکن بود «بردگان آنشهریك» را به‌رسم هدیه به‌کسی داد واین عمل غالباً در در موردی که برده‌داران مختلف مشترکاً وبه‌نوبه ایشان را در تصرف داشتند ـ رایج بود. ایشان را ممکن بود به‌رسم‌گروگان و وجه‌الضمان داد وهمچنین موقتاًدر مقابل پرداخت مزد برای کارهای فصلی به‌اشخاص سپرد. (مزد استفاده از برده‌به‌صاحب او پرداخت می‌شد).

چنانکه گفته شد بردگانی که به‌صورت سرف در املاك خصوصی ـ دستکرد ـ کار می‌کردند نوعی از اموال و تملکات آن املاك را تشکیل می‌دادند. بدین‌سبب اربابان دستکرتها را با بردگان ساکن درآن می‌فروختند. دستکرتها از لحاظ وسعت متفاوت بودند و ممکن بود زمین‌های کوچکی باشندکه دویـــا سه‌برده درآن کار می‌کرده‌اند ویا اراضی‌وسیعی‌که به‌وسیله عده‌کثیری ازبردگان‌زراعت می‌شده(تا ۵۰۰ نفر). عده بردگان کشور تنها ار راه تکثیر مثل طبیعی تکمیل نمی‌شد بلکه بیشتر از طریق گرفتن اسیران جنگی درطی لشکرکشی‌ها تأمین می‌گشت. (مثلاً اصطلاح «آنشهریك» به‌معنی «بیگانه» می‌باشد. ولی این ریشه تاریخی کلمه است و ممکن بود بردگانی را که از طریق دیگربه‌دست آمـده بودند «آنشهریکان» نیز بنامند) ولی عده بردگان از محل دیگری هم تکمیل می‌شد وآن بردگی به‌سبب مقروضی بوده است. چرم‌نبشته X از«دورا ـ اوروپوس ـ که پیشتر از آن یاد شدـدر واقع یك پیمان اسارت بوده است و طبق آن مردی که عضویت جماعت روستایی دهکده «پالیگا Paliga» درکنار فرات (که از لحاظ اداری جزو منطقه شهر دورا ـ اوروپوس بوده) را داشته می‌بایست «خدمت بردگی» را درنزد رئیس پارتی قلعه (ارکاپت Arkapat) که به‌وی ۴۰۰ درهم وام داده بود انجام دهد و«بدون اجازه‌ارباب‌جدید خود» نه روز ونه‌شب غیبت نکند تا اینکه قرض خویش را بالتمام بپردازد.

ولی عجالتاً البته طبق مدارکی‌که در دست است نمی‌توان میزان سهمی راکه کار بردگان در کشور اشکانیان ـ و به‌طریق اولی در نواحـــی ایران بالاخص ـ داشته تخمین زد. ولی می‌توان حدس زدکه درآن زمان ازکار بردگان چه در روی زمین‌های زراعتی و چه درمعادن شاهی تاحدی فعالانه‌استفاده می‌شده ـ زیرا در دوران متأخرتر ـ یعنی عهد ساسانیان نیزکار بردگان واجد اهمیت شایان بوده و این خود از اهمیتی‌که قوانین حقوقی ساسانیان برای بردگان قایل شده پیداست[1].

نیروهای اصلی سازمانهای جنگی ارتش‌های اشکانیان را بردگان تشکیل می‌دادند که از روی زمین‌ها به سربازی گسیل می‌شدند. گوتشمید ضمن یادآوری اینکه معدودی از آزادها به جمع کثیری از بندگان حکومت می‌کردند می‌نویسد که لشکر و

۱ــ م. م. دیاکونوف. اشکانیان از صفحه ۶۸ تا۷۴.

متابعان «سورنا Surenas» سردار جنگی ارد پادشاه اشکانی، در جنگ بالـــغ برده هزارتن سوار می‌شدندکه همه از غلامان یا خدمه او بودند و همچنین بین پنجاه هزار سواری‌که با «آنتونیوس Antonius» (فرمانده لشکر سزار و همسرکلئوپاترا ملکه مصر) جنگیدند، فقط چهارصد تن‌آزاد وجود داشت[1].

ژوستین‌ازمورخین رومی‌عهدباستان‌می‌نویسد: ارتش پارتها،همانند ارتش‌های ملل دیگر آزاد نیست، بلکه اساساً ازبردگان تشکیل می‌شود وچون هیچکس حق‌آزاد کردن آنان را ندارد، همگی برده به‌دنیا می‌آیند و برتعدادشان روز به روز افـــزوده می‌شود. ولی این بردگان، به اندازه افراد آزاد مورد توجه مـی‌باشند، به آنها سوار کاری ماهرانه و پرتاب نیزه را می‌آموزند. هرقدرکه یك‌نفر بیشترثروتمند باشد، باید سواران بیشتری نیز برای پادشاه تهیه کند. وقتی «آنتونیوس» جنگ را آغاز کرد، پارتها با پنجاه‌هزار سرباز سوارنظام که درمیان آنان فقط ۴۰۰ نفر آزاد و بقیه برده بودند، به‌مقابله او شتافتند[2].

باشدت بروزآثار انحطاط دراواخر عهد اشکانیان وافزایش دایم‌التزایدقیمت‌ها و تباهی اوضاع اقتصادی، دادوستد برده باآنکه در گذشته چندان سودی نداشت باز کاهش یافت وباآنچه در روم‌آن زمان رخ می‌داد برابرشد. به‌جای آن براهمیت‌سرفها یاکشاورزان وامدار افزوده گشت[3].

درباره رفتار نسبتاً ملاحظه‌کارانه ایرانیان‌با بردگان‌که‌به‌آنان همچون رومیان به‌چشم حیوانات نگاه‌نمی‌کردند گیرشمن می‌نویسد: «غلامان تجملی درخدمات‌دولتی به‌درجات‌عالی می‌رسیدند و حتی‌می‌بینیم کنیزی‌که روم‌به‌فرهاد چهارم اهداکرد ملکه شد[4].

۱ــ آلفرد فن‌گوتشمید. تاریخ ایران وممالك همجوارصفحه ۴۹.
۲ــ Justin، مورخ لاتینی‌که درقرن دوم بعداز میلاد می‌زیسته و « تاریخ جهانی» تروگ ـ پمپه را تلخیص‌کرده است. این مطالب را درکتاب ۴۱، فصل دوم، صفحه ۲۰۱، همان کتاب ذکرکرده است.
۳ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۱۴.
۴ــ تاریخ گیرشمن. صفحه ۵۸۵.

روستاییان هنگام جنگها

ملاحظه شد، بردگانی که تقریباً تمامی ارتش سورنا را موقع جنگ تشکیل می‌دادند اکثراً کسانی جز روستاییان وابسته به‌زمین (سرف‌ها) ویا اقلاً بردگان فئودالها و اشراف محلی نمی‌توانستند باشند که به وسیله اربابان خود به‌سربازی و جنگ گسیل شده بودند.

کریستن‌سن می‌نویسد: طبقه فئودال (اشکانی) هرگاه اراده می‌کردند رعایای خویش را برای جنگ بادشمنان خارجی وگاه برای برانداختن شاه مسلح می‌کردند و ظاهراً کشاورزانی که موظف به‌خدمت جنگی بودند، تحت تسلط رؤسای ده اداره می‌شدند[1]. به‌طورکلی قشون‌اشکانی مرکب بود ازخدم وحشم ملوك الطوایف ازاینرو طبعاً شاهان اشکانی می‌بایست سران طوایف نیرومند را به حکومت ممالك عدیده خود بگمارند. این سران‌طوایف‌یا فئودالهاکه ازهفت خاندان بزرگ شاهنشاهی پارت بودند هرکدام سپاهیانی ازخود داشتند[2].

در دوره سلوکیان اتکای حکومت به‌لشکریانی بودکه عموماً از میان ساکنان کلنی‌های نظامی جمع‌آوری می‌شدند و بطوری که پیشتر گفته شد ساکنان روستایی

۱ــ ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۱۳۱و۱۳۲.

۲ــ Cambridge Ancient History p. 114. vo 11.

کلنی‌های نظامی همیشه یونانی ویا مقدونی نبودند ولی به شیوه مقدونی تعلیم یافته از حقوق کلروخهای (اعضای کلنی‌های نظامی یونانی و مقدونی) قدیمی استفاده می‌کردند. گذشته از اینان که بخش اصلی ارتش سلوکیان را تشکیل می‌دادند، عده‌یی از مزدوران و داوطلبان قبایل ایرانی و آسیای صغیر نیز جزو لشکریان ایشان بودند[1].

منبع انسانی دیگربرای سربازی وجنگ در دوره سلوکیان از زمین‌های اقطاعی بودکه شاه آنهارا به‌افراد خانواده شاهی، درباریان، صاحبمنصبان وشهرهاکه‌خاصیت فئودالی می‌یافتند اعطاکرده بود. مالکان مذکورموظف بودند درصورت لزوم،سواره نظام آماده سازندکه شاه در موقع خود از آنها استفاده می‌کرد. شاه مالك متصرفانی بودکه عمال شاهی و پایه‌وران مالیه آنها را اداره می‌کردند[2].

فئودالهای محلی هرگاه‌که مقتضی می‌دانستند افراد روستایی رابه‌نفع موقعیت آتی‌خود به‌جنگ وامی‌داشتند. چنانکه وقتی پارتها برای‌جنگ بالشکریان‌انتیوکوس وارد سرزمین ماد شدند فئودالهای این ناحیه‌که خود را از لحاظ نژاد و زبان با آنان نزدیك می‌دیدند روستاییان تمام نقاط مسکونی و دهکده‌هایی‌که مقام‌پادگانهای سلوکی بود (یعنی همان‌کلنی‌ها)را به‌برافراشتن‌علم‌طغیان برضد یونانیان برانگیختند. روستاییان‌که خود از ستم سلوکی‌ها و بهره‌کشی آنها رنج مـــی‌بردند وازآن فاتحان بیگانه نفرت داشتند تمام افراد ارتش یونانی متفرق درکلنی‌ها را تارو مارکردند[3].

سلوکیان در هرجا پادگانهای نظامی آماده به جنگ داشتند. ولـــی اشکانیان ارتش دایمی نداشتند و چنانکه جنگی بروز می‌کرد بزرگان با سلاح‌کامل و دستجات خود از روستاها در نقطه‌یی معین گرد آمده و هـرکدام تابعان خود را آماده به جنگ اعلام می‌کردند. دیاکونوف می‌نویسد: «مولفان عهد باستان می‌گـویند که اکثریت لشکریان پارت را بردگان تشکیل می‌داده‌اند و ظاهراً این نظر را باید مردود دانست. به‌احتمال قوی مؤلفان یونانی و رومی‌کلمه ایرانی «آزات» را به‌معنی تحت‌اللفظی و غیر دقیق یعنی «آدم آزاد» تعبیرکرده و برای باقـــی لشکریان یا بخش غیر ممتاز

۱ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان. صفحهٔ ۲۷.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۲۵.
۳ــ اشکانیان. صفحه ۴۷.

سپاه مفهوم مخالف کلمه را قایل شده ایشان را «غیرآزاده» یعنی برده خوانده‌اند. البته ممکن است بردگانی نیز در میان لشکریان پارت (که اغلب از سرفها تشکیل می‌شد) وجود داشته‌اند ولی ایشان نیروی کمکی بوده‌اند نه اسلی[1]».

ملکم کالج می‌نویسد: نیروی عمده شاهنشاهی مشتمل بود برخادمان ثابت از (نوکران و بندگان مالکان بزرگ) که به دنبال ارباب خویش به جنگ مـی‌رفتند. سواران و پیادگان پارتی از این (سرفها وروستاییان) بودند. این چنین وضعی صدها سال درایران دوام داشت. چون جنگ سرمی‌گرفت شاهنشاه، شاهان فرودست وحکام را فرا می‌خواند و ایشان هم با زیردستان خویش بدو می‌پیوستند. با چنین لشکری، جنگی که بیش از یك سال (به اقتضای مجال کشت و برداشت محصول) دوام کند، ممکن نمی‌شد و هرآن بیم از هم پاشیدن آن می‌رفت. از همین‌رو سلوکیه هفت سال دربرابر اردوان سوم و بردان پایداری‌کرد و سرانجام خود تسلیم شد. سپاهیان نسبت به‌فرمانده اشرافی (فئودال) خویش فرمانبردارتر از شاه بودند. با نواختن طبل،پیکار آغاز می‌شد و آنگاه جنگیان به‌شیوه دیرین وسنتی خویش به‌جنگ می‌پرداختند واگر تعلیماتی هم به‌ایشان داده می‌شد به‌دست همان مالك فئودال بود. همانطور که سورن فئودال بزرگ سیستان‌ده هزار رعیت (سرف) خود را آنچنان به‌فنون جنگ آزموده کرده بودکه به‌آسانی توانستند سپاهیان چند ده‌هزارنفری‌کراسوس را شکست‌بدهند[2].

مشیرالدوله می‌نویسد: وقتی‌که دولت پارت خبر می‌یافت که قشونی ازخارج به‌مملکت حمله خواهدکرد پیك‌هایی سوار براسبهای تندرو به‌اطراف واکناف‌مملکت می‌فرستاد واز پادشاهان‌دست نشانده یعنی‌ازبزرگترین فئودال ایالات و اقطاع داران کارگزار خود سپاه طلب می‌کرد. اشراف فئودال محلی و اقطاع داران فئودال هریك درنواحی مربوط به‌خود سوارها وپیاده‌هایی‌گرفته حرکت می‌کردند.افراد این سپاهیان از آزادان، بندگان (سرف‌ها)، اسراء و اسراء زادگان (بندگان) تشکیل مـی‌شد. اینان اشخاصی بودندکه هرگاه درجنگی اسیر می‌گشتند بین اشراف پارتی تقسیم می‌کردند و هریك از ایشان به‌اینان زن داده و زاده‌های اسراء را برای جنگ تربیت می‌کردند.

۱ــ اشکانیان. صفحه ۷۶.

۲ــ پارتیان. ترجمه مسعود رجب‌نیا. فصل چهارم.

درموقع جنگ عده‌یی از اسراء و اسراءزادگان خود را به‌شاه تحویل می‌دادند. اینان از بندگان به‌شمار می‌آمدند ولو اینکه چند پشت می‌گذشت[1].

وقتی اشکانیان که به ملوك‌الطوایف و یا سمبل و مظهر فئودالیسم تاریخی شناخته شده‌اند قطعاً به‌ملتی که اغلب سرف بوده‌اندفرمانروایی می‌کرده‌اند، و هرکدام ازفئودالها دسته‌هایی سوار نظام نیزاز بردگان وسرفهای جنگی برای قدرت نمایی در التزام ویا نگهبانی قلعه مسکونی خود داشته و هنگام جنگ هم هریك به سهم خود به‌امر شاهنشاه جماعتی ازآنان را دراختیار سرداری مثل سورنا می‌گذاشته است.

بنابراین، نظرمورخین یونانی و رومی معاصر اشکانیان ومحققین بعد آنان و معاصرکه نظریاتشان‌قبلاً آورده شد می‌تواند از این در صحیح باشد.

گیرشمن می‌نویسد: پارتیان دارای قشون منظم نبودند. ترکیب قشون آنان انعکاسی ازوضع اجتماعی (فئودالی) کشوربود. هرفئودال بزرگ دارای قشون حقیقی خاص خود بود ودر وقت محاربه با اتباع (سرفها) ومردان آزاد (که می‌بایست‌بسیار معدود می‌بودند برای اداره سرفها و برده‌ها) و بردگان خود شرکت می‌کرد. چنانکه وضع سورنا درجنگ «کرهه Carrhae» چنین بود، چه‌سوارانی‌که درآن هنگام تحت فرماندهی وی بودند، اغلب از افراد خود او (یعنی برده‌ها و سرفها) بودند. (به خصوص) پیاده نظام نقش فرعی داشت و افراد آن از کوهستانیان یا بردگان بودند[2].

۱ــ تاریخ ایران باستان مشیرالدوله. کتاب جیبی. صفحه ۲۶۶.
۲ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۶۵.

زمین‌های اشتراکی

درحالی‌که سیطره فئودالیسم در روستاها و شهرهای سراسرکشور گسترده شده بود باز زمین‌هایی وجود داشتند در کران‌هایی دور از دسترس فئودالها که هنوز در شرایط دوره‌اشتراکی باقی‌مانده بودند.این‌وضع فقطمی‌توانست‌درنواحی شرقی ایران‌به طور پراکنده و محدود امکان داشته باشد. چه در این بخش که میزان ریـزش باران تقریباً ده‌برابرکمتر از نواحی غربی است طبیعت نامساعد و خشکی مزاج زمین‌عرصه زندگی را برآدمی سخت و تنگ می‌سازد. چنین جایی که ساکنان روستاهای آن به زحمت به شکم خود غذا می‌رساندند مائده‌یی نبود که ملاکین بزرگ و سوداگران را به‌طمع انداخته وچنان زمین‌ها را نیز تیول خود سازندآنهم با بعد مسافات بین‌مراکز انسانی و دوری زیاد آنها از شهرهاکه نه‌بهره‌کشی ونه تجارت درآن مقرون به‌صرفه بـــود. خست زمین، فقدان مازاد تولید صرفه زندگی عشیرتی محدود را درکار دسته جمعی ایجاب می‌کرد و آنان را درهمان مناسبات دوران نیاکان خود نگهمیداشت.

منابعی که به‌دوره پارت‌ها مربوط می‌شود مؤید این امر است. در این زمینه، تحقیقات ومدارك «آورمن Avroman» دارای ارزش خاص می‌باشد. یکی ازمحققین می‌نویسد: «این مدارك احتمالا به یك قرن قبل از میلاد مسیح مربوط می‌شود، زیـرا

تاریخ دوپوست نوشته‌یونانی، ۲۲۵ و ۲۹۱، براساس سالنامه سلوکی تعیین‌شده‌است[۱].

این مدارك شایان توجه، وسیله تحقیقات عمیق و فراوان قرارگرفته[۲]. برطبق آنها هیچگونه شك و تردیدی درباره وجود تملك اشتراکی زمین که خود با مالکیت خصوصی بخشهای کوچکتری منافات نداشته، باقی نمی‌ماند. اعضای این اجتماعات به‌طوردسته‌جمعی مسئول پرداخت مالیاتها بوده‌اند. ولی برطبق مدارك یونانی «آورمن» زندگی اشتراکی روی زمین دراین دوره درناحیه مورد ذکر این سند درحال دگرگونی بوده، زیرا بخشی از زمینی که به یکی ازاعضای اجتماع تعلق می‌گرفت می‌توانست بدون اینکه از مالکیت اشتراکی و دسته‌جمعی خارج شود به‌فروش رسد. تنها مالك وقت زمین عوض می‌شد و این خود مبین این مطلب است که اجتماع (مزبور) درحال تجزیه بوده و اعضای آن کم کم حقوقی نامتساوی کسب می‌کردند[۳].

زمین‌های اشتراکی به مقتضای طبیعت نامساعد نواحی دورافتاده ایران تا دورانهای خیلی پسینی ادامه می‌یابد وما درنزدیك‌ترین بخش ازجمله ازدوره‌ساسانیان نیز اخباری دراین باره در دست داریم که به‌موقع عنوان خواهد شد.

۱ــ Tscherikower کتاب «چگونگی شهرسازی دوره یونانی از زمان اسکندرکبیر تادوره دوم». چاپ لایپزیك، ۱۹۲۷. صفحات ۹۹-۱۰۱.

۲ــ Perihnian براساس آنها مقاله‌یی تنظیم‌کرده و بدین منظور از منابع قرن ششم میلادی نیز استفاده برده است.

۳ــ Pigulevskaia تشکیلات اجتماعی سرزمین وشهرهای پارت. ترجمه منوچهربیات مختاری درنشریه‌خراسان و شاهنشاهی ایران.

خرده مالکین

خرده مالکین در این دوره بیشتر درنواحی نسبتاً دوره افتاده که دور دست‌تر از آن هنوز زمین‌هایی با شرایط اشتراکی پایدار مانده بود، می‌توانستند وجود داشته باشند وکمتر در نواحی فئودال نشین وحدود شهرها. خرده مالکین دراین دوره‌کسانی بودند دارای عده معدودی سرف و یاکارگر برده ویا حداقل فاقد سرف وبرده‌که خود شخصاً ویا باگرفتن یك یاچند مزدورآزادکشت و ورز می‌کرده‌اند.

پوست نوشته سوم «آورمن Avroman »که به‌زبان پهلوی است و به‌سال ۳۰۰ از سالنامه سلوکی مربوط می‌شود و با اوایل قرن اول قبل از میلاد همزمان است شامل توضیحی درباره فروش یك باغ انگور Kharma می‌باشد[1]. برای بیان مفاهیم «فروختن» و «خریدن» اشکال مختلفی ازفعل آرامی (Zeban) درآن به‌کار رفته‌است نام دونفر در آن مذکور است: فروشنده و خریدار باغ‌انگورکه قیمت آن ۵۴ درشم[2] می‌باشد. به‌محض توافق، طرفین معامله درحضور دونفر شاهدکه نامشان درسندآورده شده است قسم خورده‌اند. این مطلب همچنین در سند مذکور است‌که خرید و فروش جز میان اشخاص آزاد امکان‌پذیرنمی‌باشد. خریدار، به‌محض مالکیت زمین(بوم‌هاوتی

۱ــ Paikuli, Herzfeld، جلد اول. برلن۱۹۲۴. صفحه۸۳.
۲ــ ایضاً فرهنگ لغات همان‌کتاب.صفحه ۱۸۰.

Bumhvatay ، مرکب ازکلمات بوم Bum یعنی زمین و Hvatay ، یعنی ارباب و مالك)، ارباب زمین نامیده می‌شود[1]».

از مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه‌گرفت‌که در دوره پارت‌ها، زمین به‌مالکی (روستایی آزاد) تعلق داشته که آنرا کشت و زرع می‌کرده است. چنین فردی (که مالك یك قطعه زمین محدود بوده) همانند اعضای جامعه روستایی، در فروش زمین خودآزاد بوده است. پوست نوشته‌های یونانی «آورمن» مؤید این مدعا می‌باشد. بدین ترتیب، ما شاهد پیدایش بعضی تغییرات درچگونگی مالکیت زمین (درسرزمین‌پارت) که از مالکیت اشتراکی به‌سوی مالکیت خصوصی پیش می‌رفته می‌باشیم. در جوار بخش محدودی از زمین‌که بدون تفکیك ازمجموعه اراضی اشتراکی به‌فروش‌می‌رفته زمین‌های خصوصی‌که منحصر به مالکین آنها یعنی «بوم هاوتی» متعلق بوده، وجود داشته است. تمام این حقایق، بازگو کننده نوعی توسعه تدریجی در روابط اجتماعی جامعه شرقی و تغییرات وارده درچگونکی مالکیت ارضی می‌باشد. روابط بردگی‌نیز، در مناطق بین‌النهرین و ایران غربی، مدتها قبل از گسترش حکومتهای یونانی ـ مقدونی‌ها ـ برقرار شده بود[2].

مطابق این اسناد، ملاحظه می‌شودکه بیشترخرده‌مالکین درنقاط دور دست‌شرق ایران ساکن بودند و معامله‌کنندگان خرده‌مالکینی هستند که قطعه زمینی محدود را خرید و فروش‌می‌کنند.

مورخین و اسناد تاریخی هریك از خرده‌مالکین، چه بزرگ و چه کوچك را عضو جماعت روستایی ثبت کرده‌اند که ازلحاظ سازمانی نمودار آنست‌که با دوران زمین داری اشتراکی در ناحیه موردنظر چندان فاصله دوری نداشته‌اند. ملکم کالج‌در موارد متعددی از روی اسناد باستان‌شناسی از خرده مالکین سخن می‌گوید از جمله می‌نویسد: بیشتر ساکنان شاهنشاهی همچون مالکان بزرگ و سرفها و خرده‌مالکان

۱ـ ایضاً صفحه ۱۵۴، Nyberg، «اسناد پهلوی‌آورمن» در Le Monde Oriental، جلد ۱۷ صفحه ۲۰۲.

۲ـ Pigulevskaia ـ تشکیلات اجتماعی سرزمین وشهرهای پارت. ترجمه منوچهربیات‌مختاری درنشریه خراسان و شاهنشاهی ایران.

و.... روزی خود را در زمین می‌جستند[1].

م.م. دیاکونوف می‌نویسد: «چرم نبشته‌های آورمن تاحدی درباره جماعتهای روستایی و اعضای آن درکشور پارت اطلاعاتی به‌دست‌می‌دهند. گرچه (خرده مالك) عضو جماعت روستایی آدمی آزاد و رسماً از آزادی نقل و انتقال برخوردار بوده، معهذا آزادی وی بسیار محدود بوده است. عضو جماعت روستایی (چون فئودال یا برده‌دار نبوده گذشته از اینکه آزادی محدودی داشته) در عین حال مجبور بوده در قطعه زمین خود زراعت کند و زراعت زمین مزبور وظیفه وی دربرابر دولت شمرده می‌شده واگر خرده مالك عضو جماعت از زراعت درآن زمین سرپیچی می‌کرد وسهم خراج خویش را نمی‌پرداخت، دولت وی را مجبور می‌کرد تا جریمه نقدی هنگفتی بپردازد. جریمه‌یی که تقریباً معادل هفت برابر قیمت فروش قطعه زمین مزبور بوده است. نیمی از این جریمه می‌بایست عاید خزانه شاهی شود و نیمی دیگر ظاهراً به صندوق جماعت روستایی پرداخته می‌شده. دولت باکمال دقت وسختی درامر وصول مالیات ارضی از اراضی جماعت خرده مالکین نظارت می‌نموده و میزان آنرا معین می‌کرده و همچنین در موضوع کار بیگاری که جماعات مزبور می‌بایستی انجام دهند سختگیر بوده است. وجوداین شیوه‌احتساب ونظارت‌دولتی، روستاییان عضوجماعات روستایی را به‌جماعات مزبور وابسته و مقیدی ساخت و آنان مجبور بودند وظایفی را که لازمه عضویت جماعات آزاد بود انجام دهند. اسناد آورمن حاکی از نفوذ روابط پولی ومعاملات‌ارضی درجماعات روستایی نواحی دورافتاده ایران عهد پارتها می‌باشد[2]».

محقق اخیر نیز به نوبه، ازروی اسناد آورمن، ازوجود خرده‌مالکین درنواحی دور افتاده ایران خبر می‌دهد. با مطالعه مطالب فوق به‌نظر می‌رسدکه دولت فئودالی اشکانی با سختگیری‌ها و محدودیت‌ها و بیگاریهایی که نسبت به‌خرده مالکین اعمال می‌کرده وجود آنان را به سختی تحمل می‌نموده و گویی سعی داشته تا آنان را نیز تابع شرایط فئودالی خود سازد.

۱ــ Malcolm College. The Parthians .(1967)

۲ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان.صفحه ۷۱-۷۲.

گیرشمن این منظور فئودالها را که از بین بردن خرده مالکین و منضم کردن زمین‌های آنان به‌املاك فئودالی خود بوده چنین توصیف می‌کند: « تحولاتی عمیق درحیطه فلاحت ایجاد شد. درایران دیده می‌شودکه به‌تدریج املاك کوچك ازبین می‌روند وتبدیل به‌املاك مالکان‌عمده (فئودالها) می‌گردند. اصولا دهقانان وخردمالکان استقلال خود را از دست می‌دهند و بیش ازپیش تحت فشار مالکان عمده (فئودالها) قرار می‌گیرند. خرده مالکان رسماً آزاد بودند اما آزادی ایشان نسبی بود . استفاده از زمین‌های خرده‌مالکین شاید ازاین‌نظرمفید بودکه‌مالك ثروتمندهم می‌توانست سنن مفید فلاحت را حفظ‌کند و از لحاظ علمی زمین‌ها را به‌کار اندازد، و هم ترقیات و تحولات طرق جدید را پیروی نماید واین امور برای یك دهقان (خرده‌مالك) بهیچوجه میسر نبود. این مزیت و سود به‌بهای انهدام بخشی ازآزادی توده روستاییان به‌دست آمد. درتعقیب این تحولات اختلافی ایجاد شدکه نظیرآن هرگز بدان شکل در جامعه ایرانی روی نداده بود و آن تقسیم جامعه مزبور بود به دو قسمت روستاییان و شهر نشینان،که هریك به شعبه‌یی مخصوص از اقتصادکشور تعلق داشتند، واز لحاظ شهر نشینی و ده‌نشینی‌طرززندگی خاصی‌رادارا بودند.بهای‌زمین‌ها افزوده شد واین‌افزایش به‌علت امنیت‌استقرارسرمایه‌صورت‌گرفت.برای‌خرده‌مالکان‌امکان نداشت‌که‌زمین‌های خود را حفظ‌کنندوبه‌ستیزه خود با مالکان‌عمده ادامه دهند. بدین وجه‌درکشورتحولی یافت و اکثریت‌آنرا خالصه‌های دولتی و املاك وسیع تشکیل دادند[1]».

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۸۶ و ۲۸۷.

املاك خالصه و وقفی

ازعمده‌ترین زمین‌های فئودالی‌املاك خالصه ووقفی‌بود. پرستشگاه‌هاهمچنانکه دوران هخامنشیان براملاك وسیع با روستاهای فراوان وسرفهای بی‌شمار تسلط داشته و فرمانروایی می‌کردند و سلوکیان و اشکانیان قلمرو آنان را محترم می‌شمردند.این زمین‌ها یا از طرف پادشاه و یا به‌وسیله بزرگان و فئودالها در هرجا به منظور جلب رؤسای روحانیون به‌پرستشگاه‌ها اعطامی‌شد.

ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: «پادشاهان سلوکی درباره واگذاری زمین مانند هخامنشیان رفتار می‌کردند. شاید فرض می‌کردند که زمین‌های پرستشگاه‌ها نوعی دیگر از عطیه شاهی می‌باشد». گرچه شاه‌گاه به‌لحاظ اهمیت سیاسی و حیاتی شهرها مجبور می‌شد همانطور که از زمین‌های خودو فئودالها، از زمین‌های پرستشگاه‌ها نیز به‌شهرهاواگذارکند وبه‌قول ریچارد.ن. فرای‌کمتردرپی‌آزار روحانیان‌وپرستشگاهیان برمی‌آمد. بااینحال همینکه زمین‌های پرستشگاه ازآن پرستشگاه بود وکشاورزانی‌که در زمین‌های آن‌کار می‌کردند می‌بایست باج آنرا به‌هیربد یاکاهن بزرگ بدهندنشانه حرمت حدود پرستشگاه‌ها و هیربدان بود. ولو اینکه‌آنان وظیفه داشتند آنچه را که گرفته‌اند به‌خزانه مرکزی بفرستند[1].

۱ـ ریچارد.ن.فرای. میراث باستانی‌ایران. صفحه ۲۳۰.

زمین‌های خالصه‌که عموما عبارت بود اززمین‌های مفتوحه ویا متصرفی‌تمامی به‌شاه تعلق داشت. در دوره سلوکیان تمام‌اراضی‌کشور به‌دوطبقه اساسی منقسم‌می‌شد به‌عقیده دیاکونوف اراضی پادشاه، اراضی شهری. اراضی پادشاه فوق‌العاده وسیع بود و قسمت اعظم اراضی دولت براساس حق‌تسخیر وتصرف اراضی به‌وسیله اسلحه، جزوهمین اراضی پادشاه درمی‌آمد. ضمناً مقدارمساحت اراضی پادشاه پایدار نمی‌ماند و پیوسته روبه‌کاهش می‌رفت. چه از این زمین‌ها ضرورتاًهم‌برای تأسیس شهرها وهم به‌کسانی که خدماتی نسبت به‌پادشاه انجام‌داده بودند سهم‌هایی به‌اقطاع‌داده‌می‌شد[1].

م. م. دیاکونوف درباره نحوه بهره‌برداری از املاك خالصه در عهد سلوکیان می‌نویسد: از لحاظ تسهیل‌کاردستگاه‌دولتی، برخی مؤسسات مختلط‌که در اراضی‌شاهی قرارداشته و شامل چند دهکده و ساختمان‌کشاورزی و اقتصادی بوده از طرف پادشاه به‌ملکیت مشروط اشخاص داده می‌شد وایشان موظف بودند ازلحاظ مالی واقتصادی در مجموع مؤسسات مزبور نظارت‌کنند. این اشخاص درمقابل‌کسب این‌حق‌مالکیت مشروط حق داشتند بدون پرداخت عوارض و مالیات از زمین‌های قابل زرع و باغ و بستانی که در اراضی مؤسسه مختلط مزبور به ایشان واگذار شده و همچنین از بردگان (سرفها) استفاده‌کنند. بهره مؤسسه مختلط مزبور (به‌استثنای آنچه از بخش خاص مالك مشروط به‌دست می‌آمد) به‌خزانه شاهی تحویل می‌شد[2].

درتمام دوره اشکانیان املاك خالصه بانوسانهای‌کمی همیشه به شدت ووسعت وجود داشته و هرچه بر قدرت پادشاه افزوده می‌شده این املاك بیشتر وسعت می‌یافته است. به‌خصوص در پایان دوره اشکانیان که شاهان در اثر قرنها سلطنت بیش از حد موقعیت خودرا ابدی می‌پنداشتند، مثل سایر فئودالهاکه زمین‌های خرده‌مالکین را از دستشان در می‌آورند به هرطریق بیش از پیش بر املاك شاهی (خالصه) می‌افزودند. همانطورکه برای خرده‌مالکین امکان نداشت‌که زمین‌های خود را حفظ‌کنند وبه‌ستیزه خود با مالکان عمده ادامه دهند، در دیگر زمین‌ها هم تحولی پیدا شد و اکثریت آنرا خالصه‌های دولتی و املاك وسیع تشکیل می‌داد[3].

۱ــ م. م. دیاکونوف. اشکانیان. صفحه۲۲۳. ۲ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان. صفحه ۱۹.
۳ــ گیرشمن. از آغاز تا اسلام. صفحه۲۸۷.

سازمان اداری و ساختمان شهر و ده

درباره تقسیمات داخلی ساتراپ‌نشین‌ها به‌شهرها و روستاها، از روی تعریف رسمی که در چرم نبشته‌های آورمن محفوظ مانده می‌توان داوری کرد. مطابق اسناد مزبور هر ساتراپ‌نشین به‌چندین هیپارخی تقسیم می‌شده (یکی از هیپارخی‌ها به نام «بای‌سیری Bayseyri» درچرم نبشته آورمن Ia- سطر ۷-۶ ذکر شده) و هیپارخی نیز به‌کوچکترین‌واحدهای اداری‌وارضی به‌نام «استاتما Statma» منقسم می‌گردیده که‌چند دهکده جزو آن بوده است.

سوای سازمان اداری شهر و ده حفریات باستان شناسی درباره تشکیلات مدنی وساختمان شهرهای دوره اشکانیان اطلاعات علمی دیگری به‌ما می‌دهد. مثلا شهرنسا که در زمان اشکانیان ترقی بسیارکرده بود و باستان شناسان شوروی طی حفاریهای خود آنجا را مورد مطالعه قرار داده‌اند برنقطه مرتفعی قرارداشته و مساحت ۱۸هکتار را اشغال می‌کرده و قلعه «شبر» دراین قسمت قرار داشته و این کهن‌ترین بخش نسا بوده است‌که زمانی تمام شهرنسا را تشکیل می‌داده. چون در زمان پارتها شهر «نسا» (که امروز در۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق‌آباد پایتخت ترکمنستان شوروی قرار دارد) توسعه پیداکرد و بخش اخیرالذکر به دژ داخلی مبدل شد و به دور آن حصار بلندی‌کشیدندکه‌فقط به‌توسطیك‌دروازه باخارج مربوط‌بود. دراین‌قلعه‌که مصرف‌آب

آن ازداخل تامین می‌شد سربازخانه‌ها و ادارات وکاخ مستحکم فرمانروا و معبد قرار داشت. خانه‌های مسکونی شهرگرداگرد این بخش مرکزی واقع بـود و این بخش نیز باحصار قطوری‌که برج‌هایی برآن تعبیه شده محصور گشته بود و این حصار نیز جز یك دروازه نداشت‌که درست درمقابل دروازه قلعه بود . به طوری‌که بین دو دروازه معبری وجود داشت که شارع شهر شمرده می‌شد. در این بخش مسکون شهرخانه‌های بزرگان پارت و بازرگانان و کوی‌های ویژه پیشه‌وران قرار داشت. بیرون این حصار دوم حومه شهرکه (روستانشین) و جنبه کشاورزی داشته وآن نیز با حصاری (گلی- چینه‌یی) به‌طول هفت‌کیلومتر، محصور بوده قرار داشت[1].

چنین بوده ساختمان عمومی شهر در تمام دوران تاریخ باستان و حتی بعد از اسلام و تا اوایل قرن اخیرکه بخش مرکزی را کهن دژ یـــا ارگ وبخش میانین را شهرستان وبخش بیرون شهر را «بیرون» می‌گفته‌اند. دورکهن دژ یا ارگ با حصاری سخت و دور شهرستان هم با حصاری دیگر احاطه‌می‌شده و اما اغلب اطراف«بیرون» هیچگونه دیوار وحصاری نداشته است.

خانه و وضع زندگی

طرز ساختمان خانه‌ها و وضع زندگی روستاییان را می‌توان از اطلاعاتی‌که به طورکلی ملکم‌کالج‌درباره دوره اشکانیان می‌دهد ضمناً دریافت. وی می‌نویسد: بیشتر خانه‌ها را چنانکه آمد ازخشت خام ومانند امروزه درپیرامون حیاط ساخته‌بودند. گچ و آجرکم به‌کار برده می‌شد. شبها بسیاری چراغهای روغنی می‌افـــروختند. به‌گفته ژوستن در خوراك امساك می‌کردند. سفالینه‌های اسباب بازی یا قلك پول باشکاف انداختن پول درسلوکیه پیدا شده است.

استرابون می‌نویسد: برای‌آنکه چوب‌مصرف نکرده باشند طاق ضربی‌می‌زدند. بخش مهم خانه درجانب جنوبی حیاط بود. بام‌مسطح بود وبا پلکانی‌که دریك‌جانب حیاط ساخته می‌شد بدانجا می‌رفتند. خانه‌های اعیانی ایـوان داشت و دو طبقه بود. اتاق‌های بالا برای صرف خوراك و خواب اختصاص داشت و چه بسا برای گریز از

۱ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان.صفحه ۶۳و۶۴.

تعفن طبقه‌کف زمین‌که درآنجا آشپزی انجام می‌شد و چاه‌هـــای مستراح و آب در آنجا بود[1].

خوش نشین‌های نظامی؟

درباره خوش نشین‌های دوران سلوکیان واشکانیان باید گفت‌که فعلا اطلاعی در دست نیست. اما قدرمسلم این است‌که درتمامی روستاها همچون دوره هخامنشیان و حتی زمان ما، خوش‌نشین با مشاغلی مثل: کاسب دکاندار، کفشدوز، نجار، بنا، حمامی، برزگر مزدور غیرصاحب نسق و... وجودداشته‌است. وفقط دردوره‌سلوکی‌ها به‌یك نوع‌تازه خوش‌نشین‌که مختص‌آن دوره بوده برخورد شد به‌نام مهاجرنشین‌های نظامی که م.م. دیاکونوف آنها را مهاجرنشین سلوکی خوانده است.

اینان برخلاف خوش‌نشین‌ها هریك ظاهرا دارای قطعه زمینی بودندکه روی‌آن کار می‌کردند. شاید این خصیصه در مرحله اول با تعریف خوش‌نشین منافات داشته باشد. اما آنچه سبب شدکه این مهاجران نظامـــی خوش‌نشین به شمار آیند نخست موقتی بودن اسکان‌آنها در روستاها بود باجا به‌جایی‌هایی متوالی‌گاه روی سیاستهای نظامی به‌منظور دل نبستن مهاجران نظامی به‌زمین ومردم محل، گاه به‌علت‌تغییرات هدفهای‌نظامی وگاه مراجعت آنان به‌موطن اصلی ویا عزیمت به‌نقاط دیگر. دوم‌آنکه زمین واگذاری به‌صورت اقطاع به‌جمع آنان درقبال انجام خدمات سربازی و جنگی در مواقع لزوم داده شده بود لهذا برآن‌قانوناً حق مالکیت نداشتند. سوم آنکه مثل سرف‌ها هم صاحب نسق نبودند بلکه در دهی نوبنیاد و نزدیك دهات مردم محلی ویا در یك‌ده مسکونی میان مردم‌محلی مناسباتی بازمین همچون برزگرمزدور خوش‌نشین داشتندکه مزدشان درآمد آن زمین در قبال خدمت نظام و رفتن به‌جنگ بود.

م. م. دیاکونوف می‌نویسد: «در اراضی پادشاه روستاهایی از مهاجرنشین‌ها (کاتویکی‌ها) که افراد نظامی بودند به وجود می‌آمد. این مهاجران سهمی از زمین (کلر) دریافت می‌داشتندکه مجبور بودند خدمت نظام انجام دهند[2].

۱ـ Malcolm College. The Parthians. V. 1967.

۲ـ تاریخ ایران باستان. صفحه ۲۴۴.

مالیات

منبع اصلی وصول مالیات در هردوره از طریق روستاییان بود، و آگاهی‌هایی هم‌که منابع موجود به‌طورکلی دراین باره به‌ما می‌دهند موضوع مالیات اکثراً شامل روستاها می‌گردید. ممر مالیات در دوران سلوکیان وسپس اشکانیان از همان راه‌های شناخته شده ازمنه پیشین بود چنانکه نـــه کم اهمیت‌ترین و نه پـــر اهمیت‌ترین آن می‌توانست قابل تعدیل و گذشت باشد.

در دوره سلوکیان وضع باج ومالیات به‌احتمال قوی برپایه روش‌هخامنشیان استوار بود، جزچند تغییر جزیی،شهربانهای سلوکی‌وظیفه داشتندکه مالیات زمین را ازمالکان بزرگ‌گرد آورند واین‌نحوه وصول نیزبرهمان اساسی‌قرارداشت‌که داریوش اول گذارده‌بودکه مبلغ مقطوعی برهراستان‌تعلق می‌گرفت. به‌عقیده ریچارد.ن.فرای مالیات مقرر پرداخت می‌شد و مالیات سرانه نمی‌گرفتند. در این وصول مـالیات نیز راه و رسم گردآوری آن درمراکز روستاها و هرجا متفاوت بود[1].

همچنین ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: اسکندر به‌کارهای‌مالی اهمیت بسیارمی‌داد ولی فرصت سامان دادن آن‌را نیافت. وی برخی نابسامانی‌های کار مالیات را به‌ویژه آنچه مربوط به‌گردآورندگان آن و درازدستی ایشان برروستاییان بود اصلاح کرد.

۱ــ ریچارد.ن. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۲۲۸.

در بسیاری موارد برآوردکنندگان یا ناظران جدیدی گماشت[1].

اما م.م. دیاکونوف‌بانظرعمومی‌تر عقیده داردکه مالیات سرانه‌هم اخذ می‌شده است وبه‌نظرمی‌رسد عقیده محقق اخیر بردوره سلوکیان اشتمال تام دارد چرا که این مالیات از دیرباز معمول و همیشه مطمع و مطمح نظر بوده و در مواقع غیرعادی و اعیاد ویا مطابق شرایط خاص شغلی مالیات‌دهندگان به‌عنوان امری مقتضی‌و قاعده‌ای مبرم برقرار بوده است.

م.م. دیاکونوف می‌نویسد: «عایـــدات خزانه راتنها درآمد سالیانه اراضی تشکیل نمی‌داد بلکه انواع‌عوارض ومالیاتهای دیگر نیزتحت عنوان‌کلنی (مالیاتهای شاهی) از مردم اخذ می‌شدکه درسراسرکشور سلوکیان یکنواخت بود. از جمله این مالیاتها«مالیات تاج Stefanitixos foros» است (از متن سند معلوم نیست‌به‌معنی «تاج‌عروس»یا «مالیات عروسی» یا «مالیات» شاهی است؟) و مالیات نمك و مالیات سرانه، مالیاتی برای بردگان و....»

مردم روستایی اراضی اطراف شهرهای پولیسی، مرتباً به‌خزانه شهر مالیات می‌دادند و از محل مالیات‌های دایمی مزبور بخش اعظم مالیاتی‌که شهر مـــی‌بایست به‌خزانه شاهی تأدیه کند پرداخته می‌شد. بخش‌دیگر مالیات را مالیاتهای شاهی ـ که پیشتر از آن یادشد‌تشکیل می‌دادوبیشتراین مالیاتها از افراد خارج از جماعت‌پولیس (یعنی مردم عادی شهر و روستاییان) ـ که به‌مراتب بیش از افراد رسمی بودند اخذ می‌گردید. بدین منوال افراد ممتاز پولیس منافع سرشاری از بهره‌کشی مردم روستای اطراف (مربوط به‌شهر) وهمچنین افراد مسلوب‌الحقوقی‌که در درون شهر مـی‌زیستند به‌دست می‌آوردند[2].

ملکم کالج می‌نویسد: خـــراج زمین را گویا استانداران جمع مـــی‌کردند وبه‌خزانه کشور می‌فرستادند. در صورتی‌که جمع‌آوری اقسام دیگر خراج از مالیات و عوارض و مالیات بندگان و.... از وظایف تحصیلداران خاص شاهی بود. شهرها مالیات خود را جمع‌آوری می‌کردند و جداگانه می‌فرستادند. عوارض و غنایم جنگی

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۲۱۵.
۲ ـ اشکانیان. صفحه ۲۰.

بردرآمدهای شاهی افزوده می‌شد. در اسناد سلوکیه از انواع مالیات برنمك و فروش برده و حمل ونقل بر رود و مانند آنها سخن رفته است. از شواهد و مدارکی که در تلمود آمده چنین می‌نماید که یك خراج زمین ، با سرانه‌یی (که طبقات بـــالا از آن معاف بودند) وصول می‌شد. شهرها همچنان جداگانه عمل می‌کردند. هرگاه کسی دریك‌شهریا روستا نام‌نویسی می‌شد دیگر همواره مالیات خود را از آن طریق می‌پرداخت. هرگاه این منابع درآمد برای هزینه‌های‌خزانه‌داری شاهی ناکافی‌شناخته می‌شد پیوسته دست به‌وضع عوارض خاص می‌زدند[1].

گیرشمن می‌نویسد: در دوره سلوکیان مالیات براراضی شاهی، شهرها، معابد، سربازان، قبایل یا اشخاص، توسط گروهی از عمال رسمی دولت‌جمع‌آوری می‌شد و قسمت‌اعظم‌روش اخذمالیات‌ازهخامنشیان‌به‌ارث‌برده‌شده‌بود.امانحوه‌کارآن‌مشخص‌تر بود و برای شاهان درآمد بسیاری را تأمین می‌کرد. شاهان سلوکی مانند انتیوخوس سوم و انتیوخوس چهارم، هنگامی‌که دچار مشکلات مالی می‌شدند ازغارت ثروتهای معابد به‌عنوان اینکه به‌حکم سلطنت همه این ثروتها متعلق به‌شاه است خودداری نمی‌کردند[2]. معلوم است ارباب‌معابد هم به‌جبران این‌گونه زیان هرباربرشدت استثمار بر روستاییان وابسته می‌افزودند.

هرقدرفاتحان سلوکی می‌کوشیدند تادولت خودرا دوام بیشتری‌بخشند دستگاه بیت‌المال موحش‌تر وزندگی‌مردم سخت‌ترمی‌گردید. مالیات‌وعوارض برافراد، منازل، چهارپایان، مزرعه، باغ، تولد، ازدواج و مرگ تعلق می‌گرفت[3].

در دوره اشکانیان علاوه برمالیات معمول، مالیات سرانه نیز بیش از دوره سلوکیان رواج داشت و فقط وابستگان و خدمتگزاران دولت از آن معاف بودند. به همین‌لحاظ است‌که ریچارد.ن. فرای‌مالیات سرانه دوره سلوکیان را درمقایسه با این دوره نادیده گرفته است.

ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: در دوره اشکانیان (آن طورکه از بررسی تلمود

۱ــ .Malcolm College. The Parthians .V.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۲۴.
۳ــ همان کتاب. صفحه ۲۳۸.

برمی‌آید) یك باج زمین‌یا مالیات‌ارضی برقرار بودبه‌نام «طسقا Tasga » وباجی دیگر به‌عنوان سرانه به‌نام « کرگه Kerage». اگرکسی نمی‌توانست باج (مالیات) خود را بپردازد، ملك او به‌پادشاه باز پس داده می‌شد. (البته این قاعده در املاك خالصه معمول بوده است). هرکس می‌توانست خویشتن یا خانواده خویش را به‌کسی که پرداختن باج او را بپذیرد بفروشد، بزرگان، سربازان، روحانیون یا دبیران در دوره اشکانی از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند. از اینها گذشته مالیاتهای دیگری معمول بود مانند مالیات بیگاری[1].

م.م. دیاکونوف ضمن شرح نحوه اخذ مالیات در این دوره به‌مورد مالیات بیگاری نیز اشاره کرده می‌نویسد: جماعت روستایی فی‌نفسه وظیفه «واحد مالیات دهنده مادون» را ایفاء می‌نموده. دولت با کمال دقت و سختی در امر وصول مالیات ارضی از اراضی جماعت نظارت می‌نموده و میزان‌آن را معین می‌کرده وهمچنین در موضوع‌کار بیگاری که جماعات مزبور می‌بایستی انجام دهند سختگیر بوده است.

دولت در وصول مالیات زمین‌های مزروعی آنقدر سختگیر و بی‌انعطاف بوده که اگر خرده مالکی سهم خراج (مالیات) خویش‌را نمی‌پرداخت دولت او را مجبور می‌کرد تا جریمه‌نقدی‌هنگفتی بپردازد.جریمه‌یی‌که تقریباًمعادل هفت‌برابرقیمت فروش قطعه زمین مزبور بود.

در دولت پارت (اشکانی) نیز مانند دیگر دولت‌هایی که تحت نفوذ و فرهنگ ومدنیت یونانی بوده‌اند ـ برای محاسبه دقیق وصول مالیات وباج (مالیات سرانه) ـ وصولی‌ها در اداراتی که درعین حال جنبه دفترخانه و بایگانی داشتند، ثبت می‌شد. (این وظیفه را در شهرها «خرماتیستریاـها Xrematisterta» و یا «خرئوفیلاکیا ـ ها Xreopilakia)» انجام می‌دادند ودردهکده‌هایی‌که به‌شهرها وابسته نبودند،کارمندان مربوط استاتم‌ها که نازلترین واحد اداری و ارضی ساتراپ‌نشین بودند، این نقش را ایفا می‌نمودند. (اسناد اورمن یا اورامان در استاتم تنظیم شده بود).

در قسمتی از بایگانی نسا که منتشر شده مطالبی درباره مالیات منظمی که از تاکستانهای واقع در اراضی شاهی وصول می‌شده مندرج است. بخش‌های زیر جزو

---

۱ ـ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۱۵ ـ ۳۱۶.

اراضی شاهی بوده: زمین‌های «آپادانك Apadanak» یا زمین‌های اختصاصی درباری، زمین‌های متعلق به‌معابد «آیزان Ayazan»و شاید زمین‌هایی که برای تأمین مخارج مراسم مذهبی، پس از مرگ شاهان پارتی اختصاص داده شده بود، زمین‌هایی‌که برای تأمین‌معاش ومخارج‌مرزبان وساتراپ ورئیس مادون «دیزپت Dizpat» بوده وهمچنین شاید اراضی جماعت‌های روستایی که جزو اراضی شاهی بوده. همه این زمین‌ها در اسناد مزبور ـ برحسب نوع مالیاتی که از آنها مأخوذ می‌گردیده ـ به‌عنوان اراضی در«اوزبری Uzbari» یا«پتباژیك Patbazik» مشخص‌گشته‌اند. دراین اسناد به‌وجوهی که اشخاص معاف از مالیات مزبور می‌پرداخته‌اند اشاره‌شده است[1].

۱ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان. از صفحه۷۱تا ۷۳.

گروه‌های مختلف اجتماعی دیگر.....

درباره طبقات اصلی اجتماعی دوره اشکانیان سخن رفت. اکنون برای آنکه از طومارناگفته‌های‌این‌کتاب کاسته شود به‌معرفی دارندگان مشاغل و گروهای‌مختلف اجتماعی‌دیگرپرداخته می‌شود، گرچه‌آشکارا براثرناچیزی مدارك عاری‌ازجامعیت به‌نظر می‌رسد. پادشاه و درباریان، هیئت حاکمه در رأس و سپس کارگزاران دولت، مغ‌ها، افراد ارتش، بازرگانان و... بدین شرح است:

پادشاه و درباریان

مقام پادشاه در میان درباریان و اشراف طبعاً شامخ بود. در موقع مجالس میهمانی‌شخص‌شاه‌میزی‌جداگانه‌داشت وآنرابرجای‌بلندتراز‌محل‌میزمدعوین‌می‌گذاردند وکسی از دوستان شاه برسر آن میز نمی‌نشست. نزدیکان شاه خیلی پایین‌تر بر زمین می‌نشستند و از سفره شاه به‌آنها غذا می‌دادند. قراولان مخصوص، وزراه وآجودانها در اطراف شاه می‌ایستادند. در این انتظارکه به‌یك اشاره فرمانهای شاه را فوراً اجرا کنند.

شاه برتختخواب زرین می‌خوابید واحدی مجاز نبود بربستری که از زر باشد بخوابد. (یوسف‌فلاویوس. کتاب ۲۰. فصل ۳. بند۳). یکنفر بیگانه نمی‌توانست شاه

را ببینند، مگرآنکه آمدن چنین شخصی نزدشاه لازم مـــی‌شد. آنگاه صاحب منصبی مخصوص او را نزدشاه می‌برد. در این موقع می‌باید آن شخص هدیه‌یی به‌شاه تقدیم کند و در ازای آن شاه هم هدیه‌یی به‌او می‌داد. درمواردی‌که شاه می‌خواست عنایت مخصوص خود را بنماید انتخاب هدیه را به‌خود شخصی که مورد عنایت بود واگذار می‌کرد. (فیلوسترانوس. کتاب ۱. بند ۲۸ و۳۴).

شاهان اشکانی ییلاق و قشلاق می‌کردند. عده ملتزمین آنها خیلی زیاد بود. چنانکه گاهی آذوقه کم می‌آمد. (استرابون. کتاب ۱۱. فصل ۹. بند ۱). همیشه یکی از زنان شاه ملکه به‌شمار می‌آمد. ایـــن ملکه از زنان پارتی و در اکثر موارد از میان شاهزاده خانمهای اشکانی‌انتخاب می‌شد. ملکه به‌ندرت دختریکی ازپادشاهان دست‌نشانده بود (استرابون. کتاب ۱۱. فصل ۱۳. بند ۱).

شاهان اشکانی هنگام جلوس قیصرهای روم، سفیری برای تبریك به‌روم می‌فرستادند. درصورت لزوم مذاکره درامری با خود قیصر، ازطرف شاه سفیر مخصوص با نامه به‌روم می‌رفت و نامه را داده عندالاقتضا توضیحاتی می‌داد ولی مجاز نبود چیزی برمفاد نامه بیفزاید یا از آن بکاهد.

وقتی سفیری ازخارج به‌دربار اشکانی می‌آمد سعی داشتند او را درعین‌آسایش از سرحد به‌پایتخت برسانند وبانهایت احترام ازاو پذیرایی‌کنند. شاهان اشکانی‌بسیار مقید بودندکه مقام سفیرشان درخارج کاملا رعایت شود. مثلا فرهاد دوم سفیر خودرا برای آنکه جایش رابه‌مأمور سنای روم‌درآسیای صغیرداد ووی‌بالای دست او نشست، کشت[1].

هیئت حاکمه

اعیان و اشراف پارتی خیلی متنفذ بودند. اینان فئودالهایی بودند به قـــول مشیرالدوله دارای املاکی وسیع‌که در اراضی‌شان زندگی می‌کردند. مجلس اعیان از آنهاتشکیل می‌شد، آنها درمجلس مهستان هم‌نفوذ زیاد داشتند وحکومت شاه‌اشکانی را محدود می‌ساختند. به همین جهت است که گـویند اقتدار و نفوذ اعیان و اشراف

۱ــ ایران باستان. قطع جیبی. جلد نهم. صفحه ۲۶۵۹و ۲۶۶۰.

پارتی بیش از اقتدار اعیان و اشراف هرپادشاهی بودکه در مشرق سلطنت‌کرده است. مقام اعیان و حقوق آنان موروثی به‌نظر می‌آید.

مشیرالدوله می‌نویسد: عضویت مجلس مهستان چیزی نبودکه برحسب‌میل‌شاه اعطاء شده باشد بلکه مبنی برحقی بود که طبقه اعیان داشت و ممکن نبود آن را از این طبقه سلب‌کرد. چون این مجلس شاه را انتخاب می‌کرد در مواقع لزوم‌هم او را تغییر می‌داد. اعیان مورد ملاحظه واحترام شاهان اشکانی بودند. به‌علاوه باید درنظر داشت‌که اعیان قوت و قدرت مادی و نظامی هم داشتند. زیرا هرکدام از آنان دارای عده‌یی سوار و اشخاص جنگی بودند و این سواران درموقع جنگ مورد استفاده قرار می‌گرفتند. راست است که شاه هم دسته‌یی برای حفاظت خود داشت و مستحفظین و قراولان او می‌توانستند از عهده سواران وطرفداران اعیان و اشراف برآیند، ولی‌در این موارد اعیان به کمك یکدیگر می‌آمدند تا حقوق و منافع‌شان محفوظ بماند. این ترتیب را با چنین شدت‌نه در دوره مادی‌ها می‌بینیم، نه در دوره هخامنشیان و نه در ادوار دیگر تاریخ ایران، چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام.

اعیان پارتی به‌اعمال شاه نظارت داشتند و در امور دولتی دارای رأی بودند. این وضع معایبی داشت و محسناتی نیز. عیب این بود که اقتدار اعیان گاهی باعث برخوردهایی بین این طبقه و سلطنت می‌گردید و جنگهای داخلی پیش می‌آمد. حسن آن استحکامی بودکه استقلال این‌طبقه به‌دولت پارت می‌بخشید وآنرا دربرابردشمنان داخلی وخارجی با ثبات می‌ساخت، زیرا در این موارد فقط منافع شاه در خطر نبود، بلکه اعیان هم از هستی ساقط می‌شدند. بنابراین استقلال دولت پارت استقلال خود آنها بود و هرکوششی که برای حفظ استقلال دولت خود می‌کردند نفعش عاید خود آنها می‌گشت.

بنابراین جای حیرت نیست که دولت پارت تقریباً پنج قرن در برابر آنهمه فشارهای خارجی از طرف مشرق و مغرب ایستاد، درحالی هم‌که درنهایت ضعف بود باز لژیونهای رومی را تار ومار می‌کرد و غرامتی سنگین ازقیصر روم می‌گرفت[1]

۱ــ ایران‌باستان. صفحه ۲۶۸۴.

کارگزاران دولت

روش اداره دولت اشکانی مانند دولت هخامنشی وسلوکی بود. یعنی شاه‌کسی را که طرف اعتمادش واقع می‌شد به‌خود نزدیك می‌داشت وکارها را به‌او رجوع می‌کرد. او هم‌کارکنان دولت را به‌نظر خود و با تصویب شاه انتخاب‌کرده، هرزشته از کارها را به‌کسی می‌سپرد و اینان وظیفه داشتند با دستور و تحت نظر وزیر اعظم‌کار کنند.

اداراتی‌که کارکنان دولت در آن کار می‌کردند عبارت از دفترخانه سلطنتی، اداره جنگ، اسلحه‌خانه، مالیه یاخزانه، چاپارخانه، ضرابخانه، ریاست تجار وکسبه و اداره‌گمرك بود.

درسرحدات، گمرکخانه‌یی بودکه کارمندانی انواع کالاهای صادراتی ووارداتی را به آنجا، درکتابچه‌هایی که مخصوص این‌کار بود ثبت می‌کردند و کارمندانی هم بودند که در شهرهای بزرگ مواظب ورود اشخاص خارجی بودند و اسامی آنها را ثبت می‌کردند و دروازه‌بانهایی هم بودندکه این امور راگزارش می‌دادند[1].

شهربانان پایه‌دستگاه اداری اشکانیان را تشکیل می‌دادند. درنسا گویا مرزبان بالاتر ازشهربان و فرودست یعنی‌کدخدای یك (روستای بارودار‌بود)[2].

در دوره اشکانیان هم مثل دوره هخامنشیان اشخاصی در تمام مملکت بودند که‌آنها را چشم‌ها وگوشهای شاه می‌خواندند واخباری راکه لازم‌بود به‌اومی‌رساندند.

پلیس راه

دراین دوره‌هم نظر به‌اهمیت تجارت وامور نظامی به‌امنیت و تشکیلات راه‌ها توجه خاص می‌شد. کارکنان و ماموران زیادی در کاروانسراها و چاپارخانه‌ها و مهمانخانه‌های راه‌ها مراقبت داشتند. اسنادی‌که در «دورا» کشف شده وجود دستگاه پلیس‌سوار بیابان‌را اثبات می‌کند. اشکانیان به‌وسیله‌همین پلیس سوارمنازل‌کاروانها و ایستگاه‌های دارای اسبان یدکی را ـ که برای نقل و انتقال سریع به‌کار می‌رفت‌ـ

۱ــ فیلوسترانوس. فصل۱. بند۲۰ و۲۷. نقل مشیرالدوله صفحه ۲۶۶۲و۲۶۹۷

۲ــ ریچارد. ن. فرای. میراث باستانی ایران. صفحه ۳۱۳.

پاسداری می‌کردند[1].

افراد سپاهی

در دوره اشکانیان از سپاه دایمی دوره هخامنشیان که عده‌اش به ده‌هـــزار نفر می‌رسید و سپاه جاودان نام‌داشت خبری نیست. سپاه دروقت جنگ جمع‌آوری‌می‌شد و حال قشون چریك را داشت. معلوم است برج و باروهای پایتخت و اقامتگاه‌های سلطنتی و دژهایی‌که اهمیت نظامی داشت و دربندها ازاین قاعده مستثنی بود ودایماً نگهبانانی ازآنها پاسداری می‌کردند.

سپاه چریك پارتی از دوگونه افراد تشکیل می‌شد. سواره و پیاده. به پیاده‌نظام اهمیت نمی‌دادند و دیده نمی‌شودکه این‌گونه افراد درجنگی‌کاری کرده باشند. اینها درسپاه برای خدمت داخل می‌شدند ودرپس صفوف جنگ به‌نگهبانی محل‌ها وخدمات افراد سواره نظام وامور دیگر به‌کار می‌رفتند و عده‌شان هم خیلی‌کم بود

اما سواره‌نظام اهمیت فراوان داشت و باید گفت سپاه به‌معنی واقعی‌را تشکیل می‌داد. سواره نظام به‌دوقسمت اساسی تقسیم شده بود.

سواران سنگین اسلحه و سواران سبك اسلحه. اولـی برای جنگ تن به تن با دشمن تدارك شده بود و اسلحه تعرضی و دفاعی داشت. اسلحه دفاعی عبارت بود از زرهی بلندکه به‌زانو می‌رسید،کلاهخودی از آهن، نیزه ضخیم و محکم و بلند، تیرو کمان وشمشیری دو دمه شبیه قمه. این سلاح وقتی به‌کار می‌رفت که با دشمن دست به گریبان می‌شدند. سوارهای سنگین اسلحه اسب‌هایشان را هم با زره یا برگستوانی از چرم مسلح می‌ساختند.

اما سواره‌نظام سبك اسلحه نه‌کلاهخود داشت، نه‌زره و نه برگستوان. اسلحه اصلی و تعرضی‌شان منحصر به تیر وکمان بود. این دسته به این منظور چنین وضعی داشتندکه سبکبار و چست و چالاك باشند. به خصوص پارتی‌ها به خاطر این سواران سبك اسلحه وکماندارکه با روش تیربارانهای ضمن جنگ وگریز، دشمن را تار ومار

۱ــ ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه ۲۸۶.

می‌کردند، شهره روزگار شده‌اند[1].

مغ‌ها

شغل مغ‌ها منحصر به امور مذهبی نبود بلکه بسیاری از آنها طبیب، مدرس، معلم و منجم و سالنامه نگار بودند. مغها به‌سه‌درجه تقسیم می‌شدند و لباس سفیددر در برمی‌کردند.

استرابون گوید: روحانیون این زمان را حافظین آتشکده می‌نامیدند. این‌لفظ ترجمه (آثروان) یا به‌پارسی‌کنونی آتش‌بان است[2].

مغ‌ها یامجوسان دراین زمان درجاهای مختلف ایران مراسم پرستش اهورامزدا و یا دیگر خدایان‌کهن آریایی را با آیین‌های متعدد دیگر اجرا می‌کردند.[3]

مغ‌ها رابیشتر منابع‌کهن یونانی ورومی نماینده دین ایرانیان شمرده‌اند.اینان آیین‌های زناشویی وبه‌خاك سپردن ومانند اینهارا انجام می‌دادند وخدایان گوناگونی را خدمت می‌کردند که مهمترین ایشان اهورامزدا بود کـــه برابر است با دو خدای میترا و آناهیتا[4].

بازرگانان

تجارت باکشورهای خارجی به‌توسط بازرگانان به‌عمل می‌آمد و کالاهایی که به روم می‌رفت عبارت بود از پارچه‌های گوناگون، ادویه، قالی، قالیچه وپارچه‌های ابریشمی. پارچه‌های ابریشمی ایران را زنان اشراف رومی خیلی استعمال می‌کردند. پلین گویدکه قالیچه‌های ایران از رنگ‌های مختلف به قیمت‌هـــای گزاف فروخته می‌شد و زینت قصرهای رومی بود.

در میان‌کالاهای ایران‌که به روم می‌رفته، نام صمغ، کتیرا و جگن معطر نیز

۱ــ میراث‌باستانی ایران. صفحه۳۱۶ وتاریخ‌ایران‌باستان‌مشیرالدوله. صفحه ۲۶۶۴و۲۶۶۵.
۲ــ ایران باستان. صفحه ۲۶۹۲.
۳ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۲۰.
۴ــ همان‌کتاب صفحه ۳۲۲.

برده شده است[1].

در سرزمین ایران مراکزی برای متخصصین تجارت ترانزیت، دلالان، مأموران همه نوع حمل و نقل، رهبران کاروانها و تشکیلات دریانوردان ویژه حمل و نقل دریایی تشکیل گردید. بازرگانان ایرانی به‌صدور کالاهای دیگر از پوست، پوستین، منسوجات، اشیاء چوبی، چهارپایان، پرندگان، برنج، جواهرات، قیر معدنی و روغن معدنی به‌شرق و غرب مبادرت می‌کردند[2].

کارگران

از وضع زندگی و خصایص اجتماعی کارگران هم مانند صاحبان مشاغل گروه‌های اجتماعی که نامبرده شد براثر کمبود مدارك اطلاعی به دست نیامد. اما تولیداتی مثل قالی و قالیچه، انواع پارچه‌ها و پوستین‌ها و مصنوعات چوبی از وجود کارگران متخصص در امور رشته‌های صنعتی ساده به‌ما آگاهی می‌دهد، پلوتارك ازشهرت اسلحه مرو که به‌دست صنعتگران ایرانی ساخته می‌شده خبر می‌دهد[3]. کوزه‌گران، سازندگان ظروف سفالین و مجسمه‌های گلین از بیشترین کارگران پیشه‌ور بودند. اینان در کارگاههای خود برای اشخاص بالغ تابوت سفالین و برای کودکان خمره می‌ساختند. کارگران ظروف و جامهای سفالین را به‌رنگ آبی یا خاکستری لعاب می‌دادند[4].

هنرمندان

در ایران دوره اشکانیان تئاتر رواج داشت. در کاوش‌هایی که شده بازمانده تئاترها و نوعی ماسك که در نسا به‌کار می‌آمده پیدا شده است. احیای آرایش‌های رنگارنگ از هنر پارتیان است. دراین دوره مجلس‌هایی از شکار و میهمانی و جنگ و قربانی با نقاشی مجسم شده، در ساختمانهای پارتی گنبد و حایل آن و ایوانهای

۱ـ پلین. تاریخ طبیعی. کتاب ۱۱ بند ۲۳ و ۲۹.
۲ـ ایران از آغاز تا اسلام صفحه ۲۸۵.
۳ـ همان کتاب، همان صفحه.
۴ـ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۸۳.

سرپوشیده که درمرکز ساختمان بودونقاشی‌های دیواری وپیکرسازی به‌وسیله‌هنرمندان به‌کار رفته است[1].

یکی از خصایص‌هنرمندان ایرانی عهد اشکانیان‌قرینه سازی شدید است که آنرا در عهد هخامنشیان نمی‌بینیم. مهمترین نمونه‌اثر هنرمندان این دوره مجسمه مفرغی است که در «شمی» به‌دست‌آمده،نقوش برجسته کار هنرمندان‌کمتر از هنرغربی متأثر می‌باشد. هنر پارتی الهام بخش دیگران شد ولی به نوبه خود از آنان ملهم گـردید[2].

می‌توان گفت که هنرمندان در رشته موسیقی با وسایلی چون ساز و ضرب یك نوع موسیقی داشتند. ولی از این آلات موسیقی پیداست که موسیقی‌شان خشن بوده، زیرا در ضیافت‌هـا فقط نی وتنبور می‌زدند و گاهی هم درضمن نواختن می‌رقصیدند. بنابراین موسیقی‌شان بیشتر موسیقی ضربی بوده (هـرودیان. کتاب ۴. بند۲۰) . این نویسنده رومـی گـوید که یك آلت موسیقی نیز داشتند موسوم به «سام بوکا» ولـی نمی‌گوید که شبیه چه آلتی بوده. شاید لفظ دنبك پس از تصحیف رومی‌ها سامبوکا گردیده است.آوازهایی‌داشتندکه‌نثرمرسل‌نبوده‌وآوازه خوانهاآنها را می‌خوانده‌اند[3].

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۱۷ و۳۱۹.
۲ــ ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه ۲۷۸تا۲۸۰.
۳ــ تاریخ ایران‌باستان. مشیرالدوله. صفحه ۲۶۹۹.

دین و عادات و اخلاق

تثلیث اهورامزدا، مهر، ناهید که در زمان هخامنشیان پرستش می‌شد، در زمان اشکانیان نیز مورد توجه و دین عمومی و یحتمل دین رسمی بوده است و اگرما متونی مؤید این امر در ایران نداریم، مدارك‌کتبی مثبت دلیل وجودآن در ارمنستان به‌دست آمده است. زیرا تاریخ‌نویسان قدیم آن کشور، نام معابد دارای سه قربانگاه ویژه این سه‌خدا (اهورامزدا، مهر، ناهید) را که به‌اسم یاد شده‌اند نقل کرده‌اند.

دراین دوره ناهید ظاهراً بیش ازدوخدای دیگرمورد توجه بوده ومعابد بسیاری از او درسراسر ایران وجود داشته، مثلاً تیرداد اول درشهر ارشك دریك معبد آناهیتا تاجگذاری کرد. در همدان مقر تابستانی شاهان اشکانی معبدی از ناهید برپا بود که آنتیوخوس سوم‌آنراغارت‌کرد. همچنین‌درکنگاور، الیمایی، شوش، استخر، شیز.... معابد آناهیتایا ناهید مرجع عام بوده‌به‌قول بعض ازمورخین ودانشمندان،آتش‌پرستی مخصوصاً به‌این الهه وابستگی داشته است.

تحقیقات‌جاری درباره سنت‌های دینی وعملیات باستانی‌می‌رساند آیین زرتشت دراین دوره اهمیت چندانی نداشته ومردم ایران همچون دوره هخامنشیان (چنانکه در بخش سوم آمد) سه ربةالنوع نامبرده را می‌پرستیده‌اند[1].

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۲۶۹ و ۲۷۰.

اما قوم پارتی قبل ازآمدن به‌ایران اجدادشان‌را می‌پرستیدند. صورت یا هیکل آنها را ساخته در خانه‌هاشان با مراقبتی مخصوص نگهمیداشتند و به‌قدری به‌آن علاقه‌مند بودند که حتی زمان مسافرت وجا به‌جایی هم نمی‌توانستند از هیکل‌های اجدادی دور بمانند.

هرودیان‌مورخ رومی درکتاب ٦. بند ۳۰ می‌نویسد: ابتدا بزرگترین خدایان پارتی‌مهروماه بودند. خورشیدرا موقع‌طلوع ستایش می‌کردند. درمعابدشان برای او قربانی می‌دادندونیازمی‌نمودند. مهریا خدای‌آفتاب‌حامی خانواده سلطنت وهیکل‌های اجداد دانسته می‌شد. پس از اینکه اشکانیان (پارتی‌ها) هرمزد پرستی را پذیرفتند، مهر و ماه یاران هرمزد به‌شمار آمدند[1].

با این وصف در اسنادی‌که در نسا به‌دست آمده با بسیاری از نامهای زرتشتی برمی‌خوریم ومی‌بینیم در اینجا سالنامه زرتشتی به‌کار می‌برند[2] که معلوم می‌شود درآن ناحیه دین زرتشتی رواج داشته است.

م.م. دیاکونوف می‌نویسد: سلاطین پارت زرتشتی واقعی نبودند، همچنانکه توده مردم ایران زرتشتی نبودند. وجود پرستش اهورامزدا وکاهنان مغ را نمی‌توان هنوز درآن زمان نشانه زرتشتیگری به‌صورت‌کیش دولتی دانست. حدس زده می‌شود که درآغازچند مذهب‌که هریك خود را وابسته به‌زرتشت می‌دانستند وجود داشته‌اند.

در ایران ضمناً زروانیزم رایج بوده و پیروان کیش زروان معتقد بودند که اهورامزدا و اهریمن ـ منشاء خیروشر ـ دو برادر متساوی‌القوه وفرزندان پدر و خدای اولین یاه‌زمان بی‌کران»ـزروان ـ می‌باشند. میترا بعدها درکیش اصلی زرتشتی مورد اقبال فراوان قرارگرفت و تعلیم مذهبی خاصی پدید آورد[3].

از علل اعتقاد همگانی ایـــرانیان به‌آناهیتا، وابسته دانستن این الهه به‌امور کشاورزی است. آناهیتا بودکه با نزول باران زمین‌ها را بارورمی‌کرد وبه‌کشتزارها و باغها و بوستانها برکت می‌بخشید. زایمان زنان را آسان و شیر پستانها را پاك

۱ــ موسی خورنی. تاریخ ارمنستان. کتاب ۲. بند ۷۴. نقل مشیرالدوله. صفحه ۲٦۸۸.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۲۸۲.
۳ــ اشکانیان. صفحه ۱۲۴و۱۲۵.

می‌کرد وبه‌گله‌ها و رمه‌ها می‌افزود.

خورشید (مهر) از آن روی پرستیده می‌شدکه مردمان را از ظلمت‌های سیاه شب و سرماهای فرساینده وکشنده زمستانها رهایی می‌بخشید.

اهورامزدا به‌سبب آنکه خدای دلهای نیك، اندیشه نیك، گفتار نیك وکردار نیك دانسته می‌شد.

در زمان اشکانیان مزداپرستی جنبه فلسفی پیداکرد وگفته می‌شدکه اهورامزدا خدای نیکی و اهریمن خدای زشتکاریها و دروغ هردوفرزندان یك خدای ابدی به‌نام «زروان» یا زمان بی‌آغاز وبی‌پایان هستند. اهورامزدا خدای قلبهای نیك‌وآرزوی‌های نیك تا نادانی و بدی و زشتکاری و ستم در این جهان است با اهریمن می‌جنگد وبه فرجام اهورامزدای به‌حق براهریمن باطل ونابکار پیروز خواهد شد وبشریت رستگار خواهد گشت.

عادات و اخلاق

پارتی به‌معنی یك مرد جنگی و دولت پارت به‌معنی یك اردوی نظامی بود. بنابراین یك‌نوع خشونت و سادگی ابتدایی درتمام رفتارشان دیده می‌شد: در عادات، درلباس، در طرز زندگی، در ابنیه، در حجاری و موسیقی و غیره..... هرچه دراین دوره هست نسبت به‌دوره هخامنشی تغییر یافته و مبتنی برتقلید است. در حالی که هخامنشی‌ها اقتباس می‌کردند و تصرفی هم درآن چیز اقتباس شده به‌عمل می‌آوردند به‌حدی که آنرا ظریف‌تر می‌ساختند وبه‌صورت صنعت ویژه هخامنشی در می‌آوردند.

پارتی‌ها با وجود داشتن مجلس اعیان (اشراف) و مجلس مهستان (بزرگان) که‌آنان رامانند مردمان‌متمدن‌کنونی می‌نمود به‌قول مشیرالدوله‌بعض عادات زشت و وحشیانه هم داشتند. مثل زجر و شکنجه دادن به‌متهم در موقع استنطاق برای اقرار گرفتن، ناقص‌کردن بدن‌دشمنان خونی، به‌کاربردن شلاق برای تنبیه درموقع‌تقصیرات جزیی یا بی‌اهمیت:

از طرفی هم با اسیران خوشرفتاری می‌کردند، به‌پناهندگان، پناه می‌دادند. به قول خود احترام وعمل می‌کردند. از عالی‌ترین اخلاق و عادات پارتی‌ها آنکه به‌خاطر

ادیان مخالف خود متعرض کسی نمی‌گشتند و هرکس در بجای آوردن مراسم دینی خود آزاد بود . عدم مرکزیت درشکل حکومت و ندادن زمـــام امور به دست یکنفر وآسان‌گیری وداشتن‌کف نفس وبی‌تفاوتی درامور دینی از ویژگی‌های این دوره است که از آغاز تا پایان اشکانیان‌کاملا مراعات می‌شد.

آنان همه نوع گوشت می‌خوردند. شراب خرما زیاد مـــی‌نوشیدند. جنگ و شکار را دوست داشتند. انواع بازیها و ورزش‌ها نزد آنها خیلی معمول بود. درآخر مجلس‌های میهمانی به‌آهنگ نی و تنبور می‌رقصیدند[1].

از دلایل دیگری که نشانه زرتشتی نبودن اشکانیان است اینکه مـردگان را با لوازم خانه به خاك می‌سپردند[2]. چون زرتشتیان مـردگان را می‌بایست در فضای باز گذاشته تا طعمه ددان و پرندگان لاشخوار گردد.گیرشمن می‌نویسد: اشکانیان چه در کوههای سرحدی استپ‌های ماوراء قفقاز و چه در نسا در گورستانهای شاهی خود ـ مانندهخامنشیان دفن می‌شدند. طی حفریات باستان‌شناسی‌هم درشوش، نیپور، کاکزه، دورا، اورپوس، که گورستانهای پارتـی هستند نشان داده شده که اموات را با لوازم تدفین در تابوتهای سفالین دفن‌می‌کردند. این تابوتها غالباً لعابکاری شده و مزین‌به نقش آناهیتا است[3].

فقط دراواخر قرن‌اول وآغازقرن دوم میلادی رسم عرضه داشت اجسادمردگان مطابق دین زرتشت در سرزمین هیرکانیه (محتملا براثر ظهور شاخه جدید هیرکانـی اشکانیان‌که با اردوان سوم آغاز می‌گشته) رواج یافت. به‌این معنی که می‌گذاشتند نخست‌گوشت مردگان ازاستخوان‌جدا شودوسپس‌تنها استخوانهارادفن‌وحفظ‌می‌کردند ظاهراً این روش جدید مرحله‌یی بوده برای انتقال به‌تشریفات ویژه زرتشتی‌که‌اندکی بعد صورت‌گرفت[4]. دین زرتشت می‌بایستی در روزگار اشکانیان پـرداخته شده و به صورت کامل رسیده باشد تا اینکه در زمـــان ساسانیان به مثابه دین رسمی ایران تظاهر نماید.

۱ــ ایران باستان. جیبی. صفحه ۲۶۹۵و۲۶۹۶.
۲ــ اشکانیان. صفحه ۱۲۶.
۳ــ ایران ازآغاز تا اسلام صفحه۲۷۱.
۴ــ اشکانیان. صفحه۱۲۶.

علل سقوط

درگذشته‌همیشه هردولتی مستعدسقوط بودمگرآنکه دارای‌هیئت‌حاکمه متشکل طبقاتی، سازمان عالی حکومتی با سیاست زیرکانه وقدرت تسلط‌کافی وفرمانبرداران وکارگزاران‌کاردان وموقع شناس بود. چراکه توده مردم زحمتکش روستاها وشهرها را در مقابل داشت، مردمی که شرایط زندگی‌شان در هیچ دوره با دست به دست شدن دولتها دگرگون نمی‌گشت وهربار عوامل نارضایتی آنان همچنان به‌قوت برجای‌خود می‌ماند. شرایط سقوط دولت‌هنگامی فراهم‌می‌گشت‌که علاوه برتوده مردم‌که اکثریت داشتند، ارباب قدرت‌های اقتصادی و وابستگان‌آنان‌هم به‌تجربه موقعیت ومنافع‌خود را درخطر می‌دیدند، یا یك‌عامل خارجی پیدا می‌شد.

ازعلل سقوط سلوکیان در درجه اول عامل ملی‌بود وازاشکانیان عامل‌اقتصادی و دینی که به‌هر حال در پایان هر دوره ارباب قدرت‌های اقتصادی مثل فئودال‌ها و سوداگران وکهنه معابد درآن نقش اساسی داشتند.

ایرانیان گرچه با روح آزادیخواهی و دموکراسی و تمدن اجتماعی یونان که موجد آنهمه فلاسفه نامدار و بنیانگذاران علوم اساسی گوناگون گردید آشنایی نداشتند، ولی در عوض از نظر شخصیت ومنش و خصال عالی انسانی و فنون‌کشور داری کم از یونانیان نبودند بلکه به قول ویل‌دورانت از این لحاظ از آنان هم برتر

بودند.

این مورخ می‌نویسد: «... تمدن ایران از برخی جهات برتر ازتمدن یونان‌آن عصر بود. بزرگ مردانی که در ایران پرورش می‌یافتند از همه حیث، مگر از لحاظ حدت ذهن وآموزش وپرورش، بریونانیان برتری داشتند. نظام اداری شاهنشاهی‌ایران هم سخت برفرمانروایی خام آتن و اسپارت فایق می‌آمد و فقط درعرصه آزادیخواهی بودکه ایران‌به‌گرد یونان نمی‌رسید[1]».

نیروهای اصلی عامل سقوط سلوکیان یعنی توده‌های ناراضی مردم روستاها و شهرها که تحت استثمار دو درجه‌یی اربابان داخلی و خارجی در روستاهای کلنی و روستاهای پولیسی وفئودالهای یونانی وایرانی قرارداشتند، مثل همیشه مستعدجنبش و عصیان طبیعی بودند. از طرف دیگر زمامداران ایرانی این نیروها که فئودالها و سوداگران ایرانی بودند به انگیزه عـــرق ملی وروح استقلال طلبی‌که از صبغه جلب منافع بیشتر بدون دخالت خارجی رنگ می‌گـــرفت مترصد برانداختن سلوکیان روز شماری می‌کردند، واین فرصت را ضعف وتزلزل و شکاف دراردوی حکومتهای‌شرقی و غربی یونانی و همچنین پیدا شدن سلحشوران پارتی به‌دست داد. در این موقع همه ایرانیان‌که خود را به‌نژاد وملیت‌ودین وزبان وسنت‌برتر و جدا ازیونانیان می‌دانستند با اقوام پارتی‌که آنان را هم از خود می‌شمردند همدستان شدند و اربابان فئودال نیز همه‌جا باکشاندن مردم ناراضی روستاها و شهرها به‌قیام، سلوکیان را در هرجاشکست داده و سرزمین ایران را از وجود یونانیان پاك کردند.

به‌عقیده «آ. ایمار» ایران شناس‌معروف، یکی ازعلل اساسی پیروزی وموفقیت سیاسی پارتها حمایت مللی بودکه در سرزمین سلوکی‌ها سکونت داشتند. این محقق می‌نویسد: «پارت‌ها، یا از نژاد خالص ایرانی و یا قومی ایرانی مآب با زبان و آداب ایرانی بوده واز آیین مزدایی پیروی می‌کرده‌اند. آنان به‌عنوان اخلاف وکین‌خواهان پارس‌ها قدم به‌میدان نهادند و ایرانیانی را که پای‌بند آداب و رسوم ملـــی بودند به سوی خویش جلب نمودند . بـه علت نفوذ قشری و محدود آداب یونانـی در ایران اکثریت توده مردم‌که دوستدار سنن ملی خویش بودند به‌سوی پارتها گرایش یافتند.

۱ــ تاریخ ویل دورانت. (یونان). بخش اول. صفحه ۱۲۵.

با توجه به اینکه، پارتها در عین حال از تعصب بیجا بسیار به دور بودند، از اینرو ساکنین شهرهای یونانی هنگام تسلط پارتها تغییری جز تعویض حکمران احساس نکردند[1].

اما درباره‌علل انقراض اشکانیان باید گفت سلاطین اولیه اشکانی چندان به شکوه و جلال درباری پای‌بند نبودند و به‌ناز و نعمت علاقه نداشتند ولی با گذشت زمان وضع دگرگون گردید. فساد و تعیش و نفاق درونی درخانواده اشکانی نیز راه یافت. به‌علت ولخرجی سلاطین این‌سلسله و درباریان میزان مالیاتها افزایش یافت.

بحران آغاز شد و رفتارها خلاف عقل‌گردید. پادشاهان به سرعت یکی پس از دیگر به‌دست هم از تخت سلطنت به‌زیرکشیده می‌شدند. هیچ‌کار به‌صلاح درنمی‌آمد. ارد، انتخاب بدفرجامی‌کرده و فرهاد چهارم پسر ارشد خویش را به‌ولیعهدی برگزید. فرهاد برای‌استوار ساختن پایگاه خود نخست پدر و سپس همه برادران راکشت وچون دست به‌میان اشراف‌بردبسیاری‌ازآنان راه‌گریزدرپیش‌گرفتند. این پادشاه هم به‌وسیله زن خود «موزا» مسموم شد. و فرهاد پنجم به‌سلطنت رسید چندان نکشیدکه او هم‌به قتل رسید و ارد سوم پادشاه‌گشت...[2].

ازعهد فرهاد پنجم به‌بعد پایه‌های حکومت سستی‌گرفت وکار به‌جایی رسیدکه در اواخر حکومت اشکانی در هرگوشه مملکت یك نفر ادعای سلطنت و فرمانروایی داشت. پارسیان‌که خود را از دودمان هخامنشیان می‌شمردند واز جهت تمدن و رشد اجتماعی برپارتیان رجحان داشتند، از آشفتگی اوضاع استفاده‌کردند و به نام احیاء دین زرتشت پارسیان را متحد ومتشکل ساخته، علیه پارتیان علم طغیان برداشتند.

مغ‌ها و پیشوایان مذهب زرتشت که از دیرباز با روش آزادمنشانه اشکانیان نسبت به‌ادیان و مذاهب مختلف سردشمنی داشتند، از ضعف حکومت اشکانی‌استفاده کردند و با پارسیان واردشیر(که‌خودش مغ‌بود) برای شکست‌قطعی‌اشکانی‌ها همکاری و همقدمی‌کردند. علاوه براین شورش اهالی گرگان و استقلال طلبی مردم آن حدود، دیگران را نیز به‌طغیان علیه حکومت محتضر پارت برانگیخت. به‌عقیده مشیرالدوله

۱ــ تاریخ تمدن ایران- ترجمه جواد محبی. صفحه ۱۴۱.

۲ــ Malcolm College. The Parthians. III

پارتیان تا آخر سالهای زمامداری قـدرت نظامی و نیروی سلحشوری خود را حفظ کردند. فرق اساسی بین اردشیر و اردوان در این بود که اردشیر از حمایت جدی قوم پارس و مغها و پیشوایان زرتشتی برخوردار بود درحالی‌که اردوان گرفتار منازعات و اختلافات داخلی واز پشت جبهه ایمن نبود[1].

م.م. دیاکونوف می‌نویسد: براثر بحران‌عمومی وپیدایش‌اشکال جدیداجتماعی دربطن جامعه، انقراض پادشاهی پارت و ضعف حکومت مرکزی آغازشد. و درسراسر سرزمین پهناور آن دولت، شاهزاده‌نشین‌هایی‌کاملا مستقل ظهورکردند. پیشترگفتم‌که هیرکانیه (گرگان) ازاواسط قرن اول میلادی دولتی مستقل‌گشته بود.این دولت‌مستقل هیرکانی بارها با روم وارد مذاکره شد و با آلانها عهد اتحاد بست. پادشاهی خاراك درکنار خلیج فارس نیز مستقل بوده است. در اواسط قرن دوم میلادی باکتریا(بلخ) وهیرکانیه (گرگان) با امپراطوری روم مذاکراتی علیه‌پارت به‌عمل آوردند،درنواحی غربی مجاور روم پادشاهی‌های‌کوچك متعدد ایجاد شدکه گاهی مطیع پارت و زمانی تابع روم بوده‌اند (اوسترین و آدیابن و غیره) اختلافات بی‌پایانی که میان اعضاء خاندان سلطنتی پارت پدید آمده بود نیز موجب تضعیف بیشتر دولت پارت‌گردید.

پادشاهی پارت براثر جنگهای فرسوده‌کننده با رومیان و به خصوص پاشیدگی امور از داخل و براثر جریانات پرپیچ و خم داخلی‌که نتیجه تغییرساختمان اجتماعی آن‌کشور بود از پای درآمد[2].

ملکم‌کالج می‌نویسد: در واقع علامات فرسودگی و انحطاط در قلمرو پارتیان رو به‌فزونی‌گذاشته بود. ثبات سیاسی وقدرت مرکزی براثر سالها جنگ خانگی‌نابود گشته بود ویرانگری‌های حاصل سه‌تهاجم رومی در بین‌النهرین و بابل‌که در مدت هشتاد وپنج‌سال‌روی‌نمودبی‌کران‌بود.شیوع طاعون‌بی‌گمان برتباهی‌های‌جنگ افزود. انحطاط کامل آشکارا درمیزان ومعیار سکه‌هایی‌که ازطرف حکومت مرکزی ودست‌نشاندگان‌آن صادر می‌شد، چه درکیفیت و چه درطرح ونقش رخ نمود[3].

به‌نظر می‌رسدکه سوای عامل دین ومظاهر انحطاط، روبنایی، عامل اصلی‌تری

۱ــ تاریخ مشیرالدوله‌ـ اشکانیان. صفحه ۲۵۳۹.
۲ــ م.م. دیاکونوف. اشکانیان. صفحه.۱۱۴و۱۱۷.
۳ــ گیرشمن. ایران از آغاز تااسلام. صفحه۲۶۴.

که موجب نارضایتی‌ها، تجزیه‌ها و خودسری‌های ایالات می‌گردید وجود داشته وآن وضع اقتصادی و یا به قول م. م. دیاکونوف «پیدایش اشکال جدید اجتماعی در بطن جامعه» بود.

پارتها که قرنها درسایه همکاری و مشورت و یگانگی با فئودالها در ایران حکومت کردند وقتی به مرحله انحطاط رسیدند و براثر فساد داخلی و تجمل پرستی ضعیف گشتند، همین فئودالها به‌موجب منافع و موقعیت شخصی، هرکدام در طرفی ازکشور علم مخالفت و استقلال برداشتند و برای جلب مردم به خود حمایت از دین زرتشت را شعار خود قراردادند. ولی وقتی این تجزیه طلبی‌ها و ناهماهنگی‌های‌ملی، تمامیت ارضی‌کشور را درمقابل دولت توسعه طلب روم درمعرض مخاطره نشان داد، اربابان مال و اقتصاد و املاك بزرگ و بلکه مالکین‌کوچك وبازرگانان وثروتمندان شهرها را به‌فکر یك پارچگی واتحاد انداخت. به قول‌گیرشمن: «همان نجبای فئودال بزرگ‌که درآغاز نیروی شاهان پارت را تشکیل می‌دادند، به مرور موجب سقوط این سلسله‌شدند»[1].

درحقیقت‌ریشه این‌اقدام به‌خطرافتادن‌منافع‌مستقل اقتصادی‌وموقعیت اجتماعی فئودالها توسط خارجیان و از داخل‌هم‌به‌وسیله جنبش‌های روستاییان و زحمتکشان و پیشه‌وران شهری بود. چراکه هریك‌ازفئودالها یاشاهك‌های محلی به‌تنهایی نه‌ازعهده مقابله با آنان و نه با اینان برمی‌آمدند. لذا می‌بایست یك‌قدرت مرکزی‌صاحب نفوذ ایجادمی‌شدتا فئودالها با اتحاد باآن واتحادبا یکدیگرمی‌توانستند هم دربرابردشمنان خارجی حدود منافع خود را حفظ کنند و هم طغیانهای داخلی را در هرمحل‌سرکوب نمایند.

از پیش معلوم بودکه صلابت یك چنین قدرت مرکزی فوق‌العاده‌یی را دیگر نمی‌شد دروجود پارتها و سازمان منحط‌آنها جستجو کرد، بلکه این‌کشتی را ناخدایی دیگر می‌بایست ودولتی نو وبنابه‌مقتضیات جدید اجتماعی،آزمایشهایی‌جدید لازم‌بود که‌آنرا خاندان‌نوخاسته و نیرومند ساسانی تقبل‌کردند.

۱ـ Malcolm College the Parthians. Themes and Hadson.1967.

بخش پنجم

بن‌بست

مناسبات ناهنجار اقتصاد روستایی

در دوره ساسانیان

ساسانیان در بن‌بست

دوره سلطه پانصد ساله اشکانیان تقریباً بدون بحرانهای غیرعادی گذشت. ناسازگاری‌های فئودالیسم که در دوره اشکانیان هنوزمجال خودنمایی نیافته بود در دوره ساسانیان ظاهر گردید. فئودالیسم که اشکانیان را برسرکار آورد و حفظ‌کرد و عاقبت‌هم خودآنرا طرد وساسانیان‌را جایگزین‌شان‌ساخت،نتوانست موجودیت خود را بی‌درد سر و فارغ از تشنجات وبحرانهای غیرعادی در دوره دولت جدید تحمیل‌کند.

اوضاع بحرانی زمان اردشیر و موانع رسیدن او به سلطنت مثل سالیان دراز جنگهای داخلی باگردنکشان و سرکوبی‌های مخالفین مذهبی آنقدر زیاد و مقاوم بود که‌درپیش‌او، درامر شاهی‌بن‌بستی از مخالفت‌های ریشه‌دار اجتماعی وعکس‌العمل‌ها و معماهای حل ناشده برجای گذاشت.

چنانکه در اثر صعوبت این مشکلات اردشیر از واکنش‌های آینده مخالفین خاندان خود وشورش مردم سخت بیمناك‌گردید. مرحوم امام شوشتری درمقدمه‌کتاب عهد اردشیر صفحه ۴۳ درباره اثرات این ناکامی‌ها می‌نویسد: «اردشیر همواره به توده‌های مردم بدگمان است»که درپندنامه خود برای بازماندگانش می‌گوید: «دشمنی با فرمانروا در خوی بیشتر مردم نهفته است. به‌انگیزه این دشمنی نهانی، در پیروی مردمان از دشمنان ما، زود فزونی پدیدار گردد. در میان انبوه مردم نومید و کتك

خورده وکسانی‌که به‌خود یا به‌یکی از بستگانشان کیفری چشانده شده یاکسانی‌که از صدمات به‌سلطنت رسیدگان شاهان، به‌خود یابستگانشان خواری رسیده فراوان‌است. همه ایشان در راه‌کینه‌توزی بافرمانروا خیلی زود فراهم‌آیند وانگیزه فراوانی پیروان ایشان‌گردند تا آنجا که فرمانروا از سرکوفتن آنان بیمناك گردد. زیرا سرکوبی همه مردم به‌وسیله پادشاه، بازی‌کردن او باجان وشهریاری‌اش خواهدبود[1]».

وقتی بدبینی و ناامیدی اردشیر بابکان از حد می‌گذرد در اندرزنامه‌اش بـــه پادشاهان بعدی دودمان خود پند می‌دهد: «بدانیدکه فـرمانروایی‌تان برتن‌های مردم است و شهریاران بردل مردم فرمانروایی نتوانند داشت. بدانید اگر بر آنچه مردم در دست دارند چیره شدید، باز برآنچه در سردارند نتوانید چیره شدن[2]».

درنامه تنسر به اسپهبد طبرستان‌که به‌منظور توضیح اعمال اردشیر برای او و دیگرشاهکان سرفئودال ایران است می‌توان تمهیدات این پادشاه را برای حفظ‌موقعیت خود دریافت.

تنسر درموردی به پرسش‌های اسپهبد طبرستان چنین پاسخ می‌دهد: «اما آنچه بزرگ می‌نماید به چشم تو ازعقوبت‌های شهنشاه واسرافی که درخونریزی می‌فرمایند درحق‌کسانی است‌که به‌خلاف‌رای‌وامراوکاری می‌سازند...». تنسر همچنین پرسش‌های اسپهبد طبرستان را هربار پیش از پاسخ چنین عنوان می‌کند: «... نمودی‌که‌زبانهای مردم به خونریختن شاهنشاه دراز شد و مستشعرگشته‌اند». «بعد از این نمودی که بر درگاه شهنشاه پیلان برای زیرپای نهادن و خردکردن سرهای زنده و گاو دیگها برای جوشاندن مردمان درقیروسه‌پایه‌های‌آهنین برای‌آویختن‌ودرخت برای‌چهارمیخ‌کشیدن (از بهر چیست؟)». و باز اسپهبد طبرستان چنین پرسش‌هایی عنوان می‌کند: «مردم را،شهنشاه، چرا از فراخی معیشت و توسع در انفاق منع می‌فرمایند» و...[3]».

چون‌خاندان‌اردشیر خودازبزرگ فئودالهاوسررشته‌داران دینی‌بودند بنیانگذار دودمان‌ساسانی درچنگال‌تعصب‌مذهبی گرفتاربودوبه انگیزه‌همین‌احساس‌است‌که‌آزادی

۱ــ عهد اردشیر. پند۱۲. صفحه ۷۶ و۷۷.
۲ــ همان کتاب. پند۶. به‌اهتمام امام شوشتری. صفحه ۶۹.
۳ــ استخراج ازکتاب نامه تنسر. ترجمه از متن پهلوی به عربی به‌وسیله ابن مقفع و به‌فارسی ابن اسفندیار به‌تحقیق و اهتمام مجتبی مینوی.

مذهبی را که در ایران زمان اشکانیان روان بود برانداخته است. و دین زرتشت را آیین رسمی کشور قرار داد و به‌موبدان وهیربدان نیرو بخشید تا به‌پیروان دیگر دین‌ها سخت‌گیرند. اردشیر دست آن‌گروه را چنان بازگذاشته بود کـــه آزادی عمل را از پیروان دیگر دینها گرفته بودند[1].

اما ساسانیان آن تطبیق لازم راکه می‌بایست، در محتوای دین و تغییراوضاع پدید نیاوردند از این جهت با دشواریهای روابط اجتماعی ناهنجار اقتصاد روستایی تا ظهور اسلام دست به‌گریبان ماندند و مدت چهارصد سال در تلاطم امواج سرکش جنبش مانوی‌ها و بندوسی‌ها و مزدکی‌ها و زروانی‌ها و مسیحی‌ها زیر و بالا شدند.

ظهور این جنبش‌ها که به‌ظاهـــر رنگ دینی داشت درباطن از سیستم ناهنجار اقتصادی و نارضایتی‌های عمیق اجتماعی ریشه می‌گرفت.

چون درمباحث بعدی، از رستاخیز مانوی‌ها و مزدکی‌ها و رفتاری‌که با ایشان شده سخن خواهد رفت فقط به‌چند مورد از درگیری بعض ساسانیان با مسیحیان که نمونه‌هایی ازگرفتاری ایشان دربن‌بست است‌آورده می‌شود. درزمان شاپورذوالاکتاف تامدت ۴۰ سال تمام مسیحیان ایرانی دستخوش قتل عام و آزار و آسیب بودند. و کلیساهای بسیاری از ایشان ویران گشت و عده بی‌شماری به‌جرم تخطی از تعالیم زرتشتی مورد شکنجه وآزارشدید قرارگرفتند. در دوره‌یزدگراول مدت پنج سال تمام مسیحیان‌مورد تعقیب‌سخت‌وشکنجه‌وعذاب بودند. بهرام‌گورشکنجه وعذاب مسیحیان را که‌پدرش یزدگرد اول درسالهای آخر عمر دنبال می‌کرد ادامه داد. رفتار اودر این منظور به‌قدری بی‌رحمانه و سخت و شدید بود که جمع‌کثیری از مسیحیان ایران از مرزکشورگذشته فرارکردند و تحت حمایت و حراست دولت روم‌قرارگرفتند. یزدگرد دوم نیز همین راه را رفت و یکجا در کرکـــوك هزاران مسیحی را در ۴۵۶ میلادی قتل‌عام‌کرد[2].

اگرستم وبیداد نباشد مردمان هیچ دین ومسلکی جزآنچه ازداد آن برخوردارند برنمی‌گزینند، وقتی دینی یا مرامی متناسب با حوایج اجتماعی در نیاید ومحتوای‌آن

۱ــ از مقدمه امام شوشتری به‌کتاب عهد اردشیر. صفحه ۲.
۲ــ تاریخ ایران. جلد اول. سرپرسی سایکس. صفحات ۵۹۱و۵۹۸و۵۷۶و۵۹۰.

مشحون به‌عدالت وبرابری وداد نباشد مردم به‌اقتضای قانون طبیعی زندگی از پیروی آن سرباز خواهند زد. ساسانیان هم برای گریز از بن‌بست بدون آنکه در صددشناخت عوامل اقتصادی آن برآیند می‌خواستند مانند رومیان با وحدت دینی وحدت ملی و سیاسی کشور را تحکیم کنند. اما چون در پیشبرد این مقصود عدالت و اصلاحی‌اساسی را به‌سود طبقه پایین درنظر نداشتند ازاول چهارصد سال تا پایان آن نه‌فقط هیچ‌گامی به‌پیش نرفتند بلکه هرچه می‌گذشت بیشتر به‌قهقرا کشیده می‌شدند.

ملاحظه شدکه اردشیر بابکان در بن‌بست با چه مشکلات ناامیدکننده‌یی دست به‌گریبان بود. و شاپور اول هم روی تلاطم رستاخیز مانی و مانویان به صبر وانتظار گذراند و هرمزد اول‌که یکسال بیش نپایید و بهرام اول هم مانی را کشت وعمرکوتاه به سرآورد و بهرام دوم به‌پادشاهی رسید وطی هفده سال سلطنت جز به‌عیاشی وشکار و تفریح به‌کار ملك نیندیشید، درامور رعیت ننگریست و خاصان و خدمتگزاران و اطرافیان خویش را تیولها (اقطاعات) بی‌حساب داد و و در نتیجه املاك روبه خرابی نهاد واز روستاییان تهی شد[1] و نرسی و هرمزو... آمد.

بعد از شاپور دوم در طی بیست سال چندین پادشاه یکی پس از دیگر به تخت سلطنت نشستند که هریك به‌نوبه‌توسط رؤسای دین زرتشتی و فئودالها عزل و نصب می‌شدند ویا به‌مرگ غیر طبیعی درمی‌گذشتند. یزدگرد اول هم‌که با مرگ غیرطبیعی به‌وسیله اشراف فئودال جهان را وداع گفت. با چنین زمینه‌یی بهرام پنجم معروف به‌بهرام‌گور نوبت یافت و صلاح خود درآن دیدکه زمام‌کارها به قاتلین پدر بسپرد و عمر خود را درشکار و عیاشی سرکند. چون این پادشاه هم به‌طور اسرارآمیزی ناپدید گشت، یزدگرد دوم براریکه سلطنت تکیه زد در حالی که زمام کار همچنان در دست فئودالهایی همچون مهر نرسه بود. پس از مرگ این پادشاه میان پسران او جنگ در گرفت وپسر دوم او پیروز به‌یاری فئودالها به‌سلطنت رسید.

وضع روستاییان درزمان پیروز طاقت فرساشد. تشبثاتی هم‌که این پادشاه‌ضمن گرفتاریهای دایمی و جنگها برای سبك کردن بار روستاییان به عمل آورد بی‌نتیجه ماند. در دوره بلاش پول در خزانه کم شد. مالیاتهای سنگین هر روز کمرشکن‌تر

۱ــ مروج‌الذهب. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی. صفحه ۲۴۶.

می‌گردید. روستاییان فقیر وناتوان شده ازدهکده‌ها می‌گریختند. فقروگرسنگی موجب آشفتگی‌های غیرقابل تحمل‌گشت. بلاش بالاجبار برضد فئودالهایی‌که روستاییان‌شان براثر فقر وگرسنگی به‌جان آمده و زمین و خانه خود را ترك می‌کردند اقداماتی‌نمود که بی‌نتیجه ماند. زیرافئودالها اورا ازدوچشم‌نابیناکرده واز تخت سلطنت‌برداشتند.

بعضی از این پادشاهان عمق تناقضات و بحران ناشی از دشواریهای مناسبات ناهنجار اقتصاد روستایی وعدم تعادل غیرعادی‌روابط اجتماعی را درك‌کردند. ابتدا تا حدی شاپور اول وسپس قبادکه هریك به دوره خود به‌مانی ومزدك آنقدرکه لازم بود برای‌ستیزه‌با خودسری‌های مؤبدان وتحدید قدرت فئودالها میدان دادند و همانطورکه دیدیم بلاش‌و بعدها هم بعد از انوشیروان هرمزد چهارم این ضرورت را شناختند و برای تخفیف بحران تلاش وکوشش‌هایی کردند.

نهضت اجتماعی مزدك، پس از مانی‌که زمینه‌های مستعد و مهیایی داشت، در قرن‌های پنجم و ششم موجب دگرگونی‌هایی در سازمان دولتی‌گردید. قباد از سلطنت خلع گردید. قتل عام مزدکیان‌به‌دست انوشیروان روی داد و آن اصلاحات مالیاتی صورت‌گرفت. هرمزد پسرش خواست‌که‌جبران کارهای پدرکندکور و از سلطنت خلع شد. غوغای بهرام چوبینه برخاست. پرویز آمد و شیرویه. در زمان این پادشاه‌کشتار شاهزادگان و فرزندان ذکور خاندان سلطنتی بیش از پیش معمول‌گشت. چنانکه‌دیگر نسل ذکوری باقی نماند. امواج بحرانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که تمامی نمودار بیماری مزمن عدم تطبیق فئودالیسم زمان اشکانی باشرایط جدید در سراسر دوران ساسانیان بود از سرگذشت.

بزرگترین مسبب این بیماری، عامل استقرار سیستم‌کاست بودکه طبقات مردم را درحال تجزیه نگهمیداشت وبراین قاعده روستاییان وزحمتکشان شهری وپیشه‌وران در زیر سلطه بهره‌کشی فئودالی از آموختن سواد و حق تغییر طبقه و رشد فکری و بالاخره از هرگونه حقوق انسانی محروم بودند. همچنین جنگهای پیوسته‌یی که در اواخر این سلسله شدت یافته و به صورت گرفتاری خانمانسوزی درآمده بود، هرچه می‌گذشت برفرسودگی سازمان و ارگانیزم دولتی و وسعت دامنه فقر و ناامیدی و نارضایتی توده مردم می‌افزود.

تنها تغییری که ساسانیان توانستند درمتن نظام اجتماعی فئودالی و بیرون از حصارهای سیستم کاست وزیر سازمـــان دولتی به‌وجود آورند، اعمال سیستم محدود دهقنت روستایی و دهقنت نظامی بودکه می‌توانست تکیه‌گاهی پاینده وثابت درمقابل فئودالیسم سرکش و نافرمان باشد. اما این سیستم دهقنت در حداقـــل ممکن در دل فئودالیسم به‌عمل آمدکه درحقیقت درحل مشکلات نظام اجتماعی و تعدیل اختلافات طبقاتی هیچ نقشی نداشت و راه گریزی نیز از بن‌بست دشواریهای مناسبات ناهنجار اقتصاد روستایی و روابط تولیدی نشان نداد.

هنوز نه فقط درآن زمان، بلکه تا سیزده قرن بعد از ظهور اسلام هم زود بود که دوره‌اقتصادفئودالی‌بگذرد. این‌نابسامانی‌هادراثرعدم‌آشنایی هیئت‌های حاکمه‌ایران با اداره‌کشور بامقتضیات جدید سیستم فئودالی بودکه رومیان آنرا خوب شناختند. هنوز درمناسبات تولیدی میان فئودالها و سرف‌ها در ایران، روح بردگی حاکم بودو اقتصادروستاهاتحت تأثیراین خصیصه نمی‌توانست کیفیت امرتولید وتوزیع‌فئودالیسم کلاسیك را آنطور که در غرب جریان داشت از پیش ببرد. در غـرب علاوه بر رشد نیروهای مولده، مسیحیت هم که پس از قیامهای خونین امثال اسپارتاکوس‌ها ، در شکستن اساس دوره صعب بردگی آخرین نقش را ایفاکرد یك جور روابط دینی‌اخلاقی آمیخته با نرمش و مسامحه را درمیان فئودالها وسرفها معمول داشت. ولی درایران هیچکدام ازادیان مانوی و زروانی وبودایی ومزدکی به‌علت سرکوبی‌ها وقتل‌عامهای شدید و بی‌امان نتوانست یك چنان‌وضعی را به‌سود روستاییان سرف برقرارکند.چون هنوز نعش دین مرده زردتشتی از میان برداشته نشده بود. وپاسداران آن به‌خاطرحفظ منافع خوددرادامه‌استقرارفئودالیسم‌سنتی‌زردتشتی، درکتمان این‌حقیقت‌می‌کوشیدند.

گذشته از لزوم توجه به تغییر، به خاطر مقتضیات جدید نظام فئودالی که در ایران تا ظهور اسلام درك نشد درمورد تحول‌کیفی هم باید توضیح دادکه درآن‌زمان چون اصولاً نیروهای مولده ازتکامل نهایی مرحله‌یی خیلی دور بود انقلاب اساسی و زیربنایی به سود روستاییان و برانداختن فئودالیسم امکـــان نداشت. این تنها شدت بحرانها وتشنجات بودکه می‌توانست موجب دست به‌دست شدن حکومت‌ها وپیدایش بعضی تغییرات روبنایی‌گشته و دودمانی را جانشین دودمان دیگرکند. بنابراین اگـر

خواسته شود، از بحرانهای اواخر دوره اشکانیان‌که منجر به حاکمیت ساسانیان شد انتظار تحولی زیربنایی ویا کیفی داشت دور از واقع‌گرایی خواهد بود.

بعضی محققان رشدنیروهای‌مولده را دردوره اشکانیان عامل دست به‌دست‌شدن حکومت دانسته‌اند و حال آنکه چون نیروهای مولده خیلی از شرایط رشد دور بود نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده‌یی در این امور داشته باشد چنانکه دست به دست شدن حکومت‌ها قریب چهارده قرن هم بعد ازاسلام درایران ادامه داشته بدون‌آنکه‌نیروهای مولده جدیدی مجال‌یافته‌باشد جایگزین‌آنچه بوده‌بشود. فقط می‌توان‌گفت‌که‌اضمحلال اشکانیان معلول فساد وبعضی مقتضیات روبنایی وضعف ریشه‌های قدرت این‌دودمان در میان طبقه فئودال بوده است.

درمقدمه‌کتاب دولتی آب و فن آبیاری از انتشارات وزارت آب و برق، در مورد بی‌تفاوت بودن ماهیت و اساس حکومت‌های اشکانیان وساسانیان واینکه‌اردشیر بابکان حتی در انجام اصلاحات روبنایی هم درماند نوشته شده: «اردشیر یا بسبب وابستگی‌ها وتعهدهایی‌که نسبت به‌یاران وموافقان خود (که ازهمان فئودالها بودند) داشت و یا بسبب عدم‌آمادگی فکری و اجتماعی نتوانست به‌اصلاحات اجتماعی‌عمیق و دامنه‌دار بپردازد... باید گفت‌که اردشیر در مناسبات اجتماعی‌آن روزگار تغییری ماهوی پدید نیاورد[1]».

چنانکه باری هم اشاره شد، هردولتی، درگذشته، باسازمان متمرکزوتشکیلات خود در برابر هرسازمان مشابه جدید، ضعیف‌تر و در نتیجه همیشه مستعد سقوط بود. چون هرقدرت نوظهور همچون یك پدیده ایده‌آلی و وسیله نجات و دگرگونی‌اوضاع از طرف مردم رنجدیده و خسته و ستمکشیده استقبال می‌گشت، از اینروی چون برای دولت‌هاکه طبعاً در برابر هرقدرت نوظهور ضعیف‌تر بودنداصلی جز حفظ حاکمیت با قوه قهریه وسرکوبی مخالفین قابل شناخت نبود آنهم در شرایط تجربه شدن اعمالشان برای مردم‌که نتیجه آن ناامیدی و منتظر فرصت ماندن و تلافی جویی بود. چهارصد سال یا پانصد سال هرسلسله با همکاری و همفکری گروه‌های مختلف مشترك المنافع طبقه خود و با تکیه به‌قدرت شمشیر مردان جنگی آنها حکومت می‌کرد تا وقتی که

۱ـ مقدمه‌کتاب دولتی آب وفن آبیاری. از انتشارات وزارت‌آب‌وبرق. صفحه ۸.

عمرش درمنجلاب فساد و تجملات وشهوات به‌سر رسد و به وسیله ظهور معلولی از داخل‌خودکه با ظاهرشدن به‌صورت‌یك نیروی‌متشکل‌که خود علتی جدید می‌شدویایك نیروی خارجی ساقط‌گردد.

علت اینکه چرا این‌حکومت‌های خاندانی‌هریك‌قرنها می‌پاییدندآن بودکه‌متکی برقدرت دولت بودند. چه‌قدرت هردولت از تمام امکانات مادی وفکـــری سنتی طبقه متشکل اشراف وفئودال‌ها و نیروهای انسانی وابسته به آنها ناشی می‌شد. همچنین قدرت دولت‌که زاییده پیدایش طبقات بود ازآگاهی به‌اسرار هزاران‌سال تجربه‌وفنون سازمان دهی و سیاست اداره سرزمین‌ها نیرو وجلوه می‌گرفت واز طرف مغ‌ها هم به وسیله نیروهای ماوراء طبیعی و خدایان توجیه و یاری می‌گشت.

خلاصه دولت‌به‌اژدهایی مبدل‌شده بود باهفت سرجادویی‌که درورا‌ء هفت‌خوان طلسم شده موانع برتارك‌کوه قاف‌گمانها جایگاه ساخته بود. یادش زهره به‌دلها آب می‌کرد، جلوه خدایی‌اش خورشیدسان دیده‌ها را کورو هیبت آوایش گـــوشها را کر ونفس‌ها را در سینه خفه می‌ساخت وسنگلاخ راهش به‌هرگام قلم پایها می‌شکست.

درحقیقت دولت اسلحه‌یی بود مخوف در دست طبقه فئودال و اشراف‌ثروتمند وسوداگران‌که‌مردمان‌بی‌نوا وتهی دست چاره‌یی جزتسلیم وقبول انقیاد آن نداشتند یا به‌عبارت دیگر دولت با سازمانهای مجهز وتشکیلات متمرکز خود در درجه اول یك قدرت بغرنج می‌نمودکه با هیئت یك غول باشمشیر آخته بالای سرمخالفین طبقاتی و مردم از موقعیت ومنافع خود پاسداری می‌کرد.

در برابر این‌غول و یا اژدهای هفت‌سرکه هرسرآن خاندانی از سران فئودال و اشراف بود هیچ نیروی مقاومی وجود نداشت. مـردم مانند بردگان در روستاها روی زمین فئودالها به‌صورت سرف ویا درشهرها به‌مزدوری ویا بردگی برای‌قوت‌لایموتی کار می‌کردند. اینان آنقدر ذلیل و خوار شده بـــودند که می‌بایست اربابان خـود را نماینده خدا روی زمین بپندارند وآنها را تعظیم‌کنند و فرمان‌شان را بی‌چون و چرا گردن بنهند.

اربابان فئودال سرخرمن هرقدرکه صلاح می‌دانستند سهمی گاه خیلی کمتر از یك پنجم برای خرج یك سال سرف و خانواده‌اش می‌گذاشتند. تازه سرف موظف بود

فکرکند که این جزء ازکل دسترنج یکساله‌اش را هم ارباب به‌او مرحمت کرده و او را باید دعا کند و از خدا بخواهد که سایه‌اش را از سر اوکم نکند.

باسرف‌هامثل‌چهارپایان رفتارمی‌کردند. هرقدر می‌خواستند ازآنها کارمعمولی ویا کار اضافه بیگار می‌کشیدند. هرگاه می‌خواستند آنها را به‌جنگ می‌بردند و هر کدام را که اراده می‌نمودند به‌ایجاب مصالحی تنبیه می‌کردند ویا می‌کشتند.

معلوم است وقتی مردمی از حداقل معیشت محروم باشند از حداقل شعور و شجاعت انسانی هم بی‌بهره‌اند و به‌موجودیت خود اعتقاد ندارند که بتوانند خیال جنبش ویا دفاع ازحقوقشان را به‌سر راه دهند. اصولاً فکر اجتماعی ندارند وهرکدام در جهنم زندگی فردی گوششان از فریادهای وانفسای یکدیگرکر و چشم‌هایشان از دود سیاه فقر و نادانی از دیدن بدیهی‌ترین حقوق انسانی عاجز است. از این جهات این مردمان که اکثریت هنگفت ملت را تشکیل می‌دادند به‌سادگی نمی‌توانستند منشاء جنبش و ظهور نهضتی ویا خطری برای سرنگونی غول مسلح دولت ویا به عبارت دیگرآن اژدهای هفت‌سر گردند، مگرآنکه میان سرهای‌آن اژدها ناسازگاری و ستیزه درمی‌گرفت آنگاه سران برای دست به‌دست کردن دولت از پدری به‌پسری یا از دودمانی به‌دودمان دیگر از آنان وسیله و جنگ افزار انسانی می‌ساختند.

جنبش‌های روستاییان که به‌صورت موجوداتی اسیر، در طلسم جهل و فقر و زبونی درآورده شده بودند، نه‌خودی به‌خود، بلکه به‌انگیزه تناقضات میان گروه‌های مختلف طبقه حاکمه پدید می‌آمده، وقتی که مانی ویا مزدکی ویا گردنکشی پیدا می‌شده و مجالی و فرصتی روی می‌داده روستاییان امکان می‌یافتند صدا به‌داد خود ویا دادخواهی از نوع خود بردارند. وقتی نهضت‌های روستاییان ادامه می‌یافت و می‌خواست که شکل خودش را ظاهرکند، اتحاد فئودالها و اشراف و موبدان فئودال مجدداً برقرار می‌شد وبه‌سرکوبی و قلع و قمع آنان می‌پرداختند.

فئودالها و اشراف هم از ترس نهضت‌های روستایی وهمچنین هجوم اقوام غیر ایرانی و تجاوزات خودشان به‌حد و مرز یکدیگر و ضمناً احتمال‌ترس ازدست دادن دستگاه‌های پرناز و نعمت و پادشاهی خود، کمتر خیال درافتادن با دودمان حاکم یا حافظ منافع خود را به‌سر راه می‌دادند.

بنابراین با چنان وضعی‌که روستاییان داشتند و چنین موقعیتی که فئودالها، عجب نبود چنانچه سلطنت دودمانی در لاك آهنین و حفاظ زره‌دار و جادویی قدرت دولت که ظاهری چون اژدهای هفت‌سر در ورای کوه قاف داشت چهارصد سال و یا پانصد سال بپاید، آنقدرکه از ریشه بپوسد و اگر به‌دست‌اردشیری نشد به‌تندباد حمله اسکندری ویا عربی ریشه‌کن گردد.

چنین بودخلاصه چگونگی زندگی‌روستاییان‌سرف‌وفئودالها واوضاع اجتماعی دوران فرمانروایی چهار صدساله ساسانیان در بن‌بست مسایل اقتصادی و عدم درك مقتضیات جدید نظام فئودالی که وقایع و علل آن در مباحث آینده به‌طور منجز و مشروح مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ماهیت اجتماعی رستاخیز مانی

رایج‌ترین راه شناخت مسایل تاریخی، مطالعه تناقضات اجتماعی و بررسی و تحلیل علل بروز نهضت‌هاست، چه به‌صورت دینی وچه با شعائر اجتماعی. به‌ویژه وقتی‌که نهضت‌جنبه‌دینی‌داشته باشداین امردشوارتر می‌گردد.زیرا درکتابهای‌مورخین گذشته، رویه اجتماعی اینگونه پدیده به‌ندرت‌موردتوجه قرارگرفته، بدین‌سبب وظیفه روش شناخت علل هرنهضت دینی، تحلیل وتعمق وبررسی جهات آمال و جهان بینی آنرا ایجاب می‌کند.

در این مطالعه هدف، شناخت علل اجتماعی و عوامل اقتصادی در رستاخیز مانی است نه‌شرح وقایع تجریدی وگزارشهایی که مورخین آورده‌اند.آنچه در اولین وهله از این رستاخیز توجه را جلب می‌کند، غوغای عظیم و عالمگیر شدن سریع آن است.

گرچه آیین مانی شکل ومحتوی دینی داشت، اما تعلیمات آن یك واکنش تند اعتراض‌آمیز دربرابراشراف فئودال وثروتمندی بود که به‌خاطر ارضای غرایز حیوانی خود از هیچگونه اعمال ضد انسانی خودداری نمی‌توانستندکرد. افراط در دنیاپرستی و رواج ستمگری موجب تفریط اعراض در آیین مانی گردید. مانی مطابق دستورات دینی خود ارزش دنیا را تا جایی‌تنزل دادکه‌دوستی‌آنرا دشمنی با زندگی انسانی اعلام

و نخبگان‌بشریت را به‌ترك کامل دنیا دعوت‌کرد.

با نظری به‌دستورات و سرودهای دینی مانی، می‌توان محتوای‌آنرادریافت‌که اعراضي است سخت ازمادیات وامور دنیوی واز خودپرستی وانواع شهوات و ثروت‌اندوزی وسودجویی وکامجویی. مانی می‌گفت تمامی اینها موجب فساد روح وتعمیم ستم و بیداد وکینه‌توزی و بالاخره محرك تمامی غرایز حیوانی درون است.

این اعراض مانی در دنیای آنروز در میان انسانهایی که در سه قاره آسیا و اروپا وآفریقا قلوبشان در مقابل ظلمت بیداد وستم دنیاپرستان مالامال از نفرت بود و در آرزوی رسیدن به‌روشنایی عدالت و حقیقت پرمی‌کشید، صمیمانه استقبال شد. چنانکه هیچ دین و مسلکی در هیچ دور و زمانی، در مدت کوتاه حیات هیچ ناجی و یا مصلح و یـــا پیامبری به‌چنان سرعت عالمگیر نشد. آنهم با پیروانی کـــه از ابتدای رستاخیز تا قرنهای‌متمادی بعد، رسیدن به‌آزادی روح‌را باعبور از راه انواع شکنجه‌ها و مرگ‌های فجیع، به‌اسارت درمنجلاب‌دنیای نفرت‌انگیز ستمگران ترجیح می‌دادند.

برای بهتر شناختن علل و عوامل اجتماعی و اقتصادی رستاخیز مانی، شرح زندگی این مرد بزرگ در محیط و شرایطی‌که می‌زیسته در این مبحث ضرورت دارد. از این رو به‌نقل آن به‌اختصار مبادرت می‌شود:

مورخین نوشته‌اند مانی از خانواده اشراف و بزرگان ایران بود و مادرش از خاندان شاهان اشکانی که هنگام تولد مانی هنوز برایران سلطنت داشتند. نام پدرش را فاتك دانسته‌اند از مردم همدان که به‌بابل مهاجرت کرده و در قریه‌یی معروف به «مسن» اقامت گزیده است. فاتك در اینجا با طایفه مغتسله از فرقه‌های گنوستیك Gnostic (طرفداران تمایل به‌اراده ومعرفت) آشنایی یافت. مانی‌هم درهمین‌جا درسال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی زاده شد. در نوجوانی آئین مغتسله داشت. اما به‌زودی در اثر مطالعه و شروع تحقیق از دین‌های بزرگ زمان خود مانند دین زرتشتی و عیسوی و بودایی ومذاهب گنوستیك‌ها به‌ویژه مسلك ابن دیصان ومرقیون آگاه شد. آنگاه دین پدری را انکار وترك کرد. معروف است‌که مانی چندبار مکاشفاتی یافت. پس آنگاه به‌دعوت پرداخت و خود را «فارقلیط» که مسیح ظهور او را خبر داده بود معرفی

کرد و در بابل شروع به‌دعوت نمود و سپس به‌سایر نقاط ایران مسافرت کرده مردم را به‌آیین خود می‌خواند. چنانکه در سرودی که به‌زبان پهلوی سروده گوید: «من از سرزمین بابل آمده‌ام تا ندای دعوت را در سراسر جهان پراکنده سازم».

در عهد اردشیر بابکان،سفری به‌هند کرد ومردم آنجا را به‌دین خویش خواند. چون خبرمرگ اردشیر و جلوس شاپور اول را شنید به‌ایران بازگشت و در خوزستان به‌حضور شاه بار یافته و مورد توجه و محبت قرارگرفت.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: چون مانی به‌پیامبری‌برخاست‌کتاب‌خود را به‌نام شاپور پسر اردشیر شاپورگان خواند. مانی در آغاز این‌کتاب گوید: اصول دستورات وبنیاد شیوه رفتار این دین همان است‌که پیامبران در زمانهای پیش ازمن آورده‌اند. زمانی به‌وسیله بودا از سرزمین هند و زمانی به‌دست زرتشت از ایران و زمانی هم توسط عیسی ازمغرب و اکنون این پیامبری به‌من که مانی هستم تفویض شده است[1].

شاپور دین مانی را پذیرفت. چه قصد داشت از این راه نخست سیطره موبدان وپیشوایان دین زرتشتی رابرشئونات‌اساسی دولت براندازد، دوم‌اینکه قدرت فئودالها راکه با اتحاد با پیشوایان دینی از راه بهره‌کشی بی‌حدوحصر از روستاییان بنیاد اقتصادی کشور را تحلیل می‌بردند بکاهد و محدود کند. سوم دین مانی را که‌رنگ ایرانی داشت در قلمرو رومیان رواج دهد تاجای‌مسیحیت را که از روم به‌جانب شرق روبه انتشار بود بگیرد و موجب ترویج مبانی فکری و نفوذ سیاسی ایران در سراسر جهان گردد.

آیین مانی در شرایطی در ایران و جهان ظهورکرد که جنگ و خونریزی در شرق و غرب به‌صورت یك بیماری مزمن درآمده بود. بنا به‌گفته مسعودی، پادشاه جنگ برای تحصیل‌ثروت می‌کردچنانکه‌شاپور اول مقصود خود را از جنگ به‌پادشاه هندفقط تحصیل‌ثروت نوشته‌بود[2]. در داخل‌کشورغیرازوسیله‌جنگهای قومی، مردمان وخانواده‌های بسیاری به‌جرم داشتن عقیده مذهبی غیرعقیده حاکم قتل عام می‌شدند. همچنین پیشوایان دینی و خداوندان آتشکده‌ها و پرستشگاه‌ها قرنهای طولانی بودکه

۱ــ آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه. صفحه۲۰۷.چاپ‌برلین.ژوئن ۱۸۷۸. Eduare Sacdau

۲ــ مروج‌الذهب. صفحه ۲۲۴.

مردم را گوسفندوار به‌سود طبقه حاکم و اشراف در مـــراتع آسمانی می‌چراندند، درحالی که خود از محصولات مراتع و مزارع زمینی و دسترنج روستاییان سیرمست شده وهم خود می‌خوردند و هم حصارحصین منافع فئودالها بودند و فئودالها هم با قدرت قوام آمده و مستحکم ومسجل خود دربهره‌کشی از روستاییان هیچ حد ومرزی نمی‌شناختند. مردم هیچ امیدی نداشتند و چشم به‌راه سوشیانت (نجات‌دهنده مقدسی که به‌وعده کتاب اوستا می‌بایست برای استقرار عدالت اجتماعی ظهور کند) با بی‌چارگی دعامی‌کردند.

فشار انواع بردگی، انواع ستم و خود کامکی و اختلاف شدید طبقاتی و فساد و رزالت به‌اوج خـود رسیده بود که دین مانی با آن اعراض تند از دنیاپرستی واز بندگی غرابز حیوانی انتشار یافت و مانی با صدایی اعتراض‌آمیز از خلقت ستمگرانه انسان‌که باقلاده بردگی نفس خود و یا بردگی دیگران، چشم به‌دنیا گشوده است، در کتاب کنزالاحیاء خود چنین سرود:

آدم گفت: لعنت، لعنت براین قالب اهریمنی جسم من باد
و بر زنجیرکننده روح من
لعنت برآن نیروهای اهریمنی که مرا به‌غلامی انداخته‌اند[1]».

مانی تضاد شدید طبقاتی را در یك نوع تضاد قاطع بین قلمرو نور و قلمرو تاریکی خلاصه می‌کرد. او با تصویر دنیای ستمگران و خودکامان به‌عنوان مظهر قلمرو ظلمت‌که به‌قلمرو نور، دنیای‌مردم‌پاك وزحمتکش تجاوزمی‌کنند جنگ این دو عنصر را نشان می‌دهد.

«ساکنین دنیای مادیات یکدیگر را ازاین طرف به‌آن طرف می‌کشند وهمدیگر را دیوانه‌وار دنبال می‌کنند. این آشوب و درهم ریختگی یکبار باعث گردیدکه قوم تاریکی به‌کناره بالایی قلمرو خود، آنجایی که مرز تاریکی و روشنایی است کشانده شوند. بمحض اینکه چشم خداوند تاریکی و همگنانش به‌قلمرو نورافتادآرزوی دست اندازی و رسیدن به آن دنیای پرشکوه و زیبا سراسر وجودشان را فراگرفت. از آن

۱ــ در بیدار شدن روح آدم. ازکتاب‌کنزالاحیاء که به‌فرانسه Liver des géantes ترجمه شده و به انجیل مانی معروف است.

پس دیگر کشمکش و نفاق با یکدیگر را فراموش کرده و برای اینکه چگونه و از چه راه قلمرو روشنایی را تسخیر کنند به‌شور پرداختند. آنگاه مکر نموده خود را برای تجاوز مجهز ساختند و از قسمت زیرین قلمرو روشنایی‌که از این یورش ناگهانی به لرزه درآمد، وارد شدند[1].

دراین جنگ خداوند روشنایی شکست می‌خورد، اما تسلیم نمی‌شود و در خفا به‌تجهیز خود می‌پردازد و از مادر حیات کمك می‌خواهد.

مانی برای آنکه عناصر روشنایی عالمگیر شوند و به‌جنگ عناصر ظلمت‌روند برای آنهایی‌که به‌دانش و خرد واندیشه برگزیدگان مردم هستند، نخوردن گوشت، ننوشیدن شراب و پرهیز از زن و به طورکلی اعراض‌کامل از دنیا را تعلیم می‌دهد و سفارش می‌کندکه نباید پیشه‌یی اختیارکنندکه موجب زیان عناصر و جمع شدن‌ثروت گردد.

خداوند نور- ازفرط بدبینی مانی - در دین او مانند خدای دین زرتشتی اهورا- مزدا دربرابر اهریمن تارسیدن پیروزی نهایی پایدارنمی‌ماند، بلکه مقهور خدای شریر ظلمت شده اما هنوز نمرده و می‌بایست با پیروی از دین او باتزکیه نفس وپرهیز از گناه واعراض از دنیا، نوری شد، و به‌یاری آن رفت.

لوکونین می‌نویسد: عقیده مانویان براین است‌که روح انسان اخگری است از نور خدا و از این‌رو برهمه پیروان آیین او واجب می‌باشد که وسیله آزادی و رهایی این اخگر را از زیر سیطره ظلمت ستم و بیداد اوفراهم آورند، تنها با ریاضت و ترك دنیا می‌توان به‌این مقام رسید. ولی ماهیت آیین مانی بامنافع اشراف و فئودالها موافق درنیامد[2].

شاپور تا مدتی تبلیغ مذهب مانی را که به سرعت در بابل و میان ایرانیان و نواحی امپراتوری روم‌رواج پیداکرده بودتحمل‌کرد[3]. بنابه روایات مانویه،که مأخوذ از تواریخ عربی است در آخر شاپور با مانی به‌خصومت پرداخت. بنابه‌قول یعقوبی،

۱ــ مانی وتعلیمات او. ویدن‌گرن. استاددانشگاه‌آپسالا.ترجمه نزهت‌صفای اصفهانی.صفه ۶۴.
۲ــ تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا. صفحه ۱۲۹.
۳ــ تاریخ ایران از دوران باستان. ترجمه‌کریم‌کشاورز. صفحه ۷۶.

این پادشاه فقط ده‌سال کیش مانی را داشت. پس از آن مانی ازکشور ایران اخراج و قریب ده‌سال در ممالك آسیای مرکزی سرگردان بود و یا تا هند و چین نیز رفته و همه‌جا دین خود را تبلیغ کرده و در این بین کتابها و نامه‌هایی بـــرای مبلغین و مشایخ دین خود که در بابل و ایران و سایر ممالك شرقی اقامت داشته‌اند می‌نوشته است[1].

مانی بزرگترین سازمـــان دهنده دینی بود که دنیا به خود دیده. او در زمان حیاتش دین خود را از غرب امپراتوری روم تا هند و از مرزهای چین تا عـربستان گسترش داد[2].

در دین مانی نوریان‌که مظهر انسانهای خردمند وفداکار وپرهیزگار وپاکروح هستند چنین وصف شده‌اند:

نوریان دارای جوهری نیك، فاضل،کریم، پاك، خوشبوی، خوش منظر ونفسی کریم، خیر، حکیم، نافع، عالم وفعلی متضمن صلاح و خیر و سرور، ترتیب،نظام و اتفاق هستند. زندگی وپاکی ونیکوکاری از صفات ایشان است.

واصحاب ظلمت چنین تعریف شده‌اند: ظلمه دارای جوهری قبیح، ناقص،کدر خبیث ونفسی شریر، لیئم، سفیه، جاهل و فعلی متضمن شر، فساد، اندوه، زیان، دود آگین و منحط می‌باشند.

مذهب مانی مخلوطی از مذاهب بودایی و مسیحی وزرتشتی وکلدانی وفلسفه یونان ومسلك‌ابن دیصان است. چنانچه رنگ افسانه و اساطیر را از روی محتوای‌آن بزداییم این معنی پیدا می‌شودکه مانی به‌دواصل قدیم یکی خدا (رب خیرات) و دیگر هوله (رب حرکات نامنظم) که پروردگار شرور است معتقد بوده و چون می‌خواسته دین خودرا عالمگیر وعام تشریع کند ازاینروی عمداً آراء خودرا باعقاید ملل‌گوناگون وفق داده واصطلاحات آنهارا به‌کاربرده است. چنانکه‌کتب خودرا به‌زبانهای‌مختلف می‌نوشت[3].

۱ــ آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه. صفحه ۲۰۸. چاپ برلین.
۲ــ ویدن‌گرن. مانی وتعلیمات او. صفحه ۱۷۴.
۳ــ الملل والنحل. ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی. صفحه ۱۹۱ و۱۹۲.

نمایش تقسیم‌بندی صفات خوب و بد و شعار قرارگرفتن آنها به وسیله مانی نمودار غلبه رزایل و غرایزحیوانی برخصال عالی انسانی و شکست معنویات‌وارزش های انسانی است. عنوان کردن این صفات به‌مثابه شعار، بیان کننده از حدگذشتن ستم طبقاتی فئودالها نسبت به روستاییان و غارت روستاها و مجلل ساختن کاخ‌های اشرافیت در شهرهاست.

چه اصولا وقتی مصلحی و یا پیامبری مردم را دعوت به انجام عملی می‌کند ناگفته پیداست که‌آن‌عمل درآن دوره‌متروك‌ویامذموم‌شناخته شده، مثلا وقتی‌جامعه‌یی به راستگویی و درست کرداری دعوت می‌شوند دلیل آن است که دروغ و خیانت و دزدی و انواع بدکرداری درمیان‌آنها رایج‌ومعمول است و چنانچه به‌برادری‌ویگانگی و برابری دعوت شوند از آن خبرمی‌دهد که پراکندگی و دشمنی و ستمگری و شدت اختلاف طبقاتی دست اندرکار اضمحلال وفنای‌آن جامعه است.

مانی‌دربرنامه‌حداکثر وشعارهای عالی‌سطح‌بالای خود،چنانکه ابوریحان‌بیرونی خبر می‌دهد، مردم مایه‌ور و عالی را به کشتن نفس، ایثار درویشانه، کشتن شهوت، ترك دنیا، زهدگزینی، قناعت و صرفه‌جویی با روزه‌های مداوم، نگه‌نداشتن جزقوت‌و غذای یك روز و حرام شمردن پس انداز و ثروت اندوزی و ترك مجامعت زنان و در برنامه حداقل و شعارهای معمولی خود مردم عادی را به‌قناعت در زندگی زناشویی با یك زن وده یك صدقه دادن ویك روز درهفته روزه داشتن دعوت می‌کند[1].

این تعلیمات اجتماعی مانی، مارا از نامردمی و مردن خصال انسانی دراشراف وطبقه حاکمه و فئودالها آگاه می‌کند و نشان می‌دهد که هـــریك از آنان از شهوت پرستی صدها زن صیغه درحرمسراهای خود انبار می‌کرده‌اند و حال آنکه هزاران هزار نفر ازمردم عادی از داشتن زن و کانون زندگی درمحرومیت بسر می‌بردند و همچنین نشان‌می‌دهدکه طبقه حاکم‌آنقدردرثروت ونعمت‌های غصبی‌غرق بودندکه‌هریك‌ازفرط تجمل و اسراف، لشکری از غلامان و چاکران در خدمت خود نگهمیداشته‌اند و حال آنکه میلیونها از مردم درشبانه روز حتی یکبار قادربه‌سیرکردن شکم خود با ساده‌ترین غذا نبودند. خلاصه این تعلیمات نمودار آن است‌که خست و بی‌مروتی، حرص

۱ــ آثارالباقیه عن‌القرون الخالیه. صفحه ۲۰۸ چاپ برلین. ۱۸۷۸ میلادی.

جمع مال و ثروت و شهوات و زن پرستی وخودنمایی‌ومَد غرایز حیوانی نزد اشراف ودر طرف‌دیگر، غارت زدگی، زبونی، فلاکت و فقر نزدمردم بالاخص روستاییان که اکثریت هنگفت ملت را تشکیل می‌دادند به‌اوج شدت رسیده بود.

مسلم است درچنین موقعی‌که آتش شهوات و ثروت پرستی بنیاد خرد ودانش رادرطبقه ستمگرسوزانده وچشم باطن‌آنان‌راکورکرده‌اصولا عدالت‌اجتماعی‌درنظرشان معنی ومفهومی ندارد. آنها همانقدرهستندکه چون‌کرمی، حواسشان به‌تنیدن درپیله شهوات و تمایلات حیوانی خودشان باشد.

وقتی درمواقع بحرانی و غایت ستمگری مصلحی و وارسته‌یی چون مانی‌پیدا شود، آنهابرای تظاهروهماهنگی‌بامردم، ابتدا برای‌ازپیش بردن مقاصدشان مخالفتی‌از خود نشان نمی‌دهند ولی چون‌بالاگرفتن‌هجوم‌مردم را برای نجات درپیروی‌ازشعارهای چنان مردی دیدند آنگاه خادمین‌گوناگون و روحانی نمایانی را که برای خواب‌کردن عوام‌الناس درآستین دارند به‌میدان می‌فرستند وباکمك آنها روح اندیشه‌ها وحقیقت گفتارهارا لوث می‌نمایند و به‌فرجام چنان می‌شودکه با مانی و مزدك‌وامثالهم‌کردند.

«اپیفانس» رومی‌که مخالف پیشرفت عقیده مانی در قلمرو روم بود نوشته: «مانی جهانیان را به‌مطالبی ناشنیده‌آگاهی داده ومطالبی‌که برپایه اندیشه درطبیعت انسان است عنوان کرده و این برای آن است که سراسر جهانی که مآ را احاطه کرده سرشار از نابرابری است».

لوکونین می‌نویسد: دشواری اندیشه‌های‌فلسفی مانی وسرآخر روح‌آزادمنشی‌و مساوات خواهی ویژه آن، نشان دادکه این‌آیین جهانی، مذهبی نیست‌که بتواندتکیه‌گاهی برای شهریاری مرکزیت یافته متکی به‌اشراف وفئودالها باشد.

اشراف فئودال و هیئت حاکمه در راس موبدان کرتیر را در مقابل مانی علم کردند و او را در زمان بهرام اول به‌اوج قدرت رسانیدند.

کرتیر برای برقراری ترور وجهالت مذهبی درایران از همه امکانات‌طبقه‌حاکمه درمقابل مانی برخوردار بود. اوکلیه امور دینی را دراختیار شخص خود داشت‌وآنرا هرطورکه می‌خواست تفسیر می‌کرد.

کرتیر مظهر اتحاد متشکل موبدان و هیربدان سراسر کشورکه حامل افکار و

منافع فئودالها بود، پول و زمین‌های وسیع متعلق به‌آتشکده‌ها وپیشوایان دینی را با میلیونها روستایی سرف تحت بهره‌کشی داشت، همچنین از طرف اشراف و دیگر فئودالها و تمامی رسمها و سنت‌های کهن پشتیبانی می‌شد.

اگر آیین کرتیر در واقع به‌تکیه‌گاه اشراف و ثروتمندان وفئودالهامبدل گشت، آیین مانی رانده و مطرود شد. درآن زمان‌دین مانی‌برهمه‌جا ازآفریقای شمالی تا چین گسترده‌گشت ودرآن سرزمین‌هاهم به‌زودی شکل‌اعتراض‌مذهبی به‌خود گرفت وبه‌مثابه پرچم یك سلسله از قیامها و شورشهای مردم (روستایی) علیه جور و بیداد در جهان (و حتی در درجه اول) به‌پرچم پیکار با ستم و بهره‌کشی فئودالی مبدل گشت.

آیین مانی دراروپا هم‌که مورد استقبال روشنفکران قرارگرفته بود به‌سرنوشت ایران دچار شد. چه درآنجا هم اشراف و طبقه حاکمه فئودال آنرا مخالف منافع‌خود دیدند.

دیوکلتین امپراتور روم به‌سال ۲۹۶ میلادی به‌نماینده خود درآفریقا نوشت و به‌صراحت اعلام داشت: «آیین مانی مردم آرام را برمی‌انگیزاند و در شهرها زیانهای فراوان به‌بار می‌آورد». اما بایدگفت‌که هنوز زمان تغییر انقلابی اندیشه‌های مانی فرا نرسیده بود.

لوکونین علت سرکوبی مانی و مانویان را به‌وسیله کرتیر مظهر فئودالیسم و اشرافیت ایران چنین تعریف می‌کند: «درسیمای دو شخصیت متضادکرتیر و مانی دو فلسفه جالب در ایران با هم روبرو شد. یکی بدبینی کامل و خوارشمردن این دنیا که منشاء ستم وانگیزاننده غرایز حیوانی است ودیگرتعصب‌هایی‌که مورد پشتیبانی چیره دستان وسلاح و وسیله قدرت پادشاه بود[1].

درمقدمه‌کتاب‌دولتی وزارت‌آب‌وبرق‌به‌نام‌آب وفن‌آبیاری‌به‌قلم‌آقای‌عنایت‌الله رضا چنین نوشته: «این نکته‌که هفده سال پس از پادشاهی اردشیر، جنبش مانویان‌به اوج خود رسید، نشانه اشتیاق مردم به دگرگونی‌های زندگی و ناخرسندی آنان از بی‌اعتنایی بزرگان و موبدان و دولت نوبنیاد ساسانی به‌امر تحول مناسبات اجتماعی بوده است. آن روز و به ویژه دوران شاهنشاهی بهرام یکم دوران مبارزه دو نیروی

۱ــ تمدن ایران ساسانی. بخش مانی. از صفحه ۱۱۳ تا ۱۵۹.

بزرگ اجتماعی بود که در رأس یکی از آنها کرتیر دارای عنوان‌های پرطمطراق موبدان موبد، موبداهورامزدا، نگهبان روان شاهنشاه، مربی دینی شاهنشاه و رئیس دادگاه عالی کشور قرار داشت. ودرجهت مقابل نیروی دیگر را مانی آورنده آیین و «پیامبر یکتا خدای جهان و فرستاده او در زمین» رهبری می‌کرد. کرتیر، مظهر اتحاد متشکل موبدان و هیربدان سراسر کشور، پول و زمین‌های آتشکده‌ها را دراختیار داشت. ولی آیین مانی که مورد حمایت بازرگانان و روشنفکران آن روزگار و از بسی جهـــات به‌صورت فلسفه و حکمت بود، شکل اعتراض مذهبی به‌خود گرفت وبه‌پرچم یك‌رشته قیامها و شورش‌هـای مردم علیه جور و بیداد در جهان و در درجه اول به‌پرچم پیکار با جورو بیداد فئودالی بدل شد[1].

چون رستاخیز مانی و پیروی فروکاست‌ترین مردم به ویژه روستاییان از او به صورت یك نهضت ضد فئودالی آشکارشد، قهر و مکر ستمگرترین عناصرطبقه‌حاکمه را علیه خود برانگیخت.

دراسنادی که تاکنون مانده درباره آخرین روزهای زندگی مانی روایت‌هایی هست. این روایت‌ها ازشخصی است به‌نام نوح زاتك Nuhzatak که مانوی بوده وگفته‌های مانی رابرای شاهنشاه بهرام یکم درآخرین ملاقات درزمانی که پیامبررا به‌پایتخت‌فرا خوانده بود از سریانی به‌پارسی ترجمه کرده است.

مانی با سردی تمام پذیرفته شد و شاهنشاه مدتـی او را در تالار انتظار منتظر گذاشت. هنگامی که بهرام از تخت برخاست یك دست او برشانه ملکه سکایان‌ودست دیگر او برشانه کرتیر بود.

این راوی می‌نویسد: او به‌حضرت مانی نزدیك شد و به‌سخن پرداخت. پادشاه حضرت را چنین گفت: «بی‌هوده بدینجا آمده‌یی» حضرت ما در پاسخ گفت: «آیا مرتکب خطایی‌شده‌ام». شاه گفت: «سوگند یادکردم که نگذارم بدین کشورگام نهی[2]».

کریستن‌سن می‌نویسد: قدر متقین این است که بهرام اول پادشاهی عشرت جو و سست عنصر بود. مانی را به دست روحانیون زرتشتی واگذاشت. یعقوبی گـــوید:

۱ــ کتاب دولتی آب وفن آبیاری از انتشارات وزارت آب و برق. صفحه ۸.
۲ــ تمدن ایران ساسانی صفحه ۱۵۹.

مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد و مانی باموبدان موبد (کرتیر) که هم دشمن بود و هم قاضی به گفتگو پرداخت. شکی نیست که مانی (در چنین محکمه‌یی) محکوم گردید[1].

مسعودی می‌نویسد: بهرام به‌حیله دعوت مانی را پذیرفت تادعوتگران ویاران او راکه درمملکت پراکنده بودند.... احضارکرد ومانی را بکشت وبزرگان‌واصحاب او را بکشت[2].

خبری‌که ابن‌بلخی دراین باره ازجریان توطئه‌ومحاکمه وپایان‌کار مانی‌به‌دست می‌دهد به‌روش‌کارساسانیان‌دراینگونه مواردکه‌مشابه‌آنهم به‌وسیله انوشیروان بامزدك تکرار شد، به‌حقیقت نزدیك‌تر است. از این لحاظ‌گـــزارش این مورخ از میان دیگر گزارشهای مورخین ایرانی و عرب دراینجا آورده می‌شود:

«چون بهرام بازجای پدرنشست از آنجایی‌که عصبیت او بود در کیش حیلتها تمام کرد، تا مانی را بدست آورد. بدین حیلت نخست قومـــی را از اتباع او که در زندان بودند رها کردو بنواخت و درسر(خفا) ایشان راگفت‌مرا معلوم است‌که مانی‌بر حق است. اکنون شما بباید رفت واستمالت او کردن تا نـــزدیك من آید و من او را تقویت دهم وکیش او را آشکارگردانم واین قوم رفتند و مانی را براین جمله بگفتند و او بیامد و مانی راکرامت فرمود. یك چندی سخن او می‌شنود تا او را گستاخ‌کرد و اعیان و اتباع او را بشناخت. پس علمای دین را جمع‌کرد آورد و با آنهاهم درسر (خفا) گفت: من این سگ زندیق را به‌دست آوردم و اتباع او را شناختم ومی‌خواهم که همه رابردارم تا این فتنه و فساد فرونشیند. اما در عدل و پادشاهی نیست بی‌الزام حجت‌کسی را کشتن. اکنون شما فردا بامداد بااو مناظره‌کنید و او را مقهورگردانید تا من او را سیاست کنم. علمای دین براین اتفاق رفتند و بهرام مرمانی را خواند و گفت: فردا علما حاضر خواهند آمدن. باید ساخته باشی مناظره ایشان را.

و روز دیگر مانی را و علما را به‌هم بنشاند و مناظره کردند و مانی مقهور شد. پس بهرام از علما فتوی پرسید که با او چه باید کرد.

۱ــ ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۲۲۲.
۲ــ مروج‌الذهب و معادن الجواهر. صفحه ۲۴۴.

علمای دین گفتند: اگر اقرارآورد که این مذهب که آورده باطل است و از آن توبه کند قتل از وی برخیزد، اما زندان مخلد او را واجب آید، چنانکه تا به مردن از آنجا بیرون نیاید و اگر توبه نکند او را به‌عبرتی باید کشت که جهانیان را بدان اعتبار باشد.

پس بهرام، مانی را گفت: از این هردو یکی را اختیارکن و مانی قتل اختیار کرد و توبه نکرد.

آنگاه بهرام بفرمود تا پوست او بیرون کردند وبه‌کاه بیاگندند و چون او را هلاك کرد اتباع او را جمع کرد، هرآنکه از داعیان و سران ایشان بود آنان را که توبه می‌کردندحبس مخلد (ابد) می‌فرمود وآنان را که توبه‌نمی‌کردندبردار می‌کشید. و امامردم عادی را هم هرکس‌که توبه می‌کرد به‌فرمود تارها می‌کردند و آن مردمانی که توبه نمی‌کردند می‌کشتند[1].

فردوسی هم تشکیل این مجلس مناظره را تأیید کرده است:

بفرمود تا موبد آمدش پیش — سخن گفت با او زاندازه بیش
فرو ماند مانی میان سخن — زگفتار موبد زدین کهن
زمانی برآشفت پس شهریار — براو تنگ شد گردش روزگار[2]

حتی‌سید حسن‌تقی‌زاده می‌نویسد: بامانی درحبس بسیار سخت وحشیانه معامله کردند و دست و پای او را با زنجیرها بسته و بعد زنجیرها را آنقدر تنگتر نمودند تا مرد[3].

لوکونین می‌نویسد: ماخذ دیگری هست‌که درآن از زندانی شدن مانی و مرگ همراه با شکنجه او در زندان به‌سال ۲۷۷ میلادی یاد شده است. کشتن کین‌توزانه مانی نمودارکینه‌کشی طبقه ستمگر فئودال و اشراف ازمردی است‌که مردم زحمتکش به‌ویژه روستاییان را باآیین اعراض‌آمیزخود متوجه ستم‌وبی‌داد طبقه حاکمه می‌کرده است[4].

۱ــ فارسنامه ابن بلخی. صفحه ۲۰.
۲ــ شاهنامه فردوسی.
۳ــ مانی ودین او. سیدحسن تقی‌زاده. صفحه ۱۴.
۴ــ تمدن ایران ساسانی. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. ترجمه عنایت‌الله رضا. صفحه ۱۵۹.

همچنین کریستن‌سن می‌نویسد: مانی‌را به‌عنوان خروج از دین به‌زندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود جهان گفت. این واقعه درسال ۲۷۷ در اواخر سلطنت بهرام اول اتفاق افتاد. بنابر روایات شرقی زنده‌زنده پوست او را کندند. بعد سرش را بریدند وپوست اورا پر ازکاه‌کرده به‌یکی‌از دروازه‌های شهرگندی‌شاپور خوزستان بیاویختند[۱].

این بود پایان زندگی بزرگمردی‌که یك عمر با سیر در دنیای معنویات و روح بهشت‌آسای‌وحدت انسانی، مظهر نورشدوبا مظاهرظلمت‌وفساد وتباهکاری‌که زندگی را با وسوسه سودجویی فردی، و تفرق انسانی و خودپرستی و عصبیت به‌جهنم غرایز حیوانی افکنده‌اند به‌پیکار برخاست. در حقیقت با یك عمر پایمردی در پرهیزگاری و مبارزه با غرایز حیوانی درون و ریـــاضت و حرمت آنچه مطلوب مردم عادی است پای بر سر دنیای دون اشراف و فئودالها نهاد و زندگی ظلمانی آنان را با یدبیضای اعراض خود داغ باطله زد وبالاخره خود به‌حقیقت فلسفه‌اش واصل گشت. فلسفه‌یی که در آن روشنایی مقهور ظلمت شده بود. وبدین سان سقراطی دیگر براوج پرشکوه زندگی جاوید، شوکران مرگ نوشید. اگر سقراط با مرگی آرام زندگی را بدرود گفت، او با تحمل شدیدترین شکنجه‌ها روح بزرگ خود را به‌روح جاودان بشریت پیوند داد. اهریمنان سیاه دل برای تحقیر فضایل انسانی و تقوی و محو روشنایی زندگی، کالبد او را با کاه انباشتند تا عبرت مردم‌روزگارگردد.

مانی کتابها و مقالات بسیاری از خود برجای گذاشته است. آنها که شناخته شده ویا به‌دست آمده «کنزالاحیاء»، «شاپورگان» ، «سفرالاسفار»، و «سفرالجبابرة» است ویك کتاب عظیم دیگر هم هست به‌نام «کفالایا» که در آغاز این قرن در مصر کشف شده در ۲۰۰۰ ورق به‌زبان قبطی که دانشمندان موفق به‌خواندن و ترجمه آن شده‌اند و اکنون نیمی از آن در موزه لندن و نیمه دیگر در موزه برلن می‌باشد.

با وجود فشار و سختگیری که درکشور ایران از جانب روحانیون زرتشتی نسبت‌به‌پیروان مانی اعمال می‌گشت، این‌آیین درسرزمین‌ایران‌باقی ماند ولی کمابیش پنهانـــی و سری بود. روایاتـــی راجع به‌تعقیب و آزار مانویان ایران عهد نرسی

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۲۳.

و هرمزد دوم در متن‌های قبطی مانوی مسطور است.

چون پس ازکشته شدن مانی و قتل عام پیروان با وفـــایش علل رستاخیز او همچنان به‌قوت برنظام اجتماعی ایران حاکم بود، آیین مزبور در خفا محفوظ ماند وتا ظهور مزدك مجدداً احیاء گردید.

دامنه رستاخیزمانی‌پس ازکشته شدنش به‌روم هم‌کشیده شدوبه‌روزگار سلطنت امپراتوری دیوکلتین Diocletien (۲۵۸- ۳۰۵)میلادی‌شخصی‌در روم به‌نام «بندوس» که جانشین مانی شناخته شده است انهدام جور و بیداد ستم فئودالی را برای آزادی روستاییان به شیوه انقلابی تبلیغ می‌کرد[1].

بندوس Bundos برای جلب مردم ادعا می‌کردکه خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب ساخت. با این روش بندوس می‌خواست با اعلام پیروزی خدا که در دین مانی دراثر نفرت ازطبقه اشراف وفئودالهای ستمگر مقهور خدای شر انگاشته شده بود، درمردم زحمتکش شهری و روستایی نیروی مبارزه دربرابر ستمگران بدمد.

بندوس به‌ایران آمد و به‌دنبال دین مانی به‌دعوت پرداخت. این دین را در زبان پهلوی «درست‌دینان» خوانده‌اند.

شخص دیگری هم به‌نـــام زرتشت پس از مانی و بندوس با همان ایده‌های اعتراض‌آمیز آمد که یکی از مورخین رومی حدود ۵۰۰ میلادی درکتاب Styites از او یاد کرده هرچند کریستن سن به‌استناد شاهنامه ثعالبی این شخص را با بندوس یکی دانسته است. ظهور مزدك و مزدکیان در عهد قباد و و انوشیروان نمودار ادامه رستاخیز مانی و بندوس و زرتشت است.

در دنیایی که مانی چشم گشود نیروهای اهریمنی را دید که از قلمرو ظلمت حیوانی برسرزمین روشنایی تاخته و با آلات سیاه مرگ به‌فرو نشاندن شعله‌های خرد انسانی دست آخته‌اند. در دنیایی که مانـــی چشم گشود نیروهای اهریمنی را دید که بردنیایی غرقه در خودبینی و نفاق و ستم و بیداد فرمانروایی می‌کنند. اهریمنانی را دید که یکدم از فرونشاندن شعله‌های خرد باز نمی‌ایستند آنگاه مانی واقعیت زندگی‌یی را که به‌آن چشم‌گشوده بود دریافت وبا خویشتن وبی‌خویشتن وبا خویشتن بسیارش

۱ــ تمدن ایران ساسانی. بنگاه ترجمه و نشرکتاب. صفحه ۱۱۲.

در چشم‌انداز رستاخیزش اعتراف کرد وسرود:

«چون درخانه حیات چشم گشودم

«نیروهای اهریمنی را دیدم،

«دروازه‌های تاریکی را دیدم،

«ژرفای همه تاریك را دیدم،

«نیروهای اهریمنی را دیدم،

«خداوند اهریمن این سرور جهان تاریکی را،

«دیدم جنگجویان مدافع نور را،

«که در ظلمت مدفون شده بودند.

«دیدم دروازه‌های‌آتش را،

«همچنان سوزان و شعله‌ور

«آن نیروهای شریر را دیدم،

«که چگونه به‌سلاحهای‌آن اهریمنان مسلح شده بودند.

«به‌سلاح‌های آن اهریمنان مسلح شده بودند

«وبه‌خباثت علیه سرزمین نورمی‌اندیشیدند[1].

۱ــ ازکتاب Liver des géantes که به‌انجیل مانی معروف است.

کشاورزی و دامداری

در دوره ساسانیان به‌امور کشاورزی و دامداری که اساس اقتصاد کشور و منبع اصلی درآمدهای مالیاتی بود همچنان توجه بسیار می‌شد. محصولات حفظ می‌گشت و توسعه می‌یافت. در این قسمت کارهای جدیدی انجام‌شد. ازجمله توسعهٔ کاشت درخت توت وتربیت کرم ابریشم، کشت نیشکر ودیگر گیاه‌های زراعتی رایج‌تر گشت. املاك وسیع دولت وبزرگان فئودال کماکان طبق روش‌های قدیم زراعت می‌شد. اگر تکاملی در این رشته مشهود بود فقط دراملاك متعلق به‌دولت صورت می‌گرفت. زیرا آزادی اقتصادی درامور کشاورزی بسیارمحدود وبا اقدامات انفرادی نمی‌شدآنرا توسعه داد[1].

مطابق اخبارتاریخی شاهنامه فردوسی، اردشیراول به‌وسیله‌بازرسان و کارآگاهان به‌وضع عمومی کشاورزان دهقان توجه می‌نمود ودر مواقعی که زمین به‌علت کم‌آبی و یاآفت، محصول کافی نمی‌داد و دهقانان به‌سبب تنگدستی قادر به‌کشت مجدد زمین نبودند، دولت موظف می‌شد نه‌تنها ازگرفتن مالیات خودداری ورزد، بلکه با دادن پول و وسایل کار و چارپای نیز به‌بهبود و تجدید فعالیت آنان کمك کند. درشاهنامه فردوسی چند جا از اینگونه کمك‌ها یاد شده است:

«فرستاده بودی به‌گرد جهان خردمند و بیدار کارآگهان

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۴۶.

به‌جایی که بودی زمین خراب — وگر تنگ بودی به‌رود اندر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی — زمین کسان خـــوار نگـذاشتی
گرایدون که دهقان بدی تنگدست — سوی نیستی گشته کارش زهست
زتخم پراکنده از مزد و رنج — ببخشید کارندگان را زگنج
زمینی که آنرا خـداوند نیست — بمرد و را خویش وپیوند نیست
بدادی زگنج آلت و چارپای — نماندی که پایش برفتی زجای[1]

انوشیروان هم پس ازکشتار مزدکیان و اصلاحات مالیاتی که فقط ناظر به بهبود اخذ مالیات بود، زمین‌های خشکسالی دیده و آفت‌زده را از مالیات معاف می‌داشت:

«به‌جایی که باشد زیان ملخ — وگر تف خوشید تابد به شخ»
«وگر برف و باد از سپهر بلند — بدان کشتمندان رساند گـزند»
«همان گر نبارد به‌نوروز نم — زخشکی شود دشت خرم دژم»
«مخواهیدباژاندرآن‌بودم‌ورست — که ابر بهارش به‌باران نشست[2]»

روایتی هست که نشان می‌دهد پادشاهان ساسانی گاه کسانی را که در ازدیاد محصولات کشاورزی فعالیت می‌کردند تشویق می‌نمودند. چنانکه خواجه نظام‌الملك می‌نویسد: «گویند روزی نوشیروان برنشسته بود وبا خاصگیان به‌شکار می‌رفت و برکنار دیهی گذر کرد. پیری را دید نود ساله که گوز (نهال گردو) در زمین می‌نشاند. نوشیروان را عجب آمد. زیرا که بعد از بیست سال گوزکشته برمی‌دهد. گفت: «ای پیرگوزمی‌کاری؟!». پیرگفت: «آری» گفت: «چندان‌بخواهی زیست که‌برش بخوری؟». پیرگفت: «کشتند و خوردیم وکاریم و خورند». نوشیروان را خوش آمد وگفت: «زه!». در همان وقت خزینه‌دار را گفت تا هزار درم به‌پیر داد. پیرگفت: «ای پادشاه هیچکس زودتر از من براین‌گوز نخورد». گفت: «چگونه؟». پیرگفت: «اگرمن گوز نکشتمی و پادشاه از اینجا گذر نکردی و آنچه به‌من رسید نرسیدی ومن آن جواب ندادمی و این هزار درم را کجا یافتمی». نوشیروان گفت: «زهازه». و خزینه‌دار در

۱ــ شاهنامه فردوسی صفحه۱۹۸۶. چاپ بروخیم.
۲ــ شاهنامه فردوسی. صفحه۲۳۱۸. همان ناشر.

وقت هزار درم دیگر به‌او داد[1]».

در اخبارالطوال آمده: «هرمزد در حسن سیرت نیکو می‌کوشید و آسایش حال رعیت را وجهه همت‌خویش‌قرارمی‌داد. درباره‌ستمدیدگان مهربان ونسبت‌به‌ستمکاران سختگیر بود». در این‌کتاب همچنین درباره مجازات‌کسانی‌که حدود مزارع را محترم نشمرده وبه‌کشتزارهاآسیب می‌رساندندنوشته: «هروقت هرمزد برای‌گذراندن تابستان به‌سرزمین ماهان می‌رفت، منادی او به‌هنگام حرکت بدان نواحی در میان سپاهیان ندا در می‌داد که از زیان رساندن به‌کشاورزان بپرهیزند. وی برای مراقبت دراین امر و مجازات کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کردند، یکی از معتمدان خود را می‌گماشت.

در یکی از این سفرها، پسرش خسروپرویز ملتزم رکاب پدر بود. یکی از اسب‌های او رم‌کرد وبه‌مزرعه دهقانی راه یافت وکشت دهقان را تباه کرد. دهقان اسب را گرفت وبه‌گماشته‌یی‌که از طرف هرمزد مأمور رسیدگی‌به‌این امور بود سپرد. گماشته مزبور نتوانست خسروپرویز را مجـــازات کند. پس چگونگی را به‌هرمزد عرضه داشت. هرمزد دستور داد تا دم وگوش اسب ببرند و پسرش را به‌صدچندان زیانی‌که آن اسب به‌مزرعه دهقان رسانیده بود غرامت کنند[2].

درتاریخ ایران تألیف مورخین شوروی ازمحصولات کشاورزی از قبیل‌گندم، جو، برنج، یونجه، خرما، زیتون و بقولات و سبزیجات[3] و درتاریخ ایران گیرشمن از انواع میوه، گوشت، گندم، روغن و شراب مربوط به‌این دوره سخن رفته است.[4].

از وصفی که کریستن‌سن از علایق و ماحضر سفره شاهان ساسانی از زبان ریدك غلام خسروپرویز کرده، با بسیاری ازمحصولات‌کشاورزی و دامی زمان ساسانیان آشنا می‌شویم: «پرویز همه اقسام للایـــذ را استقبال می‌کرد. ذوق او را نسبت به عطریات در روایت بلاذری دریافتم‌که چون پوست‌های تحریر را دوست نداشت مقرر

۱ــ سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملك. فصل سی و هفتم.
۲ــ اخبارالطوال. تألیف ابوحنیفه احمدبن‌داوود دینوری. ترجمه صادق‌نشئت. بنیادفرهنگ‌ایران‌صفحه ۸۲ــ۸۳.
۳ــ تاریخ ایران. ترجمه کشاورز. صفحه ۱۲۰
۴ــ تاریخ گیرشمن. صفحه ۳۴۷.

فرمود که نامه‌ها را برکاغذی که به‌گلاب و زعفران آغشته باشد بنویسند. مسلماً در قصور وکاخ‌های خسرو بوی عود وعنبر، اشهب، مشك وکافور و صندل پیوسته هوا را معطر داشته است. چنانکه در عهد خلفا چنین بود. بنا برروایت ثعالبی ریدك خوش‌آرزو غلام خسروکه از لطایف مشمومات وقوفی کامل داشت در جواب خسرو گفت: «بهترین‌عطرها شاهسپرم‌آمیخته بانداست‌که برگلاب پاشیده باشند. دیگربنفشه بابخور عنبر و نیلوفر بابخور مشك وباقلای معطر با بخور بوی نرگس چون رایحه جوانی است و بوی گل سرخ چون رایحه یـــاران است و عطر شاهسپرم چون نکهت اولاد است و بوی خیری چون رایحه دوستان صدیق است.» خسرو باز پرسیدکه بوی بهشت چگونه است. ریدك جواب داد اگر بوی شراب خسروانی و سیب شامی وگل فارسی و شاهسپرم سمرقندی و ترنج طبری و نرگس و بنفشه اصفهانی و زعفران قمی وبوی بوانی ونیلوفر سیروانی که مخلوطی از سه چیز معطر است (عود هندی ومشك تبتی و عنبر شحری) را فراهم آوری از بوی بهشت بویی توانی برد.در قصر شاهنشاه غذاهایی مطبوع وگوارا بسیارمورد توجه بود. ازجمله غذاهایی‌که برای پادشاه ولاش مهیا می‌کردند یکی «غذای شاه» نام داشت‌که مرکب بود ازگوشت گرم وگوشت سرد و برنج و برگ معطر و مرغان مسمن و خبیص شکر و طبرزد. دیگر از غذاها غذای خراسانی بودکه ازگوشت‌کباب شده به‌سیخ وگوشت پخته در دیگ وکره و عصارات ترکیب می‌یافت. دیگر «غذای رومی» که گاه با شیر و شکر وگاه با تخم‌مرغ و عسل وبرنج وگاه با کره وشیرساخته می‌شد. دیگر «غذای دهقان» گاه عبارت بود ازگوشت گوسفند نمکسوذ و نارسوذ (گوشتی که در رب انار بخوابانند) و تخم پخته. خوش آرزو بهترین طعام‌ها را چنین مـی‌شمارد. از جمله گوشت بزغاله دوماهه که شیر مادر وشیر ماده گاوی خورده باشد. مخصوصاً اگر با عصاره زیتون بپزند. دیگر سینه گاو فربهی کـــه در «سپیذپاك Spedh ـ Pak» پخته باشد (سپیذ پاك آبگوشتی است که با اسفناج و آرد و سرکه می‌ساخته‌اند) وبعد آن را با شکر مصفی و طبرزد تناول کنند. از میان انواع طیور، خوش‌آرزو، تذرو وکبك و اقسام‌کبوتر و درنا و مرغابی مخصوصاً ماکیانی را نام می‌برد که خوراکش گندم و شاهدانه و روغن زیتون باشد. این حیوانات را باید پیش ازکشتن دنبال کنند و بترسانند. بعد آنرا به‌سیخ بکشند.

قسمتی از پشت مرغان که نزدیک‌تر به‌دم آنها باشد لذیذتر است. لذیذترین غذاهای سرد ازگوشت گورخر اهلی که ینجه وجو خورده باشد ساخته می‌شود. این گوشت را در ماست می‌خوابانند و انواع ادویه برآن می‌پاشند. از غذاهای مناسب یکی یخنی است که با گوشت‌خرگوش و سینه اسب و سمور و سرتذرو می‌سازند و بهترین نوع آن را ازگوشت غزال ماده عقیم پیه‌دارکه منجمد شده باشد می‌سازند. در تابستان لوزینه که با بادام وگردو و غیره تهیه کنند و انواع نان شیرینی بسیار مطلوب است. خاصه آنها که با پیه غزال ماده آماده و در روغن گردو پخته شود. اما در زمستان باید نان‌هایی که بادام هلو دارد تناول کرد. نیکوترین مربا، مربای لیمو وبه و هلیله وگردو و زنجبیل چینی است وبهترین میوه‌ها نارگیل است که با قند خورند و پسته بو داده گرگانی و عدسی‌که با عصاره زیتون آمیزند و خرمای هراتی که با گردو مخلوطی نمایند و هلوی ارمنی وبلوط و شاهبلوط‌که شکرآلود کنند. شاهدانه که در پیه بزکوهی سرخ کنند، برای هضم سودمندترین غذا است. بهترین شراب می کنگ و می رود ارنگ، طی گذشت زمان وشراب بست و شراب‌کوه الوند، مخصوصاً شراب آسوری است[1].

برای کشت و زرع در صحاری لم یزرع ازقدیم‌الایام عادت براین جاری بود، که اسیران جنگی را به‌چند گروه تقسیم کرده در قسمت‌های مختلف کشور اسکان می‌دادند. همانطورکه داریوش اول بسیاری از مردم ارتری را به‌خوزستان کوچانید و اورده اسیران رومی را در حوالی مرو جای داد، شاپور اول نیز اسرای رومی را در گندی‌شاپور مسکن داده و از آنان در ساختن بند معروف قیصر به‌منظور آبیاری زمین‌های قابل کشت استفاده کرد[2]. ساسانیان برای پیشرفت‌کشاورزی از جمله ایجاد بندها و سدها و تأسیسات آبیاری اقدامات تازه‌یی به‌عمل آوردند که در جای خود از آن سخن خواهد آمد.

به‌تعدادی از واژه‌های روستایی در موردکشاورزی دوره ساسانیان برخورد شد که بی‌مناسبت نیست در اینجا آورده شود.

۱ــ کریستن‌سن، ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۲۳۷تا۲۳۹.
۲ ــ همان‌کتاب. صفحه ۱۴۷.

اندربیدر: این واژه مرکب است از (اندر) به‌معنی درون (بیدر) به‌معنی خرمنگاه که رویهم معنی «در خرمنگاه» است که معنی غله در خرمنگاه را می‌رساند. گویا از شکل معاملات سلف‌خری و پیش‌فروش غله از طرف روستاییان حکایت می‌کند.

بخس: (به‌فتح ب‌وسکون خ‌وسین) زمینی‌بوده که‌زراعت دیمه‌درآن می‌کرده‌اند. در برهان قاطع نیز با همین تلفظ و همین معنی آمده است.

باربند: به‌معنی ریسمان برای بستن محصولات زمینی یا درختی برپشت ستور به‌کار می‌رفته است.

بزر: (به‌فتح ب وسکون ز و ر) تخم ودانه‌را می‌گفته‌اند ویا چیزی‌که برخوراك به‌جهت چاشنی آن زنند.

رازگی: یك گونه انگور ویك گونه شراب بوده و ضمناً به‌یك گونه پارچه سفید هم می‌گفته‌اند. این نام منسوب به‌شهر ری دانسته شده و در برهان قاطع آمده یك گونه انگور است که دانه آن کوچك باشد. این انگور بی‌دانه و مشهور به‌رازگی بوده است.

سابری: منسوب به‌شهر شاپور در فارس است به‌معنی شراب سابری محصول تاکستان شاپور بوده است.

آبریز: مرکب از آب و ریز که به‌شکل ابریج و ابریق وارد زبان عربی شده ، سطل و ظرف دوغ‌زنی و کره‌گیری رامی‌گفته‌اند.

نشوار: باقی گندم و جو که پس از جدا کردن غله ازکاه، آمیخته به‌دانه‌های صحرایی در خرمنگاه باقی می‌ماند[1].

***

دامداری در این دوره پیشرفت‌های قابل توجهی کرده بود. برای دامها که ثروت ملی به‌ویژه برای اسبها که ضمناً ارزش نظامی داشته توجه خاصی به‌خرج می‌دادند. شادروان امام شوشتری درکتاب تاریخ شهریاری مطالبی از قول مورخین بعد از اسلام در مورد وضع دامداری در عهد ساسانیان آورده که در اینجا با ذکر

۱ــ استخراج‌ازکتاب فرهنگ واژه‌های‌فارسی درزبان عربی. گردآورده: محمدعلی‌امام‌شوشتری وبرهان قاطع.

اسناد و مراجع‌شان نقل می‌شود. وی تحت عنوان آخورسالار می‌نویسد: از بخش‌های بزرگ دیوان سپاه، یکی نیز دیوان «آخورسالار» بوده که نگهداری و آماده کردن همه اسبان و استران و شتران و آماده کردن ساز و برگ و علوفه آنها با او بود. این بخش از دیوان سپاه، دارای دفترها و حساب ویژه‌یی بود که خوارزمی نام آنرا «آهرهمار دبیره» یاد کرده است که به‌فارسی امروز می‌شود «آخور آمار دبیره» یا حساب اسطبل دولتی[1].

این بخش از دیوان سپاه، علاوه برنگهداری همه ستوران دولتی وحساب خرید ونگهداری همه ستوران دولتی وحساب خرید ونگهداری آنها و ساز و برگ بایسته ستوران، دامپزشکانی‌هم در اختیار میداشته است‌که همواره برحال ستوران رسیدگی می‌کردند و اگر در آنها بیماری پدید می‌آمده به‌درمان آنها می‌پرداختند.

دلیل براین مطلب این‌است‌که تا سده چهارم هجری‌کتابهایی درفن دامپزشکی بوده است که برخی با بردن نام و برخی بی‌بردن نام اصلی کتاب، از فارسی به‌عربی ترجمه گردیده. محمدبن اسحاق وراق معروف به‌ابن‌ندیم ازآن‌کتابها چنین نامبرده:

«کتاب ابن‌اخی حزام در دامپزشکی که آنرا برای متوکل نوشته است. کتاب اسبان و ویژگی‌های آنها و اینکه کدام یك از آنها زیباتر است. کتاب اسب‌پروری که ازنویسنده‌یی گمنام است. کتابی که اسحاق‌بن علی‌بن سلیمان از فارسی ترجمه کرده در درمان اسبان و اشتران وگاوان وگوسفندان واستران وشناسایی بهای آنها وهنگام فرستادن آنها به‌چراگاه. کتاب دامپزشکی فارسی[2]».

آگاهی‌هایی که درکراسه نوروزنامه منسوب به‌خیام درباره گونه‌های اسبان آمده، بی‌گمان از نوشته‌های کهن‌تری برداشته شده است که دیرینگی ارج اسب را در ایران می‌نمایاند[3]».

ثعالبی نام سالار این شاخه از دیوان سپاه را «آخور سالار» یاد کرده و چنین گفته است: «..... پس گفت، (اردوان پنجم): ای پسر بابك ترا به‌شکار و پرداختن

۱ــ مفاتیح‌العلوم. صفحه۵۶. (چ، اروپا. افست‌تهران).
۲ــ الفهرست. صفحه۴۵۱. (چ،قاهره)
۳ــ نوروزنامه.صفحه ۷۰ (چ،تهران ۱۳۴۳).

به‌آیین پادشاهان چه؟. من‌ترا به‌آخورسالاری برگماشتم به‌درون طویله رو وبرستوران بنگر وآنها را راه ببر[1]».

محمدبن جریر طبری ازنام این پایگاه «استران سالار» به‌معنی سالار اسطبلهای دولتی نام برده وگوید: «این پایگاه بالاتر از پایگاه اسپهبدی و پایین‌تر از ارگبدی است[2]».

اگر دراینجا درباره وضع دامداری درایران عهد ساسانی ازکتابهای دامپروری و شیوه نگاهداری اسب ودیگر ستوران ودامهای شاهی ودستگاه دولتی سخن رفت از آن نظر است که از این در می‌توان در مرتبه پایین تا حدی وضع توجه روستاییان‌را به‌دامداری کـــه منابعی از آن در دست نیست شناخت. همین قدر می‌توان گفت در دوره ساسانیان نسبت به‌شماره گوسفندان واحوال شبانان ولزوم نگاهداری سگان گله نیز قواعد ثابتی وضع کرده بودند. چنانکه معلوم است زرتشتیان سگ را محترم می‌شمردندوقسمتی ازنسك «دزدسرنزد»راجع به‌محافظت قانونی سگان‌گله بوده‌است[3] که اهمیت‌فوق‌العاده گله‌داری را در آن عهد نشان می‌دهد.

۱ــ غررالاخبار ملوك‌الفرس وسیرهم. صفحه۴۷۵.
۲ــ تاریخ‌الرسل والملوك جلد ۲. صفحه ۸۰.
۳ــ ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۳۴۴.

فنون آبیاری

در این دوره آبیاری با طریقه‌های پیشرفته‌تری صورت می‌گرفت و نامهایی که از فنون‌این رشته از امرکشاورزی معمول بوده از وسعت دامنه آن خبر می‌دهد.

چنانکه معلوم‌است‌درسرزمین ایران ازدورترین زمانهاآب شیرین برای آبیاری زمین‌های قابل کشت به‌قدرکافی نبوده، از این رو آب در نزد ایرانیان ارج بسیار داشته است وتقدیس‌آنرا شعار زندگی خود می‌شمردند: «آبادی سازید وشادی افزایید. آب را که مایه خرمی و آبـــادانی است همیشه پاك دارید. پلیدی و ناپاکی در آب میندازید. تن و جامه در آب روان مشویید. کاریز (قنات) کنید و زمین خشك را برومند سازید[1]».

کمبود آب دراین دوره همچنان‌سبب‌می‌شدکه‌روستاییان به‌ساختن‌مجاری‌برای آبیاری، پل‌ها، نگهداری سیستم پیچیده ترعه‌های آبیاری جلب شوند[2]. ایجاد قنات، این دهلیز افقی زیر زمینی‌که برای رسیدن به‌یك خزانه آب ذخیره شده در زمین‌کنده می‌شده،کندن چندگونه چاه و اختراع چرخاب و دولاب و زرنوك و منجنون و کندن کانال‌ها و جویها و بستن بندها وشادروانها درجلو رودها و خرندها درکناربسترآنها

۱ــ اندرزپیمان گواوگیران.

۲ــ تاریخ ایران از دوران باستان تاسده هیجدهم. صفحه ۹۰.

و ساختن خرندها و شترگلوها برای گذراندن آبها از پهنای رودها و دره‌هـای گود، تمامی از راه‌هایی است که پیشتر از دوران هخامنشی‌هـا و مادها برای چیره شدن بر دشواری کم‌آبی و بهره‌گیری درست ازآبها پدید آورده بودند.

در دوره ساسانیان همچون‌دوران پیشتربرای بهره‌برداری از سرچشمه‌های آب، خواه زیرزمینی و خواه روی زمینی در همه‌جای‌کشور به‌حکم ویژگی‌های هرسرزمینی و چگونگی آب زایی سرچشمه‌های آب، سنتها وعرف‌هایی پدیدآمده بوده‌که همانها درطی چندهزار سال‌گسترده‌شده وپایه آبیاری‌درکشورگردیده‌است. بازتاب این‌آیین‌ها در فقه اسلامی بخش «القنی والانهار» دیده می‌شود و چنانکه می‌دانیم این بخش از فقه اسلامی درخراسان نگاشته شده است.

درباره اهمیت لزوم‌آبادانی مجاری آبهابرای امورکشاورزی پس ازخرابی‌های ناشی از جنگ‌ها درنامه تنسرآمده: «اردشیر به‌مدت چهارده سال به‌حیلت و قوت و کفایت درجمله بیابانها آبها روان بگردانید و رستاق‌ها پدید آورد[1].»

برای نظارت در اداره صحیح مقررات آبیاری و نیز نگهداشتن تاسیسات آن‌و نگاشتن حقابه‌ها وگرفتن آب بها درسراسرکشور، دیوانی پدید آورده بودند که آنرا «دیوان‌کست فزود» می‌نامیده‌اند. شادروان امام شوشتری درکتاب آیین شهریاری از قول ابوعبدالله محمدبن احمد خوارزمی دبیر (کاتب) درباره این دیوان و کارهای آن چنین نوشته است:

«گفتار هفتم: در نام‌هایی‌که در دیوان آبیاری به‌کار می‌رود، خلیل‌گفته‌است: انگله (دهی از آبادی‌های مرو است‌که این بند درآن ساخته شده بوده) بند مروست. دیوان‌کست فزود عربی شده است ازکاست افزود، یعنی‌کاهش و افزایش و آن دیوانی است‌که درآن آبهای هریك از دارندگان حقابه‌ها را وآنچه برآن افزوده یاکم‌می‌شود یا از نامی به‌نامی برده می‌شود نگهمیدارند. در دفتر آبها که در آن دیوان‌نگهداشته می‌شود، نام هرکس دارای مقداری آب بوده وآنچه از آن می‌فروخته و یا می‌خریده نگاشته می‌شده است.

چنانکه ازسخن خوارزمی آشکارا هویداست.درایران اززمانهای باستان‌به‌ویژه

۱ــ نامه تنسر. صفحه ۴۴

در روزگار ساسانیان، ثبت ملك‌ها و آبها در دفترهای دولتی دیوان خراج و دیوان آبیاری رواج داشته وشناخته بوده است. نام‌کشتزارها خواه دولتی و خواه اربابی‌در دفترهای دیوان خراج و حقابه‌ها ودفترهای دیوان‌کست فزود نگاشته می‌شد[1].

آنچه معلوم است حقوق قانونی زارعین مورد توجه بوده، مثلا در چند نسك از نسکهای اوستا خاصه هوسپارم وسکازم قواعد واحکامی در خصوص حقوق‌قانونی زارعین درمورد مسئله آبیاری که مبنای زراعت مملکت در سابق بوده و امروز نیز هست به‌تفصیل معین شده بود. راجع به‌اقسام مختلف قنوات و جداول آب واسلوب سد بندی و بازرسی قنوات و نگاهداری و شرایط استفاده از آنها و امثالهم احکامی[2] موجود بود». دولت هرگاه قناتها خراب می‌شد تعمیر می‌کرد و اگر متروك‌گشته بود تصفیه و درصورت لزوم احداث می‌کرد. گیرشمن درباره خرابی‌هایی‌که پس ازنهضت مزدك پدید آمده بود می‌نویسد: «قریه‌ها را مجدداً بنا، جاده‌هاوپلها را تعمیرو قنوات متروك‌را تصفیه‌کردند[3]» و درجای دیگر می‌نویسد: «برای زیبا ساختن شهرها و انتقال آب وایجاد قنوات‌کوشش می‌شد[4]».

نامهای فراوانی که از دیوانهای آبیاری زمان ساسانیان برجای مانده نمودار وسعت تاسیسات آبیاری روستاها و رواج این فن در آن عهد می‌باشد. این نامها با معانی‌شان بدین قرارند:

آبلیز: هرزمین خیس خورده از سیلاب پس از فرونشستن سیلاب.

آبخشان: این واژه را درکتابهای عربی به «مقسم‌المیاه» ترجمه‌کرده‌اند. آب بخشان به‌جایی ازجوی یا قنات گفته می‌شده‌که در آنجا آب را تراز می‌کرده‌اند و بر پایه حقابه‌ها درچند جوی بهر می‌شده است.

ابهر یا آبخور: مقدار آبی که یك آسیا را بگرداند. در برهان قاطع از جمله به‌معنی بهره‌ورسد ازآن تفسیر شده‌که امروز به‌جای آن آسیاگردان یاسنگ‌می‌گوییم

۱ــ مفاتیح‌العلوم ۶۸ ـ ۶۹. (چ، اروپا).
۲ــ کریستن‌سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۴۴.
۳ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۰۶
۴ــ همان‌کتاب. صفحه۳۴۸.
۵ــ مفاتیح‌العلوم. صفحه ۶۴.

و هردو یك معنی دارد.

ازله : بخشی از خاك یاگل‌که‌کنده شده برابر یکصد ذراع مکعب. این‌اصطلاح در دیوان آبیاری رایج بوده ودرکندن جویها و لاروبی نهرها به‌کار می‌رفته است.

اوباره: راهی بوده‌که ایرانیان برای‌گذرانیدن آب از پهنای یك جوی یا رود یا دره اندیشیده بودند، به‌این‌گونه‌که برآن رود یا دره پلی می‌ساختند که بلندی بام آن همترازکف جویی بودکه می‌خواستندآب‌آن را ازپهنای بستر رود یادره‌بگذرانند و بربام پل در هردوسو، دیواری می‌ساختند تا بام پل به‌شکل جویی درآید و از میان آن، آب جوی را از پهنای رود یا دره از یك سو به سوی دیگر می‌بردند. این گونه پل‌هـــا را «اوباره» می‌گفتندکه از دو واژه «او = آب» و باره به‌معنی ستور ساخته شده است.

برکار یا پرگار : در مفاتیح العلوم صفحه ۱۴۷ آمده که پره‌هـای چرخ دولاب و آسیاب است‌که آب در آنها زند وچرخ را بگرداند. سرن (به‌ضم سین) که‌به‌صورت برکارسرن تلفظ‌می‌شده به‌معنی چرخی است‌که به‌وسیله فشارآب می‌گردیده وچرخهای دیگر را به‌گردش درمی‌آورده است. سرن لغت فارسی توربین است.

بست: (به‌ضم ب) پیمانه‌یی است برای اندازه گیری آب قنات. سوراخ این پیمانه‌که آب ازآن می‌گذشت یك‌جوبود.دریك‌جووبه‌مقدارآبی‌که درهرساعت ازچنین سوراخی می‌گذشت یك بست می‌گفته‌اند (جو در اینجا واحد طولی است و اندازه‌آن قطر یك دانه جو یا شش تارموی دم یك استر است که بهم چسبانیده باشند. در برهان قاطع بست به قسمت آبی‌گفته شده‌که برزیگران درمیان خود تقسیم‌کرده باشند.

بند: دیواری است‌که درپهنای رودخانه برای بالا آوردن طراز آب در بستر رود می‌ساخته‌اند.دردیواره‌بناها، برعکس شادروانهابیشتردرگاههایی می‌ساخته‌اندکه‌هنگام کم آبی آنها را می‌بسته‌اند تا سطح آب دربستر رود بالای بند پایین نیفتد. درهنگام فزونی آب این درگاه‌ها را بازمی‌کرده‌اند تا آبهای اضافی از راه آن درگاه‌ها به‌بستر رود ریزد و به‌بند فشار نیاورد و بندشکسته نشود.

پنگال: ظرفی بوده برای بخش‌کردن آب از روی زمان. خوارزمی اندازه آن

را برابر ده بست نوشته است[1].

پنگان: شکل عربی شده این واژه فنجان است وظرفی بوده مانند پنگال‌یاخود فنجان برای اندازه‌گیری آب قنات از روی زمان.

چرخاب: درکنار رودها جایی که شیب‌آب تند بود وآب دربستر رود با فشار ریخته می‌شده، سرنی (توربینی) می‌نشانیده‌اندکه با فشارآب می‌گردید و درکنار رود یك چرخ افقی دیگر می‌نشانیدند و زنجیری بسته به‌دور آن انداخته‌که به‌دور سرن‌نیز می‌گردید. برآن زنجیرکه‌برسرن وچرخ بالایی‌تکیه داشت جابه‌جا دلوهای دهن‌گشادی آویخته بود. هنگامی‌که‌سرن بافشارآب‌به‌گردش‌درمی‌آمدآن زنجیر بسته به‌دورمحور سرن و چرخ بالایی می‌گردید و دلوها یا به‌گفته آن زمان گادوشها، پیاپی یکی پس‌از دیگری درآب می‌رفت و پراز آب می‌شد و باگردش زنجیر بالا می‌آمد و چون به‌فراز چرخ بالایی می‌رسید، هنگامی‌که چرخ رو به‌پایین سرازیر می‌شد آب آن درحوض‌که درکناره رود زیر چرخ بالایی ساخته بودند فرو می‌ریخت واز حوض در جویی روانه می‌گردید. چرخاب دستگاه آب‌کشی بوده‌که آب را چندمتر بالا می‌آورده و با فشار آب می‌چرخیده است.

چرد: چاهی است‌که دهانه آن به شکل چهارگوش یا چهارگوش دراز بوده و دیواره آن را باسنگ و ساروج برآورده بودند و باچند گاو و چندین دولو بزرگ از آن آب می‌کشیدند.

حب : ظرف سفالین بزرگ کـــه ته تنگ و سرگشاد دارد. این ظرف را بـــر چهارپایه چوبی قرار می‌دادند و برای ذخیره‌کردن‌آب وتصفیه‌آن از گل و لای به‌کار می‌بردند. جوالیقی‌کلمه حب (به‌ضم ح و تشدید ب) را فارسی دانسته است. این‌کلمه امروز هم درخوزستان خیلی رایج است. زیرا به‌کاربردن این ظرف برای‌آب‌آشامیدنی هنوز درخانه‌های آنجا متداول است.

درکه: دهانه‌یی است که آب رود یاکانال از راه آن به‌جوی درمی‌آمد.

دولاب: ابزاری مانند چرخاب بوده‌که با زور دام مانند گاو یا استر یا شتر به کار می‌افتاد.

۱ــ مفاتیح‌العلوم. صفحه ٦٦.

زرنوگ: یك‌گونه ابزار آبکشی بوده است.

درگهاره: این واژه که به شکل «طرجهاره» و «طلجهاره» عربی شده است به معنی کاسه بزرگی بوده که دربن آن سوراخی داشت و آنرا برای اندازه‌گیری زمان در بهرکردن آب قناتها و جویها به کار می‌برده‌اند. درگهاره، یك ساعت آبی بوده است.

سله اندازی: این گونه بندزنی بسیار ساده و باستانی است. بدین گونه‌که در جلو رودخانه سله‌های پراز شن می‌نهادندکه آنها را به‌پایه‌های چوبی‌که در بستر رود نشانیده شده بود می‌بستند و به‌این‌گونه بندی پدید می‌آوردندکه جلو ریزش تند آب را در بستر رود می‌گرفت وترازآب را چنان بالا نگهمیداشت‌که آب در جوی‌هایی‌که دهانه آنها بالای بند سله‌یی بود روان گردد.

شادروان: یك سکوی هرمی شکل است که در پهنای رودخانه ساخته می‌شد، به‌گونه‌یی‌که بر بزرگ هرم برکف رود افتاده باشد. برای اینکه تراز آب را در بستر رود بالا آورند وآب‌ازراه‌جوی‌هایی‌که دربالادست‌شادروان کنده‌اند، به‌سوی‌کشتزارها روان شود. مانند شادروان شوشتر یا شادروان اهواز. شادروانها را به‌ویژه درجاهایی می‌ساخته‌اندکه جنس خاك بستر رود سست بود و فشارآب پیوسته خاك بستر رود را می‌کند و برگودی بستر می‌افزود. از این‌رو در دوکناره رود درهر دوسوی شادروان، خرندهایی نیز می‌ساخته‌اند که به شادروان پیوسته بود تا فشار آب، خاك پهلوهای شادروان را نشوید وبستر رود را جا به‌جا نکند.

شترگلو: راهرو زیر زمینی‌کمان شکلی است‌که آنرا از پهنای رود در زیر بستر رود گذرانیده بودند ودیواره‌های آنرا با سنگ وچاروگ (ساروج)استواربسته و آب‌جوی در یك کناره رود در آن فرو می‌ریخت و از سوی دیگر بیرون می‌آمد و به راه‌خود می‌رفت. با این چاره‌گری آب جوی را ازپهنای رود یا دره می‌گذرانیدند.

شیب: به‌جوی شیب‌دار ونهرهایی‌که سیلابها از راه آنها به‌رود بزرگ یادریا می‌رفته می‌گفته‌اند. واژه شیب یا سیب به معنی مجرای فاضل آب هم بوده که هنوز در بوشهر رایج است و به‌صورت شیف به‌نهر خندق مانندی‌گفته می‌شودکه‌آب‌باران شبه جزیره بوشهر را به‌دریا می‌ریزد. واژه شیب به‌صورت شیو درشوشتر به‌جوی‌شیب

داری گفته می‌شود که آب برای گرداندن آسیاب می‌برد.

قنات: دهلیز زیر زمینی است که در دامنه کوهها وتپه‌ها کنده می‌شود و آنرا تایك خزانه زیرزمینی آب می‌رسانند. قنات از واژه «کن» و پسوند «ات = اد» برای نشان‌دادن‌جا ساخته شده واز ابتکارهای ایرانیان درکارآبیاری است که چنانکه‌ملاحظه شد چندین هزارسال پیش آنرا پدید آورده‌اند.

گادوش: کوزه‌ها یا دول‌های ویژه‌یی را می‌گفته‌اند که به زنجیر چرخاب‌ها و دولاب‌ها بسته می‌شد.

گوراب: گودالهایی که آب درآنها جمع و باتلاقی می‌شد. گوراب را گورگ نیز گفته‌اند.

منجنون: یك گونه چرخ آبکشی بوده برای بالا آوردن آب. این نام با واژه منجنیق هم ریشه است.

ناور: این نام درعربی به‌شکل «ناعور» درآمده و یك‌گونه ابزار آبکشی بوده مانند دولاب. واژه از «ناو» و پسوند «ور»ساخته شده است[1].

در زمان ساسانیان شبکه‌های آبیاری درمناطق آب خیز مثل عراق و خوزستان برای پیشگیری ازطغیان رودخانه‌ها تحت نظربود تادرفصل سیلاب‌ها مزارع وروستاها را ویران نسازد و این برعهده دولت بود. ابن قتیبه مروی معروف به‌دینوری‌روایتی از آیین نامك بازگفته که گرچه مقصود آن رساندن تخصص‌کارگزار دولت و دبیر درامور فنی روستایی جهت سهولت درحل و فصل امور حسابهای مالیاتی است ولی ضمناً از آن وسعت دامنه فنون آبیاری را در ایران عهد ساسانیان می‌توان دریافت. وی می‌نویسد: «ایرانیان گفته‌اند: آنکس که ازروان‌ساختن‌آبهاوکندن‌جویها واستخرها و بستن‌راه‌برسیلاب‌ها وزمین‌های‌گود وکاهش و افزایش آبها درروزهای سال وگردش ماه وحساب رویه‌سه‌گوش، چهارگوش‌وچندگوش‌وساختن‌پلهاونشاندن‌دولابها، چرخها برورودها و چاه‌ها و دشواریهای حساب آگاهی ندارد در دبیری ناتوان است».

در عـــراق که آن را قلب ایرانشهر می‌گفته‌اند و خوزستان بستن سیل‌بند از

۱ــ مستفاد ازبرهان‌قاطع وکتابهای «فرهنگ واژه‌های فارسی درزبان‌عربی» ودرتاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران. تألیف شادروان امام شوشتری.

کارهای مهم کشاورزی به‌شمار می‌آمده، علاوه براین به‌همین منظور کانال‌های وسیعی می‌زدند. از جمله، از نزدیك شهرتکریت به‌موازات رود دجله، کانال بزرگی از آن رود جداکرده بودندکه تا سرخلیج فارس کشیده می‌شد و به‌آن «نهروان» می‌گفته‌اند که‌به‌معنی نهر نگهدارنده است.زیرا این‌کانال سرزمین‌های خاوری عراق را از تاخت‌و تاز سیلابهای زمستانی‌کوهستانهای غربی ایران ایمن می‌داشت و نیز نمی‌گذاشت‌آب دربستر دجله چندان بالا آیدکه برکشتزارهای پیرامون دجله‌گسترده شود. کانال‌های بزرگ و مشهور دیگر در قلب ایران شهر (عراق) بوده مثل‌کانال نهرسوران‌که امروز بیشتر آب رود فرات‌درآن روان است وکانال یا نهر شایگان‌که آن را به«نهرالملك» ترجمه‌کرده‌اند. صراة جاماسب، کانال صرصر وکانال زاب‌که ازفرات آب برمی‌داشته و پس از آنکه شاخه‌های بسیار از هرکدام جدا می‌گردیده وکشتزارهای میانه دو رود دجله وفرات راآبیاری می‌کرده به‌رود دجله می‌ریخته است. دیگراز شیوه‌های‌آبیاری حفر خندق بوده مثل «خندق شاپور»که از پیروز شاپور (شهرانبار) تا سرخلیج فارس امتداد داشته و روستاهای پیرامون آنجا برای مزارع از آن آب می‌گرفته‌اند.

از شبکه‌های بزرگ آبیاری دیگرکه در دوره ساسانیان پدید آورده‌اند، شبکه آبیاری بزرگ خوزستان بوده است. در اینجا نیز پایهٔ اصلی این شبکه علاوه بربستر پنج رودکرخه، دز،کارون، تاب، وشیرین، سه‌کانال‌بزرگ دیگر هم بوده. یکی‌کانال شاورکه دربالای شهرشوش از رودکرخه جدا می‌شده از این کانال زمین‌های پیرامون شهر شوش و مناذر بزرگ آبیاری می‌شده است. سراب این‌کانال امروز پرشده و در بستر آن زهآبی می‌جوشد وروان است‌که‌آنرا «رود شاور» گویند. دوم.کانال نهرتیران بوده‌که زمین‌های میانه دشت میشان و خرم شهر کنونی را آبیاری می‌کرده و سوم کانال بزرگ «مشرگان» بوده‌که درشمال شرقی شوشتر از رودکارون جدا می‌شده و آنرا آب گرگر یا آب دو دانگه نیز می‌گفته‌اند. این‌کانال یکصد و پنجاه‌کیلومتر از شمال‌کوه اهواز تا «خور موسی» امروزی نزدیك شهرکپان (جبی) را آبیاری می‌کرده و در خلیج فارس می‌ریخته است.

یاقوت حموی‌کندن نهر و دیگرکانال‌های خوزستان را به‌اردشیر بابکان‌نسبت داده و چنین می‌نویسد: «سرزمینی در خوزستان هست که کانال آن را اردشیر بابك

کنده است[1].»

به‌طوری‌که از تذکره شوشتر برمی‌آید سد شوشتر در زمان شاپور اول به کمک مهندسان و کارشناسان رومی‌بسته شد. به‌این ترتیب‌که «... ابتدا رودخانه‌کرکر را از زیرکوهی‌که اکنون بقعه سیدمحمدگیاه خور برآن‌واقع است الی «بندقیر» حفر کردند (چنانکه هنوز آثارکلنگ بربعضی ازاطراف‌آن نمایان است)وآب را به‌اطراف‌سرداده این طرف را خشك نمودند و به‌سنگ و ساروج بند زیر پل را ساختند و قیصر روم به فرمود که هرروز پس روز دوهزار گوسفند و هرشب هزار گوسفند می‌رسید و به شیر گوسفند نوره وگل‌تر می‌کردند و به‌کار می‌بردند و سنگ‌های بسیار بزرگ که جز به جرثقیل حرکت نتوان داد دو ـ دوسنگ‌ها به یکدیگر می‌بستند و به‌طوقهای آهنین و سرب به‌هم می‌چسبانیدند و درکار می‌نهاد. بعد از آن رودکرکر را که شکافته بودند به‌همان دستور مسدودنمودند[2].»

در مرفوع ۱۳۲ ازتوقیعات‌کسری خطاب به‌موبد موبدان ازسدی به‌نام «دربند خزر» سخن رفته و درباره محل سد و مواد اصلی ساختمانی و ارزش اقتصادی آن مطالبی جالب نوشته شده است: «از محل انقطاع جبال لزگیان تا دریای خزر هرجا رخنه‌یی و گذرگاهی بود با الواح رخام تراشیده برآوردند و ساروج به‌ادویه لازقه مخلوط و ممزوج ساخته، الواح را به‌میخ‌های آهنین‌گران سنگ برهم دوختند و جا به‌جا ارزیر و سرب‌گداخته نیز به‌کار بردند واساس سد را به‌آب‌رسانیده....[3]» معلوم است این سد را به‌منظور جلوگیری از هجومهای لزگیان ایجادکرده بودند ولی این مطلب ازآنروی آورده شدکه دانسته شود ایرانیان هم در ساختن سدکم از رومیان که سد شوشتر را درحین اسارت ساختند نبودند و همچنین معلوم شودکه سد سازی معمولا در امر آبیاری زمین‌های زراعتی استفاده می‌شده تا چه اندازه پیشرفت کرده بود.

از تاریخ دیوان‌کست‌فزود یا آبیاری ساسانیان برمی‌آید که تأسیسات آبیاری

۱ــ معجم‌البلدان. جلد چهارم. صفحه ۸۳۷ (چاپ افست تهران).
۲ــ تاریخ‌کشاورزی دکتر بهرامی. صفحه ۳۱.
۳ــ توقیعات‌کسری صفحه ۱۰۴. نقل ازتاریخ اجتماعی ایران جلد اول. مرتضی راوندی

یاد شده درفوق فقط به‌نواحی غربی ایران محدود نمی‌شده بلکه در سراسر ایران آثار بندها برورودها و کانال‌هاوقناتهادیده‌می‌شود. یاقوت‌حموی درباره‌آب‌بخشان یا تقسیم آب‌دامغان چنین‌می‌گوید: «.... درآنجاآب بخشان شگفت‌انگیزی ازخسروان‌که‌بسیار مهم است. آب از غاری درکوه بیرون می‌آمد وچون فرود آید به‌یکصد وبیست‌بهره بخش می‌شود. برای یکصد و بیست روستا. چنانکه هیچ بهره‌یی از بهره دیگر بیشتر نیست و این آب را جز براین گونه‌که بخش‌کرده‌اند نمی‌توان بخش‌کرد[1].»

استخری‌درباره‌آب بخشان مروکه به‌گفته خوارزمی‌آنرا «انگله» می‌خوانده‌اند چنین گفته:

«این آب از دیهی بزرگ است‌که آبخشان درآنجاست. در آنجا برای هرکوی وخیابان جوی ویژه‌کنده‌اندکه درجلو دهانه آن یك صفحه چوبی نشانیده‌اند. در آن صفحه سوراخ‌هایی درآورده‌اند و با این‌کار همه مردم را در بردن رسد آب خود برابر ساخته‌اند و هرزمان آب افزایش وکاهش یابد، رسدایشان نیز افزایش‌گیرد و یاکاهش پذیرد. این آب سالاری (میرآب) جداگانه دارد که ارج آن از سالار یاوری‌ها بیشتر است. چنان شنیده‌ام براین آب ده‌هزارمرد؟ مزدورندکه هریك دارای‌کاری است[2]» گر چه ذکر ده‌هزار مرد دراینجا مبالغه است ولی می‌تواند حاکی از اهمیت امر آبیاری‌در این بخش از ایران عهد ساسانی باشد.

و نیز استخری از نوسازی بندهای‌آب سمرقند آگاهـــی داده گوید: «در ورغر بوستانها وکشتزارها وباغهایی است‌که خراج را ازآنها برداشته‌اند ونوسازی بندهای آب آنجا و بستن شکافهای آبها به‌جای خراج، برگردن ایشان نهاده شده است[3]»

همچنین جغرافیدان بزرگ ابوعبدالله محمدبن احمد بشاری مقدسی درباره هنر آبیاری درایران عهد ساسانی می‌نویسد: «نیشابور قناتهایی در زیر زمین دارد که آب آنها در تابستان بسیار خنك است‌وبرخی چهاروبرخی تا هفتاد پله در زیرزمین پایین می‌رود[4]».

۱ــ معجم‌البلدان. جلد دوم. ۵۳۸. چاپ‌افست تهران.
۲ــ المسالك‌والممالك، صفحه ۱۴۹. چاپ قاهره.
۳ــ همان‌کتاب صفحه ۱۸۰.
۴ــ احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم. صفحه ۳۲۸. چاپ لیدن.

وی نیز درکتاب خود دربخش سیستان می‌نویسد: «سیستان را رودخانه‌های چندی است‌که از آنها یکی هیرمند است. این رود از پشت «غور» پایین می‌آید و تا شهر «بست» سرازیرمی‌شود. پس‌دریك منزلی‌زرنگ به‌شاخه‌هایی بخش‌می‌گرددکه‌بست را سیراب می‌کند و در زیربست دیه‌های دیگر را تا کرك؟. در اینجا بندی بسته‌اند تا آب به‌دریاچه سرازیر نشود[1]».

مقدسی همچنین ازبند رود هرات وآب بخشان انگله مروکه استخری هم ازآن سخن گفته به ما آگاهی می‌دهد. وی درباره آب بخشان انگله گوید: «در بالای بند لوحه‌یی نشانیده‌اند که در همه درازای آن شکافی به‌پهنای یك‌جو در آورده‌اند. هر زمان‌که آب بالا می‌آید و شصت جو برآن لوحه برآید، مردم‌آن سال را سالی فراخ شمارند و اندازه‌گیر را برمی‌دارند و اگر آب تا شش‌جو برآید، آن سال، سالی خشك خواهد بود.

این اندازه‌گیر راکه مانند حوض‌گرداست، دریك‌فرسنگی بالای‌شهرنشانیده‌اند. چون‌درآنجا برآمدن‌آب را از روی اندازه‌گیر اندازه‌گرفتند،خبرآنرا بایك‌پیك‌دونده، به دیوان رودخانه آگاهی خواهند داد و از دیوان به همه‌گماشتگان برجویها، آگاهی دهند تا آنان آب را برپایه آن اندازه‌که خبر آورده‌اند، درجوی‌ها بخش‌کنند[2]».

در زمان ساسانیان خرج ساختن بندها، شادروانها برروده‌ا وکندن‌کانال‌هابرای آبیاری زمین‌های‌کشاورزی،کندن و لاروبی‌کردن‌کانال‌ها وجوی‌ها وقناتهاونگهداری آب بخش‌ها و پالشت‌ها جزو خدمات عمومی محسوب واز رسد مالیاتی دولت‌مرکزی پرداخت می‌شد. همچنین از این ممر به دهقانانی که زمین و یا محصولاتشان آفت و آسیب دیده بودکمك داده می‌شد تا درآبادی‌کشتزارهای خود بکوشند.

۱ـ المسالك والممالك صفحه ۳۵۷.

۲ـ احسن‌التقاسیم. صفحه ۳۲۵- ۳۲۶.

اقطاع داری

با مطالعه مباحث قبلی دانسته شد که از چند هزار سال قبل از میلاد یعنی از دوره ایلامیان اقطاع‌دادن جزوخصیصه سلطنت‌های قدیم‌بوده و آنقدر زمان سابقه آن دوراست که به‌قلمروکیانیان‌هم رسیده ومورخین‌نوشته‌اندکیخسروزمین‌های میانه‌دشت میشان وخرمشهر فعلی را به‌یکی از فرزندان‌گودرزکه تیر نام داشت به‌اقطاع داده‌بود و اوکانال نهرتیران راکه اعراب آنرا نهر تیری می‌خوانده‌اند حفرکرده است.

کریستن‌سن می‌نویسد: چنین می‌نماید، همچنانکه در روزگارکهن‌تر مرسوم‌بود تیولداران عمده مالك یا متصرف زمین‌هایی بودندکه درنواحی مختلف‌کشورپراکنده بود ومیان آنها مسافاتی عظیم فاصله بود.[1]

م.م. دیاکونوف نوشته: آنچه در دوره‌ساسانیان قابل‌توجه است پیشرفت‌قدرت اشراف از لحاظ اقتصادی و سیاسی است. علت موضوع اهدای زمین از طرف پادشاه به‌اشراف برای جلب حمایت‌آن طبقه است‌که روز به‌روز روبه‌قوت می‌گذاشتند واین روش در واقع میراث دوره اشکانیان بود ولی این سیاست (اقطاع دادن) موجب شد که پایه اقتصادی نفوذ وقدرت پادشاه روبه‌ضعف‌گذاشت. بدین معنی‌که املاك‌تدریجاً در دست اشراف تمرکز یافت و دراختیار فئودالها درآمد و از میزان اراضی دولتی

۲ــ ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۹۸.

کاسته شد. درنتیجه از عواید خزانه‌کسر گردید.

پادشاهان ساسانی‌که از روی سخاوت اراضی متعلق به‌خودشان را بین مالکین و اشراف مهم و بعد بین اشراف خدمتگزار تقسیم کردند وضعی پیش آوردندکه‌در اغلب از دهات، جوامع کشاورزی در تحت‌اداره مالکین (اقطاع‌دار) درآمدند. طبق گواهی نویسندگان عرب مالکین جدید از پادشاه فرامین معافیت دریافت می‌داشتند که طبق‌آن ازپرداخت مالیات به‌خزانه پادشاه معاف می‌شدند. بنابراین‌کشاورزانی‌که در اراضی شاهی‌کار می‌کردند واز لحاظ پرداخت مالیات و آثار آن تحت زحمت و فشار بودند به‌طور دسته‌جمعی به‌اراضی جدیدی‌که مالکین اقطاع‌دار داشتند پناه می‌بردند. به‌این امید که وضع زندگی آنها مرفه‌تر خواهد شد ولی در زمین‌های تازه نیز تعهدات جدیدی نسبت به‌این مالکین اقطاع‌دار پیدا می‌کردند وتحت اطاعت آنها در می‌آمدند.

بدون تردید، این گونه نقل و انتقالات از روی بی‌نظمی و به صورت فردی صورت می‌گرفت، یعنی موقعی‌که خانواده‌های جداگانه محل خودرا ترک‌کرده به‌زمین هایی می‌رفتندکه دراختیار مالك جدید (اقطاع دار معاف از مالیات) قرارگرفته بود، کلیه ارتباطات بین‌آنها وجوامع‌کشاورزی‌شان‌که از دیرزمان به‌وجود آمده بود قطع می‌شد. آنگاه این کشاورزان فراری در دهاتی سکونت می‌کردندکه جامعه کشاورزی آن از دیرزمان درآنجا وجودداشته‌واکنون‌مالکی‌جدید به‌نام‌اقطاع‌دار پیداکرده بودند وچون آنان‌افراد بیگانه بودندگرفتار زحمات شدید می‌شدند.

فرارکشاورزان‌ازاراضی‌پادشاه موجب‌می‌شدکه اراضی مذکور غیرمسکون‌می‌شد وعوایدی‌هم‌که می‌بایستی ازاین‌اراضی‌به‌خزانه دولت برسدروبه تقلیل می‌رفت وهمین امر موجبات نگرانی وناراحتی حکومت مرکزی رافراهم ساخته بود. طبری ضمن‌بیان دوره سلطنت بلاش چنین می‌گوید: «همینکه او (پادشاه) می‌شنید خانه‌های روستایی متروك مانده و ساکنین‌آن،آنجارا ترك‌کرده‌اند. فوراً ارباب دهاتی‌که خانه‌های‌مذکور در آنجا قرار داشت مورد تنبیه ومجازات واقع می‌شدکه چرا مواظب و مراقب آنان نبوده و احتیاجاتشان را بر نیاورده‌که مجبور شوند خانه‌های خویش را ترك‌کنند.[1]

۱ــ م.م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۴۰۸ تا۴۱۴.

از نوشته م. م. دیاکونوف چنین برمی‌آید که اقطاع داران که از مالیات و اجحافات مامورین دولت معاف بودند به همان نسبت زارعین خود را کمتر در فشار قرار می‌دادند ولی کشاورزان زمین‌های شاهی که خود یا اجاره‌داری کوچك بودند و یا به‌قول طبری برای اربابی اجاره‌دار کارمی کردند از فشار بهره کشی آن ارباب موجر واخذ مالیات‌های کمرشکن و دیگر اخاذی‌های مامورین دولت تحت چنان شرایط طاقت فرسایی قرار می‌گرفتند که مجبور به‌ترك روستای زادگاه خود می‌گشتند و از اینکه دیاکونوف نوشته‌دراملاك جدید روستاییان فراری یك فردبیگانه بودند وباز درزحمت و سختی می‌افتادند ازآن روی بوده‌که چون آنان در روستاهای جدید نمی‌توانستند صاحب نسق باشند از مزایای روستاییان آنجا بی‌بهره می‌ماندند.

علی‌بن‌مسعودی درباره فرجام ویرانی‌زای اعطای بی‌حد و حصر اقطاعات در دوره ساسانیان درمروج‌الذهب چنین نوشته‌است: «.... پس ازاوبهرام بهرامان‌شهریار شد و شهریاری او هفده سال‌گردید و جز این نیزگفته‌اند. او درآغاز شهریاری خودبه دنبال خوشگذرانی ولذت‌گیری وشکار وگردش افتاد ودرکارهای کشورش‌نمی‌اندیشید و به‌کار مردم نمی‌پرداخت وکشتزارها را به‌خاصان وکسانی‌که به او پیوسته بودند و چاکران و پیرامونیان خود به‌اقطاع داد. از اینجا بودکه کشتزارهای ایران ویران شد و از آبادکنندگان تهی‌گردید وکشاورزان به‌کشتزارهای آباد (زمین‌های اقطاع‌داران معاف از مالیات) روآوردند. و آبادی جزدرآنجا که به‌اقطاع داده شده بود، ازمیان رفت. چه از اینگونه جاها وزیران به‌ملاحظه هوا خواهی پادشاه ازخاصان‌و وابستگان خود، مالیات نمی‌گرفتند وکار راه بردن کشور به یکبار به‌دست وزیران افتاده بود. پس چون زمین‌ها ویران و آبادی کاهش گرفت مال در خزانه رو به‌کمی نهاد و از سپاهیان آنکه توانایی داشت ناتوان شد وآنکه ناتوان بود نابود گردید.

تا اینکه روزی شاهنشاه برای شکار به‌یکی از گردشگاه‌هایش رفته بود و شب فرارسید. هنگامی‌که شاهنشاه در پرتو مهتاب شب به‌سوی تیسفون می‌راند، موبدان موبد را برای‌کاری که به یادش افتاده بود، فراخواند. وی پیش رفت و با شاهنشاه همعنان شد. شاهنشاه رو به‌اوکرد وبه‌سخن گفتن آغازید و از او درباره رفتار شاهان پیشین پرسیدن‌گرفت. درمیانه‌راه به‌روستای ویرانه‌یی رسیدندکه پیش ازآن‌کشتزاری

بزرگ بود و درهنگام شهریاری بهرام ویران شده و اکنون جز چند جغد در آن کسی سکونت نداشت. در آن ویرانه جغدی فریاد می‌کرد و جغد دیگر به او پاسخ مـــی‌داد. شاهنشاه به‌موبد گفت: آیاکسی سراغ داری که زبان این پرنده بی‌آرام را که در این دل شب فریاد می‌کشد، فهم‌کند؟.

موبد گفت: ای شهریار. من یکی ازکسانیم که خدا فهم سخن پرندگان را به او داده است. شاهنشاه ازاین سخن موبد پرسیدن‌گرفت. گفت: اگر این سخنت‌درست است، این جغد چه می‌گوید و آن دیگری چه پاسخی به‌او می‌دهد؟.

موبدگفت: این‌یکی‌جغدنری‌است‌که بابوم‌ماده‌یی سخن‌می‌گوید وبه‌او می‌گفت: مرا از خودت شادکام ساز تافرزندانی از ما پدیدآیدکه خدا را بشناسند و دراین‌جهان از ما یادگاری باشند و نام ما را زنده نگهدارند و برای ما آمـرزش بخواهند. جغد ماده درپاسخ او گفت: درآنچه مرابه‌آن خواندی شادکامی وخوشبختی هم اکنون و آینده هردو نهاده است. ولی من شرطهایی دارم‌که اگر آنها را برآوری خویشتن را به‌اختیارت خواهم‌گذاشت.

جغد نرگفت: چه شرطهایی؟ ماده‌گفت: نخست‌آنکه چون خود را به‌اختیارت واگذاشتم و آنچه خواستی به انجام رساندی، باید متعهد شوی بیست ده ویـرانه از دیه‌هایی‌که در زمان این شهریار خوشبخت ویران گردیده است‌به من دهی.

شاهنشاه پرسید: جغدنر چه‌گفت: موبدگفت: پاسخ داد اگرروزگار این‌شهریار خوشبخت به‌درازاکشد، هزارویرانه‌ازدیه‌هایی‌که ویران خواهد شد به‌توخواهم‌داد. اما بگو این همه دیه‌های ویرانه‌را چه خواهی‌کرد؟. جغد ماده گفت: باداشتن آن ویرانه‌ها چون فرزندان ما بسیار شدند تبار ما پایدار خواهد ماند، به هریك ازایشان یکی‌ازاین دیه‌های ویران را به‌اقطاع خواهم داد.جغد نرگفت:این‌آسان‌ترین شرطی‌است‌که از من خواسته‌یی. من قول من‌دهم آن را به انجام رسانم و مقیدگفته خودهستم. بگو دیگر چه میخواهی؟

همینکه شاهنشاه این سخن را از موبد شنیدگفته او در اندیشه‌اش سخت‌کارگر افتاد واز خواب بیدار شد و در ژرفی آنچه شنیده بود اندیشیدن گرفت وبه‌یاد مردم روستایی افتاد و با موبد به‌خلوت نشست وگفت: ای پیشوای دین و اندرزگرکه مرا

از خواب بیدارکردی و باز نمودی‌که کارکشور وسپاه تباه‌گردیده. تو مرا برحقیقتی آگاه‌کردی‌که تاکنون هیچ به‌آن نمی‌اندیشیدم.

موبدگفت: ای شهریار خوشبخت، از پرسش تو فرصت نیکی برای کشور و مردم به‌دستم افتاد، به‌این‌گونه که شاهنشاه معنی سخن پرنده را ازمن جویا شد و من مقصود خود را از زبان آن جغدها بیان‌کردم. پادشاه گفت: ای اندرزگر، مقصودت‌را برایم روشن‌تر بازگو وهرچیز راکه به‌آن روداری دست بنما.

موبد گفت: ای شهریار خوشبخت. شهریاری جز به‌آیین وفرمانبری ازخداوند و به‌کار بستن فرمان او شکوهمند نشود. ای شهریار، تو به‌کشتزارها رو آورده‌وآنها را از دست خداوندان اصلی‌که آبادکنندگان آنها بوده‌اند و خراج دهندگان بوده‌اند ومال از ایشان به‌دست می‌آمده درآورده‌یی. کشتزارها را به‌نوکران و پیرامونیان و بیکارگانی‌داده‌یی‌که به سرانجام‌کارها نمی‌نگرند و به آنچه هم اکنون فراچنگ افتاد دل خوش‌کرده‌اند و سود حال‌را غنیمت می‌شمارندودرپرداخت خراج‌کوتاهی می‌کنند. ازهمین‌جا بار سنگین خراج بردوش‌کم زوران وآبادی‌کنندگان افتاده‌است واینان‌نیز زمین‌های خود را از فشار ستمکاربها، رهاکرده به‌کشتزارهایی‌کوچیده‌اند که خداوند زورمندی دارد. از اینجاست‌که از آبادی‌کشورکاسته شده و درآمد خزانه‌کمی‌پذیرفته و سپاه وکشاورزان تباه‌گردیده‌اند.

همین‌که بهرام این سخنان را از موبد شنید سه‌روز در همانجا ماند و فرمان داد وزیران و پیران وسالاران دیوانها فراز آمدند ودفترها را آوردند و همه‌کشتزارها را از دست خاصان و پیرامونیان خود بازگرفت وبه‌خداوندان نخستین‌آنهابرگردانید و فرمان دادکشتزارها برهمان آیین پیشین راه برده شود و خداوندان‌کشتزارها به‌آباد کردن آنها آغازکردند. سرزمین‌ها آبادشد وکشور بارورگردید ودرهنگام‌گرفتن‌خراج درآمدها فراوان وگنج‌ها آبادان شد[1].

با این حال اعطای اقطاع زمین مثل دیگر امتیازاتـــی‌که پادشاهان به عمال و کارگزاران خود می‌دادند چیزی نبود که تعطیل بردار باشد. خواجه نظام الملك در

۱ــ مروج‌الذهب. ج۱: ۱۵۶-۱۵۷ (چ، قاهره) ترجمه امام شوشتری درکتاب تاریخ شهریاری صفحات ۱۳۷ تا ۱۴۰.

کتاب خود از زبان خسرو اول(کسری) از اقطاعات زمان پدرش قباد سخن می‌گویدو می‌نویسد: «در زمان قباد مقطعان و گماشتگان دراز دستی همی‌کردند[1].

کسری معروف به‌انوشیروان‌نیز به‌نوبه برای تحکیم‌موقعیت خود اعطای‌اقطاع را به‌خواص‌و وابستگان به‌مثابه جلب‌همکاری قدرتمندان به‌کارمی‌بسته است.محققین ایران شناس شوروی از اعطای اقطاع مشروط زمین به قشر اعیان خدمتگزار در قبال انجام امور سپاهیگری سخن گفته و نوشته‌اند: «بخشش علی‌العموم و بخشش زمین‌به خصوص نشانه حسن توجه‌شاه بود... وکسی‌که‌مورد این بخشش قرارمی‌گرفت‌مجبور بود خدمت سپاهیگری را نیز انجام دهد. این مطالب مقرراتی را که خسرو اول وضع کرده و قشر اعیان خدمتگزار را پدید آورده و ایشان را مجبور می‌ساخته در دربار حضور بهمرسانند و خدمت سپاهیگری را انجام دهند به‌یاد می‌آورد[2]».

درمرفوع ۲۸ ازتوقیعات‌کسری‌می‌پرسند: «سبب مرحمت اقطاع‌ابد وسیورغال سرمد به هریك از پرستاران خاص با وجود تواترانعام عام و جریان مـــرسوم مقرر چیست؟». کسری درجواب می‌گوید: «تا درنفوس همگنان جای گیردکه اولاد واعقاب ایشان را درحیطه حمایت و حوزه رعایت خواهیم داشت[3]».

محمدبن جریر طبری نوشته: «خسروپرویز «ابله» و زمین‌هـــای پیرامون آنرا (آنجا که درآغاز اسلام شهر بصره شد) به‌عنوان روزی به‌هانی بن‌مسعود شیبانی‌که‌از بزرگان عرب بود، به‌اقطاع داد[4]».

چنانکه خواهیم دید، این روش پس ازانقراض ساسانیان، در دوره تسلطاعراب همچنان ادامه و بیش از پیش رواج می‌یابد.

۱ــ سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملك. فصل پنجم.
۲ــ تاریخ ایران از دوره باستان تاسده هیجدهم. چاپ اول. صفحه ۱۲۵.
۳ــ توقیعات‌کسری. صفحه ۳۲.
۴ــ تاریخ الرسل والملوك. ج۲: صفحه ۲۰۵ (چاپ قاهره ۱۹۶۰م).

فئودالیسم (خصوصی)

بارزترین شکل زمین داری در دوره ساسانیان غیر از فئودالیسم اقطاع‌داری، فئودالیسم خصوصی است که ویژه زمامداران دودمانـــی وارکان دولت یعنی بزرگان یا اشراف وسران‌سپاه بوده‌که بالای قشرمالکین‌آزاد یعنی دهقانان (روستاییان‌متوسط الحال و خرده مالك) قرار داشته‌اند.

درفارس خاستگاه اردشیر هم زمین‌داری به‌شیوه فئودالـــی رواج یافته بود و بابك پدر اردشیر چون پس از مرگ ساسان به‌جانشینی او رسید اول‌کارکه‌کردامیران و شاهك‌های محلی یعنی فئودالها را تابـــع خود ساخت و اردشیر به دستیاری همین فئودالها بودکه براردوان پنجم شورید و بعداً در این منظور دیگر فئودالهای ایران مثل امیران پارتی (بجز خاندان قارن) با او برضد اردوان برخاستند و سلطنت را از یك خاندان به‌خاندان دیگر منتقل ساختند.

به قول کریستن‌سن: «ساسانیان که خود یکـــی از هفت خانواده بزرگ ملوك الطوایف زمان اشکانی بودند چون به‌دولت رسیدند فقط فرمانروایی دست به دست شد وهمان خصایص عمده ملوك‌الطوایفی راکه خود نیزدرآن ذینفع بودند حفظ‌کردند. چنانکه اخباری‌که دراین باره از دوره ساسانیان داده خواهد شد مؤید آن است[1]».

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۹۸.

ملکم کالج درباره‌ترکیب اجتماعی طبقه‌فئودالهای‌ثابت خصوصی‌که هردودمان آن در بخشی از ایران اقامت داشتند می‌نویسد: «کتیبه سه زبانه شاپور اول (حدود ۲۴۰ و ۲۷۲ میلادی) پادشاه ساسانی درکعبه زرتشت در نقش رستم، اعضای برجسته دربارداردشیر، سردودمان ساسانی را به‌ترتیب اهمیت به‌دست می‌دهد. نخست از چهار شاه در مشرق ایران (بخش مرو، سیستان وکرمان که در نواحی پارتیان بوده‌اند) یاد می‌کند. سپس سه‌شاه بانو برمی‌شمرد و از آن پس نام اردشیر بیتخش و یك صاحب پایگاه عالی بنام پاپك نام می‌برد ،که شاید همه از خاندان سلطنت بوده‌اند، آنگاه از سران‌خاندانهای اشراف ایرانی یاد می‌کند و سپس سران دیوان واسلحه‌خانه وسرانجام دیگر دیوانیان و صاحبان مقام را می‌شمرد. این ترتیب بی‌گمان از دوران بازپسین فرمانروای پارتی بازمانده است. فقدان تمرکز دیوانی شگفت به‌چشم می‌خورد ونشان نظام «فئودالی» کاملا آشکار است[۱]».

م.م. دیاکونوف می‌نویسد: نمایندگان طبقه حاکمه‌کشور اراضی وسیعی را در اختیار داشتند به‌طوری که مثلا مهرنرسی در فارس در حوالی اردشیرخوره و شاپور زمین‌هایی را مالك بود. وی روستاهایی در آنجا داشت که در آنها آتشکده بنا نهاده بود. او سه‌باغ بزرگ احداث‌کرده بودکه در یکی از باغ‌ها دوازده هزاردرخت خرما و در باغ دیگر دوازده هزار درخت زیتون و در سومی دوازده‌هزار درخت سرو غرس کرده بود.

طبری که راوی این خبر است مـــی‌گوید: این دهات و آتشکده‌ها تا به امروز (اوایل قرن دهم میلادی) در دست کسانی است که از اولاد او (یعنی از فرزندان مهر نرسی) هستند.

اشراف و اولاد و احفاد خانواده‌های مشهورپارتی مانندکارن (یاقارن) پهلوو سورن پهلو و اسپهپات پهلو،هریك املاك بزرگی‌دراختیارداشتند داشتند. مثلاقارن‌ها مانند گذشته در نهاوند وسورن‌ها درسیستان و اسپهپاتها در گرگان می‌زیستند. قوی ترین این مالکین بزرگ (فئودال) همانا دودمان ساسانی بود[۲]».

۱ــ Malcolm College, the Parthians. Thames and Hadson ,1967

۲ــ تاریخ ایران باستان. م.م. دیاکونوف. صفحه ۴۰۸.

محققین ایران‌شناس شوروی می‌نویسند: «خانواده‌های قارن وسورن‌ومهران و همچنین آرشاکیان یا اشکانیان و به‌احتمال قوی خاندان زیخ و غیره ازبزرگان‌فئودال بودند. بزرگان در ردیف اعیان و متشخصینی بودند دارای املاك و اراضی وسیع که مامورین عالیرتبه‌کشوری و لشکری از میان ایشان انتخاب می‌شدند، درمنابع‌موجود از ایشان با عنوان بزرگان و نامداران و اعیان یاد می‌شود. شکی نیست که اینان در اداره امور مملکت وظیفه مهمی داشتند[1]».

ایشان می‌نویسند: درعهد نخستین شاهان سلاله ساسانـــی در زمینه اقتصادی ایران پدیده‌های نوینی دیده می‌شد. ازهمه آنهامهمترتکامل مناسبات فئودالی‌واهمیت شهرها بود. احداث دژها و شهرها در آن عهد از امور عادی‌گشته بود و دراین‌مراکز مبادلات و تجارت صورت می‌گرفت و حرفه‌ها و پیشه‌ها رشد و رونق حاصل می‌کرد. در ایران زندگی شهری وشهرنشینی درقرن ششم‌که عده مردم شهرها به‌مراتب بیش‌از پیش افزایش پیداکرد به‌ویژه رونق وافر یافت[2].

درباره‌ماهیت فئودالی ساسانیان ریچارد.ن. فرای محقق آمریکایی می‌نویسد: «این مطلب درکتیبه آشکارا آمده است که اردشیر وارث سازمان فئودالی اشکانیان شد و فرمانروایانی هم که خود تسلیم ساسانیان شده بودند شهریاری خـــویشتن را همچون فئودالها نگاه می‌داشتند[3]».

وگیرشمن نیز از تشکیل قدرت مرکزی به‌وسیله ساسانیان به مثابه زمامدار اشراف ملوك‌الطوایف فتنه‌جو یاد می‌کند کـــه همواره در صدد بودند مجدداً حقوق قدیم خود را بازیابند[4].

«شاه درعین حال‌که یك فئودال بود از نظر تمرکز قدرت دردست خود خاصیت ضد فئودالی نیز داشت. ستیزه میان پادشاه و فئودالها نـــه فقط در زمان ساسانیان بلکه همیشه وجود داشته است. فئودالها شاه را می‌خـــواستند تا آنان را در برابر

۱ــ تاریخ ایران از دوره باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۸۸.
۲ــ همان کتاب. صفحه ۱۱۰.
۳ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۳۷.
۴ــ ایران از آغاز تا اسلام صفحه ۳۹۰ ـ ۳۹۱.

هجومهای بیگانگان از یك طرف و قیامهای روستاییان از طرف دیگر حفظ کند. شاه هم تا آنجا بـه فئودالها دلبستگی داشت که باحس فرمانبرداری مالیات روستاها را به خزانه برسانند و هریك موقع جنگ سپاهی در اختیار او بگذارنـــد. در مقابل چنانچه فئودال‌هاهم انحرافی از جهت منافع‌خود درپادشاه می‌دیدند با اتحاد عمومی و با همکاری موبدان او را از تخت سلطنت معزول کرده و گاه می‌کشتند.

فئودالها برای تـــوجیه موجودیت و نمایش قدرت‌های دیگری غیر از پادشاه ـ در رقابت خود با سلطنت‌ـحماسه سرایی را رواج می‌دادند و داستانهای پهلوانی و و قهرمانی را میان مردم پخش می‌کردند. به خصوص حماسه سازی وحماسه پراکنی وقتی‌رواج می‌گرفت که قدرت پادشاهان روبه ضعف می‌نهادویا فئودالها می‌خواستند یك عکس‌العمل آینده‌دار در مقابل شاه نشان بدهند. به عبارت دیگر مقصود فئودالها از حماسه سرایی‌هـــا و رواج داستانهای پهلوانی وقهرمانی آن‌بودکه اهمیت و نقش خویش را برای حفظ خاك ایـــران و بقای سلطنت از زمانهای خیلی دور به رخ شاه بکشند[1].

ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: «هرچه‌نیروی شاهان دربرابر فزونی‌قدرت بزرگان فئودال رو به سستی می‌گذاشت داستانهای پهلوانی یا حماسی بیشتر رواج می‌گرفت و طرف توجه واقع می‌شد[2].

هرگروه از فئودالها برای بر تخت نشاندن پادشاه مورد علاقه‌خودکه به دسته بندی‌های خاندانی و قرابت‌های فامیلی‌شان مربوط می‌شد هرزمان با یکدیگربه‌مبارزه برمی‌خاستند، هرگروه‌ازفئودالهاکه پادشاه وابسته به فامیل خود رابر سرکار می‌آورد از امتیازات بیشتر و پرداخت خراج کمتری بهره‌مند می‌گشت. چنانکه از نمونه‌های آن، بـــه تخت رسیدن بهرام پنجم (۴۲۱.م) و پیروز (۴۵۹.م) با اینگونه پیکارها روی داد. هرگاه هم که پادشاه ضعیف می‌شد القاب و عناوین فئودال‌ها فزونی می‌گرفت و میدان‌های زیادتری برای ابراز شخصیت آنها به وجود می‌آمد.

۱ــ به‌دعاوی رستم‌دربرابر کاووس‌وهمچنین رستم‌دربرابر اسفندیاردرشاهنامه فردوسی بخش‌جنگ رستم و سهراب‌ورستم واسفندیار مراجعه شود.

۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۶۰.

در این دوره همچنان گذشته، معابد و ارباب دین نیز صاحب املاك فئودالی بودند. کریستن‌سن می‌نویسد: «اسباب قدرت روحانیان فقط این نبود کـه از جانب دولت حق قضاوت‌داشتند وثبت ولادت وعروسی و تطهیر وقربانی وغیره باآنان‌بود، بلکه‌علت عمده اقتدار آنان داشتن املاك‌وضیاع وعقار وثروت هنگفت بود که از راه جرایم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان می‌شد. در عمل این گروه استقلال تـام داشتند و می‌توان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاپور دوم‌کشورماد و خصوصاً ایالت آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان می‌شمردند و در آن‌نواحی املاك حاصلخیز و ییلاقات و ابنیه عالی داشتند[1].

فئودالیسم با وجود قوام آمدن دولت ساسانیان باز می‌توانست نفوذ خود را میان سرفها و زحمتکشان روستاها ثابت نگهدارد و ضمناً در این دوره رفته رفته از نظر ظاهر به شکل فئودالیسم‌اروپایی نیزسازمان می‌یافت. گیرشمن می‌نویسد: «املاك بزرگ به صورت مؤسسات محدودی در آمدند و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار می‌شدند. در این املاك گروهی از روستاییان به‌کار می‌پرداختند و هرچه راکه مصرف اعیان وبزرگان بودبه‌عمل‌می‌آوردندازقبیل‌گندم، روغن، شراب،انواع میوه‌وگوشت. مالکان دیگر در شهرها سکونت نمی‌کردند بلکه دراملاك خود، در مواضع مستحکم مسکن می‌گزیدند و از آنجا زراعت امـلاك خود را به وجهی معقول و منظم اداره می‌کردند. کاخهای آنها همه گونه تجملاتی را که درآن عهد میسر بود دارا بود و سربازان خاص ایشان ازآن قصرها دفاع می‌کردنـد و همواره آماده حمایت آنان در مقابل اغتشاشاتی که رخ می‌داد بودند.[2]

فئودالیسم بعد از شاپور اول بـا ضعف پادشاهان ساسانی قوت گرفت و کار به‌جایی رسید که تمایلات تجزیه طلبی‌درآنها پیدا شد. در نتیجه‌میان دولت مرکزی (پادشاه و اطرافیان) و صاحبان املاك مبارزاتی درگرفت.

م.م دیاکونوف می‌نویسد: فئودالیسم درآغاز دوره ساسانیان و در قـرن چهارم بـه سرعت رو به پیشرفت می‌گذارد. این جریان به طوری کـه معلوم است

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۳۶.
۲ــ گیرشمن. ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه ۳۴۶ـ۳۴۷.

کیفیت مالکیت ارضی را تغییر می‌دهد و در وضع وابستگی و کار کشاورزان بسیار تأثیر دارد. در اوایل قرن ششم اسارت و بندگی کشاورزان به‌صورتی در می‌آید که که موجب بروز نهضت نیرومندی به‌نام مزدکیان می‌گردد[1].

در زمان خسرو اول (انوشیروان) نیروی بزرگان و شاهان کوچك (فئودالها) در برابر قدرت این پادشاه کاهش زیادی یافت. خسرو اول پس از سرکوبی مزدکیان به منظور برهم زدن توازن قدرت به‌سود درباریان و قدرت پادشاه وبه‌زیان فئودالها دست به کار شد. خواجه نظام‌الملك در این باره می‌نویسد: «... سپاه سالاری کزو تواناتر و با نعمت‌تر نبود و نوشیروان او را والی آذربایجان کرده بود و در همه مملکت امیری از او بزرگتر نبود و هیچ‌کس را از آلت و خیل و تجمل نبود که او را. مگر (آن امیر را) آرزو چنان افتاد در آن شهر که او نشستی که در حوالی آن شهر نشستگاهی و باغی سازد و درآن بقعه (کوشکی).

درآنجا پاره زمینی ازآن پیرزنی بود که‌حصه پادشاهی بدادی وبرزیگر نصیب خود برداشتی و چندان‌هم بماندی که پیرزن با آن گلران کردی. این سپاه سالار را آن پاره زمین برای باغ وکوشك ساختن در خورد (مناسب و مورد احتیاج) بودتا در جمله باغ و سرای گیرد. کس به نزد پیرزن فرستاد که این پاره زمین بفروش که مرا درخور است. پیرزن گفت نفروشم که مرا در خوردتر است. مرا در همه جهان این قدر زمین است که قوت من از آنجاست و کس قوت خود نفروشد. سپاه سالار گفت من بها می‌دهم یا عوضش زمینی بدهم که همچندان دخل و برش باشد. پیرزن گفت: آن زمین من حلال است از مادر و پدر به میراث دارم وآبخورش نزدیك است و همسایگان موافق‌اند و آن زمینی که مرا دهی این چند معنی درآن نباشد. دست از زمین من بدار.

این سپاه سالارگوش به سخن پیرزن نکرد و به ظلم و به زور زمین را بگرفت و دیوار باغ بکرد. پیرزن در بماند و کارش به نیازمندی رسید. بدان راضی بودکه بهای آن زمین و یا عوضی بدهد. خویشتن را پیش او افکند و گفت: یا بها بده و یا عوض. والی در او ننگریست و او را به هیچ نداشت. پیرزن ناامید از پیش او

۱ــ تاریخ ایران باستان .م.م دیاکونوف. صفحه ۴۰۸.

بیرون آمد. هرگاه که این سپاه سالار بر نشستی و به شکار و تماشا شدی پیرزن بر راه او نشستی و چون او فراز رسیدی بانك برداشتی و بهای زمین خواستی و او هر بار هیچ جواب ندادی و ازدور گذشتی. واگر پیرزن این سخن باندیمان و خاصگیان و حاجبانش بگفتی، در جواب گفتندی آری بگوییم. و هیچ کس با او نگفتی براین حدیث. تا دو سال برآمد و پیرزن سخت بماند و هیچ‌انصاف‌نیافت. طمع از اوببرید و گفت تدبیر من آن است که هر چگونه که باشد رنج بر خود نهم و از اینجا به مداین روم و خویشتن پیش نوشیروان افکنم.

ناگاه برخاست و به رنج و دشواری از آذربایگان به مداین شد و چون در و درگاه نوشیروان بدید با خود گفت مرا کی بگذارند که من در آنجا شوم. تدبیر من آن است که هم درین نزدیکی سرا جایگاهی به دست آورم و پرسم تاکی پادشاه به تماشا خواهد شد باشد که در صحرا خویشتن پیش او افکنم و قصه را بر او عرضه کنم.

قضا را این سپاه سالار که زمین این پیرزن را سنده بود به درگاه آمد وملك نوشیروان عزم شکار کرد. پیرزن خبر یافت که پادشاه به فلان شکارگاه به شکار خواهد رفت و پیر زن برخاست و پرسان پرسان به دشواری بدان شکارگاه شد و در پس خاشاکی بنشت و آن شب آنجا خفت و دیگر روز نوشیروان در رسید و پیرزن چون پادشاه رادید ازپس خاربن برخاست وپیش ملك‌آمد وقصه برداشت وانوشیروان سخن او بشنید. دانست‌که راست‌گوید وگفت هیچ دل مشغول مدار تا مراد تو حاصل کنم. پس پادشاه نگریست و فراشی را دید ازآن خویش و گفت فرودآی. و این پیرزن را بر استربنشان و به دیهی برو و او را به ده‌مهتر سپار و خود بازآی. چون از شکار باز گردیم او را از آن ده به شهر برخانه خویش نگهدار.

نوشیروان که از شکار بازگشت، غلام خاص خویش فرا خواند و او را جهت تحقیق در احوال آن سپاه سالار وپیرزن به‌آذربایجان فرستاد. غلام بیست روز پرس و جو کرد و بازگشت و به درگاه باز آمد. نوشیروان‌گفت هان بگو تا چون یافتی. غلام برآن جمله که شنیده بود حال پیرزن بازگفت.

دیگر روز پگاه چون همه بزرگان و موبدان به بارگاه حاضر شدند، نوشیروان

بیرون آمد و بار داد. زمانی بود. روی سوی بزرگان وموبدان کردوگفت: سخنی از شما پرسم چنانکه دانید ازروی قیاس به راستی بگویید.گفتند فرمان برداریم. گفت: این فلان را که امیر آذربایکان است چه مایه دستگاه باشد اززر نقد. گفتند: مگردو بار هزار هزار دینار باشد کـــه اورا بدان حاجت نیست. پادشاه باز پرسید: مجلس و و متاع. گفتند: پانصد هزار دینار از زرینه و سیمینه دارد. گفت: ازجواهر گفتند: ششصد هزار دینار دارد. گفت : ملك مستغل و ضیاء و عقار. گفتند : در خراسان و عراق و پـــارس و آذربایگان به هیچ نـــاحیت و شهری نیست که او را از سراها و کاروانسرا و دخل ومستغل نباشد. گفت: اسب و استر. گفتند: سی هزاردارد. گفت: گوسفند. گفتند: دویست هزار. گفت: شتر. گفتند: سی‌هزار دارد. گفت: بنده درم خریده. گفتند:هزارو هفتصد غلام دارد ترك و رومی‌وحبشی وچهارصدکنیزك. پادشاه گفت:کسی که چندین نعمت دارد وهرروزبیست‌گونه طعام وبره و حلوا وقلیه چرب وشیرین خورد و یکی هم از نوع او آدمـی ضعیف و بی‌چاره که در همه جهان دو تا نان دارد خشك وآن را هم از او بستاند و محروم بگذارد او را چه واجب آید؟. همه گفتند: این‌کس مستوجب عقوبت باشد و هر بدی که به جای آن کنند دون حـــق او باشد.

نوشیروان گفت: هم اکنون خواهم که پوست از تنش جدا کنید و گوشتش به سگان دهید و پوستش پرکاه کنید و بردر سرای بیاویزید و هفت روز منادی کنید که بعد از این هرکه ستم کند با او همین رود که بااین رفت[1]».

در این حکایت گرچه مقدارها قابل تردیدند ولی‌کیفیت محتوی به‌اعتبار خود باقی است و از آن می‌توان به تقریب موقعیت و دارایی ومال و امـــلاك فئودالهای بزرگ زمان ساسانیان را دریافت و شیوه‌یی را که انوشیروان به بهانه ضایع شدن حق پیرزنی در قربانی‌کردن آن فئودال بیش از حد دارا وقدرتمند به‌منظور ارعاب و تحدید فئودالها به کار بسته استنباط کرد.

نوبت سلطنت که به هرمزد پسر انوشیروان رسید، خواست‌که قدرت فئودالها را همچون زمان پدر محدودکند ولی با مقاومت اشراف وموبدان فئودال روبرو شد.

۱ـ سیاستنامه خواجه نظام الملك. از صفحه ۳۲ تا ۴۰. محمد قزوینی.

ناچار توجه خود را برای مبارزه با آنان بـه مردم معطوف داشت. اما در ایـن میان فئودالها پیروز شدند وهرمزد سلطنت وچشمان خود را از دست داد ودوباره فئودالها قدرت پیدا کردند.

گیرشمن بدون اشاره به توجه این پادشاه به حال مردم در این باره می‌نویسد: «پسر انوشیروان هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰) می‌خواست سیاست پدر را دنبال کند و مانند او بـر نجبا و روحانیان مسلط باشد اما چون کمتر جـانب احتیاط را رعایت می‌کرد، بـه زودی خود را در میان مشکلاتی کـه از طرف دو طبقه مقتدر (اشراف و موبدان) در جامعه ایرانی ایجاد شده بود گرفتار دید و برای تثبیت وضع خویش به رعایای مسیحی اتکا نمود. وهمین امر موجب عکس‌العمل قوی‌تر از جانب روحانیان زرتشتی گردید[۱].»

با فرارسیدن ورشکستگی و انحطاط و نابه سامانی پایان کار ساسانیان و از قدرت افتادن پادشاه وبالا گرفتن مجددکار فئودالها، باز حماسه‌سرایی و احیای سنن پهلوانی به منظور مقابله با پادشاه از طرف فئودالها ساز شد.

ریچارد.ن. فرای‌می‌نویسد: «گذشته‌یی‌که درحماسه‌ها احیا شده بود، ازسنت‌ها و رسم‌ها وآیین‌های پهلوانان و خاندانهای بزرگ و نژاده وکارهای نمایان وپسندیده فئودالها سخن می‌گفت، نه‌از دستگاه حکومتی ومرکزی واداری‌که در رأس‌آن خسرو دوم بود[۲]».

در مدت چهارده سالی که از مرگ خسرو پرویز و جلوس آخرین پادشاه این سلسله، یزدگرد سوم، فاصله است، کمتر از دوازده پادشاه بر تخت سلطنت جلوس نکرده‌اند. مرگ آخرین پادشاه ساسانی، سدی را که خسرو پرویز ازقدرت و قساوت برای مخالفت با هوی و هوسهای مالکان بزرگ و فرماندهان نظامی فئودال بر پـا کرده بود در هم شکست[۳] ونظام فئودالی‌با انقراض ساسانیان وارد مرحله تازه‌یی شد.

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۰۹.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۷۲.
۳ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۱۰.

سرف

اصولا سرف وفئودالیسم از یکدیگرجدایی ناپذیرندواین دو پدیده را جدا ازهم نمی‌توان مطالعه‌کرد. چراکه اساس فئودالیسم بربنیاد بهره‌کشی از سرفها است وهیچ محققی نمی‌تـــواند هنگام گفتگوی از فئودال، از سرف سخن نگوید. در نتیجه چون فئودالیسم درتمام دوره ساسانی همچنان گذشته و نیز ادوار آینده برسیستم اقتصادی ایران اشتمال داشته، جوامـع سرفها و آیین سرف‌داری در روستاهای فئودالی معلول آن بوده است.

مشیرالدوله با اعتقاد به‌این قاعـده است‌که هنگام سخن از وابستگی برزگـران دوره هخامنشیان به‌زمین وضع سرفهای آن دوره را به‌دوره ساسانیان تشبیه کرده و می‌نویسد: «..... زیرا برزگران در دوره ساسانی‌هم مقید هستند[1]».

کریستن‌سن می‌نویسد: «مردمان شهری نسبتاً وضع خوبـــی داشتند. آنان هم مانند روستاییان مالیات سرشماری می‌پرداختند. اما احوال رعایا (سرف‌ها) به مراتب از آنان بدتر بود. مادام‌العمر مجبور بودند درهمان قریه ساکن باشند وبیگاری‌وسایر خدمات را انجام دهند. بطور کلی قـوانین مملکت برای حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت. اگر هم پادشاهی رعیت نواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را از

۱ــ تاریخ‌ایران باستان. قطع جیبی. صفحه۱۵۰۲.

اذیت و آزار رساندن به‌روستاییان بی‌آزار منع می‌کرد بیشتر مقصود او دهگانان‌بود تا افراد رعیت (سرف‌ها). آمین‌مارسلن‌می‌نویسد: «اشراف‌مزبور خود را صاحب‌اختیار جان غلامان و رعایا می‌دانستند. وضع رعایا با احوال غلامان تفاوتی نداشت. رعایا (سرف‌ها) گاه به‌دولت‌وگاه به‌اشراف مالك‌وگاه‌به‌هردومالیات می‌دادند ومجبوربودند درظل رایت ارباب خود به‌جنگ روند[1]».

گیرشمن می‌نویسد: «روستاییان بزرگترین توده ملت را تشکیل مـــی‌دادند و قانوناً آزادبودند، (یعنی برده شناخته نمی‌شدند) ولی عملا به‌صورت بردگانی‌وابسته به‌زمین درآمده بودند وبا اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند[2]».

سرفهادر روستاها- برخلاف‌شهریان‌که درامور دعاوی خود باقضاوت‌روحانیون سروکارمی‌یافتند-از هرگونه داوری توسط شخص‌ثالث محروم بودند و مالك‌که شخصاً طرف یکی از دعاوی بود هنگام برخوردها و ارتکاب جرایم روی منافع خود قضاوت می‌کرد. گیرشمن دراین مورد می‌نویسد: «در شهرهای ایالات وظیفه داوری به‌عهده روحانیان واگذار شده بود ولی در دیه‌ها وظایف قاضی را رئیس محل یا مالك انجام می‌داد. شکنجه‌هم معمول‌بود[3]».

گیرشمن درباره وضع سرفها در دوره ساسانیان همچنین می‌نویسد: «...آنان استقلال نداشتند. هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمی‌شدند. آنان به استثنای چند مورد نادرکه استقلالی‌کما بیش بی‌ثبات میانشان دیده مـــی‌شود به دولت یا یکی از بزرگان تعلق داشتند. زارعان، وابسته به‌اراضی دولت و بزرگان یا آتشگاه‌ها بودند. مالکان اراضی بزرگ (فئودالهـــا) بیش از پیش مقتدر گردیدند[4]».

مطابق نظریات‌محققین‌شوروی‌روستاییان اراضی دهقانان را(در دوره‌ساسانیان) دهکانك (باپسوندکاف‌تصغیر) می‌نامیدند. (درباره دهقانان‌که ازنظر موقعیت‌اقتصادی و اجتماعی در درجه دوم فئودالها و بالای سرفها قرار داشتند در مبحث ما بعدسخن خـواهد آمد). به‌نظر می‌رسد رعایای اراضی دهقانها نباید مشخصات سرفهای اراضی

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۲۲۵.
۲ــ همان‌کتاب. صفحه ۳۱۳
۳ــ ایران ازآغازتااسلام صفحه ۳۱۴.
۴ــ همان‌کتاب. صفحه ۳۴۶.

فئودالها را می‌داشتند. محققین شوروی می‌نویسند: «روستاییان زیردست دهك (ده‌ملك دهقان) را دهکانکان ـ یعنی آدمهای دهك ـ نیز می‌نامیدند. به‌عقیده برخی از محققان وضع گروه اخیرالذکر (دهکانکان) نزدیك به‌وضع کولون‌های روم شرقی بود (که تقریباً قید و بند سرفها را نداشته و آزاد بودند) ودهقان صاحب زمین دربرابر این کلن‌ها مقام صاحب کار (نه‌صاحب کارگر) و ارباب را داشته است[1]».

گذشته ازمورد دهگانان‌ودهکانکان، ازمطالعه قدرت وکثرت فئودالهای دوره ساسانیان‌می‌توان‌ضمناً به‌کثرت سرفهاکه دراراضی بزرگ فئودالها کار می‌کردند نیز پی‌برد.

۱ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۱۱.

بردگی

در دوره ساسانیان هم برده‌داری مانند دیگـــر ادوار گذشته بـاستان همچون یك نظام اجتماعی حاکم‌ومنحصربه‌دوره‌یی معین‌نبوده ومثل‌همیشه در جنب سرفداری به صورت پدیده‌یی فرعی در سیستم فئودالی وجود داشته است. بی‌مناسبت نیست‌که باز یادآوری شود، در ایران هیچوقت از دوره دولت مادی‌ها به بعد، برده‌داران بـه عنوان طبقه حاکم وبردگان به مثابه طبقه اصلی تولیدکننده پدید نیامده‌اند و روابط تولیدی بر اساس نظام برده‌داری امکان خودنمایی نیافته است.

به همین علت است که آن رفتار خشونت آمیزی که در دوره نظام برده‌داری یونان و روم نسبت به بردگان به ظهور می‌رسید درشرایط رواج بـــرده‌داری درقالب نظام فئودالی ایران دیده نمی‌شود. مثلا در ایران برده‌داران رسماً اختیار نداشتند که برده خود رابکشند و یا آنان را در میدان‌های بزرگ شهرهمچون جانوران به جنگ یکدیگر انداخته و از تماشای آن لذت ببرند و یا کارهای فوق طاقت و شاق ازآنان بکشند و یا در طبقه تحتانی کشتی‌ها وادار به پارو زدن‌شان کنند. از اینروی رسماً چنین اختیاری نداشتند و جامعه بردگی ونظام برده‌داری حاکم نبود و نظام فئودالی با سیستم اقتصادی ویژه خـــود چنان رفتاری را اقتضا نمی‌کرد. در چنین شرایطی طبعاً مقدار زیادی ازحس شقاوت و سفاکی اربابان نسبت به‌بردگان به خاطر حداکثر

بهره‌کشی کاسته می‌شده است. چنانکه گفته شد، شرایط نامساعد جغرافیایی‌وپراکندگی زیاد جمعیت به طور کلی در ایران مانع گـــردید تا روستاهای نزدیك به یکدیگر و شهرهای تکامل یافته با سازمانهای تولیدی متمرکز و مناسبات سوداگرانـــه در کارگاهها و زمین‌های مزروعی خاص نظام بـــرده‌داری پدید آید. از این لحاظ رابطه برده‌داربابرده‌به‌اندازه همان تفاوت نظام‌برده‌داری وفئودالی درایران فرق‌داشته است.

نظام فئودالی درایران برده‌داران را ناگزیر می‌ساخته که رفتار و توقعات خود را از برده تـــا حد یك سرف تعدیل کنند و همچون برده‌داران دوره حاکمیت نظام برده‌داری در روم و یونان آنان را به چشم جانورانی که خونی غیر از خون اربابان در عروق‌شان جریان دارد ننگرند. پیشتر به خصوص دردوره هخامنشیان ملاحظه شد که بردگان گاه کاسب و تاجر و گاه پیشه‌ورویاگاه‌صاحب مشاغل‌ومناصب ارجداری بودند و می‌توانستند با پرداخت پول، خود را از صورت برده آزاد کنند.

گـرچه کریستن‌سن از قـول امین مارسلن می‌نویسد: «اشراف ملاك خـود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا (سرف‌ها) می‌دانستند». ولـی لازم به‌یادآوری است که این یـــك اظهار عقیده معمولی بنا بـــرقاعده مناسبات میان ارباب و برده است وحقیقتاً هم‌چنین بوده ولی همان عرف وسنن وخصایص اجتماعی فئودالی در ایران جز در موارد خاص جنبه عام به این امرنمی‌داده است. کریستن‌سن همچنین می‌نویسد: وضع رعایـا (سرفها) بـا احوال غلامان تفاوتی نداشت[1]. این نقل قـول صرفاً به خاطر نظر مورخ اخیر درمورد وضع بردگی در ایران است و نمودارآنستکه وضع بردگان در ایران لااقل آنقدر بد نبوده‌که با وضع سرفهای در سیستم فئودالی که یك مرحله تاریخی پیشتر بودند بدون تفاوت دانسته شده است.

ریشه‌های جوامع ایرانی کـه هنوز از بنیاد سازمان‌های دوران عشیرتی قطع نشده بود خود دلیل دیگری برآن است که برده‌داری در ایران دارای چنان شرایطی نبوده که بتواند مثل‌غرب مرتکب جنایات وقساوت‌های نامحدودگردد. ایران‌شناسان شوروی می‌نـویسند: «در ایران بـاستان (عهد ساسانی) به موازات بقایـای سازمان عشیرتی و جماعت‌های روستاییان بردگی نیز وجـود داشت. چند جـور بنده (بندك)

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. کریستن‌سن. صفحه ۲۲۵.

وجود داشت، که از میان ایشان آنهایی‌که ایرانی نبودند (ان شهرك)[1] یعنی بندگان غیر ایرانی اسیر را باید نام برد.

بـا این حال بندگان در جستجوی طـریقی بودند تا از بندگی و تابعیت نجات یابند. بندگان به ویژه وضـع سخت زندگی فلاکت باری داشتند. مالیات‌هـای روز افزون دولتی از اینان گرفته می‌شد. مثلا مالیاتی‌که فیروز به ناگهان بعد از شکست خود از هیاتله میان مردم سرشکن کرد از ایشان اخذ گردید[2]. درایـــن مورد محققین شوروی سرفها راهم درشرایط بردگی مطالعه‌کرده‌اند.

یك برده‌دار دردوره ساسانیان ممکن بود، تاچند هزارغلام و کنیز داشته باشد. خواجه نظام‌الملك در مورد تحقیق انوشیروان درباره دارایی یکی از اشراف مغضوب که قصد مجازات ومصادره اموال او را داشته می‌نویسد: «انوشیروان پرسیدکه بنده درم خریده چقدردارد؟. گفتند هزار وهفتصدغلام دارد ازترك‌و رومی وحبشی‌وچهارصد کنیز[3] و همچنین گردیزی می‌نویسد: خسرو پرویز ده‌هزار غلام داشته است[4]. محققین شوروی می‌نویسند: به‌طور کلی در زندگی ایران عهد ساسانیان بـرده‌داری نیز مقام مهمی داشت. ایران در آغازقرون وسطی اندك اندك به سوی‌روابط فئودالی می‌گرایید واین روابط درقرن پنجم‌به‌نحوی بارز نمایان شد.تکوین‌روابط فئودالی خیلی زودتر آغاز شد ونهضت مزدکیان که بـر ضد استقرار تابعیت فئودالی روستاییان بـود، در پاشیدگی و نابودی روابط دوران برده‌داری‌تا اندازه‌یی مؤثر بوده است[5]

لازم به تذکر است که در مورد اخیرهم‌محققین شوروی وجود رواج برده‌داری را بـه صورت پدیده‌یی فرعی در جنب نظام اصلی فئودالی کـه سابقه‌اش از دوران اشکانیان و هخامنشیان هم درمی‌گذرد نادیده گرفته وآن را نظام حاکم در مناسبات تولیدی پنداشته‌اند[6].

۱ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۱۱.
۲ــ همان کتاب. صفحه ۱۱۲.
۳ــ سیاست نامه خواجه نظام‌الملك. صفحه ۳۹.
۴ــ زین الاخبارگردیزی. صفحه ۳۶.
۵ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۹۳.
۶ــ به مقدمه‌یی بر شیوه تولید آسیایی در همین کتاب صفحه ۱۶۵ به‌بعدمراجعه شود.

دهقانان

دهقانان را نه مالك عمده، بلکه می‌توان مالك معتبر خواند. زمین‌های اینان متعدد و خیلی پهناور نبود. اکثر به حدود یك پارچه ده می‌رسید. کمتر خرده مالك بودند و بیشتر مالك متوسط‌که ممکن بوددارای‌املاکی بیش‌ازیك ده باشند. اینان‌را آزادان می‌گفتند که در دوره اشکانیان ازتوجهی‌مناسب‌عنوان خودبرخوردار نبودند.

محققین شوروی نوشته‌اند: کثیرالعده‌ترین مالکین، زمین داران متوسط بودند که آزادگان نامیده می‌شدند. اینان صاحبان اراضی و قراء بوده و عنوان دهقانان و دهخدایان داشتند. دستگاه‌دولتی ایران اینان را که مستقیماً وبلاواسطه از روستاییان بهره‌کشی می‌کردندلازم‌داشت. آزادگان مهمترین خدمت‌را انجام داده ، هسته مرکزی ارتش و سواره نظام مشهور و پر افتخار آنرا تشکیل می‌دادند. دستجات یاد شده (دهقانان) به طبقه بهره‌کش جامعه تعلق داشتند[1]

اینکه دهقانان از چه موقع دارای اعتباری اجتماعی بدین پایه شده‌اند دقیقاً معلوم نیست، اما می‌توان گفت اینان که بعنوان مالك متوسط در هر زمان وجود داشته‌اند این اعتبار را از آغاز دوره ساسانیان به‌طور اعم و در عهد انوشیروان به‌طور اخص کسب کرده‌اند.

۱ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۸۹.

چنانکه گفته شد فردوسی از توجه و پشتیبانی اردشیر بابکان نسبت به‌دهقانان سخن می‌گوید:

گرایدون که دهقان بدی تنگدست　　سوی نیستی گشته کارش زهست
بدادی زگنج آلت و چار پای　　نماندی که پایش برفتی زجای[1]

گرچه پادشاهان مقتدر ساسانی مثل اردشیر اول و شاپور اول و انوشیروان خود از بزرگ فئودالها بودند ولی روی ضرورت تحکیم اساس قدرت مرکزی و ابرقدرت ساختن شاهنشاهی خودبرآن شدند تابه‌منظور مهارکردن فئودالهای سرکش و ناسازگاربه تقویت و ارتقای یك طبقه جدید بپردازند. این طبقه مالکین متوسط یا دهگانان بودندتا قادر شوندهمچون پایگاه ثابت ومطمئنی دربرابر فئودالها ودشمنان خارجی عرضه وجود کنند.

گیرشمن می‌نویسد: چون فئودالها مأمور جمع آوری مالیاتها و عوارض برای مرکز و پادشاه بودند در نتیجه افراد تحت فرمانروایی‌شان افزایش می‌یافت و بالمال دولت مرکزی و پادشاه به فئودالها وابسته می‌گشت تا آنجا که در موارد متعدد مساعی آنان برای پایان دادن نفوذاینان منجر بهشکست می‌شد... ایران تنها کشوری نبود که از این عدم تعادل رنج می‌برد. در امپراطوری روم همه‌جا، در ایتالیا، غالیه Gaule مصر، افریقای شمالی، اعیان مالك‌اراضی وجود داشتند. خسرو اول (انوشیروان) با تولید تحولات اساسی و ایجاد دهقنت نظامی کوشید که از این قدرت متزاید اعیان فئودال بکاهد. روم نیز به تقلید از ساسانیان پرداخت و امپراطور هرقل Héraclius طبقه‌یی از روستاییان سربازتشکیل داد، اما تحولاتی که وی‌ایجاد کرد برای مقابله باحملات دشمن خارجی بسیار دیر انجام گرفت[2].

بدون شك ایجاد دهقنت نظامی به‌وسیله انوشیروان نمی‌توانسته امری خلق‌الساعه بوده باشد، بلکه سابقه آن، از آغاز سلطنت ساسانیان و سیاست آنان برضد اشکانیان که صد درصد فئودال و ملوك‌الطوایف بودند ناشی می‌گشت. چنانکه فکر ایجاد دهقنت دربرابر فئودالها ازوجنات سیاست اردشیر بابکان ومیدان دادن شاپور-

---

۱ــ به صفحه ۳۸۳ و۳۸۴ همین کتاب مراجعه شود.
۲ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۴۶.

اول به‌مانی و نشر عقاید او برضد اشراف فئودال نمایان است. منتها این تناقضات رفته رفته در زمان بلاش و قباد و انوشیروان به‌نهایت شدت و اوج خود رسید تا اینکه در زمان پادشاه اخیر نتیجه حوادث به‌سود دهقانان و به‌زیان نسبی فئودالها پایان گرفت.

گاه دهقانان بلندپایه را به‌ریاست یك شهرمی‌گماردند. کریستن‌سن می‌نویسد: نلدکه‌گوید که‌هریك ازبخش‌های کوچك‌تحت حکومت یك‌نفرشهریك بود واین شهریك را از میان دهقانان اختیار می‌نمودند[1].

در روزعید شاهنشاه با عموم کشاورزان ، خصوصاً دهقانان سخن می‌گفت و با آنان‌می‌خورد ومی‌آشامید و می‌گفت: من امروز چون یکی‌از شما هستم وبا شما برادرم. زیرا که دوام جهان به‌آبادی است که در دست شماست[2] که این نشانه توجه خاص پادشاه به‌دهقانان است. ودرجای‌دیگر بازمی‌نویسد: اردشیر اداره امورکشوری را در ولایات به‌دست نجبای درجه دوم یعنی دهقانان که پیوسته به‌شاهنشاه وفادار بودند می‌سپرد[3].

گیرشمن می‌نویسد: ساسانیان در تضعیف قدرت فئودالها (بزرگان و نجبا) می‌کوشیدند. طبقه حاکمه شامل صاحب‌منصبان کشور، وزرا، رؤسای ادارات و مرتبه‌داران‌سلطنتی بودند. در پایین‌ترین پلکان مراتب‌مذکور «آزادان» قرار داشتند و آنان نجبای‌کوچك ومالك املاك یا «رؤسا»ی دهکده‌ها بودند و ارتباط بین روستاییان و حکومت مرکزی را ـ که عمال دولتی نماینده آن بودند ـ تأمین می‌کردند. این نجبا یا شوالیه‌های (فارسان) کوچك در مقابل مالیاتی کـــه از روستاییان تحصیل می‌کردند مسئول بودند[4].

کریستن‌سن دربـــاره دهقانان دارای نظر جامع‌تری است. وی می‌نویسد: دهقانان جزو نجبای درجه دوم محسوب می‌شدند که عده آنان در زمان ساسانیان معتنابه است. این طبقه در سراسرکشور پراکنده بوده و مستخدمین (کارگزاران زیر

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۶۰.
۲ــ همان کتاب. صفحه ۱۹۹.
۳ــ همان کتاب. صفحه ۲۸۲.
۴ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۱۳.

دست ایالات و ولات از میان این طبقه اختیار می‌شده‌اند.

گویا «اسواران» یا سوار نظام ایران را که گل سرسبد لشکر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست. یعقوبی به‌مناسبت ذکر درجات عهد یزدگرد اول (اوایل قرن پنجم میلادی) گوید افسران لشکر را اسواران می‌خوانده‌اند. احتمال می‌رود که اغلب اسواران در زمان صلح در املاك خود زیسته ومشغول زراعت واداره‌امور رعایای خویش بوده‌اند. قوم ایرانی که از قدیم‌ترین ایام به‌صفات سوارکاری و ذوق اسبدوانی معروف بوده است طبقه اسواران را بعد از نجبای درجه اول که عده قلیلی بوده‌اند، برسایر طبقات مقدم می‌دانسته‌اند و چنانکه بعداً خواهیم دید عنوان اسواران رفته رفته حایز اعتبار اجتماعی مهمی گردید.

از طرف دیگر نجبای درجه دوم، که آنان را کذگ خـــوذایان Kadhagh Khvadhâyân(کدخدایان) ودیهکانانDêhkanan (دهقانان = رؤسای قریه) می‌گفته‌اند اقتدارشان منوط به‌این بودکه اداره امور محلی ارثاً به‌آنها می‌رسیده است. دهقانان به‌منزله چرخهای ضروری دولت بوده‌اند. اگر چه هنگـــام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمی‌کرده‌اند، لکن‌ازجهت اینکه بنیان استوارکشور وتاروپود دولت محسوب می‌شده‌اند،آنان را باید دارای اهمیت فوق‌العاده دانست. دهقانان پنج صنف بوده‌اند، که به‌جامه‌های مختلف متمایز می‌شده‌اند. بنا برتعریفی که در مجمل‌التواریخ می‌بینیم دهقان «رئیس و مالك اراضی و قری» بوده است. اما غالباً اراضی مزروعی که ارثاً به‌دهقانان می‌رسید چندان وسعتی نداشت، چنانکه از این لحاظ در اکثر نقاط شخص دهقان با سایر افراد رعیت یکسان بود و اما همین دهقان در دیه خود کشاورز درجه اول محسوب می‌گردید، پس دهقان در مقابل زارعین دارای آن موقع و مقامی که نجبای ملاك داشته‌اند نبوده است. از لحاظ دیگر میتوان دهقانان را نماینده دولت در میان رعیت خالصه گفت. وظیفه عمده او در این صورت وصول مالیات بوده است. نظر به‌اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین ونفوس رعایا داشتند، دولت ایران موفق می‌شد که با وجود لم‌یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق‌العاده جنگ‌ها و هزینه گزاف دولتی را از اینراه به‌وسیله کمك دهگانان تحمل نماید و از عهده برآید. پس ازفتح عرب نیز با وجود خشونتی که فاتحین در اخذ مالیات به‌خرج

می‌دادند، مادام که با دهقانان متحد نشدند، نتوانستند عایدات خود را به‌میزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند[1].

اینکه درتشبیه‌اعضای‌چهارگانه طبقات‌اجتماعی‌ایران به‌بدن انسان، کشاورزان را در حکم تنه یا شکم دانسته‌اند نباید گمان کردکه مقصود طبقه سرف‌ها این تولیدکنندگان اصلی روستاها بودند، بلکه مقصود طبقه دهقانان است. این طبقه هر وقت و زمان می‌بایست نزد معلمین دینی به‌خوبی تربیت و تهذیب یافته باشند و حافظ سنت و فرهنگ قوم ایرانی باشند. چنانکه تا قرنهـــا پس از سقوط شاهنشاهی ساسانیان روایاتی از تواریخ و داستانهای ملی را آنچنان که به‌دین پیوسته و بایسته بود حفظ کرده بودند[2].

گفته شدکه دهقنت ودهقنت نظامی به‌طوراخص دردوره‌انوشیروان‌رواج یافت و نتایج سرکوبی مزدك بیشتر عاید اینان وکمترعاید فئودالها گردید. محققین شوروی نوشته‌اند: نهضت مزدکیان به‌خاندانهای قدیم و نیرومند، به‌وضع مالی و سنت‌های ایشان ضربه‌های جبران‌ناپذیر وارد آورد و این وضع تا حدی با منافع شاه‌که از بسط قدرت و نفوذ فئودالها در رنج بود مطابقت داشت.

سیاست خسرو اول متوجه احیای آن خاندانهایی از بزرگان بود که ضعیف و فقیر شده بودند. ولی وی اعیان قدیمی (فئودالها) را که فرمانبرداری ایشان در برابر مقام شاهی ناچیز بود احیا نکرد، بلکه ازقشر تازه‌یی‌که دهقانان بودند پشتیبانی نمود که می‌بایست تکیه‌گاه وی گردند و مستقیماً وابسته وگوش به‌فرمان شاه باشند.

بدین طریق قشری از بزرگان خدمتگزار درباری و مالك زمین پدید آمد که مستقیماً فرمانبردار و وابسته به‌شخص شاه بود. وی مشاغل موجود را به‌نمایندگان این دسته می‌داد وکارمندان خویش را از میان ایشان انتخاب می‌کرد. قشر مالکین متوسط یا «خداوندان ده» که از مولدین مستقیم مزروعات اراضی بهره‌کشی می‌کرد پس از نهضت مزدکیان نیز تکیه‌گاه دولت ساسانیان بود.

تغییراتی که در دسته‌بندی نیروهای اجتماعی پدید آمد موقع اعیان فئودال و

۱ــ آرتورکریستن سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۳۱ تا ۱۳۳.
۲ــ همان کتاب. صفحات ۴۳۸ و ۵۳۷.

روحانیون را ضعیف کرد ولی بخشی از خاندانهای اعیان فئودال و بزرگان کماکان وضع ممتازی داشت و روحانیون نیز تا حدی نفوذ سیاسی خویش را حفظ کردند. این گروه‌ها همچنان اهمیت‌فراوان داشتند.

در عین حال نهضت مزدکیان موجب تقویت نیروهای نوین اجتماعی (یعنی دهقانان) شده بود که مورد استفاده دولت قرارگرفتند.

خسرو انوشیروان اصلاح مهم دیگری نیز به‌عمل آورد و آن اصلاحات نظامی بود. لشکریان از دسته‌های سوارکه از میان آزادگان دهقان انتخاب می‌شدند تشکیل می‌گشتند. بسیاری‌ازاین دسته‌هاچون‌به‌اعیان‌وبزرگان فئودال تعلق‌داشتند-بدین سبب رابطه ایشان با شاه ضعیف بود - انوشیروان کوشید تا ارتشی از آنان به وجود آورد که از فئودالها بریده مستقیماً مطیع وی باشند، از آینروبه‌شدت به تسلیح قشرمالکین متوسط (دهقانان) پرداخت و به‌ایشان سلاح و اسب داد[1].

پس از مرگ انوشیروان و ضعیف شدن قدرت دربار، با اینکه طبقه دهقانان ناچار برای حفظ موجودیت خود دوباره در پناه فئودالها بازگشتند ولی با وجود قدرت‌گرفتن فئودالها بازازموقعیت‌جدیدی‌که پیدا کرده بودند چندان عدول نیافتند. مثلاً هرمزد پسر انوشیروان با توجه به‌اهمیت اجتماعی آنان بود که به‌قول محققین شوروی «به‌منظور یافتن محافل وسیع‌تری برای پشتیبانی از دولت کوشش کرد تا سیاستی موافق موقعیت دهقانان(مالکین متوسط) در پیش‌گیرد[2]».

بطورکلی می‌توان گفت قدرت اجتماعی دهقانان از زمان انوشیروان و پس از آن‌نه فقط کم نشد بلکه درکنار فئودالها رشدی منطقه‌یی و محدود یافت و گاه بعض آنان که به‌مراتب عالی اجتماعی رسیده بودند صاحب دم ودستگاهی همانند فئودالها گشتند. بخصوص در دوره ضعف ساسانیان و حتی دوره بعد از اسلام به‌یاد ارزش نظامی اسواران ساسانی به‌احیای حماسه‌های پهلوانی و سنن دیرین دهقانی پرداختند. ریچارد.ن. فرای درباره دوره‌ضعف‌پایان‌ساسانیان‌می‌نویسد: جامعه ساسانی‌سنت‌دیرین پهلوانی‌و مظاهر و رسمهای آن را هرچه باشکوه‌ترزنده‌کرد. در این موقع طبقه‌بزرگ

۱ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۲۱ - ۱۲۲.
۲ــ همان‌کتاب.صفحه۱۳۱.

دهقانان قلعه‌های کوچکی در نزدیك املاك خویش در سراسر شاهنشاهی برپا داشتند. ولی این قلعه ها فروشکوه دربارهای کهن شاهان دست نشانده فئودالهای محلی را نداشت.... وقتی یزدگرد از برابر اعراب ازشهری به شهردیگرمی‌گریخت، هردهقانی خویشتن را رستمی یا سورنی و یا قارنی می‌پنداشت که یك تنه می‌تواند هجوم سیل آسای بیگانه را دفع کند.[1]

درباره موقعیت طبقاتی و مرتبت دهقانان صاحب مجمل التواریخ می‌نویسد: «جهان پهلوان بزرگتر مرتبتی بوده است ازبعد شاه و از فرود آن پهلوان و سپهبد، برآن سان که اکنون امیرگویند و امیر سپاه سالار، و مرزبان صاحب طرفان را خوانده‌اند و دهقان رئیسان و خداوند ضیاع و املاك را....[2]».

چنانکه گفته شد دهقان حداکثر مالك یك یا چند آبادی و حداقل قطعه زمینی از یك ده بود. اما آنچه موجب امتیاز دهقان نسبت به‌سایرروستاییان می‌شد عنوان کارگزاری و ریاست ده‌بود. گاه دهقان دارای چنان پایگاهی ارجمند می‌شد که پادشاه با دختر وی ازدواج می‌کرد.

در کتاب مجمل‌التواریخ‌والقصص درسرگذشت قباد فیروزآمده: «..... دختر دهقانی را دوست گرفت وبخواست و باوی بیارمید و دختر از قباد آبستن‌گشت به کسری نوشیروان. سپس قباد برفت و سپاه آورد. چون آن جایگاه بازرسید دهقان مژده دادش به‌فرزند».[3] همین خبردرتاریخ طبری وشاهنامه فردوسی نیزدیده‌می‌شود. درشاهنامه آمده‌که قباد پس‌از فرار اززندان نزد دهقانی می‌رود و با دختر اوازدواج می‌کند و انگشتری می‌دهد.

بدان خان دهقان فرود آمدند ببودند یکباره دم برزدند
یکی دختری داشت دهقان چوماه زمشك سیه بر سرش برکلاه

قباد فرستاده خودرا به نام زرمهر به خواستگاری به نزد دهقان می‌فرستد:

برو زود و ازمن به دهقان بگوی مگر جفت من‌گردد این ماه روی
بشد تیز و رازش به دهقان‌بگفت که‌گردختر خوب را نیست‌جفت

۱ــ میراث باستانی‌ایران. صفحه ۳۷۱تا۳۷۳.
۲ــ مجمل‌التواریخ والقصص. تصحیح ملك‌الشعرای بهار. صفحه ۴۲۰.
۳ــ همان‌کتاب. صفحه ۱۹۱.

یکی پاك انبازش آرم به جای که گردی به اهواز برکدخدای

درشاهنامه فردوسی در موارد بسیار از آغاز تـا پایـان از دهقان سخن رفته و گاه من باب اطلاق جزء برکل واژه دهقان به معنای ایرانی به‌کار رفته است و درنامه رستم فرخزاد به برادرش درباره فرجام جنگ اعراب با ایرانیان چنین سروده:

تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز
ز ایران و از ترك و از تازیان نژادی پدید آیـد اندرمیان
نه دهقان، نه ترك و نه تازی بود سخن ها به کردار بازی بود

و آزرمیدخت پس از جلوس برتخت سلطنت اعلام می‌دارد:

کسی کو ز پیمان من بگذرد بپیچد ز آیین و راه خرد
به خواری تنش را برآرم به دار زدهقان و تـازی و رومـی سوار

هنگام سپردن یزدگرد بهرام را به مندز برای پرورش‌آمده:

چو مندز بیامد به شهر یمن پذیره شدندش همه مرد و زن
ز دهقان و تازی و پـر مایگان توانگر گزید وگران سایگان

در سخن‌گفتن بهرام گور با سردارانش می‌خوانیم:

شما همچنین چادر راستی بپوشید، شسته دل از کاستی
که جز مرگ را کس زمادر نزاد زدهقان و تازی و رومی نژاد.

دهقانان و خرده مالك ها

خرده‌مالك دارای‌قطعه زمینی‌کوچك‌بودکه خود به‌تنهایی‌یا با کمك‌چند برزگر اجیرروی‌آن کارمی‌کرد. بسیار ممکن‌بودیك دهقان‌هم‌ازحدیك مالك‌متوسط کمترزمین داشته، یعنی خرده مالك باشد. بطورکلی چـون هرروستایی بی زمین، سرف وابسته به‌زمین و نیمه برده بود، در مقایسه با او، خرده مالك غیر دهقان هم جزو آزادگان به‌شمار می‌رفت.

در این دوره براثرکـوشش بعضی از پادشاهان ساسانی مثل اردشیر بـابکان و شاپور اول و انوشیروان شیوه خرده مالکـی و دهقانی نسبت بـه نـوع زمین داری فئودالی از هرزمان رواج بیشتری یافته بود. با وجود اینکه فئودالها درمقام بزرگان

و روحانیون حکومت می‌کردند باز خرده مالکین وبه ویژه دهقانان باعنوان آزادگان مورد حمایت و توجه پادشاه ودربارقرار داشتند ومی‌توانستند به‌خاطرقدرت اقتصادی شکل یافته و مؤثر خ . همچون‌یك‌نیروی‌لازم‌سیاسی تظاهرکنند وعاملی باشند تاتوجه سیاست کلی پادشاه ودولت را حتی الامکان درجهت منافع خود معطوف‌دارند. گرچه در بسیاری از مواقع هم در اثر ضعف دربار در برابر فئودالها نمی‌توانستند استقلال و مرتبه خودرا حفظ‌کنند و ناچار تحت حمایت ولوای آنها در می‌آمدند.

در مواقع ضعف پادشاه، مامورین دولت که از عوامل بزرگان فئودال بودند با اجحافات خود سبب می‌شدند تا به قول گیرشمن: « مالکان کوچك مجبور شوند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ (فئودالها) قرار دهند »[1].

نوسانات توزیع املاك درزمان های مختلف عهدساسانیان متفاوت وگوناگون بوده، گاه املاك بزرگ وسعت می‌یافته و گاه بر تعداد املاك کوچك افزوده می‌شده است. چنانکه از خبر سیاست نامه بر می‌آید فئودالی‌که دارای املاك وسیع وسرف‌ها و برده های فراوان و در عین حال والی آذربایجان بود، مطابق معمول دوره‌های ضعف پادشاهان پیشتر، قطعه زمین خرده مالکی را که پیرزنی بود منضم به املاك خود ساخت ولی انوشیروان که قصد محدود کردن قدرت فئودالها را به سود سلطه دربار داشت آن والی را به جرم این تعدی برای عبرت دیگر فئودالها به طرز فجیعی کشت[2]. در دوره این پادشاه به انگیزه نهضت مزدك و مزدکیان و بحرانهای ملکی برتعداد مالکین متوسط و خرده مالك که دهقانان بیشتراز آنان وکمتر از اینان بودند افزوده شد.

مانی هم پیش از مزدك طبعا برای جلب حمایت قشرهای جدید خرده مالکین در مقابل روحانیون زرتشتی، با فئودالها مبارزه می‌کرد. شاپوراول نیز به منظور کاستن ازقدرت فئودالها ازاو پشتیبانی می‌نمود واین دو عامل ازهمان آغازساسانیان زمینه مساعدی درالزام ازدیاد خرده مالکین به‌وجودآورد تا با ظهور یك طبقه جدید

۱ــ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۴۶.
۲ــ سیاست نامه. فصل پنجم.

از دهقانان (مالکین متوسط) و خرده مالکین قدرت صرف فئودالهای دوره اشکافی به سود دستگاه سلطنت تنزل یافت. م. م. دیاکونوف به وجود مالکین کوچك اشاره می‌کند ومی‌نویسد: « علاوه‌برمالکین بزرگ‌که قوی ترین‌آنها همان دودمان ساسانی بودند مالکین کوچکتری وجود داشتند»[1] ومحققین ایران شناس شوروی نیزاز «زمین داران‌خردکه دستگاه برای اخذ بهره خویش از آنها استفاده می‌نمود»[2]. یاد می‌کنند املاك خرده مالکین در اواخر ساسانیان با ضعف‌دربار و ارتقای قدت فئودالهامجدداً رو به‌کاهش نهاد.

۱ــ م. م. دیاکونوف. تاریخ ایران باستان. صفحه ۴۱۰.
۲ــ تاریخ ایران از باستان تا سده‌هیجدهم صفحه ۹۰.

وضع دهقانان و روستاییان

در ارتش و موقع جنگ

نیروی عمومی ارتش را موقع جنگ روستاییان تشکیل می‌دادند. به‌طوری‌که کریستن‌سن می‌نویسد: «شهریان فقط مالیات سرشماری یا سرانه می‌دادند ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند[1]» به‌ویژه در این دوره دهقانان (مالکین متوسط، و بعض خرده مالکین) با منصب افسری در ارتش ساسانیان‌نقش مهمی داشتند. به‌نظر می‌رسد، این منصب بنابه‌موقعیت طبقاتی آنان در حد افسران جزء وارشد محدود می‌شد، و مناصب فرماندهی‌های عالی، همچنان متعلق به‌افراد خانواده‌های فئودال بود. اما روستاییان سرف اغلب در پیاده نظام عهده‌دار انجام سنگین‌ترین وظایف بودند.

کریستن‌سن می‌نویسد: «عالی‌ترین لقب لشکری، یعنی لقب «ارگبذ» درخانواده سلطنتی موروث بود و دو منصب لشکری دیگر یکی «ریاست امور سپاه» و دیگری «منصب فرماندهی سوار نظام» نیز، به‌دو خاندان از خاندانهای بزرگ (فئودال) تعلق داشت.... ساسانیان نیز هیئتی از اسواران برگزیده تشکیل داده بودند که «هیئت جاودان» نامیده می‌شدکه مرکب ازده‌هزار نفر بودو رئیسی‌داشت ملقب به

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۴۴.

Varthraghnîghân Khvadhây. شایدهیئت‌دیگری‌هم‌غیرازجاودانان‌بوده‌که‌به‌واسطه شجاعت وبی‌باکی از مرگ به‌نام جان سپار خوانده می‌شده است (که احتمالاً از دهقانان بوده‌اند). چندعلامت درروی‌کلاه‌های بلند بعضی‌ازاین افراد،که درحجاری‌ها شاه را احاطه نموده‌اند دیده می‌شود. (این علامات‌که از روی نقش سنگهای عهد ساسانی است در صفحه ۲۳۴ کتاب کریستن‌سن چاپ شده است).

موخرة الجیش را پیاده نظام (پایگان) تشکیل می‌دادند. افراد پیاده مسلح به سپر وخود بودند ودربنه خدمت می‌کردند. این پیادگان از روستاییان عادی (سرف‌ها) بودند که خدمت نظام از وظایف آنان محسوب می‌شد وبدون اجرت وپاداش به‌جنگ می‌رفتند. بعضی از این گروه، سپرهای بلند و خمیده داشتند که از نی ساخته شده و پوستی برآن کشیده‌شده بود[۱].

همچنین کریستن‌سن می‌نویسد: این روستاییان ساده (سرفها) مجبور بودند در پیاده نظام خدمت‌کنند. به‌قول آمیانوس مارسلینوس گروه‌گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه می‌رفتند. گویی ابدالدهر محکوم به‌عبودیت هستند. بهیچوجه مزدی وپاداشی به‌آنان نمی‌دادند. به‌طورکلی‌قوانین مملکت برای‌حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت نواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را از اذیت وآزار رساندن به‌روستاییان بی‌آزار منع می‌کرد شاید مقصود اوبیشتر دهگانان بود تا افراد رعیت (سرف)[۲].

جنگ، گذشته از وارد ساختن تلفات‌جانی به‌روستاییان موجب خانه خرابی و و ویرانی قناتها و نابودی مزارع‌آنان‌می‌گردید. پروکوپیوس می‌نویسد: وقتی دشمن در جلگه پیش می‌آمد، ایرانیان مزارع گندم را می‌سوزاندند تا آذوقه به‌دست خصم نیفتد یا بندهای آب مزارعی را که به‌حفر ترعه آباد شده بود باز می‌کردند تا طغیان آب در جلگه مانع پیشرفت دشمن بشود.

معمولاً دست اسیران جنگی را برپشت بسته و آنهـــا را به‌عنوان غلامی می‌فروختند، یا به‌نواحی‌کم جمعیت‌کشوربرای آبادانی وکشت و زرع می فرستادند.

۱ــ ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۵

۲ــ همان کتاب. صفحه ۳۴۳.

دریك نقش برجسته عهد ساسانی شهر شاپورکه فلاندن صورت آن را برداشته دیده می‌شود که سرهای بریده اسرای را به‌حضور پادشاه می‌آورند.

ایرانیان برای اینکه شماره تلفات را بدانند طریقه بدیعی به‌کار می‌بردند. قبل از جنگ در حضور شاه‌که برتختی نشسته بود، وسرداری که امور جنگ به‌او محول بود،سانی ترتیب‌می‌دادند. سربازان‌یك‌یك پیش می‌رفتند و هرکدام تیری در سبدهایی می‌افکندند. سپس سبدها را با مهر سلطنتی ممهور می‌کردند. چون جنگ به‌پایان می‌رسید، آنها را باز می‌کردند، پس از آنکه هرسرباز یك تیر برمی‌داشت، از شماره تیرهای باقی‌مانده، تعداد کشته شدگان و اسیران معلوم می‌شد[1].

مورخین شوروی می‌نویسند: «ارتش ایران مرکب بوداز سواره و پیاده. سواره گل‌سرسبد و نیروی اصلی‌ارتش شمرده می‌شد. سواران ازمیان مالکین اراضی و نجبا واز روستاییان صاحب زمین و مستقل انتخاب می‌شدند[2].

هرگاه جنگ پیش می‌آمد ویا غرامتی برای شکست می‌بایست پرداخت می‌شد از تمام روستاییان مالیات سرانه اخذ می‌گردید. محققین شوروی می‌نویسند: «پس از شکست پیروز از هیاتله مبلغی که هیاتله مطالبه کرده بودند بقدری زیاد بود که پیروز نمی‌توانست یکباره بپردازد. مقدار پولی که پیروز پرداخت بیست کیسه بود و وی درمقابل‌ده‌کیسه باقی‌فرزندخود قباد را به‌رسم گروگان نزد هیاتله باقی‌گذاشت. شاه پس ازبازگشت ازتمام اهل کشور سرانه مبلغی دریافت کرد وقباد را بازخرید[3].

همچنین محققین شوروی می‌نویسند: «انوشیروان اصلاح مهم دیگری‌که پس از نهضت مزدك به‌عمل آورد، اصلاحات نظامی بود. لشکریان از دستجات سوارکه از میان آزادگان (دهقانان) انتخاب می‌شدند تشکیل می‌گشتند. بسیاری از این دستجات قبلاً به‌اعیان و بزرگان (فئودالها) تعلق داشتند و بدین سبب رابطه ایشان باشاه‌ضعیف بود. درنتیجه انوشیروان‌ارتشی به‌وجود آوردکه مستقیماً مطیع‌وی باشد. او اینرو به‌شدت به‌تسلیح قشر مالکین متوسط (دهقانان) پرداخت وبه‌ایشان سلاح و

۱ــ پروکوپیوس. کتاب ۱. فصل ۱۸، صفحه ۲۹.
۲ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۴۶.
۳ــ همان کتاب صفحه ۱۰۶ ـ ۱۰۷.

اسب داد و افراد پیاده که از سرف‌ها بودند در ارتش مقام مهمی نداشتند. به‌عقیده آمین مارسلین پیادگان توده بدبختی بودند که وضع بردگان را داشتند[1].

گیرشمن می‌نویسد: عقب‌دار قشون را پیاده نظام تشکیل می‌داد و آن متشکل از روستاییانی بود که تسلیح و تجهیز آنها خوب نبود و از لحاظ نظامی عاملی با ارج محسوب نمی‌شدند[2]. همین محقق درباره ایجاد «دهقنت نظامی» همچون دیگر مورخان می‌نویسد: «خسرو انوشیروان طبقه روستاییان سرباز را ایجاد کرد[3]».

در مواقع جنگ فئودالها موظف بودند با قوای نظامی خود ویا سوارانی از قلمرو خود پادشاه را حمایت کنند. گیرشمن در این مورد می‌نویسد: «این سروران بزرگ (فئودالها) مقام سلطنت‌را با قوای نظامی خود پشتیبانی می‌کردند و درصورت لزوم موظف بودند مانند دوره پارتیان (از روستاییان) دسته‌هایی مجهز کنند. بعضی از این خاندانها (فئودالها) مناصب موروثی خود را اعم از مناصب کشوری ویا لشکری ـ که در طی چهار قرن تاریخ ساسانی تابع تغییرات و تحولاتی گردید ـ حفظ کردند[4].

درباره تربیت نظامی دادن به‌دهقانان از زمان‌کودکی در دوره انوشیروان، تا پایگاه اجتماعی و ستون اصلی ارتش باشند مسعودی می‌نویسد: «پس فرمان داد به هرکس خداوند پسری داد به‌او آیین سپاهیگری و سوارکاری بیاموزد و چون هنر سپاهیگری وگونه‌ها و فن‌های آن را یك به‌یك آموخت او را به‌درگاه شاهنشاه فرستد تا دبیر سپاه نامش را در دفتر ثبت‌کند وحقوق و روزیانه‌اش را به‌فراخور دهد. چون پیشامدی رخ داد یا جنگی برپا شد، این گونه نوافسران (دهقانان) در زیر درفش سپهبد (که از طبقه فئودال بود) به‌میدان جنگ می‌رفتند.[5] در آغاز ساسانیان هم چنین بوده. منتها از فرزندان فئودالها و مالکین متوسط جنبه عام داشته و فردوسی در این باره فرمان اردشیر اول را در شاهنامه‌آورده:

۱ـ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۲۲.
۲ـ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۱۶.
۳ـ همان کتاب. صفحه ۳۰۶.
۴ـ همان کتاب. صفحه ۳۱۲.
۵ـ مروج الذهب. جلد۱. صفحه۶۳۰ (چاپ قاهره۱۳۱۰ ق).

به‌درگاه چون گشت لشکر فزون — فرستاد بر هرسویی رهنمون
که تا هرکسی را که دارد پسر — نماند که بالا کند بی‌هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ — به‌گرز وکمان و به تیر خدنگ
چوکودك زکوشش به‌نیرو شدی — بهر جستنی در بی‌آهو شدن
چوجنگ آمدی نو رسیده جوان — برفتی ز درگاه با پهلوان

روستاییان نواحی مرزی بیش از مردم دیگر نقاط کشور مورد حمله و غارت بیگانگان قرارگرفته‌ودچارخانه‌خرابی می‌گشتند. ازشرق وشمال شرقی‌به‌وسیله هیاتله و از شمال غربی توسط خزرها، از غرب از جانب رومیان و ازجنوب مثل زمان شاپور دوم وقباد به‌وسیله اعراب. مثلاً درمورد اخیرتاریخ بلعمی درباره روستاییانی‌که در زمان قباد مورد حمله و چپاول قرارگرفته‌اند می‌نویسد:

«قباد حارث را حد نهادکه‌حد عرب ازبادیه است تاکوفه ولب رود فرات.... و نباید که از لب رود فرات هیچکس از عرب از این سوی آید و حارث قبول کرد و بپراکندند. پس حارث سخن قباد را خوارکرد و حد را نگاه نداشت و عرب از این سوی فرات آمدند و روستاهای سواد را تاراج‌کردند وچون خبر به‌قباد آمدکس سوی حارث فرستاد که سخن مرا نگاه نداشتی. حارث‌گفت: این دزدان عرب‌اند که روز و شب همی تازند.... پس قباد روستاهای سوادکه برلب فرات بود به‌حارث داد[1]».

کریستن‌سن می‌نویسد: دفع دشمنان خارجی و داخلی به‌نظر انوشیروان از اهم امور بود به‌همین جهت پس‌از اصلاح مالیات درنظامات لشکری تغییراتی پدید آورد. تا آن زمان نجبای فرودست (دهقانان) که به‌منزله هسته و مغز سپاه ایران بودند بایستی بدون جیره خدمت کنند وساز و برگ جنگ را به‌خرج خویش فراهم آورند. لکن انوشیروان اسواران (دهقان) را تشکیل داد و هرکدام را که ثروتی نداشتند یاری داد و اسب و اسلحه بخشید و جیره‌یی ثابت مقرر فرمود. پیاده نظام‌که از روستاییان وکشاورزان (سرف) تشکیل یافته بود، همه وقت در جنگ آلت ضعیفی به‌شمار می‌رفت. بلیزاریوس Bélisaire و هرموگنس Hermogéne سرداران بیزانس، پیاده نظام مزبور را چنین توصیف کرده‌اند: «جماعتی دهقانی فقیرند که به‌دنبال سپاه

۱ــ تاریخ بلعمی. صفحه ۹۷۳.

نمی‌آیند مگربرای‌اینکه دیوارهارا خراب و اجسادکشتگان را برهنه‌کنند وسربازان را خدمت نمایند. (مقصود از سربازان اینجا اسواران است[1]). گرچه اظهار نظر این دو سردار بیزانسی خالی از غرض نیست ولی در عین حال هـم چندان دور از حقیقت نمی‌باشد. چون سرفها در جنگ‌هایی که‌کشانده می‌شدند منافعی نداشتند در نتیجه نمی‌توانستند افراد مؤثری واقع گردند.

سرپرسی سایکس می‌نویسد: در دوره ساسانیان اساساً فتح یا شکست منوط و مربوط‌به‌سواره‌نظام‌عالی (دهقانان)بود. این‌سواران مانندسرداران قرون وسطای اروپا دارای اسلحه سنگین بودند. سربازسواره دهقان به‌طوری‌که درنقوش برجسته مشاهده می‌شود، کلاهخود برسرگذاشته و زره وجوشن برتن راست‌کرده و دیگر یك سپر مدور برپشت آویزان دارد و آنکه سوار نظام تعرضی است اسلحه او از یك نیزه سنگین و شمشیر وگرز تشکیل می‌شود و اسبها را هم برگستوان می‌پوشاندند.

در ارتش نوشیروان به‌کسانی حقوق داده می‌شد که کارآمد و درست مسلح و آماده کار باشند. چنانچه جزو سوار نظام بودند از اسلحه و اسباب سواری‌آنها چیزی کم نباشد.

دراین دوره ارتش ایران درفنون محاصره و گشودن قلاع و شهرهـا مهارت داشت و از تمام آلات و ادوات محاصره استفاده می‌کرد. بـه‌خصوص از اواسط ساسانیان ایرانیان هرقلعه مهمی را که مورد حمله قرار می‌دادند تسخیرمی‌کردند[2].

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه۳۹۱.

۲ــ تاریخ ایران. سایکس. جلد اول. صفحه ۶۳۹ و ۶۴۱.

اقسام مختلف ملکداری

املاك اجاره‌یی

گاه املاك‌زمین داران بزرگ به‌کشاورزان توانگراجاره داده‌می‌شد. دراینگونه زمین ها روستاییان سرف تحت استثمار دودرجه‌یی قرار می‌گرفتند. گیرشمن درباره نحوه بهره برداری بعض فئودالها از اراضی خود می‌نویسد: «املاك بزرگ‌به‌صورت مؤسسات محدودی در آمدند و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار می‌شدند. در این املاك‌گروهی ازروستاییان‌به‌کار می‌پرداختند وهرچه‌را که مصرف اعیان وبزرگان‌بود به عمل می‌آوردند از قبیل: گندم، شراب، روغن، انواع میوه وگوشت[1]».

در این مورد محققین شوروی می‌نویسند: «روستاییانی وجود داشتندکه از اراضی بر مبنای اجاره بندی استفاده می‌کردند. یعنی اراضی مزرعه ایشان مالکینی داشت وبرای زراعت ازآن‌مالکین اجاره می‌کردند»[2]. بدیهی است اجاره دارکسی جز کشاورز توانگر نمی‌توانست باشد که دارای قدرت مالی و ابزار کار و مدیریت اداره زمین و سرف های وابسته به‌آن بوده است.

۱ــ ایران ازآغازتا اسلام. صفحه ۳۴۶.

۲ــ تاریخ ایران از دوران باستان تاسده هیجدهم. صفحه ۹۰.

املاك وقفی و متعلق به موبدان

معابد و موبدان راکه دارای اراضی وسیعی برای مخارج امور روحانی بودند باید در زمره فئودال ها به حساب‌آورد ودر نتیجه‌روستاییانی‌هم‌که درزمین های آنها کارمی‌کردند خصوصیات سایر سرفهای زمین‌های فئودالی‌را داشتند.

کریستن‌سن می‌نویسد: «روحانیون دارای‌املاك وضیاء وعقار وثروت هنگفت بودندکه از راه جرایم دینی، عشریه وصدقات عایدشان می‌گردید. مثلا در زمان‌شاپور دوم به خصوص در سرزمین ماد و ایالت آتروپاتن (آذربایجان) روحانیون زرتشتی املاك حاصلخیز ویبلاقات و ابنیه عالی داشتندکه دیوار وحصاری حافظ آن نبود[1]».

حمزةبن حسن اصفهانی می‌نویسد: «از پادشاهانی‌کـه نوشته‌اند آتشکده ساخته ودیه‌ها برآنها وقف‌کرده یکی خسرو پرویزاست‌که آتشکده‌یی در بارمان‌کرمان‌ساخته بود ودیگری آذرمیدخت است‌که در دیه گردمان نزدیـك اصفهان آتشکده‌یی ساخته بوده است»[2].

گذشته از پولی‌که معابد از خزانه مرکزی می‌گرفته‌اند وخوارزمی حساب‌آنها را «آتش هماردبیره» به معنی حسابدار آتشکده یادکرده‌است، خراج برخی دیه‌هاوقف برخی از معابد بوده است که موبدان درآمد آن دیه ها را خود می‌گرفته و خرج می‌کرده‌اند[3].

به‌طورکلی می‌توان‌گفت درزمان ساسانیان اغلب درآمدوقف نصیب‌روحانیان می‌شد و دیوان موقوفات براموال وقفی نظارت داشته است[4].

در مادیکان هزار دادستان مطالبی راجع به زمین های وقفی‌آمده: مثل اقسام قراردادهای مربوط به هبه وبخشیدن زمین باحق استفاده ازقنوات وهبه‌های موقت و رهن املاك ووقف املاك‌به شرط آنکه متصدی وقف دعاهایی برای راحت روح واقف بخواند.[5]

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۳۸.
۲ــ سنی ملوك‌الارض والانبیاء. صفحه ۳۶.
۳ــ مفاتیح‌العلوم. صفحه ۱۱۸. (چاپ اروپا ـ افست تهران).
۴ـ پطروشفسکی. جلد دوم. کشاورزی و مناسبات ارضی عهد مغول. صفحه ۲۹.
۵ــ کریستن‌سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۵۸.

املاك خالصه

در این دوره املاك خالصه از هر زمان بیشتر بوده و پادشاه در ضبط املاك و بخشش آنها به‌اقطاع دست بازتری داشته است. چنانکه ما در سراسر بخش ساسانیان در موارد زیادی به فعل وانفعالات روی زمین‌های خالصه برخورد می‌کنیم ومی‌بینیم که این زمین ها هم به سیستم فئودالی اداره می‌شدند و وضع روستاییان سرف روی این زمین‌ها از زمین‌های فئودالی دیگر به مراتب بدتر بوده، چنانکه‌گاه گروه‌گروه و یا بـه طور فردی گریخته و به‌زمین های اقطاعی و یا زمین‌های فئودالهای خصوصی می‌رفتند.

این‌خانهٔ خرابی وفلاکت وگریزروستاییان املاك شاهی یاخالصه ازبی‌بندوباری رفتار مأمورین دولتی با آنها ناشی می‌شده، زیرا مأمورین غیراز گرفتن سهم صاحب زمین که گاه تـــا هشتاد درصد محصول می‌رسیده تعدیاتی هم برای‌گرفتن سهم هایی بـرای خود اعمال می‌کردنـد و از آن سهم ناچیز روستایی سرف نیز سهمی به ستم می‌گرفتند.

پروفسور لمپتون ضمن بحث در این مورد می‌نویسد: «تاریخ املاك خالصه مربوط به دوران قبل از اسلام است».[1] وپطروشفسکی می‌نویسد: «در زمان ساسانیان املاك خاصه خاندان سلطنتی وجود داشته».[2] چنانکه پیشترگفته شد وضع روستاییان وابسته بـه املاك خالصه در دوره ساسانیان فوق‌العاده فلاکت بـار بوده، بـه‌ویژه در زمان بلاش و بهرام پنجم آنان دسته دسته از ده خود گریخته به املاك خصوصی که اغلب اقطاعی بودند پناه می‌بردند و در آنجاها هم چون صاحب نسق نبودند سامانی نمی‌یافتند. در نتیجه روستاهای خالصه روبه ویرانی نهاد.[3]

املاك اشتراکی

از یکی‌ازحکایات شاهنامه فردوسی (دربخش تاریخی) برمی‌آیدکـــه تا اواسط

۱ــ مالك و زارع.صفحه ۴۲۵.
۲ــ پطروشفسکی. جلد دوم.صفحه ۱۶.
۳ــ به صفحه۴۰۲ تا۴۰۷ همین‌کتاب مراجعه شود.

فرمانفرمایی ساسانیان هنوزروستاهایی‌وجودداشتندکه‌درمرحله‌کشت وتولید و توزیع دستجمعی بسر می‌بردند و کسانی با عناوین‌خان و مالك وارباب بالای سرنداشتند تا روستاییان‌را همچون‌حیوانات وزمین‌وابزارکار،مال خود بدانندوازاین راه‌محصولات اضافی ودسترنج‌شان را تصرف وتملك کنند وبرای حفظ این امتیاز به‌آنان رسم ادب و احترام وتعظیم به ارباب را بیاموزند. فردوسی وضع یکی از این روستاها ورفتار طبیعی مردم‌آنراکه هنوزمالکیت خصوصی درمیانشان راه نیافته بودهنگام گذربهرام گور ازکنار آن ده چنین توصیف می‌کند:

به پیش اندر آمد یکی سبزجای　　پر از خانه و مردم و چارپای

آنگاه برخورد بی تفاوت روستاییان این ده را با شاه بهرام‌گور بدین‌سان شرح می‌دهد:

از آن ده فراوان به راه آمدند　　نظاره به پیش سپاه آمدند
نکردند از ایشان کسی آفرین　　توگفتی ببست آن کسان‌رازمین

موبدی به‌کیفر این بی‌تفاوتی وبی‌احترامی، مامور می‌گردد تاازراه نفاق‌افکنی آن ده آباد و سبز وخرم و پراز خانه و مردم وچارپای را به ویرانی بکشاند. پس به نزد روستاییان آمده وبه دروغ به آنان می‌گوید:

خوش آمد شهنشاه بهرام را　　یکی تازه کرد اندر آن کام را
شمارا همه یکسره کرد مه　　بدان تا کند شهر از این خوب‌ده

احتمالاً این موبد با دادن نوید شهرکردن و توسعه آبادی های آن ده، به عده‌یی از روستاییان وعده کدخدایی ورئیس‌شهری داده وبا استفاده ازبعض اختلافات ساده آنان دسته‌یی را بر ضد دسته دیگر تحریك کرده است.

چوناپاك شد مرد برنا به ده　　بریدند ناگه سر مردمه
همه یك به دیگر بر آویختند　　به هر جای بی راه خون ریختند
بماندند پیران بی پای و پر　　نماند آلت ورزش و ساز و بر
همه ده به ویرانی آورد روی　　درختان‌شده خشك وبی‌آب‌جوی
شده دشت ویران و ویران سرای　　رمیده از آن مردم و چارپای

سال دیگر باز گذار بهرام به این ده می‌افتد وآنجا را ویران وبی‌کشت وثمر

می‌بیند واین‌بار به همان موبد فرمان می‌دهد تادرآبادی‌مجدد آن ده بکوشد و مردمان آنجارا به خانمان خود بازگرداند. موبد به ده می‌آید. پیرمردی را پیدا می‌کند وبه‌او می‌گوید شاه بهرام تورا کدخدای‌کرده است.آن پیرمرد با کمك روستاییان فراری‌که بازگردانده شده بودند به‌آبادی ده اقدام می‌کند وبا مرزبندی زمین مالکیت خصوصی را جانشین مالکیت دستجمعی می‌سازد. در شاهنامه روش آباد کردن یك ده را چنین وصف می‌کند:

«وزان پس به هر سوبشد مرد پیر — بیاورد مـــردم سوی آبگیر
زمین را به آباد کردن گرفت — همه مرزها را سپردن گرفت
ز همسایگان گاو وخر خواستند — همه دشت یکسر بیاراستند
خود و مرز داران بکوشید سخت — نشاندند هرجای چندی درخت
چویك مرز از ورزش آبادگشت — دل هرکه بود اندرآن شادگشت
یکایك سوی ده نهادند روی — همه برزن آباد کردند و جوی
همان مرغ و گاو و خروگوسفند — یکایك بر افزود برکشتمند».

چنانکه در همین باب دربخشهای پیشین‌گفته شد محققین ایران‌شناس ومورخ شوروی نیز نوشته‌اند: «در نواحی شرقی ایران دامداری توسط قبایل چادرنشین یـــا نیمه چادرنشین رواج داشت. بقایای سازمان عشیرتی باتمام ویژگی‌های آن درمحیط چادر نشینان مدتهای مدید محفوظ ماند. روستاییان شرق و (حتی) غرب ایران درطی قرون‌متمادی درجماعت ها زندگی می‌کردند واین جماعت یك واحد نیرومنداقتصادی بود. جماعت خود مختار زندگی خاص خود را داشت ومستقلا اداره می‌شد و پیر یـا کدخدایی داشت‌که دربیشتر مواردهنوزنماینده عشیره یاطایفه بود. خانواده‌کثیرالعده بود و چند نسل را متحد می‌ساخت و تابع ارشد عشیره بود. قوانین آخریـــن دوره ساسانی که محفوظ مانده نشان می‌دهد که در آن زمان در حقوق خانوادگی ایرانیان تغییراتی پدید آمده بود. مثلا خانواده پدر شاهی در امر توارث دیگر واجد اهمیت پیشین نبوده وجای خودرا به خانواده‌کوچك (پدر ومادر وفرزندان) داده بود[1]».

۱ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۱۰-۱۱۱.

خوش‌نشین

از مختصات گروه‌های شغلی روستایی یکی خوش‌نشین است، چنانکه از وجود ایشان در بخش‌های پیشین هم سخن رفت خوش‌نشینان الزاماً و بالطبع در تمام دوران تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان در کنار زارعین صاحب نسق فعالیت می کرده‌اند. اینان عبارت بودند از: دربان قلعه، مباشر، کاسب دکاندار، قصاب، کفشدوز، نجار، بنا، خشت‌مال، شیرکش، زارع اجیر غیرصاحب نسق، گاوچران، دستفروش، آهنگر، حمامی و موبد که احتمالاً حدود سی‌درصد جمعیت هرده را تشکیل می‌داده‌اند.

گیرشمن مشاغل بعض خوش‌نشینان دوره ساسانیان را چنین شناخته و می‌نویسد: «املاک بزرگ عموماً دارای نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان و روغن‌گیر مخصوص به‌خود و همچنین آسیاب بود[1].» گیرشمن ضمناً درردیف خوش‌نشینان از زراعینی‌هم یادمی‌کند که می‌بایست غیرصاحب نسق وموقتی می‌بوده باشند.

آقای جواد صفی‌نژاد محقق دانشگاه و نویسنده کتابهای بسیار ارزنده طالب‌آباد و بنه‌که در شناسایی خصوصیات و احوال و وجوه زندگی روستاییان تبحر شامخ دارند خوش‌نشین را شفاهاً برای مؤلف چنین تعریف کرده‌اند:

«خوش‌نشین (تا قبل از اصلاحات ارضی) کسی بود که در ده صاحب نسق شناخته نمی‌شد، وابستگی به‌زمین نداشت و در نتیجه از محصول سهمی نمی‌برد ولی به‌کارهای مختلفی غیر ازکشاورزی اشتغال می‌ورزید و اشتغال به‌کشاورزی خوش‌نشین موقتی و جنبه کمك وروزمزدی داشت».

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۴۴۵.

سازمان اداری و وضعیت دیه‌ها

گروه بندی شکل سکونت در نقاط نواحی مختلف کشور در دوره ساسانیان که ده کوچکترین واحد اجتماعی آن بوده به‌شرح زیر است:

۱ـ دیه.

۲ـ روستاك.

۳ـ تسوگ.

۴ـ شهر.

۵ـ استان.

۶ـ کشور.

درکتابهای تاریخی و جغرافیایی که درباره دوران باستان به‌جای مانده جز درموارد محدودبا نام ده برخورد نشد. مثلاً درکتاب دررالتیجان نوشته: باگاستا که اسم محروف باغستان است نام دهی بوده در زمان اشکانیان در پای کوه بیستون. در آنجا چنانکه برمی‌آید باغستان وسیع و بزرگی بوده و از این جهت موسوم به‌این اسم شده است و ممکن است که پیش از این هم در اصل باگاستانا، بهستان بوده، از اینرو بهستان را بهستون تلفظ کرده‌اند[۱].

۱ــ دررالتیجان فی تاریخ اشکان. صفحه ۴۶ در تکمله کتاب.

دینوری از دهی به‌نام «شراه» ازتوابع همدان یاد کرده‌که لشکریان خسروپرویز به‌نزدیکی آن فرود آمده‌اند[1].

در تاریخ بلعمی از دهی یاد شده به‌نام مهران‌که نزدیك شهر ری بود و اسپهبد قباد، به‌نام شاپور از آنجا بود[2]. و ملك‌الشعرای بهار در حاشیه همین صفحه نوشته است: دیگر دیه بنا کرد نام آن کازرون و نوشته است: ده مهران از قراء ری بود و امروز هم از قراء تهران است و چند مورد دیگر از جمله در جامع مفیدی با نام بعض دیه‌های عهد ساسانی برخورد شد.

شادروان امام شوشتری نیز درباره اینکه نتوانسته حتی در عراق که مرکز حکومت ساسانیان بوده با نام دهی برخوردکند نوشته: درکتابهای جغرافیای روزگار اسلامی تا آنجا که در دسترس نویسنده بوده در استانهـــای دوازده‌گانه دل‌ایرانشهر (عراق) نام‌روستاك‌های هراستان یاد نگردیده‌است. اما همین محقق به‌شماره روستاگـ های عده‌یی از تسوگ عراق درکتاب قدامةبن‌جعفر دست یافته و آنها را به‌همان ترتیب که بوده به‌شرح زیرآورده:

تسوگ انبار: پنج روستاگ. قطربل: ده روستاك. مسکن: شش روستاك. بادوریا: چهارده روستاك. ویه اردشیر: ده‌روستاك. رومگان: ده روستاگ. گوده: سه روستاك. نهر درقیط: هشت روستاك. نهر جوبـــر: ده روستاك. سه زاب: دوازده روستاك. بابل و خطرنیه: شانزده روستاك. پالوگه بالا: پانزده روستاگ. پالوگه پایین: شش روستاك. خرما چشمه: سه روستاك. سوران و بربسیما: ده روستاك. باروسیما و نهر شاهگان: ده‌روستاگ. فرات بادگله: شانزده روستاگ. نستر: هفت روستاگ. بزرگ شاپور: نه روستاك. رازانها: شانزده روستاك. کلواذه و نهربان: سه روستاك: زابها: چهار روستاك. دستگرد: هفت‌روستاگ. براز رود: هفت‌روستاك. وندنیگان: پنج روستاگ. نهروانها: بیست ویك روستاگ. بادوریا وباکسیا: هفت روستاك.....[3].

۱ـ اخبارالطوال. صفحه ۱۱۳.
۲ـ تاریخ بلعمی. صفحه ۹۶۶.
۳ـ تاریخ شهریاری در شاهنشاهی ایران. مرحوم امام شوشتری. صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰.

درباره سواد یا چشم‌اندازها و باغ‌ها و کشتزارها و وضعیت وسرای‌های دیه‌های دوره ساسانیان تعریف‌هایی هست که در اینجا دو نمونه آنها از شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی آورده می‌شود. این اشعار در وصف آمدن شاپور اول به‌دیهی ودیدن نشستنگاه فئودال ویا دهگان آنو برخورداو با دختر «مهرك» است از بیان فردوسی:

پدید آمد از دور جای فراخ — پر ازباغ ومیدان و ایوان وکاخ
همی تاخت شاپور تا پیش ده — فرود آمد از راه درخان مه
یکی باغ‌خوش‌بودش اندرسرای — جوان اندر آمد بدان سبز جای
یکی دختری دید برسان ماه — فرو هشته از چرخ دلوی به‌چاه

وصف‌دیگردرمورد رفتن خسروپرویز به‌دهی است‌که درآنجا سرگرم‌بزم می‌شود و اسبش به‌کشتزار روستایی می‌افتد و زیانهایی به‌بار می‌آورد و از حکیم نظامی فقط درباره چشم‌انداز ده چند سطری نقل می‌شود:

قضا را از قضا یك روز شادان — به‌صحرا رفت خسرو بامدادان
تماشا کرد و صید افکند بسیار — دهی خرم ز دور آمد پدیدار
به‌گرداگرد آن ده سبزه نو — برآن سبزه بساط افکند خسرو
چو خورشید از بساط لاجوردی — علم زد برسر دیوار زردی
ملك‌زاده‌درآن‌ده‌خانه‌یی‌خواست — به‌سرمستی‌درآنجامجلس‌آراست[1]

درآن زمان حتی آتشگاه‌ها هم طبقاتی بود وروستاییان‌آتش‌وآتشگاه مخصوص به‌خود را می‌پرستیدند. ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: آتشکده‌ها که زیارتگاه‌های مردم ساده ایرانی آن زمان بود مانند سایر مقررات ساسانیان نیز تابع سیستم‌کاست طبقاتی بود. در آن زمان بزرگترین آتشکده‌ها که کعبه سه‌گانه سه‌طبقه از مردم ایران بود، معروف هستند به «آذر فرنبغ» و «آذرگشنسب» و «آذربرزین». آتشکده نخستین و دومین مخصوص‌دوطبقه روحانیان و اشراف وسران ارتش‌بود وسومی‌برای روستاییان و مردم‌عادی[2]. البته درهرروستا آتشکده‌یی برای زیارت روستاییان برپا بودکه آتش آنرا از آتشگاه آذربرزین می‌آوردند.

۱ــ خمسه نظامی. خسرو شیرین. صفحه ۷۲.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۷۹ و ۳۸۰.

اما ازلحاظ سازمان اداری سرف‌ها، خرده مالکین و دهقانان دیه‌ها و روستاك‌ها عموماً تابع یك فئودال بودند. هرفئودال شاهك یا شوئیثر یعنی مالك زمین خوانده می‌شد. و همه فئودال‌ها تابع بزرگ شوئیثران یعنی شاه بزرگ مرکزی بودند که او وظایفی به‌شرح زیر داشت:

۱ـ ممانعت از تجاوز فئودالها به‌قلمرو املاك یکدیگر.

۲ـ در حال اتحاد نگهداشتن فئودالها برای حفظ تمامیت املاك آنها درمواقع تجاوزات کشورهای بیگانه.

۳ـ متمرکزساختن‌قوای‌فئودالها دربرابرشورشهای احتمالی سرفهاو روستاییان زحمتکش.

صنعت

روستاییان در ترقی و پیشرفت صنایع دوره ساسانیان سهم به‌سزایی داشتند. آسیابها، سدها، کارگاه‌های کوچك زیسندگی و بافندگی، قالیبافی، ساختن ابزار کشاورزی، تربیت کرم ابریشم و انواع کارهای دستی در روستاهای این دوره رواج داشته است. منابع عربی از رواج صنعت‌آسیاب سازی با توربین‌های آبی و مسگری وساختن انواع وسایل خانه از جمله حوض مسی برای تن شویی وفن پیشرفته‌کوره‌سازی برای تون حمام، برای آجرپزی‌ونانوایی وصنعت پارچه‌بافی با محصولات عالی مثل پارچه‌های زربفت دیبای کلفت و قالی وگلیم‌بافی و انواع کارهای دستی ظریف به‌ما خبر می‌دهد.

گیرشمن می‌نویسد: از محصولات کشاورزی عهد ساسانیان یکی کاشت بیش از پیش درخت توت و تربیت کرم ابریشم بوده که آن برای کشوری که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف می‌شده مهم بوده است[۱].

کریستن‌سن از قول هیون‌تسیانك سیاح مشهور چینی می‌نویسد: «..... صنعتگران این ملك پارچه‌های ابریشمی و پشمی و قالی و چیزهای دیگری می‌بافند.

۱ـ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۴۵.

اندازه‌ها و وزن‌ها و پیمانه‌ها

وسایل سنجش محصولات کشاورزی و دامی و دیگرکالاها مثل همیشه از ضروریات زندگی اقتصادی روستاییان وجوامع شهری دوره ساسانیان بوده است. از اینروی آوردن اطلاعاتی از وسایل سنجش آن دوره در اینجا ـ گرچه هم کامل نباشد باز از نظر نیاز آگاهی‌ما به‌آنها ـ لازم است.

برای سنجش کالاهای سنگین وحجم‌دار ازقپان استفاده می‌کرده‌اند. این ترازوی بزرگ در برهان قاطع گپان ضبط گشته یعنی به‌همان واژه‌یی که در فارسی عهد ساسانی تلفظ می‌شده است. فردوسی هم گپان آورده:

همه گنج ارجاسب در بازکرد　　به‌گپان درم سختن آغاز کرد

سنگهایی که برای کشیدن زر وسیم به‌کار می‌بردند از شیشه بود تا به‌گذشت زمان ساییده نشود وعوارض هوا درآن اثرنکند وکم‌فروشان نتوانند به‌آسانی از وزن آن بکاهند. از اینگونه سنگ‌ها مقداری کشف شده‌که اکنون در موزه‌های عراق و و لندن موجود است.

از وسایل اندازه گیری طول یکی گز بوده، تقریباً به‌قدر یك متر ویا یك زرع که درمورد پارچه و زمین و هرچه قابل اندازه‌گیری بوده به‌کار می‌رفته است.

«اشرو»: که معرب آن عشراست یکدهم سهم محصول‌را می‌گفته‌اندکه از زمان هخامنشیان در ایران معمول بود.

گریب (جریب): مقدار بذری بوده‌که دریك جریب کشت می‌شده. این واژه به‌عقیده آرتورکریستن‌سن ایران شناس دانمارکی در اصل سریانی بوده که از زبان فارسی به‌زبان عربی درآمده است. جریب یعنی مربعی که طول هرضلع آن شصت ذراع باشد.

قفیز: پیمانه‌یی بوده که گنجایش آن به‌تقریب برابر مقدار بذری بوده‌که در یك جریب یا قفیز زمین کشت می‌شده. این واژه هم در اصل سریانی است‌که درعصر ساسانی در دیوانهای دولتی رایج بوده واز راه زبان فارسی وارد زبان عربی شده است. قفیز در عین حال واحد سطح هم بوده و (یکدهم سطح جریب) را می‌گفتند که ۳۶۰ ذراع بود.

مسلماً صنعت پارچه بافی یکی‌از صنایع مهم ایران بوده است».[1]

مسعودی می‌نویسد: در زمان شاپور اول به‌شوشتر، دیبای شوشتری و انواع حریر وبه‌شوش خز وبه‌دیار نصیبن پرده وفرش می‌بافتند و امرمعماری بسیار پیشرفت کرد[2].

چنانکه محققین شوروی می‌نویسند: بعضی دهکده‌ها وجود داشت که ساکنان آن منحصراً یکی از پیشه‌ها را برگزیده و بدان مشغول بودند. مثلاً در دهکده «پاللوگتا» آنجایی که آبهای فرات به‌منظور آبیاری اراضی تقسیم می‌شود، نساجان و قالی بافان و گازران‌ومتحملاً رنگرزان زندگی می‌کردند[3].

پیشه‌وران دوره ساسانیان را باید به‌دو بخش‌طبقه‌بندی کرد. پیشه‌وران شهر و پیشه‌وران‌روستا.عده‌یی ازگردانندگان‌اقتصاد روستاهادرهرجاپیشه‌وران وصنعت‌کاران جماعت ده راتشکیل می‌دادند. این پیشه‌وران درزمره همان‌کشاورزان وابسته به‌زمین (سرف‌ها) بودندکه گذشته ازانجام‌کارکشاورزی درمتصرفه ملاکان (فئودالها) به‌کار پیشه‌وری هم‌اشتغال‌داشتند وضمن رفع‌نیازمندیهای‌روستاهابحشی ازدرآمد حاصله را به‌ملاکان‌می‌دادند. پیشه‌وران‌شهرهانیزنیازبزرگان وطبقات مرفه‌وشهرنشینان را برمی‌آوردند.با این وصف‌می‌توان‌گفت‌که قشرهای صنعتگر وپیشه‌ور شهری‌که‌گاه‌ازاسراو بردگان بودند گرچه از روستا جدا بودند ولی به‌طورکلی وضع اجتماعی آنان تابع اوضاع اجتماعی سراسر ایران از جمله روستاها بود.

مارکس دریادداشتهای خود پس ازمطالعه درباره اوضاع اقتصادی اواخر قرن ششم در مورد آسیا (ایران) به‌این نتیجه می‌رسد که ویژگی اساس نظام آسیایی «وحدت صنایع دستی وکشاورزی» در قالب اجتماع ده می‌باشد. «این وحدت» تمام اوضاع و احوال مربوط به‌تولید نسل و اضافه تولید اقتصادی را درون خود نگاهمیدارد[4].

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۴۷.

۲ــ مروج‌الذهب. جلد اول. صفحه ۲۵۴.

۳ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۴۴.

۴ــ K. Marx Pre-Capitalist Economic Formation N .Y . 1964. نظام فئودالی یا نظام آسیایی. صفحه ۸.

کتابهای دوره بعد از اسلام مثل صورةالارض ابن حوقل والمسالك و الممالك و غرر اخبار ملوك‌الفرس و مفاتیح العلوم‌وعیون‌الاخبار و..... اطلاعات ارجمندی‌از صنایع روستایی قرنهای اول و دوم هجری به‌دست داده‌اند که حاکی از قدمت آنها در دوره ساسانیان و دوران خیلی دورتر می‌باشد. در جلد دوم این کتاب درجای و موقع خود از آنها سخن خواهد آمد.

مزد و مصرف

مبادلات در دوره ساسانیان چون کماکان بیشتر برتولیدات کشاورزی مبتنی بود تا بازرگانی، درنتیجه در روستاها اغلب یابه‌طورکلی‌براساس(کالا = کالا) و در شهرها خصوصاً بر (کالا = پول) صورت می‌گرفت. در مبادلات تجارتی مسکوکات سیمین و مسین و به‌ندرت زرین در منطقه‌یی وسیع جریان داشت. ضمناً بانکهای شاهنشاهی که تحت اداره ایرانیان یا یهودیان بود مبادلات پولی را در معاملات بزرگ زمین وامورکشاورزی به‌وسیله اسناد مکتوب‌به‌کثرت‌انجام می‌دادند. گیرشمن ضمن بحث درهمین مورد می‌نویسد: «در شهرها استعمال سکه وسعت یافت و تعداد فراوانی از درهم‌های سیمین ساسانی در ایران یا در ممالك مجاور یافته شده است. در مناطق روستایی غالباً مزد زارعان و سربازان وکارگزاران وحتی مالیات هم‌جنسی پرداخت می‌شده و این سنت در بعض نـواحی تا عهد ما هم ادامه یافته است. اما تجارت خارجی‌کاملاً برپایه اقتصاد مبتنی برمسکوکات مستقر بوده است.»

همچنین گیرشمن‌می‌نویسد: روستاییانی‌که‌دراملاك‌بزرگ‌که‌به‌روش اجاره‌داری اداره‌می‌شد دستمزد را جنسی دریافت‌می‌کردند. جریان مسکوکات درمناطق‌روستایی به حداقل تخفیف یافته بود. دولت محصولات را ازکسانی که در بازارها به‌داد و ستد می‌پرداختند به‌قیمت نازل می‌خرید. دولت با انحصارات خویش تولیدکننده به‌شمار می‌آمد و صنایعی که مستقیماً مورد توجه دربار و قشون و ادارات بود توسعه داد و در نتیجه قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرد[1].

۱ــ گیرشمن. ایران از آغار تا اسلام. از صفحه ۳۴۳ تا ۳۴۸.

اندازه‌ها و وزن‌ها و پیمانه‌ها

وسایل سنجش محصولات کشاورزی و دامی و دیگر کالاها مثل همیشه از ضروریات زندگی اقتصادی روستاییان وجوامع شهری دوره ساسانیان بوده است. از اینروی آوردن اطلاعاتی از وسایل سنجش آن دوره در اینجا ـ گرچه هم کامل نباشد باز از نظر نیاز آگاهی‌ما به‌آنها ـ لازم است.

برای سنجش کالاهای سنگین وحجم‌دار ازقپان استفاده می‌کرده‌اند. این ترازوی بزرگ در برهان قاطع گپان ضبط گشته یعنی به‌همان واژه‌یی که در فارسی عهد ساسانی تلفظ می‌شده است. فردوسی هم گپان آورده:

همه گنج ارجاسب در بازکرد　　به‌گپان درم سختن آغاز کرد

سنگهایی که برای کشیدن زر وسیم به‌کار می‌بردند از شیشه بود تا به‌گذشت زمان ساییده نشود وعوارض هوا درآن اثرنکند وکم‌فروشان نتوانند به‌آسانی از وزن آن بکاهند. از اینگونه سنگ‌ها مقداری کشف شده‌که اکنون در موزه‌های عراق و و لندن موجود است.

از وسایل اندازه گیری طول یکی گز بوده، تقریباً به‌قدر یك متر ویا یك زرع که درمورد پارچه و زمین و هرچه قابل اندازه‌گیری بوده به‌کار می‌رفته است.

«اشرو»: که معرب آن عشراست یکدهم سهم محصول‌را می‌گفته‌اندکه از زمان هخامنشیان در ایران معمول بود.

گریب (جریب): مقدار بذری بوده‌که دریك جریب کشت می‌شده. این واژه به‌عقیده آرتورکریستن‌سن ایران شناس دانمارکی در اصل سریانی بوده که از زبان فارسی به‌زبان عربی درآمده است. جریب یعنی مربعی که طول هرضلع آن شصت ذراع باشد.

قفیز: پیمانه‌یی بوده که گنجایش آن به‌تقریب برابر مقدار بذری بوده‌که در یك جریب یا قفیز زمین کشت می‌شده. این واژه هم در اصل سریانی است‌که درعصر ساسانی در دیوانهای دولتی رایج بوده واز راه زبان فارسی وارد زبان عربی شده است. قفیز در عین حال واحد سطح هم بوده و (یکدهم سطح جریب) را می‌گفتند که ۳۶۰ ذراع بود.

اشل: یك واحد اندازه‌گیری طول بوده، برابر شصت ذراع یا یك ضلع جریب. اصل واژه نبطی است که از فارسی به‌عربی وارد شده است.

قنقل: پیمانه‌یی مساوی با ۱۲۰ قفیز بذر یا هرنوع غله.

مکوك: یك هفتم من یا ۷۶۸ گرم.

گپ: چهار مکوك و آن با پنج عشیر برابر بوده است.

عشیر: یکدهم قفیزکه برابر است با ۳۶ ذراع بذر.

سخ: پیمانه‌یی بوده برابر ۲۴ من.

درهم: این نام سوای پول به‌وزن هم اطلاق می‌شده که اصلاً یونانی است و از زبان فارسی به‌عربی راه یافته . کریستن‌سن این وزن یعنی درهم ساسانی را حدود ۴ر۵۰ گرم نوشته که برابربوده‌با یك مثقال ساسانی.

تسوی: (تسوج) برابر یك بیست و چهارم درهم (مثقال) یعنی یك نخود بوده است.

کیلج: پیمانه‌یی بوده برابر ۲۰۰ گرم.

قدح: پیمانه‌یی به‌وزن ۱۰۱۰ گرم.

استیر: یك چهلم من ویا یکدهم از یك چهارم من‌که همان (سیر باشد).

تشك: که معرب‌آن‌طسق‌شده است،به‌معنی مقدارمالیاتی بوده‌که به‌هریك‌جریب زمین کشاورزی می‌بسته‌اند.[۱]

آلات موسیقی‌ورامشگری

به طوری‌که از اخبار شاهنامه فردوسی برمی‌آید روستاییان ایران از آلات گوناگون بزم و رامشگری استفاده می‌کرده‌اند. دوخبر که در اینجا نقل می‌شود اگر منسوب به عهد بهرام پنجم نباشد لااقل گویای آن است که رامش و آلات موسیقی در میان روستاییان ایران باستان آنقدر رواج داشته‌که ازتوانگران تا بی نوایان بدان دست می‌یازیده‌اند.

۱ــ مستخرج ازکتابهای تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی وفرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی و ایران در زمان ساسانیان و شاهنامه فردوسی و مفاتیح‌العلوم و برهان قاطع.

حکایتی است که بهرام گور هنگام بازگشت از نخجیر، درراه، دهی را از دور می‌بیند خرم وشادان و درپیش آن آسیابی و نزدیك آسیاب گروهی از مردان مه روستایی آتش افروخته وجشنگه ساخته‌اند:

بدان روی آتش بسی دختران — یکی جشنگه ساخته بر کران
زگل بر سر هر یکی افسری — نشسته به هر جای رامشگری
همه ماهروی و همه جعد موی — همه چرب‌کوی وهمه مشك بوی
به نزدیك پیش در آسیا — به رامش کشیده نخی برگیا
وزان هر یکی دسته گل به دست — زشادی و از می شده نیم مست
از آن دختران آنکه بد نامدار — برون آمدند از میانه چهار
یکی مشك ناز و دگر مشکنك — یکی نازتاب و دگر سوسنك
همه چامه گفتند بهرام را — شهنشاه با دانش و کام را

پس از خواندن چامه (سرود) پدر دختران پیش بهرام‌گور می‌رود:

بدو پیر مرد آفرین کرد و گفت — که این دختران مرا نیست جفت
رسیده بدین سال و دوشیزه‌اند — به دوشیزگی نیز پاکیزه‌اند
نه جامهٔ است مارا نه سیم‌ونه‌زر — نه‌گاه و سرای و نه گاوو نه خر

بار دیگر بهرام هنگام نخجیر به دهی می‌رسد و وارد باغی می‌شود. درآن باغ سه دختر زیبا روی وپدر آنان را به نام برزین که دهقان‌آن ده بوده می‌بینند.

دهقان برای شاه بهرام بزمی می‌گستردِ و سه دختر او که یکی رقاص ودیگری چنگ زن وسومی خواننده بود، به خدمت بهرام می‌رسند:

برفتند هر سه به نزدیك شاه — نهاده به سر بر ز گوهر کلاه
یکی پای کوب ودگر چنگ زن — سه دیگر خوش‌آواز و انده شکن
به آواز ایشان شهنشاه جام — زباده تهی کرد و شد شادکام
بدو گفت این دختران کیند — که با تو در این شادکامی زیند
چنین گفت برزین که ای شهریار — مبیناد بی تو کسی روزگار
چنان دان که این دختران منند — پسندیده و دلبران منند
یکی چامه‌گوی و دگر چنگ‌زن — سوم پای کوبد شکن در شکن

زچیزی مرا نیست شاها کمی | درم هست و دینار و باغ زمی
بتان چامه و چنگ بر ساختند | یکایك دل از غم بپرداختند

از وصف روستایی پیشین معلوم می‌شود که او روستایی یا برزیگری ساده‌است مزدور ولی دومی مالکی است توانگر وکارگزار ونماینده شاه درده وجالب آن است که دختران هم آن وهم این با آیین رامشگری وفن چامه خوانی و کاربردن ابزار بزم آشنا یا آموخته شده بودند.

مهمان‌نوازی روستاییان

از دیرترین روزگاران‌ایرانیان‌مهمان‌نوازی‌را ازوظایف انسانی خود می‌شمردند و این خصیصه همراه با حس مسئولیت همه جا در میان مردمان زحمتکش و تولید کننده معمول بوده و هست. در شاهنامه فردوسی و دیگر منابع می‌توان به شواهد آن فراوان بر خورد کرد.

باز حکایت بهرام است و بازگشت او از نخجیرگاه و رسیدن به دهی خسته و گرسنه و مهمان شدنش درخانه زنی‌به‌طور ناشناس، که فردوسی آنرا از زبان‌راویان چنین نقل می‌کند:

زنی دید برکتف او بر سبوی | ز بهرام خسرو بپوشید روی
بدوگفت بهرام کایدر سپنج | دهند از گذشتن نباید به رنج
چنین‌گفت زن کای نبرده سوار | تواین خانه چون‌خانه خویش‌دار
چو پاسخ شنیداسب درخانه راند | زن میزبان شوی را پیش خواند
بدوگفت کاه آرو اسبش بمال | چو وقت جو آید بکن در جوال
خود آمد به‌جایی‌که بودش‌نهفت | زپیش اندرون رفت وخانه‌برفت
حصیری بگسترد و بالش نهاد | به بهرام بر آفرین کرد یاد
سوی خانه آب شد ، آب برد | همی بر نهان شوی را برشمرد
بیاورد خوانی و بنهادراست | برو تره و سرکه و نان و ماست
بشد شاه بهرام و رخ را بشست | کزان اژدها بود نا تندرست
بخورد اندکی نان ونالان بخفت | به دستار چینی رخ اندر نهفت

تا بیدارشدن بهرام ازخواب زن به شوهر دستور می‌دهدکه بره‌یی برای میهمان بکشد اما مردکه به اندازه زن سخی نیست می‌گوید:

ندارى نمکسود و هیزم نه نان — نه شب‌دوك‌ریسی توهمچون‌زنان
بره‌کشتی وخوردورفت این‌سوار — توشوخور، به انبوهی اندرگذار
زمستان و سرما و باد دمان — به پیش آیدت بی‌گمان یك‌زمان
همی‌گفت انباز و نشنید زن — که هم نیك پی بود وهم رای زن
بره کشت شوهر به فرجام کار — به گفتار آن زن زبهر سوار
چو شدکشته دیگی هریسه بپخت — برید آتش از هیزم نیم سخت
بیاورد خوانی بر شهریار — بر او خایه و تره جویبار
یکی پای بریان ببرد ازبره — همه پخته چیزی‌که بد یکسره
چوبهرام دست‌ازخورش‌هابشست — همی بود بی خواب و ناتندرست

بامدادکه‌بهرام از خواب دوش‌برخاست‌زن درپی تهیه چاشت برای‌او شده‌بود.

بدانگه که خور چادر مشگبوی — بدرید و بر چرخ بنمود روی
بیامد زن از خانه با شوی گفت — که هرکاره و آتش آر از نهفت
زهرگونه تخم اندر افکن به‌آب — نباید که بیند ورا آفتاب
کنون تا بدوشم من از گاو شیر — تو این کار هرکاره آسان مگیر
بیاورد گاو از چراگاه خویش — فراوان‌گیا برد و بنهاد پیش
به هرکاره چون شیربا پخته شد — زن و مرد ازآن کار پردخته شد
به نزدیك مهمان شد آن پاك‌رای — همی برد خوان‌از پسش‌کدخدای
نهاد از برش کاسه شیربا — چه نیکوبدی‌گر بدی زیربا

شعرهایی‌که از شاهنامه فردوسی درباره رامشگری روستاییان و مهمان‌نوازی ایشان آورده شد درعین‌حال‌نمایشگر بسیاری ازنکات زندگی وویژگی های‌روستاییان ووضع روستاها در دوره ساسانیان نیزمی‌تواند باشد.

ویژگی‌های دین دوره ساسانیان

و تاثیرات آن در زندگی روستاییان

در هریك از بخش های پیشین در باره تاثیر عقاید دینی ایـــرانیان و تعلیمات مزدایی‌درپیشرفت امورکشاورزی‌ودامداری وبه طورکلی‌درزندگی اقتصادی‌روستاییان سخن رفت و همچنین اشکال مختلف اعتقادات در هر دوره شرح داده شد. در ایـــن مبحث نیز همین موضوع بر همین مقصود در خصوص دوره ساسانیان مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

در ایران دوره ساسانیان ظاهراً دین زرتشتی رسمیت پیدا کرده بود و رسوم و آداب آن در زندگی ومرگ اجرا می‌شد. ولی در عین حال چنانکه معلوم است‌اعتقاد به تثلیث اهورامزدا و مهر و آناهیتا همچون گذشته در میان طبقات از بالاترین تا پایین‌ترین آن رواج داشته است.

دین زرتشت با آیین های خشك وغیرقابل انعطاف‌که حامی طبقات یاکاستهای فرمانروا بود احتمالاً نمی‌توانست آن وجهه‌یی را که در میان طبقات بالا داشته در میان طبقات‌پایین‌هم داشته‌باشد. ایـن دین درحقیقت ازهمان آغاز ساسانیان به‌وسیله موبدان به سود دودمان حاکم و اشراف فئودال و به‌زیان مردم روستا و زحمتکشان شهری تغیر یافته و آداب و رسوم آن تعمیم داده‌شدبود.

گرچه می‌گویند آناهیتا و میترا در این دوره در مرتبه دوم اهورامزدا و در مقام فرشته ستایش می‌شده، اما شواهد و قراین نشان می‌دهد که آن دو هم در ردیف اهورامزدا قرار داشته و مثل او پرستش می‌شده‌اند. بایدگفت دین زرتشت آمیخته‌یی بود از اعتقاد به اهورامزدا وآناهیتا ومیترا که ظاهراً مردم بیشتر به این دورب‌النوع وربةالنوع اخیر توجه داشته تا به اهورامزدا وپرستشگاه‌های‌آنهارا در سراسر کشور زیارت می‌کرده‌اند. تازه عرصه معنویات کشور غیر از این دین در معرض فعل و انفعالات ادیان مانوی‌ها، بندوسی‌ها، زروانی‌ها و مزدکی‌ها نیز قرار داشته، علاوه بر این‌ها دین بودایی از شرق و مسیحی هم از غرب از دوطرف به داخل ایران در حال نفوذ و توسعه بود، به خصوص که پیشرفت مسیحیت با وجود سختگیری‌ها و قتل‌عامهای ساسانیان با چنان سرعتی بود که اگر اسلام به موقع نرسیده بود جانشین دین زرتشتی که عملا با خصوصیات کاستی عقیده مردم را به خود سست ساخته بود، می‌گردید.

آثار بازمانده از دوره ساسانیان بـه فراوانی از همطراز بودن آناهیتا و میترا با اهورامزدا خبر می‌دهد. پرستش آناهیتا نزد اجداد اردشیربابکان در معبداستخر مقامی ارجمند داشت. گیرشمن می‌نویسد: «اردشیر دوم آیین مزدایی را با پرستش ناهید که نماینده آتش بود رونق می‌داد»[1].

اززمان پادشاهی شاپور یکم تا پایان روزگار ساسانیان در روی سکه‌ها تصویر آتشگاه دیده می‌شود و در دو سوی آتشگاه تصویرهای شاهنشاه و ایـزدان گوناگون اهورامزدا، میترا و آناهیتا نقش شده است.

تصویر این ایزدان در حجاریهای مانده از روزگار ساسانیان نیز دیده می‌شود. در نقش تـاجگذاری اردشیر دوم در طاق بستان می‌بینیم اردشیر دوم در طرف چپ، دست را به سوی حلقه‌شهریاری‌که اهورامزدا به‌او می‌دهددرازکرده ودرطرف دیگرش میترا با همان پوشاك اهورامزدا ایستاده و هاله‌یی نور افشان خورشیدوار دور سرش تنق می‌کشد.

در تصویر تاجگذاری نرسی در نقش رستم که بـــه امر همین پادشاه بر تخته

۱ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۱۸.

سنگ حجاری شده نقش اهورامزدا درکنار آناهیتا قرار دارد. این آیین همان نشان دادن سلطنت خداداد می‌باشدکه درآن حلقه نوار داری راکه علامت سلطنت بوده از دست خداوند می‌گیرد. در این نقش زنی هم دیده می‌شود که همان آناهیتا است.

به ویژه درباره مهرپرستی دردوره ساسانیان مورخین مطالب بسیار نوشته‌اند. ریچارد.ن. فرای می‌نویسد: در اعمال شهدای مسیحی بارها زندانیان را وادار می‌کردند تا به جای گوشت قربانی گوشت حیوان تازه ذبح شده بخورند یا خورشید را به جای آوردن بعضی اعمال ستایش کنند[1]

پیروکوپیوس‌می‌نویسد: هنگامی‌که فیروزپادشاه ساسانی‌درجنگ دردام هیاتله اسیر شد، پادشاه هیاتله ازاوخواست‌که او را سجده‌کند. اما پیروز بامشورت موبدان آن پادشاه را هنگام طلوع آفتاب رو به خورشید سجده کرد که در معنی و مقصود پرستش مهر باشد[2].

انوشیروان‌هم پس ازفتح انطاکیه‌که‌آنرا قتل‌عام وویران‌کرد ودرآتش سوزاند به‌سلوکیه رسید و درکنار دریا آمد و درآب خودرا شستشو داد و قربانی‌های‌متعددی در پیشگاه آفتاب و خدایان دیگر (اهورامزدا وآناهیتا) تقدیم‌کرد.[3]

تعظیم خورشید به‌عنوان مظهر مهر به‌شکل میترای زیبا دردین زرتشتی مقامی ارجمند داشت[4]

کریستن‌سن از منابع نصرانی از سوگند یزدگرد اول به خورشید یاد می‌کند و می‌گوید این پادشاه سه بار سوگندآفتاب راتکرارکرده است. وی همچنین می‌نویسد: وقتی که روحانیان عیسوی را به‌ترک‌آیین خودواداشتند شرط‌کردند که به‌جای معبود سابق خود خورشید را بپرستند و شاپور دوم به سیمون برصبعی قول داد که برجان او ببخشاید به شرط آنکه خورشید را ستایش کند و لئونس‌کشیش عیسوی در زمان یزدگرد دوم در محکمه مذهبی سخن از تحمیل خورشید به همدینانش و از پرستش خورشید به وسیله رئیس محکمه سخن می‌گوید[5]. شاپور دوم به سردار خود «معینی»

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۷۶.
۲ــ پروکوپیوس. جنگهای ایران و روم. کتاب اول. صفحه ۲۳.
۳ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۹۴. ۴ــ همان کتاب صفحه ۱۵۷.
۴ ـ کریستن‌سن. ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵.

که مسیحی شده بود، فرمان داد آناهیتا و مهر را ستایش کنند.

پروکوپیوس می‌نویسد: در جنگ در شرف وقوع ایران و روم در نـــزدیکی لازیکا نامه‌یی بین دو طرف مبادله شد. سپهسالار ایران در نامه خود به سردار رومی «بلیزاریوس» که خدا را یار خود قلمداد کرده بود، در جواب نوشت: «ما هـــم بی استمداد خدایان خویش وارد جنگ نشده‌ایم و فقط به امید استعانت آنان است که به‌مقابله شما آمده‌ایم.»[1]

پرستش خدایان اهورامزدا، ناهید و مهر درایران زمان ساسانیان شواهـــد و مدارك بسیار دارد. در اوستا کتاب دینی زرتشتی به طور نمایانی از مهر وآناهیتا در مقام خدایان مقتدری که درطبیعت و زندگی مثل اهورامزدا نقش دارند یادشده است.

اما در این دوره رسم بـــه خاك نسپردن اموات و گذاشتن‌آنها در هوای آزاد معمول بود و پروکوپیوس می‌نویسد: «ایرانیان اکنون مرده را در هوای آزادی می‌گذارند و استخوانهای آنرا در استودان گرد می‌آوردند و آنگاه به خاك می‌سپرند.[2] که این از رواج آداب زرتشتی درآن دوره به ما خبر می‌دهد.

در این دوره‌آتشکده‌ها هم طبقاتی بود. مثلا آتشکده فرنبغ برای روحانیان و گشنسب برای جنگاوران و اشراف‌وبرزین مهر برای کشاورزان ومردم عادی اختصاص داشت و این هر سه آتشگاه عظیم بزرگترین زیارتگاه و محل ستایش مخصوص بود و بیش‌از زیارتگاه‌های دیگرسراسر ایران زینت و ثروت داشت.[3]

هانری کربن Henry Corbin از اعتقاد ایرانیان این دوره به ناجی‌یی به نام سوشیانت سخن می‌گوید و می‌نویسد: مردم ایران عهد ساسانی اعتقاد داشتند که این ناجی باظهور خود دنیا را پر از عدل‌و داد خواهدکرد. در دین زرتشت وکتاب اوستا این ناجی جای والایی دارد[4].

آنچه مهم و مورد نظر است اینکه دین زرتشت وکتاب اوستا با تعلیمات مؤکد ومصرخود مردم‌را به‌کوشش درامورکشاورزی ودامداری و آباد کردن روستاها

۱ــ جنگ‌های ایران و روم. کتاب اول.صفحه ٦۹. ترجمه محمد سعیدی.
۲ــ همان کتاب صفحه ۵۸.
۳ــ ایران در زمان‌ساسانیان صفحه ۱۹۱ و میراث باستانی. صفحه ۳۷۸.
۴ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۷۸.

وکار و تلاش معاش عادت داده بود. در وندیداد در مورد برانگیختن مردمان به‌کار وکوشش آمده: «خروس در سپیده دم بانگ زده گوید ای آدمی برخیز نماز اشا (اشم و هو) به‌جای‌آر، به‌دیوها نفرین فرست اگرنه دیوکاهلی به‌تو چیره‌گشته وگوید ای آدمی،خوش بیاسای که هنوز هنگام برخاستن تو نرسیده است[1]»

از آنجایی‌که غالب‌کردار زشت در اثر بی‌کاری است مطابق مزدیسنا برهرکس واجب است درکار نیك سودرسانی مشغول بوده از پرتوکوشش وکار مشکلات را حل و احتیاجات خود و دیگران را رفع کند[2].

برای تأمین زندگی زناشویی سفارش شده: چون خواهی عروسی کنی اول مال فراهم کن. خود برای خود زن انتخاب کن. اگر در پی مال و مکنتی اول ملك وآب بخر، زیرا اگر ثمرندهدعهد اصل آن باقی است[3].

درباره‌کوشش در امورکشاورزی و دامداری سفارش فراوان شده‌که به‌آوردن چندمورد از آنها در اینجا بسنده می‌شود.

کسی‌که تخم‌زراعت‌می‌پاشد، تخم سعادت ودرستکاری می‌کارد و پاداش چنین کس‌با صد دعا و عبادت یکسان وازهزاربار ادای مراسم مذهبی وصدهزار بار قربانی نیکوتر خواهد بود.

کسی‌که درکارکشت و زرع نیست و زمین را شیار نمی‌کند به‌چنین کسی زمین تهدید کرده گوید ای کسی که شیار نمی‌کنی یقین بدان بر در بیگانگان برای خوراك خواهی ایستاد و از این و از آن سؤال خواهی کرد و همیشه محتاج بازمانده خوراك دیگران خواهی بود[4].

درپرورش وترحم به‌حیوانات‌مفیدنیز مکرر توصیه شده، حتی‌نگاهداری ازگاو وگوسفند و غیره از امور خیریه و اعمال حسنه به‌شمار رفته ویکی از احکام مذهبی محسوب می‌گردد. دربهرام‌یشت‌کرده ۲۰بند ۶۱آمد: «نیرو برای حیوانات، درودبه

۱ــ وندیداد. فرگرد ۱۸. فقره ۲۴.
۲ــ اخلاق ایرانیان باستان. دین شاه ایرانی از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی. صفحه ۴۲.
۳ــ اندرز آذرباد ماراسپند. بند ۴۱. صفحه ۹۷ همان کتاب.
۴ــ وندیداد. فرگرد ۳ و ۴ و بند ۲۸ و ۲۹ و ۳۱.

حیوانات، نوازش‌به‌حیوانات، خوراك‌وپوشاك برای حیوانات، زراعت برای حیوانات، از برای معاش خود ما باید آنان را پرورش دهیم[1]».

محققین شوروی می‌نویسند: جشن‌های دینی ایرانیان دراین دوره آشکارا جنبه کشاورزی‌داشت وبا اعمال زراعتی مربوط بود[2].

کریستن‌سن می‌نویسند: «جشن‌های سالیانه دوره ساسانیان عموماً دارای‌صورت دهقانی و روستایی بوده و در اصل با امورکشاورزی بستگی داشته است وچون دین رسمی ساسانیان این اعیاد دهقانی وکشاورزی را پذیرفته بود هنگام اجرای جشن از یك طرف مراسم مذهبی صورت می‌گرفت و از طرف دیگر تشریفات و اعمال خاص کشاورزی انجام می‌شد.

در روز اول دی ماه شاه لباس سفید می‌پوشید و برچمنی سبز بار عام می‌داد وبا کشاورزان می‌نشست. خصوصاً با دهقانان سخن می‌گفت وبا آنان می‌خورد و می‌آشامید. شاه در آن روز چنین می‌گفت: «من امروز چون یکی از شماهستم وبا شما برادرم. زیرا که پایداری جهان به‌آبادی است‌که در دست‌شماست». روز شانزدهم دی روز جشن گاو بوده است و روز سی بهمن ماه جشن باران می‌گرفته‌اند».

آگاتیاس می‌نویسد: در ایران عیدی است به‌نام جشن «هلاکت موجودات مضره». در این روز به‌قول او بزرگترین جشن برگزار می‌شد و مردمان خزندگان و حشرات مضره را به‌خاطر حفظ سلامت کشاورزی می‌کشتند وکشته آنرا برای اثبات ثوابکاری خود به‌موبدان نشان می‌دادند[3].

از آنجا که بارندگی جنبه‌حیاتی داشته وکشاورزی بدان‌وابسته بود ایرانیان باستان به‌فرشته‌یی که مخصوص باران بود اعتقاد داشته‌اند. در یشت‌ها آمده تشتر فرشته باران است. در تیرماه این ستاره طلوع می‌کند. در طرف مشرق. آنهم در بحبوحه تابستان در فصلی‌که دل خاك از تشنگی چاك چاك، گیاه سوخته، درختان پژمرده، ستور و مردم چشم به‌بخشایش ایزدی وباران دوخته، تشتر مانند پیك خدایی

۱ــ اخلاق ایرانیان باستان. صفحه ۳۸.
۲ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم.
۳ــ ایران در زمان ساسانیان از صفحه ۱۹۲ تا ۱۰۲.

سر ازگریبان افق به‌درکرده، نوید باران می‌دهد.

راست است که پس از مشاهده تشتر باران نمی‌آید و در اوستا هم میان دیده شدن تشتر و باران ماه‌هایی فاصله قرار داده شده‌که نویدش قبلاً با این فرشته است. این فرشته برای آمدن باران با دیو خشکی که دیواپوش نام دارد جنگ کرده و او را شکست می‌دهد و سبب آمدن باران رحمت‌می‌شود[1].

مهرگان جشن پرستش میترا (مهر) است. روز شانزدهم مهرماه‌که آخرین روز فراغت از برداشت محصولات کشاورزی دانسته می‌شده به وسیله روستاییان و همه ملت و حتی پادشاه جشن می‌گرفتند و ضمناً عقیده داشتند در این روز مشی ومشیانه نخستین پدر و مادر آدمیان به صورت دو ساقه ریباس از زمین روییده‌اند.[2]

در برهان قاطع آمده: جشن مهرگان در شانزدهم مهرماه بعد از جشن نوروز از بهترین جشن‌ها بوده. خداوند در این روز (یعنی سرخرمن) حکام را مهر و محبت به رعایا بهمرسانید.[3]

جشن سده در ۱۰ بهمن عید پیدایش آتش است کـه هوشنگ سنگ بینداخت به ماری ولی مارکشته نشد و از بر خورد آن سنگ به سنگ دیگر آتش پدیـد آمد. چون از این روز صد شبانه روز به عید نوروز مانده آنرا سده گفته‌اند. این عید نوید بارور شدن کشاورزی را هم می‌دهد.[4]

این آیین و رسوم وجشن‌ها نمودار علاقه و عادت مردم تحت تأثیر تعلیمات دین زرتشت به‌کشاورزی و دامداری است. مطابق تعالیم زرتشت آباد داشتن فردای قیامت منوط به آبـاد نگهداشتن خانه جهانی و مبادرت به هرچه بیشتر کشت و ورزاعت است.به همین‌انگیزها است‌که تمامی‌سرزمین‌ایران‌آن روزگار زیرکشت بوده و از باغ و دام ثروتی سرشارداشته‌وحتی نامساعدترین نواحی‌مثل‌سیستان از استانهای غله خیز به شمار می‌رفته است. مثلاً همین استان در عهد ساسانیان بـا جـوی‌ها و قناتها و سدها از مناطق سبز و خرم و انبار غله ایران بوده وآبادی‌های آن به قدری

۱ــ یشت‌ها. جلد اول. گزارش پور داوود. صفحه ۳۳۱.
۲ــ یشت‌ها. جلد اول. صفحه ۳۹۶.
۳ــ برهان قاطع صفحه۱۳۶۵.
۴ــ یشت‌ها. جلد اول. صفحه ۵۲۴.

اساسی و با بنیاد بوده‌که تا حمله مغول هم موقعیت سابق خود را حفظ‌کرده بود.

هولدیچ Holdich می‌نویسد: سیستان در قدیم انبار گندم آسیا بود و ممکن است هم دیگر باره چنین شود. در صورتی‌که طرز آبیاری بسیار عالی‌آنراکه درقدیم معمول بوده دوباره احیا کنند.[1]

هرودوت درباره زمان‌پیشترازعهد ساسانیان، یعنی‌دوره‌هخامنشیان می‌نویسد:

«سیستان با خاکهای همسایه خود هر ساله ششصد تالنت Talent به خزانه دولت مالیات می‌دهد.[2]

از برکت کار و کوشش مردم روستایی بود که ایران باستان دارای چنان قدرت اقتصادی شده بود که طبقه اشراف و فئودال ازآن دولت و حکومتی پدید آورده بودندکه از نیرومندی برتر از روم و سرزمین اروپای حاصلخیزگشت. چنانچه هیئت حاکمه و اشراف فئودال از ستم خود به روستاییان می‌کاستند و تا حد لازم ملاحظه آنان را می‌نمودند بدون هیچ گمان پیوندشان با ملت محفوظ می‌ماند و جنبش‌های روستاییان برای کسب خواسته‌هایشان در نهضت‌های مانویان و مزدکیان و امثال ایشان آشکار نمی‌گشت. ملت ذلیل وشکسته نمی‌شد و پراکندگی روی نمی‌داد.

درباره ادیان غیر زرتشتی‌که در دوره ساسانیان پیدا شدند باید گفت‌که آنها هم اصول توجه وکوشش در امرکشاورزی و دامداری را محترم می‌شمردند. مانی که دینش از دین زرتشت هم ملهم بود اگر اعراض از دنیا را تبلیغ می‌کرد برای طبقه حاکمه وفئودالهاواشراف ستمگربود. اومردم عادی‌را درکاروزندگی‌کوشامی‌خواست. مزدك هم‌چنین بود. اصولا عادت‌به‌کاروکوشش درامرکشاورزی‌آنقدر قوت‌گرفته بود که هر دین نوهم حتی‌بودایی و مسیحی آنرا محترم می‌شمرد. چون مایه زندگی بود.

درباره علل گرایش مردم به‌ادیان غیر زرتشتی می‌نویسند: موبدان دائماً در زندگی‌مردم به‌ویژه افراد ساده وعامی دخالت‌می‌کردند.این مداخلات وسختگیری‌های دینی و بعض تشریفات مخارج زیادی بردوش مردم می‌نهادکه منبع ثروت و درآمد

۱ــ یشت‌ها. جلد دوم. صفحه ۲۹.
۲ــ تاریخ هرودوت. کتاب سوم. بند ۹۳.

روحانیون به‌شمار می‌رفت. بدین‌سبب نارضایتی مردم در درجه اول متوجه موبدان می‌گشت و نهضت‌های مردم آن زمان بالضروره رنگ انشعاب مذهبی یا گرایش به‌صورت دینهای نو داشت.

مذهب مانی، یکی از مذاهب جدیدی بودکه در ایران مقام‌مهمی کسب کرد و حاوی‌عناصر فراوانی بودکه‌نارضایتی‌عامه خلق را ازکیش زرتشتی ارضاء می‌کرد.[1]

هجوم مردم درگرایش به‌دین مانی ومسیح و مزدك وبندوس نه‌فقط به‌اساس دولت بلکه به‌کیش زرتشتی ضربه‌خردکننده‌یی وارد ساخت. ساسانیان با همه‌کوشش وخشونتی‌که به‌کار بردند نه‌فقط موفق به‌وحدت دینی نشدند بلکه بنیاد دولت و فرمانروایی خود راهم تباه کردند.

ریچار.ن. فرای درباره وضع دین زرتشتی در پایان ساسانیان می‌نویسد: این دین روبه‌انحطاط می‌رفت ودستگاه روحانی آن‌که به‌تشریفات و رسمهای دینی‌بیشتر می‌پرداخت به‌نابودی می‌گرایید[2].

در حقیقت بایدگفت، پیش‌ازآنکه اسلام درایران غالب شود دین زرتشتی دراثر ضربات شدید تبلیغات مانوی‌ها و بندوسی‌ها ومزدکی‌ها و مسیحی‌ها و بودایی‌هاو... قالب تهی‌کرده و مرده بود.

۱ــ تاریخ ایران از باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۹۶.
۲ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۷۸.

طبقات

ملت ایران، درهیچ دوره‌یی به‌اندازه دوره ساسانیان دربنداسارت محدودیت‌های طبقاتی نبود، در حقیقت در پایه‌دون انسانی زندگی می‌گذراند. فقط بایدکار می‌کرد، استثمارمی‌شد، مالیات‌می‌داد، باافسون‌موبدان‌فرمان‌خدایان‌زمینی‌را می‌برد، به‌جنگ‌ها گسیل‌می‌گشت، حق‌هم‌نداشت‌تغییرطبقه بدهد وخواندن‌ونوشتن بداند.

محدودیت‌های‌طبقاتی را به‌صورت نص‌وسنت درآورده‌بودند. هرکس‌می‌بایست درنظر می‌داشت تاازحدی‌که‌درپشت‌آن‌قرارگرفته پافراتر ننهد. سوای‌طبقه‌تولیدکننده یعنی‌کشتگران وصنعتگران، طبقه‌دبیران‌هم‌دربـــرابـــرمافوق خود خواروپست به‌شمار می‌آمدند. گیرشمن می‌نویسد: دربین طبقه بالا و طبقات پایین دیواری است غیرقابل عبور. طبقه شهریان، هنرمندان و بازرگانان ضعیف است، توده ملت‌شامل روستاییان است‌که وضع‌بردگی‌آنان باتعلیمات زرتشت سازگارنیست[1].

سنت‌هاومحدودیت‌های طبقاتی‌کـــه پس ازدوران جانشینان اسکندر واشکانیان سستی‌گرفته‌بود دردوره ساسانیان به‌سودطبقه فرمانروا و به‌زیان‌طبقات ملت‌به طـــور بی‌سابقه‌یی‌برقرارومعمول‌گردید. ساسانیان‌بعدازآنکه بنیان‌حکومت‌خود رااستوارکردند برای‌حفظ موقعیت‌هریك‌ازطبقات، سیاست نوینی‌درپیش‌گرفتند وسعی‌کردند مقام‌ومرتبه

۱ــ گیرشمن. ایران‌ازآغاز تااسلام. صفحه ۳۵۰.

هرطبقه‌نسبت به طبقه دیگرثابت ولایتغیربماند.

اردشیربابکان پایه‌گذاراصلی این‌سلسله چون‌رقبای‌خود را سرکوب کرد،برای تامین همیشگی‌منافع طبقه فرمانروا به‌آزادیهای‌نسبی که‌درنتیجه‌حمله‌اسکندر،درایران برای‌طبقه‌محروم به‌خصوص روستاییان پیداشده‌بود خاتمه‌داد وکوشید حتی‌الامکان از تغییرطبقات جلوگیری‌کند.

اردشیرمردم رابه‌چهارطبقه تقسیم‌کرد: اول ـ سررشته‌داران دین. دوم‌ـارتشیان (ازدودمان‌شاهان) واشراف‌وکارگزاران عالی. سوم‌ـدبیران وپزشکان و ستاره‌شناسان. چهارم ـ صنعتگران،کشاورزان و بازرگانان و دامداران.

اردشیردروصیتنامه‌اش‌به‌جانشینان‌خودسفارش‌می‌کندکه‌نباید اجازه‌دادهیچکدام از افراد طبقه‌یی‌به‌طبقه دیگرراه یابدتاهرکس در طبقه خود به‌کاری بپردازدکه مربوط به طبقه‌اوست.زیراهیچ‌چیزبرای‌مقام پادشاه‌خطرناك‌ترازجابه‌جاشدن این‌چهارطبقه‌نیست واردشیرتأکیدمی‌کندنبایدهیچ‌چیزراازدمی‌که‌سرویاسری‌که‌دم‌گشته... ترسناك‌تردانست. زیراهرزمان‌مردم‌ازپایگاهی‌که‌دارند جابجاشدند هرکدام‌ازایشان‌پیوسته به‌پایگاهی‌بالاتر ازآنچه‌که داردچشم‌دوزد وبادیگران به‌رشکبری برخیزد.

اردشیرمی‌گوید: می‌دانیددر زیردستانتان مردمی‌هست که‌پایگاه‌ایشان به‌شاهان نزدیك‌ترازدیگران است.جابه‌جاشدن‌مردم از پایگاه‌های‌شان سبب شودکسانی‌که پس از شاه‌اند درآرزوی‌شاهی افتند وکسانی‌که پس ازایشان‌اند درآرزوی پایگاه‌ایشان. واین سخستین انگیزه تباهی‌شهریاری است[1].

اردشیربااینکه بنیاد سلطنت خودرابردین نهاده‌بود، افتادن‌کارکشوررا به‌دست دینداران محکوم می‌کرد و می‌گفت: زنهار، کار کسانی را که اظهار زهدمی‌کنند و دلسوزی‌برای‌دین می‌نمایندزیرا ازاین‌کار ریاست‌می‌خواهند. کاراینان را سبك نگریید، چراکه هیچگاه‌مردم دورکسی‌به نام‌دین‌فراهم‌نشده‌اند،مگرآنکه شاهی را ازدست‌شاه‌بدر کنند. مردم‌عوام همیشه‌بیشتر به رئیس‌دینی دل‌می‌بندند. باید شاهان برکاردین‌چیره‌تر باشند تامدعیان‌دین‌داری ازدعوت‌فرومایگان (مردم‌عوام)به دین به‌سودخودبهره‌نبرند، و برحذرگردند ازسرداری‌فـــرومایگان واوباش کـــه سرداری دینی و شهریازی با هم

۱ــ عهداردشیر . صفحه ۷۸ و ۷۹.

سازگار نیایند[1].

کریستن‌سن می‌نویسد: به‌طور کلی بالارفتن از طبقه‌یی به‌طبقه دیگر مجاز نبود ولی گاهی استثنا واقع می‌شد و آن وقتی بود که یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان می‌داد. در این صورت بنابر نامه تنسر باید آنرا برشهنشاه عرض کنند. اگر آن شخص در پارسایی آزموده بود او را وارد طبقه روحانیون می‌کردند و اگر قوت و شجاعت داشت، او را در طبقه جنگیان داخل می‌نمودند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بود در طبقه دبیران. رفتن یکی از عامه به‌طبقه اشراف بکلی ممتنع نبود. شاه این اختیار را داشت و به‌این وسیله خونی جدید در عروق نجبا وارد می‌کرد. اما بسیار نادر اتفاق می‌افتاد[2].

درحقیقت این مورد آنقدر نادر بود که اغلب محال می‌نمود. و می‌توان مصداق آنرا از حکایت آرزوی آن مرد کفشگر که فردوسی درشاهنامه آورده درك کرد. هنگام لشکرکشی انوشیروان به روم سیصد هزار دینار از مخارج سپاه کم بود. شاه به‌موبدی دستور داد نزد بازرگانان و دهقانان شهر برود و این کمبود را از آنان وام بگیرد. موبد این درخواست شاه را اعلام داشت. کفشگری از میان پیشه‌وران و بازرگانان شایدهم به‌نمایندگی از طرف آنها داوطلب پرداخت سیصدهزار دینار شد و درعوض خواهش کرد اجازه داده شود پسر او را برای دانش‌آموزی به‌فرهنگیان بسپارند بلکه روزی درزمره دبیران درآید:

بگویی مگر شهریار جهان — مرا شاد گردانـــد اندرنهان
که او را سپارم به‌فرهنگیان — که دارد سرمایه و هنگ آن

فرستاده پیغام مرد کفشگر را، که سیصدهزار دینار را بارشتر کرده و به‌درگاه آورده بود به‌انوشیروان می‌رساند:

یکی آرزو کرد موزه فروش — اگر شاه دارد به گفتار گوش
یکی پور دارم رسیده به جای — به فرهنگ جوید همی رهنمای
اگر شاه باشد بدین دستگیر — که این پاك فرزند گردد دبیر
به یزدان بخواهم همی جان‌شاه — که جاوید باد این سزاوارگاه
بدو گفت شاه، ای خردمند مرد — چرا دیو چشم ترا خیره کرد

۱ــ عهد اردشیر . صفحه ٦٧ و ٦٨.
۲ــ ایران درزمان‌ساسانیان . صفحه ۳۴۴.

چو بازارگان بچه گردد دبیر | هنرمند و بادانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت | دبیری بباید‌ش پیروز بخت !
هنر یابد از مرد موزه فروش؟ | سپارد بدو چشم بینا و گوش؟
به دست خردمند مـــرد نژاد | نماند جز از حسرت وسردباد
نخواهم روزی بدان گنج داد | درم زو مخواه ومکن رنج یاد
هم اکنون شتر بازگردان زراه | درم هرگز از موزه‌دوزان مخواه
فرستاده برگشت و شد با درم | دل کفشگر زان درم پر زغم[1]

چنین‌بود ستم‌محدودیت طبقات زحمتکش ومحرومیت آنان از فراگیری دانش تاآرزوی ترقی‌و راه‌یافتن‌به طبقه بالاتررابه‌سرخود راه‌ندهند و همواره فرمانبری چشم وگوش‌بسته باقی‌بمانند. طبقه‌فرمانروا،نه فقط به‌طبقات زحمتکش بلکه‌به همان‌دبیری هم که‌آرزوی‌آن‌مردکفشگربودبه‌نظردون‌انسان‌می‌نگریست وبرای اوحق ابراز شخصیت قایل نبود . اگرسخنی از او برخلاف منافع خود می‌شنید، مغز او را به طرز فجیع و خفت‌باری‌متلاشی می‌کرد.

ابوعبدالله‌محمدبن عبدوس‌الجهشیاری می‌نویسد: «چون انوشیروان به سلطنت رسیدکارممیزی‌املاك‌وآمارگیری‌وسرشماری انجام یافت‌اودراجتماع عمومی‌کارگزاران دولت‌حاضرشد وبه‌نویسندگان خود دستورداد تاجمع آماررا معلوم‌نمایند وایشان‌چنین کردند.سپس‌نظرخودرادرمالیات‌گزاری‌زمین‌به‌طورجریبانه(جریب‌درکتاب خراج ۳۶۰۰ ذراع‌آمده) واندازه‌گیری اراضی وآمارگیری از درخت های میوه و خرماو سرشماری به مردم اعلام نمود و گفت مالیات و خراج به سه قسط در هر چهار مـــاه یك سوم دریافت خواهد شد و نظر ایشان را در این باب خواست. هیچیك ازکارگزاران دولت چیزی نگفت. آنگاه بیانات خود را سه بارتکرارکرد و مردم همچنان ساکت ماندند. سپس یکی از ایشان به پاخاست و گفت:

شاها! تو مالیات پایدار را بر انسان فناپذیر و بدن مردنی و به زراعت خشك شدنی و آب جاری چشمه که بر زمین فرومی‌رود می‌بندی!. خسرو انوشیروان گفت: ای سیاه تیره بخت!. تو از کدام طبقه از مردم‌هستی؟ گفت من مردی ازطبقه دبیرانم

۱ــ شاهنامه فردوسی. جلد پنجم. صفحه ۵۴۴. موسکوخاور.

خسرو به دبیران خودگفت آنقدر با دوات‌سنگی برسراوبزنیدتابمیرد. ایشان‌برای تبرئه خودنزد خسرو ودر اجرای‌دستوروی‌آنقدر بادوات سنگی برسراو زدند تا جان سپرد[1]. آنگاه همه حضار گفتند: شاها! فرمان‌هایی کـــه مقرر فرمودی تمامی عین عدالت است[2]».

کریستن‌سن می‌نویسد: «جامعه ایرانی بر دورکن قایم بود: مالکیت و خون. بنابرنامه تنسر حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام‌الناس جدا می‌کرد. امتیاز آنان به لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار بود.

به علاوه طبقات ازحیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هرکس را درجامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد که هیچکس نباید خواهان درجه‌یی باشد فوق آنچه به مقتضای نسب بـــه او تعلق می‌گیرد[3]».

درباره وظایف دبیران گیرشمن می‌نویسد: «دبیران کسانی بودند که استعداد بسیار در انشای گزارش‌ها، معاهدات سیاسی، مکاتبات رسمی داشتند. این گـــروه می‌توانستند مقامات اداری دیگر را به جز اداره دیوانها اشغال کنند. از جمله آنها خدمات دبیرخانه، ارسال مراسلات، انتصابات و افتخارات، دادگستری و امور ارتشی و دارایی بود[4]».

در مورد محدودیت و سدهای عبور ناپذیر طبقات ساسانی شواهـد بسیار در دست است. از جمله در نامه تنسر آمده: شاهنشاه اردشیر حکم کرد تا (عامه) مردم طبقه پایین مستغل املاك بزرگزادگان نخرند ودر این معنی سختگیری فوق‌العاده روا داشت تا هریك از طبقات در درجه ومرتبه معینی بماند وجانشین‌هرکس‌پس از مرگ فرزند همان‌کس باشد وجانشینان پادشاهان وخداوندان درجات ومردم عامی فرزندان هر یك باشد تا هیچکس نتواند به مرتبه دیگری وارد شود.[5]

۱ــ الوزراه والکتاب. صفحه ۳۱ ـ ۳۲.
۲ــ تاریخ طبری صفحه ۹۶۱. ۳ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۳۹.
۴ــ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۱۱.
۵ــ نامه تنسر. ترجمه از متن پهلوی از ابن مقفع و ترجمه به فارسی از ابن اسفندیار. صفحه ۱۹ و ۲۰. به‌اهتمام مجتبی مینوی.

باز درباره جلوگیری از ورود کسی از طبقه‌یی به طبقه دیگر پروکوپیوس می‌نویسد: پس از اینکه قباد به یاری سپاهیان هیاتله سلطنت از دست رفته خود را باز پس گرفت و به مقر فرمانروایی دشمن خود سپهسالار ایران «گوشتاناشتاد» که او را از سلطنت خلع کرده بود رسید به‌یکی از همراهان خود گفت‌که هرکس امروز صبح از میان ایرانیان زودتر به دیدار من بیاید و خدمت به جای آورد، من او را به جای «گوشتاناشتاد» سپهسالار خواهم ساخت. لیکن بلافاصله ازگفته خود پشیمان گردید. زیرا به‌یادش آمد که مطابق‌آیین ایرانیان هیچ شغل ومنصبی را به‌کسی نمی‌توان داد مگر آنکه نژاد و گوهر او بدان شغل بستگی داشته باشد. از اینروی نگران بود که مبادا نخستین کسی‌که نزد وی می‌آید از خانـدان سپهسالار کنونی نباشد و ناگزیر گردد برای حفظ قول خود قانون کشور را نقض کند. در حینی که قباد دچار این اندیشه بود تصادف طوری پیش آورد که وی بی‌آنکه ناگزیر به‌نقض قانون شود توانست به قول خود عمل کند. بدین معنی که نخستین‌کسی که نزد وی آمد جوانی بود به نام «آذرگودونباد» که از بستگان نزدیك «گوشتانشتاد» سپهسالار مغضوب بود[1].

برای آگاهی از خصایص خدمتگزاران‌شاه درطبقه بالا در شرایط سیستم کاست که مردمی هستند شناخته شده به‌نام اطرافیان، مطالبی از زبان اردشیر بابکان خطاب به جانشینانش یعنی شاهان بعدی نقل می‌شود: «چنین دانم که شما با در دست داشتن کار شهریاری به زنان و فرزندان و همالان و کنیزکان و وزیران و یاران ویاوران و کومك کاران و اندرزگویان و پیرامونیان و دلخکان و آرایشگران گرفتار خواهید بود. همه اینان همواره برآنند تا مگر برای خود تنها چیزی به دست آرند و حتی‌الامکان چیزی از دست ندهند. کوشش هریك از این اطرافیان فقط برای گرمی بازار امروز خود اوست و بهتر کردن زندگی فردایش. اینان نیکی را برای شاه ازبهرنیکی خویش و پس از سود خویش می‌خواهند. در نزد چنین‌کسان (یعنی‌اطرافیان)آن کاری نیکو است که سود آن به خود او رسد و بدترین کارها آنستکه ازآن به او زیانی درافتد. اگر هر یك از این اطرافیان بهره‌یی ویا سودی از دستگاه‌دید گمان می‌بردکه

۱ــ پروکوپیوس. جنگهای ایران و روم. کتاب اول. صفحه ۳۷.

این سود و نیکی به همه توده مردم رسیده و به‌دیده‌اش نعمتی همگانی جلوه می‌کند و آنگاه از جانب مردم و از زبان آنها از خوبی‌روزگار و حال مردم سخن می‌گوید. اما اگر ازپیروزی شاه بردشمن ودادگری دولت وایمنی خاندانها، و استواری‌مرزها و شهریاری و مهربانی پادشاه و راحتی مملکت به خود او (هریك از اطرافیان) چیزی نرسد که خشنودش سازد.همه اینها را هیچ انگارد و نعمت‌های ویژه و ناچیز نامد و از دست روزگار گله‌دار باشد و بد گفتن را از میان روش کارهـــا پیوسته افزون کند.

او بازار مهر داشتن به شاه را تا زمانی‌گرم نگه می‌دارد که بازار بهره‌برداری خودش گرم باشد و شگفتا که وزیران و مانندگان ایشان ندانند بهره‌گیری از پرتو نام شاه فرومایگی است».[1]

مسعودی درباره‌راضی‌نگهداشتن‌کارگزاران دولت درعهد ساسانیان می‌نویسد: گویند شاپور (اول) پسر اردشیر به یکی از حکام خود نوشت: وقتی از مردی کفایت خواهی مقرری کافی به او بده و به وسیله یاران لایق کمکش کن و در تدبیر امور آزادش گذارکه چون مقرریش کافی نباشد دلبستگی به‌کارقطع کند واماچون به‌کمك یاران نیرو گیرد در مقابل دشمنان سخت‌تر شود و چون در تدبیر امـور آزادی عمل داشته باشد درعواقب‌کار خود بیندیشد. قبل ازاینکه کاری به‌کسی بدهی او رانخست ازکاری که برایش در نظر گرفته‌یی واقف کن تا از پیش‌آماده انجام آن شود و خاطر به آن مشغول دارد.[2]

در پاسخ نامه تنسر به اسپهبد طبرستان درباره لزوم جلـوگیری از پیشرفت آدم ازپی‌خواسته‌هایش و قانونگزاری اردشیر برای حفظ مواریث به‌خاطر حفظ سیستم کاست آمد: چه اگر آدمی زاده را بگذارند کـــه از پی خواسته‌هایش گیرد، این پی خواسته‌ها رفتن‌ها را نهایت و غایت پدید نیست... و شاهنشاه فرمود تا وقتی کسی بمیرد و مال بگذارد موبدان را خبر کنند بر حسب سنت و وصیت آن مـال قسمت کنند بر ارباب مواریث و بازماندگان.[3]

۱ــ عهد اردشیر. اندرز نامه اردشیر. پند ۳. صفحه ٦٥.
۲ــ مروج الذهب. جلد اول. صفحه ۲۴۴. ۳ــ نامه تنسر. صفحه ۲۲ و ۲۴.

پادشاه بزرگترین قاضی بود و از رعایا کسانی‌که موفق به‌اخذ حقوق خـــود نمی‌شدند حق داشتند به‌او مراجعه‌کنند. ملت ایران همواره شیفته حق وعدالت بود و به‌داور نیك احترام می‌گذاشت. با وجود آنکه دیوان عدالتی وجود داشت ولـــی عموماًروحانیون به‌کار داوری می‌پرداختند. زیرا حقوق و اصول اخلاقی کاملاوابسته به‌دین بود. درشهرهای ایالات این وظیفه به‌عهده روحانیون واگذار شده بود ولی در دیه‌ها وظایف قاضی را رئیس محل یا مالك انجام می‌داد.

منابع مستقیم، متعلق به‌آغاز عهد ساسانی تصوری کلـــی از وضع اجتماعی ایران در ذهن ما ایجاد می‌کنند. هرم طبقات به‌نهجی استوار و مستقر گـــردیده بود که درآن عبور از یك طبقه به‌طبقه دیگر عملاً غیر ممکن بود. این هرم‌که در رأس آن رئیس ملت ـ شاهنشاه ـ قرارداشت، شامل چهارطبقه بودکه به‌ترتیب از بالا به‌پایین برتعداد آنها افزوده می‌شد. این افراد تکیه‌گاه‌های مملکت به‌شمار می‌رفتند و مبانی فئودال را تشکیل می‌دادند و همچنین دراداره آن شرکت می‌کردند. طبقه‌اول، مرکب بود از همه تحت‌الحمایه‌ها یعنی شاهزادگان و امرای بزرگ‌وکوچك‌کـــه در مقابل شناسایی قانونی سلطنت ایران، تـــاج وتخت آنان بدیشان واگذار شده بـــود. همچنین شاهزادگان خاندان‌شاهی ـ‌که حکومت ایالات بزرگ مانند سیستان، کرمان، یا ممالك مفتوحه ومنضمه مانندکوشان درعهده‌ایشان بود ـ دراین طبقه جای‌داشتند.

درپله پایین‌تر هفت رئیس خاندانهای بزرگ (فئودال) قرار داشتند که تعداد آنان از زمان هخامنشیان به‌بعد درطی‌قرون محفوظ ماند. وضع ملوك‌الطوایفی‌ایشان میراث مستقیم عهد پارت بود و درآن دوره قدرت این خاندانها مـــانع استحکام و ثبات سلطنت می‌شد. ساسانیان درحالی‌که این‌گروه را پذیرفتند مساعی خود رابرای تخفیف قوت آنان به‌کار بردند و درنتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم، محدود گردید[1]. و رفته‌رفته تا زمان خسرو انـــوشیروان زمینه برای رشد بیشتردهقانان‌ـ‌که در درجه دوم فئودالها قرار داشتند ـ فراهم‌گشت.

محققین شوروی از سنت‌های قدیمی تقسیم جامعه به‌رسته‌ها، براساس اوستا درسازمان اجتماعی ایران ساسانی سخن می‌گویند: درمنابع موجود با تفاوت‌هایـــی

۱ــ گیرشمن ـ ایران از آغاز تا اسلام. صفحه ۳۱۲ تا۳۱۴.

می‌نویسندکه درعهد اردشیراول تقسیم‌به‌چهار طبقه‌یارسته‌طبق‌کتاب مقدس‌زرتشتیان مقرر گشت.

این چهار رسته یاطبقه عبارت بودند از: کاهنان، روحانیون، رسته سپاهیان، نویسندگان (کارمندان) و آخر از همه روستاییان و پیشه‌وران و بازرگانان‌که (عامه ملت را تشکیل) و یکجا عهده‌دار پرداخت مالیات بودند.

کاهنان (آثروان) مشتمل به‌چندین درجه بودند و رفیع‌ترین مرتبه را موبدان اشغال کرده بودند. پس از آنها کاهنان ـ دادرس (دادور) و دیگران بودند. درایـــن رسته مغان از سایرین کثیرالعده‌تر بودند.

رستهٔ سپاهیان (ارتش‌تاران) عبارت بـــود از سپاهیان سوار و پیاده. سواران جنگی ازمیان بخش‌های‌ممتاز جامعه انتخاب می‌شدندوسرکردگان نظامی‌ازنمایندگان خاندانهای اعیان بودند. امـا پیادگان به‌قـول آمیانوس مارسلینوس از روستاییان وابسته به‌زمین (سرفها) بودند که به‌صورت بردگان بدون مـزد و پاداش به‌جنگها گسیل می‌گشتند.

رسته‌نویسندگان(دیبهران) اکثراً کارمندان دولت بودند. ولی افرادگوناگون دیگر جزو آنها به‌شمار می‌رفتند: مثلا تمام منشیان و تنظیم‌کنندگان اسناد سیاسی و نویسندگان نامه‌ها و تذکره‌نویسان و پزشکان و منجمین و شاعران درشمار ایشان محسوب می‌گشتند.

اما رسته چهارم یامردم‌ـمرکب‌بود ازروستاییان (واستریوشان) و(هوتوخشان) یعنی بازرگانان وسوداگران و پیشه‌ورانی که خود کالای خویش را به‌معرض فروش می‌نهادند.

درحدود هررسته درجات مختلف و اختلافات مالی وجود داشت واین رسته‌ها از لحاظ موقعیت یك واحد اقتصادی مشخص را تشکیل نمی‌دادند و نمی‌توانستند تشکیل دهند.

درایران تقسیم جامعه به‌طبقات به‌وضع بارزی وجود داشت. بهره‌کشان به‌طورکلی صاحبان اراضی بودند و استثمارشوندگان مردم روستا کـه از لحاظ وضع

مالی و میزان تابعیت‌شان درمقابل صاحبان اراضی متفاوت بودند[1].

سعدالدین وراوینی در مرزبان‌نامه خبری آورده که هرچند درصورت همچون حکایت می‌نماید ولی درباطن گویای شدت‌محدودیت‌های اجتماعی واختلافات طبقاتی در دوره ساسانیان است: «صاحب اقبالی بود از خسروان پارس. یك روز به‌فرمود تا جشنی بساختند و اصناف خلق را از اوساط و اطراف مملکت، شهری و لشکری، خواص و عوام، عالم و جاهل، جمله را درصحرایی به‌یك مجمع جمع آوردند وهر- یك را مقامی‌معلوم ورتبتی‌مقدورکردند و همه‌را علی اختلاف الطبقات، صف‌درصف بنشاندند و هرچه مشتهای طبع و منتهای آرزو بود، از الوان اباها بساختند وازاهل ایوان طایفه گماشتگان ملك ودولت، از بهرعرض مظالم خلق زیرخوان بنشستند،تا جزای عمل هریك، براندازه رسوم و حدود شرع می‌دادند. خسرو درصدر مسندشاهی بنشست و مثال داد تا منادی به‌جمع‌برآمد که ای‌حاضران‌حضرت! جمله دیده‌بصیرت بگشایید وهریك‌ازاهل خوان وحاضران دیوان،درمرتبه فرودست خویش نگرید ودرجه ادنی ببینید و نظر براعلی منهید تاهرکه دیگری را دون مرتبه خویش بیند، برآنچه دارد خرسندی نماید و شکر ایزدی برمقام خویش بگزارد. جمله خلایق درحال‌یکدیگر نگاه‌کردند و به‌چشم اعتبار علو درجه خویش و نزول منزلت دیگران مطالعه کردند، تا به‌آخرین صف،که موضع‌اهل ظلامات‌بود، ازآن طوایف نیز هرکه درمعرص‌عتابی و مجرد خطابی‌بود، درآنکس‌نگاه‌کرد که سزاوار زجر و تعذیب‌آمد واو درحال‌آنکس که به‌مثله و امثال آن نکال و عقوبت گرفتار بود، و آنکه به‌چنین عقوبتی گرفتار شد، حال کسانی مـی‌دید اعوذبالله، که ایشان را صلب می‌کردند و گردن مـی‌زدند و انواع سیاست‌ها برایشان می‌راندند واین‌عادت از آن عهد ملوك پارس را معهودشده است[2].»

از این حکایت ضمناً برمی‌آید که درزمان ساسانیان هرکس باید با نگریستن به‌رنج وعذاب زیردستان،به‌جای‌کشیدن‌محنت واندوه همنوع،اظهارخرسندی‌می‌نموده و به‌آنچه داشته قانع و صبور می‌گشته و آرزوی نجات و دگرگونی به‌سر خود راه

۱ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۹۱تا۹۳.
۲ــ مرزبان‌نامه وراوینی. چاپ قزوینی.صفحه ۲۷۷و۲۸۸.

نمی‌داده و مقام و فرمانروایی و ثروت را از حقوق ازلی اربابان و ذلت را نصیب‌خود می‌دانسته است.

علی‌بن حسین مسعودی می‌نویسد: «اردشیر بابك پیشقدم تنظیم طبقات بود و ملوك وخلیفگان بعد پیروی اوکردند. خواص اردشیرسه‌طبقه بودند. نخست اسواران و شاهزادگان بودند و جای این طبقه طرف راست پادشاه بود و ده ذراع از او فاصله داشت و اینان نزدیکان وندیمان و مصاحبان شاه بودند و همه ازاشراف و دانشوران بودند. طبقه دوم بفاصله ده ذراع از طبقه اول جای‌داشت واینان مرزبانان و شاهان ولایات مقیم دربار و سپهداران بودندکه به دوران اردشیر ملك نواحی داشتند. جای طبقه سوم نیز ده ذراع دورتراز جای طبقه دوم بود و اینان دلقکان و بذله گویان بودند. اما در این طبقه سوم پست نژاد وفرومایه و ناقص اعضا ودراز وکوتاه مفرط و معیوب و مابون و فرزند مردم فرو پیشه چون جولا و حجامتگر، وگرچه غیب می‌دانست و یا به‌مثل دانای همه علوم بود وجود نداشت.

اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد وهفت طبقه نهاد. نخست، وزیران و پس ازآن موبدان که نگهبان امور دینی وقاضی‌القضات و رئیس همه‌موبدان بوده وآنها نگهبانان امور دینی همه کشور و عهده‌دار قضاوت دعاوی بودند. وچهار اسپهبدی نهاد. یکی به خراسان، دوم به مغرب، سوم به ولایت جنوب و چهارم به‌ولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملك بودند که هرکدام تدبیر یك قسمت مملکت را به عهده داشتند و فرمانروای یك چهارم آن بودند وهریك ازاینان مرزبانی داشت‌که جانشین اسپهبد بود و چهار طبقه دیگر را ازکسانی که اهل تدبیر بودند وکار ملك و مشورت حل و عقد امور با حضور ایشان می‌شد ترتیب داد. آنگاه‌طبقات نغمه‌گران و مطربان و آشنایان صنعت و موسیقی را به نظام آورد.

و دیگر ملوك خاندان ساسانی که پس از او آمدند و به همین رسم بودند تا بهرام گور که او مراتب اشراف و شاهزادگان و متولیان آتشکده‌ها و متعبدان و زاهدان وعالمان دین و دیگررشته‌های فلسفه را به‌حال خود گذاشت ولی طبقه مطربان را تغییرداد وکسانی را که به طبقه متوسط بودند به طبقه بالا برد و طبقه پایین را به طبقه میانه جا داد و مراتب را دگرگون کرد و چون به مطربان که مایه نشاط

او بودند دلبستگی داشت ترتیب اردشیر بابکان را درباره‌آنان به هم زد و شاهان بعد از او نیز به همین روش بودند تا خسرو انوشیروان که مرتبه مطربان را به ترتیبی که در ایام اردشیر بابك بوده مقرر کرد.»

همچنین مسعودی می‌نویسد: از دوران اردشیرهمه شاهان ایران از ندیمان‌روی نهان داشتند و مابین شاه و طبقه اول بیست ذراع فاصله بود. زیرا پرده‌یی که جلو شاه بود باشاه ده‌ذراع وتاطبقه اول نیز ده ذراع فاصله داشت. پرده‌دار یك اسواران زاده بود که او را خرم باش می‌گفتند. و چون او می‌مرد یك اسواران زاده دیگر را که تربیت یافته بود به پرده‌داری می‌گماشتند و بدین نام می‌خواندند و هرکه به رتبه پرده‌داری می‌رسید و این مقام می‌یافت نام خرم باش داشت. و چون شاه با ندیمان و معاشران می‌نشست ، خرم باش یکی را می‌گفت تا ازفرازترین جای قصر بانگ بردارد و به آواز بلند که همه حاضران توانند شنید بگوید: ای زبان، سر صاحب خود را مصون‌دار که امروز با پادشاه نشسته‌یی. آنگاه فرود می‌آمد و هر روز که شاه به‌سرگرمی و طرب می‌نشست این رسم معمول بود و ندیمان بی‌صدا بدون آنکه با سر و دست به جایی و چیزی اشاره کنند به جای خود می‌نشستند. آنگاه پرده‌دار نمایان می‌شد ومی‌گفت: ای‌فلان تو فلان وفلان آواز بخوان‌وای فلان تو فلان و فلان نغمه را در فلان دستگاه موسیقی بزن.[1]

مسعودی در کتاب دیگر خود می‌نویسد: ایرانیان پنج پایگاه بزرگ دارند که میانه شاهنشاه و دیگر افراد رعیت میانجی‌اند. نخستین و والاترین‌آنها موبد است و معنی‌آن‌نگهدارنده دین‌است‌زیرا (مو) به‌زبان ایشان‌یعنی دین و(بد) یعنی نگهدارنده. موبدموبدان‌سالارموبدان‌است.وقاضی‌القضات‌وپایگاه‌اونزدایرانیان‌بسیاروالاوهمسنگ پایگاه پیامبران است و هیربدان در سروری فرو دست موبدان‌اند. دوم: وزیر و نام آن «بزرگ فرمدار» است‌که معنی‌آن می‌شود بزرگترین‌کاردار‌دولت. سوم: اسپهبدان که امیرالامراء است ومعنی‌آن نگهدارنده سپاه است و(بد) نگهدارنده است. چهارم دبیربد است که معنی آن سالار دبیران است و پنجم: هـــوتخشبد است و معنی آن

۱ــ مروج‌الذهب. جلد اول. صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۱. ترجمه ابولقاسم پاینده و صفحات ۱۵۱ ۱۵۳ (چاپ قاهره ۱۳۱۰ ق).

سالارهمه کسانی است که کار تولیدی می کنند، مانند پیشه‌وران، کشاورزان و دیگران و بعضی آنرا «واستریوش» نامند. اما مرزبان ، معنی آن سالارمرزها است. مرزبانان چهارتن‌اند . برای مشرق و مغرب و شمال و جنوب که هرکدام بریك‌چهارم ازکشور فرمانرواست[1].

از مطالبی که آورده شدبه‌طورکلی‌می‌توان دریافت که‌طبقات عهد ساسانی چنان باموانع وسدهای عبور ناپذیر مقررات از هم تفکیك شده بودند که‌بدین سبب سازمان اجتماعی این‌دوره به‌سیستم کاست معروف‌شده‌است. باوجود اینکه ساسانیان به ازدیاد و پیشرفت طبقه دهقانان در مقابل فئودالها کمك می کردند بازبه‌دیوارهای آهنینی که طبقات رااز هم جدامی‌ساخت خللی وارد نمی‌گشت. موبد موبدبود، دبیردبیر، فئودال فئودال و فرمانروا همان‌که بود و طبقه تولیدکننده و زحمتکش نیز درهمان پایه‌دون انسانی می‌بایست درآتش‌ناعدالتی‌ها بسوزد و با محرومیت‌هاو رنجهای خود بسازد.

این‌طبقات ظاهراً به منظور ثبات جامعه بود . اما تفاوت‌ها و اختلافات میان این‌طبقات طبعاً موجب نابودی اساس وحدت‌ملی و همکاری نزدیك وهمآهنگی‌عناصر ملت‌می‌گردید و حس مسئولیت را در حفظ مملکت و استقلال و ارزشها ونوامیس‌ملی و حمایت از ساسانیان از میان برمی‌داشت. همین اختلاف شدید طبقاتی وشکاف‌های وسیع‌و عمیق میان عناصر ملی بودکه پیش ازآنکه اعراب پیروز شوند ملت ایران را ازپای درآورده بود.

۱ــ التنبیه‌والاشراف. صفحات ۹۰ و ۹۱ (چاپ قاهره ۳۱۰).

ماهیت رستاخیز مزدك و مزدکیان

اختلاف شدیدطبقاتی،تحدیدطبقات‌مردم‌درحصارهای عبورناپذیر سیستم‌کاست، مهجور نگهداشتن ملت از حقوق انسانی ، ازآموزش دانش و فـــرهنگ، بی‌اعتنایی به‌سرنوشت‌آنان، اخذ مالیاتهای‌سنگین به‌عناوین مختلف، استثمار نامحدود سرف‌هاو زحمتکشان شهری ، خودکامگی‌ها و خـودسرهای طبقه فرمانروا وفئودالها، قـــدرت فوق‌العاده روحانیون و تضادمیان روحانیون ودربار و بالاخره نارضایتی عمیق میان عموم مردم و اختلال در دستگاه حاکمه می‌توانند از علل اساسی ظهور مزدك باشند.

مزدك حدود هزاروپانصد سال‌پیش اختلاف طبقاتی را سرمنشاء جهل و فقر و ستمکاریهای جوامع‌انسانی شناخته‌وهم پیدایش اندیشه برابری‌اقتصادی به‌وسیله او از بزرگترین مفاخرتاریخ کهن ملت مابه شمار است.چراکه محتوای این‌نهضت از وجود مردمانی روشنفکر و آگاه وصاحب وجدان اجتماعی در ایران باستان حکایت می‌کند. نهضت‌مزدکیان که ریشه‌های عمیق ملی داشت و از روستاییان و صنعتگران شهری‌و روشنفکران نیرومی‌گرفت ، درگرماگرم پیکار به علل عدم‌هماهنگی این نیروهاوفقدان دانش طبقاتی واستعداد دوراندیشی و سازمان لازم و خـــودسری گروه‌هایی ازپیروان

وغفلت ازمکر دشمن به سامان نرسید.

چنانکه دانسته شده، به فحوای‌الحکم‌لمن‌الغلب، همیشه مغلوب هدف انواع اتهامات غالب قرار می‌گرفته است. چون مزدك و نهضت او به فجیع‌ترین وضع سرکوب گشت برای محو کامل اندیشه او از خاطره‌هابدترین نسبت‌ها را به او دادند. این نسبت‌ها یا اتهامات ابتدا بوسیله گزارشگران مزدور و سپس توسط مورخینی که آثار اسلاف خود را حجت می‌دانستند تأیید شد.

غیر منطقی‌ترین این اتهامات که رایج‌ترین و شناخته شده‌ترین نوع آنهاست، اتهام اشتراکی کردن زنان نسبت به‌طرفداران از میان برداشتن اختلاف طبقاتی است که تا قرن اخیر نیز معمول بوده. نقض حرمت بنیان خانواده که از دیرباز چه به‌عرف و چه به شرع مخالف نظم جامعه شناخته شده هیچگاه زمینه مساعدی برای پیشبرد نظریات یك داعی اجتماعی نمی‌توانسته محسوب گردد. از اینرو هر پیامبر یا مصلح اجتماعی در هر دوره از تاریخ، عقاید و نظریات نوین خود را بر بنیاد احکام و تعلیمات اسلاف خود می‌گذاشته تا مورد پذیرش مردم واقع گردد. و هیچ داعی ممکن نیست با اظهار چنین عقیده خلاف قانونی، اصول افکار خود را به مخاطره بیندازد. آنهم مردی به قول فردوسی که «سخنگو و با دانش و رای» بود.

همانطور که اقلیتی از طبقه فرمانروا و اشراف و فئودالها ثروت و دسترنج و غالب نعمات زندگی مردم را به قهردرتیول خود داشتند، هرکدام‌هم زنان متعدد و صدها وصدهایی از ایشان را به خود اختصاص داده بودند. در نتیجه بسیاری از مردم نمی‌توانستند ازدواج کرده و تشکیل خانواده بدهند. از اینرو مزدك به قول فردوسی می‌گفته:

«زن و خواسته باید اندر میان — چو دین بهی را نخواهی زیان
بدین دو بود رشك و آز و نیاز — که با خشم وکین‌اندرآید به راز
همی گفت هرکو توانگر بود — تهیدست با او برابر بود»

در حقیقت مزدك عقیده داشته زن هم باید مثل مال و ثروت از خزاین حرمسراهای اشراف و اشخاص توانگر مصادره و به عدالت میان همگان توزیع شود و هرکس خواسته و مالی بقدر رفع احتیاج و زنی نیز داشته باشد. چون این مرام

مخالف منافع اشراف و فئودالها بود بعداً مزدك را متهم به طرفداری از اشتراك‌زنان ساختند تا نفرت مردم را بر او برانگیزند.

مطهربن طاهر مقدسی مورخ ۳۵۰ هجری می‌نویسد: «مزدك می‌گفت: خداوند، ارزاق را در زمین برای آن نهاده است که بندگان آن را میان خویش بـــه تساوی تقسیم کنند تا هیچکس را بر دیگری برتری نباشد، اما مردم بر یکدیگر به‌ستم غلبه کرده‌اند و هرکس خویشتن را در آنچه دوست داشته بر دیگران مقدم داشته و بایـــد افزونی آنچه در دست اغنیا است گرفته شود و به تهیدستان داده شود تا در درجه مساوی گردند.»[1]

این جمله از نوشته مقدسی که «باید افزونی آنچه در دست اغنیاست گـرفته شود» ناظراست برگرفتن زنان اضافی درحرمسراهای اشراف و فئودالها و ثروتمندان و توزیع آن مثل‌مال و خواسته اضافی آنان به مردم محروم از مال و زن.

گردیزی می‌نویسد: «مزدك بن بامداد در روزگار قباد بیرون‌آمد و دین مزدکی آورد و قوم از سقاط (مردم ساقط شده ازمعاش) بدو بگروستند و مزدك گفت: خدای عزوجل روزی خلق اندراین زمین نهاده است وبخشش پدید بکرده است. ازتوانگران بباید ستد و به درویشان بباید‌داد.»[2]

محققین شوروی می‌نویسند: « نهضت مزدکیان که رواج وافر یـــافت مورد پشتیبانی تولید کنندگان بلاواسطه که در انواع اراضی مستقر بودند قرار گرفت. نهضت مردم در این‌مرحله فئودالیسم در ایران بدین سبب پدید آمد که فشار بـــه آنها افزایش یافته بود. وصاحبان اراضی می‌کوشیدند جماعت‌های‌خود مختار دهاتی را تابع خویش سازند و مرتباً از آنها بهره‌کشی‌کنند. دستجات گوناگون روستاییان درنهضت مزدکی شرکت جستند. تشبثاتی به‌عمل‌آمده بودکه روستاییان جماعت‌های خود مختار دهاتی را تابع و وابسته به فئودال سازند و این عمل بـــاعث اعتراض و شرکت ایشان در نهضت مزدکی گشت. اما «اران شهرکانی» که تابع و وابسته به‌فئودال بودند یعنی ایرانیان سرف به این نهضت گرویدند تا از قید و بند تـابعیت

۱ــ آفرینش و تاریخ. ترجمه محمدرضا شفیعی‌کدکنی. صفحه ۱۴۴ بنیاد فرهنگ ایران.
۲ــ زین‌الاخبار. ابوسعید عبدالحی بن‌الضحاك ابن محمود گردیزی. صفحه ۲۹. بنیاد فرهنگ ایران.

به فئودال که بار سنگینی بردوش ایشان بود آزاد شوند. تعلیمات مزدك مربوط به اشتراك اموال مستلزم آن بود که آنچه در تصرف ثروتمندان است به فقرا داده شود. زیرا به زعم وی متمولین فقط بر حسب تصادف آنچه را که متعلق به دیگران است در تصرف دارند[1]».

علی‌بن حسین مسعودی می‌نویسد: به روزگار قبادبن فیروز مزدك موبدی بود که کتاب اوستا را تأویل کرد و برای ظاهرآن باطنی بر خلاف نص ظاهر پدید آورد. او نخستین کسی از هواخواهان تأویل و باطن است که از ظواهر شریعت زرتشت عدول کرد.[2]

درباره به منزلت رسیدن مزدك و رابطه او با قباد اخبار و روایات ازموضوع خشکسالی و گفتگوی آن دو و بخشیدن گندم انبارها به مردم‌آغازکرده‌اند. فردوسی و ثعالبی و طبری حکایت کرده‌اند که مزدك در قحط سالی به درگاه قباد رفت و او را به آیین خویش خواند و شاه که از غلبه اشراف و روحانیون ناخرسند بود به او گروید و ظاهراً او را موبد موبدان کرد.

بیامد یکی مرد مزدك به نام — سخن‌گوی‌وبا دانش ورای وکام
فریبنده مردی و دانش فروش — قباد ستوده بدو داد گوش
به نزد شهنشاه دستور گشت — نگهبان‌آن‌گنج و گنجورگشت
زخشکی خورش‌تنگ شد درجهان — میان کهان و میان مهات
زروی هوا ابر شد ناپدید — به‌ایران‌کسی برف وباران ندید
مهان جهان بر در کی قباد — همی هرکس ازآب و نان‌کردیاد
بدیشان چنین گفت مزدك‌که شاه — نماید شما را به امید راه

مزدك از طرف مردم با شاه سخن می‌گوید و از او می‌پرسد: اگر آدمی از زهر نیش مار در حال مرگ باشد وآدمی‌دیگر پاد زهر داشته باشد و اما دربرابر درخواست کمك از دادن آن برای نجات او خودداری‌کند سزایش‌چیست؟. قباد جواب می‌دهد: مرگ.

۱ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۱۱ تا ۱۱۳.
۲ــ التنبیه والاشراف. صفحه ۸۸. چاپ قاهره.

دوان خود بیامد بر شهریار | چنین گفت کای شاه پرهیزگار
به نیکی سخن پرسم از تو یکی | گراید ونکه پاسخ دهی اندکی
قباد سراینده گفتش بگوی | سخن هرچه داری به ما راه جوی
بدوگفت کانکس که مارش گزید | همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر | گزیده نیابد ز تریاك بهر
سزای چنین مردگویی که چیست | که تریاك دارد، درم سنگ نیست
چنین داد پاسخ و را شهریار | که خونی‌ست آن مرد تریاك‌دار
به خون گزیده ببایدش کشت | به‌درگاه‌چون خصمش‌آرد به‌مشت
چوبشنید برخاست از پیش شاه | بیامد به نزدیك فریاد خواه[1]

مزدك نتیجه گفتگوی خود را با شاه به مردم چنین اعلام کرد: هرکس نان از مردم‌گرسنه بازداردسزایش مرگ باشدومردم نیزشوریدند وانبارهای دولت‌وتوانگران و محتکران را به غارت بردند.

به درگاه او شد به انبوه گفت | که جایی‌که گندم بود در نهفت
شوید و همه بهره زوبرگرید | بها گر بگیرند زر بسپرید
دویدند هرکس که بد گرسنه | به تاراج گندم شدند از بنه
چه انبار شهری چه آن قباد | به یکدانه گندم نبودند شاد

کارآگاهان این خبر را به‌قباد آوردند واومزدك را بخواست و مواخذه کرد و مزدك در پاسخ گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار | در انبار گندم نباید به کار
شکم گرسنه چند مردم بمرد | که انبار آسوده جانش ببرد
زگفتار او تنگدل شد قباد | بشد تیز، مغزش زگفتار داد[2].

کریستن‌سن می‌نویسد: اوتوکیوس Eutychius هم قضیه قحط سال را نقل کرده است. فقر وبیچارگی که در اثر این بلیه شدت یافت تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی که در آن‌کلیه مقامات مؤثر در دست طبقه ممتاز بود آشکارکرد

۱ــ شاهنامه‌فردوسی. جلدچهارم. صفحه ۳۶۱.
۲ــ همان‌کتاب وهمان مجلد. صفحه ۳۶۲.

و ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جرأت بیشتری داده و در عین حال شاه را به اصلاحات جسورانه برانگیخته باشد. بهر حال قباد پیرو طریقه مزدك شد وطبق آن عمل کرد. شخص از خود می‌پرسدکه چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اباحی (کمونیست) شده است؟. بعضی گفته‌اند که قباد از روی اعتقاد نام پیروی مـــزدك را اختیارکرد و برخی گفته‌اند که گرویدن کواد (قباد) به این آیین از راه ترس بوده و از روی تزویز این کیش گرفته است.[1]

اما ابوریحان بیرونی مـــزدك را پیش از آشکار کـردن داعیه صاحب منزلت دانسته و نوشته: مزدك موبد موبدان یعنی قاضی‌القضات در ایام قبادبن فیروز ظهور کرد و با بسیاری از اصول دین زرتشت مخالف نمود... و جمعی زیاد پیرو اوگشتند و قباد نیز به او گروید. برخی از ایرانیان نوشته‌اند که این گـــرایش قباد از روی اضطرار و ناچاری و از بیم کثرت پیروان او بر پادشاهی خود بود و برخی از ایشان نوشته‌اندکه‌مزدك بن بامداد از داهیان و نوابع نادر بود.[2]

درباره علل قیام مزدکیان گیرشمن می‌نویسد: «دولت در امور مالی فاقـــد عاطفه بود. با احیای‌سنن دوره یونانیت، برای زمین وافراد نرخی تعیین می‌کردکه از استعداد مردم خارج بود و برای اخذ آن به قوه قهریه متوسل می‌شد. مالیات غیر مستقیم که بر گمرك، نواقل و راهداری وضع شده بود، موجب تحمیلات بیشتری بر مردم گردید. کلیه کسانی که بـه طبقه ممتازان متعلق نبودند مجبور بـودند بـه هر قسم خدمت تن در دهند، در ساختمان‌کاخ شاهی شرکت‌کنند، در تهیه مواد بکوشند، کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاه‌های چاپار را حفظ کنند، از سپاهیان پذیرایی نمایند، اغنام و احشام شاه را بچرانند. روستایی موظف بود اسبان خـــود را برای چاپار حاضر کند. کاروان سالار، ارابه ران و قایقران می‌بایست ستوران گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازند. دولت محصولات را ازکسانی که در بازارها به داد و ستد می‌پرداختند به قیمتی نازل می‌خرید. و فساد عمال، با وجود مقابله جدی‌پادشاهان، وحشتناك‌بود[3]

۱ــ ایران در زمان ساسانیان کریستن‌سن. صفحه۳۶۸ ـ ۳۶۹.
۲ــ آثار الباقیه عن القرون الخالیه. صفحه۲۰۹ چاپ برلین
۳ــ ایران ازآغاز تا اسلام. صفحه ۳۴۷ و۳۴۸.

همچنین گیرشمن می‌نویسد: «درجامعه‌یی مانند جامعه ایران عهد ساسانی که درآن طبقات مختلف ازهم مجزا بودند، شخص دنی‌النسب! هرگزنمی‌توانست به‌صفی بالاتر از طبقه‌یی که در میان‌آنان متولد شده بود ارتقا یابدو درآن،دستگاه اجتماعی مبتنی بر خانواده وملك و تمایز کامل طبقات بود. برنامه مزدك‌که آن را به حق کمونیسم ایرانی می‌نامند ـ انقلابی حقیقی به شمار می‌رفت. بعضی دانشمندان این نهضت را به منزله‌عکس‌العمل بردگان وروستاییانی‌که نیمه برده شده بودندوهمچنین سکنه «سابقاً آزاد» شهرها و حومه آنها، بر ضد فئودالیسم و ضددستگاه «برده‌سازی» آن می‌دانند که به صورت جدال طبقاتی درآمد و علیه حرمسراهای اغنیا‌ـ‌که در آنها زنان متعدد محبوس بودند ـ اعتراض کرد[1]».

ریچارد. ن . فرای می‌نویسد: شاید برجسته‌ترین شاخه‌آیین مانی همانا جنبش اجتماعی و اقتصادی بود که به رهبری مزدك در پایان قرن پنجم میلادی پدید آمد. چنین می‌نماید که دشمنی دستگاه پادشاهی با بزرگان و نیروهای شگرف آنان موجب پشتیبانی قباد از مزدك شد. مزدکیان گونه‌یی آیین کمونیستی رواج می‌دادند برپایه تقسیم ثروت و تقسیم زنان صیغه که تنگدستان ازآن پشتیبانی کردند[2].

حتی مرحوم امام شوشتری در فرهنگ خود تحت عنوان مزدك می‌نویسد: «پیروان مزدك بامداد را که نخستین انقلاب سوسیالیستی را در جهان ـ به صورت مذهبی در ایران زمان ساسانی برپا کرد، عربان مزدکیه خوانده‌اند.[3]

زمینه اجتماعی و خصایص تاریخی زمان قباد چنان بود که اگر شخصی به‌نام مزدك‌پیدا نمی‌شد اشخاص دیگری را به‌عرصه می‌رساند.مثلاً یکی ازعلل ظهورمانی در در زمان شاپور اول به سامان نرسیدن میراث اشکانیان یعنی خرابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی بود. جنبه اجتماعی عقایدمانی ناظر بود به بهبود زندگی روستاییان، از اینروفئودالها را برآن داشت تا بهرام اول، سر مانی را بر بالای دار بکشد.

بدون شك بین فاصله ظهور مزدك و مانی میدان خالی‌نبوده و مطابق روایاتی که در دست است اشخاصی بـه نامهای «بندوس» و «زرتشت» (گاهی هر دو را یکی

۱ــ ایران ازآغاز تا اسلام صفحه ۳۰۳ و ۳۰۴. ۲ــ میراث باستانی ایران.صفحه ۳۵۶.
۳ــ فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. صفحه ۶۳۶.

دانسته‌اند) و امثال ایشان دنباله عقاید مانی را از پیش برده وتا به مزدك برسد جنبه اجتماعی‌آنرا افزایش داده‌اند.بسیاری ازعقاید مزدکیان با مانویان درباره خیر و شر، نور و ظلمت یکی است و این‌جماعت نیز مانندآنان معتقد به پرهیزکاری وترك‌علایق مادی بودند. بنا به تحقیق کریستن‌سن مزدك عقیده داشته خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است تا افـراد بشرآنرا به تساوی بین خود قسمت کنند به قسمی که کسی بیش از دیگرهمنوعان خودچیزی نداشته باشد[1].

در خبر است همین عقیده در اجرای‌عدالت اجتماعی ازپیامبراسلام محمد(ص)

«قال رسول الله (ص) ان الله خلق النعمةلعباده و لخیر عباده‌ای وکل ما فی‌الارض حیی نعمة اوهبوا الله لعباده».

کریستن‌سن می‌نویسد: «همچنین مزدك‌عقیده داشته نابرابری‌وعدم مساوات در دنیابه جبر و قهر به‌وجودآمده است وهرکس می‌خواسته تمایل ورغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقناع کند و اما هیچکس در حقیقت حق داشتن خواسته و مال وزن بیش از همنوعان خود ندارد. پس باید از توانگران‌گرفت وبه تهیدستان داد تا بدین وسیله مساوات را دوباره در جهان برقرار ساخت[2]».

شهرستانی درباره عقاید مزدکیان‌می‌نویسد: «وراق حکایت‌کندکه‌قول مزدکیه موافق قول اکثر مانویه است درکونین و اصلین الاآنکه مزدك گوید که افعال نور به قصد و اختیار است و افعال ظلمت به خبط (نادانی) و اتفاق و نور عالم حساس است و ظلمت جاهل اعمی و مزاج بر خبط و اتفاق است نه به‌قصد و اختیار وخلاص نور از ظلمت هم به خبط و اتفاق است نه به اختیار و مزدك مردم را از مباغضه و قتال ومنازعه منع می‌کرد و چون بیشتر منازعت مردم را سبب‌مال و نسوان بـود زنان اضافی وزنان اسیر درحرمسراها را حلال گردانید وامـوال مباح داشت و تمام مردم را دراموال و نسوان شریك‌گردانید[3] تا هرکس‌یك زن و یـك سهم مال وخواسته به قدررفع احتیاج یك انسان‌داشته باشد.»

۱ــ اوتیکوس، طبری، ثعالبی، فردوسی و غیره نقل کریستن‌سن. صفحه ۳۶۷.
۲ــ همان کتاب همان صفحه.
۳ــ الملل و النحل. تألیف ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی. صفحه ۱۹۶ (چاپ اقبال ۱۳۵۰).

بطور کلی چنانکه از مجموع روایات مختلف بر می‌آید مزدك مردی بوده خواستار اصلاحات عمقی یا به عبارت دیگر انقلاب و مایل به بهبود اساسی وضع زندگی مردمان و از میان برداشتن اختلافات طبقاتی که مزدوران عصر با اتهام اشتراکی کردن زنان به معنی بد نسبت‌به او برای خوشایند طبقه حاکمه و فئودالها وغاصبین حقوق مردم آرمان انسانی او را ظاهراً لوث و تخطئه نموده‌اند.

درباره عقاید اجتماعی مزدك عبدالحسین زرین‌کوب استاد دانشگاه می‌نویسد: مزدك البته مثل افلاطون فیلسوف نبوده است که خواسته باشد برای اصلاح احوال جامعه فقط در روی کاغذ نقشه‌یی طرح کند، بلکه قصدش آن بوده است که در عمل به اصلاح احوال جامعه کامیاب شود.

موبدان زرتشتی و دشمنان مزدك آیین او را نوعی اباحه وشهوت پرستی جلوه داده‌اند در صورتی که باطن این طریقت مبتنی بر زهد و تزکیه نفس بوده و او خود از خوردن گوشت ابا داشته و از قتل نفس وخونریزی اجتناب‌تمام می‌ورزیده است[1].

قباد که ابتدا به اقتضای منافع خود در برابر موبدان خودسر و فئودالهای متجاسر به مزدك گروید و در نتیجه به این جرم از سلطنت خلع و زندانی شد و به دست یکی از یاران مزدکی‌به نام‌سیاوش رهایی‌یافت‌پس از آنکه باکمك‌هیاتله دوباره به سلطنت رسید ناچار برای ادامه سلطنت خود با فئودالها و روحانیون سازش‌کرد و علیه مزدك گشت.

آقای‌زرین‌کوب همچنین‌می‌نویسد: قباد حتی‌نجات دهنده‌خود سیاوش راکشت ورسماً به تقویت موبدان پرداخته وبنای تعرض به مزدکیان را گذاشت. اکنون می‌توان پرسید ارتباط قباد که او را پادشاه کمونیست خوانده‌اند با مزدك و مزدکی‌ها در چه حدود و چگونه بوده است؟. گفته‌اند قباد به مزدك گروید و به اجراء قانون و تعلیم او همت گماشت. اینکه قباد به تعلیم و اشارت مزدك در باب توزیع ثروت قانون‌های تازه نهاده است البته یقین است. لیکن این قوانین ظاهراً آنقدر که در روایت‌ها آورده‌اند انقلابی نبوده است. احتمال می‌رود که آن قوانین عبارت بوده است از وضع مالیاتهای سنگین بر توانگران که برای اصلاح حال مستمندان از آنها

۱ــ تاریخ ایران بعد از اسلام. صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲.

گرفته است و این را مخالفان، اشتراك اموال خوانده‌اند. چنانکه داستان اشتراك زنان که نیز به تعلیم مزدك منسوب کرده‌اند تا بدان حد که درآن مبالغه کرده‌اند، انقلابی نبوده و احتمال دارد که آنهم فقط قوانین تازه‌یی بوده است که محدودیت ازدواج در بین طبقات را از میان می‌برده و شاید ازدواج‌های آزادتری را مقرر می‌داشته است. اما چون اجرای این قوانین سبب‌می‌شده است که درعمل مزیت اجتماعی طبقه اشراف و روحانیون از بین برود یا داشتن زنهای متعدد از «شاه زن» و «چاکر زن» که نزد آنها متداول بوده است محدود گردد و احیاناً مردان بی‌زن از بعضی از آنان برخوردار گردند در بیان نتیجه سوء آن مبالغه‌کرده‌اند و آنرا اشتراك در اموال و زنان جلوه داده‌اند[1].

چنانکه از اسناد تاریخی برمی‌آید (و پیشترهم گفته شد) قوانین چنان یکجانبه و به سود طبقه بالا وضع شده بود که به هر فئودال و قارون مکنتی حق می‌داد که تا هر قدر هوس کند زن داشته باشد ودر مقابل، نتیجه چنان می‌شد که بسیاری از طبقه پایین یا به این علت و یا به‌سبب فقر و فلاکت از داشتن همسر محروم بمانند.

کریستن‌سن در این باره می‌نویسد: «اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده به شمار می‌رفت. درعمل عده زنانی‌که مرد می‌توانست داشته باشد به‌نسبت استطاعت او بود. یکی از زنان سوگلی وصاحب حقوق کامله‌محسوب شده واورا پادشا زن یازن ممتاز می‌خواندند. از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را چاکر زن یا زن خدمتکار می‌گفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود. ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزء طبقه چاکر زن بوده‌اند. معلوم نیست‌که عده زنان ممتاز یك مرد محدود بوده است یا خیر اما در بعضی از مباحث حقوقی عهد ساسانی ازمردی‌که دوزن ممتاز داردسخن به‌میان‌آمده است. هرزنی ازاین‌طبقه عنوان «بانوی خانه» (گذگ بانوگ = کدبانو) داشته است وگویا هریك‌ازآنها دارای خانه جداگانه بوده‌است. شوهر مکلف بود که مادام العمر زن (یا زنان) ممتازخود را نان دهد و نگهداری نماید. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند. اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند (و احتمالاً از طبقه

۱ــ تاریخ ایران بعد از اسلام. صفحه ۲۰۴ (چاپ وزارت آموزش و پرورش).

پایین به چاکر زنی نایل شده بودند) فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است[1]».

آیین مزدك در دوره سلطنت قباد رفته رفته توسعه یافت. اقـدام قباد را در اجرای تعالیم مزدك که دوره اول سلطنت او را باکودتای اشراف و فئودالها مواجه کرد شاید بشود جـزو گامهای اولیه انقلاب به شمار آورد. ولی چـون این انقلاب هیئت عامل ملی ونیروی اجرایی از میان مردم دردستگاه دولت‌نداشت با خلع قباد از سلطنت از بالاعقیم ماند.

در بازگشت قباد به سلطنت، بازمزدکیان یك‌چند قدرت خود را حفظ‌کردند و قانون‌هایی که قباد به توصیه مزدك نهاده بود لغو نشد، اما از اجرا و پیشرفت ماند و قباد دیگر علاقه‌یی به اجرای آن از خود نشان نمی‌داد. در نتیجه عکس‌العمل‌های مردم‌آشکار شد وسران‌مزدکی هنگام انتخاب ولیعهد مداخله‌کرده جانب‌کاووس پسر بزرگتر قباد را که شاید به مصلحت موقت مراعات مزدکیان را می‌نمود گرفتند.

انوشیروان پسر دیگر قباد که از طرف فئودالها و اشراف و موبدان حمایت می‌شد و پدر هم بدین جهت با اونظر موافق داشت درمجلس‌به‌قول‌فردوسی مناظره‌یی که تمام سران و برگزیدگان مزدکی به عنوان مهمان دعوت شده بودند انتقام طبقه اشراف و فئودالها راکشید. کشتاری عظیم و حیرت انگیز کرد.

مسعودی درباره این کشتار می‌نویسد: «چون انوشیروان پادشاهی یافت مزدك را بکشت و هشتاد هزار کس از یارانش را هم‌به او ملحق ساخت[2]».

خواجه نظام‌الملك قتل عام مزدکیان را زاییده توطئه انـوشیروان دانسته و می‌گوید انوشیروان به دروغ خود را مزدکی خواند و تمامی پیروان این آیین را به مجلس مهمانی بزرگی دعوت کرد: «قباد ایمان آوردن نوشیروان به مزدك بگفت. مزدك‌عظیم شادگشت. چون یك هفته از این حدیث بگذشت، نوشیروان پدر را گفت: مزدك‌رابگوکه نوشیروان با من‌گفت‌مرا معلوم شدکه این مذهب‌حق است... اگرمزدك گوید عدد ما بسیار شده است بگو تعداد ایشان درجریده ثبت و سیاهه بکن و اسامی

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۳۴۶ و ۳۴۷.
۲ــ مروج الذهب. جلد اول. صفحه ۲۵۸.

آنان بنویس تا هیچکس نماند که من ندانم. مزدك همچنین کرد و اسامی همگی مزدکیان پیش قبادآورد و بشمرد. عدد دوازده هزار مرد برآمدکه ازشهری و لشکری بودند. قباد گفت: من امشب نوشیروان را بخوانم و جریده بر او عرض‌کنم و نشان آنکه او در این آیین آمده آن است که در حال بفرمایم همه جا کوس و بوق بزنند. مزدك بازگشت.

قباد نوشیروان را بخواند و جریده نام دوازده هزار مزدکی به وی نمود. دیگر روز مزدك به بارگاه بازگشت و قباد به خلوت مزدك را بخواند و نوشیروان بیامد و بسیار چیز از زر و ظرایف به هدیه پیش مزدك نهاد و نثار او کرد و از گذشته‌ها عذرها خواست وگفت: ای مزدك برای ازمیان برداشتن دشمنان وترویج آیین توصلاح کار درآن است که سپهسالاری پیروان و به خصوص این دوازده هزار برگزیده مرد را به من سپاری تا با هم در مجلسی تدبیر کنیم و کارها به‌آیین‌توبه‌انجام رسانیم.

پس مزدك به قول نوشیروان به همه جا نامه‌ها فرستاد و دور و نزدیك را آگاه کرد که باید فلان ماه و فلان روز همه به حضرت او آیند تا همه به خلعت و ساز و سلیح و اسب آراسته شوند و پیام داد که اکنون کار برمراد ما است و پادشاه با ما است.

در روز موعود، دوازده هزار مرد حاضرآمدند و به‌سرای پادشاه شدند. خوانی دیدند نهاده که هرگزکس چنان ندیده بود. قباد برتخت بنشست و مزدك برکرسی و نوشیروان میان‌بسته، ایستاده،یعنی‌که من میزبانم.ومزدك بس‌شادمان بود. نوشیروان هریك را بر خوان می‌نشاند تا همگان نشستند و نان بخوردند.

پیش ازاین‌مهمانی، نوشیروان سیصد مردعمله ازروستاهاآورده‌بود،بابیل‌هایی که سرای‌ها و باغ‌ها پاك کنند و فرموده بود در میدان بسیار فراخی‌که پشت مجلس مهمانی واقع بود، بسیاری چاه بکنند، هرکدام بامقدار یك‌گز و دوگز ژرفی، و خاك چاه هم درکنار چاه بگذارند. و دربانان را فرموده بود که چون این چاه‌ها کنده شود همه درها را ببندند تا کسی از آنها بدر نرود. پس از اینکار فرموده بود شبانه چهارصد مرد مسلح در میدان و سرای پنهان شوند و ترتیب داده بود تا هر بیست و سی مرد که از آن مجلس مهمانی از در سرای به میدان می‌فرستد آنان را گرفته و

برهنه کرده و تا به‌ناف سر در زیر چاه کنند و پاها در هوا و دور او را به خاك چاه استوار سازند.

مطربان سماع برکشیدند. نوشیروان میان بسته، ایستاده، یعنی‌که من میزبانم و مزدك بسی شادمان بود. غلامان و فراشان درآمدند و مردی دویست، خلعت‌ها بر دست نهاده پیش مجلس بایستادند. زمانی پس انوشیروان گفت جامه‌ها درآن سرای که به‌آن میدان راه داشت ببرند وگفت اینجا انبوه است ومهمانان دسته دسته آنجا روند و خلعت پوشند. چون جامه‌داران درآن سرای شدند، دویست اسب با ساخت و زر و سیم وکمرها با شمشیرها به زر پیش آوردند. نوشیروان فرمود که آنها را هم به‌آن‌سرای‌که به‌آن میدان راه داشت ببرند.

پس نوشیروان مهمانان را دسته دسته برای گرفتن خلعت به‌آن سرای می‌فرستاد.و مردان‌مسلح ایشان را هربار می‌گرفتند وبه‌آن سوی میدان‌می‌بردند و برهنه کرده، سرنگون در چاه می‌کردند و به خاك می‌انباشتند. تا همه‌را براین علامت‌هلاك کردند.

آنگاه نوشیروان از میدان بازگشت و پدر ومزدك راگفت: اکنون همه‌مهمانان خلعت پوشیده و در میدان آراسته ایستاده‌اند و برخیزید و نظاره کنید، تا هرکس زینتی از این خوبتر ندیده‌اند. قباد و مزدك هردو برخاستند و در آن سرای شدند واز سرای به‌میدان شدند و چون به‌میدان‌آمدند نگاه‌کردند. همهٔ میدان سرتاسر پاهادیدند در هوا. نوشیروان روی به‌مزدك کرد وگفت: توآمدی‌که مال وتن ما همه به‌باددهی و پادشاهی از خانه ما بیرون‌بری. باش!، تا ترا نیز خلعت فرمایم.

در میدان دکانی بلند فرموده بود و چاهی برآن دکان کنده فرمود تا مزدك‌را سرنگون در این چاه کردند و به‌خاك برانباشتند. پس پدر را گفت اکنون که دیدی مصلحت تو در آن است که تویك چندی در خانه بنشینی که این فساداز سست رای تو برخاست و پدر را در خانه نشاند و بفرمود تا آن سیصد مرد روستایی‌که از بهر کندن چاه‌آمده بودند دست بازداشتند و درهای میدان بگشادند تا مردم شهر وولایت و لشکر در آمدند و نظاره کردند و نوشیروان پدر را بند برنهاد و بزرگان را بخواند و به‌حجت به‌پادشاهی بنشست و دست به‌داد و دهش برگشاد و این حکایت از وی

به‌یادگار بماند تا خداوندان عقل بخوانند و یاد گیرند[1]».

درحقیقت می‌توان گفت چنانچه نهضت مزدکیان روی نمی‌داد، خاندان‌ساسانی زودتر از آنچه که بایدمنقرض می‌شد وسرنوشتی همچون پایان کارش پیدا می‌کرد. نهضت مزدکیان فرصت داد تا عناصر مختلف هیئت‌های حاکمه یکدیگر را موقتاً تصفیه‌ودر گرما گرم پیکار بعضی عوامل تباهی ساقط و پادشاه دست به‌اصلاحاتی بزند.

بحران‌های اجتماعی در دوره قباد آنقدر عمیق و نظام اجتماعی تاآنجا پوسیده شده بود که نهضت از میان توده‌مردم بروزکرد. تضادهای اجتماعی اگرکمی وسطحی باشد جنبه قشری و چنانچه کیفی و عمیق باشد جنبه طبقاتی دارد. در صورت اول از میان گروه‌های مختلف هیئت حاکمه بروز و در صورت دوم به‌شکل انقلاب بنیادی از میان ملت آشکار می‌گردد و زیربنای نظام اجتماعی را دگرگون می‌سازد.

چون در آنموقع رشد نیروهای مولده ومناسبات تولیدی از نظرشرایط تاریخی کامل نبود در نتیجه نمی‌توانست کلاسیك باشد. از اینرو این انقلاب مثل جنین رسیده‌یی حمل نگردید و مادر خود را هم کشت.

سرکوبی مزدکیان در سراسر کشور دنبال شد. از جمله در شاهنامه فردوسی‌از گوشمالی دادن نوشیروان به‌الانیان وبلوچیان وگیلانیان یادشده است. درباره رسیدن انوشیروان با سپاه برای سرکوبی الانیان و دادن پیام او وقتل‌عام سران‌مزدکی‌به‌آنان درشاهنامه آمده:

فرستاده، پیغام شاه جهان — بدیشان بگفت آشکار و نهان
رخ نامداران از آن تیره گشت — دل ازگفت نوشیروان خیره‌گشت
بزرگان آن مرز و کندآوران — برفتند با ساز و باژ گران
همان برده و جامه و سیم‌وزر — گرانمایه اسبان بسیار مر
از ایشان هرآنکس‌که‌پیران بدند — سخنگوی و دانش پذیران بدند
همه پیش نوشیروان آمدند — زکار گذشته نوان آمدند
چو پیش سراپرده شهریار — رسیدند با هدیه و با نثار
خروشان و غلطان‌به‌خاك‌اندرون — همه دیده پرآب و دل پر ز خون

۱ــ سیاست‌نامه. ابوعلی حسن‌بن‌علی خواجه‌نظام‌الملك. صفحه ۲۰۹ تا ۲۱۳ (علامه‌قزوینی).

نوشیروان پس از فرمانبردار ساختن الانیان عزم سرکوبی بلوچیان می‌کند و با سپاهی گران به‌آنان می‌تازد.

چو آگاه شد لشکر از خشم‌شاه — سوار و پیاده ببستند راه
از ایشان فراوان و اندك نماند — زن و مرد و جنگی‌و کودك نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند — ستم کردن لوچ برداشتند
بشد ایمن از رنج ایشان جهان — بلوچی نماند، آشکار و نهان

فردوسی‌سرکوبی‌گیلانیان‌رابه‌دست انوشیروان درشاهنامه چنین وصف‌می‌کند:

چنان شد زکشتن همه‌بوم‌ورست — که ازخون همه‌روی‌کشور بشست
زبس کشتن و غارت و سوختن — خروش آمد و ناله مرد و زن
ز کشته بهرسو یکی توده بود — گیاهان به مغز سر آلوده بود
ز گیلانیان هر که جنگی بدند — هشیوار و با داد و سنگی بدند
ببستند یکسر همه دست خویش — زنان از پس و کودك خرد پیش
خروشان بر شهریار آمدند — دریده برو خاکسار آمدند
شدند اندر آن بارگاه انجمن — همه دستها بسته و خسته تن
که ما بازگشتیم از آن بدکنش — مگر شاه گردد زما خوش منش

کشتار و تعقیب مزدکیان و خفه کردن افکار آنان، فعالیت پیروان این آیین را از صحنه‌های علنی به‌نهانگاه‌های زیرزمینی کشاند.

مطهربن طاهر مقدسی می‌نویسد: مخالفان مزدك‌که از سرکشان و مطوعه‌بودند مثل زرمهربن‌سوخرای باگروه یاران (فئودالش) قیام‌کردند وگروه بسیاری ازمزدکیان که عموماً از یك طرف روشنفکران زمان و از طرف دیگر روستاییان بودند کشتند[1].

این خبر هم از این مورخ مهم است‌که می‌نویسد: حارث‌ابن‌عمروالمعصوب‌بن‌حجر معروف به‌آکل‌المراد به‌نزدیك مزدك آمد و به‌آیین مزدك گروید. مزدك او را برسراسر ملك‌عرب‌پادشاه‌کرد وهنگامی‌که‌انوشیروان فرمانرواشد پادشاهی رابه‌منذربن امری‌القیس بازگرداند.[2] از این مورد می‌توان به‌میزان تأثیرات اجتماعی عقاید مزدك

۱ــ آفرینش و تاریخ. تالیف مطهربن‌طاهر مقدسی. صفحه ۱۴۵.
۲ــ همان کتاب و همان صفحه.

و عواقب ونتایج سرکوبی پیروان او، بوسیله فئودالها، در میان اعراب هم پی‌برد.

اصلاحات

نهضت مزدکیان به‌خاندانهای قدیم فئودالی و اشراف و موقعیت فرمانروایان وبه‌وضع مالی وسنت‌های ایشان ضربه‌های سختی وارد ساخت واین وضع تاآنجا ادامه یافت که با منافع شاه که از بسط قدرت و نفوذ آنان در رنج بود مطابقت داشت.

از اینرو چون انوشیروان به‌گفته گیرشمن: «از منازعه طولانی‌که بین اشراف و ملت در گرفته بود فاتح بیرون آمد وضعی برقرارکردکه هرگز تاج وتخت سلطنت به‌اندازه آن زمان استوار نگردیده بود، چه تمام طبقات، حتی روحانیان مطیع شاه بودند[1].»

کریستن‌سن می‌نویسد: اصلاحات خسرو در امور مالیه بی‌شبهه بیشتر به‌نفع خزانه دولت‌بوده تابه‌نفع رعیت. طبقه عامه مثل قرون‌گذشته با نادانی وتحمل‌مصائب می‌زیست. فیلسوفان رومی که به‌ایران پناه آوردند، به‌زودی آزرده شدند.... تنها علت نا آشنایی با آداب و رسوم نبود که زندگی در ایران را برای‌آنان ناگوار کرد، بلکه بیشتراز اصول‌طبقاتی ایران‌وفاصله‌یی‌که میان‌طبقات‌موجودبود و تنگدستی عامه منزجرشدند. آکاتیاس می‌نویسد: صاحبان قدرت به‌زیردستان ستم می‌کردند واعمال دوراز انصاف وانسانیت مرتکب می‌شدند.

نجباواشراف‌که ازبحرانی سخت بیرون آمده‌وگروهی ازآنان عرصه‌هلاك شده بودند،درپرتو حمایت شاهنشاه‌جانی تازه‌گرفته، مطیع وآرام‌گشتند. فقط تاحدی‌ازفکر تندوخوی تجدد پرور خسروانوشیروان نگرانی داشتند. نجبای درجه‌دوم دراملاك‌خود روزگار می‌گذراندند وتمشیت امور اداری ومحلی را برعهده داشتند وظاهراً آسوده ومتنعم‌تر از دیگران بودند.[2]

محققین شوروی می‌نویسند: سیاست خسرو متوجـــه احیای آن خاندانهایی از بزرگان بودکه ضعیف وفقیرشده بودند. ولی‌وی‌آن دسته ازاعیان قدیمی‌راکه‌در برابر

۱ــ ایران ازآغاز تا اسلام.صفحه ۳۰۵.
۲ــ ایران در زمان ساسانیان.صفحه ۴۶.

مقام‌شاهی آنچنانکه‌باید فرمانبرداری نمی‌نمودند احیانکرد، بلکه‌ازقشر تازه‌یی‌پشتیبانی نمودکه می‌بایست تکیه‌گاه‌وی‌گردد ومستقیماً وابسته‌وگوش به‌فرمان شاه‌باشد. خسرو خاندانهای نجبا را ازلحاظ مادی تامین‌کرد ولی ازآنهـــا خواست که «ازدربار دور نشوند». به‌دختران اعیان درباری جهیزیه می‌داد وزندگی خاندانها اعیانی‌راکه‌هنگام قیام مزدکیان فقیر وناتوان شده بودند تامین می‌نمود.

بدین طریق قشری ازبزرگان خدمتگزار درباری و مالك زمین «دهقانان» پدید آمدکه مستقیماً فرمانبرداروابسته‌به‌شخص شاه‌بود. وی‌مشاغل موجودرا به‌نمایندگان این‌دسته می‌داد وکارمندان خویش راازمیان‌ایشان انتخاب می‌کرد. قشرمالکین‌متوسط یا«خداوندان‌ده» که ازمولدین مستقیم مزدوعات‌اراضی بهره‌کشی می‌کردپس‌ازنهضت مزدکیان نیز تکیه‌گاه دولت ساسانیان بود. وابستگی فئودالی(توسط‌نجبا» به‌شاهنشاه به‌مراتب افزایش یافت.

تغییراتی که‌دردسته‌بندی‌نیروهای‌اجتماعی‌پدیدآمد، موقعیت‌اعیان‌وروحانیان‌را ضعیف‌کرد ولی بخشی ازخاندانهای اعیان وبزرگان کماکان وضع ممتازی داشت. در عین‌حال نهضت مزدکیان موجب تقویت نیروهای نوین‌اجتماعی (دهقانان) شده‌بودکه مورد استفاده دولت قرار گرفتند.[1]

گیرشمن می‌نویسد: یکی از نخستین تصمیمات شاه آن بودکه املاکی را که توسط مزدکیان میان مردم تقسیم شده بود ، به‌صاحبان آنها بازگرداند. وضع قوانین متعدد،سرنوشت زنان وفرزندان متعددنجباراکه درزمان‌شورش ربوده شده‌بودندتعیین کرد. دولت تربیت‌این‌جوانان‌راکه درآینده‌می‌بایست اشرافی‌راتشکیل‌دهندکه وابستگی آنهابه سلطنت به‌نهج دیگری- جزنحوه تعلق‌اشراف قدیم- بود، به‌عهده‌گرفت .تدابیر لازم برای‌نجات روستاها اتخاذشد. قریه‌هارامجدداً بنا،جاده‌هاوپلها راتعمیر وقنوات متروك راتصفیه‌کردند. به‌جای چارپایان‌مفقود، چارپایان دیگرگماشته شدند. حکومت قوانینی انتشار دادکه ترتیب امورمالیاتی شاهنشاهی راتغییرداد. به‌حساب همه‌اراضی رسیدگی شد. مالیات برطبق حاصلخیزی موقع یانوع محصول تعیین ومقرر گردید.[2]

۱ــ تاریخ ایران از دوران باستان تاسده هیجدهم. صفحه ۱۲۱ــ ۱۲۲

۲ــ ایران ازآغاز تااسلام. صفحه ۳۰۶.

اصلاحاتی که انوشیروان پس از کشتار و سرکوبی مزدکیان صورت داد زمینه عینی کلیه آنها در دوره مزدك و قباد فراهم شده بود.

ابن اثیر می‌نویسد: قباد دستور داد که زمین‌ها را نقشه‌برداری و اندازه‌گیری کنند و خراج را برطبق مساحت زمین‌ها بست. ولی قبل از آنکه این کار پایان یابد فوت کرد[1].

در یادداشتهای انوشیروان که ابن مسکویه نقل کرده آمده: «پس عمال مالیات و مالیات پردازان را گرد آوردم و در نتیجه گفتگوها و مذاکرات این گروه چنان دیدم که بایستی مالیات تعدیل شود و به استان استان و کوره کوره (شهرستان) و روستا روستا (بلوك) و ده ده و مرد مرد مقاطعه گردد. مردمان در ستکار که خویشتن به آنان وثوق داشتم بر ایشان عامل قرار دادم و در هر استان به هر عامل امینان گماشتم که نگران او باشند و قاضی هر کوره (شهرستان) را فرمان دادم که به احوال هر کوره خود بنگرد و مالیات پردازان را فرمودم تا هرچه بخواهند به ما عرضه دارند به وساطت قاضی کوره که سرپرستی اهل کوره را به وی سپرده‌ام عرضه دارند که عامل نتواند مداخله کند و نیز فرمودم که مردمان مالیات برات بستانند و مالیات از متوفی ساقط شود. و همچنین مالیات اراضی آفت‌زده ساقط شود و قاضی و دبیر کوره و امین اهل ولایت و عامل، صورت محاسبات خود را به دیوان ما تقدیم دارند و در این موضوعات همه‌جا فرمانها نوشتیم[2].»

در تاریخ بعلمی آمده: چون انوشیروان به پادشاهی بنشست..... درویشان را گرد کرد و هر که کاری نداشت بفرمودش که مزدوری کن یا کشت و رزی کن و هر که نابینا بود و کار نتوانستنی کردن، اورا از خزانه خود اجر بداد و گفت نخواهم اندر پادشاهی من درویش بود و یا مردم گرسنه بود. کشاورزان را گفت که هیچ زمینی رها ننمائید الا همه کشت کنید و هر که تخم و هزینه نداشت از آن خویش بداد و هر کجا زمین ویران بود یا پلی یا جسری یا دیهی خراب بود بفرمود تا آبادان کردند و نهرها و کاریزها بکندند و راه‌های کاروان آسان کرد و به هر ده اندر قصرها و حصن‌ها بساخت[3].

انوشیروان که روش قاطعی در پیشبرد سیاست اصلاحی خود اتخاذ کرده بود سیاست

۱ــ ابن اثیر (اخبار ایران) از الکامل ابن اثیر. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی. چاپ دانشگاه ــ صفحه ۹۷.

۲ــ تجارب الامم ــ ابن مسکویه. (چاپ قاهره) صفحه ۷.

۳ــ تاریخ بلعمی. ابوعلی محمدبن محمدبلعمی صفحه ۹۷۸.

پدرخودرا برای اعمال بیشترنظریات‌خود تخطئه‌می‌کرد. خواجه‌نظام‌الملك درسیاست‌نامه از زبان انوشیروان می‌نویسد: «پدرم(قباد) ازهیچ عامل نپرسیدکه تووالی وامیر ولایتی ومن ترابدان ولایت چندان‌حوالت‌کردم‌که‌مواجب وکفاف وجامگی (پول‌رخت ولباس) تووخیل توباشد. دانم‌که این‌مال‌که ازایشان ستده‌یی واین‌زیادتی‌که‌به‌پیش‌من آوردی از میراث پدرت برنداشته‌یی. همه آن است‌که از رعایابه نـــاحق ستده‌یی و عامل‌را همچنین نگفتی‌که‌مال ولایت چندین است. (یعنی چقدر است). بعضی بردآت (به‌بروات) خرج‌کردی وبعضی به‌خزانه سپردی. این زیادت‌هاکه باتوهمی بینم‌ازکجا آورده‌یی. نه‌آن‌است‌که به‌ناحق‌ستدی‌وتعرف (تحقیق‌ومطالبه‌چیزی) آن‌به‌جای‌نیاوردی تادیگران بیاموزند وراستی پیشه‌کنند[1].»

اصلاحات انوشیروان مثل رنگ ونقش بود برایوان خانه ویران از پای بست. چنانکه‌اصلاحات‌داریوش-پس‌ازسرکوبی‌گئومات-نتوانست‌بنیادپایداری‌برنظام‌اجتماعی عهد هخامنشیان باشد.

اصولاً باید هرانقلاب تاریخی که ریشه اجتماعی دارد پاسخ خود را دریـافت کندوگرنه باردیگر سربرخواهد داشت وباخواسته‌یی‌که معمولاً پاسخ ناپذیراست.

به‌هرحال‌پاسخ‌انوشیروان به‌مزدکیان‌که خواستار عدالت‌اجتماعی بودندکشتار وسرکوبی وخفقان بود، نه‌آن اصلاحاتی‌که شامل حال اشرافی‌گردیدکه درآن انقلاب زیان‌دیده‌بودند وهمچنین اصلاحات‌دیگری‌که بتوانددرآمدهای مالیاتی راافزایش‌دهد.

ملت‌که منتظر فرجی بود، به‌تلافی، با سکوت خود، به‌حمله اعراب به‌ایران پاسخ ندادوساسانیان واشراف وفئودالهای ستمکار رادربرابرآنان‌که همچون‌مزدکیان حامل شعار برابری وبرادری بودند تنهاگذاشت.

ادامه بحران

هرمزد پادشاهی خردمند و دانا و در نتیجه عادل و خـواهان برابری و برادری اجتماعی بود. او آثار اضمحلال و انقراض را می‌دید که همچون مقدمه تـوفان آغاز می‌شود و عنقریب است امپراطوری در کام نابودی و ویرانی کشیده شود. اودر صدد

۱ــ سیاست‌نامه. خواجه‌نظام‌الملك. صفحه ۳۲.

برآمد علاج واقعه را قبل از وقوع کند. ساسانیان آنقدر عناصر زنده ملت را بی‌خبر نگهداشته و باکشتارها و سرکوبی‌ها زبون و ناتوان‌کرده بودندکه توانایی‌آن‌نداشتند تا برای نجات و حفظ استقلال مملکت سربردارند و بنای پوسیده نظام حاکم را فرو ریخته و اساس نوینی بنیان نهند.

این پادشاه برخلاف پدر برای بهبود زندگی مردم به‌تلاش برخاست. در این منظور تا جایی پیشرفت که عموم مورخین مثل بلعمی و طبری، دینوری و گردیزی‌او را عادل واقعی خوانده‌اند.

بلعمی‌می‌نویسد: «چون انوشیروان بمرد، هرمزملك بگرفت و همه کارهابروی راست شد، و داد هرمز چنان بودکه از داد انوشیروان درگذشت و درویشان وضعیفان را نیکو داشتی و قویان را شکسته داشتی، تا قوی و ضعیف همه راست شدند. قوی برضعیف ستم نیارست کردن. و جهان از داد وی پرشد...»[1].

گردیزی می‌نویسد: «چون هرمز به‌پادشاهی بنشست، با رعیت محاملت کرد و برضعیفان و درماندگان سخت مشفق بود و برتوانگران و براهل نعمت سخت دل بود و سیزده‌هزار از بزرگان و پیشروان ایرانشهر را بکشت. و رسم موبدنشاندن برداشت‌و گفت‌کسی نبایدکه مرا بفرماید وبازدارد، من‌بخویشتن اولی‌ترم صیانت‌کردن خویشتن را، وهمه بزرگان و متوجهان ایران بروی دشمن گشتند.[2]

از نوشته‌های مورخین برمی‌آید که هرمزد فئودالها و اشراف و ثروتمندان را سبب سیهروزی و شکست ملك و ملت می‌دانسته است. محمد جریر طبری می‌نویسد: چون آنها را دشمن واقعی استقلال و قدرت ملی می‌شناخته هرکدام‌که ستمی برهرفرد از مردم می‌کرد او را می‌کشت تا اینکه به‌سیزده هزار کس رسیدند. همچنین طبری درباره مردم دوستی و سختگیری او نسبت به‌ثروتمندان آورده: هرمزد پسر خسرو پادشاهی با ادب و احسان و دوستدار ضعیفان و فقیران بود و براشراف سخت می‌گرفت. پس در کین او ثابت شدند و او نیز کین آنان در دل گرفت. حس دادگری‌او در حق رعیت فوق‌العاده بود.[3]

۱ـ تاریخ بلعمی. صفحه ۱۰۷۱. ۲ـ زین‌الاخبار. صفحه ۳۳.
۳ـ تاریخ طبری چاپ مصر وکتاب ایران در زمان ساسانیان ۴۶۲.

مسعودی می‌نویسد: هرمزد پسر انوشیروان با خواص و بزرگان راه ستم پیش گرفت و به‌خلق متمایل شد و برقدر تقرب آنان افزود. گویند وی در مدت دوازده سال پادشاهی خود سیزده هزار کس از بزرگان را بکشت. به‌سال دوازدهم شاهی هرمز کار ملك پراکنده شد و ارکان آن بلرزید و دشمنان روسوی او کردند و یاغی وی بسیار شد. وی احکام موبدان را از میان برداشت[1].

به‌نظر می‌رسد، مخالفت وکینه‌جویی موبدان و فئودالها که اقدامات هرمزد به‌زیان‌آنان وبه‌سود مردم و روستاییان‌صورت‌گرفته بوددرمرحله نهایی‌در برانگیختن و طغیان بهرام چوبینه شکل گرفت وتا جایی پیش رفت‌که به‌خلع‌این‌پادشاه ازسلطنت و کور کردن چشم او منجر شد.

هرمزد هنگام به‌تخت شاهی نشستن برنامه و روش و آیین کار خود را چنین اعلام می‌کند:

همی خواهم از پاك پروردگار — که چندان مرا بردهد روزگار
که درویش را شاد دارم به‌گنج — نیارم دل پارسا را به رنج
هرآنکس که شد درجهان شاه فش — سرش گردد ، از گنج دینارکش
سرش را به‌پیچم ز کند آوری — نخواهم که جوید کسی مهتری
چو بشنید گفتار او انجمن — پراندیشه گشتند از آن تن به‌تن
سر گنجداران پر از بیم گشت — ستمکاره را دل به دونیم گشت
خردمند ودرویش از آن هرکه بود — به‌دلش اندرون شادمانی فزود[2]

در اخبارالطوال درباره تأثیر گفتار هرمزد در مردم چنین آمده: «چون مردم این سخنان را شنیدند زیردستان یکدیگر را مژده دادند وزبردستان خویشتن را ناتوان یافتند و از تعدی و تجاوز به‌زیردستان خودداری کردند.

هرمزد در حسن سیرت می‌کوشید و آسایش حال رعیت را وجهه همت خویش قرار می‌داد. درباره ستمدیدگان مهربان و نسبت به‌ستمکاران سختگیر بود و عدالت و جدیت او در راه حق به‌جایی رسید که هروقت برای گذراندن تابستان به‌سرزمین

۱ــ مروج‌الذهب. جلد اول. صفحه ۲۶۵.
۲ــ جلد پنجم شاهنامه فردوسی صفحه ۳.

ماهان می‌رفت، منادی او به‌هنگام حرکت بدان نواحی در میان سپاهیان ندا در می‌داد که از زیان رساندن به‌کشاورزان بپرهیزند و برای مراقبت براین امر و مجازات کسانی که از فرمان او سرپیچی می‌کردند یکی از معتمدان خود را می‌گماشت[1].

در یکی از این سفرها پسرش خسرو پرویز که به‌جاه طلبی و به‌خودپردازی معروف است ملتزم رکاب پدر بود. یکی از اسبهای او رم کرد و به‌مزرعه دهقانی تاخت و کشتزار او را پایمال و تباه کرد. دهقان اسب را گرفت و به‌گماشته‌یی که از طرف هرمزد مامور رسیدگی به‌این امور بود سپرد، گماشته مزبور نتوانست خسروپرویز را مجازات کند. پس چگونگی را به‌هرمزد عرضه داشت. هرمزد دستور داد تا دم و گوش اسب را ببرند و پسرش را به‌صد چندان زیانی‌که آن اسب به‌مزرعه دهقان رسانیده بود غرامت کنند.

حکیم نظامی این واقعه را چنین وصف نکرده بلکه‌آورده است‌که خسروپرویز پیش از رسیدن به‌سلطنت به‌دهی رفته و سرگرم عیاشی می‌شود. اسبش در کشتزار روستایی می‌چرد و غلامش غوره‌های‌تاك دهقانی‌را تباه می‌کند وچون این خبربه‌هرمز می‌رسد:

که‌خسرودوش بی‌رسمی‌نموده‌است — زشاهنشه نمی‌ترسدچه بوده است
سمندش کشتزار تازه را خورد — غلامش غوره دهقان تبه کرد
شب‌از درویش بستد جای تنگش — به‌نامحرم رسید آوای چنگش
ملك فرمود تا خنجر کشیدند — تکاور مرکیش را پی بریدند
غلامش را به‌صاحب غوره دادند — گلابی را به‌آب شوره دادند
در آن خانه‌که آن شب‌بودرختش — به صاحبخانه بخشیدند تختش[2]

سختگیری هرمزد نسبت به‌ستمگران و متجاوزین حقوق و اموال مردم به‌حدی بود که کسی یارای پایمال کردن دسترنج و نادیده گرفتن حق کسی را نداشت.واقعه دیگری که از مراقبت هرمزد در حفظ حقوق و دسترنج مردم زحمتکش حکایت دارد در اینجا نقل‌می‌شود. به‌خصوص‌که ضمناً نشان دهنده وضع روستاهای دوره ساسانیان

۱ــ اخبارالطوال دینوری. تألیف ابوحنیفه احمدبن داود دینوری. صفحه ۸۲ و۸۳.
۲ــ کلیات خمسه حکیم نظامی گنجوی. چاپ اسلامیه. صفحه ۷۲.

می‌باشد. ثعالبی در این باره می‌نویسد:

«هرمزد شیوه رفتار خود را که سرکوبی زورمندان و جانبداری از بی‌نوایان بود به‌جد از پیش می‌برد. زمستانها را در عراق و تابستانها را در ایران می‌گذرانید وزیردستان را درهنگام پیمودن راه از دست‌درازی به‌محصولات روستاییان‌به‌سختی نهی می‌کرد. سربازانی را که به‌کشاورزان زیان می‌رساندند سخت مجازات می‌کرد. باك نداشت تافرمانده بزرگی را در برابر یك غـــربال کاه و یا یك بسته هیزم که از دهقانی به‌ناروا گرفته بودبکشد. چنانکه‌گفته‌اند: یکی ازافسرانش درراهی به‌موستانی گذر کرد که تاك‌های آن تازه به‌انگور رسیده بود. اواز دیدن خوشه‌های‌انگوربه‌هوس افتاد و به‌غلام خود دستور داد چند خوشه‌یی ازآنها بچیند و به‌نزدش ببرد. آن‌غلام چنان کرد و بستان‌بان او را دید و پیش دوید و به‌دادخواهی افسار اسبش را گـرفت. آن افسرکه‌بیم داشت مبادا برسر این‌کار رسواشودوبه‌هرمزد خبربرند وهرمزد فرمان‌به کشتن اودهد، کمربند زرین‌گوهر نشان‌خودراباز کرد وبه‌سوی بستان‌بان انداخت وبه اینگونه جان خود را خلاص کرد[1]».

ظاهراً به‌نظرمی‌رسدکه هرمزدعلل‌قیام‌مزدکیان‌رادرك‌کرده‌وعواقب‌وخیم‌سرکوبی آنان رادریافته بود. شاید اوبه‌فراست می‌دانست‌که‌ممکن‌است مسببین بروزیك‌نهضت اجتماعی راسرکوب کرد ولی‌نمی‌توان بدون ریشه‌کن ساختن علل آن، مواد معنوی و فکری آن نهضت رااز میان برداشت. به‌همین سبب این پادشاه خردمند باتمام نیروبه جبران‌کشتار مزدکیان به‌دست‌پدرش، ستمکاران ومتجاوزین به‌حقوق ودسترنج‌مردم‌را به‌سختی مجازات می‌کرد. علاوه براین دست فئودالها وروحانیون راهمچون پدرش‌از دخالت درمصالح سلطنت وامهات امور مملکت‌کوتاه وبه‌دهقانان که‌تکیه‌گاه طبقاتی ساسانیان بودند توجه خاص می‌نمود.

به‌همین سبب بودکه فئودالها واشراف وروحانیان که مترصدرسیدن به‌قدرت پیشین‌خویش‌بودند پس ازقیام‌بهرام چوبینه‌جانب اوراگرفته وهرمزد رااز سلطنت‌خلع وکورکردند.

این‌پادشاه باتمام‌کوششی‌که دربسط‌عدالت اجتماعی به‌کاربست وباوجودکشتن

۱ــ غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم. ابومنصورثعالبی نیشابوری. صفحه ۹۴۱. (چاپ‌اروپا)

بسیاری ازمتجاوزین وتبه‌کاران‌نتوانست مانع انحطاط‌وسقوط‌بنای حکومت‌ساسانیان گردد. چراکه تمام عوامل حاکمیت فئودالهای‌ستمکار واشراف خودکامه واساس‌ضد‌ملی نظام طبقاتی‌کاست دست نخورده در جای خودباقی بود. او با تمام حس عدالت پروری وآگاهی به‌اصالت‌افکار مزدکیان، روح‌انقلابی‌نهضت آنان‌راکه خواهان‌ایجاد تحول اساسی درنظام اجتماعی به‌سود طبقه زحمتکش بودند نمی‌شناخت. همان روحی که‌به‌زودی‌درآغاز نهضت اسلامی‌باشعارهای برابری‌وبرادری تجلی‌کردوموردداستقبال قرارگرفت‌که آنهم متاسفانه درعمل به‌زودی مسخ‌گردید.

نارضایتی دیرین مردم، به‌سامان نرسیدن بحران ومشکلات داخلی وعقیم ماندن مقاصدهرمزد درپیشبرد اصلاحات اجتماعی به‌وسیله فئودالهاواشراف وروحانیون‌سبب ظهورعصیان وپیروزی بهرام چوبینه برهرمزد گردید.

باوجوداینکه‌جنبه‌های ضدملی‌طغیان بهرام‌چوبینه‌که بوسیله اشراف‌وفئودالها وروحانیون‌حمایت‌می‌شدآشکارا به‌چشم‌می‌خورد،مردم‌ازناامیدی خودراهنگام درگیری وستیزه هرمزد بااوکاملاً بی‌طرف نگهداشتند. چنانکه بعداً هم‌هنگام شورش گستهم برضد خسرو پرویزوفرخان‌شهربراز برضد اردشیر سوم‌ورستم‌فرخزاد برضدآذرمیدخت چنین‌کردند. ناگفته نماندکه قدرت این سرداران که هرزمان سربه‌شور برمی‌داشتند فقط ازآن سبب بودکه از عهد هرمزد هریك نیز همچون سرداران روم دایماً سپاهیانی مستقل تحت فرمان داشتند.

دوران‌سلطنت‌خسروپرویزکه باکمك رومیان‌وکنارآمدن بافئودالهاوروحانیون بهرام چوبینه راشکست داده بود، آنقدرناهنجار وبدفرجام‌بودکه ملت باوجود اینکه خیری ازبهرام چوبینه ندیده‌بودافسوس او را می‌خورد. ریچارد.ن. فرای پس‌از شرح وقایع قیام وشکست بهرام می‌نویسد: «بهرام در فلکلور ایران وبعدها در اندیشه‌های رستاخیزی مربوط‌به‌مذهب‌های معتقدبه‌منجی ورهاننده مقام‌بزرگی داشته است[1].»

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۸۱.

مالیات

روش اخذ مالیات نه فقط تا پایان سلطنت اشکانیان بلکه تا آغاز دوره انوشیروان برهمان اساسی قرار داشت که داریوش اول بنیان نهاده بود. یعنی بر مقاسمه ـ که تقویم مالیات دیوانی از طریق تثبیت مقدار معینی از محصول ـ بود.

اگر هر کتبی امثال تاریخ قم آمده که «اردشیر بن بابك اول کسی بود که خراج پدید آورد و سنت بگردانید» سبب آن بوده که مؤلفین تواریخ بعداز اسلام از سابقه خراج در دوره‌های پیش از ساسانیان آگاهی نداشته و سلسله‌های پیش از آنان را نمی‌شناخته‌اند.

به‌نظر می‌رسد اردشیر بابکان اصلاحی ـ مثل دگرگونی ظاهری در امر وصول مالیات ـ چنانکه انوشیروان پدید نیاورد. چون تکیه‌گاه و پشتیبان او در دست به‌دست شدن دولت و فرمانروایی همان ملوك‌الطوایف بود ندازاینرو برای تثبیت و استقرار قدرت خود می‌بایست همچون اشکانیان بر آنان تکیه می‌کرد. بدیهی است طبعاً به اقتضای این ضرورت نمی‌توانسته بنیاد قرارهای سنتی مالیات را تغییر دهد. از طرفی هم، الزام مبرمی مثل زمان انوشیروان به انگیزه نهضت مزدکی و یا پیدا شدن روش جدیدی در اخذ مالیات در روم، انجام فوری آنرا مطرح نمی‌کرده است.

مالیات برپایه مقاسمه، که عبارت بود از سهم‌بندی از محصولات کشاورزی، عاید خزانه می‌شد. همه ساله به‌نسبت محصولات کشاورزی و سایر اوضاع و احوال از جمله

متروك‌ماندن اراضی تحت‌کشت مقدار عواید واصله‌به‌خزانه‌تغییر می‌کرد. اخذمالیات کاملاً بانظر مأمورین دولت واشراف محلی صورت می‌گرفت‌وچون امکان بازرسی‌از طرف حکومت‌مرکزی‌وجود نداشت میزان مالیات وصولی برای تحویل به‌خزانه‌دولت کاهش پیدا می‌کرد. علت‌عمده این مشکل وجود فئودالها واقطاع دارانی بودکه مورد توجه خاص شاهنشاه قرار داشتند وتمام زمین‌داران‌کوچك برای فرار ازجور مأمورین مالیاتی وهم‌به‌منظور داشتن پشتیبانی‌درمحل، خودرا تحت‌حمایت نزدیك‌ترین فئودال ویااقطاع‌داردرمی‌آوردند. ابوعبدالله‌محمدبن‌عبدوس‌الجهشیاری دراین‌باره‌می‌نویسد: «دروصیتی ازشاپورفرزند اردشیر دیدم اودرفصلی ازآن‌پسرش رامخاطب ساخته‌وگفته است .....: بدان‌که‌در میان بدهکاران مالیات وخراج اشخاصی هستندکه قسمتی از زمین‌وملك‌خودراتحت‌حمایت‌کسان‌ونزدیکان شاه‌می‌گذارند. (من‌اهل‌الخراج من‌یلجئی بعض‌ارضه‌الی خاصة‌الملك).» خوارزمی در مفاتیح العلوم می‌نویسد: «تلجئة به‌معنای آن‌است‌که شخص‌ضعیف ملك خودرا درحمایت قوی قرار دهد» وتلجئة به‌معنی خرده مالك هم هست . همچنین جهشیاری از قول شاپور اول به‌پسرش در سبب این تلجئة می‌نویسد: «این‌کار رابه‌یکی ازدوعلت‌که توخوش نداری انجام می‌دهند. یابه‌منظور جلوگیری‌ازتجاوز عمال‌وستم فرمانداران ویابرای‌کسرحقوقی‌که‌بایدبدهند». خوارزمی این‌کسر را «المنکسر من‌الاموال» آورده وآن مالی است‌که به واسطهٔ غیاب یا مرگ صاحبش نمی‌توان آنرازیر نظرگرفت. وجهشیاری نیز از وصیت شاپور اول به پسرش درباره فرجام بداین‌التجای مالیات‌دهندگان خردبه فئودالهاواقطاع داران چنین‌ادامه می‌دهد: این خصلتی است (وهذه خصلة یفسد بهاادب‌الرعیة وینتقص‌الملك) که‌تربیت وادب رعیت‌رافاسه‌می‌کند و از اعتبارشاه می‌کاهد. ازاین وضع برحذر باش وحمایت شدگان وحمایت‌کنندگان رامجازات بکن[1].

شاپوراول دراین وصیت‌نامه به‌پسرش‌اهمیت حیاتی مالیات رابرای بقای‌دولت واستواری بنیان سلطنت وپیشرفت آبادانی مملکت یادآوری می‌کندکه‌جهشیاری‌آنرا چنین نقل کرده:

«بدان که استواری کارتو به‌سرشار بودن مالیات وسرشاری مالیات به‌آبادانی

۱ــ کتاب‌الوزراء والکتاب. ازمقدمه جهشیاری. صفحه ۳۴

کشور بستگی دارد. رسیدن به‌این هدف بسته به‌آن است‌که مالیات دهندگان را ازراه عدل‌وکمك به ایشان به‌سوی خود جلب‌کنی .... سعی‌کن برای زمینی‌که مالیات آن زیاداست،شخص معروف وخوشنام وشرافتمندی رابگماری.هیچیك ازفرماندهان‌قشون خودرابه‌کارمالیاتی‌نگمار، چه‌آنان‌رامانند ادوات‌جنگ وسپر درمقابل‌دشمن‌برگزیده‌یی وممکن است بعضی شان در اموال خیانت ودرکار خرابکاری کنند. پس اگر او را در تصرف پول آزاد گذاشتی و از تضییع وخرابکاری او چشم پوشیدی این وضع موجب زیان‌رعیت وازمیان‌رفتن مال‌اوخواهد شدودیگران رابه‌خرابکاری وادارخواهدساخت، واگر برای‌کارش به‌اوپاداش بدهی وی رابیشتر به‌فسادکاری خوانده‌یی وصفا و رونق اورا از میان برده وآتش‌کینه دردلش افروخته‌یی. این خودکاری دورازحزم واندیشه است واقدام به‌آن حماقت وکوتاهی درآن ناتوانی به‌شمار است. پس‌بدان‌که هرگاه‌او لذت جمع‌آوری پول ومال را، به جزاز راهی‌که باید احساس‌کند پای‌بندی اوبه دنیا بیشترمی‌شود وبدون سبب وجهت‌به‌دنبال پول‌می‌افتد ..... درموردمأمورین مالیات وروش ورفتارآنان‌دقت زیادبه‌کاربروبازرسان طرف اعتماد برای این منظوربگمار[1].»

در دوره ساسانیان، نام رئیس مالیه یاخراج را «واستریوشان سالار» می‌گفتند. منابع عربی این‌کلمه رابه «رئیس دیوان خراج» ترجمه‌کرده‌اند. درتاریخ بلعمی‌آمده: «این مهرنرسی راسه پسر بود شایسته. بهرام پنجم ایشان را وزیر خویش‌کرد وهرکس اندرکار خویش مهترکرد. یکی را نام «زراندوند (اذ)» (زروان داد) بود و علم بسیار داشت واندرکاردین دانش داشت، پس‌بهرام‌اورا «هربذان‌هربذ» (موبدان‌موبد) کرد واو را مرتبت بیفزود و نام دیگر پسر «(ماه) جشنش» (ماه گشنسب) بود. شمار دانست و دبیری. بهرام او رادبیری داد وبزرگ‌کرد ودیوان خراج همه مملکت بدوداد، (و نام مرتبه اوبه پارسی واستریوشان سالار بود) ..... ونام سدیگر سمنکان بود وبهرام‌اورا سپهسالار خویش‌کرد و مرتبه‌اش ارتشتاران سالاربود[2].

ظاهراً مقام واستریوشان سالاری همسان وزارت بوده واو حساب‌کلیه درآمدها وهزینه‌های دولت را از نظر شاه می‌گذرانید. کریستن‌سن می‌نویسد: شخصی، که اورا واستریوشان سالار می‌خواندند رئیس مالیات ارضی بود. لفظ واستریوشان سالار یا

۱ـ کتاب الوزراء و الکتاب. صفحه ۳۳ و ۳۴. ۲ـ تاریخ بلعمی. صفحه ۹۴۸.

واستریوش‌بذبه‌معنی رئیس‌کشاورزان است. مالیات ارضی بیشتر به‌کشاورزان تحمیل می‌شدوچون‌میزان خراج را از روی حاصلخیزی‌زمین وخوبی و بدی محصول هربلوك تشخیص می‌دادند مسلماً واستریوشان سالار مامور بوده‌که درباب محصول و زمین و آبیاری وسایرامورفلاحتی‌مراقبت‌کند. ظاهراً واستریوشان‌سالار ریاست مالیه راداشته است وتصورمی‌رودکه علاوه برخراج املاك،وصول باج شخصی هم بااو بوده، زیراکه لقب‌هتخشبد (رئیس‌صنعتگران) یعنی رئیس همه مردمانی‌که کاردستی انجام می‌دادند مثل‌غلامان‌ودهقانان و تاجران و غیره را نیز داشته است. باری شخص و استریوشان سالارهم وزیرمالیه‌وهم‌وزیر فلاحت و صناعت و تجارت بوده است.

از رجالی که به‌مقام واستریوشان سالار رسیده‌اند، یکی قبل از جلوس بهرام پنجم موسوم به‌گشنسپ‌آذار، دیگرماه‌گشنسب پسر مهرنرسه، دیگریزدین‌که نصرانی بوده و در عهد خسرو دوم می‌زیسته است.

ازجمله مامورین عالی‌رتبه مالیه «آمارکاران» مختلف، یعنی مامورین وصول و روسای محاسبات را باید ذکر کرد. شخصی که دارای مقام «ایران آماکار» بوده، طی دوره‌معینی ازاین عهد قایم‌مقام ونایب (وزرگ فرمذار) می‌شده است. اماوظایف او را در برابر واستریوشان سالار درست نمی‌دانیم چه بوده است. یکی دیگر از عمال بزرگ مالیه «درآماکار» (رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی) است. دیگر «واسپوهرگان‌آماکار» (مامور وصول عایدات‌ایالت واسپوهرگان)،دیگرشهرپوآماکار Shahrpavâmârkâr (که‌املاء تاریخی‌آن: شترپوآماکاراست.یعنی رییس‌محاسبات شهربان=ساتراپ=والی)که ظاهراً یکنفر مامور ایالتی بوده است. دیگرآذرباذگان آمارکار (مامور وصول در ایالت آذربایجان). خزانه‌دار سلطنتی گویا لقب گنجور داشته است. به‌عقیده آقای هرتسفلد نگهبان مسکوکات دارای لقب گهبذ Gahbudh بوده است.[1]

زمین که منبع اصلی درآمدهای مالیاتی بوده از همان آغاز ساسانیان کمال اهمیت را داشته است. در باره اهمیت آباد کردن زمین‌ها در کتابهای فارسی وعربی از زبان پادشاهان ایران. سخنان‌بسیار آمده:از جمله ثعالبی نیشابوری ازقول اردشیر

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴.

بابکان نوشته: «نیروجز با سپاه پدید نیاید و سپاه جز به‌مال و مال جزبه‌آبادانی وهیچ آبادانی جزبا دادگری ونیکو راهبری پدیدار نگردد[1].» وباز از قول اردشیر می‌نویسد: «خراج‌ستون‌کشور است که با دادافزایش گیرد و از ستم‌کاهش[2].»

در باره نرخ مالیاتهای کشاورزی تا پیش از اصلاحات انوشیروان، اخبار و اسنادی در دست هست‌که نشان می‌دهد در همه جای‌کشور شیوه مالیاتی یکسان‌برقرار نبوده و دولت مالیات خود را به‌شکل رسدی از فرآورده‌های کشاورزی برمی‌داشت‌و این همان روش مالیات‌گیری است که در دوران بعد از ظهور اسلام اعراب آن را «مقاسمه» خوانده‌اند-اصطلاحی که برابر آن «مساحت» است-که انوشیروان روش اخذ مالیات‌را براساس آن قرارداد.

بطوری که در شاهنامه فردوسی آمده: ظاهراً اردشیر بابکان نرخ مالهاتی را براراضی مالکین متوسط و خرده مالکین به‌ده یك تقلیل داد و از دهقانان زیان دیده‌و مفلس نه‌فقط مالیات نمی‌گرفت بلکه به‌آنان کمك هم می‌کرد.

زده یك مرا چند در شهرهاست — که دهقان وموبد برآن برگواست
نخواهم، ببخشم شما را همه — همان ده یك بوم و باژ و رمه
فرستاده بودی به گرد جهان — خردمند و بیدار کار آگهان
که جایی‌که بودی زمینی خراب — وگر تنگ بودی به‌رودانذر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی — زمین کسان خوار نگذاشتی
گرایدون‌که دهقان بدی‌تنگدست — سوی نیستی گشته‌کارش زهست
بدادی زگنج آلت و چار پای — نماندی که پایش برفتی ز جای[3]

و باز در شاهنامه فردوسی نرخ مالیات در زمان شاپور اول دومین پادشاه ساسانی از ده درصد هم خیلی پایین‌تر ذکر شده:

ز دهقان نخواهم جز از سی یکی — درم تا به‌لشکر دهم اندکی

به‌نظر می‌رسد که دهقانان و زرتشتیانی که روایتگر این اخبار برای فردوسی بوده‌اند خواسته‌اند با ذکر اخذ مالیات‌کم، توسط ساسانیان افادت‌آن زمان رانسبت

۱- غرراخبار ملوك‌الفرس و سیرهم. صفحه ۴۸۲ (چاپ اروپا).
۲- همان کتاب. صفحه. ۴۸۴.
۳- شاهنامه فردوسی. صفحه ۱۹۸۶. چاپ بروخیم.

به‌وضع مالیاتی بعد از اسلام یادآور شده باشند. از طرف دیگر احتمال دارد که‌شاپور اول پس از فتح کوشان و غنایمی‌که ازآن کشور و دیگر نواحی به‌دست آورده‌سالی و یا چند سالی نرخ مالیات را تخفیف داده باشد. اما قدر مسلم آن است که نرخ ده درصددوره اردشیر بابکان وسه درصد زمان شاپور اول درست نمی‌نماید و با اخباری که مورخین دیگر به‌دست داده‌اند اختلاف زیاد دارد.

نرخ مالیاتها بطورکلی-غیر از مالیات سرانه که از هرکس به‌استثنای اعضای طبقه حاکمه وصول می‌شد-حدود ۱۷ درصد، ۲۰ درصد تا ۲۵ درصد و۳۳ درصد بوده است.

ابن اثیر می‌نویسد: تاقبل ازسلطنت انوشیروان پادشاهان ایران ازغلات دهات کشور به عنوان خراج ازیك سوم تایك چهارم ویك پنجم ویك ششم (به‌میزان‌آبیاری ده‌وآبادانی آن) می‌گرفتند وهمچنین مالیات سرانه نیزگرفته می‌شد[۱].

جهشیاری دراین باره می‌نویسد: پیش ازانوشیروان پادشاهان ایران در درآمد محصول وغله مردم باایشان شریك بودند وحداکثر سهم ایشان یك‌سوم وحداقل‌آن‌یك ششم بود. وبه‌همین میزان نیزحق آبیاری ومسکن می‌گرفتند

درتاریخ بلعمی آمده: «وپیش ازقباد درجهان خراج نبود مگرده‌یك وپنج‌یك‌و چهار یك، و جایی بود که بیست یك گرفتندی، به مقدار آبادانی و نزدیکی و دوری آب...».

دینوری می‌نویسد: «گویند، پادشاهان ایران از محصولات زمین‌های زراعتی براساس نصف وثلث وربع وخمس وتاعشرمالیات می‌گرفتند وزیادی وکمی‌مالیات‌به نزدیکی ودوری مزارع ازشهرها ومقدار وارزش نوع محصول بستگی داشت[۲]».

از مورخین معاصر که بیشتر به اسناد زمان ساسانیان توجه دارند یکی م. م. دیاکونف است‌که میزان مالیات برمحصولات کشاورزی و وضع و انواع دیگرآن را شرح می‌دهد. وی نویسد:

۱ــ اخبار ایران. ازالکامل ابن اثیر. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی. صفحه ۹۷.
۲ــ کتاب الوزراء والکتاب. صفحه ۱۳.
۳ــ تاریخ بلعمی. صفحه ۹۷.
۴ــ اخبار الطوال. صفحه ۷۵.

«در باره مالیاتهای دوره ساسانیان بعضی اطلاعات در دسترس ما قرارگرفته است. مالیات زمین هاوك نامیده می‌شد و تازمان اصلاحاتی که به وسیله انوشیروان صورت‌گرفت، میزان آن‌از یك ششم تایك سوم میزان محصولات کشاورزی به‌نسبت حاصلخیزی زمین در اراضی مختلف بود. همچنین مالیات سرانه نیز وجود داشت‌که در عربی به نام جزیه نامیده شده است. بهترین شاهد سنگینی مالیات دراین دوره میزان بقایای مالیاتهای زمین است‌که درآغاز سلطنت بهرام پنجم (۴۲۰ بعداز میلاد) به‌هفتادمیلیون‌بالغ می‌شد.اساساً مالیاتی‌که اخذمی‌شدمالیات‌جنسی بود.علاوه برآن اهالی‌کشور موظف بودندکه‌درخدمات دولتی ازقبیل:امور اجتماعی، ساختمان حفاظت سیستم آبیاری، راه‌ها وجاده‌ها وغیره مشارکت‌نمایند واین شرکت‌آنهادراین امور نه‌تنها صرفاً از لحاظ نیروی کار بود، بلکه صرفاً می‌بایست حیوانات بارکش‌و آلات و ادوات مورد نیاز را در اختیار دولت بگذارند.[۱]»

فردوسی هنگام وصف خبر تجدید نظر قباد در وضع مالیاتی، دیگر ازده‌درصد وسه درصد سخن نگفته بلکه میزان مالیات را تا زمان پیش ازقباد ۳۳ درصد و ۲۵ درصد از محصولات کشاورزی یاد کرده است:

زشاهان ایران که بد پیش از او — اگرکم بدش جاه و گر بیش‌ازاو
بجستند بهره ز کشت و درود — نه‌رسمی‌ست‌که پیش‌ازاین‌نابسود
سه یك بود تا چهار یك بهرشاه — قباد آمد و ده یك آورد راه
ز دهیك بر آن بد که کمر کند — بکوشدکه کهتر چو مهمتر کند
زمانه‌ندادش بر آن بر، درنگ — به‌دریا پس ایمن مشو از نهنگ

در احسن‌التقاسیم و تاریخ بلعمی و تواریخ دیگر واقعه‌یی در باره علت‌تجدید نظر قباد در مورد اصلاح وضع مالیاتی و گرداندن آن از روش مقاسمه به‌مساحت‌نقل شده که به‌افسانه می‌ماند ولی درعین‌حال تا حدی نمودار وضع مقاسمه محصول‌وحق نداشتن روستایی در تصرف مال خود پیش از دادن سهم مالیاتی دولت می‌باشد.

در تاریخ بلعمی آمده: روزی قباد برنشسته و به‌روستای سواد همی شدوموبد موبدان باوی بود، پس قباد تنها از پس صیدی شد و وقت انگور رسیدن بود. قباد

۱ــ تاریخ ایران باستان. م.م. دیاکونف. صفحه. ۴۱۴ و ۴۱۵.

برسرکوهی رسید نظر کرد به‌زیرآن‌کوه دیهی دید، چشم او برزنی افتاد که برسرتنور ایستاده بود و نان همی پخت و پسرکی خرد سه ساله پیش وی ایستاده بود. ناگاه‌به‌باغ اندر آمد و خوشه انگور بگرفت که بخورد. آن زن پسرك را بزد و نگذاشت که آن انگور را بخورد و آن انگور را از وی باز ستد و برشاخ رز بست. قباد را عجب آمد ازبخیلی‌آن زن.ازکوه فرودآمدوبه‌درآن باغ‌رفت،آن‌زن راگفت: این رز از آن کیست؟.گفت: از آن من. گفت: آن انگوررا چرا از وی گرفتی و او را بزدی واین مقدارانگور به‌فرزندخودرواندا‌شتی؟. زن‌گفت: مارا برخواسته(مال) خویش امرنیست زیرا که ملك (پادشاه) را اندر این نصیب (سهم) است. تا کس ملك (مامور پادشاه) نیاید و بهره ملك جدا نکند و حرز نکند، ما دست بدین نیاریم کردن. قباد گفت:این که توهمی گویی در همه پادشاهی چنین است؟ گفت: همه جای چنین است. قباد را دل بسوخت بررعیت و برسرکوه برشد تا سپاه فراز آمدند و موبد موبدان بیامد. قباد این قصه به‌او بگفت و گفت: من این قصه نپسندم که کس خواسته خود را تصرف نیارد کردن از جهت من، و درخت بنشانند و بارآورند و از بهرمن دست بدان‌نیارند کردن. این را تدبیری کنید که مرا برایشان وظیفه‌یی بود و خواستهای ایشان‌برایشان مباح بود تا هرچه خواهند کنند. موبد موبدان و وزیران گفتند این را تدبیر آن‌است که زمین‌های همه مملکت و رزها را همه مساحت کنند، تا چند جفت بود و درختان بارآور بشمری تاچند بود. پس برهرجفتی زمین وجفتی‌رزو برهردرختی بارآورخراجی معین کنی. برهرجفتی زمین یك درم یا دو یا سه‌کم و بیش چنانکه واجب آیدبه‌حکم تنگی زمین و نزدیکی و دوری آب، تا هرچه خواهند کنند و وظیفه برایشان درم بود. و هرگاه که خواهند بستانند. قباد گفت: چنین کنید، و به‌خانه شد و مساحان راگرد کرد تا همه مملکت را مساحت کنند و این به‌آخر عمر قباد بود و او را مرگ فراز آمد و هنوز مساحت تمام‌نکرده بودند. پس چون دانست که خواهد مرد انوشروان را بفرمود که این مساحت را تمام کن و این وظیفه خراج بنه. انوشروان آن مساحت تمام کرد و خراج معین کرد[1].

چوخسرو نشست از برتخت عاج ببخشید برجای، ده یك خراج

۱ــ تاریخ بلعمی. صفحه ۹۷۱ و۹۷۲.

شدنـد انجمن بخـــردان و ردان | بزرگان و بیدار دل مـوبـدان
همه پادشاهی شدنـــد انجمن | زمین را ببخشید و برزد رسن
گزینی(مالیات‌سرانه)نهادندبریك‌درم | گزایـدون کـه دهقان نگردد دژم
به نا کشته اندر نبودی سخن | پـــراکنده شد رسم‌های کهن
گـزیت رز بارور شـش درم | به‌خرماستان بر، همین زد رقم
ز زیتون وز گـوز و ز میوه‌دار | که درمهرگان شاخ بودی به‌بار
زده بن، درم یك رسیدی به‌گنج | نبودی جـز این نیز تا سال رنج
وزین خوردنیهای خـــردادماه | نکردی به‌باژ، اندر آن‌کس‌نگاه

بنیاد اقدامات اصلاحی در امـور مالی به‌دست انوشیروان کـه به‌حق به‌قـول کریستن‌سن بیشتر به‌نفع خزانـه دولت بوده تا به‌نفع رعیت[1] چنانکـه ملاحظه شد به‌وسیله قباد صورت گرفت. ابن اثیر می‌نویسد: قباد دستور داد کـه زمین‌هـا را نقشه برداری و اندازه‌گیری کنند و خراج را برطبق مساحت زمین‌ها بست ولی قبل ازآنکه این‌کار او پایان یابد فوت کرد.

انوشیروان در زمان سلطنت خود فرمان دادکه این کار را به‌پایان برندوآنگاه مالیات‌گندم وجو و انگور و خرما و نخل و زیتون وبرنج را هرکدام به‌طرز و اندازه خاصی معین کرد و در سه قسط مالیات گرفته می‌شد واین همان روشی است که‌بعدها عمربن خطاب از آن پیروی کرد.

انوشیروان صورت مالیات هرمحل را به‌داوران و قضات آن شهر فـرستاد که مامورین زیاده برآن نطلبند و دستور داد اگر محصول کسی آسیب دید، در مالیاتش تخفیف دهند و مقرر داشت که همه مردم (باج) سرانه را هم بپردازنـد، مگـر بزرگان وکارگزاران دولت و لشکریان وهیربدان ودبیران ودرباریان. مالیات سرانه‌ازهرکس به‌اندازه توانایی و مقامش ۱۲ و یا ۸ و یا ٦ ویا ۴ درهم اخذ می‌شد. کمتر ازبیست سال و بیشتر از پنجاه سالگان معاف بودند.

اصلاحات مالیاتی انوشیروان به‌دلایل زیاد به‌سود طبقه‌حاکمه و خزانه بودو

۱ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۴٦.
۲ــ ابن‌اثیر. اخبار ایران ــ الکامل. صفحه ۹۷.

نه بهبیچروی به‌سود مردم. ازبارزترین این دلایل یکی آنکه مردم ازدادن سهم مالیاتی خودبه‌صورت‌مقاسمه (سهمی‌از محصول) طفره می‌رفتند. به‌ویژه مواقع‌کم شدن‌زورو رواج هرج ومرج وشدت نارضایتی‌ها به میزان مالیات حداقل می‌رسید. اصلاً مقدار مالیات‌سالانه معلوم‌نبود، وبستگی داشت به‌اینکه تاچه‌اندازه مامورین زورشان‌برسد. قباد وانوشیروان‌که پس‌از نهضت عظیم ووسیع مزدکیان دیگر قادر به اخذمالیات‌به صورت مقاسمه ازمردم نبودند چاره‌یی جزاین ندیدندکه اساس نحوه وصول مالیات‌را تغییرداده وبه‌صورت معروف به «مساحت» درآورند. این شیوه اخذ مالیات برخلاف روش پیشین قابل‌کنترل بود. مثلاً معلوم‌بودهرهکتار زمین باهرنوع محصول‌چه‌قدر وهربوستان باهرنوع درخت شماره شده چه‌مقدارباید بپردازد.

همانطورکه‌درتواریخ آمده‌وبیشتر هم‌نوشته شدبه‌همین سبب‌بودکه انوشیروان، درانجمنی ازمامورین دولت دستورداد مغزدبیری راکه‌به‌این شیوه اخذمالیات‌اعتراض کرده بود بادوات‌های سنگی متلاشی‌کنند. آن دبیر شجاع گفته بـــود زمین ودرخت هست ولی محصولات آن ممکن است همه‌سال نباشد.

اعتراض این دبیرکه حاوی‌حقیقتی مسلم ونموداری از خواسته‌های روستاییان بود وهمچنین احتمال بروز واقعیت قهری آفات‌کشاورزی سبب شدکه انوشیروان در قوانین مالیاتی خود ملاحظاتی رابگنجاند. طبری می‌نویسد: نوشیروان فرمان‌داد از هرکس‌که به‌کشتزار ویا بوستانش آفتی رسیده بود از مالیات او به‌فراخور آفت کم کنندونیز ازهرکس‌که مرده و یاسن اوازپنجاه‌سال‌گذشته‌گزیت (به‌عربی جزیه مالیات سرانه) نگیرند ونتیجه‌کارهایی راکه می‌کنند به‌اوگزارش دهند ونیزنگذارندکارداران ازکسی که‌سالش ازبیست‌کمتر است‌گزیت (مالیات سرانه) بگیرند[1].

ریچارد.ن.فرای می‌نویسد: خسرودرپی‌وصول خراجی ثابت‌بودکه برمیزان‌زمین تکیه داشت وروش‌کهن راکه هرسال میزان محصول رابرآورد می‌کردند وبه‌نسبت‌آن خراج می‌گرفتند نمی‌پسندید. وی همچنین می‌نویسد: این رسم راداریوش‌کبیر نهاده بود ولی به‌مرور به‌علت دخل وتصرف‌های زیاد درآن تغییراتی به‌وجود آمده‌بودکه‌تا

۱ــتاریخ‌الرسل والملوك. جلددوم. صفحه ۱۵۲ (چاپ‌قاهره ۱۹۶۰م).

زمان خسرو نقض غرض شد وغیر عملی گردیده بود[1].

این مورخ برخلاف دیگر اظهارات مستدل ومحققانه خوددراین قیاس مرتکب سهو گردیده زیرا به‌استناد نوشته‌وی‌درکتاب میراث‌باستانی ایرانیان بخش‌هخامنشیان صفحات ۱۸۴ و۱۸۵ «داریوش براساس برآوردی میزان مالیات ثابت سالانه زمین‌را برپایه معدل محصول زمین(نه‌مساحت‌زمین)برای هریك‌ازشهربانی‌ها ونیز معدل‌میزان محصول راتعیین کرد».

ضمناً همین‌مورخ درباره روش اخذمالیات براساس‌مساحت بوسیله‌انوشیروان ازقول آلتهایم F.Altheim می‌نویسد: «سرمشق نظام نوین مالیاتی ایران‌همانانظامی بودکه درامپرطوری شرقی روم براساس اصلاح امپراطور دیوکلتین پدید آمده بود. چه‌خراج زمین دوران اخیرامپراطوری روم برپایه واحد سطح زمین بود. اما مبلغ‌کل خراج را ازپیش معین ودرمیان بخش‌های مختلف زمین‌های‌روم سرشکن می‌کردند[2].»

دینوری می‌نویسد: انوشیروان دستور داد زمین‌های زراعتی را کاملاً مساحی کنند. چون ازاین امر فراغت یافت دبیران را مأمور ساخت تاآن رابه تفصیل بررسی کنند ومالیات هرکدام رامقرر سازند وپرداخت خراج رابه چهار طبقه اختصاص دادند ودستور داد که خاندان‌های اصیل و مرزبانان و سران لشکر و دبیران و خدمتگزاران شاهی رااز پرداخت خراج معاف دارند. همچنین ازکسانی‌که به‌بیست سالگی نرسیده ویااز پنجاه تجاوزکرده‌اند باج (مالیات سرانه) مطالبه نکنند. سپس دستور دادتااین مقررات درسه نسخه ثبت‌کنند. یك‌نسخه دردیوان شاهنشاهی بایگانی شود ویك‌نسخه به‌عنوان دستورالعمل مالیاتی به دیوان خراج فرستند ونسخه سوم را جهت قضات و داوران دولت‌به‌شهرستانها ارسال دارند تابه‌موجب‌آن‌مالیات دریافت شودوازاجحاف به‌رعیت ومطالبه مالیات غیر قانونی جلوگیری به‌عمل آید ونیز مقرر داشت مالیات کشور رادرسه موعد وصول‌کنند ودیوانی راکه مکلف به انجام امورکل مالیاتی بود «سرای شمره» نامیدند. وسرای شمره یعنی دیوان اقساط سه‌گانه مالیاتی وشمره راهم اکنون «شمرج» می‌خوانند ودر شرح وتفسیر این‌کلمه معانی مختلفی نیز یادکرده‌اند.

۱ــ میراث باستانی ایران. صفحه ۳۶۵ .

۲ــ میراث‌باستانی‌ایران. صفحه ۳۶۵.

برخی‌برآنندکه مقصودازشمره «شماره وحساب» استو «سرای شمره» یعنی حسابداری کل. همچنین فرمان داد بینوایان ومبتلایان به بیماری‌های مزمن را از خراج غلات‌و مـــالیات سرانه معاف دارند ودستور دادکه در مـــالیات محصولات آفت زده هم به‌نسبت زیان، تخفیف به‌عمل آید وبرای انجام‌این‌امورکسانی راکه به‌صلاح و تقوی وعدل وانصاف متصف بودند بگماشت[1].

چنانکه جهشیاری‌می‌نویسد: نرخ‌مالیات‌برزمین‌های‌مزروعی‌پس‌ازتبدیل‌مقاسمه به‌مساحت به‌وسیله قباد، به‌حداقل یعنی ده‌درصد رسیدکه شاید تحت تأثیر عقاید مزدك وبه‌رعایت وضع نامساعد مالیات دهندگان بوده‌است.

«آنگاه قباد فرزند فیروز دستور داد زمین‌ها راممیزی ودرختان میوه وخرمارا شماره‌کنند و مردم را سرشماری نمایند وتصمیم‌گرفت سهم شاه را از محل خراج به میزان ده‌یك تعیین کنند[2]. اما ابن‌بلخی می‌نویسد: «... نوشیروان درخراج نظرکردو آنرا سخت بی‌ترتیب دید. تاپیش ازوی چنان‌بودکه ازجایی سه‌یك موجود (محصول) خراج بودی واز جایی پنج یك وهمچنین تاشش یك‌ورعایا ازاین سبب رنجور بودند. پس‌او به‌قانون واجب بازآوردبه‌اتفاق وزیرودیگر بزرگان برجهان براین جملت‌که‌یاد کرده‌اند خراج نهاد:

کشته‌های غله بوم: ازیك‌گزی: خراج یك‌درهم سیم نقره.

زمین‌رزبوم: ازیك‌گزی زمین: خراج هشت درهم.

درخت خرمای پارسی: ازهرچهار درخت، یك درهم.

خرمای دقل: ازهرشش درخت، یك درهم.

درخت زیتون: ازهرشش درخت، خراج یك‌درهم[3]».

محمدبن جریرطبری می‌نویسد: انوشیروان پس‌از تشکیل انجمن‌صورت‌مالیات رابدین‌شرح‌اعلام‌داشت:

برهرجریب ازکشتزارگندم وجو: یك درهم

۱ــ اخبارالطوال. تالیف ابوحنیفه‌احمدبن داوود دینوری. صفحه ۷۵و۷۶.

۲ــ الوزراء والکتاب. صفحه ۳۱.

۳ــ فارسنامه ابن بلخی ۱۰۷- ۱۰۸. (چاپ شیراز).

بر هر جریب از موستان : هشت‌درهم
برهرجریب یونجه‌یاخوید : هفت درهم
برهر چهارخرمابن‌فارسی : یك درهم
بر هر شش خرمابن دقل : یك درهم
بر هر شش درخت زیتون : یك درهم

وبر خرمابن‌های پراکنده مالیات نبستند[1].

علی‌بن حسین مسعودی‌نرخ مالیاتی راکه به‌وسیله انوشیروان تعیین شده‌بدین شرح آورده: «برهر جریب از سیاه بوم‌که کشتزارگندم وجو بود یك درم، برای برنج نیم‌درم،برای هرچهار نخل‌پارسی‌که خرمای خوب داشت یك‌درم وهرشش نخل‌معمولی که‌خرمای پست‌تر داشت یك‌درم وبرهر شش‌درخت زیتون یك‌درم وبرتاك هشت‌درم‌وبر رطب هفت درم مقرر کرد واین هفت نوع غله بود و محصولات دیگر را که انسان و وحیوان ازآن بهره می‌گرفتند معاف داشت[2]».

کتابی ازانوشیروان به‌فارسی‌زمان ساسانیان درباره وضع مالیاتی برجای‌مانده که درزمان عباسیان به‌نام «سیرة انوشیروان»ترجمه شده وابن مسکویه بخشی ازآنرا درکتاب تجارب الامم‌آورده است. دراینجا جزیی‌ازآن‌که درمجله بررسی‌های‌تاریخی ارتش چاپ شده نقل می‌شود:

«چون برآن شدم ازحال رعیت خود جستجوکنم و در برانداختن رسم ستم از ایشان بکوشم وسنگینی بارخراج راسبك سازم‌که‌گذشته از آثار نیکی‌که در آن هست سبب آراستگی شهریاری و بی‌نیازی کشاورزان خواهد بود ، و نیز میدان اختیار هر استاندار رادرگرفتن‌خراج هرزمان‌که نیازافتد روشن‌کنم، انجمنی از خراج بگیران و خراج دهندگان فراهم آوردم.

راز درآمیختن‌ایشان این‌بودکه می‌خواستم مالیاتها استان به‌استان وشهرستان به‌شهرستان وبخش به‌بخش وروستا به‌روستا ودیه به‌دیه ومرد به‌مرد تعیین‌گردد.

برای دریافت مالیاتهاکاردارانی برگماردم‌که نزد من معتمد وامین بودند ودر

۱ــ تاریخ‌الرسل والملوك ج۲. صفحه ۱۵۲. (چاپ قاهره.۱۹۶ م).
۲ــ مروج الذهب ومعادن الجواهر. جلداول.ترجمه ابوالقاسم‌پاینده. صفحه ۲۶۲.

هرشهر با هرکاردار امینی برگماردم‌تابرکرداراو درنگرد ونیز فرمان دادم‌که قاضی هر شهرستان رفتارکاردار شهرستان خود را بپاید .

همچنین فرمان دادم هر زمان مالیات دهندگان نیازمند شدند، چیزی را به من بگویند به‌قاضی شهرستان خودبگویند ونیز مالیات خودرا در پیشگاه قاضی بپردازند و رسید از او بگیرند . قاضی باج (سرانه) کسی را که مرده است نخواهد و نیز باج (سرانه) کسی از نوجوانان ایشان را که به مردی نرسیده است . سپس قاضی و دبیر شهرستان وشهردار (امین البلد) وکاردارحساب خودرا به‌دیوان مابفرستد ودراین‌باره به همه‌جانامه نوشتم[1]».

از این یادداشت‌های انوشیروان به اهمیت مالیـــات جهت حفظ قدرت دولت شاهنشاهی و به‌توجه به رونق کشاورزی در ارتقای قـــدرت اقتصادی کشور درآن روزگار می‌توان پی‌برد. مقررات انوشیروان به منظور رفع‌تعدی واجحاف از مالیات دهندگان نموداری ازعلاقه این پادشاه در ریختن شالوده‌یی ثابت و بادوام برای حفظ اساس دولت ساسانیان بود . ولی بین صدور مقررات و خواستن و گفتن تـــا اجرای صحیح امور تفاوت بسیار است . در بین این تفاوت علل مشکلات اجتماعی حایل و اجرای هرامری موقوف به‌رفع آن‌می‌گردید، وچون آن علل همچنان برجای‌خود باقی بود درعمل مانع ایجاد می‌کرد . مثلاً نمی‌توانست از سازش مأموران بایکدیگر و از اعمال‌ستم نسبت به‌مالیات دهندگان ومهمتر ازهمه ازاختلاف شدید طبقاتی‌جلوگیری کند. بی‌بنیادی اصلاحات انوشیروان موجب برجای ماندن مشکلات پیشین ودوام‌آن وبالاخره منجربه‌انقراض امپراطوری ساسانیان‌گردید.

درمورد اینکه ستم موجب‌کاهش وبلکه نابودی دسترنج انسانی است وهمچنین نیت بدجز ناکامی وبد فرجامی ثمری ندارد حکایتی که حاوی حقیقتی بارز است در کتاب راحة‌الصدور وآیة‌السرور درباره نیت بدانوشیروان دربالابردن میزان مالیات آمده‌که ناقض مقررات مساحت وبرابر مقاسمه است:

«هرکه نیکی کند ثنا یابـد بدکنش میوه بلا یابد

۱ــ مجله بررسی‌های تاریخی‌ارتش.شماره ۵ــ۶ سال چهارم. صفحه ۲۴۱ و۲۴۲. (چاپ‌تهران ۱۳۴۸ خ) وصفحه ۴۹۵ همین‌کتاب مراجعه شود.

درکتب آمده‌که پیش ازآنکه قابیل، هابیل‌رابکشت، خوشه‌های انگور ضد من بودی‌وپوست اناری راکاروانی درمیان رفتی. چون‌خون به‌ناحق برزمین افتاد،جمله انار وانگور تابدین حدخرد وکوچك‌گشتند.

درهمین‌کتاب نیز درباره تاثیر نیت خوب وبدپادشاه درکیفیت محصول‌آمده: روزی انوشیروان ازلشکر تنها ماند. به مزرعه‌یی رسید. دختری رادیدوآب خواست. دختر ازنیشکرقدحی آب بگرفت ونزد نوشیروان آورد وباوی تلطف‌کرد ونوشیروان نوشید.

آنگاه‌پرسید: «این‌آب‌ازچندنی‌شکرگرفتی؟». دخترك‌گفت: «ازیك‌نی». نوشیروان به‌تعجب ماند. وچون‌برفت. خراج‌دیه درجریده بازدید.اندك‌بود.گفت: «جایی‌که‌دخل بدین بسیاری بود، خراج زیادت باید».

پس‌سال دیگر به‌همان مکان رسید وآب خواست. دخترك بیرون آمد وبرفت تا آب‌آرد. دیرترك ماند.نوشیروان راشتاب گرفت. دخترك راگفت: «چرا دیر آمدی ؟». دختر جواب داد: «از نیشکرآب به دشخواری می‌آمد. سه‌نیشکر بکوفتم». نوشیروان گفت: «چرا چنین است؟». دخترگفت: «پادشاه برمال رعیت نیت بدکرده است[1]».

درتاریخ قم[2] ازقول‌ابن‌حوقل آمده‌که دردوران پیش ازاسلام تازمان قبادخراج به‌صورت حصه‌یی ازخرمن (مقاسمه) پرداخت می‌گشت[3].سپس ازقول طبری نقل‌شده: «که اما قباد برآن شد تا این رسم رابراندازد وفرمان دادکه میزان خراج را برحسب «مساحت» زمین تعیین کنند نه‌به نسبت محصول یامقاسمت. اماپیش از آنکه به نیت خود جامه عمل بپوشاند درگذشت. انوشیروان‌که فرزند وجانشین اوبود قصد پدر را اجراکرد و براملاك ومزارع وباغها وبستانها وتاکستانهای سراسرکشور خراج‌بست و جزیه (مالیات‌سرانه) وضع‌کردوتنها معدودی ازآن معاف شدند».[4]

گیرشمن‌می‌نویسد: بخش‌اعظم‌درآمد،درکشوری فلاحتی‌مانند ایران،می‌بایست ازمالیاتی‌که براراضی مقرر شده بود تامین‌گردد وعوارض فردی نیز موجب تزیید آن

۱ــ راحةالصدور وآیةالسرور. تالیف محمد بن‌علی‌بن سلیمان الراوندی.
۲ــ تاریخ قم. صفحه ۱۷۹.
۳ــ صورةالارض. جلددوم. صفحه ۳۰۳.
۴ــ تاریخ طبری. جلداول. صفحه ۹۶۱.

می‌شد. اماغالباً درقدیم، جمع‌آوری مالیاتها موجب تعدیاتی ازطرف عمال می‌گردید و درنتیجه روستاییان اغلب مقروض می‌شدند. عهد ساسانیان هم ازاین آفت‌که در تاریخ ملل مانند مصریان در عصر بطالسه و رومیان در قرنهای دوم و سوم تولید اغتشاشات اجتماعی نمود برکنارنماند. پادشاهان ساسانی بارها، برای تسکین‌توده، مبالغی را که پرداخت نشده بود بخشیدند. یا اصول پرداخت مالیات را مساعدتر ساختند.[1].

گاه شاهنشاهان‌به‌مناسبت‌تاجگذاری‌ویاپیروزی‌بردشمن‌ویاآغاز دوره‌یی‌جدیداز سلطنت ویا خشکسالی، مانده‌های مالیاتی یابخشی ازمالیات یك‌سال را می‌بخشیدند. فرمانی ازاردشیر بابکان به‌خجستگی جلوس برتخت سلطنت بدین شرح برجای‌مانده: «از اردشیر، درخشنده موبد، شاه شاهان، جانشین بزرگان به: فقیهان‌که باردین رابر دوش دارند واسواران‌که نگهداری کشور باایشان است ودبیران‌که آرایه دولت‌اند و کشاورزان‌که آبادکننده روستاهاینددرود برشماباد. خدارا سپاس‌که ماتندرست‌هستیم وازروی نیکخواهی باجی‌که بررعیت بود برداشتیم[2]».

بهرام‌گور به‌مناسبت تاجگذاری مانده‌های مالیاتی رانیز نگرفت. طبری‌در این باره می‌نویسد: «بهرام‌گور پس‌از به‌دست‌گرفتن شهریاری، فرمان دادمانده‌های خراج رااز خراج‌گذاران نگیرند. اورا آگاه کردندکه مانده‌هاهفتاد هزار درهم است. گفت: آنرانگیرندویك‌سوم‌ازمالیات‌سالی‌راهم‌که‌به‌تخت شاهنشاهی‌نشسته‌است نیزبیندازند[3]».

همین‌پادشاه‌پس‌از پیروزی برخاقان‌چین وگرفتن غنیمت‌بسیار، به‌همه‌کارداران وبزرگان محلی یابه‌گفته فردوسی «خودکامگان» نوشته‌است:

نخواهم خراج ازجهان هفت‌سال　　اگر زیردستی بود، گرهمال
به هرکارداری و خود کامه‌یی　　نوشتند بر پهلوی نامه یی

هنگام‌های خشکسالی بخشیدن مالیات الزام آور بود وفردوسی در موردفیروز که درعهد اوهفت سال پیاپی خشك‌سالی شده بود گفته:

۱ــ ایران ازآغازتااسلام. صفحه ۳۱۳ و۳۱۴.
۲ــ عهد اردشیر صفحه ۱۰۳. (چاپ تهران ۱۳۴۸خ)
۳ــ تاریخ الرسل و الملوك. جلددوم. صفحه ۷۸.

شهنشاه ایران چودید آن شگفت خراج‌وگزیت ازجهان برگرفت.

وثعالبی درباره این خشکسالی آورده: «چون‌درآغاز سلطنت فیروزخشك‌سالی تاهفت سال‌کشید ونزدیك بود اورانابود وشهریاریش راتباه سازد اوبردباری می‌کردو نیك رفتاری می‌نمود تااز مردم دلجویی کند وبا دلسوزی ایشان راراه برد. از این رو خراج از ایشان برداشت و ایشان را از انبارداری (احتکار) بازداشت و فرمان داد در دیوانها راببندند ودربخشش رابر بی‌نوایان ونداران بازکرد وبه‌همه‌کارداران خود در خراسان وعراق وپارس وخوزستان ودیگر بخشهای‌کشور نوشت‌که آنان نیز به‌همان گونه رفتارکنندکه اودر پایتخت‌کرده ودرخوردنی‌ها مواسات‌کنند[1]».

دولت همانطورکه خزاین خودرابرای روزمبادا وبلکه هم روی رسم وعادت‌از زروسیم وجواهرات‌به‌دست آمده‌ازراه مالیات‌می‌انباشت، انبارهایی هم‌به همین‌منظور مخصوص محصولات کشاورزی ایجاد کرده بود. گیرشمن می‌نویسد: «اخذمالیات و عوارض جنسی موجب آن گردیدکه حکام ذخیره‌هایی مهم از محصولاتی که در درجه اول لزوم بودند، فراهم آورند وعمال آنان، آنها را دربازارها پخش می‌کردند. فایده دیگر اینهاآن‌بودکه‌هنگام‌قحطی، احتیاجات ملت‌رابه وسیله‌توزیع‌ذخایر مرتفع‌سازند، وشاهان ملزم بودند، به‌جهت تسکین بدبختی‌های ملت باآن موافقت نمایند[2]».

مالیات سرانه چنانکه گفته شد سالانه به‌طور مرتب وگاه ضرورت نیز به طور فوق‌العاده‌گرفته می‌شد. مثلاً درکتاب تاریخ‌ایران محققین شوروی آمده: «مبلغی که هیاتله مطالبه‌کرده بودند بقدری زیادبودکه پیروز نمی‌توانست یکباره بپردازد.مقدار پولی‌که پیروز پرداخت بیست کیسه بود و وی در مقابل ده‌کیسه باقی فرزند خویش قباد رابـــه رسم گروگان نزد هیاتله باقی گذاشت واین واقعه در تاریخ زندگی قباد نقش مهمی بازی‌کرد. شاه‌پس ازمراجعت ازتمام اهل‌کشور سرانه مبلغی دریافت‌وقباد راباز خرید[3].

در زمان ساسانیان باج سرانه را گزیت می‌گفتند و اعراب بعدها آنرا به واژه

۱ـغرراخبار ملوك الفرس وسیرهم. صفحه ۵۷۷.
۲ـ ایران ازآغار تااسلام. صفحه ۳۴۴.
۳ـ تاریخ ایران‌ازباستان تاسده هیجدهم. صفحه ۱۰۷.

جزیه برگرداندند. ابن بلخی درباره مالیات سرانه‌یی‌که به‌فرمان انوشیروان بسته‌شده بود نوشته است: «وجزیه سرها ازکسانی‌که جزیه‌گزار بودندی، از طبقات رعایابه‌سه نوع بسته بودند: توانگران دوازده درهم ومیانه‌تر هشت درهم و کمتر چهاردرهم و به هرسال یکبار بستدی[1]».

مبالغ‌دیگری به‌صورت پیشکش‌وباج‌راه دریافت می‌شد. کریستن‌سن می‌نویسد: دردوعید بزرگ سال، نوروزومهرگان بزرگان هدایایی‌تقدیم شاه‌می‌کردند. هرکس‌آن چیزی‌راکه‌خودش بیشتردوست‌می‌داشت‌هدیه می‌کرد. ازقبیل‌عنبرومشك،وجامه وغیره. جنگیان و سواران معمولاً اسبی، یا شمشیری، یانیزه‌یی تقدیم می‌کردند. اغنیا طلا و نقره پیشکش می‌بردند . وحکام (علاوه برخراجهای وصول شده) یك قسمت از اضافه عایدات ولایات خودراتقدیم می‌کردند[2].

گمرك یاباج راه‌هم ازسرچشمه‌های درآمد ساسانیان بودکه درمرزها ازکالاهای بازرگانی که وارد ویا صادر می‌شد ونیز از کالاهایی که از بعضی شاهراه‌های بزرگ می‌گذشتند دریافت می‌گردید. دراین موردکریستن‌سن‌می‌نویسد: ازشرایط‌صلح خسرو- اول ویوستی‌نیانوس قیصر روم، درسال ۵۶۱، چنین استنباط می‌شود که درآن وقت عوارض‌گمرکی نیز معمول بوده است. ماده سوم عهدنامه مزبور چنین مقرر می‌داشت که تجار ایرانی و رومی همچنانکه از اعصار قدیم تا آن تاریخ به سوداگری مشغول بوده‌اند، ازآن پس‌هم می‌توانند به‌تجارت هرقسم‌کالا بپردازند. اماکالاهای آنان باید ازدوایر معمولی گمرك (باجگاه) بگذرد[3].

درآن‌زمان معمولا می‌پنداشتندکه مالیات رابابد درخزانه انباشت، خدم وحشم راه‌انداخت، عظمت وشوکت‌به‌رخ‌ملت‌کشید و ثروت ملی‌راصرف‌عیش و عشرت کرد. مثلاً کریستن‌سن‌می‌نویسد: خسروپرویزدرمواقع لزوم برای‌ابرازشوکت‌سلطنت واظهار بزرگی شخصی خود، ازبس اسباب تجمل فراهم می‌کرد وعجایب وغرایب نشان‌می‌داد که دیده بینندگان خیره می‌گشت. اگربخواهیم به‌درستی سنگینی باررعیت رابدانیم

۱ـفارسنامه. صفحه ۱۰۸ه(چاپ‌شیراز).
۲ـ ایران درزمان ساسانیان.صفحه.۳۰.
۳ـ همان‌کتاب. صفحه ۱۴۶.

کافی نیست که خرمن‌های زروسیم وجواهر را در گنجهای خسرو بنگریم، بلکه باید مبالغ هنگفتی را که در راه عیش وعشرت خود و درباریانش به مصرف می‌رسانید در نظر بگیریم. برجسته‌ترین صفات خسرو میل به خواسته وتجمل بود. درسی و هشت سال ایام سلطنت خود گنجها آکند و تجملات فراهم آورد. درسال هیجدهم سلطنت مالی که خسرو به گنج جدید خود در تیسفون نقل کرد قریب ۴۶۸ میلیون مثقال زربود، از این گذشته مقدار کثیری جواهر وجامه‌های گرانبها داشت که بیشتر عجایب روزگا بود... بعداز سیزده سال سلطنت، درگنج او ۸۰۰ میلیون مثقال نقود جمع شده‌بود. افزایش ثروت او درسالهای آخر به‌سبب وصول بقایای مالیاتی بود که بدون اندك ترحم ورعایتی ازمردم می‌گرفتند. ازاین گذشته مبالغی کثیر به‌عنوان غرامت اموالی که ازخزانه اوسرقت شده یابه‌طرق مختلفه تلف گشته بود ازمردمان گرفت[1].

گردیزی قسمتهایی ازفرآورده‌های مالیاتی راکه درزمان خسرو پرویزدرخزاین محبوس ودفن شده بود وهمچنین دیگر دستگاه و آلات تجملی و خـــواسته‌های آن پادشاه راچنین آورده است: «اما پرویز رامال وجواهر وچیزهای بزرگوار فراوان بود، وچندان بزرگواری اوراگرد آمده بودکه پیش ازاو هیچ پادشاهی رانبود واز آن چیزها بعضی بگویم: دست شطرنج بوداورا یك صف ازیاقوت سرخ، دودیگر صف ازیاقوت زرد. ودستی دیگرکه نردبودازیاقوت وزمرد، وسی ودوهزار پاره یاقوت بیش بهابود. وگنج عروس وگنج خضرا وگنج باد آورد و گنج دیبای خسروی و گنج سوخته وزر مشت افشار وتخت طاقدیس وتخت میش سارو ایوان مداین وقصر شیرین و شادروان بزرگ گوشه به‌مروارید ومشکوی زرین ودوازده هزارکنیزك وهزار ودویست فیل و سیزده هزار شتر بارکش و باغ نخجیران و باغ سیاوشان وباغ مرود و اسب شبدیز و ده‌هزار من عود وپنجهزارمن کافور و سه‌هزار من مشك، وچهار هزار من عنبر، ودوازده هزاریوز وهزار شیر و هفتصد هزار سوار وسیصد هزار پیاده و شمع دوازده هزار پلیته وکبریت سرخ وهزار بار سپند وده‌هزار غلام وصد هزار اسب بارگی، وصدهزار ستام (یراق ولجام اسب) زرین وسرکش، بربط زن و شیرین و باربد و بهروز و سه هزار زن بود و هربار هفتصد ونود و پنج بار هزار هزار (۷۹۵ میلیون) درم دخل خزینه بود که

۱ـ ایران درزمان ساسانیان. صفحه ۴۷۴ و۴۷۵.

ازولایات به‌خزینه‌آوردندی.

وچون اوبمرد اندرخزینه اوخریطه یافتند واندرآن خریطه نه‌تاانگشتری بودکه خاصه اوبود. ازبهر مهرکردن داشتی. نخستین انگشتری نگین اویاقوت سرخ بود و نقش اوصورت ملك‌والی آخر...[1].»

اینهمه مال از ملت به‌انواع جور به‌رسم مالیات‌گرفتند ودر خزاین انباشتند. نه‌به‌کارملت‌صرف کردند ونه‌مایه‌قوت‌وسلامت‌دولت‌خود ساختند. اینهمه‌مال محبوس ومدفون باجادوی تباهکارش مملکت را پرآشوب وملت راساقط ودولت را ضعیف و وفرسوده‌گرداند وهمچنان ماند تاآن سرنوشت شوم رابه فرجام ساسانیان به‌بارآورد و آنهمه رااعراب به‌یغما بردند.

***

در منابع اسلامی باواژه‌های بسیاری که مربوط به‌امور مالیات است برخورد می‌شود. این واژه‌ها و اصطلاحات تمامی‌دردوره ساسانیان رایج بوده‌که بعضی ازآنها معرب‌شده است. درخور پایان این‌مبحث است که بعضی ازآنهادراینجا آورده شود.

استان‌المقاسمه: مالیاتهایی‌که اززمین‌های‌کشاورزی‌گرفته می‌شد بنابه‌گزارش کتاب مفاتیح العلوم، صفحه ۴۱بدین‌گونه بود که دولت رسد معینی که از یك دوم تا یکدهم تفاوت داشت، از حاصل زمین هنگام برداشت زراعت وصول می‌کرد. حوزه‌های مالیاتی راکه این رسم‌درآنها متداول بود «استان المقاسمه» می‌گفتند.زیرا دولت حاصل زمین راباکشاورز قسمت می‌کرد. این رسم تازمان قباد اول ساسانی در عراق متداول بود. قباد برای تسهیل درامروصول مالیات دستورداد زمین‌ها راممیزی کنندوبرآنها مالیات معینی‌به‌بندند تاکشاورزان‌آزادگردند وبرخورد آنان بامأموران مالیه‌کمترگردد. این اصلاح به‌دست پسرش خسرو اول انوشیروان اجراگردید وروش مقاسمه متروك وشیوه مالیات بر مساحت رایج شد . در عصر اسلامی تا زمان منصور

۱ـ زین الاخبار گردیزی. صفحه ۳۶ و ۳۷.

دومین خلیفه عباسی شیوه مساحت رایج بود واین خلیفه شیوه مذکور را بار دیگر به‌روش مقاسمه‌که تاپیش ازپادشاهی قباد معمول بودبرگردانید.

باج=باژ: مالیات دامها.پول یامازاد محصولی‌که به‌تساوی به‌گردن‌گروهی گذاشته شود. (المنجد المعرب صفحه ۳۱). واژه باج در فرهنگهای فارسی به معنی مالیات سرانه یامالیات نقدی ضبط شده در برابر خراج‌که مالیات کشاورزی و جنسی است. شکل فارسی واژه معرب باج «باژ» است. چنانکه‌درلغت فرس اسدی به همین شکل ضبط ورسدوسرگزیت تفسیر شده است واین تفسیربا معنی‌که درفرهنگهای‌عربی ازاین واژه کرده‌اند، نیك برابری دارد.

جزیه: این واژه هم مثل باج یاباژ معنی اخذ مالیات سرانه می‌دهد. این واژه معرب گزیت فارسی است‌که عهد ساسانیان سرگزیت یعنی مالیات سرانه می‌گفتند. دردوره اسلامی جزیه مالیات سرانه اهل ذمه‌بوده است.

حزر: تخمین زدن مقدار حاصل‌غله‌ها درکشتزارپیش‌ازدرو شدن (مفاتیح‌العلوم. صفحه۴۱) گفته‌اند. این‌واژه نبطی است‌که ازراه زبان پارسی هنگام ترجمه دیوانهای محاسبات ساسانی به‌عربی به‌این زبان درآمده است .

خراج: مالیات‌کشاورزی‌که به‌جنس یانقد می‌گرفته‌اند. این واژه را برخی از اصل سریانی دانسته‌اندکه ازراه زبان فارسی به‌عربی درآمده است.

طسق: معرب (تسك) است به‌فتح اول‌وسکون‌ثانی‌که دردوره ساسانیان مالیات یك‌قطعه زمین‌کشاورزی معنی می‌داده است و خوارزمی در مفاتیح العلوم صفحه ۴۰ تسك فارسی راآورده بامعنی مالیاتی‌که‌برای هرجریب زمین تعیین‌می‌شود.

عشر: که معرب اشرو است‌از زمان هخامنشیان درامور مالیاتی به‌کار می‌رفته وآن اخذ یکدهم محصول به‌صورت مالیات بود.

اینها بود واژه‌هایی با صورت غیر معرب خود که در زمان ساسانیان در امور مالیاتی به‌کار می‌رفته وبدون شك اکثر واژه‌هایی هم‌که درزبان عرب بعداز اسلام در این مورد رایج شده مصداق آنها درزمان ساسانیان معمول و عرب آنرا هنگام ترجمه دیوانهای محاسباتی و مالیاتی همانگونه که بوده به‌کار برده است.

دراینجا برای آگاهی بیشتر خواننده ارجمند به اوضاع وجهات امور مالیات در زمان ساسانیان، آن تعدادازواژه‌هایی هم‌که با صورت غیرمعرب‌آنها برخورد نشد آورده می‌شود.

کراع : مالیات برچهار پایـان. مکس: باجی که در مرزها از بازرگانان اخذ می‌شده. تخمین: برآورد و تعیین بهای سبزی‌ها. مردود: دبه کردن مال و جنس ویا محصولی‌که پس داده شود. باقی: بدهکاری خراج یا مالیات مردم. تسویغ: بخشیدن مقداری ازمالیات‌کسی.عبرة:قرار دادن مالیاتی معین‌برای ناحیه‌یی یادهستانی.خرص (به‌فتح اول وسکون دوم وسوم) مخصوص تخمین محصول تاك یانخل و...[1].

۱ــ مفاتیح العلوم. ابوعبدالله محمدبن احمد بن‌یوسف‌کاتب‌خوارزمی. ازصفحه ۴۱تا۴۳.چاپ لیسیك .

علل انقراض

علایم انقراض وشکست‌درهر دوره-،بارواج دروغ، فساد،پیروی ازهوی‌وهوس-های حیوانی وپایمال شدن ایده‌آلهای عالی انسانی،کشته شدن وجدان اجتماعی،قطع همه پیوندهای معنوی بین افراد ملت، خوارشدن فضلیت وتقوی وارج یافتن رذایل‌و ظواهر، خویشتن‌گـــرایی به‌شکل‌تجمل پرستی،به‌خود پردازی وتشدید اختلاف طبقاتی-آشکار می‌گردد.

ارزش‌های اجتماعی در دوره اعتلا و دوره انقراض به یکدیگر نسبت معکوس پیدا می‌کنند. دردوره انقراض هردولت ویاسقوط‌هرقوم‌وملت-دانش،آگاهی،آزادگی، راستی،پاکی، پرورش وجدان اجتماعی وشناختن مسئولیت‌های‌انسانی، ابراز شجاعت وفداکاری درراه عقیده واعتقاد به‌یگانگی وبرابری-به‌مفاهیمی پوچ ومسخره تبدیل و اعتراض برای احقاق حق بدترین جرم و بلکه بعنوان خیانت و جنایت تلقی می‌شود. فردوسی در وصف ظهور آثار انقراض‌به‌هنگام شدت مظالم ضحاك درشاهنامه‌چه‌خوش سروده:

ابر کتف ضحاك تازی دو مار — برست وبرآمد زمردم دمار
نهان گشت آیین فرزانگان — پراکنده شد کام دیوانگان
شده بربدی دست دیوان دراز — زنیکی نرفتی سخن جز به‌راز

چنانکه پیش ازاین هم گفته شد، همیشه درآن دوران شرایط انقراض‌وشکست‌هر دولت دودمانی‌فراهم‌بوده‌ولی‌هربار پیش ازواقع شدن،اسباب‌ووسایل‌آن‌را ازکف ملت می‌ربودند.ملت‌همیشه درآن دوران هم از شدت این بیدادگریها مانند دوران بعد از اسلام، در انتظارمهدی موعود (سوشیانت نجات دهنده) بسر می‌برده ومتاسفانه هربار این انتظار جزبه حمله‌یونانیان‌وسپس‌اعراب منجرنگردیده‌است. زیرا وقتی دست‌ملتی درتعیین سرنوشت خویش بسته شود دست خارجی بی‌مانعی پیدا شده ومصالح اموررا به‌سود خویش تمشیت می‌دهد.

ظهور مانی درآغاز ساسانیان وظهور مصلحین وعدالتخواهان دیگری همچون بندوس، و به فرجام ظهور مزدك درپایان کار این سلسله نمایشگر برجای‌بـــودن علل بحرانها وبیدادگریها ونابرابری‌های اجتماعی درسراسر این دوره است.

اما آنچه موجب دوام چند قرنی ساسانیان‌گردید عبارت بود ازتباه‌کردن حس مقاومت ملت باکشتارهای سهمگین مانویان و هواخواهان امثال بندوس‌و مزدکیان و همچنین افسون موبدان بادلخوش ساختن ملت به‌امیدواهی ظهور سوشیانت‌به‌منظور تولید حس بردباری وشکیبایی دربرابر ستم فئودالها واشرافی‌که در سراسر کشور در دربرابر روستاییان و زحمتکشان متفرق شهرها، متحد بودند.

درکتاب خراسان وشاهنشاهی ایران نوشته: دراواخر دوره ساسانی‌گرچه‌به‌طور کلی وضع همه طبقات بد بود، اما وضع روستاییان به مراتب بدتر بود . زیرا از دیر زمانی به‌تدریج املاك‌کوچك ازبین رفته‌بود وتبدیل به‌املاك مالکان بزرگ(فئودالها) شده بود ودهقانان وخرده مالکان استقلال خودرا ازدست داده بودند وسرمایه نداشتند تازمین خودرا اداره‌کرده واز آن بهره برند. درنتیجه آزادی توده روستاییان از میان رفت و این تحولات شکافی عظیم بین دو طبقه به وجود آورد و یك صف عظیم وپر جمعیت‌به‌نام روستاییان درمقابل عده قلیلی‌به‌نام شهرنشینان (البته فئودالها واشراف وثروتمندان آن) نمودار کرد و تفاوتی آشکار بین زندگی این دوطبقه به وجود آمد. شهرنشینان (البته اشراف واعیان آن) از همه مزایای موجود روزگار خود برخوردار وحتی ازخدمت نظام هم‌معاف بودندو به وسیله صنعت و تجارت صاحب‌مـــال وجاه می‌شدند. اما ده نشینان مجبور بودندمادام العمردرده خود ساکن باشندوبیگاری‌کنند

ویادرسپاه پیاده‌نظام خدمت‌کنند. قوانین ومقررات مملکتی‌برای حمایت‌روستانشینان مقرراتی نداشت ودرحقیقت، مالك، واضع هرگونه مقرراتی برای آنان بود[1].

به‌عقیده‌گیرشمن‌دولت درامور مالی‌فاقدعاطفه بود... برای زمین وافرادنرخی تعیین می‌کرد که از استعداد مردم خـــارج بود وبرای اخذ آن به قوه قهریه متوسل می‌شد[2].

همین‌محقق درباره‌تشکیلات وتشریفات وتجملات درباریان ساسانی می‌نویسد: درباریان طبق اصل ونسب یاشغلی‌که دارا بودند، به‌سه طبقه تقسیم می‌شدند. مهمتر ازهمه، اقوام پادشاه واسوارانی بودندکه موکب شاه راتشکیل می‌دادند وندمای‌وی به شمارمی‌رفتند.سپس مقلدان، حقه‌بازان ودلقکان قرار داشتند.[3]دیگر مطربان‌که‌دردربار وظیفه‌یی مهم داشتند وطبق هنر و آلات موسیقی خویش‌به‌سه دسته تقسیم می‌شدند[4].

گیرشمن همچنین می‌نویسد: جدال اشراف بادربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش، یکی ازعلل انحطاط وحتی انهدام شاهنشاهی ساسانی بود[5].

چنانکه‌گفته شداصلاحات انوشیروان‌که به‌سود خزانه‌تمام‌شد همچون‌اصلاحات داریوش اول آنقدر بی‌بنیاد وسطحی بودکه جز اینکه درانقراض تسریع کند نتیجه‌یی عاید نکرد. بیداد وسیهروزی‌های مردم دردوران پیش از انوشیروان به‌حدی بوده که کریستن‌سن می‌نویسد: می‌توانیم بگوییم‌که مصائب عمومی وبدبختی‌های‌اجتماعی در عهد انوشیروان‌کمتر ازادوار سلف بوده‌ولی مردم بیشتر آن راحس می‌کردند،زیراکه (براثرظهور مزدك‌مجال یافته بودند)بیشترفکرکنند[6].یابه عبارت دیگر نخبگان،افکار خودرا ابراز دارند. اینك قسمتی از شرحی راکه برزویه حکیم‌در مقدمه‌کلیله ودمنه راجع‌به عهد انوشیروان و وضع‌مردم زمانش نگاشته دراینجا می‌آوریم:

« در این روزگار تیره که خیرات براطلاق روی به تراجع نهاده است و همت

۱ــ خراسان و شاهنشاهی ایران . شورای دانشگاهی جشن شاهنشاهی ایران. صفحه ۱۲۰ که از ازصفحه ۳۴۴ ایران درزمان ساسانیان‌کریستن‌سن اخذکرده است.
۲ــ ایران ازآغاز تااسلام. صفحه ۳۴۷.
۳ــ همان‌کتاب.صفحه ۳۱۵.
۴ــ همان‌کتاب.صفحه ۳۱۲.
۵ــ ایران در زمان ساسانیان. صفحه ۴۶۱.

مردمان ازتقدیم حسنات قاصرگشته ... می‌بینیم که کارهای زمانه میل به‌ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی وافعال ستوده و اقوال پسندیده متروك گشته‌وعدل ناپیداو جور ظاهرولوم ودنائت مستولی وکرم‌ومروت متواری ودوستی‌ها ضعیف وعداوت‌ها قوی ونیکمردان رنجور ومستذل، وشریران فارغ ومحترم و مکرو خدیعت بیدار ووفا وحریت درخواب ودروغ موثر ومثمر وراستی مهجور ومردود و حق منهزم وباطل مظفر ومظلوم محق ذلیل وظالم مبطل عزیز وحریص غالب‌و قناعت مغلوب وعالم غدار وزاهدمکار بدین معانی شادمان وبه‌حصول این ابواب، تازه روی و خندان[1]».

گیرشمن هم مثل کریستن‌سن می‌نویسد: تحول مالی که خسرو انوشیران ایجاد کرد بیش ازآنکه به‌نفع ملت باشد به‌سود خزانه بود. وتعدی وستمی که مردم در آنها غوطه وربودند، آنان رابه اعتصاب برمی‌انگیخت. اعتصاب امری جدید درجهان‌قدیم محسوب‌نمی‌شد وحملات آن پیشتر درمصرویونان وروم‌مشهود شده بود. امااانقلاباتی که‌جهان یونانی رابه لرزه درآورد، اعتصاب بردگان ووامداران بود. جنبش‌مزدکی که‌رنگی دیگر داشت، مبتنی برمبنای اجتماعی واقتصادی بود. به‌همین دلیل است که آنراکمونیسم نامیده‌اند. بدبختی که ملت درآن غوطه‌ور بود، مانع ازآن می‌شدکه به‌تفکرپردازد وعدم‌عدالت اجتماعی‌رااحساس کند. بدبختی‌های ملت‌موجب ترحم‌افکار مردان بزرگ عصرگردید. چنانکه‌برزویه می‌نویسد: «عصرما همه‌جا درانحطاط‌است». دولت‌براثرثروت‌خویش وقوای‌نظامی قادرمطلق‌به‌نظرمی‌رسید. اما سازمان‌اجتماعی‌اش پوسیده وخراب بود. وهمین امرکفایت می‌کردکه‌کشور، به‌هنگام حمله عرب- که از مقاومت دربرابرآن عاجز بودند- دربازوان فاتح افتد[2].

موبدان که با افسون‌دین ووعده ظهور سوشیانت نجات دهنده امیدهای واهی به‌مردم‌القامی کردند وسیستم کاست که‌مطابق خبرشاهنامه‌فردوسی، انوشیروان‌باتحصیل فرزند کفشگر مخالفت می‌کرد[3] نشان می‌دهد که دین و دولت حاکم متحداً درجهل وذلت ملت می‌کوشیدند. ولی ستم وبیداد درآن دوران به‌حدی بوده که- بنابرنوشته

۱- کلیله ودمنه بهرامشاهی. به‌تصحیح عبدالعظیم قریب. صفحه ۵۴. چاپ اول.
۲- ایران‌ازآغاز تااسلام. صفحه ۳۴۸ و۳۴۹. ۳- به‌صفحه ۴۶۷ همین‌کتاب مراجعه شود.

کریستن‌سن ـ ملت به تفکر می‌پرداخته و عدم عدالت اجتماعی را احساس می‌نموده، چنانکه هرزمان مثل‌مواقع‌ظهور مانی‌ها و بندوس‌ها ومزدك‌هاقیام می‌کردند ویاهنگام حمله اعراب برای سقوط ساسانیان راه می‌دادند.

ابوعبدالله محمدبن عبدوس الجهشیاری از زبان موبد مـــوبدان رواج ستم و بیدادگری رادرزمان‌انوشیروان چنین آورده است: می‌گویند درزمان انوشیروان‌دامنه بیدادگری‌گسترش یافت تاجایی‌که موبد موبدان به‌اوگفت: «شاها! شنیده‌ام فقهای‌ما می‌گویند: وقتی درکشوری عدل‌وداد نتواند برستم وبیدادگری چیره شود، مردم‌آنجا به‌دشمنی‌گرفتار آیندکه باآنان می‌جنگد وبیم آن می‌رودکه مصیبت‌های پی درپی به ایشان روی آورد. مانیز از گسترش جوروستم عمال توبیمناك هستیم[1]».

محققین‌شوروی می‌نویسند: درآغاز قرن‌هفتم‌درزندگی اجتماعی وسیاسی‌ایران آتش تضادهای داخلی تیزتر شد واین خوداز پدیده‌های بارز آن دوران بود. تضادمیان بزرگان واعیان صاحب‌زمین‌که به‌فئودالها مبدل شده‌وروستاییان‌که‌آزادی خویش را ازدست داده فقیرگشته بودند شدیدتر شد. مبارزه‌یی هم‌که درمیان خود طبقه‌صاحبان زمین(فئودالها) درگرفته‌بود فاقد اهمیت نبود. ازیکسو سران‌اعیان نظامی‌وروحانیون واز دیگر سوماموران‌کشور (دبیران) وخرده مالکان زمین (یادهقانان) با یکدیگر در مبارزه بودند. دبیران ودهقانان میل داشتند حکومت نیرومند شاهی را حفظ کنند واز پاشیدگی وفساد و سقوط دولت ممانعت به‌عمل آورند. برعکس سران اعیان نظامی و روحانیون به‌اتکای منابع سرشار متصرفات اراضی خویش نه‌تنها ازحکومت مرکزی کم حساب می‌بردند، بلکه در بسیاری از موارد آشکارا تمایلات استقلال طلبی ابراز می‌نمودند. آخرین جنگ ایران وروم شرقی (۶۲۸ــ ۶۰۴ میلادی)که از لحاظ ایران به‌ناکامی پایان یافت لطمه شدیدی به نیروی تولیدی‌کشور وارد آورد و مردم شهر و روستابراثر مالیاتهای‌هنگفت وفوق‌العاده‌که برای احتیاجات‌ومصارف جنگی ازایشان مأخوذ شدسخت فقیرگشتند[2].

دوره انوشیروان باقتل عام مزدکیـان وخفقان عمومی وسیستم شدید کاست‌و

۱ــ الوزراء والکتاب. صفحه ۳۶.

۲ــ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم. صفحه ۱۶۴ـ۱۶۵. چاپ دانشگاه.

اوضاعی که ازقول جهشیاری وبرزویه حکیم نقل شد گذشت، باچنان تلخی وزهرناکی که یك نوع خمودگی وناامیدی و حالت صبرودر انتظار فرصت ماندن در ملت به‌وجود آورد. با مرگ نوشیروان وبه سلطنت رسیدن پسرش هرمز این نیروی مهار شده مجال سرکشی یافت واین پادشاه ناگزیر به‌جانب ملت عطف توجه نمود. ولی دربرابر عکس‌العمل‌های موبدان واشراف فئودال کاری نتوانست ازپیش ببرد وسلطنت وچشمان خودرا ازدست داد ونوبت به خسرو پرویز رسید.

مورخین نوشته‌اند: این پادشاه حریص، بدخو، دوروبی جرات بود. وی‌ملت رازیر بار مالیات خردکرد. نه‌مراعات‌اقویا می‌کرد ونه ضعفا. وی‌چون مردی بدگمان بودحتی صمیم‌ترین خدمتکاران خود را به‌دیار نیستی فرستاد. اوچون شیفته‌تشخص‌و جاه وجلال بود مبالغی هنگفت برای دربار خود خرج می‌کرد. درباروی شامل هزاران زن‌غیرعقدی،خدمتکاران‌وعمله طرب ودرباریان بود.چون مردان‌کشور ملزم به‌تجهیز قوای‌نظامی بودند، ناگزیرازتعدادآنان‌کاسته می‌شد. این فقدانها موجب شروع یکی‌از بحرانهای کم خونی- که درملل، پس‌ازهرکوشش غیر متناسب موثر می‌افتد- گردیدو وایرانیان را(درجنگ باروم) درزمانی‌که پیشرفت می‌کردند فرسوده ومغلوب‌دشمنان ساخت[1].

فرای می‌نویسد: افزایش مالیاتها وجنگهای پی‌درپی به‌ویژه در روزگارخسرو دوم به سود بازرگانان یامردم فرودست جامعه‌نبود ومی‌توان‌گفت‌که فزونی و انبوهی مال و خواسته خاندان شاهی و بزرگان موجب تهیدستی بیشتر همه مردم ایران می‌گشت[2].

زور بیش ازاندازه، مال بیش از اندازه ومقام بیش ازاندازه که طبعاً به‌قیمت ضعف وزبونی وفقر وسیه‌روزی‌وپایمالی حقوق‌مردمان پیدا می‌شودموجب‌برهم‌خوردن تعادل‌ها وتباهی خرد می‌گردد. یابه عبارت دیگر چشم خرد راکور می‌کند.نه فقط خرد طبقه حاکم، حتی خرد و معنویات یك ملت را هم ممکن است تباه کند.سقوطها و انقراض‌ها همیشه پس از اوج نهایی دوره زورو مال ومقام رخ داده است. وقتی این

۱- ایران‌ازآغاز تااسلام. صفحه۳۰۹ و۳۱۰.
۲- میراث باستانی ایران ۳۷۵.

خصوصیات دریك فرد ازاندازه‌گذشت اوازجذبه خیره‌کننده آنهاازتوجه به‌خرد غافل می‌شود و اعمالی از خود بروز می‌دهدکه درخارج ازمحیط خـــود عناصر ضد خود را به وجود می‌آورد وپایه‌های تکیه‌گاهی راکه برآن قرار دارد فرسوده و تباه می‌کند.

به‌خصوص، زور ومال ومقام بیش ازحد موجب تولید ترس و نفرت‌در دیگران می‌گردد. زبان از ابراز راستی ورهنمونی به نیکی می‌پرهیزد وبه تزویر ودروغ روی می‌کند. دورویی رایج می‌شود. دورویی ناامیدی وناامیدی فساد وفساد تباهی‌ومرگ می‌آورد.

درچنین مواقع‌مداحی وتعظیم وستایش معمول می‌گردد. به‌وسیله‌ستایشگرانی که‌روی غریزه حفظ حیات وحفظ نسل ویااز ترس ویا برای‌کسب موقعیت وجلب‌سود به قدرت حاکم روی می‌آورند. تاریخ نشان داده به استثنای معدودی که در مواردی زمامدارانی را به خاطر خیر وصلاح مردم یابرای رسیدن به هدفی ارجمند وملی مدح می‌کرده‌اند، عموم مداحان سودجوو موقعیت طلب بوده و صمیمیت و حقیقت باطن نداشته‌اند. اینان باستایش‌ها وگزافه‌گویی‌هاموجب القای حس‌خود بینی وخودپرستی درممدوح‌گشته وخرد اورا تباه ساخته‌اند.

زور بیش ازاندازه‌که از تضعیف مردمان ومال بیش از اندازه‌که ازفقر ملت‌و مقام بیش ازاندازه‌که ازانکار وجود وشکستن شخصیت فرزانگان وکاردانان پدیدآمده باشد، خود علت نفاق ودشمنی وجنگ وانقراض نظام حاکم می‌گردد. ازاینجاست‌که اوج علایم انقراض ساسانیان دردوره سلطنت خسروپرویزآشکار می‌گردد.

کریستن‌سن‌ازقول طبری ودیگرمورخان درباره جمع بودن این‌شرایط وخصایص در خسرو پرویز و رواج آنها دردوره وی می‌نویسد: تواریخی‌که از روی‌کمال دقت بعضی از صفات خسرو پرویز را ضبط کرده‌اند می‌گویند: بخت و اقبال این پادشاه را متکبر ومغرورکرد. خودخواهی واستبداد وآزمندی اوبه نهایت رسید، وچشم‌طمع به مال و ثروت مردم دوخت. یکی از مردان بیگانه راکه پسر سمی (؟) بود ونام ایرانی گرفته «فرخزاد» یا«فرخان‌زاد» خوانده می‌شدبه‌گرد آوردن خراج پس‌افتاده برگماشت واوظلم بی‌پایان می‌کرد واموال رعیت رامی‌گرفت. این قبیل‌کارهای خسروکه‌موجب صعوبت زندگی مردم شد،خلق رابراوبددل‌کرد. ونیز طبری می‌نویسد: خسرو مردمان

راحقیر می‌شمرد.

اگر هرمزد پسر انوشیروان به‌بزرگان سختگیری می‌کرد ورعیت رامی‌نواخت، خسرو پرویز بالعکس، برای آکندن گنج، هم‌رعایا وپیشه‌وران رامی‌آزرد وهم‌بزرگان را رنجیده خاطر می‌کرد. از فرط بدگمانی و کینه‌وری، این شهریار همواره مترصد فرصت بود تا خدمتگزاران مظنون و خطیر را از دم تیغ بگذراند. چنانکه «وندی» و «وستهم» و «مردانشاه» و «یزدین» و «نعمان سوم» وبسیاری دیگر ازعمال خود راکشت.

خسروپرویزاگرچه‌آزمند بود، اما برای ارضای هوسهای خودش امساك‌نداشت. درمواقع لزوم فقط برای ابراز شوکت سلطنت و اظهار بزرگی شخصی خود، از بس تجمل فراهم می‌کرد وعجایب و غرایب نشان می‌دادکه دیده بیننده خیره می‌شد. اگر بخواهیم‌به‌درستی سنگینی باررعیت رابدانیم کافی‌نیست‌که خرمن‌های زروسیم‌وجواهر رادرگنجهای اوبنگریم، بلکه باید مبالغ هنگفتی راکه درراه عیش وعشرت خـــود و درباریانش به‌مصرف می‌رساند، درنظر بگیریم[1].

مسعودی می‌نویسد: چون خسرو پرویز این دووزیر خردمند راکشت زمام‌عدل وطریقت حق ازکف بداد وبه‌ستم وتعدی خاص وعام‌رعیت پرداخت وتکالیف‌بی‌سابقه فرمود وستمهارواداشت‌که‌کس به‌خاطر نداشت[2].

زور ومال ومقام بیش ازاندازه خسرو واعمال خودسرانه اوچنان حس‌نفرت و کینه‌یی در همگان برانگیخت‌که پسرش شیرویه مجال انتقام به‌غیر نداد وخود فرمان به‌قتل‌پدر صادر کرد. ابوحنیفه احمدبن‌داود دینوری می‌نویسد: «چون مردم‌کشور این پیشامدها رابدیدند بایکدیگر به مکاتبه ومراسله پرداختند ومصمم شدند خسرو را از پادشاهی برکنار بسازند. به‌فرمان شیرویه سرخسرو رابا مقنعه پوشاندند واورادرخانه یکی ازسردارانش زندانی‌کردند.

شیرویه به‌یزدان‌گشنس مهتر دبیران گفت: هم‌اکنون به‌رسالت نزدپدر مابروو به‌او بگو، خداوند ترا به جرم‌گناهانی‌که مرتکب شدی دچار این سرنوشت شوم کرده است. نخستین‌گناهت خطایی است‌که درحق پدرت هرمزد مرتکب شدی. یکی دیگراز

۱ــ ایران درزمان ساسانیان. صفحات ۴۷۰تا۴۷۵.
۲ـ مروج الذهب. جلد اول. صفحه ۲۷۱.

خطاها ... ودیگرآنکه سی‌هزارتن از سرداران وفرماندهان سپاه خود را به‌گمان اینکه نخستین کسانی بودندکه ازجنگ رومیان روی برتافتند به‌قتل رساندی.

دیگر آنکه بازور وعنف شدید مال ومنال فراوانی‌از رعایاگرفتی ودرگنجهای خود انباشتی ...».

سپس شیرویه جوانی را که پدرش به‌دست خسرو کشته شده بود فرمان داد که برود انتقام خودرابگیرد. چون‌آن جوان برخسرو درآمد، خسرو ازاوپرسید: کیستی. گفت: من پسر مردان شاه مرزبان بابل وخطرنیه هستم. خسروگفت به‌جان خودسوگند یاد می‌کنم‌که تو قاتل من هستی. زیرا من پدرت را به ستم کشتم وجوان اورا بزد و بکشت.

چون شیرویه به پادشاهی رسید ازبیم اینکه مبادا برادرانش اخلال در پادشاهی اوکنند، فرمان داد تاهمه آنان راکه پانزده‌تن‌بودندگردن زدند[1].

قسمتی دیگر از پیغام شیرویه به‌پدرش پرویز دربرشمردن جرایم و گناهان او نیز ازتاریخ طبری نقل می‌شود. طبری می‌نویسد: «شیرویه مردی راکه مامور قتل پدر خودکرده بود گفت: «پیش پادشاه پدر ما شووبا وی بگوی که نه‌ما و نه هیچکس از رعیت ماسبب این بلیه که بدان دچار شدی نبوده‌ایم. این قضای خدا بودکه به کیفر اعمال بد به تورسید که پدر خویش هرمز رابکشتی و پادشاهی از او بگرفتی و میل به‌چشم او کشیدی و در باره وی خطاهای بزرگ کردی و با ما فرزندان بدکردی‌که نگذاشتی بانیکان بنشینیم‌وهرچه مایه‌خوشدلی ماتوانست‌بود منع‌کردی وبسیارکسان رابه روزگاران دراز به‌زندانها بداشتی‌که از ناداری وتنگدستی ودوری از یارو زن و فرزند تیره روز شدند و زنان بسیار خاص خویش کردی وبا آنها دوستی و مهربانی نکردی وآن‌زنان را ازکسان دیگرکه فرزند ونسل‌ازآنها می‌توانستند داشت بازداشتی وبه نارضایی وناخوشی چون زندانیان نگهداشتی و درکارگرفتن خراج باهمه رعیت بدکردی وبا خشونت وسنگدلی حرمت‌کسان ببردی وآن مال‌که به‌ستم ازمردم‌بستدی برای خویش فراهم آوردی و مردم را به تباهی کشاندی وبه بلیه و خسارت‌افکندی ودر مرز روم ودیگر مرزها سپاهیان فراوان‌بداشتی وآنها را از خانه وخانـــواده دور

۱ــ اخبار الطوال. صفحات۱۱۶ تا۱۲۰.

نگهداشتی ...[1]»

سلطنت شیرویه جز زمانی کوتاه نپایید. پس از او درمدت چند سال، سلطنت ساسانیان‌گاه به‌وسیله سرداران و گاه اعضای آن‌خاندان دست به‌دست‌گشت تا بالاخره یزدگرد سوم پیدا شد. مورخین نوشته‌اندبااین‌که یزدگرد تمام‌کوشش ممکن رابه‌خرج داد ولی چون‌کار ازصلاح‌گذشته وملت ناامید وذلیل شده وستم‌وبیداد به‌نهایت‌رسیده بوددست به‌هرکارکه می‌زدجز ناکامی برنمی‌آمد. وبه هرسوروی می‌نمود جزآثار شوم ستمکاریهاوبیدادگریهای‌گذشتگانش هویدا نمی‌شد.

ابوسعید عبدالحی بن‌محمودگردیزی می‌نویسد: به‌همه‌وقت‌ها ظفر مرمسلمانان رابود، ویزدجردبه‌تن خویش‌بیامدو برآویختند. هم ظفر مرسپاه اسلام را بود. ولشکر عجم هزیمت شد. ویزد جزد بگریخت وبر جانب مرو بشد. وچون ماهوی مرزبان‌مرو خبر یافت،کسان بفرستاد به‌طلب وی. وماهوی رابرو خشم بود. وکسان ماهوی‌اورا نیافتند، ویزدجرد اندر آسیابی پنهان شد. آسیابان بیامد، اورا بدید. گفت: ازآسیای من بیرون شو، که دخل من هر روزی پنج درم است، و چون تواینجا باشی، دخل من بشکند. وبا یزدجرد سیم وزر نبودکه بدو دادی ونیز گرسنه بود، یکتاگوهر بیش بها بدودادکه: این رابفروش وغله خویش بردار وباقی ازبهرما چیزی آر، تابخوریم، و نشان ماکس رامگوی.

چون آسیابان‌گوهر به بازار آورد، او را بگرفتند و پیش ماهوی بردند، از او نشان پرسیدند، نشان بداد . ماهوی کسان بفرستاد، تا سر او را برداشتند و به نزدیك ماهوی آوردند و تن او را در آب فرو هشتند[2].

ازفرجام‌کار یزدگرد برمی‌آیدکه ساسانیان یك جای سلامت درسراسر آن‌کشور پهناور برای خود باقی نگذاشته بودند تاآن فرزندنگون بخت‌شان به‌هنگام بیچارگی بتواندبه‌آن پناه‌ببرد. بی‌گمان‌آن‌آسیابان‌اولین‌کس‌نبوده‌که اوراجای‌نمی‌داده‌واز خود می‌رانده. روستاییان ایران که آن آسیابان نمونه یکی از ایشان بوده آنقدر علاقه به ساسانیان نداشتند که‌گذشته ازخودداری ازحمایت، بلکه حتی یك لقمه نان ویك‌شب

۱ــ تاریخ محمدبن جریر طبری. جلد دوم. ترجمه ابوالقاسم پاینده. صفحه ۷۷۰.
۲ـزین الاخبار. صفحه ۴۰.

جارا هم ازایشان دریغ می‌داشتند.

علت بیگانگی نمودن این آسیابان‌که نمونه‌یی ازمیلیونها روستایی ایران بود بایزدگرد، درآن بودکه دستگاه دولت ساسانیان رابطه‌یی وحقی مستقیم از جانب‌خود برروستاییان نداشت وبه واسطه ماهوی‌سوری‌های فئودال ویااقطاع‌دار باآنان ارتباط می‌یافت. آنهم ارتباطی‌همراه باتعدی وستم‌کارگزاران‌محلی برای‌گرفتن مالیات‌وباج سرانه، برای‌کشیدن بیگاری، برای گسیل داشتن به‌جنگ.

شاهنشاهان ساسانی نه فقط در برابر ستمها وخودکامگی‌های فئودالها واقطاع دارها وحکام‌محلی پناه وامیدی برای روستاییان نبودند، بلکه‌کسانی همچون‌مانویان و مزدکیان را هم که برای دادخواهی واعاده حقوق آنان سربه اعتراض بر می‌داشتند بادرنده‌خویی ددمنشانه‌یی قتل عام می‌کردند.

چه‌رابطه‌یی بین زندگی فلاکت باروپر مشقت روستاییان‌کوخ نشین با زندگی غرقه در ناز وعیش فئودالهای کاخ نشین‌و دولت ساسانیان می‌توانست وجود داشته باشد؟.

آیا چنین رابطه‌یی‌ناهنجار می‌توانست موجب‌آن انگیزه‌یی باشدکه روستاییان سرف وتحقیر شده‌و بی‌پناه را-به پشتیبانی از یزدگرد و خاندان‌ساسانی-دربرابر حمله اعراب وادار به‌فداکاری کند؟.

درحقیقت دیگرهیچ رابطه وپیوندی نمانده بود. نه‌میان دستگاه دولت‌ساسانی بافئودالها واقطاع داران وحکام محلی ونه میان اینان باروستاییان.

ساسانیان چون گمان می‌کردند که قدرت و زور دارند حق هم دارند ومشیت خدایان مساعد بخت و گردش روزگار برمدار خاطرشان است. آنقدرگرفتار غفلت شدندکه‌نه‌اندیشه فرجام‌کارکشورکردند ونه حتی فرجام‌کار خود وکیفری‌که‌سهمناك‌تر ازدوزخ درانتظارشان بود.

به‌یاد نمی‌آوردندکه پیش‌ازخودشان‌هم‌سلسله‌هاودودمانها وپادشاهان‌بی‌شماری وجود داشته‌اند وچنان بادولت‌های مستعجل آمده‌اند ورفته‌اندکه اثری ازجای‌پایشان هم‌دراین وادی بی‌کران برجای نمانده است.

در نمی‌یافتندکه‌همه چیز دراین دنیای متغیر موقتی است. پی‌نمی‌بردند که‌آدم

حدومرتبه‌یی غیراز حیوان دارد. موظف ومسئول است. می‌پنداشتند به‌دنیاآمده‌اندتا به هوسها و غرایز خود پاسخ بدهند، بازنبارگی و شکمخوارگی و نمایش و به رخ کشیدن تجملات اهریمنی باجبروت خدایی، خود را به مردم تحمیل کنند وعقده‌های حقارت شان راارضاء نمایند.

آنان‌در زندگی‌پوچ خویش چنان شأن دونی داشتند که مرتبه ارجمند مانی‌هاو بندوس‌ها ومزدك‌ها رادرك نمی‌کردند وچشمانشان در ظلمتکده خودبینی آنقدراز نور رفته بود که نمی‌توانستند تاب دیدن تابش خورشیدسان شخصیت آن بزرگمردان را بیاورند. باچنین خصایصی بودکه شهادت مزدکیان ومانویان رابه خاطر طرفداری از روستاییان وطبقه زحمتکش گمراهی وکفر اعلام می‌کردند.

آگاهی نداشتند بر آنکه هیچ اثری بی‌متأثر وهیچ عملـــی بدون عکس العمل نمی‌ماند و متأثرها و عکس العمل‌ها به طور تصاعدی تکثیر و برعامل خود محیط و دامنگیر می‌گردند، بن‌بست می‌شوند وبه فرجام راهی ومفری باقی نمی‌گذارند.

دولت ساسانیان باغرق شدن درمنافع‌وموقعیت‌آنی‌خود استعداد راه‌بدربردن‌از بن‌بست مناسبات ناهنجار اقتصاد روستایی و سلامتی آتی خود را از دست داده بود. ساسانیان هرگاه هم‌که می‌خواستند قدمی‌درجهت خروج ازاین بن‌بست بردارندبه‌جای اقدام اساسی، قانون‌ومقررات جدید وضع‌می‌کردند،آنهم درباره روش‌های اخذمالیات یعنی تنها چیزی‌که مطمح نظرشان بودکه نتیجه آن حداکثر به‌سود خویش وحداقل به‌سود طبقه حامی دستگاه‌شان یعنی فئودالها واقطاع دارها ودهقانها تمام مـــی‌شد.

گذشت روزگار به زودی اصیل نبودن نقش طبقه بالارا درحفظ منافع ملی و حیات مملکت در برابر حمله اعراب به‌اثبات رساند. و نشان دادکه در حقیقت ملت ایران‌آن طبقه اصیل زحمتکش شهرها وآن اکثریت‌غالب تولیدکننده روستاها هستند که‌تمام قوانین و مقررات باید به‌سودآنان وضع شود، نه طبقه فئودال‌وثروتمندوقشر محدودزیرین‌آن‌که بادنباله‌روی‌ازغریزه حیوانی‌وسودجویی‌فردی، آن‌ایران شکوهنمد رادچار چنان شکستی شوم‌کردند.

روستاییان وزحمتکشان‌شهری‌همچنان‌که منشاء قدرت اقتصادی مملکت‌بودند درعین حال منشاء قدرت اجتماعی هم برای دفاع ازسرزمین خود می‌توانستندباشند.

اماطبقه حاکمه ودستگاه ساسانیان ازآنها داشتن‌سواد وشخصیت وقدرت‌نمی‌خواستند بلکه فقط محصولات‌کشاورزی ودامی‌ومالیات وباج سرانه وبیگاری وبندگی‌وزندگی شان‌را می‌خواستند. از ابرازشخصیت‌ازآگاهی وسواد داشتن وقدرت اجتماعی آنهاکه هم‌نژاد وهموطن وپروردگارشان بودندمی‌ترسیدند، اما ازاسارت ناموس‌شان وفناشدن دودمان‌شان به‌دست یونانی‌ها وعربها نمی‌ترسیدند.

روستایی‌دربرابر حمله اعراب سرمایه روحی وانگیزه نداشت، نمی‌دانست‌برای چه،برای‌که باید بجنگد. توانایی نداشت.خون‌ملیتش طی‌چهار صدسال زندگی‌فلاکت باروپر مشقت دربن‌بست مناسبات ناهنجار اقتصادی خشکیده بود. بسیاری ستمها و تحقیرها زبون وساقطش ساخته بود. پوچ شده بود.

ازآغاز پیدایش‌ارتش‌هاهمیشه‌پاره‌آهن‌هایی‌دردست‌این‌طرفی‌هاوپاره‌آهن‌هایی‌هم دردست آنطرفی‌ها بوده، اما هرطرف‌که پیروزمی‌شده به خاطرتفوق نیروی سربازانش چه‌به زیادی نفرات و چه به‌کامل وعالی بودن اسلحه‌اش نبوده بلکه به خاطر آگاهی سربازانش وآرمانهای اجتماعی وعلم به‌حقی‌که درآن جنگ به‌منافع‌مادی ومعنوی‌و انسانی خود و ملتش داشته بوده است. والا روستاییان ایرانی باآن سابقه آزمودگی در کسوت سربازی، باآن تجهیزات وسلاح‌های برتر وفوق العاده و نفرات چند برابر چگونه امکان داشت چنان شکست‌هایی از اعراب گرسنه و برهنهٔ و ضعیف اسلحه بخورند.

درواقع‌این‌شکست چندان‌صدمه‌یی‌پاینده به‌ملت روستایی وزحمتکش شهری‌که فقط بهره‌کشان‌شان راتغییر داد وارد نساخت. آن دولت ساسانی‌وسلسله وخاندان‌های اشراف‌آن‌بودکه دراین طوفان حوادث منقرض وفنا شدند.

هیچگاه ملتی اصیل و با فرهنگ شکست نمی‌خورد . آنهم ملت ایران که هر فاتح مغرور را چون دریا باجاذبه‌اش به درون خود کشیده‌و غرق کرده است.

ملت ایران در وجود آن روستاییان و زحمتکشان شهری بادل دریایش پس از شکست دولت وخاندان ساسانیان مانند دوره پس ازهرشکست همچنان‌باز بـــه‌کار و زندگی خود ادامه داد.

هرروزدر سرماودرگرما،به‌صحرا می‌رفت. زمین‌ها راشخم‌می‌زد. بذرمی‌پاشید.

آبیاری می‌کرد.دامها رابرسبزه‌ها می‌چرانید.کشت‌خودرامی‌درویدد. خرمن می‌کوبید. باغها وبوستانها رابارور می‌ساخت، صنعت‌ها وهنرها ودانش‌نخبگان خودرادرساختن زندگی،هرروزه ازپیش می‌برد وانتظار می‌کشید.

مردمی‌که ودیعه نسلهای ابدی ایران رابا خود داشتند ومی‌بایست زبان وهنرو فرهنگ و ملیت وگوهر خودرا بازهم دربرابر توفانهای سهمناك‌تری پاسداری‌کنند و ازرحم روستاهای‌خود بزرگ مردانی‌همچون فردوسی‌ها، ابوریحان بیرونی‌ها،زکریای رازی‌ها، ابوعلی‌سیناها،خیام‌ها،مولوی‌ها، سعدی‌هاوحافظ‌ها باآثار تابناکشان‌به‌جهان دانش‌وادب عرضه‌کنند.

واژه‌ها واصطلاحات رایج کشتکاری درزبان اوستایی وپارسی باستان

کارج	Kàraj	باردادن درخت
یوا	yava	جوی
سدهوس	Sudhus	طبق برای باد دادن غله
پستر	pestara	آسیاب (از پیسیدن ریشه پس است)
گندا	gonda	آرد
توشش	tushish	تیشه یابیل
یوه	yavahe	غله
ون	vana	ون یا بن‌بمعنی درخت جنگل
تخمه	taxma	تخم
هنچد	henchd	پاشید، مصدر آن هنچ بمعنی پاشیدن
ورگا	varga	ورگ یابرگ
ارور	oavara	سبزه
بشی	bashi	خیار
مدهو	madhu	می، نوشابه
واثوا	vathva	گله یا رمه
اروذ	orodh	نهر
وئیذی	vaidhi	جو
چائتی‌چات	caiticat	چاه
اوکنا	avakana	تالاب
یووی‌یه	yuviya	جوی یا نهر
گردها	geredhah	نقب یا سوراخ
پرتوش	peretus	راه؛ نهر
پرتو	perethu,peresa	پل
وش‌په	veshpahe	آب مسموم
وفرا	vafrà	برف

تچا	tacha	جاری
وار	vàra	بارش
هشکو	hoshku	خشك
ایثرا	ayathra	برگشت رمه از چراگاه
یك	yok	یوغ
فشویت	f_suyat	کشت
کرشتی	karshti	زمین شیارشده
پرکنتی	parakanti	زمین خاك برگردان وپراکنده شده
زم‌کرشیم	zam_karshyam	زمین حاصلخیز
گووستراورزا	govastravareza	زمین‌که برای‌تخم‌کاری با گاو شخم‌کنند
مرزو	merezu	مرز وحاشیه وکناره
شوتسمه	shutasme	زمین شیار شده
ایوی‌ورز	aivivarez	کشاورزی
یئوکرشتی	yaokarsti	تخم‌پاشی
ووستری	vustri	کشتکار
ووسترینام	vavastrinam	کشتکاری
وش‌پئیتی	ves_paiti	ویس بدیاگده‌بد یاکدخدا
کته	kate	کده یاقریه یا خانه دهقانی
گئوازی	gao_vazi	گاوشیرده
گئوزی	gao_azi	گاوبارکش
زاوتر	zautare	زاودار، راننده
وستره	vastare	شبان
گئثا	gaetha	فیله‌گلو
گئثوجن	gaetho_jan	گلوزن
هختی	hexti	زمین آب‌داده
انومیا	anumiya	رمه
استاوا	staora	چرنده
وی	vaya	مرغ
گو	gau	گاو
اکشن	okshan	گاونر
کئوارشن	gao_arshan	گاونر
گاودای	gau_daya	گاودایه یا گاچران
گئوستانه	gavo_stana	گاوستان؛ خانه‌گاو
پشوش هسته	pashush_hasta	آغل حیوانات زندبار
پشووسترا	pashu_vastra	چراگاه
گوم	gavam	گاومان؛ ازگاو
نمانم، گاویانم	nmanem_gaoyanem	خانه‌گاو

فهرست اعلام

مناطق باستانی

آشور: ۱۴۳–۱۶۲–۱۶۴–۱۷۰ – ۱۷۱ –۲۲۱–۲۵۰.
استخر: ۲۶–۱۵۷–۳۴۸–۴۵۷.
اکباتان (همدان): ۱۴۱–۱۴۵–۱۴۹–۱۵۰ –۱۸۶–۱۹۱–۲۹۱.
آکچال (بلخ): ۲۲–۳۷–۷۷–۱۴۵–۳۰۰.
البرز: ۱۹–۷۸–۱۹۶.
الوند: ۱۴۱–۱۴۴–۳۷۸.
الیمایی: ۳۴۸.
املش: ۵۹.
اورارتور: ۱۶۱–۱۷۲.
اورامان (آورمن): ۲۸۴–۲۸۷–۳۱۶– ۳۲۴ – ۳۲۵–۳۲۶–۳۲۷–۳۲۸– ۳۳۲ – ۳۳۸–۳۵۱.
ایلام: از۱۳۲–تا۱۸۳–۱۲۱–۲۲۲–۲۲۳– ۲۳۱–۲۶۶.
بست: ۴۰۱.
بوشهر: ۱۴۶.
بیستون: ۲۵–۳۹–۶۹–۱۳۶.
بین‌النهرین: ۳۵–۵۴–۵۷–۶۴–۶۶–۱۰۰– ۱۱۲–۱۲۳–۱۳۴–۱۴۰ – ۱۴۳ – ۱۵۲– ۱۷۱–۱۹۳–۲۱۵–۲۲۱–۲۵۰–۲۸۴– ۳۰۴ ۳۵۵–۳۶۰–۴۱۵.
تپه‌جری: ۴۱.
تپه‌جمشیدی: ۵۹.
تپه حسنلو (آذربایجان): ۴۷–۵۹.
تپه حصاردامغان: ۴۷–۵۹–۶۳–۸۱–۹۸– ۱۰۱.
تپه سراب: ۳۴–۵۹–۸۸.
تپه‌گوران لرستان: ۵۸–۵۹–۶۱–۸۸.
تپه‌گیان‌نهاوند: ۴۵–۴۷–۵۹–۶۳–۹۸–۱۰۱.
تپه یحیی (کرمان): ۱۶۲.
تخت‌جمشید (پرسپولیس): ۴۱–۴۲–۱۵۵– ۱۷۵– ۱۸۷–۲۰۴ –۲۰۹– ۲۱۲–۲۱۳ – ۲۲۳.
تل‌بگوم (تخت‌جمشید): ۵۹.
تنگ پیده: ۳۴.
تورنگ تپه (استرآباد): ۳۰–۵۸–۷۸.

تیسفون: ۴۰۴-۴۱۴-۴۴۵-۵۲۰.
چراغعلی تپه: ۴۷-۵۹.
چغازنبیل: ۱۶۲.
حوض سلطان: ۱۹.
خوروین: ۴۵.
دامغان: ۸۰-۸۴.
دهان غلامان: ۲۰۵.
دورا: ۳۱۶-۳۱۸-۳۴۳-۳۵۱.
ری: ۱۴۴-۲۹۳-۲۹۴-۳۰۰-۴۴۶.
زاکرس: ۱۹-۲۳-۲۸ - ۵۹-۷۸-۱۴۴-۱۶۴-۱۹۶-۲۲۱.
زرنگ: ۴۰۱.
زیویه کردستان: ۴۷.
ژارمو (عراق): ۵۹.
سیالک: ۲۵-۲۸-۲۹-۳۶-۴۲-۴۳-۴۶-۴۷-۵۸ - ۶۱-۶۳-۷۷-۹۴-۹۸-۱۵۵-۱۶۲- ۱۷۴.
سیستان و بلوچستان: ۱۴۴-۱۶۲-۲۰۵-۲۹۳-۴۰۹-۴۶۲-۴۶۳-۴۷۲.
شائور (شوش): ۱۳۴.
شاه تپه (استرآباد): ۵۸.
سی کی‌هواتیش: ۲۴۷.
شوش (سوزیان): ۴۴-۴۵-۵۹-۶۰-۸۰-۱۰۱-۱۳۳-۱۳۴-۱۴۰- ۱۴۴ - ۱۵۲ - ۱۵۵- ۱۶۳- ۱۶۴-۱۷۵-۱۹۹ - ۲۲۴-۲۳۹-۲۸۷ - ۲۸۸-۲۹۹-۳۰۹ - ۳۴۸-۳۵۱-۳۹۸-۴۴۹.
شهداد (خبیص): ۲۲-۴۴.
شهر سوخته: ۲۰۵.
شیز: ۳۴۸.
طاق‌بستان: ۴۵۷.
طالش (حسن زمینی، بشتاسنی، لنکران، آقا اولر،سامتاور):۴۷.
عقرب‌تپه: ۹۹.
علی‌کش (شوش): ۱۳۴.
غاراعلی‌تپه (مازندران): ۶۹.
غار رستم قلعه (مازندران): ۶۹.
غار سلیمانه: ۱۳۳.
غارکمربند (مازندران): ۳۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۶-۸۷.
غار هوتو (مازندران): ۶۷-۶۹-۷۶-۸۷.
قهستان: ۶۴.
کتیبه شاپور اول: ۱۸۲.
کرند: ۱۴۰.
کرمان: ۲۰۹-۴۰۹-۴۷۲.
کرمانشاه: ۲۵-۳۹-۶۹-۷۷-۱۴۴-۱۳۶.
کلاردشت (مازندران) ۴۷-۵۹.
کنگاور: ۲۶۵-۲۹۱-۲۴۸.
کوه خواجه: ۲۰۵.
کویر: ۲۰-۲۱-۲۲.
گک‌تپه: ۴۵.
گنج‌تپه (استرآباد): ۳۰-۷۸.
گنج‌تپه(کرمانشاه):۳۶-۵۸-۵۹-۸۸.
گنج‌دره (کرمانشاه): ۲۵.
گندی شاپور: ۳۸۰-۳۷۸.
گوی‌تپه (رضائیه): ۱۹-۵۸-۶۳-۹۸.
لرستان: ۸۱-۱۴۴.
مارلیک: ۴۵-۴۷-۵۸-۷۹.
ماهان: ۳۸۵-۴۹۹.
مرغیان (مرو): ۲۰۰-۲۴۸-۲۸۸-۴۰۰-۴۰۹-۵۳۳.
مکران: ۶۶.
نسا: ۱۴۵-۲۵۱-۳۱۶-۲۳۲-۳۳۸-۳۴۳-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۱.
نقش‌رستم(کعبه‌زرتشت):۱۸۲-۴۰۹-۴۵۷.
نهاوند: ۱۴۴-۲۹۳-۲۹۴.

هلیلان (لرستان): ۲۷–۴۵–۵۹–۸۸.

ابزار کار و محصولات صنعتی

آسیاب: ۴۱–۱۱۷–۲۰۳–۲۸۲–۲۸۷–۳۹۳–۳۹۳–۳۹۴ – ۴۴۴–۴۴۸–۴۵۳ – ۵۳۳–۵۳۴.
ارابه: ۷۴–۱۱۰.
انبر: ۹۹.
بافندگی (نساجی): ۳۸–۴۳–۴۷–۴۹–۶۴–۷۶–۹۴–۹۷–۹۹–۱۰۰–۱۰۶–۱۱۸–۲۴۴–۲۵۷–۳۱۰–۳۴۶–۴۴۸–۴۴۹–۴۵۴.
بوجاری: ۴۱–۹۳.
بیل: ۳۷–۶۲–۲۲۴.
پارچه ولباس: ۴۴–۴۷–۹۴–۲۴۵–۳۴۵–۳۸۸–۴۶۱–۴۶۲.
پول: ۲۱۱–۲۱۲–۲۱۳–۲۱۴–۲۱۵–۲۱۶–۲۱۷–۲۱۸–۲۱۹ – ۲۲۵–۲۷۳ – ۲۹۴–۳۳۳–۳۴۷–۳۵۵–۳۶۱–۳۷۷.
تبر: ۳۷– ۴۳–۴۹–۱۰۴–۱۰۷ – ۱۶۶ – ۲۴۴.
تیروکمان اولیه: ۷۰–۷۲–۱۰۷–۲۶۹.
تیغه‌سنگی: ۳۵–۱۹۰.
چاقو (کارد): ۳۶–۳۷–۵۶–۱۱۸.
چکش: ۹۹.
چماق: ۷۲.
چوبك حفاری: ۹۷.
خرمنکوبی وخرمنگاه: ۴۱–۵۱–۸۸–۹۳.
خیش (گاوآهن): ۳۷–۳۸–۳۹–۴۰–۴۲–۵۸–۶۴–۷۴–۸۰ – ۱۰۷–۱۶۶ – ۲۱۳–۲۳۷–۲۴۰–۲۴۴–۲۸۳.
داس: ۳۵–۳۶–۳۷–۳۹–۴۲–۴۳–۴۴–۵۵–۵۷–۱۳۴–۱۶۶–۲۴۴ .
دوك نخ‌ریسی: ۴۳–۴۹–۹۴–۴۵۵.
دهانه اسب: ۸۰–۱۱۰–۱۶۶.
سندان: ۹۹.
سنگ و ترازو: ۲۱۳.
سوهان: ۹۹.
شنکش: ۶۲.
قالی‌بافی: ۲۴۵–۲۵۷–۲۷۴–۲۷۶–۳۱۰–۳۲۵–۳۴۶–۴۴۸–۴۴۹.
قلم فلزی: ۹۹.
کاغذ حصیری: ۲۵۷–۳۸۶.
کج‌بیل: ۳۸–۳۹–۴۰–۵۶–۵۷–۷۴–۱۰۲.
کفش: ۲۷۴–۴۶۷–۴۶۸–۵۲۷.
کلنگ: ۹۳–۱۰۷.
کلوخ‌کوب: ۴۰–۶۴.
مالبند: ۴۰.
نعل: ۲۰۳.
نفت و قیر: ۲۵۷–۳۴۶–۳۵۹.
نیزه: ۷۲–۲۶۹.
یوغ: ۴۰–۵۸

محصولات کشاورزی

آبجو: ۲۱۰–۲۱۶.
ارزن: ۵۶–۱۹۸.
انار: ۶۰–۱۹۱–۵۱۶.
انجیر: ۵۶–۶۰–۲۸۳.
انگور (موو تاکستان) : ۵۶– ۶۰– ۱۴۱ – ۱۴۴–۱۹۱–۱۹۲–۱۹۳–۲۱۰ – ۲۴۲ – ۲۸۳– ۲۸۴– ۲۸۵– ۲۸۷–۳۲۶– ۳۳۸–۳۸۸–۴۹۹– ۵۰۰– ۵۰۸– ۵۱۰– ۵۱۴–

۵۱۶–۵۲۳.
بادام: ۵۶–۱۹۲–۳۸۷.
برنج: ۱۹۱– ۱۹۳ –۲۸۳ –۲۸۴ –۳۴۶–
۳۸۵–۳۸۶–۵۱۰–۵۱۴.
بلغور: ۱۹۱.
به: ۳۳.
پسته: ۱۹۳– ۳۸۷.
پنبه: ۲۵۷–۲۸۳.
پیاز: ۵۶–۵۷–۲۸۴.
جو: ۲۳– ۴۱–۵۴ –۵۵–۵۶–۵۷– ۶۰–
۶۳–۷۵– ۹۳–۹۴–۹۹– ۱۲۶–۱۹۲–۲۱۰
۲۱۷–۲۴۲–۲۸۴–۳۸۵–۳۸۷ – ۳۸۸ –
۳۹۴–۴۰۱–۵۱۰–۵۱۳–۵۱۴.
چغندر: ۵۶.
حبوبات (عدس،نخود...)۵۷–۱۹۱–۳۵۸.
خربزه: ۲۸۳.
خرما(نخل): ۵۶–۶۰–۶۴–۱۹۱–۱۹۲ –
۲۱۰–۲۱۷–۲۵۰–۲۵۱– ۲۵۲– ۲۸۳ –
۲۸۵–۳۵۱–۳۸۵–۳۸۷– ۴۰۹– ۵۱۰ –
۵۱۳–۵۱۴–۵۲۳.
خرمن: ۳۵–۷۳–۲۱۷.
خیار: ۵۶–۵۷–۲۸۳.
زردآلو: ۶۰–۲۸۳.
زعفران: ۳۸۳–۳۸۶.
زیتون: ۶۰–۲۱۰–۲۱۴–۲۴۲– ۲۸۳ –
۴۰۹–۵۱۰–۵۱۳–۵۱۴–۲۸۵– ۳۸۶ –
۳۸۷.
زیره:۱۹۱–۱۹۲.
سرکه: ۱۹۱–۱۹۲.
سیب: ۲۳–۵۶–۱۹۴–۳۸۶.
سیر:۱۹۱–۲۱۰.
شراب (می): ۱۱۴– ۱۵۹– ۱۹۱– ۱۹۲–
۲۱۰–۲۱۲– ۲۶۸–۲۷۴– ۳۸۵– ۳۵۱–
۳۸۵–۳۸۶–۳۸۷–۳۸۸–۴۱۲.
شفتالو: ۱۹۴.
شکر: ۲۰۳–۲۸۳–۳۸۳–۳۸۶.
شلغم:۱۹۱.
عسل: ۱۹۲–۲۰۳–۲۴۲– ۳۸۶.
فندق: ۱۹۱.
قند: ۳۸۷.
کتان: ۶۳–۲۱۰–۲۱۲–۲۵۱.
کتیرا:۳۴۵.
کدو: ۵۷.
کلم: ۵۶.
کنجد:۱۹۱–۱۹۳–۱۹۸–۲۱۰–۲۳۸.
گردو(گوز):۱۹۴–۳۸۴–۳۸۷–۵۱۰.
گلابی: ۲۳–۵۶–۶۰.
گندم: ۲۳– ۴۱–۵۴–۵۵–۵۶–۵۷–۶۰–
۶۱–۶۳–۷۵–۹۳–۹۴– ۹۹–۱۱۲–۱۲۵–
۱۲۷–۱۴۰–۱۹۱–۲۱۰–۲۴۲–۲۵۱–۲۵۲–
۲۶۸–۲۸۳–۲۸۴–۳۸۵–۳۸۶–۳۸۸–۴۱۲–
۴۸۱–۴۸۲–۵۱۰–۵۱۳–۵۱۴.
گیلاس: ۲۳.
لیموترش: ۲۸۲–۲۸۳.
نمک: ۱۹۲–۳۱۶–۳۳۶–۳۳۷–۳۸۶.
هلو: ۲۳–۶۰–۱۹۴–۲۸۲–۲۸۷.
یونجه : ۲۰۲– ۲۰۳– ۲۸۲– ۲۸۳– ۲۸۴–
۳۸۵–۳۸۷.

دام‌ها ومحصولات دامی وادوات دامداری

سب: ۲۳-۷۷-۷۸-۷۹-۱۱۰-۱۱۶-۱۱۷-
۱۲۷-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۹۲-۲۰۱-۲۰۲
۲۰۳- ۲۰۶- ۲۳۵ - ۲۴۱- ۲۵۱- ۲۵۷-
۲۵۹- ۲۶۵- ۲۶۹- ۲۷۵- ۲۷۶- ۲۸۵ -
۳۱۰- ۳۴۳- ۳۸۵- ۳۸۸- ۳۸۹- ۳۹۰ -
۴۱۵-۴۳۷-۴۳۸-۴۴۷-۴۵۲-۴۶۹-۴۸۳-
۴۹۰-۴۹۱-۴۹۹-۵۰۰-۵۱۸-۵۲۰.
استر: ۷۴-۲۰۱ -۲۰۳-۲۳۵-۲۴۲-۲۵۱-
۳۸۹- ۳۹۰-۳۹۴-۳۹۵-۴۱۵.
بره: ۶۸-۱۱۶-۱۹۱- ۲۱۲-۴۵۵.
بز(بزغاله): ۳۶-۶۱-۶۳-۶۸-۶۹- ۷۲-
۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸-۱۱۰-۱۱۱-۱۴۵
۱۹۱-۲۰۱-۲۱۲-۲۴۲-۲۸۴-۳۸۶.
چراگاه(مراتع):۴۹-۱۰۶-۱۲۷-۲۰۲-۲۴۷
خر(الاغ): ۷۳-۷۴- ۱۱۶- ۲۰۳- ۲۴۲-
۲۶۸-۲۷۴-۴۵۵.
خروس:۲۰۳- ۴۶۰.
خوك: ۳۶-۶۳-۷۲-۷۴-۷۵-۷۶ - ۷۸-
۲۸۴.
زنبور عسل:۲۰۳-۲۴۲.
سگ: ۷۰-۷۱-۸۰-۸۱-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴
۱۲۶- ۱۹۴- ۲۶۳- ۲۶۸-۳۷۸- ۳۹۰-
۴۱۵.
شتر:۲۳-۱۱۰-۱۱۶-۱۴۵-۱۹۱-۲۵۷-
۲۶۵-۲۶۸-۲۶۹- ۲۸۵- ۳۸۹- ۳۹۵-
۴۱۵-۵۲۰.
کرم‌ابریشم:۱۱۸- ۲۸۳- ۳۸۳-۴۴۸.
گاو: ۳۹-۴۰-۵۸-۶۳-۶۴- ۶۸- ۶۹-
۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸- ۷۹ - ۸۰-
۸۹-۹۹-۱۰۶-۱۰۹- ۱۱۰-۱۱۱-۱۱۵-
۱۱۶-۱۲۲-۱۲۳- ۱۲۴- ۱۲۶- ۱۲۷-
۱۲۸-۱۴۶-۱۹۱- ۱۹۴- ۲۰۱- ۲۷۳-
۲۰۶-۲۱۷-۲۳۵- ۲۳۷- ۲۴۰- ۲۴۱-
۲۴۲-۲۵۱-۲۶۳- ۲۶۵- ۲۶۸- ۲۰۳-
۲۸۳-۲۸۴-۳۸۵-۳۸۶- ۳۹۵- ۴۴۴-
۴۵۵-۴۶۰-۴۶۱.
گوسفند: ۳۶-۶۱-۶۳-۶۸-۶۹-۷۲-۷۳-
۷۴-۷۵-۷۶-۷۸-۸۹-۹۹- ۱۰۰-۱۰۶-
۱۰۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴-۱۲۶-۱۴۴-۱۴۵-
۱۴۶- ۱۵۹- ۱۹۱- ۱۹۴- ۲۰۱-۲۰۲-
۲۰۳- ۲۱۲- ۲۱۷- ۲۳۵- ۲۴۲- ۲۵۱-
۲۶۵-۲۸۴-۳۸۶-۳۹۰-۴۱۵- ۴۶۰.
میش:۶۸-۱۱۰-۱۱۶.
محصولات دامی (پوست‌وپشم): ۷۳-۷۴ -
۱۰۶-۱۰۷- ۱۱۶-۲۰۳- ۲۱۰.
محصولات‌دامی(لبنیات): ۶۸-۷۳- ۷۴-۷۵
۷۶-۷۷-۱۰۷-۱۲۴-۱۲۶- ۱۹۱ -۲۰۳-
۲۱۰- ۲۷۲- ۲۹۰- ۳۸۶- ۳۸۷-۴۸۷ -
۴۱۲-۴۴۴- ۴۵۴- ۴۵۵.

نامهای اوستایی

آذربرزین: ۴۴۷-۴۵۹:
آذرفرنبغ: ۴۴۷-۴۵۹.
آذرگشنسب: ۴۴۷-۴۵۹.
آناهیتا (ناهید): ۱۰۹-۱۱۰- ۱۱۱- ۱۲۳-
۱۲۴-۲۶۴-۲۶۵- ۲۶۷- ۳۴۵- ۲۴۸-
۳۴۹-۳۵۰-۴۵۶تا۴۶۲.
اپوش: ۴۶۲.
افراسیاب:۱۲۰

اهورامزدا: ۱۰۹–۱۱۰–۱۲۲–۱۲۳–۱۲۴ ۱۲۵–۱۲۶–۱۲۷– ۲۳۷– ۲۶۳– ۲۶۴– ۳۴۵–۳۴۸–۳۵۰– ۴۵۶ تا۴۶۴.
ایزداشی: ۱۱۱.
ایزدرستات: ۱۱۱.
بهرام:۱۱۰.
تشتر:۴۶۱–۴۶۲.
جمشید: ۱۱۷–۱۱۸.
چیستا: ۱۱۰.
زرتشت: ۱۱۱–۱۲۳–۱۲۴–۱۲۵– ۱۲۶– ۱۲۸– ۱۲۹– ۱۹۴– ۲۶۳– ۲۶۵– ۲۶۶– ۲۶۷– ۲۶۸–۳۴۸– ۳۴۹– ۳۵۱– ۳۵۴– ۳۵۶–۳۶۰– ۳۶۳– ۳۶۹– ۳۷۰– ۳۷۲– ۳۸۱– ۴۵۶تا ۴۶۴– ۴۷۳– ۴۸۱–۴۸۳– ۴۸۴–۴۸۶.
سوشیانت: ۳۷۱–۴۵۹–۵۶۵–۵۲۷.
ضحاك: ۱۱۸–۱۱۹.
طهمورث: ۱۱۶.
فریدون: ۱۲۰.
کیومرث: ۱۱۴–۱۲۲.
مشیانه: ۱۲۲–۴۶۲.
مشیه: ۱۲۲–۴۶۲.
منوچهر:۱۱۹–۱۲۰.
میترا: (مهر):۱۰۹– ۱۱۰– ۱۲۳– ۱۲۴– ۱۲۷–۲۶۴– ۲۶۵– ۲۶۷– ۳۴۵– ۳۴۸– ۳۴۹–۳۵۰–۴۵۶ تا۴۶۴.
هوشنگ:۴۶۲.

پادشاهان

آذرمیدخت: ۴۳۰–۵۰۱.
آنتیوکوس: ۲۸۷–۳۱۳–۳۴۸.
اردشیرهای هخامنشی: ۲۱۲– ۲۵۶–۲۶۳– ۲۶۴–۲۷۲–۲۷۵–۲۷۷– ۵۱۷.
اردشیر بابکان: ۳۵۴–۳۵۵– ۳۶۱–۳۶۴– ۳۷۰–۳۷۶–۳۹۸–۴۰۸– ۴۰۹– ۲۱۰– ۴۱۲– ۴۲۴– ۴۲۵–۴۳۰– ۴۳۱– ۴۳۶– ۴۵۷–۴۶۶– ۴۷۱– ۴۷۳– ۴۷۵– ۴۷۶– ۵۰۲–۵۰۳–۵۰۵–۵۰۶–۵۰۷.
اردوانها: ۳۵۱–۳۵۵– ۴۰۸.
اسکندر: ۱۴۱–۱۹۹– ۲۸۰–۲۹۱– ۲۹۸– ۳۰۰– ۳۰۱– ۳۰۲–۳۰۵– ۳۱۲– ۳۳۵– ۴۶۵.
اشك‌سوم: ۲۸۷.
بخت‌النصر: ۱۴۱–۱۴۹.
بردیا: ۲۴۷.
بلاش: ۳۶۲–۳۸۶–۴۰۲–۴۲۵–۴۴۱.
بهرام‌اول:۳۶۱–۳۷۵–۳۷۶–۳۷۷–۳۷۸– ۳۷۹–۳۸۰–۳۸۴.
بهرام‌دوم: ۳۶۱.
بهرام‌پنجم:۳۶۰–۳۶۱–۴۰۲–۴۰۷تا۴۱۱– ۴۳۰– ۴۴۱– ۴۴۲– ۴۴۳– ۴۵۲ تا ۴۵۵ ۴۷۵– ۵۰۲–۵۰۵–۵۰۸–۵۱۷.
بیروز: ۳۶۱–۴۱۱– ۴۳۵– ۴۵۸– ۴۸۱– ۵۱۷–۵۱۸.
خسرو پرویز: ۳۶۲– ۳۸۵–۴۰۷– ۴۱۵ – ۴۲۲–۴۴۰–۴۴۶–۴۴۷–۴۹۹–۵۰۱–۵۲۰ ۵۲۹– ۵۳۰– ۵۳۱– ۵۳۲ .
خومبابا: ۱۴۱.
داریوش اول: ۱۹۰– ۱۹۳– ۱۹۵– ۲۰۷– ۲۰۸–۲۱۲– ۲۱۴– ۲۲۴– ۲۲۵– ۲۲۶– ۲۳۰– ۲۳۵– ۲۴۶– ۲۴۸–۲۴۹– ۲۵۰– ۲۵۱–۲۵۲– ۲۵۶– ۲۶۴– ۲۷۱– ۲۷۲– ۲۹۲–۳۳۵–۳۸۷ ۴۹۶–۵۰۲–۵۱۰.

دیاآگو: ۱۳۸–۱۴۱– ۱۶۰.
شاپوراول: ۳۶۱–۳۶۲–۳۷۰–۳۷۲–۳۹۹–
۴۰۹–۴۲۲– ۴۳۰– ۴۳۱– ۴۴۷– ۴۴۹–
۴۵۷– ۴۷۱– ۵۰۲– ۵۰۶– ۵۰۷.
شاپوردوم: ۳۶۰–۴۱۲–۴۴۰–۴۵۸–۴۷۲.
شیرویه: ۳۶۲–۵۳۱–۵۳۲–۵۳۳.
فرهادهای اشکانی: ۳۱۷–۳۴۱– ۳۵۴.
قباد: ۳۶۲– ۴۰۷– ۴۲۵– ۴۲۹– ۴۳۵ –
۴۳۶– ۴۴۶– ۴۷۰– ۴۸۱– ۴۸۲تا۴۹۶–
۵۱۳ – ۵۱۶– ۵۱۸ – ۵۲۱– ۵۲۲ .
کمبوجیه: ۲۴۶– ۲۵۰.
کورش: ۱۹۱–۱۹۴– ۱۹۶– ۲۰۱–۲۱۰–
۲۱۲–۲۲۲– ۲۴۶– ۲۴۷– ۲۴۸– ۲۴۹–
۲۵۰–۲۶۰–۲۷۴–۲۷۶.
کیاکسار: ۱۴۹.
گئومات: ۲۴۶–۲۴۷–۲۴۸–۲۴۹– ۴۹۶.
مهرداد: ۲۱۷ – ۲۸۳– ۲۹۲ .
نرسی: ۳۶۱–۳۸۰–۴۵۷.
نوشیروان: ۲۴۹– ۳۶۲–۳۷۸–۳۸۴–
۴۰۷–۴۱۳– ۴۱۴–۴۱۵ – ۴۲۲–۴۲۳–
۴۲۴– ۴۲۵–۴۲۷– ۴۲۸–۴۲۹ – ۴۳۰–
۴۳۱– ۴۳۵– ۴۳۶–۴۳۷– ۴۳۸– ۴۵۸–
۴۶۷تا۵۱۲– ۵۱۳– ۵۱۴– ۵۱۵– ۵۱۶–
۵۱۹–۵۲۰–۵۲۱–۵۲۷ – ۵۲۸ – ۵۲۹ –
۵۳۱.
نیتوکیس: ۱۴۹–۱۵۰.
هارپاك: ۲۲۸.
هامورابی: ۱۷۱–۱۷۲.
هرمزداول: ۳۶۱.
هرمزدوم: ۳۶۱.
هرمزدچهارم: ۳۶۲–۳۸۵–۴۱۵–۴۱۶–۴۱۷–
۴۳۴–۴۹۶–۴۹۷–۴۹۸– ۴۹۹ – ۵۰۰ –
۵۰۱–۵۲۹–۵۳۱–۵۳۲.
هوخشتره: ۱۴۱–۱۵۶.
یزدگرداول: ۳۶۰–۳۶۱–۴۲۶–۴۲۱–۴۵۸.
یزدگرد دوم: ۳۶۰–۳۶۱–۴۵۸.
یزدگرد سوم: ۴۱۶–۴۲۹–۴۳۰ – ۵۳۳ –
۵۳۴.

فئودالها و اشراف

آثرین: ۲۴۸.
آرشاکیان: ۴۱۰.
اپورسام: ۲۹۲.
اسپندیاد: ۲۹۳.
اندگان: ۲۹۴.
برزین: ۴۵۳.
بهرام چوبینه: ۴۹۸–۵۰۰–۵۰۱.
بیدخش هزاربد: ۱۸۲.
زاماسب: ۲۸۸.
زراندوند: ۵۰۴.
زرمهربن سوخرای: ۴۹۲.
زیح: ۴۱۰.
سمنکان: ۵۰۴.
سورن : ۱۸۲–۲۹۳–۲۹۴–۲۹۵–۳۰۸–
۳۱۳–۳۱۹–۳۲۲–۳۲۳–۴۱۰–۴۲۹.
سیاوش: ۴۸۶.
فرخانزاد: ۵۳۰.
فرورتی: ۲۴۸.
قارن(کارن): ۱۸۳–۲۹۳–۲۹۴–۴۲۹.
گودونباد: ۴۷۰.
گوشتاناشتاد: ۴۷۰.
گیو: ۲۹۳–۲۹۴.
ماه‌گشنسب: ۵۰۴.
ماهوی‌سوری: ۵۳۳–۵۳۴.

مردانشاه: ۵۳۱–۵۳۲.
مهران: ۲۹۳–۲۹۴–۴۱۰.
مهرنرسه: ۳۶۱–۴۰۹–۵۰۴.
وستهم: ۵۳۱.
وندی: ۵۳۱.
وهیزدات پارسی: ۲۴۸.
یزدین: ۵۰۵–۵۳۱.
یزدان گشنس: ۵۳۱.

مصلحین اجتماعی ومظهرهای دینی

بندوس: ۳۶۰–۳۸۱–۴۵۷–۴۶۴–۴۸۴.
بودا: ۳۰۱–۳۶۴–۳۶۹–۳۷۰–۳۷۳–۴۵۷–۴۶۳–۴۶۴–۵۲۵–۵۲۸–۵۳۵.
برزویه حکیم: ۵۲۶–۵۲۷–۵۲۹.
تنسر: ۳۵۹–۳۹۲–۴۷۱.
زروان: ۳۴۹–۳۵۰–۳۶۰–۳۶۳–۴۵۷.
کرتیر: ۳۷۵–۳۷۶–۳۷۷–۳۷۸.
مانی: ۳۰۱–۳۶۰–۳۶۱–۳۶۲ – ۳۶۳ – ۳۶۶–۳۶۸ تا صفحه ۳۸۲–۴۲۵–۴۳۱ – ۴۵۷–۴۶۳–۴۶۴–۴۸۴–۴۸۵ – ۵۲۵ – ۵۲۸–۵۳۵.
مزدك: ۳۶۰–۳۶۲–۳۶۳–۳۶۶ – ۳۷۵ – ۳۷۸–۳۸۱–۳۹۳–۴۱۳–۴۲۷ – ۴۲۸ – ۴۳۱–۴۳۵–۴۵۷–۴۶۳–۴۶۴ – ۴۷۸ تا صفحه ۵۱۲–۵۲۵–۵۲۶–۵۲۷ – ۵۲۸ – ۵۳۵.
مسیح ۳۰۱–۳۶۰–۳۶۹– ۳۷۰ – ۳۷۳ – ۴۵۷–۴۵۸–۴۶۳–۴۶۴.

طوایف

آلانیان، بلوچیان، گیلانیان، بازارگادها، مارانی‌ها، ماسپی‌ها، پالانتی‌ها، دروسی‌ها، گرمانی‌ها، خوارزمی‌ها، زرنگی‌ها، سغدیها، سکایی‌ها، خزرها، هیاتله: ۱۸۷–۱۹۷–۱۹۸–۲۸۰ – ۲۹۱ – ۳۵۵–۳۹۹–۴۳۵–۴۳۶–۴۵۸ – ۴۹۲–۵۱۸.

رودها

آراکس: ۱۸۸–۱۹۷.
اترك: ۱۹۸.
تاب: ۲۹۸.
دز: ۳۹۸.
شائور (شوش) ۱۳۴–۳۹۸.
شیرین: ۳۹۸.
فرات:
کارون: ۱۳۳–۱۳۹–۱۴۰–۱۸۶ – ۱۹۹ – ۳۹۸.
کرخه: ۱۳۳–۱۳۹–۱۸۶–۳۹۸.
مرادبیك چای: ۱۲۱–۱۲۹.
مرغاب: ۱۷۰.
هیرمند: ۲۰۵–۲۰۱.

روستاها

روستاهای طبرستان در عهد اوستا: ورك–لارجان–دماوند–ماوچکو–تمیشه–رستمدار–کورشید–چلندر–ونوشه‌ده–کنس، موز، مانهیر، کجور، کوش، خسروآباد – سی‌سنگان – عدول‌ده –

ناتل‌ـشاه‌مازی‌بن‌ـملاط ـ هوسم (یا رودسر امروزی)ـ سوادکوه‌ـدولاب تهران.
طبرك ری: ۱۲۰و۱۲۱.
بارمان‌کرمان:
باگستان دربیستون: ۴۴۵.
نام روستاگ‌های دل‌ایرانشهر: ۴۴۶.
گردمان اصفهان: ۴۴۰.
پاللوگتا: ۴۴۹.

پیشه‌ها ومشاغل‌فرعی

آرایشگران: ۲۲۲ـ۲۶۱ـ۴۷۰.
اهل‌موسیقی‌وهنر: ۲۷۴ـ۲۹۱ـ۳۴۶ـ۳۴۷ ۳۵۰ـ۳۵۱ـ۴۵۲ـ۴۵۳ـ۴۷۵.
بانکدارها: ۲۱۵ـ۲۱۶ـ۲۱۷ـ۲۱۸ـ۲۱۹ـ ۲۲۵ـ۲۳۴ـ۲۳۵ـ۲۳۹ـ۲۴۰ ـ ۲۵۰ ـ ۲۷۱ـ۳۰۳.
بازرگانان: ۲۵۶ـ۲۸۶ـ۳۴۵.
پلیس‌راه: ۳۴۶.
حمامی: ۲۶۱ـ۲۷۶ـ۴۴۴ـ۴۴۸.
چاپارچی‌ها: ۲۵۹ـ۴۸۳.
خدمه‌وکارگزاران دربار: ۲۵۸.
سپاهیان: ۲۵۷ـ۳۳۴.
قضات: ۲۵۷ـ۴۷۵ـ۴۸۳.
کارگران: ۲۶۰ـ۳۴۶.
کارگزاران دولت: ۳۴۳.
مربیان ورزشی: ۲۶۲ـ۲۷۰ـ۲۷۵ـ۲۹۹
مسگران: ۲۶۱.
مغان: ۲۵۵ـ۲۶۳ـ۳۴۵.
مهمانخانه‌داران: ۲۶۰.
نانوایان: ۲۲۲ـ۲۷۶.

فهرست منابع

الاثارالباقیه. ابوریحان بیرونی Edward Sacdau. لایپنزیگ ۱۸۳۸.
آثار باستانی و تاریخی لرستان. حمید ایزدپناه. (انجمن آثار ملی).
آفرینش و تاریخ. مطهربن طاهر مقدسی. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی بنیاد فرهنگ ایران.
الاخبارالطوال. ابوحنیفه احمدبن داوود دینوری. (۱۳۴۶)
ابدیت ایران. دکتر سید تقی نصر. (انتشارات وزارت فرهنگ وهنر)
ابن‌اثیر (اخبار ایران، از الکامل‌ابن‌اثیر. ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی.
التنبیه والاشراف. علی‌بن‌حسین مسعودی. چاپ‌قاهره.
احسن‌التقاسیم فی معرفت‌الاقالیم. مقدسی بشاری. (چاپ لیدن ـ افست تهران).
اخلاق ایرانیان باستان. دینشاه ایرانی. ازانتشارات انجمن زرتشتیان ایران بمبئی.
اصل اسب. پیترمان.
اندرز آدربادمار اسپند.
اندرز پیمان گواه گیران.
اوستا. پور داوود.
ایران از آغاز تا اسلام. گیرشمن. ترجمه: دکتر محمد معین. (چاپ ۱۳۴۶).
ایران در زمان ساسانیان. کریستن‌سن. ترجمه: رشید یاسمی. (چاپ سوم ابن‌سینا)
ایران نامه. عباس‌بن‌محمدعلی شوشتری. ۱۹۲۵.
باستان‌شناسی ایران‌باستان. لویی‌واندنبرگ. ترجمه: عیسی بهنام. (چاپ ۱۳۴۰).
پارتیان. ملکم کالج. ترجمه: مسعود رجب‌نیا.(چاپ وزارت فرهنگ وهنر).

تاریخ اجتماعی ایران. جلد اول. مرتضی راوندی. (چاپ‌دوم امیرکبیر).
تاریخ الرسل والملوك. محمدبن جریر طبری. (چاپ قاهره).
تاریخ اشکانیان. م.م. دیاکونوف. ترجمه‌کریم کشاورز. (چاپ اول).
تاریخ ایران. جلد اول. سرپرسی سایکس. ترجمه: سیدمحمدتقی فخرگیلانی.(چاپ دوم زوار).
تاریخ ایران ازباستان تا سده هیجدهم. پژوهندگان شوروی. ترجمه: کریم‌کشاورز (چاپ ۱۳۴۶).
تاریخ ایران باستان. م. م. دیاکونوف. ترجمه: روحی ارباب.
تاریخ ایران باستان. جلد اول و دوم. حسن پیرنیا. مشیرالدوله. (چاپ ۱۳۱۷).
تاریخ ایران بعد ازاسلام. عبدالحسین زرین‌کوب. (چاپ وزارت‌آموزش وپرورش.)
تاریخ ایران و ممالك همجوار آن. آلفردفن‌گوتشمید. ترجمه و حواشی: کیکاووس جهانداری.
تاریخ‌بلعمی. تصحیح ملك‌الشعرای بهار. (چاپ ۱۳۴۱) وزارت آموزش وپرورش.
تاریخ پلوتارخ. (کتاب پلوتارخ). احمدکسروی. جلد اول و دوم. (چاپ دوم).
تاریخ پویا. مقاله از مقدمه‌کتاب دولت و نادرشاه. حمید مؤمنی.
تاریخ تمدن ایران. ترجمه: جواد محیی.
تاریخ تمدن غرب. مؤلفان: جان‌کریستوفر. کـرین برینتون. ربرت دولف. (چاپ ۱۳۳۸).
تاریخ تمدن. مشرق زمین گاهواره تمدن. ویل‌دورانت.
تاریخ‌جهان باستان. پژوهندگان‌شوروی. مهندس صادق انصاری. محمدباقرمؤمنی. دکتر علی همدانی. (چاپ دوم اندیشه).
تاریخ دنیای قدیم. کوروفکین. ترجمه:م. بیدسرخی. (چاپ اول).
تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. اومستد. ترجمه‌دکترمحمد مقدم. (چاپ ۱۳۴۰ ابن‌سینا)
تاریخ روابط ایران و دانمارك از آغاز تا عصر حاضر. اینگلف بویسن.
تاریخ شهریاری درشاهنشاهی ایران. امام شوشتری. (چاپ وزارت فرهنگ وهنر).
تاریخ صنایع و اختراعات. پیرروسو. ترجمه: حسن صفاری. (چاپ دوم).
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. ظهیرالدین مرعشی. بـه‌کوشش محمد حسین تسبیحی. (چاپ ۱۳۴۵).
تاریخ عیلام. پیرامیت. ترجمه: خانم شیرین بیانی.
تاریخ قم. حسن‌بن‌محمدبن حسن قمی. (چاپ ۱۳۱۳).
تاریخ‌کامل ایران. دکتر عبدالله رازی. (چاپ دوم۱۳۳۵ اقبال).
تاریخ‌کشاورزی. دکتر بهرامی. (چاپ دانشگاه ۱۳۳۰).
تاریخ ماد. ا.م. دیاکونوف. ترجمه‌کریم‌کشاورز. (چاپ ۱۳۴۵).
تاریخ محمدبن جریر طبری. ترجمه: ابوالقاسم پاینده. (جلد دوم).
تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی. امام شوشتری.

صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ. عیسی بهنام.
صورة‌الارض. ابن حوقل. (چاپ لیدن ـ افست تهران).
طالب‌آباد. جواد صفی‌نژاد. (مونوگرافی).
عهد اردشیر. ترجمه امام شوشتری. (چاپ ۱۳۴۸ بنگاه. ترجمه ونشرکتاب).
غرر اخبار وملوك‌الفرس وسیرهم. ابومنصور ثعالبی نیشابوری (چاپ اروپا-افست تهران).
فارسنامه. ابن‌بلخی. (چاپ شیراز).
فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. امام شوشتری. (چاپ انجمن آثار ملی).
الفهرست. محمدبن اسحاق وراق‌ابن ندیم. (چاپ قاهره).
قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ. غلامرضا انصافپور (چاپ ۱۳۴۶).
کتاب اکونومیك. گزنفون.
کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. رشید یاسمی. (چاپ اول).
کشاورزی و مناسبات ارضی درایران‌عهد مغول. پتروشفسکی. ترجمه‌کریم‌کشاورز.
کلیله و دمنه بهرامشاهی. به‌تصحیح عبدالعظیم قریب (چاپ اول).
کورشنامه. گزنفون. ترجمه رضا مشایخی. (چاپ ۱۳۴۲).
گزارش باستان شناسی. مجله بولتن سفارت شوروی. (دوره ۱۳۵۱) نوشته: و ساری‌ایندی.
گزارشات باستان‌شناسی و دیرین‌شناسی وزارت فرهنگ وهنر. پلی‌کپی.
مارلیك. دکتر عزت‌الله نگهبان. چاپ وزارت فرهنگ و هنر.
مالك وزارع در ایران. میس‌لمپتون. ترجمه امیری. (بنگاه ترجمه ونشرکتاب).
مانی و تعلیمات او. ویدن‌گرن. ترجمه: نزهت صفای اصفهانی.
مانی و دین او. سیدحسن تقی‌زاده.
مجلات‌بررسی‌های تاریخی ارتش. شماره‌های ۴ و ۵. سال چهارم. (انتشارات‌ارتش)
مجلات داخلی وزارت فرهنگ و هنر به‌نام چشم‌انداز.
مجلات هنر ومردم. شماره ۹۶ ـ ۱۱۲ ـ ۱۱۳ ـ ۱۱۶. انتشارات وزارت‌فرهنگ و هنر
مجلات باستان‌شناسی و هنر ایران. انتشارات وزارت فرهنگ‌وهنر.
مجله جهان‌نو. مقاله وارگا. ترجمه: حسن ایلخانی.
مجمل‌التواریخ والقصص. تصحیح ملك‌الشعرای بهار.
مرزبان نامه وروایتی. تصحیح قزوینی.
مروج‌الذهب ومعادن‌الجواهر. علی‌بن‌حسین مسعودی (هم چاپ تهران هم‌قاهره).
المسالك والممالك. ابراهیم استخری. (چاپ قاهره)
معجم‌البلدان. عبدالله یاقوت حموی. (چاپ اروپا ـ افست تهران).
مفاتیح‌العلوم. ابوعبدالله کاتب خوارزمی. (چاپ اروپا ـ افست تهران).

تاریخ ملل مشرق ویونان. آلبرماله. ژول‌ایزاك. ترجمه: عبدالحسین هژبر.(چاپ سوم).
تاریخ هرودوت. هم ترجمه دکتر هدایتی و هم ترجمه وحید مازندرانی.
تجارب‌الامم. ابوعلی‌خازن ابن‌مسکویه (چاپ قاهره).
تذکره جغرافیای تاریخی‌ایران. بارتلد.
تشکیلات اجتماعی سرزمین وشهرهای پارت. نشریه خراسان و شاهنشاهی‌ایران.
تربیت‌کوروش. گزنفون. (بنگاه ترجمه ونشر کتاب)
ترجمه تاریخ‌طبری. مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور. (چاپ ۱۳۳۷).
تمدن‌های باستانی خاور نزدیك. ژرژ. گنتو. ترجمه علی‌اصغر سروش.
تمدن ایرانی ساسانی. لوکونین. ترجمه: عنایت‌الله‌رضا.
تمدن ایران. چند تن از خاورشناسان. ترجمه دکتر عیسی بهنام. (چاپ دوم).
تورات. عهد عتیق. (چاپ۱۹۶۳ - تهران).
توقیعات کسری.
جنگهای ایران و روم. پروکوپیوس. ترجمه محمدسعیدی. (چاپ ۱۳۳۸).
حقوق و مقام زن از آغاز تا اسلام. غلامرضا انصافپور. (چاپ ۱۳۴۸).
خراسان و شاهنشاهی ایران. نشریه اداره‌کل فرهنگ و هنرخراسان.
خلیج فارس. سرآرنولد ویلسن.
خمسه حکیم نظامی‌گنجوی. چاپ اسلامیه.
دررالتیجان فی‌تاریخ اشکان. اعتمادالسلطنه. چاپ سنگی.
راحةالصدور و روایةالسرور. محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان‌الراوندی.
زین‌الاخبار گردیزی. ابوسعیدعبدالحی‌بن ضحاك‌بن محمود گردیزی.
زمینه تکامل اجتماعی. متروپولسکی. ترجمه پرویز بابایی.(سپهر).
زمینه جامعه‌شناسی. امیرحسین آریان‌پور. (چاپ پنجم. دهخدا).
سنگنبشته‌ها سخن می‌گویند. از انتشارات روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران.
سنی‌ملوك‌الارض والانبیاء. حمزةبن‌حسن اصفهانی. بنیاد فرهنگ ایران.
سیاحتنامه فیثاغورث در ایران. ترجمه یوسف اعتصامی. (چاپ ۱۳۱۴).
سیاست‌نامه ابوعلی حسن‌بن‌علی خواجه نظام‌الملك. تصحیح محمد قزوینی (چاپ طهوری).
سیر تاریخ. گوردون چایلد. ترجمه احمد بهمنش. (چاپ دانشگاه).
سیر تحولات اجتماعی.میتروپولسکی. ترجمهٔ:م.پ.کاشانی. (چاپخش).
سیرتمدن. رالف‌لینتون. ترجمه: پرویز مرزبان. (چاپ ۱۳۳۷).
سیر تمدن و تربیت در ایران باستان. دکتر اسدالله بیژن.
سهم ایران در تمدن جهان. حمید نیرنوری. (چاپ ۱۳۴۵).
شاهنامه ثعالبی.
شاهنامه فردوسی (هم چاپ بروخیم و هم چاپ موسسه خاور ۱۳۱۲).

مقدمه ابن‌خلدون ـ عبدالرحمن بن‌خلدون. ترجمه پروین گنابادی. (جلد اول ودوم).
مقدمه تاریخ رم ـ و. د. دیاکوف. ترجمه صادق انصاری و باقر مومنی.
مقدمه ریمون نورون برکتاب . تاریخ گوردون چایلد. ترجمه احمد بهمنش.
مقدمه کتاب آب و فن آبیاری. عنایت‌الله رضا. (وزارت آب و برق).
الملل والنحل. ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی. (چاپ ۱۳۵۰ اقبال).
میراث باستانی ایران. ریچاردن. فرای. ترجمه مسعود رجب‌نیا.
نامه تنسر ترجمه ابن‌مقفع. به‌فارسی ابن‌اسفندیار. به‌اهتمام مجتبی مینوی.
نظام فئودالی یا نظام آسیایی. اشرف احمدی. (انتشارات دانشگاه).
نگاهی به‌تاریخ جهان. جواهر لعل نهرو. ترجمه محمود تفضلی. جلد اول (چاپ دوم).
نوروزنامه حکیم عمر خیام نیشابوری.
الوزراء و الکتاب. ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری. (چاپ ۱۳۴۸).
وندیداد. (اوستا). ترجمه محمدعلی‌حسین داعی‌الاسلام. (حیدرآباد دکن ۱۳۲۷).
هنر آبیاری و سدسازی ایران. دکتر مهندس غلامرضا کورس.
یشت‌ها. جلد اول و دوم. گزارش پورداوود. (چاپ دوم طهوری).

منابع خارجی

A Survey of Persian Art. Vol, I. Pope.
Western Response to Zoroaster. by J. Duchense Gaillemen.
The Art of the Ancient Near East.
Archaeological History of Iran, London. 1935. Herzfeld, Ernst .E.
Man Makes Himself. by Gordonchild.
The Material cultur of Early Iran. by Donald E. Mc Cown JNES.I 1942.
Xenophon. Anabassis.
Civil Engineering Magazin by: M.A. Butler (F. 1933)
Studies in Ancient Technology by R.J. Forbes. Leiden (1955)
Dure and the Problem of Parthian Art. By Rostovtzeff.
Cambridge Ancient history Vo 9. and Vo 11
Slavery in the Ancient Near East. by Mendelsohn. (New Yourk,1946)
Archéologie de L'Iran Ancien. Vanden Berghe.
Perse Proto_Iraniens Médes achéménides par Roman Ghirshmen.
L' Art de L'Iran Par Andre Godare.
Iran in the Ancient East. E Hertzfeld.

consumption. Banking. Slavery. Feudalism. Small landowners. Non-farmers in village. Crafts. Geomata's Coup dé,tat. Taxes. War in rural communities. Royal personalities in rural areas. Social servicer. Workers. Merchants. Judges. Soldiers. The stopp of royal courts. Messengers. Hotel keepers. Artisans. Religion, Morality and social customs. Fall of Achamenean dynasty.

Part IV

Sulucid and Parthian Rural Community:

Geographical characteristics of Eastern and North – eastern Iran. Agriculture and livestock breeding. Irrigation. Feudalism. Colonies. Serfs. Crafts. Slavery. War in rural communities. Communal lands. Small land-owners. Public lands Structure and organization of villages and towns. Dwellings. Non–farmers in village. Taxes. Other social groups. Kings and courts. Ruling clan. Government employees. Traffic police. Soldiers. Religions leaders. Merchants. Workers. Artists. Religion, Morality and racial customs. Fall of sulucid and Parthian dynastsie.

Part V

Sassanid Rural Community:

Mani's revolution. Agriculture and livestock breeding. Irrigaton. Feudalism. Slavery. Serfs. Peasants. Small land-owners. War in rural Community. Land administration. Pious foundations. Public lands. Communal lands. Non-farmers in village. Rural structure and administration. Crafts. Wages and consumption. Measurments. Musical instruments and musicians. Rural hospitality. Religion. Social classes. Revolution of Mazdak. Social reforms. Social Crisis. Taxes. Fall of Sassanid dynasty.

Foreword

No doubt, the moulding of a new type of Iranian citizen calls for the elaboration of historical problems which are linked with the revealing of the optimum conditions for social progress in Iran.

Hoping to meet this vital need, I have tried to analyse, in a comprehensive work, the principal currents of Iranian society through the ages.

This first volume is a piece of research into the historical sociology of Iran from the very beginning up to the end of Sassanid dynasty.

The main subjects treated in the volume are as follows:

Part I

Pre-historical Rural Community:

Geographical characteristics of Iranian plateau. Primitive dwellings. Tools. Circumstances of villages at neolithic age. Agriculture. Livestock breeding. Subterranean canals. Food gathering and storing. Women's status. Division of labour and exchange of goods. Communal ownership, Pre-historical religion. Village community as reflected in mythology and religion.

Part II

Elamite and Median Rural Community:

Geographical characteristics of the two communities. Agriculture Livestock breeding. Artificial irrigation. Feudal land - ownership. Slavery. Villagers in the army. «Asiatic productive system».

Part III

Achamenean Rural Community:

Geographical characteristics of Persia. Agricultuer. Subterranean canals, wells and dams and water canals. Livestock breeding. Building materials. Land survey. Measurements. Prices, wages and

THE HISTORICAL SOCIOLOGY
OF IRAN

THE HISTORY OF ECONOMIC LIFE OF THE IRANIAN VILLAGERS AND THE SOCIAL CLASSES

From Pre-historic times to the advent of Islam

BY:

GHOLAMREZA ENSAFPOUR

Published by:

Sherkat_e Sahami_e Enteshar

Tel: 313911 Bab_Homayun Ave, Saray-e Saba, Tehran, Iran

1974